مقاله ثانی

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي خلق الانسان وعلمه البيان ،
بأن ينطقه باللسان ، وهداه الصراط المستقيم
بالايمان به وباليوم الآخر وبرسله الذين جاؤا
بالحج والبرهان ، فينبغي لنا أن نصلي الصلوة على من
أرسله الينا منهم بالقرآن ، وعلى آله الطيبين و
أصحابه الطاهرين ، الذين اعانوه في هدم الكفر و
الطغيان ، وقاتلوا معه عبدة الاصنام والاوثان ،
وعلى تابعيهم وتبع تابعيهم الذين سبقونا بالايمان ،
واجتهدوا اجتهادا بتقوية الاسلام باجرائهم
الاحكام له والاركان ، لئلا يدخله حكم من الاحكام
لغير الاديان ، واستنبطوا اكثرها واستدلوا عليها

من الأحاديث والقرآن ، أما بعد فاعلموا أيها
الإخوان ، أن البدعة والفساد قد ظهرا في البر والبحر
في هذه الأزمان ، وبسط على الأرض بساط الفساد
والطغيان ، وتراكم أمواج الفتن والخذلان ، على
بحار الأكوان ، فإن بعض الناس قد رفضوا مناهج
الصدق والصواب ، باقتفائهم آثار أهل الشك
والارتياب ، وقصدوا إطفاء أنوار الفضل لأولي
الألباب ، باتباعهم الجهلاء من الأحزاب ،
فالجهلاء سموا أنفسهم الشقية بالعلماء ، و
الحمقاء حاولوا منازل الأتقياء ، لا سيما في
الدهلي طائفة يفسدون في الأرض ولا يصلحون ،
وإذا قيل لهم لا تفسدوا في الأرض وآمنوا كما
آمن المؤمنون قالوا إنما نحن مصلحون ، ألا إنهم
هم السفهاء وهم المفسدون ، ولكن لا يشعرون ،
لأنهم يحسبون أنهم يحسنون صنعا ، ويزعمون أنهم
يعملون خيرا ، ولذلك يكتبون صحائفا وكتابا ، و
يرسلون أطرافا وأمصارا ، حتى ألقي إلي كتب منهم
في بعضها دعوني إليهم ، كما يدعو الشياطين حزبهم
إلى الجحيم ، لتتبع مذهب مجددهم ، أو نرد دلائلهم
التي كتب في كتبهم ، لو اقتدر عليه بالأدلة الباهرة ،
والبراهين القاهرة ، فلم يتيسر لي عذرا ، إلى أن نختار

بترك كليهما الامرين المذكورين سكوتا ، فها انا عاجز
في تطبيقهما وتحريرها ، ومعذور في ترديد دلائلها
وتقريرها ، فتوجهت الى اطالها بالدلائل والبراهين
متوكلا على رب العالمين ، امتثالا لامره تعالى في كتابه
المبين ، وأمر بالمعروف وانه عن المنكر ، واتباعا للحديث
لخير البشر ، ايما رجل آتاه الله تعالى علما وهو يعلمه فانه
لقي الله عزوجل يوم القيمة ملجما بلجام من نار ، ومترقبا
للثواب من الله الستار ، ومتوقعا للشفاعة من سيد
الابرار ، فشرعت فيه فلما تطهرت فيه وجدت فيه ما
احتج به من الدلائل للثبوت ، اوهن من بيوت العنكبوت
حررت فيه اوراقا ، بل كتبت فيه اسطارا ، وسميتها
بتذكرة المذاهب ، ليترقى الراغب بتذكرها الى المآرب
ورتبتها على مقدمة ومقالات وخاتمة لتسهل به
الاخذ بالمطالب ، فالمأمول من العلماء والفحول ، ان
ينظروا فيها بعين الاصلاح والقبول ، فاني حررتها
على سبيل الاستعجال ، مع اختلال الحال واشتغال البال
فانا اسأل الله مجيب الدعوات ، ومفيض الخير والبركات
ان يعصمني عن الخطاء والخلل ، وعن القصور والزلل ،
رب اشرح لي صدري ويسر لي امري . واحلل عقدة من
لساني . يفقهوا قولي . فانك انت المولى وانت الموفق في البداية
والنهاية . وما توفيقي الا بالله فهو حسبي ونعم الوكيل للسعادة والنهـ

مقدّمه

اوّلاً چند امور دانستنی ست باید دانست اوّل اینکه غیر مقلدی پے در پے کتاب از
کتب غیر مقلدین نزد فقیر حقیر سراپا التقصیر خادم المقلدین فرستاد کما مرّ ذکره
فی الخطبه و منتظر جواب ماند - چون مرا باعث اشتغالات دنیاوی - و امورات خانگی -
فرصتے نبود که آنها را مطالعه و ملاحظه نمایم - و جوابش بدهم - لهذا تن دران نداده بودم
و نیز بقول سعدی رح نظر کردم به چشم رای و تدبیر * ندیدم به ز خاموشی نصائح
خاموشی را بهتر دانسته اختیار کرده بودم - لیکن از طرف مرسل آنها سوالات متکاثره
و مکتوبات متواتره پی در پی رسید - مضامین آنها با تردید دلائل آنها آمدن گرفت * و
دران بر بزرگان دین - و متبعان شرع متین - حرف نهادن * حتی که اقوال
مستنبطه از نصوص ائمه دین را مثل اقوال عمرو و زید لاشی تصوّر بدن - و آنها را بدعوی
شرک فی الرسالة مشرکین و فاسقین گفتن * و اولیای مقلدین - و علمای متدین را توهین
و تحقیر کردن * خصوصاً بعضے غباوت و بلادت کیش - و ضلالت و شرارت اندیش - خیالات
دور اندیشی خویش، خواه مخواه در پس و پیش تحریرات خویش به نسبت امام خیر اندیش -
طعنهای دلریش - و تشنیعهای بیش - بر رو بروی خویش و درویش - و نیش بے ریش فرزندی زار
در پیش نماید * تا مقلدان را واپس و پیش اندازد * بنابران از طبیعت قلم باعث شوق
جگرش سوزشها پدید گشت * و لهذا بار بار به دریا می دوات غوطه زدن گرفت * حتی که
گوهر آبدار جواب را از بطنش برآورده بزیبائش عرائس فکر اہل کمال می رساند * و توقع
داد قیمت جمال میدارد * دوم اینکه مرا طبع زین نوع جواب نبود که کسی را ذکر بد
ذکر نمایم * نه در فکرش بوده باشم - چه جای سخنهای ناملائم غیر مهذبانه - و کلامهای
فواحش رذالتانه - بر شان احدی تقریراً یا تحریراً میکنم * اما محل مناظره است
لکل فرعون موسی علیه السلام بداد جواب ترکی به ترکی مجبوریم - مجبور هم دارند * و بقوله تعالی

الا من ظلم . بر فریاد کردنم معذورم بینند و رم سازند .. والبادی اظلم
را بیان شاهدی آریم .. و از مضمون این حدیث الساکت عن الحق شیطان
اخرس می ترسیم .. و از ابیات سعدی رحمه الله بجوابش تقدیم می سازم

بخور مردم آزار را از قفا کل	که از مرغ بد کنده به پر و بال
کسی را که با خواجه تست جنگ	بدستش چرا میدهی چوب و سنگ
بر انداز بیخی که خار آورد	درختی بپرور که بار آورد
مبخشای بر هر کجا ظالم است	که رحمت برو جور بر عالم است
هر آنکه که بر دزد رحمت کنی	ببازوی خود کاروان می زنی
جفا پیشگان را بده سر بباد	ستم بر ستم پیشه عدل است و داد
اگر نیک مردی نماید عسس	نیارد بشب خفتن از دزد کس
چو گربه نوازی کبوتر خورد	چو فربه کنی گرگ یوسف درد

دیگر

اگر بینم که نابینا و چاه است	اگر خاموش بنشینم گناه است

دیگر

دو چیز تیره عقل است دم فرو بستن	بوقت گفتن و گفتن بوقت خاموشی

سوم اینکه غیر مقلدان فقه و اصول را اصلا اعتباری نمی کنند که از دلائل آنها
ایشان را اسکات نمایم . و الزام دهیم . مجبوراً آنها را ملزم و ساکت ساختم فقط بحدیث و قرآن
می گرایم . اما کتابیکه ایشان خود آنها را برای الزام ما آوردند و التزام کردند . آنها را
البته بالزام دادن شان حجت گرفتم . اما در خاتمه بغرض نفع مقلدین از فقه و اصول نیز
دلیل آوردم +

چهارم اینکه از دلائل ایشان ایشان را الزام دادن را بر خود التزام ساختم . به
ابطال مراد ایشان که نقیض مرادم است اثبات مرادم مراد گرفتم +

پنجم اینکه چون ایشان زبان عربی و اردو را فراگرفته اند . و بهر دو زبان چیزی می نو

لهذا من برای عامهٔ اهالی ایشان زبان فارسی را اختیار کردم - و عبارت ایشان را بعد قال و
عبارت خود را بعد از اقول نوشتم - امّا در بعض مقال حسب مقتضای حال بعبارت عربی
وارد و نیز قیل و قال نمودم ॥

ششم اینکه بعید نیست که بقول اکثر سر گروه ایشان رافضی باشند - بلکه
انّما هم انشاءکم فرقهٔ شقیان اهل اسلام - که مستحق هست بر تقلید ائمهٔ اربعهٔ کرام - جعل الجنّة
مثواهم الله تعالی بالعزة والاکرام - مثل عبد الله بن سبا یهودی تقیه کرده - در میان
مومنین تعبیه شده باشند - تا بلا دغدغه تخم فتنه و فساد و بغض و عناد بمزرعهٔ قلوب
المومنین و نفوس المسلمین ریختن و افشاردن توانند - چنانچه شیطان زاهد و عابد
را بامور خبائث و قبائح و افعال شنائع مرتکب کردن نتوانسته آنها را چنان بغرور زهد
و عبادت اندازد - که بارگاه ... با خوف جهنم برد - ابیات سعدی رح

شنیدم که مردی براه حجاز	بهر خطوه کردی دو رکعت نماز
چنان گرم رو در طریق خدای	که خار مغیلان نکندی ز پای
باخر ز وسواس خاطر پریش	پسند آمدش در نظر کار خویش
ز تلبیس ابلیس در چاه رفت	که نتوان ازین خوبتر راه رفت

و نیز قصهٔ برصیصا که در معالم التنزیل وغیره نوشته شده است مؤید این حال است - و نقل
هاروت ماروت و بلعام مؤکّد این مقال ॥ یا فی الحقیقت رافضی نباشند - بلکه از راه
براه ضلالت باعث جهالت برگشته باشند - اگر چنین است ما را باید که از خداوند کریم
بخواهیم که هر مومن را براه هدایت ثابت و قیام دارد - و مضلّین را براه آرد ॥

هفتم اینکه ایشان بحیله پردازی تمام - و فریب فروزی بالاکلام - چنان داعی براه
روان شریعت منصوب ساختند - که عنقریب جمیع را بسهولت تمام بدام افگنند - زیرا که
ایشان اوّل البته الف الحیل بتمهیل احکام ظاهری حدیث و قرآن کمر بستند - و اقوال ائمهٔ اربعه

راکہ عین مستنبط القیمین است غیر قابل الاعتبار شمارند۔ ونزد جہلا و حمقا گویند۔ کہ
آئمہ مثل بادشاہ خلائق ہمہ۔ کما قال الکفار فی شان الانبیاء۔ اقوال خلائق
را اعتباری چیست کہ معتبران اعتبار کنند۔ ہر چہ قابل اعتبار و حجت باشد۔
قولہ تعالیٰ و قول الرسول باشد۔ قول دیگران چہ ارزد کہ حجت باشد۔ پس این
تقریر حیلہ مقبول خاص و عام۔ و بسیار مرغوب کافہ جہلائے اہل اسلام گشت +

ہشتم

ہشتم اینکہ ایشان بعیاری کامل۔ و دور اندیشی شامل۔ مکنونات باطنی و مرکوزات درونی
را کہ عبارت از ابطال تقلید کل آئمہ اربعہ است دفعتاً ظاہر نساختند بلکہ بظاہر دعوے ابطال تقلید شخصی کردند
تا کسی بر مضمرات ایشان آگاہ نشود۔ و برہم نزند۔ بلکہ خیر خواہ شمارند۔ اما دلائل حسب الاقتضاء تقریر دہند
لحاظ ظاہرداری کردن نتوانستند۔ یا فراموش کردند۔ مثل مشہور قال۔ دروغگو را
حافظہ نباشد۔ چون ایشان از ابطال تقلید شخصی فارغ باشند۔ خواہند گفت کہ تعیین
تخصیص امامت بر آئمہ اربعہ چیست۔ امر غیر مشروع است۔ بعد ازان خواہند گفت کہ
انحصار احادیث بر صحاح ستہ غیر منقول و غیر معقول۔ و بر آن حدیث نیست قول

۸

سلیس خواہند گفت کہ اقوال و افعال صحابی رضی اللہ تعالیٰ عنہم اعتمادی را نشاید کہ باہم
بر ثروت دنیا جنگیدند۔ و سخنہا العرض گفتند۔ الغرض بتدریج بر تالیف قرآن سخنہا
رانند و حسب اعتقاد در دل آن را محرف گویند۔ بالآخر منکر نبوت و قرآن شوند۔
فَیَوْمَئِذٍ یَحْصُلُ لَہُمُ الْمُرَادُ۔ فَاِنَّہُمْ زَعَمُوْا اَنَّہُمْ قَلَعُوْا اَبْنِیَۃَ
الْاِسْلَامِ بِہٰذِہِ الْحِیَلِ وَالْفَسَادِ +

نہم

نہم اینکہ کیدی از مکاید ایشان این است کہ جہت ترویج جال۔ و تفہیم ذالک
کتاب شانزدہ تحفہ مواہیر نوآموزان دبستان حال۔ و شواہد شاگردان اطفال۔ کہ
از تاریخ ہمان مواہیر صبیان خورد سال۔ حال سن و سال ہمان اطفال بوجہ کمال
روشن است + مزین بہ موثق و جال کردند۔ و می نمایند تا جہلا بدیدن مواہیر کثیرہ

در همین پیشینیان ما صحابهٔ عزیز رہ ۔ باقوال ایشان گرایند و مذہب و افعال شان را اختیار کنند ؁

دہم اینکہ جابجا رسائل مخصوصہ ایشان از اقوال رجال منسوب ساختند ۔ تا العیاذ باللہ از دلائل آنہا کہ حسب مطلب نوشتہ داشتند قبیل و قال کردن نتوانند ۔ و نیز بعبارتہا منقدمین بہ نیست طبع زیر و زبر ساختند تا بوقت در کار در کار آید ؁

یازدہم اینکہ از آیات و احادیثے کہ بر ایشان مشرکان و منافقان و فاسقان وارد و نازل گشتہ استدلال شرک و نفاق و فسق ائمہ کرام ۔ و مقلدین عظام ۔ می نمایند ۔ آنہا را بہ بروے جہلا و عوام و دہقانیان و روستائیان می خوانند و از مضامین آنہا ایشان را می ترسانند ۔ و فضیلت قول خویشان و مذمت و زشتی مقابلان او بہم می سازند ۔ تا ایشان را بدام خود آرند ۔ کہ بتفسیر یابند ۔ کما سیظہر فی مواضعہا ان شاء اللہ تعالیٰ

دوازدہم اینکہ مقالہ اولیٰ در تردید فتویٰ ثبوت حق التحقیق ۔ و مقالہ ثانیہ در تردید تقلید بالکتاب المجید ۔ و مقالہ ثالثہ در تردید قول سدید ۔ و خاتمہ در اثبات وجوب تقلید شخصی و غیرہ است ؁

مقالہ اول در تذکرہ ہای تردید فتوی ثبوت حق التحقیق

تذکرہ اول

قَالَ الْمُفْتِيْ ثبوت حق التحقیق اَقُوْلُ برعکس نہند نام زنگی کافور ۔ این مثل است در جہان مشہور ۔ و اکثر باشد کہ نابینا را بصیر و کافر را مؤمن نامند ۔ یا طالح خود را صالح دانند ۔ و اقوال برادران حضرت یوسف عم را وَتَكُونُوا مِنْ بَعْدِهٖ قَوْمًا صَالِحِيْنَ حجت آرند ۔ و بقول اِنَّ اَبَانَا لَفِيْ ضَلَالٍ مُّبِيْنٍ صالح را طالح دشمن و ہادی را گمراہ و ضال شمارند ۔ و باتباع فَاَكَلَهُ الذِّئْبُ وَمَا اَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَّنَا وَلَوْ كُنَّا صَادِقِيْنَ نفس کاذب خود را صادق دانند

هٰذَا الْقَوْلُ مِثْلُهٗ +

تذکرۂ دوم

قَالَ الْمُفْتِي بِشَوَاهِدِ تَلَامِذَةٍ - مَا قَوْلُكُمْ رَحِمَكُمُ اللّٰهُ تَعَالیٰ - **اَقُوْلُ** ای مفتیان از لفظ قولکم چہ مراد گرفتید - اگر حسب الیسر قول شما مراد است قابل اعتبار نماند کہ قول شما قول خدا و رسول خدا نیست - کَمَا قُلْتُمْ لَا قَوْلَ الْاَئِمَّةِ الْاَرْبَعَةِ وحالیکہ ادعاے شما ہمین است کہ ہر چہ قابل باور است قول خدا و رسول است - فَهٰذَا خِلَافُهٗ فَلَا يُعْتَبَرُ بِهٖ واگر گوئید کہ چون ما از قول خدا و رسول استخراج مسائل نمائیم - لہذا با دنیٰ ملابست بخود نسبت کردیم - گوئیم اگر چنین است چرا قول مجتہدین ہمین نسبت را درست ندارید - وائمہ و مختارہ قول عمرو و بکر راچہ اعتبار است گوئید - و طعن و تشنیعہا ساختید حالانکہ ایشان نیز از قول خدا و رسول خدا مسائلہا استنباط ساختند - نہ از ذات خود چون مفتریان افترا کردند - فَمَا اَخْطَاءَ رَأْيُكُمْ مِنَ النَّجَاءِ - وَمَا اَبْعَدَكُمْ عَنِ الْوَفَاءِ - فَبِئْسَ مَا فَعَلْتُمْ - وَسَاءَ مَا قُلْتُمْ ہر چہ بر خود نہ پسندید - بر دیگران مپسندید - فَنِعْمَ مَا قَالَهٗ اَمِيْرُ الْمُؤْمِنِيْنَ عَلِيٌّ كَرَّمَ اللّٰهُ وَجْهَهٗ مَنْ نَظَرَ فِيْ عُيُوْبِ النَّاسِ فَاَنْكَرَهَا ثُمَّ رَضِيَهَا لِنَفْسِهٖ فَذٰلِكَ اَحْمَقُ بِعَيْنِهٖ - فَلُوْمُوْا اَنْفُسَكُمْ وَلَا تَلُوْمُوْا غَيْرَكُمْ ؂

تذکرۂ سوم

قَالَ الْمُفْتِي عامی اور غیر عامی پر جو درجہ اجتہاد کو نہیں پہنچا ہے تقلید ایک مذہب کی کرنا واجب ہے یا نہیں اور جسپر تقلید واجب ہے اگر وہ تقلید ایک مذہب معین کی نکرے تو اسکے پیچھے نماز پڑھنا جائز ہے یا نہیں اور ساتھ اسکے کھانا پینا

اور شادی کی رسم جاری رکھنا درست ہے یا نہیں بینوا توجروا *

جواب ماہران شریعت غرا پر مخفی نہیں کہ جو شخص یؤمن باللہ والیوم الآخر اور یصدق بما جاء به النبی صلعم من ضروریات الدین وغیرہا من الفروعات الشرعیة خالصًا رکھتا ہو اور اس صورت سے پابند شرع ہو یعنی حلال کو حلال جانتا ہو اور حرام کو حرام پس بیشک وہ شخص مسلمان متقی اور مصداق اس آیہ کریمہ کا ہے لَيْسَ الْبِرَّ أَن تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَٰكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ الی آخر أُولَٰئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ الآیة أُولَٰئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ وغیرہا من الآیات القرآنیه وَعَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلعم ذَاقَ طَعْمَ الْإِيمَانِ مَنْ رَضِيَ بِاللَّهِ رَبًّا وَبِالْإِسْلَامِ دِينًا وَبِمُحَمَّدٍ رَسُولًا رواہ مسلم وَعَنْ أَنَسٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلعم مَنْ صَلَّى صَلَاتَنَا وَاسْتَقْبَلَ قِبْلَتَنَا وَأَكَلَ ذَبِيحَتَنَا فَذَٰلِكَ الْمُسْلِمُ الَّذِي لَهُ ذِمَّةُ اللَّهِ فَلَا تُخْفِرُوا اللَّهَ فِي ذِمَّتِهِ رواہ البخاری کذا فی المشکوٰۃ فی الجملہ جو شخص موصوف بصفات دین اسلام اور کاربند احکام شرع بر طریق اہل سنت ہو اگرچہ وہ مقلد ایک مذہب کا ہو خواہ عامی یا غیر عامی کہ درجہ اجتہاد کو نہ پہنچا ہو سو وہ شخص مذکور خالصہ مسلمان اور متبع شریعت محمدیہ کا ہے اسکی مسلمانی میں کسی طرح کا عیب و نقصان متصور نہیں ہو سکتا از روی شرع شریف کے بہرحال وہ شخص اس آیہ کریمہ کے فَإِن تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ برادر دینی ہے گو التزام مذہب معین کا رکھتا ہو

اقول بر علمای دین و منهیان شرع متین مخفی و محتجب نیست که در فتوی سوال را
با جواب و دعوی را با دلیل تطبیق کلی و انطباق جلی باید شد۔ و درین فتوی مفتیان غیر
مقلدان دهلی۔ نه سوال را با جواب ارتباط است۔ نه دعوی را با دلیل اختلاط۔
بنام سوال دیگر جواب دیگر ترقیم ساختند۔ گویا معنی من چه گویم طنبوره چه می سراید
را بر خود لازم گرفتند۔ و بغرض فریبیدن جهال۔ و متحیر گردانیدن عوام ارذال
چند آیات قرآنی۔ و احادیث نبوی را بلا موافقت سوال۔ و بغیر مطابقت مقال بلکه
بوی مشابهت۔ و نوعی مناسبت هم ندارند۔ مندرج نمودند۔ و درین آیات
مذکوره۔ و احادیث مذکوره۔ کجا تقلید یا عدم تقلید۔ یا تقلید غیر معین یا معین
لازم آید۔ نه جواز اقتدای نماز در پس غیر مقلد نه عدم جوازش را دران مکالمت۔ نه
مجال مجالست و مناکحت را دران مداخلت۔ نه دران خصوصیت و عدم خصوصیت را
مقال۔ نه پابند شرع و حلت و حرمت را قیل و قال۔ نه امور مناخرد از سوال مفتی سائل
نه دلائل مزبوره بسوی آنها مائل۔ فَانْظُرُوا يَا اَيُّهَا الْعُلَمَاءُ فَانْظُرُوا
زیرا که درین استفسار سوال سائل راست چیز مائل۔ مجیب از داد جواب عاجز یا غافل
بنا بران بر خلاف سوال سائل۔ با قوال مافی الضمیر خودش قائل۔ و بتحریرات باطل
مائل۔ پس حسب اقتضای حال۔ و مقتضای مقال مفتی مزور دجال۔ و منکر رجال
نقلی را قیل و قال۔ برین منوال وال است۔ که کسی را برادر یا تحفه گفت۔ که
گوسفندی یا لنگ۔ را بکنار هتنگ گرفته از ملاح سنگ بر می آید۔ ملاقات گشت۔ بلا
فاصله عشر عشیر فرسنگ۔ السلام علیک گفت۔ او بجوابش گوسفندم لنگ است۔ بگفتا
باز پرسید که فرزندانت چه گونه اند بجوابش بر فتارش در تنگ می شود بگفت۔ باز پرسید
که برادرت از شهر آمده جوابش طاقت فرارش نیست که به تنگ گرفتم بگفت۔ فورا راه
خود گرفت و برفت۔ و بدل خود جوابدادنش را صحیح دانسته خورسند گشت۔ پس مثله

جواب مفتی بنظر طور بیوست ؎

۔ دیگر طرفہ عجیب ۔ و لطیفہ غریب ۔ ہمین است کہ چون مفتی و سوال جواب اردو کہ مادری

ایشان بود است تطبیق دادن نتوانستند ۔ و حسب مطلب با وردن دلائل عاجز شدند

بیچہ طور معنی آیات و احادیث را کہ قول فصیح و بلیغ عربی غیر ہندوستانی ست فہمیدن توانستند

فَكَيْفَ يَطَّلِعُونَ عَلٰى مَقَاصِدِهِ مُؤَذِّهِمَا وَبِمَاذَا يَبْلُغُونَ

إِلٰى غُمُوضِ مَطَالِبِهِمَا ؎ ۔ مفتیانرا مناسب بود کہ حسب دعاوی

سوال ۔ بہ ترقیم جواب مع دلائل لا جواب قیل و قال ۔ نمایند ؎ و این الفاظ کہ

(خالص کرتا ہو ۔ حلال کو حلال جانتا ہو ۔ اور حرام کو حرام ۔ بطریق اہل سنت ہو

مقلد ایک مذہب معین کا نہو ۔) وغیر ذالک را کہ بجواب درج نمودند ۔ با سوال چہ

مشابہت ۔ و با مقال جبل جلال چہ تزلزل ۔ و بقول رسول اللہ المتعال ۔ چہ مناسبت

دانایان دانند ۔ و بینایان ببینند ۔ بلکہ طرز جواب فتوی ہمین بود کہ تقلید ایک مذہب

معین کی کرنا واجب نہین لما فی فلان فلان ۔ اور جسپر تقلید واجب ہے

اگر وہ تقلید ایک مذہب معین کی نکرے تو اوسکے پیچھے نماز پڑھنا اور اوسکے

ساتھ کھانا پینا شادی کی رسم جاری رکھنا درست ہے لما فی فلان فلان

چون شناسائے بخاری کار ہر بونہ نیست ؎ ۔ اما عجیب ترست کہ ایشان از راہ سادہ لوحی

بمجرد دیدن لَيْسَ الْبِرَّ اَنْ تُوَلُّوْا الخ را در بخاری ۔ فریب خوردہ بلا فہم

مورد نقلش کردہ باشند ۔ چرا کہ در حاشیہ اش عمدۃ القاری ۔ کہ از جار اللہ

زمخشری ۔ نقل گشتہ نظر نکردند ؎ آن حاشیہ این است ؎ قَوْلُهٗ تَعَالٰى لَيْسَ

الْبِرَّ اَنْ تُوَلُّوْا الخ قال الزمخشری الخطاب لاہل الکتاب لان الیہود تصلی

قبل المغرب الی بیت المقدس والنصاری قبل المشرق ۔ و ذالک انہم اکثروا الخوض

فی الامر القبلۃ حین حول رسول اللہ صلعم الی الکعبۃ و زعم کل واحد من الفریقین ان

۱۳

البر التوجه الی قبله بخبر علیهم ۱۲ پس خطاب اہل کتاب۔ مومنین را حساب نیست۔ زیرکہ
گفتگوی ایشان در ثواب و عقاب۔ مومنین نی احباب یوم الحساب۔ است +
۔ اگر گویند کہ از آیات مذکورہ۔ واحادیث مزبورہ۔ ایمان واسلام غیر مقلد ثابت
است ہر کسیکہ موصوف بصفات ایمان واسلام باشد + پس در پس او نماز خواندن
وبا او خورد ونوش کردن۔ ورسم مناکحت جاری داشتن۔ درست است و دیگر
روا نیست۔ وغیر مقلدان مسلمانند۔ پس در پس ایشان ہم نماز باید خواند۔ وبا ایشان
خورد ونوش باید کرد۔ ومناکحت باید ساخت۔ وبدینہا باید گفت + ۔ + اول جواب
می گوییم کہ الحمد للہ تو ہم کہ سوال را با جواب انطباق نیست گفتہ ام تا بت گشت چنانکہ
در سوال اسلام وایمان را تذکرہ نیست + چہ خوش مضمون سوال از آسمان وجواب از
ریسمان۔ دعوی چیزی دیگر دارند۔ دلیل چیزی دیگر آرند۔
ای مفتیان فتوی ہمچنین باشد۔ کہ بہ تعلیم شما بزیر ترقیم می باید +

ما قال اللہ تعالی ورسولہ صلعم

اندرینکہ اگر جماعتی از مسلمانان بغاوت کند۔ مقاتلہ با ایشان بنیت اتحاد دین درست
است یانہ + ورسول رب العالمین۔ از قوم مفرقین دین۔ بیزار وبعز الدنیا یہ و
وکسیکہ از اطاعت جماعت اہل اسلام خارج گردد۔ ومفارقت ورزد ہم ودر میان
ایشان تفرقہ اندازد۔ وپناہی دارد۔ پس آنکس ربقۂ اسلام را از گردنش بیرون
انداخت یانہ۔ وموتش موت جاہلیہ خواہد شد یانہ۔ وقتلش واجب است یانہ +
بینوا توجروا۔ الجواب ہاں اگر جماعتی از مسلمانان بغاوت کند بنیت اتحاد
دین مقاتلہ با ایشان درست است لقولہ تعالی فَاِنْ بَغَتْ اِحْدٰهُمَا
عَلَی الْاُخْرٰی فَقَاتِلُوا الَّتِیْ تَبْغِیْ حَتّٰی تَفِیْٓءَ اِلٰٓی اَمْرِ اللّٰہِ ۚ ولقولہ
تعالی فَاقْتُلُوْهُمْ حَتّٰی لَا تَكُوْنَ فِتْنَةٌ وَّيَكُوْنَ الدِّيْنُ كُلُّهٗ لِلّٰہِ

ورسول رب العالمین از قوم متفرقین در دین معرا وبیزار اند لقوله تعالیٰ اِنَّ
الَّذِیْنَ فَرَّقُوْا دِیْنَهُمْ وَکَانُوْا شِیَعًا لَّسْتَ مِنْهُمْ فِیْ شَیْءٍ
وکسیکه از اطاعتِ جماعتِ اہلِ اسلام خارج گردد، و مفارقت ورزد، و
در میان ایشان تفرقه اندازد، و یا نقش دارد، البته آن کس ربقهٔ اسلام را
از گردنش فرو انداخت۔ و موتش موت جاہلیت خواہد شد، و قتالش واجب است۔
لِقَوْلِ النَّبِیِّ صَلْعَم عَنْ اَبِیْ هُرَیْرَةَ رض قَالَ قَالَ رَسُوْلُ صَلْعَم
مَنْ خَرَجَ عَنِ الطَّاعَةِ وَفَارَقَ الْجَمَاعَةَ مَاتَ مِیْتَةً جَاهِلِیَّةً
اخرجه الشیخان کذا فی التیسیر ولقول النبی صلعم عن ابی ذر رض قال قال
رَسُوْلُ صَلْعَم مَنْ فَارَقَ الْجَمَاعَةَ شِبْرًا فَقَدْ خَلَعَ رِبْقَةَ
الْاِسْلَامِ عَنْ عُنُقِهٖ اخرجه ابو داؤد کذا فی التیسیر ولقول النبی
صلی اللہ علیه وسلم عن عرفجه بن شریح رض قال قال
رسول صلعم من اتاکم وامرکم جمیع علی رجل واحد
یرید ان یشق عصاکم او یفرق جماعتکم فاقتلوه اخرجه مسلم
کذا فی التیسیر ولقوله صلعم عن عرفجه رض قال قال رسول
صلعم ستکون هنات وهنات فمن اراد ان یفرق امر هذه
الامة وهی جمیع فاضربوه بالسیف کائنا من کان وفی روایة
فاقتلوه اخرجه مسلم وابو داؤد والنسائی وهنات جمیع هنة یعنی خصلت شر
کذا فی التیسیر وایضا عن فضاله بن عبید عن رسول صلعم انه
قال ثلثة لا یسأل عنهم رجل فارق الجماعة وعصی
امامه فمات عاصیا وامة وعبد ابق من سیده
فمات وامراة غاب عنها زوجها وقد کفاها مونه

الدنيا فتزوجت بعده فلا يسأل عنهم اخرجه الحاكم كذا في

الازالة وغير ذلك من الآيات القرآنية والاحاديث النبوية ـ اما حوالي اين فتوى كسي

داند هر كه عقل وفطانت دارد ورنه احمق ذي بلادت چه داند كه خويش الله ...

برادرا اين فتوى مجموع البراهين است زيرا كه بضمن تعليم طرز فتوى را جواب

هم را جواب بدلائل باصواب ـ مع ثبوت وجوب تقليد احد المذاهب دران مندرج

است ـ اگر بيداللشي ـ ان بيداللشي گويد كه از آيت إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ

الخ ـ بطلان مذاهب اربعه نيز لازم آيد كه هر يكے از ائمه تفرق كرده اند گويم هرگز

هرگز نے زيرا كه درميان افتراق واختلاف فرقے بس جلي ـ وخلافيت كلي ـ كه

اول بمضمون قوله تعالى لَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا

دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيَعًا در منهي عنه داخل ـ وثاني بمضمون في الاختلاف

رحمة در مامور به شامل ـ وچون كل امور شريعت ـ جميع احكام ملت بر چهار

منحصر ومتقرر گشته ـ واجماع مسلمين بر آن بافته شده ـ باز اگر كسي درميان آنها

تفرقه اندازد ـ يا همان عصاى متفقه مجتمعه اهل اسلام را بشكند ـ چرا مرض آن

آيات مذكوره ـ واحاديث مزبوره ـ بر او صادق نگردد تا دنيا ـ گويم كه اگر

براے ثبوت ايمان واسلام ـ وجهت تحقيق ملت محمديه عليه الصلوة والسلام

همين قدر حجت كافي ـ وعلت شافي ـ باشد ـ پس كل هفتاد وسه فرقه را نجات

لازم آيد زيرا كه همگنان بمصداق همان آيات واحاديث تساوي الاقدام اند كه نماز

مارا مي خوانند ـ وقبله مارا استقبال مي كنند ـ وذبيحه مارا مي خورند ـ لكن

الامر ليس كذلك لان الحديث قد ورد على خلاف ذلك

وآن حديث اين است وعن معاوية قال قام فينا رسول صلعم

فقال الا ان من كان قبلكم من اهل الكتاب افترقوا على

ثنتین وسبعین ملة وان هذه الامة ستفترق
علی ثلث وسبعین فرقة ثنتان وسبعون فی النار وواحدة
فی الجنة وهی الجماعة اخرجه ابوداؤد واحمد کذا فی تیسیر الوصول
والمشکوٰة و این حدیث بروایت مختلفه در هر کتاب صحاح ستّه مذکور است
کسی را از بهره انکار نیست پس ازین حدیث بوجه احسن ظاهر و باهر گشت که هزاری
واهل قبله و ذبیحه خور باشند مفتیان بهشتی نخواهد شد البته در هفتاد و دو فرقه نار
است * و آن در مفید مطلب داخل نیست - زیرا که فرقه ناجیه واحده نیست که
جماعت است و آن جماعت جماعت مقلدین است پس مسکن غیر مقلدین فی النار
السقر گشت - فکل واحد من اللامذهبین فی النار لانه
متفرق الجماعة وکل متفرق الجماعة فی النار فهذا
فی النار . هذا هو الشکل الاول - دیگر حرفی اینجا بر دانایان مخفی نیست که
ازین حدیث با بطال مراد خصم اثبات مراد ما ثابت گشت یعنی غیر نجات غیر مقلدین
و نجات مقلدین بوضوح پیوست - چرا که چون فرقه ناجیه واحده را جماعت
لازم است . و صورت جماعت بلا تحقیق تقلید متحقق نیست - فالمقلدون
ناجون . لانهم اهل الجماعة من المؤمنین . و
کل اهل الجماعة من المؤمنین ناجون . فالمقلدون
ناجون . هذا ایضا هو الشکل الاول - اما غیر مقلدین را جماعت متحقق نیست
که هر کس بر حدیث موضوع و رائ خود عمل کردن توانا هر کنند - و رائ هر کس
باغراض مختلفه بالیقین مختلف شود - و درمیان احادیث هم مخالفت باشد
پس اختلاف افتراق را اتفاق معدوم - بلکه نفاق و شقاق را لازم همین
این تکون لهم الجماعة . فکیف یدخلون فی الفرقة

الواحدة الناجية . اگر گویند کہ اگر کل اہل جماعت ناجی باشند
جماعت کافر و فاسق وغیرہا را ہم ناجی شدن لازم آید و آن خلاف الکل است
پس این دلیل مانع دخول غیر شد . گوییم کہ البتہ مانع دخول الغیر است زیرا کہ من جماعت
را بقید من المؤمنین مقید و مشروط کردہ ام پس گفتگوی من در جماعت مؤمنین است
نہ در جماعت کافرین کما زعمتم فکان قیاسکم مع الفارق
فلا یعتبر بہ . و فاسقان در خارج بقید جماعت خارج عن الجماعة اند
کہ ایشان ہم مثل مفتیان جماعت محقق نیست کہ ضلالت و جہالت را چنان فاش
موضوع نیست کہ چند کس در آن اتفاق کنند . و بلا اتفاق صورت جماعت
را صورت نہ بندد . و از ینجا ایہم واضح و لائح گشت کہ ایشان فقط فریاد و آواز
عمل بالحدیث والقرآن جابجا شور و شغب می نمایند . اما عمل بالحدیث والقرآن را
اصلا غرض ندارند . اگر داشتندی ضرور باحادیث و آیات مشہورہ و مبین عمل
نمودندی . عن ابی ہریرة رض قال قال من خرج عن الطاعة
الخ یعنی کل آنہا کہ در فتوای مذکور مسطور گشتہ اند و ما سوای آنہا ایشان اند و قال رسول
اللہ صلعم ید اللہ مع الجماعة فمن شذ شذ فی النار
رواہ اصحاب السنن و مثلہ فی البخاری و شرح مسلم وقال رسول صلعم لا
یجتمع امتی علی الضلالة . علیکم بالجماعة الزموا الجماعة
علیکم بالسواد الاعظم . واتبعوا السواد الاعظم فانہ من شذ شذ فی النار
رواہ ابن ماجہ لا یجتمع امتی علی الخطاء ان اللہ لا یجتمع امتی او
قال امة محمد علی ضلالة وید اللہ علی الجماعة ومن
شذ شذ فی النار رواہ الترمذی کذا فی المشکوة و شرح مسلم
وقولہ تعالی وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ

وقولہ تعالیٰ أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا وقولہ تعالیٰ
وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا
جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ ۔ دفع دخل ۔ فرقہ مقلدین اربعہ را باختلاف
مذاہب اربعہ فرق مختلفہ نباید شمرد ۔ کہ اصلش متفق است پس باختلاف
فروع اختلاف اصل تصور نباید کرد ۔ کہ گو یا شریعت درختی است چار شاخہ
شمر ہر کہ شاخے ازان بدست بگیرد ثمر یابد ۔ نہ از تنہ اش ثمر مطلوب شود ۔
نہ واں واحد از دو شاخش ثمر میسر و مطلوب گردد ۔ کہ قباحت عقلی و نقلی
لازم آید ۔ سنذکرہا ان شاء اللہ تعالیٰ فی المجلد کل قرآن وجمیع
اقوال پیغمبر آخر الزمان ۔ شاہد صراط ما مقلدان است فکیف شانکم یا
ایہا المفتنون فلم یبق حجتکم علی دعواکم ۔ فظہر
الفساد منکم ۔ وان اللہ لا یحب المفسدین فیا ایہا
الاخوان لا تعثوا فی الارض مفسدین ۔ وَلَا تزعموا
أَنَّكُمْ مِنَ الْمُهْتَدِينَ الصَّالِحِينَ لِأَنَّكُمْ لَا تَفْقَهُونَ رُمُوزَ
الْحَدِيثِ وَالْقُرْآنِ ۔ وَلَا تَفْهَمُونَ غَوَامِضَ الْبَدِيعِ وَ
الْبَيَانِ ۔ وَرُبَّمَا يَزْعَمُ الْمُفْسِدُونَ إِنَّهُمْ مُصْلِحُونَ ۔
وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ
الْمُفْسِدُونَ ۔ وَلَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ فَظَهَرَ الْفَرْقُ
وَلَوْ كُنْتُمْ لَا تَعْقِلُونَ ۔
ثالثاً می گویم کہ اگر چہ شما آیت فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَوٰةَ
وَآتَوُا الزَّكَوٰةَ فَإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ دعوی برادر دینی سیاریہ
آنا بدلیل وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا

فاصلحوا بینهما فان بغت احدٰهما علی الاخرٰی فقاتلوا التی تبغی حتی تفیٓ الی امر الله ونیز بحث وقاتلوهم حتی لا تکون فتنة ویکون الدین کله لله قتل را
برخود واجب گردانید بد۔ که از اجماع مسلمین واتفاق مومنین بغاوت ورزیده
وطرفه همین است که خبر اخوانکم را بر امر فقاتلوا ترجیح دادید۔ ؎
برین عقل ودانش بباید گریست ۔۔ چون نباشد که کل اناءٍ یترشح بما فیه
بیت هر کس مناسب گهر خود گرفت یار ۔ بلبل بباغ رفت وزغن سوے خارزار ؎ گر مرا زکشند دم برد بدجوز جو ۔۔

رابعًا می گوییم که بجے شما بآیه کریمه فاخوانکم فی الدین برادر دینی هستند اگر بآیه فان تابوا او از انکار تقلید که بدلیل اجماع موکد گردیده است باز آیید وتوبه سازید۔ ورخنه در اجماع نه اندازید۔ ورنه بمضمون همان فان بغت او مستحق قتل باشید۔ یا بمضمون قوله تعالی ویحلفون بالله انهم لمنکم وما هم منکم ولکنهم قوم یفرقون کاذب هستید۔ یا بمحواے قوله تعالی یقولون نؤمن ببعض ونکفر ببعض ویریدون ان یتخذوا بین ذلک سبیلا بر بعض عمل نمایید۔ وبعض را ترک می سازید۔ ومذهب جدید مولوی را احداث کردن میخواهید۔ یا بقوله تعالی یرضونکم بافواههم وتابی قلوبهم واکثرهم فاسقون تقیه می نمایید وما فی الضمیر خود را ظاهر نمی سازید تا اضلال مومنین مقلدین کردن توانید۔ وچون قول شما (کہ التزام مذہب معین کا شرک ہے) را مثل قول مهمل دانستم که بلا دلیل یافتم۔ لهذا بجوابش نپرداختم۔

خامسًا می گوییم که اولاً آیات سابقه این آیت را باید دید۔ وموروثی را باید فهمید

ورنہ تغیر دو دید أخوانكم خود را برادر مومن التقویۃ دعوی بہ اوردنی
نمودہ بمومنین بالیقین۔ ومسلمین سابقین۔ عداوت کردن۔ وبمضمون قولہ
تعالی وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ انہارا
دوست نداشتن۔ وبفحوای قولہ تعالی وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ
يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ
وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ
رَحِيمٌ۔ مومنین سابقین را مغفرت نخواستن۔ بلکہ بالعکس بدعوی
شرک فی الرسالۃ مشرکین تصور بودن۔ وبرمضمون حدیث قَالَ النَّبِيُّ صلعم
لَا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّى يُحِبَّ لِأَخِيهِ مَا يُحِبُّ لِنَفْسِهِ رواہ
البخاری عمل نمودن۔ وداخلین فی الدین را خارجین عن الدین دانستن۔
نہ کار مومنان ست۔ نہ فعل مسلمانان۔ نہ فضل فاضلان۔ نہ علم عالمان۔
حالا آیات سابقہ والحقہ فَإِنْ تَابُوا الخ را می نگاریم۔ تا برتفہیم سخنے آن
ناظرین را قادر گردانیم۔ تا بر مغالطہ مفتیان واقف شوند۔ وبہ مرد وش راکہ
کیست بخوبی بشناسند۔ قولہ تعالی فَإِذَا انْسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرُمُ
فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَخُذُوهُمْ
وَاحْصُرُوهُمْ وَاقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ، فَإِنْ تَابُوا
وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ، إِنَّ اللَّهَ
غَفُورٌ رَحِيمٌ، وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ
فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ، ذَلِكَ
بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ كَيْفَ يَكُونُ لِلْمُشْرِكِينَ عَهْدٌ عِنْدَ
اللَّهِ وَعِنْدَ رَسُولِهِ إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ عِنْدَ

الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ ۚ فَمَا اسْتَقَامُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ ۚ
إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ ۝ كَيْفَ وَإِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ لَا يَرْقُبُوا فِيكُمْ
إِلًّا وَلَا ذِمَّةً ۚ يُرْضُونَكُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ وَتَأْبَىٰ قُلُوبُهُمْ
وَأَكْثَرُهُمْ فَاسِقُونَ ۝ اشْتَرَوْا بِآيَاتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا
فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِهِ ۚ إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ۝
لَا يَرْقُبُونَ فِي مُؤْمِنٍ إِلًّا وَلَا ذِمَّةً ۚ وَأُولَٰئِكَ هُمُ
الْمُعْتَدُونَ ۝ فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَوٰةَ وَآتَوُا الزَّكَوٰةَ
فَإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ ۗ وَنُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ۝
وَإِنْ نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعَنُوا فِي دِينِكُمْ
فَقَاتِلُوا أَئِمَّةَ الْكُفْرِ ۙ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ ۝

ازین بسیار خیلے هویدا گشت که از اول تا آخر آیات مذکوره در شان مشرکین
نازل است خصوصاً فاقتلوا المشرکین فقاتلوا ائمة الکفر برین
بران دال است۔ معهذا آنها مفتیان بر ایشان خود اطلاق ساختند۔ واز ان
از دائره ایمان بیرون رفتن را نفهمیدند۔ چه خوب العیاذ بالله۔ پس مرا از مفتیان
خیلے استعجاب است که ایشان باوجود دعوی ایمان نتیجهٔ مشرکان (که قتل
واخذ وحصر وسد راه توبه واقامت نماز وادای زکوٰة کردند) خود را نیز شامل
ساختند۔ واز همچنین توبه واقامت نماز وادای زکوٰة بزمرهٔ مومنان داخل شدن
را فخر دانستند۔ چه خوب۔ وازین استدلالات خود را فاضل الصدور پندارند
چه خوب۔ وباوجود تشمیر مرتب وفوقیت خود را بر مومنین محققین ظاهر می کنند
چه خوب۔ وخویشتن را بحدیث وقرآن عامل می شمارند۔ چه خوب۔ آری مشرکان
ایمان در جنان هم داشتند۔ فقط الوقت بیان همچنان می گفتند۔ وامور

رابالجبر عیان می نمود. چنانکه خداوند منان مانعی الضمیر آنان را بقوله فقاتلوا ائمة الکفر بیان نمود. حتی که وضع الظاهر موضع المضمر یعنی بجاے آمنتم الکفر عیان کرده. تا در شدت کفریت آنان دلیل باشد. وناکثین الایمان وطاعنین فی الدین را ائمة الکفر شمرده. حکم قتل داده. اگر انصاف نمایند. واعنان شیاز ناده مفتیان نیز من وجه در ناکثین وطاعنین شامل اند. که نکث عهد التقلید وطعن در دین مقلدین ساختند. ای غیر مقلدین فقط فاخوانکم فے الدین را در آیة فقاتلوا ائمة الکفر وغیر ذلک رانده. پس چرا این آیات مستدل شدید. وخود را چرا در بلا انداختید. که این بر مضرت شما دلالت کند. نه بر منفعت شما التقویت دیانه

فبئس الاستدلال هذا لکم. فانه یضرکم وساء الاحتجاج هذا لانفسکم. لانه یجرکم الی الکفر

ولیفضح الله ایاکم. خذ هذا. کاش که مفتی از علم قرآن دانا وبینا شدی. واز این آیت شرطیه بر ثبوت برادریش استدلال نکردے. بلکه بآیت

انما المؤمنون اخوة استدلال ساختے. چه خوش بودے. که از التزام کفر برخود رہائی یافتے. وهمراهیم طاقت تخطئه در استدلال نص نداشتے

ای مفتیان ازین استدلالات شما را مفید غرض مفهوم تمام یعنی مفید ثبوت ایمان بالاکمال متحقق نیست. که متعلق بالشرط است. وجود المشروط لوجود الشرط لازم ووجود الشرط یعنی نکث عهد شما را لازم است وعلی هذا القیاس تحقق شرط را تحقق مشروط لازم است که تحقق شرط که عبارت از نکث وطعن است لشما موجود. پس جزائیش لشما موجود باید شد. العیاذ بالله در این صورت دعوی اخوت فی الدین باطل گشت. من چیزی نمی گویم.

اما از دلائل شما شما را الزام دادم. چنانکه در مقدمه گفته بودم. سعدی رح

شد غلامے که آب جو آرد آب جو آمد وغلام ببرد

سادساً اینکه این آیات چه خوش دلیلے است آن مقلدین را که غیر مقلدین را
هر کجا یابند۔ زدوکوب سازند۔ و باعث شکست عهد تقلید تکفیر کنند۔ عدو
شود سبب خیر گر خدا خواهد۔ امّا کی از ان بیشم۔ زدوکوب ایشان روا ندارم۔
نه کلمهٔ کفر بر شان ایشان رانم۔ بلکه بمضمون فاجره حتی یسمع کلام الله ثم
ابلغه مأمنه۔ فرصت سمع و فهم و امان دادن را مناسب دانم۔ و بمضمون
ذالک بانهم قوم لا یعلمون معذور دارم ۔

تذکرہ چہارم

قال المفتی۔ پھر جو کوئی اوسکو برا کہے اور شادی و غمی میں اوس سے نفرت اور
عداوت کرے۔ اور سمجھے وہ فاسق اور مخالف کتاب و سنت اور مبتدع و متعصب
اعلانیہ ہے ایسے متعصب باحتی ہے ملنا ترک کرے کیونکہ مبتدع کے ملنے سے بربادی
موجب ہدم اسلام کا ہے ۔

اقول۔ اولاً این را جوابے نباید گفت۔ بلکه بلا داد جواب باید گذشت زیرا که
فسق و مخالفت کتاب و سنت و بدعت ادعائے را که هیچ دلیلے نیاورده اند۔ فقط از نوک
زبان۔ چند الفاظ مفتوح اللسان ایشان ساختند۔
دیگر طرفه همین است که بتصور خودش این نتیجه از آیت مذکوره خواستنش تصور کردند۔
حالانکه در میان مفهوم همان آیت و همین الفاظ بعد المشرقین است۔ و چنانچه
در تذکرهٔ سوم گذشت۔ فهیهات هیهات علی ما تعقلون۔ یا ایها
المفتیون۔ فلیس هذا الا امانیکم۔ تقولونها بافواهکم۔ اگر
گویند که اینها نتیجه آیت نیست۔ نتیجه کلام خودش است۔ گوییم که چون شما اقوال
حضرات ائمه اربعه ترک می نمایند۔ من هم بر آن کلام شما ده برد و دیوار می اندازم
و هیچ اعتبارش نمیدارم ۔

ثانیاً - از همین اقوال شما خود فاسق و مخالف کتاب و سنت و مبتدع متعصب بدعتی اغلاط هستید - با شما برضا و رغبت موانست و مجالست و مکالمت و مناکحت نمودن موجب هدم اسلام است زیرا که بدلیل شما مقلدین مسلمانند و هر که مسلمان را بد گوید فاسق و غیر ذلک باشد و شما مقلدین را بد گوئید بنابران فاسق شدید پس با شما برضا و رغبت موانست و غیرها نمودن موجب انهدام اسلام خواهد شد - فبئس ما قلتم - وساء ما فعلتم - ولنعم ما قیل من حفر بئراً لاخیه فقد وقع فیها - ع چرا کاری کند عاقل که باز آید پشیمانی لیس هذا الا غرتکم الحیوة الدنیا - یا ایها الاخوان لا تغرنکم الحیوة الدنیا - و چون دیگران را نصیحت کنید - خود را چرا از نصیحت اندازید - اَتَأْمُرُوْنَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ اَنْفُسَكُمْ را چرا فراموش ساختید - ما صدق بقوله تعالی مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ اَسْفَارًا ✣ نظم ✣

گفت ایزد یحمل اسفارا	بار باشد علم کان نبود ز حق
علمهای اهل دل حمال شان	علمهای اهل تن احمال شان
علم چون بر دل زند یاری بود	علم چون بر تن زند باری بود
چون بدل خوانی ز حق گیری سبق	چون بگل خوانی سیاهی شد ورق

حالا چه باید کرد کرده خویش آید پیش - چاه کن را چاه در پیش - ای برادر خود کرده خود کرده را علاج چیست ✣ قوله تعالی مُوْتُوْا بِغَيْظِكُمْ ؎ اِنْ خَيْرًا فَخَيْرٌ وَاِنْ شَرًّا فَشَرٌّ قطعه

جزا آئینه فعل است گوئی	که در وی هر چه کردی می نماید
اگر کردی نکوئی نیک بینی	وگر بد کرده بد پیشت آید

تذکرۂ پنجم

قال المفتی - کیونکہ تقلید شخصی اور التزام مذہب معین پر حکم اور خطاب شارع کا صادر نہیں ہوا ؛

اقول - اوّلاً این کلام ہم مثل کلام سابق بے دلیل مرقوم شدہ - صرف بر تقلید خود تکیہ کردہ - چیزے تحریر نمودہ - و این را علت کلام سابق شمردہ - شاید کلام خود را نص فہمیدہ - و خویشتن را شارع دانستہ -

ثانیاً گوئیم کہ بر تقلید شخصی و التزام مذہب معین حکم و خطاب شارع صادر گشتہ شدہ باشد ؛ اما بر تقلید حکم شما کدام حکم و خطاب شارع صادر گشتہ باید نمود - ان کنتم صادقین ہرگز نتوانید - اگر نمائش کردن نتوانید - پس بدلیل شما ہر عقیدہ و عمل شما و مریدان شما و ہر کتاب و فتوی و تحریرات شما کہ ایجاد شما مردود و قبیح است ؛ کہ حکم خدا بران ناطق نیست ؛ بلکہ افترائی و اختراع شما و امور اختراعی بقول شما نیز شامل جز اسلام ہست ؛ پس مضمون - وَمَن يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَن يُقْبَلَ مِنْهُ - اقوال شما مقبول نگشت بل بدرجۂ مردود و مخذول پیوست ؛

تذکرۂ ششم

قال المفتی - پس جس عقیدہ اور عمل پر حکم خدا اور رسول کا ناطق نہ ہو وہ عقیدہ اور عمل مردود اور قبیح ہوتا ہے ؛

اقول - اوّلاً گوئیم کہ بر تقلید مقلدین حکم خداوند مجید ناطق است - لیکن گفتن تو لیست غیر سدید ؛ بلکہ جہالت است بکشید - ستذکرہ ان شاء اللہ تعالی

ثانیاً - می گوئیم کہ در بیجا از مفتی صاحب جلی و خطائی کلی راہ یافتہ زیرا کہ ندانیست کہ ہر امر یکہ حکم خدا دران ناطق نیست تہ آن امر مردود و قبیح است

بالبعض ازان حسن وبعضے قبیح کما لا یخفے علی من له ادنی ملابسة
فی الشرلعیة پس کلیت باطل شد - اری آن ہر عقیدہ و عملیکہ برخلاف
حکم خدا و رسول شدہ باشد. ولو قوع آمدہ باشد البتہ کلیتہ آن عقیدہ و عمل مردود
و قبیح است - اما گفتگو در امر تقلیدات + و امر تقلید چنان نیست + پس نتیجہ
عبارت مفتی معقول نشد باطل گشت - شاید بمضمون ہر کس بخیال خود خبطے دارد
خبطے بخیالش گذشت +

ثالثاً می گوئیم اگر بحسب مراد مفتی ہر امور غیر منطوق کلیتہ مردود و قبیح باشد
قباحتہای عظیم بامور شرلعیت راہ یابد - چراکہ اکثر احکام دنیوی و انتظام دنیاوی
کہ دران آیات قرآنی - و احادیث نبوی - ظاہراً ناطق نیست - بلکہ بالقیاس
والاستنباط است بالکل باطل خواہد شد + خصوصاً تحریرات و تقریرات شما کہ
حکم خدا و رسول دران ناطق نیست باطل گشت + پس من جانب اللہ نتیجہ بطلان
اقوال مفتی بسبب جد بد شما پیوست + چرا کسی چنین کاری کند کہ خرابیش بسوئش راجع گردد

تذکرہ ششم

قَالَ الْمُفْتِی مستدلاً - وَمَنْ یَبْتَغِ غَیْرَ الْاِسْلَامِ دِیْنًا
فَلَنْ یُّقْبَلَ مِنْهُ +

اقول - جوابش بچند وجہ باید داد اوّلاً اینکہ مفتیان این آیت را بطریکہ
بر مقلدین صادق است گویند - بعینہ ہمان طرز بر انان ہم لازم آید کما قیل
ذکرنا اِنْفًا - اگر دانا و بینا شدندی - در یافتندی - اما چون ایشان مصداق
خَتَمَ اللہُ عَلٰی قُلُوْبِہِمْ شدند مغلوب شقاوت گشتند - راہ سعادت نیافتند +

کہ امداد آن ائمہ اربعہ پی بردند +

ثانیاً - این آیت با ما بعدش در شان کفار و یہود و مرتدین نازل شدہ است

چنانچه آیات بالعکس وهو فی الاخرة من الخاسرین. کیف
یهدی الله قوما کفروا بعد ایمانهم بر نزولشان ما دال است + و نیز
عبارت های تفاسیر دران دال. چنانچه در جلالین نزل فی الیهود و در
مظهری نزلت هذه الآیة وما بعدها فی اثنی عشر رجلا
ارتدوا عن الاسلام وخرجوا من المدینة واتوا مکة
کفارا منهم الحارث بن سوید الانصاری و در حقانی و بیضاوی
و حسینی و غیر ذلک مذکور است + و نا ظاهر نیست + که مقلدین نه یهود اند نه
کفار نه مرتدین + نه امر تقلید آئمه مومنین از امور غیر اسلام است + پس این دلیل
منطبق دعوی نشد + اما مفتیان بغرض مغالطه بالعکس را طرح داده بر همین قدر
اکتفا کردند + تا تزویر جهال و تنفیر رجال کردن توانند. فنعم ما قاله
الله تعالی أفتؤمنون ببعض الکتب وتکفرون ببعض + نقلے برحال
مفتیان خیلی منطبق است بیارم بشنوید. و گوش دارید. حکایت فاضلے
راشنیدم که بترک نماز بشراب خانه رفته شراب می نوشید + باری شخصے اورا گفت که
تو فاضلی چگونه شراب می خوری + و بچه طور ترک نماز می کنی + گفت خاموش کن تو
جاهلی از قرآن چیزی خبر نداری + که خداوند تعالی در قرآن مجید شراب را بزبان خود
بوصف شرابا طهورا موصوف نموده و قربت نماز را بقوله لا تقربوا
الصلوة نهی ساخته بل بر شان مصلین ویل للمصلین گفته + کما قیل
فی هذا ما قال ربك ویل للذین شربوا + ولکنه قال
ویل للمصلین پس این استدلال. مفتیان غیر مقلدین را عمال بر همین
منوال دال است + که چند آیات را بجهالت خود حجت آورده اند + و ازان بزعم
حماقت خویش مقلدان را تکفیر و تحمیق می سازند + اف لکم یا ایها الاخوان

لِمَ تقولون ما لا تفعلون +

ثالثاً - چون این آیت بر حال مرتدین نازل گشت و بر شان مقلدین که بدلیل سفاهت بهم مسلمانان را طلاق کردن گویا آنها را بارتداد حمل نمودن + و هر که مسلم را مرتد و کافر شمارد آنکس خود فاسق و فاجر و کافر گردد + چنانچه در حدیث آمده است - عن ابی هریره رض قال قال رسول صلعم لا یرمی رجل رجلا بالفسق والکفر الا ارتدت علیه ان لم یکن صاحبه کذالک اخرجه البخاری - پس چادر بے ایمانی بر تن پوشانید + داز خدا جزا یابد - و عذاب دوزخ و عقاب جهنم کشد - العیاذ بالله فاستغفروا ایها الاخوان فاستغفروا

نظم

ای که پی نفس و هوا می روی	راه نه اینست خطا می روی
راه روان زان ره دیگر روند	پس تو بدین راه چرا می روی
منزل مقصود دران جانب است	پس تو ازین سوی کجا می روی

قوله تعالیٰ اَفَرَاَیۡتَ مَنِ اتَّخَذَ اِلٰهَهٗ هَوٰىهُ وَاَضَلَّهُ اللّٰهُ عَلٰى عِلۡمٍ وَّخَتَمَ عَلٰى سَمۡعِهٖ وَقَلۡبِهٖ وَجَعَلَ عَلٰى بَصَرِهٖ غِشٰوَةً

تذکرهٔ هشتم

قال المفتی مستدلا بقوله تعالیٰ و قال الله تعالیٰ ما انزل الله بها من سلطان ان الحکم الا لله الآیة ولیس لغیر الله حکم واجب القبول والامر واجب الالتزام بل الحکم والامر والتکلیف لیس الا لله انتهیٰ ما فی التفسیر الکبیر +

اقول اولاً درین آیت کریمه کرا مجال اعتراض است که اعتراض کند + وجه محل اختلاف است که اختلاف سازد + اما مفتیان آنرا درینجا بیچ محل است حجت

آوردند۔ ندریافتیم۔ و حقیقتش نفهمیدند نفهمیدیم۔ اما عقلاً از دو سه حال خالی
نمی بینیم۔ ومثال ایشان خود را خدا می تصور دیده باشند۔ (العیاذ باللہ)
یا تحریر احکام ایشان که حکم ابطال تقلید غرض دارند۔ حکم دیگری را گنجائش ندارند۔
بنا بر آن ان الحکم الا للہ را بر آن حجت آوردند۔ یا احکام ائمہ کرام را (کہ
با استنباط عن الآیات والاحادیث عین احکام الٰہی است) برخلاف حکم خدا
می فهمند۔ و مقلدان شان آنرا برخلاف نص قبول کنند دانستند۔ یا ابطال
معنی حصر آیت حمل نمودند۔ اما بطلان اول و ثانی اظهر من الشمس و ابین من الامس
و صورت ثالث ایشان از خیلے مضر است زیراکه اگر بروئیت ظاهر معنی حصر ان الحکم
الا للہ هر امر را بر حکم خدا بلاتوسط منحصر می کنند۔ پس او را حکم بطلان تقلید
شخصی که جاری و ساری می شائع و ذائع کنند و کتابها تا تبیین دلیل باطل گشت۔ چه که
حکم ایشان حکم خدا نیست۔ و حکم غیر خدا الحکم واجب القبول و واجب الالتزام
نیست۔ پس حکم بطلان تقلید واجب الالتزام والقبول نشد۔ چون دعوی
ایشان بدلیل ایشان مردود و نامعقول گشت۔ قول ایشان نیز نامعقول
گشت۔ فوجدت هذا کما قلت فی المقدمة بعنایة اللہ
الشاملة۔ ونعمة الکاملة۔

ثانیاً۔ چیزے دیگر بطرز دیگر بشنوید۔ که بطلان احتجاج مقلدان
باین آیت قرآن از میان آسمان۔ بلکه عیان۔ زیراکه دعوی ایشان مدعیان
ابطال تقلید شخصی است۔ نه ابطال تقلید مطلق۔ و معنی آیت تعمیم است
پس تخصیص شخصیت و غیر شخصیت را درین آیت جای نیست و تعمیم را تخصیص
کردن قدرت کیست۔ اگر باطل است مطلق تقلید باطل است۔ و خصوصیت
شخصیت را هیچ دخل نیست۔ اگر گویند که هرچند حکم باطل گشت۔ اما

نسبت بطلان تقلید مطلق تقلید تخصی ہم باطل گشت ؛ کہ بطلان مطلق را
بطلان مقید لازم است ؛ گوئیم بنا بر تسلیمش حی گفتم ؛ اما با لتزام این صورت
فساد شریعت و بطلان ملت لازم است ؛ و آن محذور نیست ؛ بل مقبوح
است ؛ کہ بطلان احکام شریعت را کاریست ؛ العیاذ باللہ - واگر بعدا دو
غرض آنرا مدرج گویند - الحمد للہ گوئیم کہ ؛ و اللہ المستعان بر مرکوزات باطنی
مدعیان - و مضمرات درونی مفتیان - (کہ عبارت از ابطال تقلید مطلق
و قلع بنای اسلام - و محو اصول سنت خیر الانام است) ؛ مطلع گردانیدہ ؛
و ہم از آن آستین بر آمدند ؛ و بر دوستی ظاہر داری و عداوت باطنی ایشان
چنانچہ در مقدمہ نوشتہ آمدہ ام واقف گردانید ؛ ؎
عاد و لی بالقب بالحبیب ؛ و ازین قصہ قصہ عبد اللہ بن سبا یہودی
را تصدیق کنانید ؛ چون چنان باشد بنا بران کسان آنجا در پی آنان نمازھا خواندہ
و پریشان ایشان ہمان و چنین بیگانہ بودند - چون حال دریافتم - قائلین ہمان مقال
را معذور داشتم ؛
ثالثا وجہ منقول این است کہ اگر معنی آیت مذکور حسب مراد مجیبان
مراد باشد ؛ یعنی جز حکم خدا حکم دیگری را اصلا گنجایش نباشد پس ابطال این ہم
آیت و حدیث زیرین لازم باشد ؛ (العیاذ باللہ)
قولہ تعالی اَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ - وایضا -
قولہ مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللهَ - عن ابی ھریرۃ
رض قال قال رسول صلعم من اطاعنی فقد اطاع اللہ
ومن عصانی فقد عصی اللہ ومن اطاع امیری فقد اطاعنی
ومن یعص امیری فقد عصانی ؛ اخرجہ المسلم اگر گویند کہ چون

اطاعت ونافرمانی رسول عین اطاعت ونافرمانی خداوند خالق العقول گشت * پس ایشان درین اِنِ الْحُکْمُ اِلَّا لِلّٰہِ داخل وشامل گشت * ۔ گوئیم بهمان طرز اطاعت اولی الامر نیز دران الحکم الا للہ شامل است * وابوحنیفہ رح از اولی الامر است و اطاعت اولی الامر مامور به است پس اطاعت ابوحنیفہ رح مامور به شده و اطاعت ونافرمانی ابوحنیفہ رح عین اطاعت ونافرمانی رسول صلعم و اطاعت ونافرمانی رسول مقبول ۔ عین اطاعت ونافرمانی خدا است * پس اطاعت ونافرمانی امر ابوحنیفہ رح التزاماً واقتضاءً شامل اطاعت ونافرمانی خداوند گشت *

فهذا ایضاً ما وعدته *

رابعاً چون امر تقلید را بالواسطه داخل ان الحکم الا للہ باید تصور نمود لهذا برای تفهیم نافهمان این امر مثالی بیارم باید فهمید * که شاهی گاهی فرمان خودش را بگوش رعایای متفرقہ بعید الوطنان می رساند * بلکه کارپردازانش واسطه بواسطه تا رعایایش می رسانند * اگر رعایا حکم عاملی را (که از طرف شاه بعض کارپردازانش مقرر ساخته است) تقلید کرده تعمیلش نمایند * بالاتفاق این تقلید عین تقلید فرمان شاه باشد * پس همچنان حکم تقلید شخصی نیز که حسبۃً للہ باشد عین تقلید حکم خدا باشد ورنه خدا را که دیده ۔ و قولش را که شنیده که ببیند و بشنید عمل کند ۔ کما زعمتم من هذه الآیۃ ۔ اگر گوئید که تقرر عامل از جانب شاه یافته شده ۔ و تقرر ائمه از خدا یافته نشده ۔ گوئیم خاموش که در تقرر خلفا ر هم جمع قرآن سخن رود ۔ کی از خدا یافته شده * العیاذ باللہ ۔ باز بطرز دیگر گوئیم که ائمه از طرف خدا تقرر یافته شده * که منشور اولی الامر منکم والذین یستنبطونه باین امر مشهور گشته * وخود انشاء ما ذکر بیان تذکره ۔ دیگر گوئیم بشنوید که عقلا نیز یکی را امیر ساخته اتباع

کردن واجب است. تا در امور دینی و دنیاوی خلل و زلل نه افتد ٭ و در

انتظام فتور نه پذیرد ٭ چنانچه رسول کریم صلعم نیز حضرت معاذ ابن جبل رضی را

امیر ساخته بیمن فرستاده بودند ٭ و ماسوای آن حدیث صریح هم دران

ناطق است قال النبی صلعم اذا خرج ثلثة فی سفر فلیؤمروا

احدهم رواه ابوداؤد ۱۲ ایضاً قال النبی صلعم لا

یحل لثلاثة یکونوا بفلاة من الارض الا امروا

علیهم احدهم وغیرهما فی کتب الاحادیث ۱۲

خذ هذا ٭ خامساً بر ارباب علم و فضل. و اصحاب

فهم و عقل. پوشیده نماند که این آیت کریمه در سوره یوسف عم مذکور است

که خداوند کریم قول حضرت یوسف عم را حکایةً نقل نماید ٭ چنانچه اول

و آخرش را تلاوت می نمائیم ٭ تا ناظرین بخوبی بفهمند ٭ و حال مخاطبین

که کیستند بدانند ٭ و هو هذا اعوذ باللہ ٭ یٰصاحبی

السجن ءَاَرْبابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَیْرٌ اَمِ اللّٰهُ الْوَاحِدُ

الْقَهَّارُ ٭ مَا تَعْبُدُوْنَ مِنْ دُوْنِهٖۤ اِلَّاۤ اَسْمَآءً سَمَّیْتُمُوْهَاۤ

اَنْتُمْ وَ اٰبَآؤُكُمْ مَّاۤ اَنْزَلَ اللّٰهُ بِهَا مِنْ سُلْطٰنٍ ؕ اِنِ

الْحُكْمُ اِلَّا لِلّٰهِ ؕ اَمَرَ اَلَّا تَعْبُدُوْۤا اِلَّاۤ اِیَّاهُ ؕ ذٰلِكَ

الدِّیْنُ الْقَیِّمُ وَ لٰكِنَّ اَكْثَرَ النَّاسِ لَا یَعْلَمُوْنَ ٭ پس ازین

واضح گشت که مخاطبین یاران زندان اند ٭ و ایشان غیر خدا را که از

زر و نقره و غیر ذلک اصنام و اوثان مصنوع ساخته. و نام آنها را

الٰهه نهاده پرستش می نمودند ٭ بنا بران حضرت یوسف عم چنین فرمودند پس

صاحبان زندان را با مقلدان چه مشابهت این نیست مگر قیاس مع الفارق

وقیاس مع الفارق حجت نمی تواند شد ٭ این ہم حجت نمی تواند شد ٭ کسے نفہمد کہ این آیت عام است ٭ ہر انام را شامل باید شد زیرا کہ مقتضے حال فرمانِ باعث پرستش غیر خدا عتاب است ٭ و در ان عابدین خدا را حصہ نیست ٭

ساد ساً۔ ہرچند ایشان بظاہر کلمۂ حق نما می گویند ٭ واین سبق از دفتر خوارج ازبر ساختند ٭ کہ خوارج بوقت ہزیمت خود غدار بر لشکر حضرت علی رضہ باواز بلند بہ لَا الْحُكْمُ اِلَّا لِلّٰهِ بانگ زدہ بودند ٭ تا از ان جان بسلامت بردند ٭ حضرت فرمود کہ ایشان بحجاب کلمۂ حق خدع نمودند ٭ اما بباطن غرض دنیاوی مرکوز خاطر داشتند ٭ فنعم ما فی التیسیر من مسلم ان الحروریة لما خرجت علی علی بن ابی طالب قالوا لا حکم الا للہ فقال علی کلمة حق ارید بہا باطل

والقصہ مثابہ فی الخلفار روایتے از ابی سعید وانس رضہ بیارم تشنوید۔ وعبرہ سازید ٭ قال قال رسول صلعم سیکون فی امتی اختلاف وفرقة قوم یحسنون القیل ویسیئون الفعل یقرؤن القرآن لا یجاوز تراقیہم یمرقون من الدین کما یمرق السہم من الرمیة ثم لا یرجعون حتی یرتد علی فوقہ ہم شر الخلق طوبی لمن قتلہم وقتلوہ یدعون الی کتاب اللہ ولیسوا منہ فی شیء من قاتلہم کان اولی باللہ منہم قالوا یا رسول اللہ ما سیماہم قال التحلیق اخرجہ ابوداؤد وغیرہ کذا فی التیسیر چنان روایات در صحاح کثیر اند ٭

تذکرہ نہم

قال المفتی ۔ اور سارے اہل اصول حکم کے معنی شرعًا اسطرح پر لکھتے ہیں
الحکم خطاب اللہ تعالیٰ المتعلق بفعل المکلف اقتضاء ای طلبًا وھو اما یطلب
الفعل حتمًا او غیرہ او طلب الترک کذالک او تخییرًا ای اباحۃ
کذا فی مسلم الثبوت فی علم الاصول قالوا ان ثبت الطلب
الجازم القطعی لفعل غیر کف فالفرض او لفعل کف فالحرام وان ثبت الطلب
لفعل غیر کف بدلیل ظنی فیہ شبھۃ فالواجب او کف فکراھیۃ التحریم
وان لم یکن الطلب جازمًا بل راجحًا فاما ان یکون لفعل غیر کف کالندب
او لکف فکراھیۃ التنزیہ وان لم یکن الطلب اصلًا بل یکون
تخییرًا بین الفعل وعدمہ فاباحۃ کذا فی الشرح المسلم وغیرھا
من کتب الاصول ۔ پس تقلید شخصی نہ اقتضاءً میں داخل ہے نہ تخییر میں یعنی
اباحت میں لان الاباحۃ ای ما یکون فعلہ و ترکہ متساویًا میں حکم شرعی لان
الاباحۃ من الاحکام ولا حکم الا بالشرع فثبت کون الاباحۃ حکمًا شرعیًا
لانہ ای الاباحۃ خطاب الشرع والخطاب حکم شرعی تخییرًا ای من الکتاب التخییری
کذا فی مسلم الثبوت وشروحہ ۔ تو جب تقلید شخصی خطاب شرع اور تکلیفات
شرعیہ میں داخل نہوئی نہ اقتضاءً نہ تخییرًا پس بدعت شرعی میں مذموم ہے ۱۲
اقول ۔ افسوس کہ مفتیان طاقت فہم عبارت نمی دارند اگر بر معنی
این عبارت مستندۂ خود مطلع می بودند و قول خودش را (یعنی حدیث
وقرآن کتنا کھلا ہے) بخوبی حفظ می داشتند ہرگز ہرگز آئینہ این را بر دعوی
خویش حجت نمی آوردند بلکہ برابطال ہمان تقریر اصول چیزی تحریر می کردند
زیرا کہ ازشان ہمان عبارت ازاجتہاد مجتہدین ۔ وبہ تفسیر مفسرین در معنے
حکم تاویلات گوناگون ۔ وبہ تبدیلات بوقلمون ۔ را راہ یافتہ دیدہ اند

حالانکه ایشان قایلش نیستند + منکرش هستند. و باز همان تاویلات را بجز دور

حجت گرفتند + چون نباشد + دروغ گو را حافظه نباشد + خیر الحمد لله نفع ما است

که بمضمون القائل یوخذ باقراره ایشان بر مشروعیت احکام اصول اقرار کردند

حالا گریز و فرار را جا ندارند + پس از ایشان می پرسم که معانی اقتضاء - و

تخییر - و طلب - و کف - و قطعی - و ظنی - و غیرها را فهمیده و استخراج مسائل حلال

و حرام - و فرض - و وجوب - و ندب - و اباحت - و کراهیت - و غیر ذلک

نمودن کار آئمه کرام (که اقرب بزمان اصحاب عظام بودند) است یا فعل عوام لیام

که کالبهائم و الانعام است + اگر اول است الحمد لله با بران هستیم + و اگر

ثانی است آنها برای غیر مقلدان در گذاشتیم + و آیات وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا

فَلِنَفْسِهٖ وَمَنْ اَسَاءَ فَعَلَيْهَا - لَكُمْ دِيْنُكُمْ وَلِيَ دِيْنِ -

وَلَنَا اَعْمَالُنَا وَلَكُمْ اَعْمَالُكُمْ بحال ما و ایشان تلاوت کردیم +

اما ایشان و روافض و خوارج مثل یهود و نصاری با اظهار دعوی حقیقت مذهب خود

و بعمل اطفای نور خدا بالواسطه را (که از دوازده و سیزده صد سال منور و روشن

شده می آید) غرض می دارند + ع + دل در خیال عذر زبان در ادای شکر +

قوله تعالى وَقَالَتِ الْيَهُوْدُ عُزَيْرُ ابْنُ اللّٰهِ وَقَالَتِ النَّصٰرَى

الْمَسِيْحُ ابْنُ اللّٰهِ ذٰلِكَ قَوْلُهُمْ بِاَفْوَاهِهِمْ يُضَاهِئُوْنَ قَوْلَ الَّذِيْنَ

كَفَرُوْا مِنْ قَبْلُ قَاتَلَهُمُ اللّٰهُ اَنّٰى يُؤْفَكُوْنَ + دیگر يُرِيْدُوْنَ

اَنْ يُّطْفِـُٔوْا نُوْرَ اللّٰهِ بِاَفْوَاهِهِمْ وَيَاْبَى اللّٰهُ اِلَّآ اَنْ يُّتِمَّ نُوْرَهٗ

وَلَوْ كَرِهَ الْكٰفِرُوْنَ +

بیت

چراغی را که ایزد بر فروزد — هر آنکس پف کند ریشش بسوزد

دیگر می پرسم که مذهب مجدد ایشان را بکدام حکم داخل کنم + چون نیکو تامل

نه در اقتدایش دیدم ÷ نه در تخیرش شمردن توانستم ÷ بلکه مذهب ایشانرا

به سبب عبادت امتیاز بقول غیر النبی صلعم ـ یعنی کفره و فجره مخلوط یافته می بینیم ÷

لا محالا باعتبار کلی ـ و نه سوم شرعی یافتم ÷ اما تقلید مقلدین اقتضا اگر بحکم خدا

شامل است ÷ التزاما با طاعت رسول داخل ÷ سعدی رح ؏

کسانیکه پوشیده چشم دل اند   همانا کزین توتیا غافل اند

چون مفتی ازین سنتی پوشیده چشم اند ÷ لہذا امر تقلید را غیر مشروع دانند ÷

هرگاه از چشم خود مستور اند ÷ باید که معذور دارندش ÷

تذکرهٔ دهم

قال المفتی سند لا ـ قال رسول الله صلعم مَنْ اَحْدَثَ فِیْ اَمْرِنَا

هٰذَا مَا لَیْسَ مِنْهُ فَهُوَ رَدٌّ ـ الحدیث و قال رسول صلعم من عمل عملا

لیس علیه امرنا فهو رد الحدیث کما رواهما البخاری فی صحیحه ÷

اقول ـ این دو حدیث برای دلیل ماست ÷ و سراسر مبطل مذهب متجددہ

متجدده ملتزمہ مفتیان است ـ که ایشان بعد از مدت مدید ـ و عرصه بعید ـ

مذهب جدید ـ را احداث نمودند ÷ و چون این امر از امر رسول نیست ÷ پس

بحسب مضمون هر دو حدیث این مذهب جدید ـ خیلے مردود و نا پدید با گشت ÷

کراز ان اختلال شدید ـ بارکان اسلام خدا وند مجید راه یافت ÷ فَیَا اَیُّهَا

الْاِخْوَانُ ـ فَاِذَا زَعَمْتُمْ اَنَّکُمْ عَارِفُوْنَ الْاَحَادِیْثَ فَکَیْفَ اَحْدَثْتُمْ

اَمْرًا حَادِثًا بِدْعِیًّا ـ وَلِمَ الْتَزَمْتُمْ مَذْهَبًا جَدِیْدًا ـ فَلَا شَکَّ

اَنَّ مَذْهَبَکُمْ مَرْدُوْدٌ لِاَنَّکُمْ اَحْدَثْتُمُوْهُ وَمَنْ اَحْدَثَ فِیْ

اَمْرِ الرَّسُوْلِ مَا لَیْسَ مِنْهُ فَهُوَ رَدٌّ ـ فَمَذْهَبُکُمْ رَدٌّ لِاَنَّهٗ لَیْسَ مِنْهُ ÷

؏ چرا کارے کند عاقل که باز آید پشیمانی ÷

و هر چه مجتهدان باجتهاد خود امر رسول صلعم را ظاهر کرده رفته اند آنرا امر رسول
دانسته بران عمل باید و مخالفت نه شاید ✤ که درین زمانه مجتهد بنظر نمی آید و بنابر آن
مولانا شاه ولی الله قدس سره در ازالة الخفاء عن خلافة الخلفاء نوشته که
درین زمانه مجتهد نمی توانند شد ✤ دیگر جواب مسلمی این است که اگر حسب مراد
مفتی معنی حدیث مراد باشد - جمیع مقلدین اولیاء کرام - و علمای عظام
دوازده و سیزده صد ساله را خصوصًا پیران پیر مفتی را بارتکاب امر غیر مشروع
بقعر جهنم انداختن است ✤ معاذ الله معاذ الله حالانکه در شان اکثر از آنان
رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمْ وَرَضُوْا عَنْهُ فَاُولٰٓئِكَ حِزْبُ اللّٰهِ اَلَآ اِنَّ
حِزْبَ اللّٰهِ هُمُ الْمُفْلِحُوْنَ ✤ و غیر ذلک نازل است ✤ ماسوای
آن قباحت جلی - بر استدلال مفتی - لازم است بران عمل کردن یقینًا
شریعت را برباد دادن است زیرا که تالیف و تحشیر و اعراب قرآن و تالیف صحاح
ستهٔ ائمه محدثان - و خلافت خلفای راشدان - و غیر ذلک بعد رحلت
پیغمبر آخر الزمان حادث گردیده ✤ و بنای شریعت بر آنها تقویت گرفته ✤
و بر وجوب آنها اجماع گشته ✤ مفتی آنها را مردود دانسته ✤ چون بنا شد حال
نادان همین است ✤ و مثال مفتی ان چنین است ✤ که فقط بر لَا تَقْرَبُوا الصَّلٰوةَ
عمل نماید ✤ وَاَنْتُمْ سُكٰرٰى را طرح دهد ✤ کما مر ذکره فی الله در السالف
ورنه حدیث مَنْ سَنَّ سنة حسنة فله اجرها واجر من عمل
بها الی یوم القیامة الخ کذا فی الطحطاوی و الازالة المسلم ✤
و حدیث - ما رآه المؤمنون حسنًا فهو عند الله حسن -
را چرا ندید ✤ شاید همچون کور باطن کور چشم هم هستند ✤ ای مفتی هر حادث
مردود نیست کما زعمه بعض المردود ✤ بل بعضه محمود - و بعضه مردود ✤

قاصر التقلید محمود + ورنہ مردود + خصوصًا الینا از این دو حدیث استدلال
کردن + و بر تقلید فقہ واصول احتجاج گرفتن + گویا تیشہ بر پاے خود زدن
است + کہ در مضمون لفظ آخر نا تالیفات صحاح ہم شامل نبود + کہ بعد از
دو صد و بالا ہر ہر مصنف یکے بعد دیگرے احداث نمود + کما مر و یجی ذکرہ +
حتی کہ بعض امر رسول ؐ را موقوف - و بعض را مرفوع - و بعض را منقطع
و بعض را مطعون و مجروح و غیر ذالک گفت + بلکہ بنسبت بعض راہ توہین
ہم گرفت + و در بعض جا غیر حدیث را حدیث خواند + و آنرا بقول النبی ص
منسوب ساختہ بر زبان راند + و در ان اقوال آئمہ شر القرون را دلیل ساختہ
علی الخصوص امام شوکانی و نظائرش را بگرفت شہادتش پرداخت + پس
مصداق ہر دو حدیث ہمان تالیفات شر القرون گشت + نہ بہ تالیفات
خیر القرون پیوست + کما زعمتہ جہالکم - و نسیتم خیار القرون
قرنی من قول رسولکم - و جعلتم فضل خیارکم + و قلدتم
شرارکم + فماذا تقولون + یا ایہا المستدلون و این تفرون
ایہا المفتون + فمولوا لغیظکم + او ارجعوا الینا من
عند انانکم + فیکون خیرا لکم +

تذکرہ یازدہم

قال المفتی - و ملا علی قاری سہم القوارض و شرح عین العلم میں اور
عبد العظیم ملا ابن فروخ مکی قول سدید میں لکھتے ہیں - اعلموا ان اللہ
لم یکلف احدا من عبادہ ان یکون حنفیا او مالکیا او شافعیا
او حنبلیا بل وجب علیہم الایمان بما بعث بہ محمدا
صلعم و العمل بشریعتہ انتہی ما فی القول السدید +

اقول - جوابش بچند وجه باید گفت + اول اینکه البته فی الواقع خداوند کریم کسے را از عباد خود درین امر که حنفی یا شافعی و یا مالکی یا حنبلی شدن باید تکلیف نداده و مجبور نساخته + بلکه بر ایمان بالبعثه و عمل بالشریعة مجبور ساخته + اما عمل بر شریعت موقوف بر وقوف احکام شریعت است + و احکام شریعت موقوف بر تعلیم و تعلم است و تعلیم و تعلم موقوف بر معلم و متعلم است + و متعلم را تقلید معلم ضرور است + پس مقلدین متعلمین را تقلید معلمین احکام شریعت - و نظر ارکان طریقت - ضرور است و معلم را باید + که اعتماد را شاید + و آن نیست مگر آئمہ اربعه را لازم آید + چراکه ایشان اقرب الناس الی نبی آخر الزمان اند + و اقرب الناس را فضیلت - و ابعدش را فضیحت - ازین حدیث شهرت است + عن ابن مسعود رض قال قال رسول الله صلعم - خَيْرُ الْقُرُوْنِ قَرْنِيْ ثُمَّ الَّذِيْنَ يَلُوْنَهُمْ ثم الذين يلونهم ثم يجيء قوم تستبق شهادة احدهم يمينه ويمينه شهادته اخرجه البخاری والمسلم وفی روایة خير الناس قرنی كذا فی تحفة الاخبار - اگر گویند که اگر معنی اقرب را اعتبار است قرن اول از ثانی و ثالث بسیار بهتر بود و کمال اقرب تر بود چرا اصحابش را تقلید نکرده آئمه قرن ثانی و ثالث را تقلید نمودند گوئیم که کسی از ایشان امر امامت را متکفل نشده اند + که تقلیدش کنند + و باعث آن دران زمان چندان حاجتش هم نمی داشتند + که باعث قرب زمان نبی آخر الزمان و تحقیق ذات بابرکات صحابه آن سرور کائنات - مع حفظ احکام منافقان تخریب اسلام را نمی یافتند + نه یهودان موضوعات خود را بحدیث داخل کردن می توانستند + كذا فی الخوارزمی و التفسیر احمدی و میزان شعرانی و طحطاوی +

دوم اینکہ۔ تِلْكَ الْعِبَارَةُ كَمِثْلِ هٰذِهِ الْعِبَارَةِ اِعْلَمْ اَنَّ اللّٰهَ لَمْ يُكَلِّفْ اَحَدًا مِنْ عِبَادِهٖ اَنْ يَّكُوْنَ عَامِلًا لِقَوْلِ الْبُخَارِيِّ وَالْمُسْلِمِ وَالنَّسَائِيِّ وَالتِّرْمِذِيِّ وَغَيْرِ ذٰلِكَ بَلْ اَوْجَبَ عَلَيْهِمُ الْاِيْمَانَ بِمَا بُعِثَ بِهٖ مُحَمَّدٌ وَالْعَمَلَ بِشَرِيْعَتِهٖ فَكِلْتَاهُمَا مُتَسَاوِيَتَانِ فِي الْمَفْهُوْمِ فَلَا يُرَجَّحُ اِحْدٰهُمَا عَلَى الْاُخْرٰى۔ فَاِنْ بَطَلَ التَّقْلِيْدُ بِالْاَئِمَّةِ بِتِلْكَ الْعِبَارَةِ فَقَدْ يَبْطُلُ الْعَمَلُ وَالتَّقْلِيْدُ بِقَوْلِ الْبُخَارِيِّ وَغَيْرِهٖ بِهٰذِهِ الْعِبَارَةِ وَاِنْ وَجَبَ الْعَمَلُ تَوَجَّبَ التَّقْلِيْدُ +

سوم اینکہ۔ این عبارت قول سدید + و این خروج کلی + مثل قول رشید ابن الخبیث المفتری۔ عبداللہ بن سبا الیہودی + کہ انہدام اسلام را بدل داشتہ + اکرام اہلبیت را ظاہر ساختہ + اما ہرگز محبت و تعظیمش را غرضے نداشتہ + فنعم ما قیل۔ لَا لِحُبِّ عَلِيٍّ بَلْ لِبُغْضِ مُعَاوِيَةَ +

چہارم اینکہ۔ مسلم است کہ یک قول یا یک شاہد بمقابلہ اقوال متواترہ و شواہد متکاثرہ۔ قابل حجت شدن نمی تواند + و عبارت قول سدید یک قول قائم مقام یک شاہد است + و یک شاہد را بمقابلہ شواہد اعتبارے نیست + پس قول سدید را ہیچ اعتبارے نیست۔ و اگر کسے اعتبارش کند اعتبارش حلیت کہ اعتبارے اعتبار را اعتبارے نیست + و ندان محمود و مختار است +

پنجم اینکہ۔ اگر راست می پسند گویم کہ معنی قول سدید حسب مراد مدعی مراد نیست + زیرا کہ غرض مصنفش تنبیہ بر ہدایت ہمان غافلین است + کہ فقط تقلید ائمہ کرام را عین اسلام و ایمان و عبادت شمارند + و نجات عقبیٰ را وسیلہ گردانند + و از تحصیل احکام شرعی تساہلاً اعراض کنند + چنانچہ در طحطاوی

ولیس المراد ان من قال انی حنفی عفرلہ مذکور است + البتہ ہمچنین امر شنیعے مقبول است + ہرگز محمود و ممدوح نیست + ورنہ ابطال تقلید مراد شش نیست + چنانچہ درین عبارت + بندگی با پیغمبرزادگی منظور نیست + ابطال پیغمبرزادگی مراد نیست + بلکہ اثبات وجوب بندگی مراد است + واگر در اثبات وجوب بندگی ابطال پیغمبرزادگی منظور باشد + البتہ از عبارت قول سدید ابطال تقلید مراد شدن توانند + نہ آن ممکن است نہ این متصور + ہمچنان عبارت بمحاورہ مردمان بسیار است چنانچہ اگر کسے گوید کہ گوشت خوری و کلاہ پوشی را نام مسلمانی نیست بندگی باید + ازین قول حرمت گوشت خوری و کلاہ پوشی لازم نمی آید + نزد کسے نہ فہمد + ہمچنان از قول سدید + بطلان تقلید لازم نمی آید + اما کورا را از ہدایت اگر راہ ضلالت نگیرند + چون گشتہ مجبور رند + باید کہ معذور دارند

گر نبیند بروز شپرہ چشم   چشمۂ آفتاب را چہ گناہ

مشتمل اینکہ - بعد تسوید تاویلات خمسہ عبارت قول سدید (کہ بندہ گاہ قبل ازین تاآنکہ دید - نہ احواش شنید - + بنا بران ہمچنان تاویلات از طرفِ فہم ظاہر گردید) دفعۃ نعمت عظمیٰ - از طرف خالق الوریٰ - نزدم پیدا + یعنی یکے از تلمیذان و شواہدان مفتی برای الزامم آنرا قلمی نمودہ نزدم فرستاد + دیدم تاویلاتم موافق مزعومم افتاد + زیرا کہ خود مصنفش بر تقلید امام ابوحنیفہ رح شکر خدا ظاہر کرد + بیکجا الیش چنین نوشتہ + ونحن مع ذالک بحمد اللہ تعالیٰ لا نخرج عن درجۃ التقلید لامامنا الاعظم الاکبر ابی حنیفہ رح ونحن مقلدون لہ ولخیار اصحابہ ومن بعدھم من کبائر ائمتنا کشمس الائمۃ واضرابہ اتباعاً یحثہ ولقررہ المتاخرون من اھل التاسع فالعاشر

۴۲

من فضلاء المذهب فلنا النظر فيه اذا امكن وعلينا التمسك بما عن المتقدمين وخصوصًا اذا انتهض متمسكا لنا فيما ترتضيه والله الموفق به الاعتصام۔ پس حیف صد حیف بر شعار و آثار مفتیان غیر مقلدان نافهمان که بر اقوال ائمه مجتهدین خویش نیز عمل نمی‌نمایند ✤ بلکه بمداخلت هواے نفسانی صحیحش را طرح وبند ✤ وسقیمش را کار سازند ✤ چنانچه حسب حال ایشان خداوند کریم می‌فرماید ✤ أَفَبِالْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ وَبِنِعْمَةِ اللّٰهِ يَكْفُرُونَ ✤ و چون ایشان بر تابعداران سرّ و متبعان طریقت۔ خصوصًا بر شان اولیاء کرام۔ و علماے عظام۔ که بقول الاولياء لا يموت احياء خلائق الانام اند۔ طعن و تشنیعها می‌نمایند ✤ بنابران خداوند تعالی بقوله وَيَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ۔ و ایضًا قُلْ مَنْ كَانَ فِي الضَّلَالَةِ فَلْيَمْدُدْ لَهُ الرَّحْمٰنُ مَدًّا ✤ ایشان را بضلالت مدد کند ✤ و دران بگذارد ✤ تا بدآیت نیابد ✤ پس بمضمون فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ سرگردان باشند ✤ حتی که بر ادله رکیکه۔ و حجج شیطانیه منطقیه ✤ نازان و فرحان می‌شوند ✤ و بمصداق وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ اقوال ردیه را خریداراند ✤ تا مسلمانان از راه راست بر تابند ✤ و بلا فهم آیات قرآن مجادله فی الاخوان می‌اندازند ✤ وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللّٰهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ ✤ و ازان خورسند شوند ✤ کما قال الله تعالی۔ كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ ✤

نظم

هر کسی را در خور مقدار خویش | هست نوع خوشدلی در کار خویش
می کند اثبات خویش و نفی غیر | چه امام صومعه چه پیر دیر

ف اور بعض لوگوں میں سے وہ شخص ہے کہ مول لیتا ہے کھیل کی باتیں تاکہ گمراہ کرے راہ اللہ کی سے بغیر علم کے ۱۲

ف اور بعض لوگوں میں سے وہ شخص ہے کہ جھگڑا کرتا ہے بیچ اللہ کے بغیر علم کے ۱۲

هفتم آنکه - طرفه غریب + و لطیفه عجیب این است که از دلیل خصم یعنی
از عبارت قول سدید + ثبوت تقلید + بوضوح پیوست + زیرا که مصنفش خود
حنفی است و تقلیدش را بخوشی تمام ظاهر ساخت - آن البته تقلید علمای متاخرین
را که بعد از چهار صد سال دیگر پیدا شدند + و چیزها را نوشته گذاشته رفتند
رد کرده + نه تقلید متقدمین را کما شهدت علیه العبارة بلکه بر قول
متقدمین تمسک کردن را بر خود لازم و واجب ساخته + و علینا التمسک گفته
و حدوث مذهب غیر مقلدان از سنه چه باشد + بل سنه سیزده صد سال
بوقوع آمد + پس بطلانش بهمین دلیل شان بسکه عیان است + دیگر حاجت
ذکر برهان نیست + پیران نمی پرند + مریدان می پرانند + خذ هذا و عده

تذکرہ دوازدہم

قال المفتی - اور اس عاجز نے اگرچہ ایک صورت تقلید شخصی کی بسبیل تنزل
مباح میں درج کی تھی معیار الحق میں لیکن عند التحقیق الحقیق مباح میں بھی داخل
نہیں ہو سکتی اس لئے کہ مباح خطاب شارع میں داخل ہے اور تقلید شخصی خطاب
شارع سے خارج ہے کما لا یخفی علی الماہر المتفطن المنصف +

اقول - ازین عبارت جہالت تاری است + و غباوت ساری + که ہنوز رائے
مفتی مثل نو آموزان دبستان مکتب غیر مستقل و متزلزل است و ہرگاه رائے
چنین باشد قابل اعتبار نباشد که باشد که باز منقلب باشد و آن مقبول نیست
مخذول است زیرا که مفتی صاحب بارے در زمان سابق در استفتا می وجوب
تقلید شخصی بدستخط خود آنرا واجب نوشته - و منکرش را کافر پنداشته + و پیش در
معیارش باز آنرا مباح گفته + حالا درین کتاب حرام انگاشته + خدا حافظ باد
که آینده چه چیزها دارد در پیش کند +

او بہ ترک دعوی و دعوت ممکن راہ حق از کبر و نخوت مجو سے

و در باب تقلید تخصیص می گو ئیم کہ البتہ بخطاب شارع داخل است کما ذکرتہ تضمناً

و سیذکر انشاء اللہ تعالی تصریحاً +

تذکرۂ سیز دہم

قال المفتی - و فی التفسیر الکبیر المسئلہ الثانیہ - الاکثرون من المفسرین

قالوا لیس المراد من الارباب انہم اعتقدوا فیہم انہم

آلہۃ العالم بل المراد انہم اطاعوا فی اوامرہم

ونواھیہم نقل ان عدی بن حاتم کان نصرانیا فانتہی

الی رسول اللہ صلعم وھو یقرء سورۃ براءۃ فوصل الی

ھذہ الایۃ قال فقلت لسنا نعبدھم فقال الیس یحرمون

ما احل اللہ فتحرمونہ ویحلون ما حرم اللہ فتحلونہ فقلت

بلی قال فتلک عبادتھم وقال الربیع قلت لابی العالیہ

کیف کانت تلک الربوبیۃ فی بنی اسرائیل فقال انھم

ربما وجدوا فی کتاب اللہ ما یخالف اقوال الاحبار والرھبان

فکانوا یاخذون باقوالھم وما کانوا یقبلون حکم کتاب اللہ تعالی

اقول - جوابش بچند وجوہ باید داد + اولاً می گوئیم کہ بر قول تفسیر کبیر

ہر برنا و پیر + و کل صغیر و کبیر + از علمای متاخرین - و فضلای نو مشتغلین -

تقلید کردند + حتی کہ تقریر صاحب کبیر را بمؤلفات و مصنفات و مکتوبات خود

جگہ جگہ تحریر ساختند + و جابجا و کتاب بکتاب و رسالہ در رسالہ نقلاً و ترتیلاً

شائع و ذائع نمودند + و از آنجا کہ تقلید بر تردید یا تقلید قول سید آلہ مرشد

رشید تقریر نمایند + و بسیار شور و شغب ہا می سازند + پس ہمہ کاشتہ

فساد و بنای بربادی عباد همین است قرهین است که اگر تشنیع کنند مرجع کل همین را باشد

بیت
تو اصلی و باقی طفیل تواند ... تو شاهی و مجموع خیل تو اند

اما از حال همین مقلدین صاحب کبیر هر چند وجوه متحیرم اول اینکه ایشان تقلید اولی تقلید اعلی را چرا در گذاشتند + ع اذا کان الغراب دلیل قوم سیهدیهم طریق الهالکینا: دوم اینکه بمذهب تقلید مقلدین آیات در روایات در بیع آرند + وخود را از مفهوش خارج شمارند + حالانکه ایشان خود بمفهومش بطریق شاملند که تقلید صاحب کبیر شافعی المذهب نمودند. و صاحب کبیر تقلید ترمذی ساخته + و ترمذی تقلید خبر احاد عدی بن حاتم نصرانی کرده + پس خبر احاد را بچه طور زاید علی الکتاب اربابا تصور بایند + و بر تکیه اش چرا معتقد شوند و شغب کردند. حالانکه ترمذی بسیار متعصب و دشمن امام ابو حنیفه رح بود چنانچه در شرح سفر سعادت مذکور است که نام ترمذی محمد است ابو عیسی کنیت بسنه دو صد و هفتاد و نه توفید (۲۷۹) و مانا که این مرد را با ائمه اهل قیاس و اجتهاد تعصب بود خصوصا با امام اعظم ابو حنیفه کوفی رح انتهی کلامه پس روایتش خالی از تعصب نباشد + ع این سخن را بکے گو که ترا نه شناسد + پس بقول شیخ الاسلام ابو محمد بن احمد العینی که در عمدة القاری شرح البخاری آورده که ولا تلتفت الی قول المنکر المتعصب قابل عمل چه باشد + قابل التفات هم نباشد + ومزید بران اینست که خداوند تعالی بقوله کتاب انزلناه الیک مبارک لیدبروا آیاته ولیتذکر اولوا الالباب تدبر و تذکر برای اولو الالباب واجب کرده + نه اتباع خبر احاد را لوشته + بلکه بقوله یا ایها الذین امنوا ان جاءکم فاسق بنباء فتبینوا ان تصیبوا قوما بجهالة برای تفحص امر فرموده +

سوم اینکه بخطاب و عتاب مومنان و مشرکان و مرتدان و منافقان را

ساوی می فهمانند ۔ و قوله تعالی ولا یستوی الذین امنوا والذین

لا یؤمنون را از دست دادند

ثانیاً ۔ می گویم که از ظاهر معنی لفظ الاکثرون من المفسرین نباید ترسید

بل حقیقت امر ش را باید دید که فی الحقیقت قول واحد است کثرت را ادعا

نموده برای تقویت کلام چنین می گفتند ۔ چنانچه کسی تحقیق حمقا گوید که من هزار سخن

راز درمی دارم ۔ اگر هزار زر بدهی من این تنها هزار دشمنانت را جواب بدهم

ابلهان فریبش خورند ۔ تا آخر و مثال آن پیش برند ۔ و ماسوای آن از لفظ الاکثر

صاف ظاهر و باهر است که فریق دیگر طریق دیگر گرفته اند ۔ یعنی معنی مرادی

لفظ ارباب را مراد نگرفتند ۔ بلکه آنرا به اصل خود گذاشتند ۔ که تا وقتیکه معنی

حقیقی متحقق شدن تواند ۔ معنی مرادی مجازی مراد گرفته نمی شود ۔

ثالثاً ۔ می گویم که مفتیان هر کجا بر ظاهر معنی عمل می کنند ۔ و در اینجا بغرض نفسانی معنی

مرادی را مراد گرفتند ۔ و کلام (کشاه کهولا) خود را فراموش ساختند ۔ خیر

الحمد لله که ایشان از مراد خود نامراد گشتند ۔

رابعاً ۔ می گویم که اگر از بل المراد انهم اطاعوهم فی اوامرهم

ونواهیهم ۔ همین معنی مرادی یعنی اطاعت امر نهی یعنی عبادت مراد باشد

پس اطاعت اوامر و نواهی رسول الملک العلام ۔ و اصحاب کرام ۔ و محدثین عظام

موجب معصیت خواهد شد ۔ که عبادت غیر خدا لازم آید ۔ العیاذ بالله ۔ زیرا که معنی

اطاعت من حیث الاطاعة واحد است فلا یتحقق الفرق بینهما و این

از عدل و انصاف بعید است که به نسبت غیر چنان ۔ و به نسبت خود چنین ۔ اگر گویند

که ضمیر هم اطاعوهم وغیره مخصص و معرف احبار و رهبان است ۔

بندگان دین بدان شامل نیستند + گوییم که پس بنسبت آئمہ اربعہ عظام و مقلدین
کرام - اینرا حجت آوردند که اتباع ایشان ضمیر شامل نیست که مسلمانان اند
فظهر الفرق بينهما ولو كنتم لا تفقهون ۔ دیگر بشنو بدانکہ
اطاعت اوامر و نواہی غیر خدا کلیۃً حرام و شرک باشد پس اطاعت نوشتۂ
صاحب کبیر بطریق اولی حرام گردد + فلما احتججتم بقوله - وكيف
استدللتم به +
خامسًا - می گوییم کہ مفتیان مثل ہمان چار پایانند - کہ بر او کتابے چند
کہ ایشان خود (عدی بن حاتم کان نصرانیًا) را بخوبی دیدہ
دانستہ تفتیش کردند یعنی راوی را کہ دران زمان کافر نصرانی بود و دیدند
مہندار روایت ہمچنین حالتش را چنان اعتبار ساختند کہ زاید علی الکتاب دانستند
نہ مکالمہ رسول صلعم را کہ با کافر بود دریافتند + فنعم ما قیل الکاتب
حمار زیراکہ اکثر جا خطاب حسب مخاطب متفاوت می شود و بر لیاقتش عتاب
گردد + چنانچہ رسول معبود - قبل ایمان حضرت حمزہ رضہ کہ بشارت ضرب
ابو جہل آوردہ بود عتاب فرمود یعنی تو ہم از ایشان ہستی فرمود +
کذا فی الخلفاء ہمچنان رسول کریم صلعم حسب اعتقاد عدی کلیم - باوہمکلام
گردید بلکہ مغالطہ اش را فہمید کہ عدی نصرانی بہ نیت تکذیب آیت قرآن
اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا بخدمت رسول الثقلین
برخلاف اعتقادش لَسْنَا نَعْبُدُهُمْ گفت + حالانکہ او باعتقادش
احبار و رہبان را خدا می دانست + چنانچہ خداوند تعالی خود بقولہ اربابا
از اعتقادش خبر داد و بنا بران رسول کریم بطور زجر أَلَيْسَ يُحَرِّمُونَ مَا
فَتِلْكَ عِبَادَتُهُمْ فرمود + تا بر اعتقاد بیشش مطلعش کند + و بانکہ

۴۸

تصدیق قرآن سازد ٭ پس در ینجا این دلیل منطبق بحال مقلدین شد ٭ چرا که
نه کسے از مقلدین مثل عدی نصرانی نصرانی باشد ٭ نه مثلش اعتقادے دارد ٭
نه آئمہ اربعہ را مثل احبار و رہبان ارباب شمارد ٭ نه ابن حجر او ترمذی متعصب
چنان قوت دارد ٭ که زایدے علے الکتاب باشد ٭ فبئس ما زعمتم و ساء
ما فہمتم ٭ حالا از مفتیان باید پرسید که آیا آئمہ و مقلدین شان را مثل احبار
و رہبان و عدی نصرانی نصرانی شمارند ٭ یا بحسب دلائل سوابق الیشان آنان
را مسلمان تصور نمایند ٭ اگر اول است بحدیث مذکور لا یرضی بہ جل رجلا
جزایش از خدا یابند ٭ اگر ثانی است ٭ بر مضرت آنان حجت نیست ٭ چرا
اوقات عزیز شیرین را به تلخی مبدل ساختند ٭ و چرا طوق لعنت بر گردن انداختند
ای عدوان شریعت ٭ وای دشمنان طریقت ٭ کدام احکام چنان است که
آئمہ اربعہ مَا اَحَلَّ اللّٰہُ را حرام گفتند ٭ و مقلدین شان نیز آنرا حرام دانستند
و سید انستند ٭ و بران عمل کردند و می کنند ٭ و کجا اقوال آئمہ خصوصًا امام اعظم
او را بر خلاف حکم کتاب قبول ساختند و می سازند ٭ اگر گویند که بروایتے که
امام بغوی رح در معالم التنزیل آورده روی عن عبد اللّٰہ بن الحسن
انہ لقی سالم بن عبد اللّٰہ فقال لہ یا ابا عمر ما حدیث یحدث
نافع عن عبد اللّٰہ قال انہ لم یکن یرے باسًا باتیان فی
ادبارھن ٭ لواطت فی الدبر آنچہ احل اللّٰہ و حکم کتاب و سنت
است آنرا ابو حنیفہ رح حرام دانسته ٭ مخالفت ساخته ٭ و مقلدینش بران
عمل نمودند و می نمایند ٭ گوئیم که شما را دہر مبارک باشد و ما را از و خدا پاک
دارد ٭ که لواطت از ما احل اللّٰہ نیست ٭ بلکه از ما حرم اللّٰہ است ٭
زیرا که نزد ما ہمان روایت شما که پیش مذکور است ٭ باعث ضلالت آنرا دیدیم

واین عبارت زیرین را نمیدید * فقال کذب العبد واخطاء انما قال عبد الله یوتون فی فروجهن من ادبارهن والدلیل علی تحریم الادبار ما اخبرنا عن خزیمة بن ثابت لاتاتوا النساء فی ادبارهن کذا فی المعالم التنزیل وعلاوه بران ازآیت نساء کم حرث لکم فاتوا حرثکم انی شئتم حرمتش ثابت است * ونیز روایات متعدده برخلاف روایت مذکوره بحرمتش وارد است * یقول ادبر و اقبل واتقوا الدبر والحیضة وایضًا عن ابی هریرة رض قال قال رسول الله صلعم ملعون من اتی امراته فی دبرها کذا فی معالم التنزیل وغیره - ای مفتیان ای * برای فقدان همان نعمت شما که عبارت از ملواطت است هائی هوئی * شور وشغب * عوعو - غوغو - اوه ایه نمائید * وبزرگان دین را طعنه زنید * وعبارت قد شاهدت جماعة من مقلدة الفقهاء قرات علیهم آیات کثیرة تا آخر را دلیل حجت ساختید * ونفهمید * که ازان خود را مطعون خلائق میسازید * و خویشتن را بنار جهنم می اندازید *

مولوی روم

گر خدا خواهد که پرده کس درد   میلش اندر طعنه نیکان برد

عن النبی صلعم قال لا تظهر الشماتة لاخیك فیعافیه الله ویبتلیك اخرجه الترمذی کذا فی التیسیر والطحاوی اگر مرا گوئید که بار شما چرا شماتت مانمائید گویم که البادی اظلم ونیز مقدمه گفته آمده ام که ستم بر ستم پیشه امر معروف می دانم * ای برگشتگان راه هدایت * وای برگزیدگان راه ضلالت * شما آن فی الحقیقت معنی قرآن وحدیث را نفهمیده * همبران کفر وایمانرا بهم می سازید *

بیت

خیالات نادان خلوت نشین ‌ ‌ بهم برکند آخرش کفر و دین

به نفاق دلی - و شقاق قلبی - درمیان خلایق الهی - و باجماع و النفاق

تلبیت مجوی بضرب تفرقه می اندازید ٭ اگر اول است معذور و مستفید ٭

فاستغفروا الله و توبوا الیه توبة نصوحا ٭ ان الله یغفر الذنوب

جمیعا - فانه بشر العباد بقوله یا عبادی الذین اسرفوا

علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله فان الله یغفر الذنوب

جمیعا - و ثانیا بقوله من عمل منکم سوءا بجهالة ثم تاب

من بعده و اصلح فانه غفور رحیم ٭ و حدیث التائب

من الذنب کمن لا ذنب له ‌ البته مغفور شوید

قطعه

گر تو بدکار گنهگار نبودی	اورا بمهر عفو کرم راه نبودی
در تو بنبود که در فیض کشودی	زنگ غم از آئینه عاصی که زدودی

اما دیگر از انباید که بقول همچنین جاهلان گردانید ٭ مقلدا از انباید که بسخن نادانان میل کنند ٭

ابیات سعدی رح

دلا گر خردمندی و هوشیار	مکن صحبت جاهلان اختیار
ز جاهل حذر کردن اولی بود	کزو ننگ دنیا و عقبی بود
ز جاهل گریزنده چون تیر باش	نه آمیخته چون شکر شیر باش
ز جاهل نیاید بجز افعال بد	کزو نشنود کس بجز اقوال بد
سرانجام جاهل جهنم بود	که جاهل نکو عاقبت کم بود

اگر ثانی است پس بقوله تعالی و لا یحیق المکر السیء الا باهله تفاوت شقی شقی ملحق گردد ٭ و بمضمون من حفر بئرا لاخیه فقد وقع فیها - چاه کن را چاه در پیش شود ٭ و بقوله تعالی لا تزر وازرة وزر اخری

آخر همی دیگران راچه رسد +

مثنوی

هرکه در راه خلق دام نهاد ‏ ‏ عاقبت هم خودش بدام افتاد

شاخ نیکی سعادت آرد بار + ‏ ‏ گل نه چیند کسیکه کارد خار

بیت نیکو مثلیست اینکه هرکس بدکرد ‏ ‏ بدبا دیگری نکرد هم باخود کرد

تنبیه ای مقلدان اطاعت غیر مقلدان مکنید + اگر کنید + مشرک باشید + که شیاطین بدل ایشان وسوسه می اندازند + تا باشما بر دین مجادله کنند + کما

قال الله تعالی وَاِنَّ الشَّیٰطِیْنَ لَیُوْحُوْنَ اِلٰٓی اَوْلِیٰٓئِهِمْ لِیُجَادِلُوْكُمْ وَاِنْ اَطَعْتُمُوْهُمْ اِنَّكُمْ لَمُشْرِكُوْنَ +

سادسًا - می گویم که هرگز هر آئینه معنی ارباب مثل مراد ما قائلوا مراد نیست + بلکه معنی حقیقی که خدایان است برحال خود باقی خواهد ماند + زیراکه اتخذوا را دو مفعول است مفعول اوّل احبارهم ورهبانهم والمسیح ابن مریم - ومفعول ثانی اربابًا - ودر مفعول اول المسیح ابن مریم معطوف است بر احبارهم ورهبانهم و معطوف راکه تابع متبوع علیست + قباحیت متبوع معطوف علیه ضروراست + ورنه فائده وقاعده عطف باطل خواهد شد + واین در کلام عرب درست نیست چه جای در کلام افصح الفصحا رخداوند کریم - واگر از لفظ ارباب به نسبت احبار ورهبان اوامر ونواهی - وبه نسبت مسیح ابن مریم خدا مراد گرفته باشد + کلام الٰهی غیر فصیح بلکه قبیح بلکه لغو باشد + معاذ الله منه + واگر به نسبت مسیح ابن مریم نیز امر مراد باشد + قباحت عظیم رو دهد که مقبوحیت اطاعت امر حضرت مسیح ابن مریم هم لازم آید + واین خلاف اعتقاد عدی نصرانی بل کل نصاری است + پس روایت عدی نصرانی برای او مخصوص بود آنرا بر مومنان قیاس نباید کرد + چراکه او فریبا بغرض تائید لفظ ارباب که در قرآن آمده لسنا نعبدهم گفته حالانکه ذات ارباب مسیح

و در تحقیق شیاطین [illegible]

۵۴

ابن مریم هم شامل هست و آنرا با اعتقادش خدا می داند - بنا بران حضرت
رسول کریم مطلبش فهمیده زجراً فرموده - الیس یحرمون ما احل الله الخ
کما مر ذکره هذا - و علاوه بران در بیضاوی با لسجود لهم و در حسینی سجده می کنند
مرقوم است پس هرگاه از آیات پیش و پس این آیت مرادم ظاهر است و نامردی
نامردان باهر و اظهار النقل می نمائیم تا بر معنی حقیقی قرآن ناظر انرا واقف گردانم
وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ
ذَٰلِكَ قَوْلُهُم بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهِئُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِن
قَبْلُ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّىٰ يُؤْفَكُونَ ۞ اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَ
رُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا
إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَٰهًا وَاحِدًا لَّا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ ۞
یعنی جهودان گفتند که عزیر ابن خدا است و ترسایان گفتند که مسیح پسر خدا است
این قول ایشان بزبانهای ایشان است با قول کفره سوابق مشابهت می سازند
خدا ایشانرا هلاک کناد چگونه از راه حق بسوی باطل برگردانیده می شوند یهود
و نصاری علماء و عباد خود را و مسیح ابن مریم را بجز خدا خدایان فرا گرفتند
حالانکه عیسی و احبار و رهبان سزاوار معبود نیستند مگر باید که پرستش خدای
وحده لا شریک له که از آنچه ایشان با وی انباز می گیرند پاک است کنند پس بر
ارباب علم و فضل و اصحاب فهم و عقل - خدایان بودن معنی لفظ ارباب مخفی نماند
با وجودش بجز اجداد اتباع کردن گویا معنی این حکایت زیرین بر خود لازم گرفتن است
حکایت شخصے بسفر بود مردے از خانه اش آمده ظاهر نمود که مادر
فرزندانت بیوه شده و به مجرد شنیدن این خبر بگریه در آمد حالانکه خود
موجود بود تاهم خبرش را اعتبار نمود و ظریفے حاضر بود استفسار کنان مشغول شد

۶۵

گر چون تو زنده هستی ÷ زنت را بچه طور میوه تصور بدی ÷ گفت مخبر را کاذب
ندانم ÷ چگونه خبرش را تصدیق نه کنم ÷ همچنان غیر مقلدان نیز بظاهر کلام عمل نمایند ÷
معنیش چیست اصلا ندریابند ÷

سابعًا - وجه معقول آنکه خبر احاد عدی بن حاتم نصرانی اخرجه الترمذی را که
هر کس بر جا شائع و ذائع کرده به مخالفت معنی ضعیف قرآن اعتباری نیست ÷ زیرا که
فرموده رسول کریم است قال النبی صلعم اذا جاءکم عنی حدیث
فاعرضوه علی کتاب الله فما وافق کتاب الله فاقبلوه وما خالفه
فاضربوه عرض الحائط ÷ و همچنین حدیث را در تفسیر حسینی از شیخ محمد بن اسلم
طوسی قدس سره آورده که رسول صلعم فرمود که هر چه از من روایت کنند پیش کنید
بر کتاب خدا اگر موافق بود از من باشد ÷ و ایضًا در توضیح و تفسیر احمدی همچنین
حدیث مذکور است قال رسول صلعم یکثر لکم الاحادیث من بعدی
فاذا روی لکم حدیث فاعرضوه علی کتاب الله فان وافقه
فاقبلوه وان خالفه فردوه ÷ پس ازین صاف ظاهر شد که هر حدیثیکه
مخالف کتاب باشد ÷ قابل اعتبار نباشد ÷ پس روایت عدی اخرجه الترمذی
هم قابل اعتبار نباشد ÷ که بر خلاف کتاب باشد ÷ و علاوه بران بقاعدهٔ نحو و
لغت - و با اصول بلاغت در فصاحت قرآن قباحت لازم آید کما مر ذکره ÷
اگر گویند که اکثر بزرگان لفظ ارباب را معنی مرادی نوشته رفتند ÷ و بر معنی مرادی
تحریر ما ساختند ÷ پس تحریر ما بد نیست ÷ مگر خطائی بزرگان گرفتن است ÷
و خطائی بزرگان گرفتن خطاست ÷ پس تحریرات بجز خطا نیست ÷ گوییم بطیب خاطر
بخواهش می گوییم که خطائی بزرگان گرفتن خطاست ÷ زیرا که بزرگان ما بزرگان
بزرگان غیر مقلدان اند ÷ چون آنان اولاً بر خطای بزرگان گرفت کردند ÷ چون

ہم تقابلش کردم ٭ ودرپے اوشان رفتم ٭
ناگہان بشکر خداوند کریم بر بہا ئیم مباہیم ٭ کہ قبل دستیاب تفسیر کبیر من حقیر ایرا
تفسیر تحریرات مذکورہ ۔ وتقریرات مزبورہ ۔ نمودہ بودم ٭ امابدل ترسان و
لرزان می ماندم ٭ کہ شاید مخالفتش کردہ باشم ۔ لہذا بلا ناغہ تلاشش می نمودم ٭
حتی کہ یافتم ٭ دیدم کہ ہم تحریراتم وتاویلاتم حسب مراد تفسیر معظم یافتم زیراکہ صاحب
کبیر تہمت اتخذوا احبارھم ورھبانھم اہ این عبارت واعلم
انہ تعالی وصف الیھود والنصاری بضرب اخر من الشرک
بقولہ اتخذوا احبارھم ورھبانھم والمسیح ابن مریم اربابا
من دون اللہ راکہ فی الحقیقت معنی آیت درمادہ شرک مشرکین است ٭
بعدازان حکایۃ اقوال عزیر را نقل کردہ ٭ چنانچہ مفتیان نافہمان یکے ازانرا
حجت گرفتہ ٭ وقول ثانی وحاصل الکلام راکہ دران بالتصریح حالات کفرہ و
فجرہ وجہالہ امت حالہ وسابقہ ہر قوم است بہیئت فریب وخداع طرح دادہ ٭
تا علماآنہا رانہ بینند ٭ وتحقیق الشان کردن نتوانند ٭ وویل لکم یا ایہا
الاخوان وویل لکم ٭ درین عبارتہا را برای معائنہ ناظرین نقل میمایم ٭
وتوقع انصاف می دارم ٭ کہ آیا کبار بزمرہ کفار وفجار واحبار شامل شدن
تواند یا نہ ٭ (والقول الثانی) فی التفسیر ھذہ الربوبیۃ ان
الجھال والحشویۃ اذا بالغوا فی تعظیم شیخھم وقدوتھم
فقد یمیل طبعھم الی القول بالحلول والاتحاد وذالک
الشیخ اذا کان طالبا للدنیا بعید عن الدین فقد یلقی الیھم
ان الامر کما یقولون ویعتقدون وشاھدت بعض المزورین
ممن کان بعیدا عن الدین کان یامر اتباعہ واصحابہ

بان یسجد والیہ وکان یقول لھم انتم عبیدی فکان یلقی الیھم من حدیث الحلول والاتحاد اشیاء ولو خلا ببعض الحمقے من اتباعہ فربما ادعی الالھیة فاذا کان مشاھدًا فے ھذہ الامة فکیف یبعد ثبوتہ فے الامم السابقة وحاصل الکلام ان تلک الربوبیة یحتمل ان یکون المراد منھا انھم اطاعوھم فیما کانوا مخالفین فیہ لحکم اللہ۔ وان یکون المراد منھا انھم قبلوا انواع الکفر فکفروا باللہ فصار ذلک جاریًا مجری انھم اتخذوھم اربابا من دون اللہ۔ ویحتمل انھم اثبتوا فے حقھم الحلول والاتحاد وکل ھذہ الوجوہ الاربعة مشاھد وواقع فے ھذہ الامة + ثم قال اللہ تعالی وما امروا الا لیعبدوا الٰھا واحدًا معناہ ظاھر وھو ان التوراة والانجیل والکتب الالٰھیة ناطقة بذلک ثم قال لا الٰہ الا ھو سبحانہ عما یشرکون ای سبحانہ من ان یکون لہ شریک فی کونہ مسجودًا ومعبودًا وان یکون لہ فے وجوب نھایة التعظیم والاجلال پس این مضامین نیست + مگر بر اقوال جہال است کہ گویند کہ ای امام حسین رض صاحب یا بڑے پیر صاحب یا مولیٰ علی صاحب مثل فرزندی مرا عنایت کن یا بیمار یم را وفع ساز۔ یا مرادم را حاصل نما۔ نہ این ہمہ اقوال بر تقلید اسلامیہ شرعیہ بشان آئمہ رض مرقوم است۔ کما زعمتم اف لکم یا ایھا الاخوان اف لکم + آرے اطاعت آئمہ رض عین اطاعت خدا و رسول است کما مر ذکرہ مرارًا۔ کہ بلا توسط آئمہ اطاعت خدا و رسول محقق نیست + چنانچہ امام غیر مقلدان صاحب کبیر شرتوؔ

تحت قوله تعالى أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ (المسئلة الرابعة) قوله لا تعبدوا الشيطان

معناه لا تطيعوه بدليل ان المنهي عنه ليس هو السجود له فحسب بل الانقياد لامره

والطاعة له فالطاعة عبادة لا يقال فنكون مامورين بعبادة الامراء حيث امرنا بطاعتهم

في قوله تعالى أَطِيعُوا اللّٰهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ

لانا نقول طاعتهم اذا كانت بامر الله لا تكون الا عبادة

لله وطاعة له وكيف لا ونفس السجود والركوع للغير اذا

كان بامر الله لا يكون الا عبادة لله الا ترى ان الملائكة سجدوا

لآدم ولم يكن ذلك الا عبادة لله وانما عبادة الامراء هو

طاعتهم فيما لم ياذن الله فيه فان قيل بماذا تعلم

طاعة الشيطان من طاعة الرحمن مع انا لا نسمع من

الشيطان خطابا ولا نرى منه شخصا نقول عبادة الشيطان في

مخالفة امر الله والاتيان بما امر الله لا لانه امر به ففي

بعض الاوقات يكون الشيطان يامرك وهو في غيرك و

في بعض الاوقات يامرك وهو فيك فاذا جاءك شخص يامرك

بشيء فانظر ان كان ذلك موافقا لامر الله او ليس موافقا

فان لم يكن موافقا فذلك الشخص معه الشيطان يامرك بما

يامرك به فان اطعته فقد عبدت الشيطان وان دعتك نفسك

الى فعل فانظر أهو ماذون فيه من جهة الشرع او ليس

كذلك فان لم يكن ماذونا فيه فنفسك هو الشيطان او معها

الشيطان يدعوك وغير ذلك [illegible] صحيح معلوم [illegible]

اربعہ مومنین مثل اطاعت احبار و رہبان مشرکین نیست + بلکہ عین اطاعت شریعت است + و این اطاعت سرگروہ غیر مقلدان عین اطاعت شیطان است کہ قول صاحب کبیر شیطان درو حلول کردہ + یا نفسش خود شیطان گشتہ + کہ قولش موافق شریعت یافتہ نشدہ + فیا ایہا الاخوان فاحذروا عن اتباع الشیطان فاحذروا +

تاسعًا۔ ای اولی الالباب + و ای ناظرین و سامعین این کتاب + خدارا انصاف سازید۔ اعتساف نکنید + یعنی بر بلادت یا بر عداوت مفتی با امام اعظم رح نظر سازید + کہ مفتی در معیارش خبر احاد را مفید عقیدہ نمی شود نوشتہ + و آن عدم مفید را برای ابطال مناقب امام اعظم رح حجت گرفتہ + و نیز قیاس را ئیت و ضلالت محسوب ساختہ۔ آن را جہت ابطال رائے و قیاس امام رح علت گرفتہ + اما در تجابر عولش از خبر احاد عدی بن حاتم استدلال گرفتہ + و مقلدین مومنین را بر مشرکین قیاس ساختہ + حالا از دو قولش کدام قول را اعتبار سازید + چون بلا مرجح احدہما را ترجیح دادن نتوانید + پس ہر دو قول تف زدہ بر دستہ دیوار اعداز باید + ہمچنان بر تحریرش باید تصور رید +

تذکرہ چہاردہم

قال المفتی مستدلا۔ قال شیخنا و مولانا خاتم المحققین و المجتہدین رض قد شاھدت جماعۃ من مقلدۃ الفقہاء قرأت علیہم ایات کثیرۃ من کتاب اللہ تعالی فی بعض مسائل وکانت مذاھبہم بخلاف تلک الایات فلم یقبلوا تلک الایات ولم یلتفتوا الیھا وبقوا ینظرون الی کالمتعجب یعنی کیف یمکن العمل بظواھر الایات مع الروایۃ عن سلفنا وردت علی خلافہا ولو تاملت حق التامل وجدت ھذا

الداعۃ سار یلفے عروق الاکثر من اهل الدنیا +

اقول - قدمر جوابه الفا باز بطرز دیگری گوییم که شاید از تلک الآیات یکے آیت فما استمتعتم به منهن فاٰتوهن اجورهن - و دیگری نساؤکم حرث لکم فاتوا حرثکم انی شئتم بود - و مولانا از زبر و بیرونی که فقهاء حنفی باراده نفی حلت متعه و لواطت قرار نموده باشد بنابر آن فقها نیز بجواب منعقد که کیف یمکن العمل بظواهر الآیات که فقها تشنیع کرده اند بآن بر ظاهر همین آیات عمل نکنند - چون آیات مزبوره مولانا را مذکور نیافتیم - جواب دیگر دادن نتوانستیم - اما مفتیان را مناسب بود که بهمین قول مولانا به تلاوت و روایت نمود که در آیت اتخذوا احبارهم و رهبانهم اربابا مذکور کرده اند) بر خود هم مثل طعن بر فقها طعن و تشنیع نمایند - مگر ایشان نیز در انجا بظاهر آیت مذکور عمل نکرده بروایت عدی نصرانی عمل ساختند - پس ایشان هم مثل فقها شدند - اگر بقول مولانا فقها مطعون اند - مفتیان هم بهمان قول مطعون اند - فلوموا انفسکم ولا تلوموا غیرکم - خذ هذا ایضا مما وعدته +

تذکرہ یازدھم

قال المفتی مستدلاً - فان قیل انه تعالی لما کفرهم بسبب انهم اطاعوا الاحبار والرهبان فالفاسق یطیع الشیطان فوجب الحکم بکفره کما هو قول الخوارج والجواب ان الفاسق وان کان یقبل دعوة الشیطان الا انه لا یعظمه لکن یلعن و یستخف به اما اولئک الاتباع کانوا یقبلون قول الاحبار والرهبان و یعظمونهم فظهر الفرق انتهی ما فی الکبیر مختصراً من سورة البراءة +

اقول - از قیل و قال صاحب تفسیر کبیر مراد من فقیر حقیر با مراد شما وگشت + و مراد مفتیان بر باد رفت - که صاحب تفسیر کبیر مطلق اطاعت را موجب کفر

۵۹

گفته‌اند بلکه اطاعت مع التعظیم را که حقیقةً عبادت است کفر دانسته ✤ چنانکه تفسیر حقیر
نیز همین معنی را بهمان جا بیان ساخته ✤ فعنده العبادة مویدة لی الا الکفر
دیگر بشنوید که ازین سوال و جواب نتیجهٔ مفید مطلب بظهور رسید ✤ بگوش هوش نیوشش
کنید ✤ که ازین سوال و جواب صاحب کبیر بر تفسیر ما و بیر ازعلما صغیر و کبیر
ظاهر و باهر است که این اطاعت را بر دو قسم منقسم ساخته ✤ یکی اطاعت بالتعظیم
چنانچه اطاعت احبار و رهبان ـ دیگری اطاعت بالاستخفاف چون اطاعت شیطان.
و مطیعین اول را بسبب تعظیم کافر ـ و مطیعین ثانی را باعث استخفاف غیر کافر
تصور دیده و ازان مابه الامتیاز را ظاهر کرده ـ حالا گر ارشم این است که چون درین
تقسیم نیکو تامل کردم ـ قیاس اجتهاد بدم که اگر نوشتهٔ صاحب کبیر معقول شرعی باشد
امتان رسول مقبول الهی چه کنند ✤ اگر اطاعت رسول ص بالتعظیم کنند بهمان قول
کافر باشند ✤ و اگر معاذ الله باتوهین و استخفاف کنند تاهم کافر شوند ✤ پس باکیهٔ
اطاعت بجز زحمت رحمت و مغفرت را نمی بینند ـ و این را کلهم اجمعون بالکل خلاف
تصور نه ✤ که بر ما ارسلناک الا رحمة للعالمین ✤ و اطیعوا الرسول
و تعزروه و توقروه وثوق ساخته‌اند ✤ و مطابق قال ابن عباس رض
تعزروه تجلوه ـ قال ابو محمد مکی تعظموه و وقروه تعظیم و تکریم
واجب دانسته‌اند ✤ هذا هو الحق پس جواب صاحب کبیر معقول شرعی نشد ✤ که وجوب
اطاعت رسول مقبول الهی لازم گردد ✤ اگر گویند که قیاست مع الفارق است
مطاع مقبول است یا مخذول اصلا خیالش نکردی ✤ خواه نخواه اعتراض بر قول
صاحب تفسیر کبیر نمودی ✤ زیرا که رسول مطاع مقبول اند ✤ و احبار و رهبان
و شیطان مخذول ـ فظهر الفرق گوییم که بهزار جان و دل بر این اعتراض قربان باید
شد که عین مراد ما را مراد گرفت کرین هم می گوییم که خواه نخواه غیر مقلدان از ایشان بعید با

التباس مع الفارق بزمرهٔ احبار و رہبان شامل می کنند۔ حالانکہ آئمہ مسلمانند
و مقلدان آنان ہم مسلمانند و احبار و رہبان کافرند و مطیعین آنان ہم کافرند
حالا انصاف باید۔ انصاف باید کہ ہرگاه در میان مطیعان احبار و رہبان مطیعان شیطان و در تعظیم
تعظیم و توہین تفریق عظیم روا می دارند۔ برفع اعتراض بلحاظ مطاع تکثر می دارند
پس چرا در میان مقلدان آئمہ والاشان و مطیعان احبار و رہبان بلحاظ کفر و
اسلام و ایمان ہمان تفریق تفریق نسازند۔ خواه نخواه بطریق دیگر بتکفیر
مقلدان بدریای عمیق جہنم حریق غرق می باشند۔ و خود را اصلح دہی می شمارند۔
و چه تفریق فَالَّذِیْنَ فَرَّقُوْا دِیْنَهُمْ وَكَانُوْا شِیَعًا لَّسْتَ مِنْهُمْ فِیْ شَیْءٍ
طریق می جویند۔ فبئس ما اخترتم ولنعم ما ترکتم۔

تذکرہ شانزدہم

قال المفتی۔ تقریر و تقلید مقلدان زمان بلادلیل مثل تقریر و تقلید مردمان
ایام جاہلیت کے ہے جیسا مولانا شاہ عبدالعزیز قدس سرہ نے تفسیر عزیزی میں لکھا
ہے وَاِذَا قِیْلَ لَهُمُ اتَّبِعُوْا مَا اَنْزَلَ اللّٰهُ یعنی چون گفته می شود ایشان را که
پیروی کنید حکمی را که خدا نازل کرده است و وسوسهٔ شیطان و طریقهٔ آبا و اجداد
خود را بگذارید قَالُوْا گویند که با پیروی حکم خدا الٰہی کنم زیرا که ما را کجا لیاقت
است که حکم الٰہی را دریافت نمائیم و نیز از کجا یقین بہم رسانیم که آنچه شما می گوئید حکم
الٰہی ست بَلْ نَتَّبِعُ مَا اَلْفَیْنَا عَلَیْهِ اٰبَآءَنَا یعنی بلکه پیروی می کنیم آن رسم و
رواج را که یافته ایم بران پدران گذشته خود را آنچه ایشان از قدیم می خوردند می خوریم
و آنچه را ایشان حرام می داشتند می دانیم زیرا که پدران گذشتهٔ ما از ما داناتر و عاقل تر
بودند اگر درین رسم و رواج نقصانے می یافتند ہرگز آنرا استعمال نمی گذاشتند و
نیز اگر یا خلاف آبا و اجداد خود کرده در خوردن و آشامیدن بیباکی نمائیم مطعون

خلایق خصوصاً اقارب و خویشان خود شوہم و مارا از برادری خارج کنند و با ما نشست

و برخاست و علاقہ مناکحت و مواکلت موقوف کنند چنانچہ ہمین عذر در ہنود نیز قوم

اربقال و کایستہ و راجپوت وغیرہم از رواج و رسم خود در نگی کردند لعبضے از جہال مسلمین

نیز آموختن از ایشان در ترک نکاح بیوہ ہا و دیگر رسوم باطلہ ہمین قسم اعذار بیان کنند

و ابن ابی اسحق و ابن ابی حاتم از ابن عباس رض آوردہ کہ روزی آنحضرت صلعم با یہود

ہمکلام شدہ آنقدر ایشان را خوبہای اسلام فہمانیدند و در ترک قبول اسلام آنقدر

ایشان را لاجواب کردند کہ ہیچ جای عذر نماند و منقطع سخن ہمین انشاد کرد رافع بن خارجہ

و مالک بن عوف و دیگر دانشمندان یہود گفتند کہ حقیقت دین شما مسلم لیکن نتبع ما

وجدنا علیہ اباءنا فھم کانوا اعلم وخیرا منا پس حق تعالے

این آیت نازل فرمودہ آہ *

اقول - جوابش بچند وجوہ باید داد اوّلاً این آیت بر ضرر مقلدین مسلمین حجت

شدن نمی تواند بلکہ در ہیچ آن را درج نمودن گویا بر جہالت و نفاق و حماقت و شقاق

خود اقرار جلی و اعتراف کلی نمودن است - زیرا کہ این آیت در شان کفار و مشرکان

نازل است و آن را بر حال مسلمانان قیاس ساختن بعینہ مثل سابق قیاس مع الفارق

را دخل دادہ راہ ضلالت گرفتن است * این کار علما نیست * حمقا و جہلا است

ثانیاً البتہ این آیت بر قبیح دانندگان نکاح ثانی کہ از یقین ثابت و محقق شدہ و اتفاق

انطباق یافتہ - ن می تواند کہ نکاح ثانی امر شرعی حسن است کہ ما مور بہ است و کل مامور بہ

حسن است پس نکاح ثانی ہم حسن است پس منکر آنش گویا منکر آیت قرآن اند و مرتکب

آیت قرآن باشد کا فر گردد - بنا بران منطبق حالش می شود * نہ بر حسن دانندگان

تقلید صادق آید * کہ تقلید بالنص ممنوع نیست * بل ممدوح است * چنانکہ ذکرش

قلیلا * و سنذکرہ کثیرا انشاء اللہ تعالی - و ممدوح را ممدوح داشتن

ممدوح است ؛ و انکار نکاح ثانی بسبب مقبوح ؛ فتطهر الفرق بین المقبوح والممدوح ولو کنتم لا تعقلون ؛ اگر گویند که این آیت برد تقلید منصوص است ؛ گویم لانسلم که مصادره علی المطلوب لازم آید آن درست نیست ؛

ثانیاً ـ مفتیان مورد رش را نفهمیدند ـ نه مضمون و مصداقش را دریافتند ؛ نه مخاطبینش را شناختند ؛ نه مرجع ضمیر هم لهم کیا شد دانستند ؛ نه در فصاحت و بلاغتش رسیدند ؛ زیرا که مخاطبین اتبعوا ما انزل الله اند که در ضمیر لهم شامل ؛ و چون ضمائر از اقسام معرفه است ؛ هر جنس را باید که مخصوص و معروف باشد ؛ و بیان مخصوص بالیقین بغیر اہل اسلام بودند ؛ حیا سنجه لیشان نیز در بین امر اقرار نمودند ؛ یعنی نزلت فی المشرکین ؛ وقیل نزلت فی طائفة من الیهود را از تفسیر ابی السعود نقل ساختند ـ علاوه برآن آیت دیگر مفسرش است اذا قیل لهم تعالوا الی ما انزل الله و الی الرسول رأیت المنافقین یصدون عنک صدودا که در آنجا لفظ منافقین گویا تفسیر ضمیر لهم است و معنی هر دو آیت متساوی است ؛ و نیز در تفسیر معالم التنزیل و جلالین و مظهری و عباسی و بیضاوی و صافی و غیرها همچنان مذکور است ؛ پس ایشان ازین راه هر گز راه گریز و رفتار ندارند بلکه باقرار خود گرفتار شدند ؛ قطع نظر ازان بلکه آیات متقدمه و متاخره این آیت و لا تتبعوا خطوات الشیطان انه لکم عدو مبین ؛ انما یامرکم بالسوء و الفحشاء و ان تقولوا علی الله ما لا تعلمون ؛ و اذا قیل لهم اتبعوا (الخ) و مثل الذین کفروا الخ شاہد نزول بر حال مشرکان متبعان شیطان است ؛ حاجت قیل و قال دیگر نیست ؛ و القیاس بجای دیگر آیت دیگر شاہد این معنی است قوله تعالی و لکن الذین کفروا یفترون علی الله الکذب ؛ و اکثرهم

لَا یَعْقِلُوْنَ ۝ وَاِذَا قِیْلَ لَهُمْ تَعَالَوْا اِلٰی مَآ اَنْزَلَ اللّٰهُ وَاِلَی الرَّسُوْلِ
قَالُوْا حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَیْهِ اٰبَآءَنَا اَوَلَوْ كَانَ اٰبَآؤُهُمْ لَا یَعْلَمُوْنَ
شَیْئًا وَّلَا یَهْتَدُوْنَ ۝ پس چون بهمان مشرکان رگفته می شود که حکم خدا را پیروی
کنید ۝ آنان بلفظ بل که برای اضراب است بَلْ نَتَّبِعُ مَآ اَلْفَیْنَا عَلَیْهِ اٰبَآءَنَا
بجوابش گفتند ۝ یعنی ما متابعت ما انزل الله نخواهیم کرد بلکه ما الفینا را متابعت
کنیم گفتند ۝ زیرا که چون آنان تعمیل احکام شریعت تبدیل رسوم ایام جاهلیت
لازم آید دیده بودند ۝ و آنرا از سابق مذموم کلی می دانستند ۝ خصوصاً بعثت را منکر
بودند ۝ بنابران رسومات آبائی ـ و روایات اجدادی ـ را از دست ندادند ۝ و جواب آنچنان
گفتند چنانکه گفتند ۝ اما در ما نحن فیه یعنی در باب مقلدین این همه امور مذکوره کلیته
مفقود ۝ بلکه عمل بالشریعت از آنان بر آن و زمان موجود ۝ پس این قیاس القیاس
مع الفارق محسوب و معهود ۝ چون از تحریرات مذکوره ـ و تقریرات مذکوره ـ
باتفاق فریقین بوضوح پیوست ۝ که این آیت بر شان مشرکان نازل گشته ۝ پس
مقلدان که بلا شبه بدلائل معتقد بها ایشان نیز مسلمانانند ۝ مصداق آن شان نمی
توانند ۝ نه آنان بخطاب مشرکان اتبعوا ما انزل مخاطب باشند ۝ نه زمره ایشان
شاملند ۝ کما زعمتم ـ پس این دلیل مبطل تقلید آمد نشد ۝ بلکه مبطل تقلید کفره و مشرکین
و از ابطال تقلید کفار و مشرکین ـ بطلان تقلید ائمه مومنین لازم نمی آید ۝
فَلَمْ اَحْتَجُّهُمْ بِهٰذِهِ الْاٰیَةِ بیت

خیالات نادان خلوت نشین
بهم برکند عاقبت کفر و دین ۝

ثالثاً ـ منقیان فصاحت افصح الفصحاء ـ و بلاغت ابلغ البلغاء ـ یعنی موز
قول خدا را اصلا نه فهمیدند ۝ بلکه خطابش را همین احتجاج لبکه عبث تصور نمودند ۝
زیرا که متبعان مَا اَنْزَلَ اللّٰهُ را بلکه اتبعوا خطاب کردن را از خدا

پس نباید۔ حالانکه آن خیلے لغو وعبث و تحصیل حاصل بلکه محال ٭ و محال مامور به
نمی شود و شریعت حل جلال و عم نوال۔ که وَلَا یُکَلِّفُ اللّٰهُ نَفْسًا اِلَّا
وُسْعَهَا بران دلیل است کامل ٭ دفع دخل ٭ یَا اَیُّهَا الَّذِیْنَ
اٰمَنُوْا اٰمِنُوْا را برین قیاس نباید کرد که در اینجا اثبات و استقامت بر ایمان
سابق که از صیغه ماضی اٰمَنُوْا مستنبط است بصیغه امر اٰمِنُوْا غرض است ٭
و در اینجا این معنی را احتمال نیست ٭ که قبل امر اِتَّبِعُوْا صیغه ماضی اِتَّبَعُوْا مثل
اٰمَنُوْا اٰمِنُوْا موجود نیست ٭ نه در اینجا بعد آمنوا لفظ بل که برای اضراب است
موجود است ٭ نه اینجا مؤمنان منکر ایمان اند ٭ اما اینجا مشرکان متابعت ما انزل
الله را منکر اند ٭ فالفرق بینهما بیّن ولو کنتم لا تفقهون ٭
رابعًا۔ اگر مدعای مقتیان را (که بامر اِتَّبِعُوْا هر کس مامور است گویند) تسلیم
نمائیم ٭ الثانیه بالطریق اولی بمقتیان بل نتبع شامل می باشیم ٭ که صحاح سته را
تقلید ساختند ٭ و حسن و قبحش را که چه گفت و که گفت اصلا خیال نمی کنند ٭
و نمی فهمند ٭ — ٭ اگر گویند که تقلید صحاح چیست ٭ بل تقلید حدیث است ٭
و تقلید حدیث عین تقلید رسول است ٭ گوئیم که علی هذا القیاس تقلید ائمه مجتهدین
بل تقلید حدیث و قرآن است ٭ و تقلید حدیث و قرآن عین تقلید خدا و رسول خدا است ٭ و اگر
گویند که قول ائمه قول رسول خدا نیست ٭ و قول صحاح قول رسول صلعم است ٭ گوئیم که کل قول صحاح قول
رسول صلعم نیست ٭ اگر بالنقل چنین بود اختلاف را گنجائش کجا بود ٭ و ضعیف و وضع وغیر ما را چرا دخل
یافتند ٭ لا محاله در صحاح اقوال اخیار و اخبار اشرار مندرج گشته ٭ و ان شاء الله تعالی
سیجی ذکره تفصیلا۔ نه حاوی جمیع احادیث رسول مختار گردیده ٭ کما قاله
البخاری ترکت کثیرا من الصحاح لحال الطول: چنانچه شیخ عبد الحق
محدث دهلوی رحمه الله در اشعة اللمعات آورده که بخاری گفته من صحیح جامع خود را

ارشسمند بزار حدیث تخریج نموده ام • وآنچه ترک کرده ام از احادیث صحاح
بیشتر است • و نیز آورده که مسلم گفت که هر چه درین کتاب آورده ام از احادیث
صحیح است نمی گویم که آنچه نیاورده ام ضعیف است • و نیز آورده که احادیث
صحیحه منحصر نیست در صحیح بخاری و مسلم وغیره که بنابران اتباع شان ضرور افتاد و
چنانچه ائمه اربعه کرام سکوت نمودند بمضمون حدیث خیر الانام قال النبی
صلعم اذا جاءکم عنی حدیث فاعرضوه علی کتاب الله فما
وافق کتاب الله فاقبلوه وما خالفه فاضربوه عرض الحائط
و تحقیق حدیث در تفسیر حسینی واحمدی نیز مذکور است • رطب و یابس را
حتی الوسع تمیز نموده بقرآن و حدیث صحیح تطبیق دادند • لهذا مقلدان اتباع
الشان را عین اتباع ثقلین شمارند • تا از اتباع و ضلال محفوظ باشند • و
غیر مقلدان مجرد ادعای قول النبی بقول دیگران هم فریب خورند • و تمام
که بر قول یهود و نصاری و منافق عمل نمایند • با اهل الشریعت کنند • خصوصا صحاح
صحیحین را منصوص شمارند • حتی که نوشته صحاح را نوشته خدا و رسول • دانند
حالانکه چنانچه نیست زیرا که در شرح مسلم خلافش آورده ابن الصلاح وطائفة
من الماقبین باهل الحدیث زعموا ان روایة الشیخین محمد بن
اسمعیل البخاری ومسلم بن الحجاج صاحبی الصحیحین یفید
العلم النظری للاجماع علی ان الصحیحین مزیة علی غیرهما و
تلقت الامة بقبولهما والاجماع قطعی وهذا بهت فان من
راجع الی وجدانه یعلم بالضرورة ان مجرد روایتهما لا یوجب
الیقین البتة وقد روی فیهما اخبار متناقضة فلو افاد
روایتهما علما لزم تحقق النقیضین فی الواقع هذا بخلاف

ما قاله الجمهور (تا) اما ان مرویاتهما ثابتة عن رسول
صلعم فلا اجماع علیه لا لکثیر والاجماع علی صحة جمیع
ما فی کتابیهما الا از روایتهما جمعی قدریون وغیرهم من
اهل البدع وقبول روایة اهل البدع مختلف فیه فاین
الاجماع علی صحة مرویات القدریة با وجود این همه قباحتها غیر مقلدان
نوشته صحاح را وحی ونص تصور نموده وبر تکیه آنها مقلدان وائمه والاشان را مشرک
گویند ای ناظران خدا را انصاف سازید باشتباه نکنید که ازین دو کدام
مشرک اند غیر مقلدان غیر نص را نص گویند مشرک اند یا مقلدان
خامسا بر مفهوم لفظ ما در ما الفینا فهم باید ساخت که مفهومش همان
امور یست که برخلاف امور شرعی بایام جاهلیت رائج یافته بود البته همان امور را
تقلید همین نص مقبوح است نه تقلید امور شرعی ممدوحه ومقبوح است
کما زعمهم وفهمهم سادسا صیغه تبع والفینا جمع متکلم است و متکلمینش کافر
بوده اند نه مومن ومقلدان مومنانند وهمچنان بر همان حکم مشرکان شامل نیستند
پس مقلدان هم دران داخل نشدند فلا یقاس احدهما علی
الآخر فمع ذلک ان قاسه احد فلعن الله علی من قاس
ویلعنه اللاعنون لان المقلدین مؤمنون. ومن یکفر
المؤمن ویلعن المسلم فهو کافر وملعون لقول النبی صلعم
لا یرمی رجل رجلا بالفسق ولا بالکفر الا ارتدت علیه ان لم یکن
صاحبه کذلک اخرجه البخاری وهمین مضمون باسوای این حدیث بسیار
احادیث در صحاح موجود اند نه شعر. ماذا اخاف علیک یا مفتون
فی الحشر حتی هلکت فلیت النار لعن نظره پس [illegible] مقبعا

ایشان بروز حشر خدارا بمضمون آیت زیرین خطاب کنند ٭ و برایشان استدعای لعنت و کثرت مصیبت سازند ٭ قوله تعالیٰ ۔ وَقَالُوا رَبَّنَا اِنَّا اَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبَرَاءَنَا فَاَضَلُّونَا السَّبِيْلَا ۝ رَبَّنَا آتِهِمْ ضِعْفَيْنِ مِنَ الْعَذَابِ وَالْعَنْهُمْ لَعْنًا كَبِيْرًا ۝ کرچرا ایشان را بجائے کافر گفتن مومنان را ہدایت کردہ بودند کاشکے حدیث مذکور را فراموش ساختندے ٭ بلکہ بران عمل کردندے ٭

سابعًا ۔ ای سفیہان تعصب نفسانی ٭ لعنت شیطانی را از دست بدہید ٭ بنظر انصاف بر روایت ابن عباس رض کہ شما خود از عزیزیہ دلیل آوردید نظر بکنید ٭ و بچشم دل بنگرید ٭ تا بر فہم مضمون و مورد و مصداق آیت قادر باشید ۔ کہ حدیث مبین و مفسر قرآن است و این حدیث این آیت را بہ نسبت یہود مخصوص ساختہ ٭ و گنجائیش مسلمانان در ان روا نداشتہ ٭ بازیچہ علت حجت مارا حجت گرفتید ٭ حاشا کلا چیزے فہم ندارید ٭ با وجود عدم فہم این ہمہ دعوی ہائے انا لا غیری می نمائید ٭ خداوند اگر ایشان فہم داشتندی چہ چہ فسادات بر پا ساختندی

بیت گربہ مسکین اگر پر داشتے ٭ تخم کنجشک از جہان بر داشتے

ثامنًا ۔ اگر معنی آیت عام شدے ٭ وصیت حضرت یعقوب علیہ السلام اولادش را و بیعت حضرت عبد الرحمن بن عوف رض حضرت عثمان رض را بر شرط سنت شیخین خصوصًا مضمون قولہ تعالیٰ اِذْ قَالَ لِبَنِيْهِ مَا تَعْبُدُوْنَ مِنْ بَعْدِيْ قَالُوْا نَعْبُدُ اِلٰهَكَ وَاِلٰهَ آبَائِكَ اِبْرَاهِيْمَ وَاِسْمٰعِيْلَ وَاِسْحٰقَ اِلٰهًا وَّاحِدًا وَّنَحْنُ لَهٗ مُسْلِمُوْنَ ۝ ایضًا قولہ تعالیٰ ۔ قُلْ آمَنَّا بِاللّٰهِ وَمَا اُنْزِلَ عَلَيْنَا وَمَا اُنْزِلَ عَلٰى اِبْرَاهِيْمَ وَاِسْمٰعِيْلَ وَاِسْحٰقَ وَيَعْقُوْبَ وَالْاَسْبَاطِ وَمَا اُوْتِيَ مُوْسٰى وَعِيْسٰى وَالنَّبِيُّوْنَ مِنْ رَّبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ اَحَدٍ مِّنْهُمْ وَنَحْنُ لَهٗ مُسْلِمُوْنَ ۝ ایضًا قولہ تعالیٰ يُرِيْدُ اللّٰهُ لِيُبَيِّنَ

لکم و یھدیکم سنن الذین من قبلکم و یتوب علیکم واللہ علیم حکیم ٭ و ایضا قولہ تعالیٰ۔ شرع لکم من الدین ما وصی بہ نوحا والذی اوحینا الیک وما وصینا بہ ابراھیم و موسےٰ و عیسےٰ ان اقیموا الدین ولا تتفرقوا فیہ ٭ مقبوح و مردود بودے ٭ العیاذ باللہ کہ گویا بقول غیر مقلدان اتباع ما الفینا است ٭ حالانکہ ہمان اتباع نزد ما و شما بلا اختلاف محمود و ممدوح است ٭ پس ازین تحریرات بالا و تقریرات اعلیٰ جلےٰ سیدا و ہویدا گشت کہ ہر اتباع ما الفینا علیہ اباءنا مقبوح نیست ٭ کما زعمتم ٭ آری چنان نیست کہ فہمیدید ٭ بلکہ ازین آیت مقبوحیت اتباع امور جاہلیہ غیر شرعیہ ٭ و پیروی بر خلاف احکام منصوصہ قطعیہ ٭ مراد است ٭ اگر چنین نبودے ٭ اکل و شرب و جماع و نشست و برخاست و غیرہا کہ بر طبق آبا و اجداد خود کنند ممنوع و مقبوح شدندی ٭ خصوصاً مضمون این حدیث نیز کہ دران رسول صلعم در جماع اتباع روم و فارس نمودہ باطل گشتے ٭ و نیز صوم یوم عاشورہ کہ دران اتباع نبی سابق است ممنوع شدے ٭ العیاذ باللہ آن حدیث این است عن جدامہ بنت وہب الاسدیہ ۔ تقول سمعت رسول صلعم یقول ھممت ان انھی عن الغیلۃ حتےٰ ذکرت ان الروم و فارس یصنعون ذلک فلا یضر اولادھم شیئاً اخرجہ المالک فی الموطا ٭ ولیس الامر کلہ کذلک فامر التقلید ایضاً لیس کذلک ٭ فلا ریب فی انکم جاھلون فلا یتبعکم الا الغاوون ٭

بیت

برو این دام بر مرغے دگر نہ ٭ کہ عنقا را بلند است آشیانہ ٭

ای غیر مقلدین ٭ اگر مثل مقلدین آئمہ مقبولین ٭ ایمان بیارید ہدایت یابید ورنہ دایما بچاہ ضلالت و شقاق افتادہ باشید ٭ لقولہ تعالیٰ ۔

فَاِنْ اٰمَنُوْا بِمِثْلِ مَآ اٰمَنْتُمْ بِهٖ فَقَدِ اهْتَدَوْا وَاِنْ تَوَلَّوْا فَاِنَّمَا هُمْ فِيْ شِقَاقٍ

تذکرہ مفاہم

قال المفتی (مستدلاً بقول مولانا عبد العزیز و صاحب تفسیر کبیر قدس سرہما) بعد اسکے شاہ صاحب مرحوم تحت مضامین اس آیت مذکور کے فرماتے ہیں کہ چہارم آنکہ درین آیت (اذا قیل لہم) اشارہ است بابطال تقلید بدو طریق اول آنکہ از مقلد باید پرسید کہ ہر کرا تقلید می کنی آنرا تو محقق است بانے اگر محقق بودن اورا نمی شناسی پس باوجود احتمال مبطل بودن او چرا او را تقلید می کنی و اگر محقق بودن او را می شناسی پس بکدام دلیل می شناسی اگر بہ تقلید دیگرے می شناسی سخن دران خواہد رفت و تسلسل لازم خواہد آمد و اگر بعقل می شناسی پس آنرا چرا در معرفت حق صرف نمی کنی و عار تقلید بر خود گوارا می داری۔ طریق دوم آنکہ کسی را کہ تقلید می کنی اگر این مسئلہ را ہم بتقلید دانستہ است پس تو و او برابر شدید و او را چہ ترجیح ماند کہ تقلید او میکنی و اگر بدلیل دانستہ پس تقلید وقتی تمام میشود کہ تو ہم آن مسئلہ را ہمان دلیل بدانی و الا مخالف او باشی نہ مقلد او و چون تو ہم آن مسئلہ را بدلیل دانستے تقلید ضائع شد انتہی مافی العزیزی۔ قال فی التفسیر الکبیر المسئلہ الثانیہ معنی الآیۃ ان اللہ تعالیٰ امرہم بان یتبعوا ما انزل اللہ من الدلائل الباہرۃ فہم قالوا لا نتبع ذلک و انما نتبع اٰباءنا و اسلافنا فکانہم عارضوا الدلالۃ بالتقلید و اجاب اللہ تعالیٰ عنہم بقولہ اولو کان اٰباءہم لا یعقلون شیئًا ولا یہتدون وفیہ مسائل المسئلہ الثانیہ تقریر ہذا الجواب من وجوہ احدہا ان یقال للمقلد ہل تعترف بان شرط جواز تقلید الانسان ان یعلم کونہ محقًا ام لا فان اعترفت بذلک لم یعلم جواز تقلیدہ الا بعد ان

لتعرف كونه محقاً فكيف عرفت انه محق وان عرفته بتقليد آخر لزم
التسلسل وان عرفته بالعقل فذلك كافٍ فلا حاجة الى التقليد
وان قلت ليس من شرط جواز تقليده ان يعلم كونه محقاً فاذن
قد جوزت تقليده وان كان مبطلاً فاذن انت على تقليدك لا
تعلم انك محق او مبطل - وثانيها ان ذلك المتقدم كان عالماً
بهذا الشيء الا انا لو قدرنا ان ذلك المتقدم ما كان عالماً
بذلك الشيء قط وما اختار فيه البتة مذهباً فانت ماذا كنت
تعمل فعلى تقدير ان لا يوجد ذلك المتقدم ولا مذهبه كان
لابد من العدول الى النظر فكذا ههنا - وثالثها انك اذا قلدت
من قبلك فذلك المتقدم كيف عرفته أعرفته بتقليد ام لا
بتقليد فان عرفته بتقليد لزم اما الدور واما التسلسل وان عرفته
لا بتقليد بل بدليل فاذا اوجبت تقليد ذلك المتقدم وجب ان
تطلب العلم بالدليل لا بالتقليد لانك لو طلبت بالتقليد لا
بالدليل مع ان ذلك المتقدم طلبه بالدليل لا بالتقليد كنت
مخالفاً له فثبت ان القول بالتقليد يفضي ثبوته الى نفيه فيكون
باطلاً انتهى ما في الكبير نزلت في المشركين امروا باتباع القرآن
وسائر ما انزل الله تعالى من الحجج القاهرة والبينات الباهرة
فجنحوا للتقليد وقيل نزلت في طائفة من اليهود دعاهم رسول
الله صلعم الى الاسلام فقالوا بل نتبع ما وجدنا عليه آباءنا لانهم
كانوا خيراً منا واعلم الى اخر ما في تفسير ابي المسعود +

اقول - جواب تنبیہ سیوم آنکہ مفتی سپارہ دست و یازدہ [illegible] عبارات

هر دو تفسیر را جسته جسته در آورده + و آنرا بدعوی خود دلیل قوی دانسته
حتی که شور و شغب بر آورده + اما بر یافتنش اصلا مطلع نگشته + زیرا که آن
دلیل عین دلیل بطلان دلیل مفتی است گر مفتی را از آن خبری نیست بشنود
مفتی از حد می پردازد پس بر افگن پردهٔ دلش + تا ببیند اهل عالم فسق پنهان آشکاره +
تفصیل این اجمال بهمین منوال است که اولاً مولانا عبدالعزیز قدس
سره را باید دید که قول ایشان با عمل مطابق بخت یا نه بر تقدیر اول دلیلش بیاورد +
اما دلیلش هیچ در پردهٔ زمین موجود نیست زیرا که این امر مخفی و محتجب نیست که
مولانا حنفی بودند + و بر طبق آن کتابها نوشته رفتند + و احکام شرعی را بربط
حنفی مودی ساختند + حتی که جناب سید احمد صاحب قدس سره را بر همان طرز و
طریق خلافت دادند + که معززالیه ملک بملک وده بده هدایت کنان می گشتند +
حتی که بشهر کلکته نیز تشریف آورده بر همان طریق حنفی مردمان را هدایت نمودند + و
بیعت کردند + و اکثران از راه ضلالت براه هدایت آمدند و جناب مولانا محمد
اسمعیل صاحب مرحوم و مرشدم جناب صوفی نور محمد قدس سره و دیگر علمای کبار
و فضلای والا تبار + نیز مصاحبت التقبول بستار بودند + همگنان با جرای
احکام شرعیه بر طرز مذهب حنفیه کوشان می ماندند + هذا لا یخفی علی من
داهم رحمهم الله تعالی علیهم اجمعین + و ماسوای آن من از زبانی
شاگرد رشید مولانا قدس سره سابق مدرس دوم هوگلی کالج مولوی محمد بدر
حسین مرحوم برادر پدر خوشدامنم مولانا محمد اکبر شاه مرحوم که شیخ خلفا برین مولانا
شاه عبدالعزیز صاحب قدس سره در پنجاه آمده بعهدهٔ مدرسی مذکور بحال گردیده بود
و مرا هم خداوند کریم باین عهدهٔ مدرسی اول همان مدرسه بحال نمود + و ما هر دو یک
گوشک تدریس و تعلیم می دادیم + و باعث اتحاد کلی + و قرابت ظاهری + بوقت

فرصت خفی وجلی + قیل وقال دروفی وبیرونی بہ ثبوت رسیدہ + بر جمیع اقوال وافعال
مع عقائد تقلید مولانا قدس سرہ کالمعاینہ مطلع گشتم + حتی کہ نقلہاے خرق
عادات۔ وحکایتہاے کرامات آیات مولانا از و یاد دارم + ونیز از زبانی صاحب
ردّ المتعہ مولانا حیدر علی صاحب کہ شاگرد رشید مولانا قدس سرہ المجید بودہ + ولوقت
بلواے ہند بقصد ہجرت بکلکتہ چندی قرار گرفت + وبعد ازان بتوسط جہاز سفر حجاز
برگرفت + حال تقلید شاہ صاحب بخوبی دریافتم وہر دو شاگردان مذکوران را
بتقلید امام ابو حنیفہ رح مقلد یافتم + پس گویا سبتم بسوی مولانا مثل نسبت
امام صاحب بسوی نبی کریم صلعم است +

نقل خط مولانا انیکہ را بقاہر والی معارج الدارین اتاہم الثاقب
والفکر الصائب سلمہم اللہ۔ مولوی صاحب اعلی مراتب مجمع فضائل ومناقب
خلاصہ
ذو الذہن بعد التحیات المسنونۃ واہداء الدعوات التی ہی ابما راءلا
معجونۃ وباصناف الخیر والبرکات مملوۃ ومشحونۃ وبالاجابۃ من
اللہ تعالی انشاء اللہ مصحوبۃ ومقرونۃ برضمیر صفا پذیر مخفی ومحتجب نماند
کہ زبان بعبارۃ منقضی می گردد کہ اخلاص نامہ محبت شمامہ چہرہ وصول نا فروختہ وخاطر خیرخواہ
از عیب آن رباح مایۂ سرور وشادمانی ماند وختہ مولف آن تحریر باد احوال مزاج خیر نویسد
کہ موریۂ ملال خواطر محبان ودوستان است امراض گونا گون وعوارض بوقلمون
قسمی جالب مکروہات وسالب مالوفات مشخص از زمان واوقات ومکدر شہور ولنحوام
بلکہ لیالی وایام بلکہ دقائق وساعات واقع شدہ اند کہ اجمال آنہا تفصیلے وتفصیل آنہا
تطویلے میخواہد لیکن محض فضلہ تعالی کلمہ الحمد للہ علی کل حال وردلسان حال وقال است
ونعوذ باللہ من حال اہل النار یاد صفت این نیر نگیہا تعلق خاطر بدریافت حالات مخلصان
ومحبان عموما وآن زبدۃ المحبین خصوصا مع متعلقان بیش از بیش می نماید ترصد کہ

از احوال عافیت اشتمال خود و مولوی مدین الله و کیفیت اولاد ایشان و آنکه آن جناب
را تاہل جدید ہم واقع شده و انه و علی النسق الاول در وطن یا در مسکن و نحو ذالک گاه
گاه مطلع می فرموده باشند که بر اطلاع احوال دوستان لابد من لقا ہم و فقیر را
در حق خود و متعلقان خود داعی بالخیر تصور باید نمود و لقبیل المرام اینکه تفصیلات کتاب
مولوی نذر حسین حازم الطرف شده اند ہر گاه که در دار الامارة کلکته خواهند رسید
و بملاقات آن مجمع فضائل بهره اندوز خواهند شد و استدعا سبق از کتب منتهی
که منظور دارند از خدمت آن صاحب خواهند نمود لیکن بر وفق استدعای ایشان توجه
و التفات سبق باید گفت که مرد مستعد اند و علاقه تلمذ باین خاندان دارند و در سرانجام
ایشان را امداد و اعانت خصوصا در امر جاگیر مدرسه مبذول باید نمود زیاده بجز
اعاده دعوات و تحیات چه نگارش رود و اسلام مولوی مدین الله را سلام مسنون و
دعای طول عمر و کثرت علم و حسن عمل و سعادت تحت حسنه مدنیه است
مهر مولانا ـ رقیمه فقیر عبد العزیز عفی عنه دستخط مولانا ـ مولوی امین الله صاحب
مکتوب الیه مولانا اند ـ الغرض از ہمین بزرگان حال تقلید مولانا بخوبی
دریافته شده و بر کسے مخفی نمانده و پس غیر مقلدان بجهت مولانا را غیر مقلد
دانند و دعا ایشان را حجت آرند
و بر تقدیر ثانی اعتبار ش چیست که دیگران از نصیحت و خود را فضیحت است و اگر
تقلید شخصی را ممنوع غیر مشروع می دانند چرا به تقلید ابو حنیفه رح عمل می نمودند
پس مضمون اتامرون الناس بالبر و تنسون انفسکم بر عدم تعمیل حکم
ایشان حجت کافی است و علاوه بر آن دلیل بر تقلید ش تحفه اثنا عشریه شاہد فی
ثانیا ـ گر فتم که حسب مراد شما ای مفتی از قول ہر دو مولانا تقلید باطل گشت
اما تقلید بالتعین کجا باقی ماند آن ہم باطل گشت و چون تقلید شما باطل گشت

همانا اسلام تمام هم باطل گشت ÷ که بالکل احکام شریعت و ارکان طریقت
مربوط بالتقلید است ÷ زیرا که در صحاح اکثر جا مضمون حدیث مرقوم است نه عین
الفاظ احادیث مرقوم نیست ÷ کما لا یخفی هذا علی المحدث علی هذا القیاس اکثر فهم مضامین
آیات قرآنی بر علم تفسیر و شان نزولش موقوف است ÷ کما لا یخفی هذا علی
المفسر ÷ و تعمیل احکام آن هر دو مومنان را ناگزیر و لابد است که عین شریعت است ÷
و تعمیلش بلا تقلید محدثین و مفسرین اهل اسلام را گزیر نیست ÷ که بنای اسلام بر همان
منحصر است ÷ پس چون تقلید نزد شما ایشان هر دو مولانا باطل گشت ÷ پس اسلام تمام هم
باطل گشت ÷ فبئس ما یجیئه و ساء ما استدللتم اگر گویند که هرگاه بلا تقلید
محدثین و مفسرین اهل اسلام را گزیر نباشد ÷ پس تقلید ایشان باید ÷ نه تقلید ائمه
شما باید ÷ گوییم که تقلید ائمه از تقلید محدثین صحاح و مفسرین قرآن بیرون نیست ÷
بل یکسر عین و مقرون است ÷ چنانچه از وسائط کتابت دست را بیرون نمی کنند ÷
اما کتبته بالقلم گویند ÷ پس مقلدین نیز باعانت احکام شریعت و ارکان
ملت ائمه کرام را مثل اعانت قلم در کتابت وسیله گرفتند ÷ زیرا که ائمه رح امتیاز
صحیح و سقیم و رطب و یابس میدارند ÷ نه مانند یهود و نصاری که احبار و رهبان
را ارباب تصور نموده ÷ پرستش ائمه رح سازند ÷ هذا زعمکم الفاسد ÷
و وهمکم الکاسد ÷

ثالثاً ـ از مفتی باید پرسید که قول هر دو مولانا را بچه علت حجت گرفتند ÷ آیا
هر دو مولانا را باعث عزت لیاقت و فوقیت و فضیلت تقلید نمایند ـ اگر اول
است فهو المراد فلا بد من تسلیم الفساد کما هم ائمه را افضل می دانیم ÷ و با قوال
معتقد و متمسک ایشان می گردیم ÷ و تقلید می نماییم ÷ اما جای تعجب است که شما چرا عار

۱؎ جیسا نہ ہونا مخفی ہے اوپر ...

۲؎ پس بسبب دو وجہ ... استدلال ...

۳؎ ... اور ...

۴؎ برگمان تمہارا فاسد اور وہم تمہارا کاسد ہے ۱۲

تقلید را از دست دادید + و ہر دو مولانا را مقلد گشتید + اگر شما را تقلید مولانا عار
و ننگ نشد + نہ ہر دو مولانا را نیز بہ تقلید آئمہ عار و ننگ نشد + ما را بہ تقلید مقلد
مقلد شما کہ افضل الفضلا و اعلم العلما مانند چرا عار و ننگ خواہد شد + و بر عقل و رای شما
متحیرم + و از قول و فعل شما متعجبم + کہ شما افضل را زندیق و بدعوی شرک فی الرسالہ
مشرک دانستہ در گذاشتہ فاضل مقلد ہمان افضل را تقلید نمائید + ع بریں
عقل و دانش بباید گریست + و معہذا چہ خوش کہ ایشان مذہب جدید خود را حق تحقیقی
دانند + و طرفہ دیگر ہمین است کہ کسانرا بزعم خود بسوی خویش رہنمایند و ہدایت می کنند
حالانکہ بطلان عقیدۂ شما اظہر من الشمس + و ابین من الامس است زیرا کہ مسلم است
کہ ہر شی را بنا بر فساد باشد + مبنی علیہ ہم فاسد باشد + و چون باعتقاد شما بنا یعنی افضل
فاسد است + پس مبنی علیہ ہم فاسد خواہد شد + یعنی اگر تقلید ابو حنیفہ رح باطل است
تقلید مولانا ہم باطل است + کہ بنا بر باطل است + و تقلید باطل باطل است +
پس تقلید مولانا ہم باطل شد +

رابعًا - گر فتم کہ قول ہر دو مولانا مطابق دلیل شما است از ان مضائقہ ندارم
ہر چہ ہر دو مولانا ترقیم فرمودہ اند + برای خود ہا نوشتہ اند + و ہر رای کہ بدلالت دلیل
و استنباط از نص باشد + قابل حجت مجرد نمی باشد + کما رواہ البیہقی فی
المدخل و ما قالوا برایھم فالقہ فی الحش + و مجرد قول منطق بدلایل
شرعی را چہ نسبت است کہ بر اقوال آئمہ کرام کہ بدلائل منقول شرعی + و حجج منقول
الہی + و براہین منقول نبوی و اقوال اجماع صحابی + مبرہن و مقرون ساختہ اند +
فوقیت دہیم + خصوصًا بر قول پدر مولانا مولانا شاہ ولی اللہ مرحوم قدس سرہما کہ در
ازالۃ الخفاء عن خلافۃ الخلفاء بر خلاف این قول مولانا نوشتہ اند عمل نمائیم + و دلیل
پدر را از قول پسر بہتری دانیم + کہ پسر خود قول پدر را جا بجا دلیل آوردہ اند تحجیم

خود دیکھیں ؛

عبارت ازالۃ الخفا عن خلافۃ الخلفاء این ست کہ اصل معنی اجتہاد آنست کہ جملہ عظیمہ از احکام

فقہ و انستہ باشد بادلہ تفصیلیہ از کتاب و سنّت و اجماع و قیاس و ہر حکمی را منوط بدلیل او

شناختہ باشد و ظن قوی بہمان دلیل حاصل کردہ . پس درین زمانہ مجتہد نمی تواند شد

مگر کسی کہ جمع کردہ باشد پنج علم را علم کتاب بقراءۃ و تفسیرا و علم سنّت باسانید آن و

معرفت صحیح و ضعیف و آن و علم اقاویل سلف در مسائل تا از اجماع تجاوز ننماید و

نزد یک اختلاف علی قولین قول ثالث اختیار نکند و علم عربیت از لغت و نحو و غیر آن و علم

طرق استنباط و وجوہ تطبیق بین المختلفین انتہی و نیز این عبارت منار بران شاہد است

و شرط الاجتہاد ان یحوی علم الکتاب بمعانیہ و علم السنۃ بطرقہا وان یعرف وجوہ القیاس

بطرقہا ھکذا فی جمیع الکتب للاصول ؛ پس در مفتی کہ دعوی اجتہاد نماید

اجتماع ہمان پنج علوم و غیرہ معلوم ؛ و دیگر اوصاف نیز صاف معدوم ؛ و نیز در

ازالۃ مذکورہ آذا من الی التقلید لحب الناس قوم ؛ و در کتاب انصاف و

بالجملۃ فالتمذہب للمجتہدین سر الہمہ اللہ تعالی للعلماء و جمعتہم من

حیث لا یشعرون گفتہ ؛ و در کتاب فیوض الحرمین عرفنی رسول صلعم

ان فی المذہب الحنفی طریقۃ انیقۃ ھی اوفق الطرق بالسنۃ المعروفۃ

التی جمعت و نقحت فی زمان البخاری و اصحابہ نوشتہ ؛ و در کتاب

عقد الجید اعلم ان فی الاخذ بھذہ المذاہب الاربعۃ

مصلحۃ عظیمۃ فی الاعراض عنہا کلہا مفسدۃ کبیرۃ

قال رسول صلعم اتبعوا السواد الاعظم فلما اندرست المذاہب

الحقۃ الا ھذہ الاربعۃ کان اتباعہا اتباعا للسواد الاعظم

والخروج عنہا خروج عن السواد الاعظم نگاشتہ ؛

بلکہ خود مولانا عبد العزیز صاحب کہ دیدیست و نہم تحفہ اثنا عشریہ انحصار مذاہب
را بر اربعہ نوشتہ * فماذا تقولون یا ایہا المعاندون *
خامساً - ہر دو مولانا از ہمان تقریرات و تحریرات خود ہا ہرگز و ہرگز مدعیٔ ابطال
تقلید ائمہ اربعہ مراد نداشتند * بلکہ ابطال تقلید کفار مراد داشتند * کہ شان نزول
آیت اشارہ برابطال تقلید کفار و احبار راست * نہ ابطال تقلید ائمہ اخیار *
کما زعمتم * ع * ہر سخن وقتے و ہر نکتہ مکانے دارد * اما اگر کسی مثل مفتی محمد
شعاری و جہالت وثاری * راہ ضلالت گزیدہ بجاے ابطال تقلید منکرین و کفار
ابطال تقلید ائمہ ابرار * مراد گیرد * و گمراہ شود * ہر دو مولانا را چہ قصور است *
ہرگز ایشان را این معنی منظور نیست * کہ مولانا فخر رازی خود شافعی و مولانا شاہ عبد العزیز
خود حنفی بودند * و بتقلید احد الائمہ احکام دین را مودی ساختہ رفتند * چون غیر

۴۸

مقلدان را بصارت بعداوت ائمہ صاحب کرامت بغارت رفتہ و بصیرت گذشتہ * لہذا
بدید ورہاے معانی مفید لور چشمان ایشان کور شدہ *

نظم

چشم دل بکشا بہ بین بے انتظار　　ہر طرف آیات قدرت آشکار *
چشم سر خیر نیست جز چیزے ندید　　چشم سر در مغز ہر چیزے رسید *

معہذا اگر تحکماً گوئید کہ ہر دو مولانا ابطال تقلید ائمہ مراد داشتہ اند * گوئیم کہ
بالراس والعین تسلیمش می کنیم * بنا بران قول ہر دو مولانا را ہم تقلید کردن
نتوانستیم * تا عدم تعمیل حکم ایشان (کہ تقلید باطل است) لازم نیاید *
تا فرمائیم متصور نگردد * فما اعظم شانہ تعالیٰ لیحق الحق و
یبطل الباطل ولو کرہ المجرمون * اگر باز گوئید کہ از ین ابطال ابطال
تقلید ائمہ ہم لازم آید گوئیم لا نسلم زیرا کہ تقلید ہر دو مولانا بقول شان باطل گشتہ
و باطل معارض غیر باطل نمی تواند شد *

ساده‌اند مولانا شاه عبد العزیز صاحب هم خود قدس سره خود تقلید مولانا
فخر الدین رازی صاحب کبیر نموده اند چنانچه عبارت تفسیر بلفظه ترجمه
کرده تفسیر عزیزیه درج فرموده اند چنانکه آنرا مخالفان دلیل آورده اند
و آنرا حجت دیگر تصور کرده اند حالانکه هر دو یک حجت است پس اگر تقلید باطل
است و تقلید مولانا هم صاحب کبیر را باطل است و باطل حجت نمی تواند شد
پس قول مولانا هم حجت نمی تواند شد علی هذا القیاس قول صاحب کبیر هم حجت
نمی تواند شد که خود تقلید احسن الائمة یعنی تقلید امام شافعی رح مقلد گشته
و احکام شریعت را بهمان تقلید ادا کرده و درین تقریر نیز تحریر روایت عدی
بن حاتم اخرجه الترمذی را تقلید ساخته معنا آن تقلید را چه علت حرام نوشته
پس هرگز ازین تحریر خود دلیل حرمت تقلید ائمه مذهبین مراد نگرفته - اگر کسی گوید که
اگر چنین باشد هر دو مولانا چرا چنین نوشته رفته گویم که مطلب هر دو مولانا همان
دیگر است که من نوشته ام نه مطلب مفتی را غرض داشته بودند اگر حسب مطلب مفتی
مراد باشد هر دو مولانا تحریر خود ها الزام یابند حاشا کلا آنان چنان نیستند
دیگر یک جواب چیزی دیگر بطور ترقی می گویم که اگر حسب مطلب مفتی مولانا فخر رازی رح تحریر
نموده باشند اعتبارش نکنم که بمقابل امام اعظم رح آنرا طفل مکتب می دانم
کما فی میزان الشعرانی وحکی لی ان شخصا دخل علی من ینسب الی
العلم فاذا الکتب فی مناقب الامام ابی حنیفة رض فنظر فیها
واخرج لی من کمه کراریس وقال لی انظر فی هذه فنظرت فیها
فرایت فیها الرد علی الامام ابی حنیفة رض قلت له ومثلک
ینقص کلام الامام حتی یرد علیه فقال انما اخذت ذلک
من مؤلفات للفخر الرازی فقلت له ان الفخر الرازی بالنسبة

الی الامام ابی حنیفة کطالب العلماء وکاحاد الرعیة من السلطان
الاعظم او کاحاد النجوم مع الشمس وغیر ذالک ؛

سابعًا - از اول عبارت صاحب کبیر تا لا یهتدون صاف صریح واضح لائح
است که این آیت بر حال کفار نازل است نه بر شان مسلمانان زیرا که لا نتبع
ذالک وانما نتبع اباءنا گفتن کار مومنان نیست ؛ باز آنرا بر شان مومنان
اطلاق کردن محض بے خردی است ؛ وبسکه نادانی کما مر ذکره مرارًا ؛

ثامنًا - اگر درین آیت اشاره است بابطال تقلید بدو طریق - پس من هم می گویم
که همین آیت اشاره است بابطال تقلید غیر معین همان دو طریق - طریق اول آنکه
از مفتی (که هر کرا باید تقلیدش کند) باید پرسید که هر گاه در مسئله تقلید می کنی تو در آن
محقق است یا نه اگر محقق بودن او را می شناسی پس با وجود احتمال مبطل بودن
او چرا او را تقلید می کنی و اگر محقق بودن او را می شناسی پس کدام دلیل می شناسی
اگر به تقلید می شناسی سخن در آن خواهد رفت و تسلسل لازم خواهد آمد و اگر بعقل
می شناسی پس آنرا چرا در معرفت حق صرف نمی کنی و بار تقلید بر گردن خود گوارا
می داری و بلادم بهائم می شوی ؛

طریق دوم اینکه کسی را که در مسئله تقلید می کنی اگر این مسئله را او هم بتقلید دانسته
است پس تو و او برابر شدید لهذا او را چه ترجیح ماند که تقلید او می کنی و اگر بدلیل دانسته
پس تقلیدش تمام می شود که تو هم آن مسئله را همان دلیل بدانی والا مخالف او
باشی نه مقلد او و چون تو هم آن مسئله را بدلیل دانستی تقلید ضایع شد ؛
علی هذا القیاس از عبارت مولانا رازی رح مدعاء من ثابت است که مضمون هر دو یکی
است هوای مفتیان چرا چنین عبارت را دلیل خود ساختید که دلیل شما شد و
دعوی اسلام خود را برباد دادید عائد شود سبب غیر که خدا نخواهد ؛

تاسعًا۔ اگر حسب مراد مفتی مراد مولانا مراد باشد؛ پس مولانا را قول دیگر معارض
این قول گردد؛ و این امر شایان مولانا نباشد؛ چنانچه مختصر افعالش می کنم انصاف
بکنید؛ و اعتراف کنید؛ آن عبارت این است که کسانیکه اطاعت آنها بحکم خدا
فرض است شش گروه اند؛ از انجمله پیغمبران تا آخر و از انجمله مجتهدان تا آخر و از انجمله سلاطین
تا آخر و از انجمله شوهر در حق زن و از انجمله والدین در حق اولاد و از انجمله مالک در حق
مملوک تا آخر حالا از مفتیان می پرسم که اگر مولانا را رد تقلید آئمهٔ اربعه مجتهدین مراد
بودے؛ اطاعت حکم مجتهدین را چرا فرضیت داخل ساختند که؛ پس از قول
مولانا ابطال تقلید آئمه چرا باشد؛ بلکه فرضیت تقلید آئمه مجتهدین لازم می گردد؛
که با تقلید حکم مجتهد اطاعت خدا تعالی ہرگز متحقق نباشد؛ فجاء الحق وهق
وزهق الباطل باطلا وکان الباطل زهوقا ؛ سه

۱۸

گوش خر بفروش دیگر گوش خر
کین سخن را در نیابد گوش خر

عاشرًا۔ اگر مولانا مقلد ابوحنیفه رح نبودے؛ ہرگز بتحفهٔ اثنا عشریه جمع
نماز ظهر و عصر و نماز مغرب و عشا که اہل التشیع می کنند؛ و دیگر آئمه اہل السنن نیز روا
رفتند با تخطیه نکردے؛ نه مطابق امام ابوحنیفه رح دلیل آوردے؛ — عبارت
تحفه این است و نیز تجویز کنند جمع درمیان ظهر و عصر و همچنین درمیان مغرب و عشاء
بغیر عذر و بغیر سفر که خلاف نص قرآنی است حافظوا علی الصلوات
والصلوٰة الوسطیٰ ان الصلوٰة کانت علی المؤمنین کتابا موقوتا
پس چرا مولانا را خواه مخواه اتهام بغیر تقلیدی می دہند؛ و در این امر پیشوای
خود سازند؛ و اتباع نمایند؛ این اتباع و اتهام نیست؛ مگر مثل اتباع و اتهام
نصاری حضرت عیسی علیه السلام را در پسر خدا بودنش است؛ فانظروا یا
ایها الاذهبون الی ما یؤل امرکم؛ و کیف یضل کم الشیطان

عن دینکم ۔ ماسوای آن ہمہ عبارت تحفہ خود صحا عبارت کید شتی ام ولتکن منکم و
مسائل المختار وخاتمہ بر تقلید مولانا شہادت می دہد ۔ و لہٰذا بکثرت بر غیر مقلدین
اطلاع می نماید ۔ پس با وصف آنہا مولانا را غیر مقلد گفتن گویا آفتاب عالمتاب
را بانگشت یا بتراب پنہان داشتن را دعوی کردن ۔ چون این محال است ۔
آن ہم محال است ۔ پس این قول نیست ۔ مگر قول جہال است ۔ قابل قیل و قال
نیست ۔ دیگر البعض از زوال را خیال است ۔ کہ بزرگان ذی اقبال ایہا الذین آمنوا
اقبال نماید ہذا الشیٔ مشابہ لا حول و لا قوۃ ۔

تنبیہ ۔ بعد از تسوید تاویلات ما تقدم تفسیر عزیزی را مثل تفسیر کبیر بعد تتبع کثیر
و تلاش عزیز یافتم ۔ چون دیدم عبارت مذکور را بہ تحت قولہ تعالیٰ صم بکم عمی
فہم لا یعقلون یافتم ۔ پس خوشنود گشتم ۔ و شکر خدا بجا آوردیم ۔ کہ بامید
شاد شدیم ۔ و مراد نامردان غیر مقلدان برباد و نامراد یافتیم ۔ کہ حسب تاویل خام
رد تقلید کفار مرقوم است دیدیم ۔ نہ رد تقلید آئمہ ابرار کہ از عمو دیانتن توانم ۔
زیراکہ نزول آیت بر شان منافقان و کفار یافتیم ۔ چون قیاس غیر مقلدان مع
الفارق است ۔ پس مراد ہمان نامرادان بطلان پیوست ۔ زیراکہ پیران پیر الہنا
نیز بتقلید شخصی مقلد بودند و احکام ما تقلیدا ذکر ودر فتند ۔

تذکرہ ہجدہم

قال المفتی ۔ پس آیات کریمہ مذکورہ بالا سے صاف ظاہر ہے کہ مقلدین زمانہ باوصف
درس و تدریس صحاح ستہ و قرآن مجید کی بنا بر اعتماد و قواعد مخترعہ متاخرین اور روش و
عادت اہل کتاب کی ۔ نصوص صریحہ قرآن و حدیث سے بلتاکت الحیل و تاویلات رکیکہ
مقابلہ و معارضہ کرتے ہیں اور کہتے ہیں کہ مجکو فہم و فراست کہاں ہے کہ مقاصد قرآن و
حدیث سے عہدہ برآ ہوں جو کچھ اسلاف کرام نے قواعد و اصول مقرر رکھے ہیں اور سیر عمل

ایام جاهلیت چه مشابهت + جای تعجب است که بهمین عقل و دانش - و فهم و بینش - دعوی
اجتهاد نمایند + چه نسبت خاک را با عالم پاک + چه خوب خود نهندا ما دعوی فهم دارند

مثنوی آنکس که نداند و بداند که بداند + در جهل مرکب ابدالدهر بماند +

دیگر بشنوید که مفتی مقلدان از الطعن و طنز می گویند که مقلدان می گویند که ما را فهم قرآن
کجا که بر مقاصد قرآن و حدیث عبور یابیم + هر چه اسلاف کرام قواعد و اصول مقرر
کرده اند بران عمل نمائیم + الغرض مفتی صاحب باین عبارت خود مقلدانرا خرده
گرفته اند + و امر تقلید را معیوب گردانیده اند + حالا از مفتی صاحب می پرسیم که
ازین دو فریق کدام را طریق بهتر است یکی جاهل خود را عالم داند + و بر طبق علمش
عمل کند + دیگری جاهل خود را هم جاهل داند + و باستفتای عالم کار کند + اگر طریق
فریق اول بهتر است + البته طریق فریق شما نیز بهتر هست + و اگر طریق فریق ثانی
بهتر است + طریق فریق مقلدان بهتر هست + اما نزد هر فریق طریق فریق
ثانی انیق است + نه طریق فریق اول که خود به جهالت غریق است + کرا رهبری
طریق انیق کند + اگر کند حریق را حقیق سازد + چنانچه جناب مفتی صاحب نیز طریق
فریق اول طریق خود ساخته + این حدیث را درینجا در آورده + و صاف و صریح
آئمه اربعه کبار را - با یهود و نصاری و رهبان و احبار تشبیه داده + و بنا بران بر
مقلدان ایشان مفهوم حدیث را اطلاق ساخته + و بر ایشان فرموده رسول مقبول
راست آمده گفته + العیاذ بالله + اما اگر راست پرسند که این حدیث بحیثیت
مفهومه بر مفتیان صادق و لازم آید زیرا که ایشان تقلید نصاری نموده و ترویج خروج
زنان مومنان را به عیدگاه و بغیر ذلک فتوی داده اند + و جابجا بتوسط مطبوع عشق
شایع و ذایع ساخته اند + تا به تدریج حسب دستور نصاری تا بفریبند و ترویج شهوت
رانی کردن توانند + هذا لا یخفی علی من یری فتواهم ورنه

حجاب قوله تعالیٰ - فسئلوهن من وراء حجاب ذلکم اطهر لقلوبکم و قلوبهن - و قوله تعالیٰ و قرن فی بیوتکن - و روایت بخاری از حضرت عائشه رضی الله عنها در بارهٔ حضرت سوده رضا و قول حضرت عائشه رضا و روایت ابن عمر و عمر رضا که در صحاح و تیسیر الاصول وغیره موجود اند + در ممانعت خروج زنان حجت کافی و علت شافی بود + اما شاید باعث کور چشمی - و ضلالت باطنی همچنین فتوی از ایشان رد نشود + طرفه این است که زنان خود را بیرون نمی کنند + دیگر ان را اصرار نموده و از بعض حدیثے که قبل آیت حجاب وارد شده بود مرد مان راهی تر یا شتابند + و حمقا و سفهای غربیه ایشان نفهمیده - اتباع امر ایشان کرده زنان خود را بیرون سازند + و ایشان بخوبی نظر باز می کنند + اما جهلا نفهمند که اگر همچنین حدیث واجب الاتباع بودے چرا آمرین نیز درین امر مامور نمی شوند + سبب چه علت خود را مستثنی شمارند + شاید خود را خارج عن الامة پندارند + ورنه چرا آنرا بر خود نه پسندند + - +

چیزے دیگر به طرز دیگر جواب حدیث متقدم می گوییم که اگر فهم دارند + بفهمند + که فی الحقیقت مضمون حدیث للشیخین آه مذکور علی وجه الکمال حسن جمال پیغمبر مقالد دال است که گویا ایشان بروایت ترمذی - بر خلاف نص قرآنی شبر انگشترا ذرا گاذرا بسورا خ مضمون خبر احادی عدی بن حاتم خریدند + و اصلا خیال مخالفت قرآن و عدم موافقت عربی لسان - و بغیر مطابقت لغت و نحو و بلاغت و بیان - نکردند +

کما ذکرته فی التذکرة الثالثة عشر +

بطرز دیگر چیزی دیگر شنوید که اگر معانی حدیث و قرآن هر که و مدعی فهمیدن نیک + حضرت ابوبکر صدیق رضا بر منبر نشسته مطرح خطبه می خواندی +

یا ایها الناس انکم تقرؤن هذه الایة (لا یضرکم من ضل اذا اهتدیتم) و تضعونها علی غیر ما وضعها الله عز و جل

کذا فی الازالہ + نہ حضرت عمر فاروق رض لولا علی لهلک عمر فرمودہ
ای مفتیان حالا چون کنید + در یہ قول این ہر دو بزرگان چہ گوئید + شاید
شما خود را از صحابی کبار نیز اعلم بالقرآن دانید + بنا بران معنی قرآن و حدیث را
(کلّا کلّا) گوئید + لاحول ولا قوۃ + + دیگر بی گویم بشنوید کہ از سے
ان ما می گوئیم کہ ہر چہ آئمہ اربعہ خیر القرون قواعد و اصول مقرر کردہ رفتہ اند بران
عمل می نمائیم + اما شما بر قواعد خواہش نفسانیہ ـ و ضوابط شیطانیہ خود با بنا خر
شر القرون عمل نمائید + مع ہذا خویشتن را متدی شمارید + لاحول ولا قوۃ ای
مفتیان حدیث خیر القرون قرنی آہ را از حفظ مدہید + نہ ہر قوا عد فقہ
و اصول ائمہ خوردہ گیرید + بلکہ بران عمل نمائید + و آنرا حسن دانید + تا اجر یابید +
لقولہ صلعم من سن سنۃ حسنۃ فی الاسلام کان لہ اجرھا
واجر من عمل بھا ـ و بقول حضرت ابن مسعود رض ما راہ المؤمنون حسنا
فھو عند اللہ حسن کذا فی الکتب للحدیث +

تذکرہ نوازدہم

قال المفتی ـ حیف صد حیف طریقہ و شعار مقلدان ناقہمان یہ کہ اقوال آئمہ مجتہدین پر
کبھی کاربند نہیں ہوتے ہیں بلکہ بوادی جہالت میں بمقتضائے مضمون آیہ کریمہ
فی کل وادٍ یھیمون سرگردان رہتے ہیں اور تابعداران و متبعان خدا و
رسول کو بزعم فاسد اپنے سب و شتم و زد و کوب کرتے ہیں اور لا مذہب و بددین کہتے
ہیں پس یہ سب آثار و شعار انکا بسبب ہوائے نفسانی و موجب عدم تدبر قرآن و
حدیث و اقوال سلف صالحین و متاخرین محققین کی ہے اور اقوال بلا دلیل پر نازان
و فرحان ہیں +

اقول ـ بر حیف مفتیان ناقہمان مراحیف صد حیف است کہ ایشان خود ناقہمانند

که فهیمان و عاقلان و عالمان و مجتهدان را نافهمان می گویند ۰ و درینوقت بعبارت بالائی خود بر قواعد اسلاف خود دگرفتند ۰ درینجا بات عدم تدبر اقوال سلف را بمذمت مقلدین حجت آوردند ۰ چون نباشد دروغ گو را حافظه نباشد ۰ فانظروا یا ایها الاخوان فانظروا ـ طرفه بران اینست که تاسف بران خورند ۰ دگرا ن را رهنمایان تصور نند ۰ ورهنمایان را گمراه شمارند ۰ ۰

بیت

چشم بداندیش که برکنده باد   عیب نماید هنرش در نظر

هرآنکه تخم بدی کشت و چشم نیکی داشت   دماغ بیهوده پخت و خیال باطل بست

برکنده به آن چشم که بدبین باشد   بدبین همه جا در خور نفرین باشد

اگر چنین نمی بودند ۰ چرا مستحق زد و کوب سب و شتم می شدند ۰ و چرا بوادی جهالت ـ و بصحرای حماقت سرگردان ۰ و بدریاے حرص ثروت امامت غوطه زنان می ماندند ۰ و چرا لامذہب و بدین مشهور و منسوب گشتندی ۰ یا ایها الاخوان دعوا الحرص علی الدنیا و اصلحوا بین اخوانکم فان الصلح خیر لنا و لکم

تذکرہ بستم

قال المفتی مسلم الثبوت میں مذکور ہے عن ایتنا لا یحل لاحد ان یفتی بقولنا ما لم یعلم من این قلنا انتہی وهکذا فی سم القوارض ملا علی القاری الهروی ۰

اقول ـ این قول ائمه برای مفتیان مقلدان خیلے مفید است تا که مثل ترجمه حدیث خوانان بجبر دیافت قال النبی صلعم بقول اجنبی فریب نخورند ۰ بل حتی الوسع صحیح و سقیم و رطب و یابس را تمیز سازند ۰ و هر قول را با ائمه منسوب دیده عمل نماید ۰ شاید قول مخالف با ائمه مختلط یافته شده باشد ۰ و آن قول از قرآن و حدیث خارج و مخالف بوده باشد کما فی المیزان للشعرانی رح و انما قالوا ذالک

(اضربوا بكلامنا الحائط) احتياطًا للامة وادبًا مع الرسول
صلعم ان يريد احدهم في شريعة صلعم شيئًا لم يرده ولم
يرضه وخوفًا ان تكتب احدهم من جملة ائمة المضلين اذا زاد
في الشريعة شيئًا فما ذكر ۱۲ پس ازین رد تقلید لازم نمی آید اگر گوئیکه آید
گوییم که پس ازین حدیث رد تقلید رسول صلعم هم لازم آید (معاذ الله منه)
خطب النبي صلعم بمنى فقال ايها الناس ما جاءكم عني يوافق كتاب
الله فانا قلته وما جاءكم يخالف كتاب الله فلم اقله وهكذا في
التوضيح و نور الانوار والاحمدي + و در حسینی نیز بکذا نقلا عن التيسير
ترجمه آورده + و ایضًا همین مضمون مولانا شاه ولی الله صاحب قدس سره
در حجة البالغة حدیثی نقل کرده + (وفي هذا القسم) قوله صلعم كلامي لا ينسخ
كلام الله وكلام الله ينسخ كلامي وكلام الله ينسخ بعضه بعضًا
وایضًا این حدیث را در مشکوة آورده + پس ازین تمسک نتوان کرد + و ظهور جعلی گشت
که تا امین بالحدیث را باید که اولا حاوی المضامین للقرآن والحدیث شود تا بعده
بر آن عمل نماید + تا بقول النبي صلعم من كذب علي متعمدًا فليتبوء مقعده
من النار اخرجه البخاري و بروایت ترمذی قال رسول صلعم اتقوا الحديث
عني الا ما علمتم فمن كذب اه كذا في المشكوة ـ بنار جهنم نغوذ و ملبس
نشا ماند + ازین تقریر نیز من وجه تقلید امام ابو حنیفه رحمه واجب شد لن لازم آمد که
مثل معز الیه کسی حاوی المضامین للنصين المذکورین نشد + و ما سوای آن که بقول عنی
الا ما علمتم آورد تقلید لازم آید + پس بقول حضرت ابو بکر صدیق رضی اقیلوني
اقیلوني اه ولقول حضرت عمر ابن الخطاب رضی لولا علي لهلك عمر + وكل الناس
افقه من عمر حتى المخدرات في الحجاب ابطال خلافت هر دو بزرگوار لازم

اولیا ایشم آمیہ۔ کما ذہب الیہ الروافض العیاذ باللہ۔ آری نہ آن
لازم است نہ این لازم۔

تتمہ کمرو بست و یکم

قال المفتی۔ اور اسامی کتب اہل اصول مذہب حنفی وغیرہ کے عدم وجوب تقلید
شخصی میں یہ ہیں باب ثامن عشر فتاوی عالمگیری و فتح القدیر و تحریر اصول ابن
الہمام و تقریر شرح تحریر صاحب عنایہ و تحبیر شرح تحریر امیر الحاج و شرح تحریر سید بادشاہ و شرح
منہاج علامہ قاسم و مسلم الثبوت محب اللہ البہاری و مختصر الاصول ابن حاجب و عضد شرح
مختصر الاصول و شرح تحریر و مسلم مولانا نظام الدین۔ و بحر العلوم مولوی عبد العلی
و عقد الفرید شرنبلالی و طحطاوی و رد المحتار و طوالع الانوار حواشی در مختار و معتمد
الاصول علامہ حبیب اللہ قندھاری و قول سدید شیخ الشیوخ سید احمد طحطاوی۔
تحصیل التعرف فی معرفۃ الفقہ والتصوف شیخ عبد الحق دہلوی و کتاب الرد علی من اخلد الی
الارض للشیخ جلال الدین سیوطی و علامہ عبد البر و قوافی در شرح اصول و عبد الوہاب
در میزان و یواقیت و عقد الجید و حجۃ اللہ البالغہ شاہ ولی اللہ محدث دہلوی و سوالات
عشرہ شاہ عبد العزیز و قاضی ثناء اللہ پانی پتی نے رسالہ عمل بالحدیث و کتاب فارسی
میں گویا ترجمہ مسلم الثبوت ہے و مولانا محمد اسمعیل نے تنویر العینین و ایضاح الحق میں جیسا
کہ واقفان و مزاولان کتب مذکورہ پر مخفی نہیں ہے اس صورت میں مقلدین ہوا پرستان
پر واجب ہے کہ بنظر انصاف و تدبر تمام کتب مذکورہ کو ملاحظہ فرما کر افراط و تفریط سے باز
آویں تا رضائے مولا پاویں۔ اندکے با تو بگفتم و بدل ترسیدم۔ کہ دل آزردہ شوی ورنہ
سخن بسیار است۔

اقول۔ چونکہ درینجا صرف اسامی کتب مندرجہ مندرج گشتہ۔ و عبارت آنہا نوشتہ
نشدہ۔ نہ آنہا بجز چند کتاب نزد ما موجود ماندہ۔ نہ فرصت تلاش ہم یافتہ۔ نہ ضرورت

۸۹

مطالعه نیز میسر گردیده + بنابران بداد جواب با صواب و تخطیه استدلال عبارت هر کتاب
معذوریم + معذور هم دانند + و بعدم داد جواب هر کتاب مجبوریم + مجبور هم سازند اما
تاهم بچند وجوه حرفها نیز هم لب بشنوید شاید پسند باشد - اول آنکه از اسامی کتب مزبوره
خیلی اضح و لائح گشت که غیر مقلدان با وجود نفی تقلید علمای علوم حواشی نموده اند + و اکثر
متعنتین هم نیز دو صد گرده اند + چرا که اکثر ازان شروح است و حواشی + و بعض
ازان از تصنیفات هم نیز دو صد و افاد بعضد ان و فتنه مفتنان هم نیز دو صد
هر که و مه را معلوم + و اختراع مخترعان و افترای مفتریان این زمان هر کس را مفهوم
فلا یعتبر دلائل هذه الکتب المذکورة + بمقابله الکتب الساقة
المعتبرة + اما للناس فیما یعشقون مذاهب + و لهم فیها مناصب
و مناقب + لله در من قال ؏ لیس مشتری الاملاک کمشتری
الافلاک + چه نسبت خاک را با عالم پاک + دوم آنکه خود جناب مفتی صاحب
مذمت سابق نوشته آمده اند که مقلدان بنابر اعتماد قواعد مخترعه متاخرین تاویلات
رکیکه مینمایند + در بیجا ایشان چرا بر قواعد علمای این زمان اعتماد کردند + و چرا
اینرا حسب نوشته خود مذموم نداشتند کاشکه اینرا در یافتندی + چه خوش بودی اگر چنین
نباشد - دروغ گو را حافظه نباشد + نه دروغی را فروغی باشد + سوم آنکه جناب
مفتی صاحب را بر دعوی خود کتاب عالمگیری و سلم الثبوت و شرحش از بحر العلوم
مولانا عبد العلی مرحوم و غیر ذلک را شاهد آوردن + گویا مثلاً شارب و زانی و دزد
را بر عدم شراب نوشی و زنا و دزدی - خدا را شاهد کردن + تا مردمان را فریب
انداز ند + و بر خود اعتماد کنانند تا از طعن و تشنیع و تعزیر و زد و کوب رهائی یابند +
ورنه کتاب عالمگیری از اول تا آخر همه آن نقل احکام امام اعظم حضرت ابو حنیفه رح
چنان معروف و مشهور است + که اظهر من الشمس و ابین من الامس است + کسی را

دران بمافقت حرفی نمی نیست۔ امّا آری بر بعض مسائل خلافیہ ناخلفان ناداں و
فرحان گشتہ برخلافش بخلاف کردہ۔ عفاف را نزد اصناف ذی اعتساف می نمایند و
خود را مثل امام خفاف ہم دانند چنانچہ عبارت زیرین عالمگیری را حجت خود می فہمیدند
ہیہات ہیہات یا ایہا المفتیون کہ درمیان مضامینش وفہم ایشان بعد المشرقین ست
وعبارتش ہمین است باید دید۔ وبتفکر وتامل باید فہمید۔ والحاصل ان المبتلی
بالحادثۃ ان کان عامیًا لا رائی لہ فعلیہ ان یتبع حکم القاضی فی
ما یقضی فی تلک الحادثۃ سواء حصل الحکم لہ بان حصل الحکم
بالحلّ او حصل الحکم علیہ بان حصل الحکم بالحرمۃ۔ وان کان
المبتلی بالحادثۃ فقیہًا لہ رائے وحکم القاضی بخلاف رائہ ان
حصل الحکم علیہ بان کان ہو یعتقد الحلّ وقضی القاضی بالحرمۃ
فعلیہ ان یتبع حکم الحاکم ویترک رائی نفسہ بلا اختلاف۔ وان
حصل الحکم لہ بان کان ہو یعتقد الحرمۃ وقضی القاضی بالحل ذکر
فی بعض المواضع انہ یتبع حکم القاضی ویترک رائی نفسہ من غیر
خلاف۔ وذکر فی الاستحسان علی قول ابی یوسف رح لا یترک
رائی نفسہ ولا یلتفت الی اباحۃ القاضی فی ما یعتقدہ حرامًا۔
وجہ قولہما انا اجمعنا علی ان المبتلی بالحادثۃ اذا کان عامیًا
وقضی القاضی لہ ینفذ قضاءہ فکذا اذا کان عالمًا لان قضاء
القاضی ملزم فی حق الناس کافۃ۔ توضیحہ ان القاضی یقضی
بامر الشرع وما یصیر مضافًا الی الشرع فہو بمنزلۃ النصّ فلا
یترک ذلک بالرائی کما لا یترک النص بالاجتہاد۔ وابو یوسف رح
یقول الالزام فی جانب المقضی علیہ فاما فی حق المقضی لہ

فلا الزام ولهذا لاينفذ قضاء القاضي بدون طلبه وفي زعمه
ان القاضي مخطئ في القضاء فلا يتبعه في ذلك كذا في المحيط
ازین عبارت تردید تقلید کجا لازم آید بلکه خیالے تقویتش واضح گفت که چون حکم
قاضی بمنزل نص شد و برائی عالمی متروک نخواهد شد و چنانچه نص بالاجتهاد متروک
نمی شود پس حکم مجتهد را چه باید گفت و بجاوره تعمیلش چه باید ساخت و اگر
گویند که لا یترک النص بالاجتهاد را که غیر مقلدان از همین لفظ نادانان
و فرحان اند) چه باید گفت گوئیم که بار خوب گوئیم عملش نمائیم و اعتقاد
داریم و بران اعتماد سازیم که حسب اعتقاد آئمه و مقلدیشان است و کسے را از ان
خلافی نیست اگر اجتهاد کند او را امام ندانیم و نه تقلیدش کنیم اما معنی نص را با
فهمیدن باید و بر عدم ظاهرش عمل کردن را متروک النص بالاجتهاد و تقلیدن شاید
کما ذهب الیه اصحاب الظواهر فاجتنبوا اما الامر فلیس کذلک لانه
عرفتم فی مواضع تخطیة الاستدلال لکم
چهارم آنکه بحر العلوم مولانا عبد العلی مرحوم یکے از مقلدین و معتقدین امام
اعظم کوفی رحمه الله چنانچه در شرح مسلم الثبوت که جناب منشی صاحب دلیلش آورده اند
عبارت دیرین را بحسن اعتقاد خود نوشته اند حتی که بر شان غیر مقلدین و طاعنین بر
امام اعظم رح طعنها زده و آنرا مجنون شمارده اند پس بچه علت شرح مولانا را حجت
آورده اند این امر محض فریب دادن جهال و در غلط انداختن ارذال چیزے دیگر متصور نیست
مدمة بالیها الاخوان عن الاستدلال بهذا البرهان و عبارتش
همین است بتشر غور باید دید و باید فهمید اما قول المقلد مخالفا لآراء المجتهدین
فمعصیة لیس الا وهی محرمة شرعا فهو من قبیل اصوات المجانین بل ادون
منه فلا یعتبر والصحیح الفرق علی ان الحق عدم النفاذ لقضاء

فالتجمه . وغیرہ ہا سے دیگر فائدة لا بد للمزکی ان یکون عدلا امینا
عارفا باسباب الجرح والتعدیل وان یکون منصفا ناصحا لا ان یکون
متعصبا ومعجبا بنفسه فانه لا اعتداد بقول المتعصب کما قدح
الدارقطنی فی الامام الهمام ابی حنیفه رضی الله تعالی عنه
بانه ضعیف فی الحدیث وای شناعة فوق هذا فانه امام ورع
تقی خائف من الله تعالی وله کرامات شهیرة فبای شیئ یتطرق
الیه الضعف فتارة یقولون کان مشتغلا بالفقه انظر
بالانصاف ای قبح فیما قالوا بل الفقیه اولی بان یوخذ الحدیث
وتارة یقولون انه لم یلاق ائمة الحدیث انما اخذ ما اخذ
من حماد رضی الله عنه وهذا ایضا باطل فانه روی عن
کثیر من الائمة کالامام محمد الباقر والاعمش وغیرهما مع
ان حمادا کان وعاء للعلم بالاخذ منه اغناه من الاخذ
عن غیره وهذا ایضا ایة ورعه وکمال علمه وتقواه فانه لم
یکثر الاستاذ لئلا یتکثر الحقوق فیخاف عجزه عن ایفائها. وتارة
یقولون انه کان من اصحاب القیاس والرائ وکان لا یعمل بالحدیث
حتی وضع ابو بکر بن شیبه رح فی کتابه بابا للرد علیه وترجم بباب
الرد علی ابی حنیفه رح وهذا ایضا من التعصب کیف قد قبل
المراسیل وقال ما جاء من رسول الله صلعم فبالراس والعین
وما جاء من اصحابه فلا نترکه ولم یخصص بالقیاس عام خبر الواحد
فضلا عن عام الکتاب ولم یعمل بالاحالة والمصالح المرسلة و
العجب منهم انهم طعنوا فی هذا الامام مع قبولهم الامام

الشافعی رح وقد قال فی اقوال الصحابۃ کیف اتمسک بقول من کنت
فی عصرہ لحاجتہ ورد المراسیل وخصص عام الکتاب بالقیاس
وعمل بالاخالۃ وھل ھذا الابھت من ھؤلاء الطاعنین منھم
والحق ان الاقوال التی صدرت عنھم فی حق ھذا الامام
الھمام مقتدا الانام کلما صدرت من التعصب لایستحق ان
یلتفت الیھا ولایطفی نور اللہ بافواھھم فاحفظ و تثبت۔
وبسبب توھمھم فی ھذا الامر لقطع الھم کانوا تبعی الفھم
یاخذون من ظواھر الفاظ الحدیث ولایرومون فھم بواطن المعانی
فضلا عن المعانی الدقیقۃ التی یعجز عنھا افھام المتوسطین
وکان ھذا التحریر الامام مؤیدا بالتائید الالٰھی متعمقا فی
بحار المعانی اخذ الالیۃ عن قعر البحر الذی لایقدر علی الخوض
فیہ احد الاحاد من المؤیدین بتائید اللہ وھؤلاء الطاعنون لقصور
فھمھم عجزوا عن ادراک ما فھمہ ھو فتنفروا عما قال تنفر
الحیوان الوحشی فظن شیئا غریبا وحکموا بانہ خالف الحدیث فوقعوا
فیما وقعوا من الجھل المرکب + وماسوای آن جا بجا مثل ہذا بسیار نوشتہ
شدہ + بخوف طوالت طرح دادہ + وہمچنان قاضی ثناء اللہ پانی پتی در تفسیر مظہری
آوردہ + روی البیہقی فی المدخل باسناد صحیح الی عبد اللہ بن المبارک قال
سمعت اباحنیفہ رح یقول اذا جاء عن النبی صلعم فعلی الراس
والعین۔ وذکر عن روضۃ العلماء عن ابیحنیفہ قال اترکوا
قولی بخبر الرسول صلعم وقولہ الصحابۃ رض۔ وانقل عنہ
انہ قال اذا صح الحدیث فھو مذھبی +

تحکم - مولانا محب الله البہاری در مسلم الثبوت ہر چہ نوشتہ ٭ اقوال متنوعہ گوناگون
ومذاہب مختلفہ بوقلمون نوشتہ ٭ واز ہر طرف شبہات قاطعہ - وبراہین ساطعہ -
درآوردہ ٭ وشارحین نیز بر ہمان اقوال زور دادہ شروح نمودہ ٭ پس آنہا
بر غیر ما حجت شدن نمی تواند ٭ چنانچہ قدری از عبارتش را مع شرح بحر العلوم
بطور نمونہ می آرم ٭ تا تماشا ہا تحریرم می کنم ٭ ولو التزم مذہبا معینا -
ای عینہ من عند نفسہ انہ علی ہذا المذہب کمذہب ابی حنیفہ رح
او غیرہ من غیر ان یکون ہذا الالتزام بمعرفۃ دلیل کل مسئلہ
مسئلہ وظنہ راجحا علی دلائل المذاہب الآخر المساویۃ
مفصلا بل انما یکون الحجۃ من نفسہ بظن الفضل دینہ
اجمالا او لسبب آخر فہل یلزم الاستمرار علیہ ام لا فقیل یلزم
یجب الاستمرار ویحرم الانتقال من مذہب الی مذہب آخر
حتے شد والبعض المتأخرین المتکلمین (تا) وقیل لا ٭ پس ازین اختلاف
وجوب استمرار بر مذہب معین وعدمش مفید غرض مفتی چیست ہیچ نیست ٭ بلکہ
او را مضر است ٭ کہ درین اختلاف انحصار استمرار وانتقال را اقرار است ٭
وتلہی الحرام را دلیل تحریر است ٭ یعنی وقتے مسئلہ مذہبی را بوقت دیگر مسئلہ مذہب
دیگر بر حسب شہوت گرفتن وبران عمل کردن را نام تلہی است ٭ آن درست نیست ٭
زیرا کہ ہمچنین انتقال را تلہی گویند وتلہی حرام است پس این انتقال ہم حرام است ٭
کما قال البحر العلوم لا ینبغی ان یکون الانتقال للتلہی فان التلہی حرام
قطعا ٭ ای مفتیان چون ابیراد الشبہا ٭ پس بسوی عبارت دیگرش کہ ازان
منافات تقلید صحابہ رض وہدایت بر وجوب تقلید ائمہ اربعہ رح خطے ہویدا است ٭ نظر
کنید ٭ تا بار کہ ملتبہ وبیدار بر شوید ٭ ونہ بعبارت حاشیہ اش راہ ضلالت بگیرید ٭

۹۵

فرد ترسم نرسی بکعبہ ای اعرابی   کین راہ کہ تو میروی بہ ترکستان است

این عبارت این است قال الامام اجمع المحققون علی منع العوام من
تقلید الصحابة رض بل یجب علیھم اتباع الذین سبروا و
بوبوا فھذبوا ونقحوا وجمعوا وفرقوا وعللوا وفصلوا وعلیه انتھی
ابن الصلاح منع تقلید غیر الائمة الاربعة لان ذلك
المذکور لم یدر ہی فی غیرھم وفیه ما فیه اگر گویند کہ درآن
فیه ما فیه ہم موجود است * گوئیم کہ در فیه ما فیه ہم فیه ما فیه
دیگر ہست * کہ در این کتاب تفصیلش را گنجائش نیست * غیر موقع است * اما اگر
دران شک دارید * و باعث کوتاہی عقل تفہید * عبارت میزان امام شعرانی
را و لیلش می آرم * تا تحریر اتم را موثق گردانم * وذلك لانھم بنوا
قواعد مذاھبھم علی الحقیقة التی ھی اعلی مبنی الشریعة
کما بنوھا علی ظاھر الشریعة علی حد سواء وانھم کانوا عالمین
بالحقیقة ایضا خلاف ما یظنه بعض المقلدین فیھم فکیف
یصح خروج شیء من اقوالھم عن الشریعة ومن نازعنا فی
ذلك فھو جاھل بمقام الائمة فوالله لقد کانوا علماء بالحقیقة
والشریعة معا وان فی قدرة کل واحد منھم ان ینشر
الادلة الشرعیة علی مذھبه ومذھب غیرہ (الی قوله)
لا ینبغی لمقلد ان یتوقف فی العمل بقول ائمة المذاھب و
یطالبھم بالدلیل علی ذلك لانه سوء ادب فی حقھم
(وغیر ذلك فانظروا فیه الی اخر الفصل *)
شش ششم آنکہ در بعض ازان کتابہا کہ مذہب ابوحنیفہ را تمام شد و دوازدہ صد سال

مکتوب و مندرج و تصنیف و تالیف گشته که از احاطهٔ حد و حصر بیرون است ٭ بر جاہلان
نا ظاہر نیست ٭ خصوصاً کتب مذکورہ مستند له مفتی نیز بر وجوب تقلید شخصی حکم دلیل نیست
که نزد اہل درایت ٭ خیلے کفایت است ٭ حاجت دیگر روایت نیست ٭ زیرا که
جمیع مصنفین کتب مزبورہ بقول مفتی نیز حنفی یا غیر حنفی مذہبی معین میداشتند ٭ و ہمہ احکام
شرعی را بطرز مذہب معین ادا کردہ گذشتند ٭ و بران تالیف و تصنیف ساختند ٭ و
ازان نیت خیر خود و ہدایت مردمان داشته رفتند ٭ اگر آنان آنرا یعنی تعیین مذہبی را
واجب نمی داشتند ٭ بلکه بقول مفتی حرام یا مکروہ یا مباح می دانستند ٭ و معہذا بر آن
عامل بودند پس مردمان را باید که اقوال آنانرا بامور شرعیہ معتبر نشمرند ٭ زیرا که بر تقدیر
اوّل و ثانی آنان عاصی یا مفتری یا شاگرد عبد الله بن سبا یہودی بودند ٭ و اتباع
ہمچنان کسان غیر مشروع است ایشان بخوبی می دانند ٭ (العیاذ بالله) و بر تقدیر
ثالث آنانرا تحقیق تحمیق ساختن است که بر ترجیح بلا مرجح اوقات عزیز را ضائع
و صرف کردہ رفتند ٭ خصوصاً مولانا محمد اسحٰق محدث دہلوی رحمه که مفتی خود دعوی
شاگردیش میدارد ٭ ہمچنان حماقت و ضلالت افتادہ باشد ٭ (العیاذ بالله)
هذه کفایة لمن الدرایة ۔ آرے حال ایشان اگرچه شاذ و نادر در بعض جا حسب
اقتضای مقام چیزی خلاف مرام ہم نوشته باشند ٭ چنانچه مفتیان حالا آنہا را
جسته جسته بالزام ما دلیل می آرند ٭ اما ما ازانها ملزم نیم ٭ بمضمون الشاذ
کالمعدوم و معدوم تصور یکم ٭ علاوہ بران اگر ایشان قولی بر ثبوت حسن تقلید
میسیار ہم ٭ ہر یکی ٭ قول خلافش الزام نخواہیم ٭ از ان التزامش کنیم ٭
مخفی نماند که مرا استعجاب کلی و استغراب جلی پیدا شد که مفتی دہلوی ٭ ... ٭
حجة الله البالغه را بر دعوی خود حجت گرفته ٭ حالانکه صاحبش در ہمان کتاب در باب
تقلید ہمین عبارت نوشته ٭ منها علی جواز تقلید ها یومنا هذا او

۹۷

فی ذلک من المصالح ما لا یخفی لا سیما فی هذه الایام التی
قصرت فیها الهمم جداً واشربت النفوس الهوی واعجب
کل ذی رائی برائه ۔ ونیز در فیوض الحرمین خود نگاشته عرفنی رسول الله
صلعم ان فی المذهب الحنفی طریقه انیقه هی اوفق الطریق بالسنة
المعروفة التی جمعت ونقحت فی الزمان البخاری واصحابه
الغرض حال عبارت و دلیل کتاب مذکوره مفتی صاحب علی هذا القیاس است بخوف
طوالت کلام نقل عبارت را درگذشتم ۔ اما تا هم اندکے بطور مختصر بدفعه هشتم درج
می نمائیم ۔

هشتم آنکه ۔ آری شیخ کمال الدین بن همام در تحریر الاصول باب تقلید چنین
تحریر نموده که بجز مذاهب اربعه تقلید دیگر واجب نیست ۔ و نه عامی را تقلید
صحابی رض درست است ۔ ونیز در شرحش مسمی تیسیر بر غیر مجتهد تقلید واجب گشته
و در شرح جوهر التوحید نیز همچنان نگاشته ۔ و قاضی ثناء الله در تفسیر مظهری ترقیم ساخته
که بجز چار مذهب مذهب دیگر در مسائل فروع باقی نماند ۔ پس اجماع مرکب بر بطلان
قولے که مخالف آئمه اربعه منعقد گشت ۔ و شیخ عبدالحق محدث دهلوی در شرح سفر سعادت
ترقیم کرده ۔ که اتباع دین محمدی تابعداری همین چهار مذهب است ۔ و مولانا شاه
ولی الله محدث دهلوی بکتاب الانصاف و همین عقد الجید اتباع مذاهب اربعه را واجب
نوشته ۔ و در همین حجة الله البالغه بتشریح واضح بر ثبوت تقلید تقریر کرده ۔ و برد مخالف
جوابها داده ۔ در فیوض الحرمین عبارت مذکوره را چه خوب نوشته ۔ و عبد الوهاب
شعرانی جابجا در میزان الشریعة درج نموده که بر غیر مجتهد تقلید مذهب معین واجب است
و مخالفش را جاهل گفته ۔ و مولانا ملا جیون صاحب در نور الانوار مذاهب را بر
اربعه انحصار کرده ۔ و مذهب خامس را باطل گفته ۔ و مولانا شاه عبد العزیز دهلوی

و جلبِ سوالاتِ عشره تخلیط و تلفیق مذاهب را رد کرده و در تفسیر فتح العزیز تحت
آیت فاسئلوا اهل الذکر الخ و غیره وجوب تقلید ثابت ساخته و خود مولانا
جلال الدین سیوطی شافعی رحمه الله بر مذهب معین خود فتوی می داد و بر خلاف آن فتوی
نمی داد چنانچه در میزان شعرانی نوشته و فی الحقیقت حال باقی کتاب پس از استدلال
منتقی مراحلی استعجاب اگر گویند که گرچه ایشان نوشته اند اما آنهم نوشته شده است
جوابش به سه وجه می گوئیم که اول اینکه هرگز چنین نیست که فهمیده بلکه شما از غیر مقلدین
متقشفاست حال و اقتضای مقال را نفهمیده بناء بر آن بزعم فاسد می خود چیزی را تصحیح
نوشتید چنانچه تحت هر دلیل شما تخلیه کردیم را دریافتید پس استدلال شما مثل
استدلال شخصی است که بر حرمت نماز لا تقربوا الصلوة را دلیل آورد و انتم
سکاری را طرح داده و مراظن غالب است که شما همین کار را بهمان قاعده یعنی شما عبارت
پس و پیش را در گذشته تخلیه بر قولم خواهید کرد و آنرا عین قطعات خواهید شمرد
دوم اینکه بالفرض گوئیم که نوشته دلیلت شاذ است فالشاذ کالمعدوم
و نوشته ول ایلم مطرب است معقول لیش هر که و مد را معلوم و مضمون اذا تعارضا
تساقطا هم از آن هست مفهوم وجه سوم اینکه جمیع ارباب کتب مذکوره
واصحاب اقوال مسطوره بتقلید شخصی مقلد بودند اما بنسبت اولیاء انتقال مذهب
بمذهب درست داشتند که ایشان باجتهاد کشفی از درجه ناسوت بالا رفته اند
تاهم تلقی ایشان هرگز روا نداشتند و بنسبت غیر اولیاء و غیر مجتهد تقلید شخصی را واجب بلا غرض
نوشتند کما فی الشعرانی اما مفسدان این زمان خود را اهل اولیاء و مجتهدان
منتسبان شمارند بناء بر آن اقوال و افعال ایشان را حجت آرند چه نسبت خاک را با عالم
پاک ع لیس مشتری الاملاک کمشتری الافلاک

تذکره بست و دوم

قال المفتی + واضح ہو کہ جاہل ناواقف پر بمقتضای آیت کریمہ لو کنا نسمع او نعقل ما کنا فے اصحاب السعیر الایۃ هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون الایۃ و فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون وغیرہ من الآیات مسائل کا پوچھنا اور سیکھنا فرض و واجب ہے شرعاً یعنی ہر جاہل وقت لاعلمی کے کسی عالم اہل ذکر سے خواہ وہ عالم افضل ہو خواہ فاضل ہو خواہ مفضول ہو کیونکہ اہل الذکر عند التحقیق عام ہے مسئلہ دریافت کر لیا کرے خواہ ایک عالم اہل ذکر سے پوچھ لے یا دو سے فی الجملہ جس سے تسلی اور دلجمعی ہو مسئلہ میں پھر جب ایک یا دو سے مثلاً دریافت کر لیا عہدۂ تکلیف سے باہر ہو گیا اوپر مواخذہ شرعاً نہ رہا اور اسی پر اجماع ہو چکا قطعاً اعلم ان کلا من المجتہدین والعلماء الکاملین من اهل الذکر الذین وجب سوالهم واتباعهم لمن لم یصل الی درجۃ النظر والاستدلال فاذا عمل احد من المقلدین بقول احد منهم فقد ادی ما علیہ هذا خلاصۃ ما یستفاد من القول السدید وغیرہ + **اقول** - الحمد للہ کہ از من آیات کریمہ - وعبارت عربیہ ثبوت وجوب تقلید بحسن وخوبی ثابت وتحقق گشتہ + دانایان دانند + وفہمان فہمند + اما افسوس ہزار حال غیر مقلدان است کہ بر فہم نوشتہ خود ہم قادر نیند + کہ عمل کنند + چون بنا بر آخر معنی آیات کریمہ ختم اللہ علی قلوبهم وعلی سمعهم وعلی ابصارهم غشاوۃ - لهم قلوب لا یفقهون بها ولهم اعین لا یبصرون بها ولهم اذان لا یسمعون بها - اولئک کالانعام بل هم اضل اولئک هم الغافلون + ونیز معنی حدیث - وعن عبد اللہ ابن مغفل قال سمعت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب رض یقول الا انبئکم برجل من کونان من بلد تکم هذہ ہا ومن کو فتکم

هذه یلنه بابی حنیفة فدعلی قلبه حلمارکہا وسیهلك به
قومے آخر الزمان الغالب علیهم الثنا فریقال لهم البتانیة
کذا فے کتب الحدیث والتیسیر خصوصاً فے مسند الخوارزمی رحمه اللہ
بر نوعی صادق آمدن باید ** تا تکذیب قرآن لازم نه آید ** آری همین آیات و
عبارات بر وجوب تقلید یکے از ائمه اربعه صادر به ** کفایت است ** حکایت دیگر
و روایت آخر را حاجت نیست ** اگر ایشان چشم دل و گوش هوش فرا داشتندی
و خار عجب و نخوت و عداوت و نفاق از مزرعه شریعت و طریقت و اخوت و وفاق
بر کشندندی ** البته ثمره عمل تقلید احد الائمه صناد ید بر داشتندی ** و نیز از هوای
جسمانی سد خواهش نفسانی که بر حسب مصلحت آنجا بر مسائل باشهوت بیجا عمل
می نمایند ** رهائی یافتندے ** فلولا تنظرون الی ما تکتبون و ما تقولون
و ما تعملون ** ــ ** هرگاه در درجه یعلمون و لا یعلمون متساوی نباشند ** و لا یعلمون را استفسار
از اهل ذکر یعلمون شرعاً فرض و واجب باشد ** و چون استفسار از یک عالم اهل
ذکر برای تسلی دل و دلجمعی کل کفایت باشد ** و اگر کسی همان طور تسلی خاطر کرده باشد
پس او از عهده تکلیف بیرون گردد ** و بر او مواخذه شرعی نباشد ** و بر او قطعاً
اجماع هم گشته باشد ** پس مقلدین ابو حنیفه رحمه اللہ بالطریق اول مواخذه شرعی نباشد
که از افضلترین اهل ذکر استفسار مسائل ساخته اعمال می نمایند ** و باغوای مغویان
و با فترای مفتریان که دعوی لیاقت اهل ذکر دارند ** حالانکه از معنی حروف
ذ . ك . ر . ذکر هم خبر ندارند ** هرگز سبقت نه برند ** نه بقول مولوی و لقال این
زمان ــ نه سخن بیهوده گو و نقال این دوران سے گرایند ** هر چند معنی اهل الذکر
عام است لیکن نا پیدا نیست که در عموم هم فرد کامل مراد باشد ** کما فے المجالس
الابرار وغیره ــ اهل الاجتهاد الذین هم الکاملون فے صفة

الاستدلام صرف المطلق الى الكمال لان المطلق عند عدم
القرينة ينصرف الى الفرد الكامل وهو المجتهد - ونيز لفظ احسن
درآيت اتبعوا احسن ما انزل اليكم من ربكم مبين قيل وقال دال است
ومقلدان امام ابوحنيفه رح مثل ابوحنيفه رح کسی را فرد کامل متصور نند + که تقلید اش
کنند + فنحمد النعين هذا الوجوب عند العقل ولو كنتم لا تعقلون
فخذ هذا ايضاً مما وعد تم ان تذكره - حرفے دیگر نیز بشنوید + کہ معنی
عموم اہل الذکر مثل معنی مفہوم جناب مفتی صاحب فکر نیست + کہ ہر فاضل و قلیل و
مفضول دران عموم شامل باشد + زیرا کہ الف ولام تعریف الذکر با لعهد است
بلکہ ہر کرا معنی ذکر شب و روز فکر باشد + او را اہل ذکر ذکر کنند + نہ او شما را در آن
داخل سازند +
فائدہ - ذکر را سہ حرف است + ہر سہ را معنی جدا جدا است + چنانچہ از حرف ذ
ذکر معرفت خدا الفکر تقابد از فنا - الا ان اولیاء الله لا یموتون - واز ک کرامت
در طریقت اہوت - واز ر ریاضت در احکام شریعت مرادی باشد + پس
بر ذات ہر کسی این سہ معنی موجود باشد + البتہ او از اہل الذکر باشد + و ہر کس
را از مودی و ایقال دیہوہ گو و نقال کہ دو سہ رسالہ صرف و نحو و منطق و تلاوت
قدرے از ترجمہ حدیث و قرآن خواندہ باشد + نشاید کہ خود را از اہل الذکر شمارد + کما
تعدون انفسکم من اهل الذکر + ہمچنین کسانرا دعوای اجتہاد می رسید +
بلکہ خود را با دیگر عوام شامل دارد + کما قاله صاحب المجالس من ليس من
اهل الاجتهاد من الزهاد والعباد فهو في حكم العوام لا يجتهد
انفسكم مجتهدين + فانكم لا تجتهدون +

تذکرہ بست وسوم

قال المفتی مسئلہ یجوز تقلید المفضول مع وجود الافضل فی العام
عند الاکثر وعن احمد وکثیر المنع بل یجب النظر فی الارجح ثم
اتباعہ لنا اولاً کما اقول عموم فاسئلوا اهل الذکر وثانیاً القطع
فی اثر الصحابة باستفتاء کل صحابی مفضول فکان اجماعاً ومن ثم
قال الامام لولا اجماع الصحابة لکان مذهب الخصم اولی
انتهی ما فی مسلم الثبوت فمن انکر عموم اهل الذکر فاولی ثم اولی
اقول۔ اولاً بدلیل اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال این مسئلہ قابل حجت
نباشد چرا کہ مختلف فیہا است و ہر مسئلہ مختلف فیہ قابل حجت نباشد پس این مسئلہ قابل حجت نباشد [illegible]
ثانیاً۔ فرض کردم کہ تقلید مفضول مع وجود افضل درست باشد اما ازین
لازم نمی آید کہ تقلید افضل درست نباشد بلکہ تقلید افضل افضل باشد کما یدل
علیہ لفظ یجوز پس بہر صورت تقلید افضل الائمہ بتقلید مفضول مخذول باشد
حاشا کلا بلکہ بسبب معقول و مقبول باشد فنعم الدلیل هذا لنا لا لکم۔
فانہ یدل علی ضرر کم دیگر بشنوید و حدیث ترمذی را گوش کنید عن
عائشة رض قالت قال رسول صلعم لا ینبغی لقوم فیهم ابوبکر ان
یؤمهم غیره رواه الترمذی پس این حدیث حتی الوسع بر وجوب تقلید افضل
دلالت کند لهذا صاحب مسلم (عن احمد وکثیر المنع) نوشت اما اشعار باعث
کور چشمی آن متعصب بظهور پیوست و روایت دیگر بشنوید قال رئیس المحدثین عبد الله
بن المبارك لیس احد احق ان یقتدی به من ابی حنیفة لانه
کان اماما تقیا نقیا ورعا عالما فقیها کشف العلم کشفا لم یکشفه
احد لفهمه ابن حجر وغیره کذا فی الشامی
ثالثاً۔ از جناب مفتی صاحب باید پرسید کہ این عبارت مسلم الثبوت را بچہ غرض نقل فرمود

خود عرض نمودہ اند ۞ اگر گوئی کہ ازین عبارت تقلید عوام جا درست است کہ ہرگاہ تقلید
مفضول با وجود موجود افضل درست باشد تقلید ما نیز درست باشد کہ ما اگر افضل ہم
نباشیم — از مفضول خالی ہم نیم ۞ گوئیم کہ جناب مفتی صاحب بمضمون الخناس الذی
یوسوس فے صدور الناس بوسوسہ افتادہ ۞ بزعم فاسد بخلاف معنی مقصود
قاصد گشتہ ۞ مدار ہمہ معنی مقصود از مفضول و افضل این است کہ ہر دو طرز اہل اجتہاد
باشند ۞ چنانچہ جناب بحر العلوم مولانا عبد العلی مرحوم بتحت ہمان عبارت تحقیق خود ارقام
نمودند۞ یجوز تقلید المفضول من اہل الاجتہاد مع وجود
الافضل منہم ۞ از جناب مفتی صاحب خیلے مرا استعجاب است کہ بر فہم عبارت
سلم ہنوز غیر مسلم بلکہ نادرشیدند ۞ معہذا چرا دعوی اجتہاد دارند ۞ سبحان اللہ
چہ خوش الشان رتبہ خود را برابر درجہ صحابی مفضول دانند ۞
سما العجائب ہویت اختلاف صیغہ مفضول و افضل ہر دو را مختلف العمل با لشریعت
نباید تصور بید ۞ بلکہ باتحاد مادہ اتحاد فی العمل باید فہمید ۞ زیرا کہ تقلید مفضول برخلاف
عمل افضل درست نخواہد شد ۞ اما آن ہر کجا افضل و مفضول ہر دو موجود باشند
و جاہلی کہ قول مفضول را برخلاف قول افضل ندانند ۞ بل غنیمت شمارد ۞ نزد مفضول
آمدہ بر قولش وثوق نمودہ ۞ تقلید حکمش کند ۞ البتہ عملش بالتقلید درست باشد
چنانچہ تقلید بر قول حضرت معاذ بن جبل رضؓ با وجود موجود ذات بابرکات سرور کائنات
سراپا مقصود رسول معبود محمود بود ۞ ھکذا الفہم من شرح بحر العلوم
مولانا عبد العلی مرحوم انما یستقیم لکون رائہ بعینہ ھو رای
الافضل ۞ علی ہذا القیاس تقلید صاحبین رحمہما اللہ بحین حیات جناب امام اعظم رحمہ اللہ
ہمین طور درست بود ۞ و بعد ازان نیز درست ماندہ ۞ کہ ایشان ہمہ چیز ہمی کردند ۞ با طاعت
خدا و رسول بہ نیت نیکی و ایمانداری می کردند ۞ و ہر کسانیکہ چنین کنند کہ شخص تمیز

مثل پسر ناخلف شاگرد ناخلف شدی + و ناخلف را خلافت درس و تدریس
درست نیست + که مانند پسر نوح عم لقوله تعالیٰ لیس من اهلك فانه
عمل غیر صالح ضلالت شامل حال است + - + مقتدا و دیگر تو که هم
خود (که ادعای تلمذ داری) آیا جمیع تلمیذان محمد و حان و غیرهم را مع مولانا
محمد اسحاق قدس سره گمراه و فاسق دانی + یا مهتدی شماری + بهر دو صورت خود
را در تهلکه انداختی + زیرا که در صورت اولی مومنان را فاسق و غیره گفتن است پس
بحدیث مرتدت علیه آه خود فاسق و غیره شوی + و در صورت ثانی خود را
چرا از هدایت باز داری + و تفریق کنی + آیا حدیث من شذ شذ فی النار
و حدیث غیر فجه و غیرهما را چرا فراموش ساختی + برادرا بالتخصیص می‌پرسیم که
استاذت معزز الیه مهتدی بود یا غیر مهتدی. اگر اول باشد + با همه مقلدین تمثیل
استاذت مهتدی مستقیم + و در جه استاذت بافهیم + اگر ثانی باشد + العیاذ بالله
به نسبت تعلیمت چه باید گفت + بلکه ترا استاد دیگر باید گرفت + که تا هنوز برای هدایت
نرسیدی + بلکه بکوی جهالت می‌گردی + که خواهش نفسانیت ترا استادت ساخته
و به نیت خدع و فریب ادعای شاگردی مولانا اسحاق قدس سره می‌نمائی + فی الحقیقت
شاگرد مولانا نیستی + چنانچه برین مقال قیل و قال مولانا یار علی مرحوم و مولانا
احمد علی صاحب بسکه دال است و مضمون این بیت بیت

منعی از حدمی پرید یارب برگلسن میرد و تش — تا به بیند اهل عالم فسق پنهان آشکار

حکایت یارم بشنو حکایت شنیده‌ام که روزی بمسجد رسته بازار قند گلگته
مولانا احمد علی صاحب از مولانا یار علی صاحب پرسید که مولوی نذیر حسین صاحب
دعوی شاگردی مولانا محمد اسحاق قدس سره می‌نماید + و سند هم ظاهر کند + این راست
است + یا دروغ مرا معلوم نیست + آنا تا وقتیکه من نزد مولانا درس احادیث می‌خواندم

دولت زیارت او را ندیدم ۞ شرح از مولانا حال تلامذش شنیدم ۞ اگر بوقت شباب
(که از سن سابق) درس گرفته باشند ۞ البته دعوایش راست شده تواند ۞
گفت که شنیده ایم این از مولانا چه خوانده ۞ بلکه کوئی مولانا هم نمی شناسد ۞ مولوی ان
مولوی حسن علی نامی قدری حدیث خوانده انتهی پس اصدق جنابت سندش بر شاگردی
مولانا محقق نماند ۞ و همچنین بسیار نقلها مردمان بزبان خود ها می رانند و در سند شان شک
می آرند ۞ و نقل غریب تر ازین که بوقت ملاقات بنده واقف گشته بود یاد دارم ۞ با تحقیق
آزردگی منشی درگذشتم ۞ الحمد لله که بالمویه گفتم و بدل ترسیدم ۞ که دل آزردگی و رنجش عبث ورنه
سخن بسیار است ۞

مقالۂ ثانی در تردید کتاب تقلید بالکتاب المجید

تذکرۂ اوّل

قال المصنف - وبعد فلما ابتلی کثیر من الخلان بمرض کانه عضهم الکلب

اقول - جواب این ندادم - بلکہ عدم جواب را جواب شماردم کہ بقول اگر بدیر نخواہد بسر تمام کند۔ ایشان از دشتم آئمہ مقلدین از استاذ خود کامل یافتم۔ اما نظریکے راہِ مصنف بر گرفت و بعبارت شیرین جوابش بگفت ولقد صدق المصنف

فی مقاله لانه عضهم (ای عابهم) فکانه کلب فتکون امه کلبة التی لا تکتفی بکلب واحد بل تمکن منها کلا با کثیرًا و تتلذذ بکلها فابوه لیس بتعاین فکیف یکون امامه او مذهبه متعینًا - وکل شیئ یرجع الی اصله - الا یرجع هذا الی اصله - الا یتلذذ بکل جدید لذیذ کما یتلذذ اصله

ھو کلب وابن الکلب والکلب جده ولا خیر فی کلب تناسل فی کلب

عذیت دہرا ولستُ فینا ۔ فمن اباک انک ابن ذیب

الکان الطباع طباع سوءٍ ۔ فلیس بنافع ادب الادیب

تذکرہ دوم

قال - الکلب اعتقاد وجوب تعین الامام او المذهب

اقول - لیس ما قاله المصنف لان الاعتقاد لیس الا هو الایمان فتشبه بالکلب وهو نجس فالایمان عنده کان نجسًا (العیاذ بالله) فانظروا الی شین امره وغدره ونفاقه واضلاله - ولقد

صارت الاولیاء من المقلدین کثیرا۔ وحصلوا ما حصلوا ووجدوا ما وجدوا لقوله تعالیٰ۔ اَلَآ اِنَّ اَوْلِیَآءَ اللّٰهِ لَا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لَا هُمْ یَحْزَنُوْنَ ٭ فمنهم قطب الاقطاب الذی قدمه علی رقاب کل ولی الله محی الملة والدین ابن رسول صلعم فی النسب والحسب سیدی وسید هذه الامة السید عبد القادر الجیلانی اوصله فی اعلی الجنان۔ وکراماته متواترة۔ وکمالاته متواترة۔ فلا ینبغی ان ینکرها الا معاند سفیه وغیره من الاولیاء الذین رضی الله عنهم ورضوا عنه۔ حتی قیل فی شانهم علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل ع وکلهم ذهبوا بمذهب واحد وان انتقل احد منهم فانتقل نقلا کاملا فلا تلفق فی التقلید فلا تاخذ مسئلة من الحنفی ومسئله من الشافعی ومسئله من المالکی ومسئله من الحنبلی۔ ولا مال تارة الیه وتارة الی غیره ان هذا الا تلهی والتلهی حرام فهذا حرام ٭

تذکرہ سوم

قال۔ ومن البین انه من اتباع خطوات الشیطن واتیان ابواب اثام الرحمان ٭

اقول۔ بے شک التزام اتباع مذہب واحد اتباع خطوات الشیطان و اتیان ابواب آثام الرحمن الرحیم ہے کما مر ذکرہ انفا من التلہی والتلفیق ٭ وسنذکرہ مرارا ان شاء اللہ تعالیٰ بالتفصیل والتحقیق ٭

تذکرہ چہارم

قال فهذه عدة سطور ممن لیس له حظ من العلم والدین کانه هو عدو الله والشیطن

اقول - این عبارت رالی کم و کاست راست راست نوشتند + سرگز هر آنکه درد احکام امام را ازوست نادند + البته جزای صدق یابند + پس غافل باید + که باین قول گرایند سرگز سر خلافش که آینده به تحریر می آید مائل ننماید + اگر گویند که اگرچه بظاهر مصدر نشست قابل جوابات شامل است + اما محل تواضع راحال همین منوال - و شاید شش بماند قیل وقال + گویم که انصاف باید + اعتنائی نه نمایید که اگر باعتبار یک خیال محل تواضع صادق را بکذب یا بالعکس بخلاف معنی ظاهری تاویل کردن صحیح و درست باشد + جزاتا ویلات آئمہ کرام که اعلم الناس بموارد الاحادیث و نزول القرآن اند صحیح و درست نباشد + و بجز علت ازین قول امام اعظم رح تقلید امام باطل گردد +

قال امامنا الاعظم رح لیس لاحد ان یعمل باقوالنا ما لم یعلم من این قلنا واترکوا اقولی بخبر الرسول واضربوه بالحایط وخذوا الاحکام من حیث اخذوه - و بجز اتباع ائمہ از من اتباع خطوات الشیطان و اتباع اولو الباب ائمہ الرحمن تصور بدیت توانند + فلیتش مماسه بهبه

تذکرہ نجم

قال - کتبت فیها شیئا من الادلة النقلیة والعقلیة البدهیة اذ ما لا یدرک کله لا یترک کله لان کتمان الحق حرام فی جمیع الادیان المرضیة - ا ه +

اقول - حال کاسدگی و ناسدگی این دلائل مواضعش ظاهر خواهد شد + انشاء اللہ تعالی اما اینجا قدری تقریر را تحریر باید بالکل متروک کردن نشاید + آن این است که دعوی بداہت بقول اذ ما لا یدرک کله لا یترک کله باطل گشت که اقرار عدم ادراک کل عین اقرار جهالت بعض است حالانکه مصنف بر این مضمون به قول المجتهد قد یخطی و مصیب خروہ گرفته تخطیہ نموده اند - پس مصنف تخطیہ خود مخفی شدند - و در باب

کتمان الحق گوییم که بلکه کتمان الحق حرام است اما بر عالمش که امتیاز حق و باطل داند و بر نه
سکوت واجب است که لا تلقوا بایدیکم الی التهلکة ناطق است + نه بر هر یکه
خود را عالم فهمد و باطل را حق تصور کند + اعتبارش حیثیت + چنانچه قدرے ازانش
بمقام اول خصوصاً بتذکره اولش نوشته شده است +

تذکرهٔ ششم

قال - قال عز من قائل ان الذین یکتمون ما انزلنا من البینات و
الهدی من بعد ما بیّنه للناس فی الکتاب اولئک یلعنهم الله
ویلعنهم اللاعنون الا الذین تابوا واصلحوا وبینوا فاولئک اتوب
علیهم وانا التواب الرحیم +

اقول - مصنف معنی آیت نفهمیده خواه نخواه بنفاقش تصریح کشیده اند + بلکه بر پای
خود تیشه زده اند + که بر ضرر ولش خویش حجت آورده اند + زیرا که ما انزلنا او بتوسط
آیه اربعه ذی الجلال بوجه کمال و حسن و جمال مبین و روشن گشته + حتی که از دوازده
سیزده صد سال بحیثیت کلی و استقامت جلی جا گرفته + بعد هر دور و شهور و غور دهور
اگر کسی کتمانش کردن خواهد + ضرور بر او مضمون این آیت مذکور لازم آید + اللهم
احفظنا من هذه الوسوسة الشیطانیه +

تذکرهٔ هفتم

قال - قال رسولنا وشفیعنا المطاع صلعم الدین النصح وبلغوا
عنی ولو آیة +

اقول - آن البته دین نصیحت است اگر تبلیغ احکام بنیت خیرخواهی کند + ورنه
مثل شیطان که خود را ناصح قرار داده وقاسمهما انی لکما من الناصحین
گفته باشد + البته نصیحت باید + و مستحق لعنت گردد +

تذکرۂ ہشتم

قال - اما النقلیة فمنھما قوله تعالیٰ بالخطاب العام للخواص و العوام السابقین الحاضرین واللاحقین بعد الاحیاء والاماتة اتبعوا ما انزل الیکم من ربکم ولا تتبعوا من دونه اولیاء قلیلاً ما تذکرون وھو کما تریٰ اظھر فی ابطال التقلید اذ ھو العمل بقول الغیر بلا حجة کما فی المسلم والاتباع ھو ھذا مع الدلیل السدید فتبین ان بینھما بون بعید فحسب واسلم۔

اقول - بر علم و فہم مصنف مراحیف واستعجاب است کہ ایشاں نہ عقل و درایت است کہ قرآن بفہمند۔ نہ فہم و فراست کہ مضامینش را بیان کنند۔ نہ لیاقت و فضیلت است کہ بفصاحت عیان و بلاغت نہان رسیدن توانند۔ نہ ذہانت و فطانت است کہ برنوشتہ پس و پیش خویش محافظت کردن - بلکہ یکے را با دیگرے متخالفت مثلاً تفصیل این اجمال - ہمہ برین منوال است کہ آرے ازین آیت اتبعوا ما انزل الخ ابطال تقلید چہ با شد بل عین ثبوتش متحقق می شود۔ کہ بلا تقلید اتباع ما انزل اصلاً متحقق نمی گردد۔ نہ صورت پذیرد۔ زیرا کہ ما انزل نیست مگر احکام الٰہی است۔ و برای اتباع آنہا دانستن آنہا ضرور است۔ ورنہ اتباع آنہا محال است کہ طلب مجہول است۔ و طلب مجہول محال است۔ پس اتباع آنہا ہم بلا معرفت آنہا محال خواہد بود۔ پس بالمحالہ دانستن آنہا ضرور است۔ و دانستن آنہا بر فہم حدیث و قرآن موقوف است۔ و فہم حدیث و قرآن بر تعلیم علوم متداولہ و فنون متناولہ و معرفت اقسام اسانید بر دو موقوف است۔ و تعلیم و تعرف آنہا بلا تعلیم و تعریف معلمان و معرفان مؤمنان و دینداران کہ کم از کم ہمین علوم را یعنی علم کتاب تا قیاس و علم حدیث با سانیدہ و علم طرق استنباط و وجوہ تطبیق بین المختلفین - و علم تواریخ سابقین با منسلک و بدایع

وبلاغت ومعانی کلام عرب بحسن وخوبی دانسته باشند * صورت نه بندد *
چنانچه خود مصنف نیز بدلیل ثالث خود این معنی را اقرار کرده اند * (یعنی از قول مولانا
شاه عبد العزیز قدس سره که اطلاع بر اوامر و نواهی او تعالی بدون وساطت ایشان
صورت نمی بندد) حجت گرفته اند * و همچنین تعلیم و تعریف بجز از ائمه اربعه کرام - که
مستغرق بحر توحید خالق الانام اند * ع

نه در گنج توحید شان هیچ کس — کسی را فرو شد که دعویش کند * زیراکه

کسی از معاصران شان و پیشتر رفته خوضش کرد * نه احدی از سابقان خیالش
نمود * نه لاحقان شان را باعث کثرت موضوعات وضاعین منافقین و مخترعات
مخترعین معاندین امتیاز صحیح و سقیم رطب و یابس اصلا باقی نماند * پس ایشان با این سبب
بهمان تعلیم و تعریف متعین شدند * پس اتباع ایشان ائمه معلمین خیر القرون عین اتباع
ما انزل آمد * هرگز عمل بالتقلید خلاف اتباع ما انزل نشد * فهذا هو المراد
فظهر منکم الفساد *

و اگر همین تعیین متعین نباشد * بمضمون هر کس بخیالی خود خبطی دارد * هرکه و مه قدری
قدری صرف و نحو و منطق و ترجمه حدیث و قرآن مثل طوطیان خوانده - مانند شتر بے مهار
راه ضلالت گرفته در چاه هلاکت افتادن توانند * چنانچه این قصه غیر مقلد شهادتش
می دهد * **حکایت** غیر مقلدی را شنیدم که مال زیردستان را بزور تعدی
و فریب یعنی بترک عملهای حقانی می گرفت * و با نامحرمای هوای نفسانی می زیست
چون از مقلدین کسی گفتش چه می کنی * بامور غیر شرعی چرا مبتلا می شوی * آن خراف
کنان - و اهانت شان گفت که من مثل تو احمق و جاهل نیم * که بر قول ابوحنیفه فریب
خورم * و بر خلاف حدیث و قرآن عمل کرده می باشم * و از آن راه جهنم بگیرم *
گفت بر گرفت مال مردمان بظلم و فریب کدام آیت و حدیث نازل و وارد است *

تعجب کنان گفت که تو از قرآن و حدیث چیزی خبرداری یا نداری + ایا آیت اعملوا ما شئتم را گاہے تلاوت کردی یا نکردی + و معنیش که از قول الله است خیلے صاف و صحیح است فهمیدی یا نه فهمیدی + و حدیث اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم را گوش ساختی یا نساختی + و حضرات علی و طلحه و زبیر و معاویه و عمرو بن العاص رضی الله عنهم را صحابی بودن یا ندانی + و از اخبار جنگیدن آنان باهم هر روز بر روز و کشتی خبرداری یا نداری + و بفریب گرفتن عمرو بن العاص خلافت را از حضرت علی کرم الله وجهه برائے معاویه رضی الله واقفی یا نی + و از خداع و فریب برادران یوسف علیه السلام خبرداری یا نداری + گفت بلے آیت مذکوره را تلاوت می کنم + و حدیث مذکوره را گوش می سازم و اصحاب موصوفین را نیز صحابی می دانم + و از اخبار جنگ و خداع ایشان هم خبری دارم اما و آنها را چه فهمیدی نه فهمیدم + گفت آری معنی آیت (هر چه می خواهید بکنید) اکبر واضح است + حاجت تعلیم علوم - و بدیگر تقلید ذوی العلوم نیست + بلکه وقت تعمیل تکلیف لفهم معنیش ترجمه اش کفایت است + و لقد یسرنا القرآن للذکر فهل من مدکر + شاهد این معنی است و لیس هر چه می کنم موافق قرآن می کنم و هر فریبکه می سازم + باقتدائے صحابی رض و برادران یوسف علیه السلام می سازم + آخر ایشان باهم جنگیده اند + و یکے دیگر را فریب داده بودند یا نه + و هر که باقتدای حدیث و قرآن و باتباع صحابی رض عمل نماید + هدایت یابد + ناجی باشد + و ردیلوی شما که برای فهم معانی حدیث و قرآن علوم و فنون را اکتساب باید + و تقلید شاید قباحت تکلیف ما لا یطاق لازم آید + و آن از لا یکلف الله نفسا الا وسعها منهی عنه است + و عمل بالمنهی عنه ممنوع و مقبوح است پس مذهب شما ای مقلدین مقبوح شد + اما مذهب ما غیر مقلدین یکسر راه راست است + که بسهولت و آسانی از حدیث و قرآن ثابت + هر که لخدا هدایت کند + این را از دست ندهید + و فریبش مگیرید

۱۱۴

ما چون بناء ضلالت طاری است * وجهالت ساری * وبغیر ورد قول حضرت رب ودود
محجوب هستیم * چگونه ترک ضلالت را و هدایت یابیم * الغرض بعد ملامت کثیر و فضیحت
غزیر بر عمل خود ندامت ساخت * و بر مقام سبقت گرفت * گفت بیلے القرآن
تا اینکه گوش کردم * و ندامت را بهتر دانستم * لهذا می خواهم که بمذهب محمدی گردم
تا مثل شما گفت سبحان و ربل و بالرسول العین * که بایت فاخوانکم فی الدین
زالبرادرد بمن و الحمد للقین * گفت امشب با جماعت کثیر بخانه تو بیاییم * تا با هم
بمذهب تو داخل شویم * گفت ازین چه بهتر * که سعادت دارین این حضرت است *
چون پاسی از شب بگذشت * مقلد با چند کس بخانه غیر مقلد برفت * غیر مقلد نازان
و فرحان استقبالش کرد * و به تعظیم و تکریم گوی سبقت برد * بعد از ساعتی مقلد
گفت که ما اینک بمذهب تو داخل گشتیم * بنا بر علیه می خواهیم * که عمل بحدیث کنیم *
گفت امنا و سلمنا من راضیم و موید هم * پس مقلد همراهیان خود را گفت که اینک
این مردک را پا بزنجیر کنید * و از دختر و خواهر و مادر و زوجه اش بهره بردیش خفا
گیرید * و اموال و اسباب خانه بغارت برید * مال غنیمت شمارید * گفت استغفر
الله برای خدا این چیست گفت حسب قولت عمل اعملوا وافقا اسے جناب صحابی است
گفت خدا را ما را بگذارید * و اموالم را از دست بدارید * و ناموس مرا نگهدارید *
که حالا بجدا از مذهب بیزارم * تقلید را فراپیش گرفتم * که خوب و حسن دانستم * انتهی
ازین حکایت اکثر عقدهای غیر مقلدان بر کشود * و هم چهره عرائس خیال ایشان
با آئینه ظهور رو نمود * و دانایان دانند * و بینایان ببینند * و نیز ظاهر است که جواب
جاهلان بجهالت باید * نه بملائمت و لیاقت شاید * همچنان قدر حاقیت تقلید
کسے داند * که بمصیبت متعصبان و فضیحت دنیا و آخرت گرفتار شود * بیت

زقا در بدین نکته راضی مشو   ازین نغز تر ماجرای نشنو

کہ قدح مصنف ازین تفہیم غریب نیست + بلکہ ازین زیادہ ترعجیب است زیرا کہ تخصیص
مذکور بہ تنبیہ مرلوی متنبہ شد + وانبے را دیراہ آمد + اما مصنف بغرض منع الکرہ آیات
خلاف مثل این حدیث و قرآن مصرانہ مد + و با وجود دیدن دلائل منکا ثرہ - و
براہین متواترہ - متنبہ نشدند + بلکہ مثل برادران حضرت یوسف عمر بعداوت را بیجا
داشتہ انبا ہر ناصح خلایق گشتند + حتی کہ ابطال انتظام شریعت کمر بستہ تالیف و
تصنیف کردند + و تحفے مذکور چنان نمودند ہر چہ نمودند بجہالت نمودند + اما باستدلال
مصنف آیات مذکورہ را و ابطال تقلید فقہائے بر ضلالت چنان لازم آید کہ
ازان بالآخر و الانجام - استیصال و انہدام بنائے اسلام مستلزم است +
تخصیص ازان اتباع غیر خدا را بر دیت ظاہر معنی لَا تَتَّبِعُوا مِن دُونِهِ أَوْلِيَاءَ +
مطلقاً حرام دانستن است + حالانکہ معنی آیت چنان نیست + یعنی مطلقاً حرام
نیست اگر چنین باشد اتباع رسول مقبول و اتباع أُولِي الْأَمْرِ مِنكُمْ کہ نیز خلاف
اند مخذول - خواہد شد - و ہم معنی قولہ تعالیٰ قُلْ إِن كُنتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي
يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ بر باد خواہد شد + و این امر موجب استیصال

بنائے اسلام است +

دو یم این ـ ہم بر من و شما لفظ اولیا تقلید مخصوص کردن خیالی اند
خیالات مع عداوت نیست + یا عبادت و بلا دعا ست + سومین - اگر حسب مراد مصنف مفہوم
مراد باشد + یعنی بجز ذات پاک باری تعالیٰ کسی از مومنان را دوست گرفتن و اتباع کردن ممنوع
شرعی بودہ باشد + و از جہت یکی اتباع ائمہ باطل کردہ + بطلان منشاء آیہ شریفہ
قرآن زیرین چنان می شود + قولہ تعالیٰ النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ الخ
قولہ تعالیٰ وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ ١٠
و ایضاً - قولہ تعالیٰ - إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا (تا) أُولَٰئِكَ بَعْضُهُمْ

۱۸ ||

اَوْلِيَاءُ بَعْضٍ - وایضًا قوله تعالی - قُلْ لَا اَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ اَجْرًا اِلَّا
الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبٰی - وایضًا قوله تعالی - یَا اَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا لَا
تَتَّخِذُوا الْکَافِرِیْنَ اَوْلِیَاءَ مِنْ دُوْنِ الْمُؤْمِنِیْنَ - وایضًا قوله تعالی
اَلَّذِیْنَ یَتَّخِذُوْنَ الْکَافِرِیْنَ اَوْلِیَاءَ مِنْ دُوْنِ الْمُؤْمِنِیْنَ وایضًا قوله تعالی
لَا یَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُوْنَ الْکَافِرِیْنَ اَوْلِیَاءَ مِنْ دُوْنِ الْمُؤْمِنِیْنَ - وایضًا
قوله تعالی - یَا اَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا لَا تَتَّخِذُوْا بِطَانَةً مِنْ دُوْنِکُمْ - و
ایضًا قوله تعالی - وَلَمْ یَتَّخِذُوْا مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ وَلَا رَسُوْلِهٖ وَلَا الْمُؤْمِنِیْنَ
وَلِیْجَةً وغیرها من الآیات القرآنیه - عن انس قال قال النبی صلعم
لا یؤمن احدکم حتی یحب لاخیه ما یحب لنفسه اخرجه البخاری
وایضًا عن انس قال قال رسول صلعم لا یؤمن احدکم حتی اکون
احب الیه من والده وولده والناس اجمعین ۔ اخرجه البخاری
وغیر ذالک پس ازآیات واحادیث واضح ولائح گشت که دوستی رسول کریم
وبعض مؤمنین بعض را نا مشروع وممنوع نیست کما زعمه المصنف واحتج بها بالعالی
التقلید ۔ بلکه واجب جزو ایمان است ۔ کما عرفتم الآن بالحدیث والقرآن ۔
یا ایها الاخوان ۔ پس بر مصنف آیت کریمه یقولون نؤمن ببعض ونکفر ببعض
یریدون ان یتخذوا بین ذالک سبیلا وروایت خوارزمی در تمامت
بنائیکه در تذکره است در دوم مقاله وی گذشت صادق آمد ۔ العیاذ باللہ
قولی اینجا این است که جناب مصنف صاحب - بداو الزام مقلدان باستدلال آیت
آمده بودند ۔ بفضله تعالی الزام خود در رفتند ۔ سعدی رح

شد غلامی که آب جو آرد
آب جو آمد و غلام ببرد

اگر مصنف را لیاقت تطبیق آیات بودے ۔ و مضامین آنها را فهمیدے ۔ ضرور

تقلید اختیار نمودی * ای مغرور نفسانی و خواهش جسمانی هم مانع هدایت می شود *
و حجاب معرفت می گردد * ای مصنف فقط آن آیت اتبعوا من دونه اولیاء را دیدی و آیت
را ندیدی که سعدی رح فرماید نبیند مدعی جز خویشتن را * که دارد پرده پندار در پیش *

چون غرض آمد هنر پوشیده شد — صد حجاب از دل بسوی دیده شد

چهارمین - تناقض فیما بین آیات مستدله ایشان - و تعارض درمیان دلائل
محرره خویش لازم آید چرا که اگر اتباع غیر خدا مطلقاً ممنوع و مذموم باشد - درمیان
آیت سابقه و آیت لاحقه اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم که مصنف را
دلیل ثالث است تناقض کلی - و تباین جلی پیش گردد * زیرا که ازین آیت اطاعت
رسول و اولی الامر واجب می شود * و ازان آیت حسب مراد مصنف اطاعت ایشان
که غیر خدا اند ممنوع می گردد * پس یکی دیگری را معارض و مبطل شد * و بمضمون
اذا تعارضا تساقطا سقوط الاحتجاج گشت * (العیاذ بالله) اما ایشان را
ازان خبری نیست * با این همه دعوی اجتهاد است * سعدی رح

اگر ژاله هر قطره در شدی — چو خرمهره بازار ازو پر شدی

پنجمین - تناقض درمیان دعوی و دلیل است * چرا که دعوی ایشان ابطال تقلید شخصی است
و دلیل ایشان با ابطال تقلید مطلق است چه خوب دعوی چیزی دارند * دلیل چیزی
دیگر آرند * باوجود این خود را مجتهد شمارند *

بی کمالیهای نادان از سخن پیدا شود — پسته بی مغز چون لب وا کند رسوا شود

چنانچه معنی المرء مخبو تحت لسانه را سعدی رح فرماید شعر

تا مرد سخن نگفته باشد — عیب و هنرش نهفته باشد

اما همین استدلال جناب ایشان مقلدان را بکنوع منفعت است که چون اتباع
غیر خدا مطلقاً ممنوع و منهی عنه گشت * پس اتباع پیشوای غیر مقلدین بطریق اولی

۱ اطاعت کرو رسول کی اور اولی الامر کی جو تم میں ہیں *
۲ جب معارض ہوں دونوں تو ساقط ہو جاتے ہیں دونوں *
۳ آدمی چھپا ہے نیچے اپنی زبان کے *

معنی سینه منشرح گشت ۞ ویا ما هو المراد فلیه یبنی بنا الفساد ۞ کما صرح کون مراد از
مصنف (کما فی المسلم) را انقطاعات متناظره و غریب ذکر کرده ۞ در یه
او این مشبه بشک نیست ۞ چنانچه سابق ازین به تذکره بست و یکم و بست و سوم
مقاله اول ذکرش گردیده ۞

فائده جلیله ـ درینجا مناسب می نماید که قاری از وجوه تطبیق آیات
مختلفه فی الظاهر ذکر کرده شود ۞ تا معتقدان بر هدایت و درایت خود وثوق
کلی باشند ۞ و غیر معتقدان بر ضلالت و غباوت خود اطلاع جلی گردد ۞ باید
دانست که این آیت آیت نهی است و در نهی علت قبح ضرور باید که ناهی مطلق بدون
رؤیت قبح در منهی عنه نهی نمی کند ۞ و درینجا علت قبح متعلق بالمعقول نقطه اولیا
است که مقابله خدا است حالا اولیا را باید دید که از اولیا اولیای عام مراد است
کما زعمه المصنف بروایته من دونه یا اولیای خاص اگر اول است
قباحتهای مذکوره بالاتفاق حاصل است ۞ یعنی باعث حرمت اتباع انبیا
و اولیا و ائمه مجتهدین و محدثین مومنان استیصال اسلام مستلزم است ۞ که
خدا گوش بگوش مومنان حکم نمی کند کما هو ذکره الشفا ـ و اگر ثانی است باید دید
که اولیای که اهد فرقه خاص اند ـ اولیای مومنانند ـ یا مشرکانند ـ اگر مومنانند
تاهم قباحتهای مذکوره را ظهور است ۞ اگر مشرکانند فهذا هو الصحیح
الظاهر البین پس استدلال مصنف مردود است و مقهور ۞ که ایمان آئمه
اربعه مبرور ـ از شمس نصف النهار مشهور ۞ و مومنان بجاده تجانب فیما بین
ماجور ۞ پس مقلدان نیز بدوستی ائمه و اتباع شان ماجور بلکه ما مور به القرآن
از لفظ اولیا اینجا خاص اولیای کفار اصنام مراد است کما فی العباسی
والحسینی یا غیر اصنام کما قال غیرهما اما مراد از اولیای کفار

۱۳۱

ومضلین باشند و همچنین تفسیرهای خود را نوشتند و نه اولیای مجتهدین کرام و
وائمه عظام مصداق شدن توانند کما زعمه اللیام و اگر گوئی که
البته لفظ اولیاء فرقهٔ مومنان را هم شامل است و بآیت دیگر یا ایها الذین
امنوا لا تتخذوا اٰباءکم واخوانکم اولیاء مومنان را خاص است و
گوئیم خاموش که تو کجروی و معنی مغرور شده که بر بحار معانی حقایق مستور عبور
نداری و لهذا الفهم معانی و دقایق اولیاء مسطور مجبوری و در اینجا نیز لفظ اولیاء
نیز همان کفار مراد است که در مکه بکفر ثابت ماندند و پسران و برادران ایشان ایمان
آوردند و هجرت کردند و بر شان همان مومنان اقربای کفار این آیت نازل گشته
است کما فی تفسیر العباسی یا ایها الذین امنوا لا تتخذوا اٰباء
کم واخوانکم الذین بمکة من الکفار اولیاء فی الدین و پس ازین
ظاهر گشت که دشمن خدا یعنی دشمن فی الدین را دوست مدارید و ائمه کرام
نه دشمن خدا اند و دشمن فی الدین فکیف حججهم و بهذا استدلال للتجرای
غیر مقلدان مجرد دیدن دو نه فریب نخورید و باستدلال باطل پیچ نپزید
واگر ازیشان اختراعات جدیده و ازین اختراعات جدیده احتراز و استغفار
نمائید شما را خیر است و جمله مسلمانان را هم بهتر و قوله تعالی فان یتوبوا یک
خیرا لهم وان یتولوا یعذبهم الله عذابا الیما و در باب تطبیق
چیزی دیگر بطور تمثیل می گوئیم بشنوید که حسب محاورهٔ عرب و عجم در میان جمیع
خلایق عالم شایع و ذایع است که اگر احدی گوید که کسی را اتخاذ دشمن آمدن
ندو پس لازم نمی آید که هرکه بخانه را هم دخول خانه ممنوع باشد و همچنان اگر خدا
بقوله لا تتبعوا من دونه اولیاء یعنی دوستان غیر مرا اتباع مکنید
گوید هرگز لازم نمی آید که اتباع باهم دوستان خدا کسب خدا ممنوع باشد

كما زعمتم يا ايها اللا مذهبون فظهر الفرق ولو كنتم لا تعقلون

تذكرهٔ هفتم

قال - و منها انه تعالى قال فلا وربك لا يؤمنون حتّى يحكموك فيما شجر بينهم ثم لا يجدوا في انفسهم حرجا مما قضيت ويسلموا تسليما فان الله عز وجل قد امر فيه بما محصله ان لكل مؤمن من الواجبات والمحتّمات ان لا يرضوا بقول احد من العلماء والاتقياء والقضاة والولاة في امر من امور الدين حتى يحكموا فيها نبينا وامامنا عليه وعلى اله اكمل التحيات الزاكيات من حضرت رب العالمين لان غاية ما في الباب انه سيصل الى الظن الراجح وهو غير معتبر في الاصول الدينية كما قال الله تعالى ان الظن لا يغني من الحق شيئا كما حققه المحققون قال مولنا ومقتدانا عبد العزيز الدهلوي رح في تفسير قوله تعالى في صفحه ۳۵۸ يعني وپيستند ايشان مگر گمان قوي مي كنند واعتقاد ايشان نمي رسد مگر بظن راجح كه در اصول دين آنرا اعتباري نيست ؛

اقول - بچند وجوه جوابش ميدهيم - اولاً - مي گوييم كه اي اصحاب ظواهر - انسداد احكام شريعت بسبب اجابت صاحب شريعت ظاهر و باهر - كه مصداق يحكموك باقي نماند ؛ و چون ايمان متنازعان بر انصاف رسول مقبول موقوف ماند ؛ پس امثال متنازعان سابقان بعد از زمان پيغمبر آخر الزمان و حاضران والحقان را ايمان نماند و كمي ماند و نخواهند ماند ؛ العياذ بالله ؛

قطعهٔ

درگذر از صورت و معني نگر زانكه مقصود از صدف باشد گهر
گفته گفتم من نديم بسيار گو از شما يك من شد امر اربحو ؛

این ملیت مگر ظاهر داری است + و ظاهر دلیسی مثل گل کاغذی نما است + گل کاغذی

چنانچه دیده + مولانا روم + ؏

چونکه ظاهر ها گرفتند احمقان — آن دقائق ماند از ایشان بی نشان

لاجرم محجوب گشتند از غرض — که دقیقه فوت شد در معترض

اگر گویند که حکومت رسول مقبول مراد و اعتبار است یکی حقیقی متعلق با حیات آنحضرت
و دیگری مجازی که متعلق با سنة بعد الممات + کما فی تفسیر البغوی فی تحت
قوله تعالی فردوه الی الله والرسول ای الی کتاب الله ورسوله
ما دام حیا و بعد وفاته الی سنته + گوییم الحمد لله که همین طور قرآن و حدیث
را نیز اعتبارات معنی حقیقی و مجازی و صوری و معنوی و غیر ذلک بسیار است +
کما فی کتب الاصول - اما می غیر مقلدان شما را از امهات تکمیل + باز چرا این اعتبارات
را بدلائل شما اعتبار گرفتی کنید دخول بهشت باید عومی شما کرده باشید و مولی
فلا ینبغی لاحد ان یحکم بظواهرها - فنضله الله تعالی عن سبیلها
ثانیا - از العلما والامراء والقضاة والولاة چه غرض داشتند + علمای
ملت مراد است یا غیر ملت اگر ثانی مراد باشد تسلیم می نمائیم + اما لفظ الامراء
را بالعکس می فهیم + اگر اول غرض باشد بجوابش جواب اول که عبارت از
انهدام اسلام است کافی باشد + آری اگر ایشان را اعتباری ندارند + باز چرا از
اقوال ایشان حجت آرند + اما شرم ندارند + آری بدون استفادات ایشان
براه هدایت که راه یابند + راهی ضلالت شوند + چنانچه غیر مقلدان این قسم گرفتند +
طرفه غریب معامله عجیب این است که ایشان خود در دلیل ثالث از بی خبری
این مجتهدانه یعنی حکم مجتهدین و قضاة را واجب الاطاعت ترقیم ساخته اند + چون ایشان
را در میان اقوال ایشان چندان بی خبری طاری باشد + پس با ایشان را چه

۱۳۴

سید الابرار و آیات قرآن جبار ہیچ قدرے بےخبری یا کیسے بےخردی طاری باشد
و عاقلان ہرگز مخفی نباشد ؛

ثالثاً۔ می گوئیم کہ از لفظ امامنا چہ مراد گرفتند ؛ غیر خدا و رسول مراد گرفتند ؛
یا معین ثانی مسترد و مردود ؛ و اول مستحسن و مقصود ؛ پس تنازع ما نحن فیہ مسدود
شد و مفقود ؛ اما اگر بجز ذوات ایشان بدون آئمہ اربعہ کرام ۔ مثل روافض فقط
آئمہ معصومین عظام ۔ را مراد گرفتہ باشند ؛ بجوابش تحفہ اثنا عشریہ پیران پیرو
مرشد ایشان را کفایت می نماید ؛ چنانچہ قدرے عبارتش بطور نمونہ جہت نقل می کنیم
تا بر فضیلت و تقلید امام ابوحنیفہ رح چہ قدر اعتقاد شاہ صاحب بہت الیشان را
مطلعش می سازیم ؛ عبارتش اینست ؛ و نیز ابوحنیفہ از حضرت باقر و زید شہید تلمذ
دارد و حال امامیہ در حق مجتہدان خود کہ در غیبت امام چون جامع شروط اجتہاد
باشند اعتقاد وجوب اطاعت دارند پس مجتہدی کہ در حضور آئمہ شروط اجتہاد
بہم رسانیدہ باشد و از ایشان اجازت اجتہاد و فتوی یافتہ باشد مذہب او چگونہ
اولی باتباع نباشد ابوحنیفہ را باعتراف شیخ حلی حضرت باقر و زید شہید و حضرت
صادق اجازت فتوی دادہ اند پس جامع بودن او شروط اجتہاد را بنص امام
ثابت شد ہر کہ او را واجب الاطاعت نداند از شیعہ رد شہادت معصوم
می کند و آن کفر است (پس درینصورت غیر مقلدان سنیان را چہ باید گفت) خصوصاً
در وقت غیبت امام البتہ مذہب او اولی باخذ باشد از مذہب ابن بابویہ و ابن
عقیل و ابن معلم (پس ہمچنین مذہب امام ابوحنیفہ رح اولی باخذ باشد از مذہب غیرا
لمہر) انصاف باید کرد و از تعصب و عناد باید گذشت اگر روایات اہل سنت را دیدن
باب اعتبار نکنند روایات امامیہ خود البتہ مقبول است روی ابوالمحاسن
الحسن بن علی باسنادہ الی ابی البختری قال دخل ابوحنیفہ علی

الی عبد الله عم فلما نظر الیہ الصادق قال کانی انظر الیک وانت تحیی سنۃ جدی بعد ما اندرست وتکون مفزعا لکل ملهوف وغیاثا لکل مهموم بک یسلک المتحیرون اذا وقفوا وتهدیهم الی واضح الطریق اذا تحیروا فلک من الله العون والتوفیق حتی یسلک الربانیون بک الطریق۔ و جمیع امامیہ روایت کردہ اند کہ چون ابوحنیفہ بر خلیفہ وقت ابوجعفر منصور عباسی داخل شد۔ و نزد او عیسی بن موسی حاضر بود بخلیفہ گفت کہ یا امیر المؤمنین ہذا عالم الدنیا الیوم پس منصور گفت کہ یا نعمان عمن اخذت العلم ابوحنیفہ گفت عن اصحاب علی عن علی وعن اصحاب عبد الله بن عباس عن عباس پس منصور گفت کہ لقد استوثقت نفسک یا فتی۔ و نیز در کتب امامیہ ہست کہ ان اباحنیفہ کان جالسا فی المسجد الحرام وحوله زحام کثیر من کل الآفاق قد اجتمعوا الیه یسالونه من کل جانب فیجیبهم وکانت المسائل فی کمه فیخرجها فینا ولها فوقف علیه الامام ابو عبد الله ففطن به ابوحنیفه فقام ثم قال یا ابن رسول الله لو شعرت بک اولا ما وقفت لا رانی الله جالسا وانت قائم فقال ابو عبد الله اجلس اباحنیفه واجب الناس فعلی هذا ادرکت اباءی۔ این ہر دو روایت در شرح تجرید ابن مطہر حلی موجود است انتہی و نیز اسواے این عبارت تحفہ را بنظر دیم متذکرہ ہفتم نوشتہ شدہ باید دید +

رابعا۔ جناب مصنف صاحب معنی ظن را اصلا نفہمیدند۔ خواہ نخواہ بنقل آیت ان الظن لا یغنی من الحق را تصدیع کشیدند + طرفہ بران این است کہ بزعم خود آنرا دلیل دانستہ بران تفریع کردند + آرے اولا معنی ظن را بحسب نزول و استعمال حیثیت باید دانست + بعد ازان بران تفریع باید ساخت + کہ لفظ

ظن گاه بمعنی گمان مستعمل است چنانچه تقول ظننتك زيدًا و ظننت زيدًا
اياك و گاه بمعنی علم و يقين مستعمل است كقوله تعالى وظن داود
اى علم و ايقن خصوصًا از قوله تعالى فقال له فرعون انى لاظنك يموسى
مسحورا ۝ قال لقد علمت ما انزل هؤلاء الا رب السموات والارض
بصائر وانى لاظنك يا فرعون مثبورا ۝ استعمال هر دو معنی ظن على وجه
الكمال روشن و جمال است كه ظن فرعون بمعنی گمان و ظن حضرت موسى عليه السلام
بمعنی يقين است ۝ پس بجا لفظ ظن را بظن خود بمعنی ظن كردن كار بدظنان و
ظنيان است ۝ چرا كه اين ظن كفار فجار را بر ظن مؤمنان اخيار ابرار ظن نمودن
كار مسلمانان چه باشد ۝ فعل رافضيان هم نباشد ۝ بيت

نه هر جاے مركب توان تاختن | كه جاها سپر بايد انداختن

اى غير مقلدان خواه نخواه دعوای فهم حديث و قرآن مينماييد ۝ حالانكه چيزی از آن
نمی فهميد ۝ آری اين آيت هر چند كه بجا مذكور شده ۝ اما اكثر از آنها بر شان كفار
نازل گشته ۝ چنانچه يكى از آن بتلاوت آمده ۝ إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ
بِالْآخِرَةِ لَيُسَمُّونَ الْمَلَائِكَةَ تَسْمِيَةَ الْأُنثَىٰ ۝ وَمَا لَهُم بِهِ
مِنْ عِلْمٍ ۝ إِن يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ ۝ وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ
الْحَقِّ شَيْئًا ۝ فَأَعْرِضْ عَن مَّن تَوَلَّىٰ عَن ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ
الدُّنْيَا ۝ ازين خيلے واضح گشت كه اين آيت بر شان كفار نازل است زيرا كه
فاعل يتبعون همان كفاراند كه بر شان آنان الذين لا يؤمنون منقول است ۝
و چون آنان ملائكه را باسم انثى تسميه می نمودند لهذا اخذا و ذكر آن بقوله وما لهم به علم
روشن كرده ۝ ان يتبعون الا الظن گفته پس اين قول ظن كافران را ظنيا
است و هم مقتضای حال و سياق مقال كه الف و لام عهدی دران دال

نه این ظن ظن مؤمنان را شامل است * نه مؤمنان لفاعل یتبعون داخل * نه ایشان

ملائکه را نام انثی نهادند * نه ایشان از ذکر خدا اعراض کردند * نه حیات دنیا را

بترک آخرت غرض داشتند * بلکه مؤمنان حزب الرحمن اند * کقوله تعالی اولئک

حزب الله الا ان حزب الله هم المفلحون * و آری ان الذین آیه

برشان غیر مقلدان حسب سیاق انطباق است زیرا که ایشان بزعم شان ائمه و

مقلدین را بدی دانند * و مضلین می شمارند * این نیست مگر بدگمانی است * و

بدگمانی چنین کسان مفید علم حق نباشد * نه مغنی عن الحق گردد *

خامساً - تسلیم نمی کنم * که ظن راجح ائمه مؤمنان در اصول دین معتبر نیست *

اگر کنم قبایح می بینم * که الایمان بین الخوف والرجاء را بباید گفت

و قوله تعالی قل لا املک لنفسی نفعا ولا ضرا الا ما شاء الله

ولو کنت اعلم الغیب لاستکثرت من الخیر - و قوله تعالی وما

ادری ما یفعل بی ولا بکم * و قوله تعالی اذ قال ابراهیم

رب ارنی کیف تحیی الموتی قال اولم تؤمن قال بلی ولکن

لیطمئن قلبی چه باید کرد * و از تالیفات صحاح سته که ظن راجح فرض

کردند چه استدلال باید ساخت * حتی که بتالیف قرآن هم حرف رد والعیاذ بالله

فبئس الاستدلال هذا فماذا بعد الحق الا الضلال * محاوره

بران این است که چون این آیت برشان کفار نازل است مؤمنان دران

شامل نیست پس قیاس مصنف فاسد و کاسد گشت * که قیاس مع الفارق است

و هر قیاس مع الفارق فاسد است * پس قیاس مصنف هم فاسد گشت *

سادساً - مثال * مطلب سعدی دیگر است * چه خوب منطبق حال ابن مقال

است * زیرا که مطلب مولانا عبد العزیز قدس سره دیگر است یعنی ظن کفار را

در اصول دنیہ اعتبارے نیست + مراد است + کما فی الحسینی والعباسی والخازن والبیضاوی و در کشاف نیز این عبارت مذکور است و ما یتبع اکثرهم فی اقرارهم بالله الا ظنا لانه قول غیر مستند الی برهان عندهم ان الظن فی معرفة الله لا یغنی من الحق هو العلم شیئا و قیل ما یتبع اکثرهم فی قولهم للاصنام انها آلهة وانها شفعاء عند الله الا الظن والمراد بالاکثر الجمع انتهی فنعم ما قیل ، کل مرء یقیس علی نفسه ، سعدی رح +

تشنگان را نماید اندر خواب — همه عالم بچشم چشمهٔ آب

واگر معنی ظن بمراد مصنف مراد باشد + بر مولانا الزام چند امر لازم آید + که پدر مولانا مولانا شاه ولی اللہ قدس سرہما در ازالۃ الخفاء عن خلافۃ الخلفاء ظن راجح را بامور شریعت اعتبار کردند + و مولانا آنرا بے اعتبار و مقدوح داشتند + پس مردمان کرا اعتبار کنند + هر دو را ساقط الاعتبار سازند + یا احدهما را ترجیح دهند + و عقلا لعل ترجیح قول پدر را بر قول پسر ترجیح دهند + پس لامحاله دلیل مصنف را ضعیف یا باطل شمارند + چون بوقت تحریرم تفسیر عزیزیہ مولانا بنظرم موجود نمی دارم + که از عبارت پس و پیش الزام خصم بدہم + لهذا از کتاب پدر مولانا بجنسه خلافش استخراج کردم + و چون عبارت ازالہ را بارے بتذکرہ هفدهم مقالہ اولی نوشته آمده ام + لهذا اعاده اش نکردم + و ما سواے آن اکثر عبارت تحفہ اثنا عشریہ بر خلافش یافتم + طرفه دیگر این است که مولانا خود نوشته اند که کسانیکه اطاعت آنها بحکم خدا فرض است شش گروه اند از انجملہ مجتهدین شریعت و شیوخ طریقت تا آخر چنانچه مصنف خود نیز این عبارت را بدلیل ثالث مندرج نموده اند + باز ایشان ظن الشان را غیر معتبر شمارند + و بر آن

صحبت آوردند۔ حال مصنف در قیل وقال بہر حال ہمبرین منوال دال است حالا از مصنف می پرسم کہ ہر دو قول مولانا را یکے ظن الشان غیر معتبر در شریعت و دیگرے اطاعت ایشان بحکم خدا فرض) متحد و موافقت شمار ید یا مختلف و متنافرت۔ اگر اول است اقرار جہالت نمودن است۔ اگر ثانی است با لتجاہل اختیار اسقاط محبت کردن است۔ فکیف استدللتم۔ وبماذا حججتم سالحجا۔ غیر مقلدان بہ بیع قولہ تعالیٰ اِنَّ الظَّنَّ لَا یُغْنِیْ مِنَ الْحَقِّ شَیْئًا۔ چنان شادان و فرحان گشتند۔ کہ مشرکان و منافقان و یہودان بہ نزول آیت لَا اَدْرِیْ مَا یُفْعَلُ بِیْ وَلَا بِکُمْ شادان و فرحان شدہ بودند۔ وکیف نتبع نبیًّا لا یدری ما یفعل بہ وبنا گفتند۔ کذا فی التفسیر الکبیر۔

تذکرہ دھم

قال منہا انہ تعالیٰ قال اطیعوا اللہ واطیعوا الرسول واولی الامر منکم فان تنازعتم فی شیء فردوہ الی اللہ والرسول ان کنتم تؤمنون باللہ والیوم الاخر فلم یجع اللہ الرد عند النزاع والتنازع الی احد من مجتہدی الانام سوی الکتاب والسنۃ للرسول المطاع مبدء التبلیغ ذا الجاہ والاحترام ولذا اقیدہ وعلقہ بقولہ ان کنتم تؤمنون باللہ والیوم الاخر لیتجنبوا ویحذروا وحذرا عن ردمسئلۃ الی الغیر واللہ الموفق للاطاعۃ والخیر قال الشیخ الامام الھمام محی السنۃ ابو محمد الحسین الفراء البغوی تغمدہ اللہ برحمۃ واسکنہ بحبوبۃ جنانہ فی تفسیر قولہ تعالیٰ فردوہ الی اللہ والرسول ای الی کتاب اللہ ورسولہ ما دام حیًّا وبعد وفاتہ الی سنۃ والرد الی الکتاب والسنۃ واجب ان وجد فیہما فان لم یوجد فسبیلہ الاجتہاد وقیل الرد الی اللہ و

الرسول ان یقول بما لم یعلم الله ورسوله اعلم قال مولانا ومقتدانا
عبد العزیز الدهلوی فی صفحه ۱۵۹ اکسانیه اطاعت آنها بحکم خدا فرض
است شش گروه اند از انجمله پیغمبران که اطاعت ایشان در حقیقت اطاعت
خدا است زیرا که اطلاع بر اوامر و نواهی او تعالی بدون وساطت ایشان صورت
نمی بندد هیچ خلق را بسبب بعد و احتجاب ممکن نیست که معارف حق را از جانب پروردگار
خود تلقی نماید پس ضرور است از وجود واسطه که روح او بمشاهده حق مناسب
تمام با حضرت الهیه پیدا کرده باشد و نفس او بمخالطت خلق رتبه بشریت داشته
باشد تا قلب او از روح او کلمات ربانیه را تلقی کند و در قوای نفسیه او آن کلمات
را القا نماید و خلق از روی برابطه جنسیت قبول آن کلمات نمایند و لهذا اطاعت
او مقید است بآن اوامر و نواهی که از حیثیت رسالت القامی کند نه مطلقاً و لهذا
در باب قبول مشوره و دیگر احکام اجتهادیه پیغمبر علیه السلام توسعه نموده اند بریره را
اول حکم فرمودند که زوج خود را اختیار نماید و چون او پرسید که این حکم حکم رسالت
است یا سفارش و اصلاح ذات البین فرمودند حکم رسالت نیست بلکه بطریق
سفارش و اصلاح و مشوره می گویم خواهی قبول کن و خواهی نه و نیز فرموده اند
انتم اعلم بامور دنیاکم اذا امرتکم بامر من امور دینکم فخذوا به۔
و از انجمله مجتهدین شریعت و شیوخ طریقت که حکم ایشان بطریق واجب مخیر نیز لازم
الاتباع است بر عوام امت زیرا که فهم اسرار شریعت و دقایق طریقت ایشان را
میسر نیست فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون۔ و از انجمله سلاطین و امرا
و اہل خدمات اند مثل قضاة و محتسبین و حکام که اوامر و نواهی ایشان نیز در
مصالح جزئیه و حوادث یومیه واجب الاطاعت است در حق رعایا۔ و از انجمله
شوهر است در حق زن۔ و از انجمله والدین است در حق اولاد۔ و از انجمله مالکان

درحق ملوک اما اطاعت این هیچ فرقه مشروط و مقید است بشرط عدم مخالفت
اوامر و نواهی شرعیه و بنابراین فرموده اند لا طاعة لمخلوق فی معصیة الخالق
و نیز فرموده اند اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم فان
تنازعتم فی شیء فردوه الی الله والرسول ان کنتم تؤمنون بالله والیوم

الاخر۔

اقول۔ این همه عبارات مذکوره۔ و تحریرات مذکوره۔ بالا را بابطال تقلید حجت گرفتن
بر جهالت و حماقت خود اقرار کردن است۔ چرا که اینها سراسر مطابق مدعای مقلدان حق
است نه برابر دعوی غیر مقلدان۔ زیرا که چون از این آیت اطاعت اولی الامر منکم
واجب شد و ائمه اربعه کرام از اولی الامر منکم اند پس اطاعت ایشان چرا واجب نشد
و چون غیر مقلدان را بصارت باعث عداوت یا غباوت باقی نماند بصیر و کور شدند
بنابران از فهم لفظ اولی الامر منکم معذور گشتند۔ پس بیچاره ها طور فصاحت کلام
و بلاغت نظام العلام۔ فهمیدن نتوانند۔ آری چون اطاعت اولی الامر نیز مامور
به شد۔ پس با امور متنازعهم اطاعت ایشان لازم باید شد۔ تا معصیت عدم
اطاعت۔ و قباحت با جرای احکام شریعت لازم نیاید۔ و باعث نه مذکور شدن
لفظ اولی الامر تحت حرف الی بعد از لفظ الرسول نباید فهمید۔ که امور متنازعه را
رد بجز از خدا و رسول نیز بسوی اولی الامر حرام باشد کما زعمه المصنف زیرا که
ذکرش خالی از طوالت کلام چیزی دیگر متصور نیست۔ و این مانع بلاغت است چرا که
هر جا یک فعل را از غیر افعال القلوب چند مفعول معطوف باشد۔ و باز تکرار انها لفظ
از حرف الی منظور گردد۔ و ذکر احد المفاعیل کفایت کند۔ که فضل است کما لا یخفی
علی من له ادنی ممارسة فی المحاورة والمعانی و در اینجا فعل اطیعوا را
دو مفعول است یکی الرسول و دیگری اولی الامر که معطوف بر رسول است پس ذکر اولی

کفایت است، و ایک باقی کلام وجوب رد اولی الامر بعد الرسول مخالف السیاق است در آیت

چنانچه آیت کریمه وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَىٰ أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ

الَّذِينَ يَسْتَنبِطُونَهُ مِنْهُمْ مبین و مفسر این آیت مذکور است، و اگر حسب مراد مصنف

معنی آیت مراد گردد، پس کس استدلال کردن تواند، که بقوله تعالیٰ فَأَمَّا الَّذِينَ

آمَنُوا بِاللَّهِ وَاعْتَصَمُوا بِهِ فَسَيُدْخِلُهُمْ فِي رَحْمَةٍ مِّنْهُ وَفَضْلٍ وَ

يَهْدِيهِمْ إِلَيْهِ صِرَاطًا مُّسْتَقِيمًا دخول رحمت الٰہی، و ہدایت، اعتصام بالله کفایت

گردد، پس ایمان برسول و بیوم الآخر و ما انزل الی الرسول وغیر ذلک را حاجت نماند

که خداوند کریم در ینجا ذکرش نساخته، حالانکه قوله تعالیٰ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا

بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَىٰ رَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي أَنزَلَ مِن

قَبْلُ، وغیر ذلک من الآیات القرآنیه ایمان بر آنها را واجب گردانید، و تعجب بر آن

الفت کرده، تا آنکه در حین حیات جناب رسول کریم اطاعت اولی الامر واجب شد،

بعد ممات چرا نتواند شد، بلکه بطریق اولیٰ باید شد، علاوہ بران خود عبارت امام بغوی که

الرد الی الکتاب والسنة واجب ان وجد فیهما فان لم یوجد فسبیله الاجتهاد، و نیز عبارت

مولانا عبد العزیز قدس سره از الحجة المجتهدین شریعت الخ شاهد این معنی است، و لیس تفریع

مصنف (فلم یبح الله الرد عند التنازع والتنازع الی احد من مجتهدین

الا نام سوی الکتاب والسنة) باطل گشت، و اگر راست پرسند این تفریع

تفریع مصنف نیست، بلکه تفریع ابن حزم ظاهری و درامی غیر سنیان است، و مصنف

ذروی کرده آنرا بخود منسوب ساخته، یا بعبارتی تمام آنانرا مختفی داشته، تا کسی علیم حالها

مصنف را باتباع آنان رافضی و خارجی نگویند، بلکه سنی دانند، و کتابش را

مقبول سنیان شمارند، و ازین استدلال ایشان استدلال کافری از قرآن بکثرت

کشتن حالقان یاد م آمد باید شنید،

حکایت روزے مومنے را با کافرے مناظرہ افتاد چون مومن وحدانیت جل وعلا
لاشریک لہ را از دلائل عقلی و براہین نقلی ثابت کرد کافر رم دست و باز دہ باین آیت
لا تتخذوا الٰھین اثنین ہمچون مصنف استدلال کردن گرفت و گفت کہ درین
ازین آیت فقط اتخاذ دو الہ منہی عنہ شد اتخاذ آلہ مافوق الاثنین تحت نہی نیامدہ
و آلہ مافوق الاثنین اندنہ و لیس پرستش آنہا منہی عنہ نشد انتہی ۔ ای برادران کافر
را خطا فی الاستدلال ظاہر است ۔ حاجت بیان نیست ۔ زیرا کہ کافر مجرد دیدن
قید اثنین راہ ضلالت گرفت ۔ براہ حرمت اتخاذ مافوق الواحد نرفت ۔ و اول
و آخرش را ندید ۔ کلمہ لا الہ الا اللہ را نشنید ۔ ہمچنان مصنف نیز بعدم رویت
لفظ اولی الامر تحت حرف الی بعد لفظ الرسول اختصاص رد تنازع الی اللہ و الی
الرسول فہمیدہ راہ حرمت تقلید گرفت ۔ و لیسوی آن کہ ردوہ الی الرسول و
اولی الامر منہم نرفت ۔ ع بریں عقل و دانش بباید گریست ۔
چیزے دیگر بشنوید من می گویم کہ از عبارات امام بغوی رح بطلان تقلید ہرگز لازم نمی آید
اگر گویند آمد تناقض درمیان کلام آن امام ہمام لازم آید ۔ زیرا کہ ہمان امام تحت فلولا
نفر من کل الخ تقلید را بعبارت زیرین وجوب نوشتہ ۔ و آیا وراینجا از منقول
شما نقیضش درآوردہ ۔ ہرگز چنان نیست ۔ عبارتش این است ۔ واما فرض
الکفایۃ ھو ان یتعلم حتی یبلغ درجۃ الاجتہاد و رتبۃ الفتیا فاذا
قعد اھل بلد عن تعلمہ عصوا جمیعا واذا قام من کل بلد واحد
بتعلمہ سقط الفرض عن الآخرین وعلیھم تقلیدہ فیما یقع لھم
من الحوادث کذا فی معالم التنزیل ۔ و نیز تحت الراسخون فی العلم
ہمچنین دلیل آوردہ ۔ قال ابن عباس وجابر رض ھم الفقھاء والعلماء الذین
یعلمون الناس معالم دینھم وھو قول الحسن والضحاک ومجاہد

دلیله قوله تعالیٰ ولو ردّوہ الی الرسول والی اولی الامر منهم لعلمه الذین
یستنبطونه منهم هکذا فی معالم التنزیل +

تذکرۂ یازدہم

قال - ومنها قوله تعالیٰ اخبارا عن الیهود والنصاریٰ اتّخذوا
احبارهم ورهبانهم اربابا من دون الله والمسیح ابن مریم و
هذا فیما نحن فیه اظهر من الشمس فلا حاجة الی التنبیه
اقول - جواب این تذکرہ ہم مثل اول گذشت فلا حاجة الی الاعادة اما
درینجا چار چیز دیگر حسب وعدہ گذارش می نمائیم بگوش ہوش نیوش کنید و بتفکر و تدبر
تامل و غور رسانید - کہ چون نیکو تامل کردہ دیدیم مصداق این آیت اتخذوا
الخ مولوی محمد حسین مصنف این رد التقلید بالکتاب المجید را یافتیم - زیرا کہ ایشان
استاد خودش مولوی نذیر حسین صاحب را چنان اتباع کردند کہ یہود و نصاریٰ
احبار و رہبان را نمودند و ہمچنان مولوی نذیر حسین صاحب نیز اتباع داؤد ظاہری
وابن حزم ظاہری و ورسی وابن جوزی وغیرہم من المتعصبین المتشددین المنکرین
للاجماع والقیاس ساختند حتی کہ جابجا در کتاب معیارش بغرض ترغیب اہل ہوا این
عبارت زرین تعریف ایشان نمودند - داؤد اصفہانی مجتہد مستقل تھے اور امام
مشہور تھے اور ظاہری کر کے معروف تھے اور بڑے زاہد اور نفل گذار تھے اور ائمہ
تبع تابعین سے تھے اور صاحب مذہب مستقل کے تھے اور بہت لوگ ان کے مقلد ہو گئے
جو کہ ظاہریہ کر کے مشہور تھے اور منتہی ہوئی طرف داؤد کی ریاست علم کی شہر بغداد میں
اور تھے وہ بڑے عقلمند اور داؤد ایک پہاڑ تھے باعتبار علم دین کے سے اور ان کے
تحکیک نظر اور فراخی علم کی اور وفور بصیرت کا اور احاطہ اقوال صحابہ اور تابعین اور
قدرت اوپر استنباط مسائل کے اسقدر رکھتے تھے کہ باب مستغد رہے انتہی کلامه مختصرا

ودر رسالہ دیگر مقلدش ابن حزم را باین الفاظ اسوۃ المحققین زبدۃ المحدثین ثقتنا
ابو محمد بن حزم نوشتہ اند و غرض ازین ترغیب و تعریف ایشان تنقیص حال از امام الائمہ
الاعظام و تضعیف مناقب ہمان امام ہمام بدل داشتہ اند نہ دیگر بلکہ بظاہر و
علانیہ مناقب امام را بقول خود (یہ جھوٹی تعریفیں ہیں اور سند صحیح متصل مسلسل
سے ثابت نہیں ہیں پس قابل اعتبار اور اعتماد کے نہ ہوئی) تکذیب کردند و تابعیتش
را بدلیل قول ہمین متعصبین معاندین باطل کردہ (تابعی نہ ہونے میں چار دون
امام برابر ہیں اور امام ابوحنیفہ رقیق الاصل ہیں) نوشتہ اند تا مردمان را از امامت
امام الائمہ نفرت دہانند و پس مصداق حدیث بانیہ شدند و عَنْ عَبْدِ اللّٰہِ بْنِ
مُغَفَّلٍ قَالَ سَمِعْتُ اَمِیْرَ الْمُؤْمِنِیْنَ عَلِیَّ بْنَ اَبِیْ طَالِبٍ رَضِیَ اللّٰہُ یَقُوْلُ
اَلَا اُنَبِّئُکُمْ بِرَجُلٍ مِّنْ کُوْفَانَ مِنْ بَلَدِکُمْ ھٰذِہٖ اَوْ مِنْ کُوْفَتِکُمْ ھٰذِہٖ
یُکْنٰی بِاَبِیْ حَنِیْفَۃَ قَدْ مُلِئَ قَلْبُہٗ عِلْمًا وَّحِکَمًا وَسَیَھْلِکُ بِہٖ قَوْمٌ فِیْ
اٰخِرِ الزَّمَانِ الْغَالِبُ عَلَیْھِمُ التَّنَافُرُ یُقَالُ لَھُمُ الْبُنَانِیَّۃُ کذا فی الخوارزمی
تا شبیہ پیشوای ایشان غیر مقلدان از اہل سنت نیستند بلکہ مثل خوارج و روافض
منکرین قیاس وغیرہ بودند و بنا برین صاحب توضیح در بحث قیاس اصحاب
الظواہر نفاۃ نوشتہ و علامہ تفتازانی در شرح تلویح قولہ واصحاب
الظواہر نفاۃ ای القیاس بمعنی انہ لیس للعقل حمل النظیر علی النظیر
لا فی الاحکام الشرعیۃ ولا فی غیرہا من العقلیات والاصول الدینیۃ
والیہ ذہب الخوارج وبمعنی انہ لیس للعقل ذلک فی الاحکام الشرعیۃ
خاصۃ اما لامتناعہ عقلا والیہ ذہب بعض الشیعۃ واما
لامتناعہ سمعا والیہ ذہب داؤد الاصفہانی واکثر الشیعۃ
انگاشتہ و امام نووی در شرح مسلم بجائے ، فاما اصول التوحید

۱۴۷

فالمصيب فيها واحد باجماع من يعتد به ولم يخالف الا عبد الله
بن الحسين العنبري وداؤد الظاهري ۔ نوشتہ ۔ بجائے دیگر قال
اصحابنا انعقد الاجماع على تحريم الاكل والشرب وسائر الاستعمال
في اناء ذهب وفضة الا ما حكي عن داؤد الظاهري فهو مردود
بالنصوص والاجماع قبله ۔ گفتہ ۔ و قاضی در شرح الشفا ۔ قد اختلف
العلماء في نفاة القياس مثل داؤد الظاهري وشبهه هل يعتبر
قوله في الاجماع ام لا فعن طائفة من الشافعية انه لا اعتبار ۔
ارقام ساختہ ۔ و امام الحرمين ۔ والذي ذهب اليه اهل التحقيق ان
منكري القياس لا يعتدون من علماء الامة وحملة الشريعة ۔
گفتہ ۔ و حافظ ذہبی در میزان ۔ ان داؤد اراد الدخول على الامام
احمد فمنعه وقال كتب الي محمد بن يحيى في امره انه زعم ان القرآن
محدث فلا يقربني ۔ فرمودہ ۔ كذا في كلام القاري وسيوطی رحمہ
ودراسی در انصح مردار سہ اول ۔ وقال جماهير اصحاب الظواهر ومشايخ الحنابلة
وداؤد الظاهري لم يرد الشرع بالتعبد بل منع العمل بالقياس وكان
باطلا ولكن قدوتهم حسنة في ذلك بالائمة الاثنى عشر من اهل
البيت حيث كانوا لا يرون القياس وروي عن الامام جعفر الصادق
عم انه قال لابي حنيفة بلغني انك تقيس لا تقس فان الاول من
قاس ابليس الخ ۔ ودر دراسہ دوازدہم فاعلم ان الائمة الطاهرين
عليهم السلام يحرمون القياس الخ گفتہ ۔ پس بجہ طور دراسی سنی گشتہ
وشاہ ولی اللہ قدس سرہ در انصاف ۔ الظاهري من لا يقول بالقياس
ولا باثار الصحابة والتابعين كداؤد وابن حزم ۔ گفتہ ۔ ومولانا

عبدالحق رحمه در شرح سفر سعادت - قال ابن حزم الظاهری باباحة الغنا
والمزامیر نوشته پس ایشان را از علمای اهل السنن نباید شمرد و نه مشتبهان ایشان را
سنی گمان باید کرد ؛ نه بقول چنین خوارج و روافض که به نیت قلع و قمع بنای
اهل السنن بلباس سنیان ملبس شده از فریب باید خورد ؛ ع

اذا کان الغراب دلیل قوم سیهدیهم طریق الهالکینا

خذ هذا مما قلته فی المقدمه این همه را بدل یاد باید داشت و رهبر گزند راهی
نباید ساخت ؛

تذکرهٔ دوازدهم

قال - ومنها قول العلام الحی ان الذین فرقوا دینهم وکانوا شیعا
لست منهم فی شیء وهو واضح فی ان التفریق باطل فی
شریعة الرسول المطاع صلعم اذ لیس التعین الا التفریق کما هو
شاع وذاع ؛

اقول - این آیت سوره یوم نیز صاف صریح بر شان کفار یهود و نصاری وارد است
کما فی الجلالین والعباسی والحسینی قطع نظر از استدلال تفاسیر نفس آیت اقیموا
ولا تکونوا من المشرکین شاهد نزول بر مشرکین است چنانچه در بیضاوی بدل
من المشرکین مرقوم است ؛ اما مصنف صاحب نیت خدع و فریب و کید و مکر
آیات مشرکین و منافقین را بر شان مومنین مسلمین اطلاق نماید ؛ و می خواهند که مقلدین
را بچاه ضلالت اندازند ؛ ع

عنقا شکار کس نشود دام باز چین کین جا همیشه باد بدست است دام را

آری آری این همه این آیت بر شان غیر مقلدان خیلی منطبق است که ایشان اجده ها
مدید - و عرصهٔ بعید - تفریق شدید در شرع عنب ساید کردند ؛ سبحان الله چه ...

سبحان الله العظیم که ایشان بقول خود ان التفریق با اہل با خود گنت بند و مصداق

المرا یوحن با قرار شان بند و حتا ها احما و عد نه - ای غیر مقلدان تقلید -

عاین شریعت و عین راه ہدایت است تخلف و تفرق بعد ثبوت حقیت ضلالت

قوله تعالیٰ ولا تکونوا کالذین تفرقوا واختلفوا من بعد ما جاءهم

البینات واولئک لهم عذاب عظیم - واختلاف ائمه اربعه را مثل اختلاف

صحابی باید تصور بند و ہرگز تفرق نباید شمارید کما مر ذکره مرارا اگر گویند

که این آیت نیز بر مشرکین نازل است باز بر غیر مقلدین چرا اطلاق نمائی گویم که

البادی اظلم

گزارش

چون حال مصنف همین است که جا بجا - آیات قرآن را بے محل و بے جا - بر ایمان

مومنان خدا اطلاق نماید و بار بار همین تزویرات بلیغ - و تحریرات متصنع - را

تکرار می سازد و بس تا که بداد جواب و اسبات فرخرفات تضیع اوقات نمائیم - لہذا

بداد جواب استدلالات باقی آیات تن ندادیم و میخواہیم که همچنان تخطیه جمیع استدلالات

احادیث نیز نمی گرائیم بلکه بمضمون مشتی نمونه از خروارے قباحت استدلال

جمیع حدیث بر بعض اکتفا می کنیم و علی هذا القیاس اقوال مشایخ را نیز بعد از ان بدفع

استدلالات تقریرات عقلی و ذکر تجہاے جلی قلمی می نمائیم و بناء علیه جانب الجواب

حدیث مصروف گشتیم

تذکره سیزدهم

قال - ومنها ما قال رسولنا وشفیعنا النبی الامی صلعم لا یؤمن

احدکم حتی یکون هواه تبعا لما جئت به ولا یؤمن احدکم

حتی اکون احب الیه من والده وولده والناس اجمعین +

۱۳۹

- این حدیث بے کم و کاست شاہد صحیح و راست موافق قرآن است + و هم اعتقاد مقلدان. سبب کفره و فجره کراعتراض است + اما ازین لازم آید که تحابب بین المؤمنین - و عمل بقول آئمہ مجتهدین - که عین مستعبه عینی سنی باشند + کما زعمه المصنف بلکه دریافت ما جنت به واستلزام محبت عمداً تقلید و حب امام لازم گردد + که بدون این هر دو صورت آن هر دو نه بندد + کما مر ذکره مرارا +

نظم

امتان را در دو عالم دست دو ستی دوستی با دیگران بر بوی اوست

زیراکه بغیر استعانت امام علمائے این ایام بسوی ما جاء به النبی صلعم و ما قال به اصحابه العظام - هدایت نیابند + بلکه مثل غیر مقلدان باتخاذ موضوعات و اختیار مفتریات بضلالت افتند + هر کسے راکه محبت خدا و رسول حب ائمه دین حب محبوب است مغضوب نیست - کما زعمه المصنف اما ایشان به نیت فریب و خدع بآواز بلند و تکرار عمل بالحدیث عمل بالحدیث + همچون شیطان خبث شور و شغب می سازند + اصلا از مضامین کتب احادیث واقفیت ندارند + زیراکه در باب تحابب مؤمنان و توقیر بزرگان (که به نیت خدا باشد) حدیثهای بسیار دارد چندی از انها این است - عن ابی هریرة رضی الله قال قال رسول الله صلعم والذی نفسی بیده لا تدخلوا الجنة حتی تؤمنوا ولا تؤمنوا حتی تحابوا الا ادلکم علی شیئ اذا فعلتموه تحاببتم افشوا السلام بینکم - اخرجه مسلم و ابو داود والترمذی کذا فی التیسیر - و عن النعمان بن بشیر رض قال قال رسول صلعم مثل المؤمنین فی توادهم و تراحمهم و تعاطفهم مثل الجسد اذا اشتکی منه عضو تداعی له سائر الجسد بالسهر والحمی اخرجه

كذا في التيسير

سعدی علیه الرحمه

بنی آدم اعضای یکدیگر اند	که در آفرینش ز یک گوهر اند
چو عضوی بدرد آورد روزگار	دگر عضوها را نماند قرار

وعن ابی ادریس الخولانی رض عن معاذ عن النبی صلعم قال یقول الله تبارک وتعالی وجبت محبتی للمتحابین فی والمتجالسین فی والمتزاورین فی والمتباذلین فی اخرجه مالک کذا فی التیسیر وعن انس رض قال قال النبی صلعم لا یؤمن احدکم حتی یحب لاخیه ما یحب لنفسه اخرجه البخاری وعن انس رض قال قال النبی صلعم لیس منا من لم یرحم صغیرنا ویوقر کبیرنا اخرجه الترمذی کذا فی التیسیر وعن ابی ذر رض قال قال رسول صلعم افضل الاعمال الحب فی الله والبغض فی الله اخرجه ابوداؤد کذا فی التیسیر وکذا فی البخاری الحب فی الله والبغض فی الله من الایمان - رواه البخاری

وغیر ورین ماده چند آیات هم بدفعه سوئین تذکره هشتم این مقاله گذشت ✤ هرگاه ازین ثابت گشت که توقیر بزرگان وتحابب بین المؤمنان واجبست پس توقیر وحب ائمه اربعه پیشوایان دین بطریق اولی یقین واجب است ✤ پس یا برادران باید که نشور وشغب غیر مقلدان از حب وتوقیر آئمه کرام اعراض نمائیم ✤ از استدلالات محدوده غیر مقلدان فریب نخوریم ✤ وترک عمل بقول ائمه که عین عمل بالیقین است سازیم ✤ که مستنبط النصین می یابیم ✤

تذکره چهاردهم

قال ومنها حدیث القرطاس الذی نهی عن التقریر د الاحجار عمر بن الخطاب حیث قال رسول الله صلعم ائتونی بکتاب اکتب لکم کتابا لا تضلوا بعده ابدا فقال عمر الفاروق

حسبنا کتاب الله و قد وقع هذا بحضر اکثر الصحابة رضوان الله علیهم اجمعین +

اقول ـ بچند وجوه جواب باید داد اولاً بطریق اجمال خبری باید دانست که مصنف رساله
بدوران این کثیر ـ دیش و پنجی عزیز ـ به نیت خدع و فریب احتجاج باین حدیث نموده
که احتجاج باین حدیث اگرچه بظاهر آب بر شاخ شریعت پاشیدن است اما باطن
اصلش را بر کندیدن ـ و منفع قلیل ـ بر ضرر جزیل کفیل شدن ـ و بهمین خدع
اجل ـ در ملل خلل انداختن ـ و مخالفان ملت را بر ابطالش امداد و استعانت
کردن ـ خصوصاً امید وار روافض را با بطال خلافت خلفای ثلثه تقیتاً دستگیری
نمودن ـ و حضرت عمر رضی را خفیف بلکه تکفیر ساختن و لعبد این حدیث قرطاس حدیث
الثقلین را بلا فصل وصل نمودن ـ گویا دعوی روافض یعنی دعوی بلا فصل خلافت
حضرت علی کرم الله وجهه را تقویت دادن است ـ تفصیل این اجمال بر چند منوال است

منوال اول ـ اگر بظاهر معنی حدیث قرطاس را (بوقت نازک وارد گشته است) با مور
شرعیه دخل دهند + پس شیعان با بطال مذهب سنیان وسعت یابند + و بر تحقیر و توهین
و تذلیل ایشان با هم قیل و قال با منظور کردن توانند + که ای شیعان علی ـ سفاهت
و حماقت جاهلی سنیان ببینی را بنشید + که ایشان در بجا بمقابله و ضد قول رسول صلعم
قول عمر را حجت گرفته + و این نیست مگر رد قول رسول صلعم است و رد قول رسول صلعم
رد وحی است + و رد وحی موجب کفر است کقوله تعالی ـ وَمَنْ لَّمْ یَحْکُمْ بِمَا اَنْزَلَ
اللّٰهُ فَاُولٰٓئِکَ هُمُ الْکٰفِرُوْنَ + پس عمر و متبعان احکامش کافر گردانیده شدند
انتهی کلام الشیعة ـ پس عجب نیست که هرگاه بعضے از حمقای سنیان چنین تقریر از زبان
شیعان گوش کنند + باختیار مذهب رفض بدل خوش شوند + و بتدریج بر سبیل
تقلید مذاهب اربعه خاک ترک اندازند + هذا هو الغرض للمصنف بنا بر آن حدیث ثقلین را
بلا فصل باین حدیث وصل نموده اند + تا روافض بر دعوی شان تقویت یابند +

و باینطور گفتن نتوانند که عمر دشمن ملت و معاندی شریعت امت که بمانع وصیت نامہ قائل شد - قامع نفع نافع گشت ؛ و آن عبارت از خلافت حضرت امیر علی علیہ السلام است چنانچہ حدیث الثقلین انا تارك فیکم الثقلین اولهما کتاب الله فیه النور والهدی فخذوا بکتاب الله واستمسکوا به واهل بیتی اذکرکم الله فی اهل بیتی ثلثا وغیر ذالك علی اختلاف الروایات تائید قول ما شیعیان است ؛ اگر عمر مانع نشدی ؛ حق خلافت بمرکز قرار گرفتے ؛ و امت براه ضلالت نرفتے ؛ بلکہ ہر کس بہدایت امیر علیہ السلام ہدایت یافتے انتہی - الغرض مصنف این ہمہ مضامین را بدل نہاد داشتہ احتجاج باین احادیث نمودہ اند ؛ تا عنقریب ابطال مذاہب اربعہ بتوسط رد تقلید بالکتاب المجید لازم شود ؛ و اساسش منہدم گردد ؛ و غرض مصنف حاصل باشد ؛ ورنہ برائے ثبوت دعوائش حدیث ہای بسیار بود ؛ بسویش توجہ نمود ؛

سوال ثانی - شیعیان بغرض ابطال خلافت حضرت عمر رض خواہند گفت کہ عمر صریح خلاف آیت وَلَا تَرْفَعُوْا اَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ نمود کہ رو در روی حضرت رسالت مآب رفع صوت کرد ؛ و آن منہی عنہ است و ہر کہ بامر منہی عنہ مرتکب باشد قابل خلافت چون باشد ؛ و سنی آنرا خلیفہ دانند ؛ طرفہ این است کہ مصنف رد تقلید بالکتاب المجید این آیت را بمذمت و رد عمل بقول آئمہ اربعہ شان حجت آورده اند و معتقد القبول عمر علیہ گشتند ؛ حالانکہ معنی رفع صوت در قول عمر حقیقۃً متحقق است و در اقوال آئمہ شان حکماً تاہم سنیان باعث غباوت ہدایت نیابند ؛ انتہی - چہ خوب مصنف باظہار دوستی دشمنی را بر خود لازم کردند ؛ الله در من قال ع دوستی بے خرد خود دشمنی است ؛ پس ازینجا بنای فساد آبادی گردد ؛ و مذہب اہل سنت برباد رود ؛ ع چو کفر از کعبہ برخیزد کجا ماند مسلمانی ؛ ظریفے فرا...

گفت که مصنف خود رافضی متبع و ودادی بود و او اصفهانی مذہب سنی اند لیکن

بسنیان بغض بیمود مد + پس حسب حال ایشان این مصرعه خوانده‌ام ع دشمن یحیی بودن

و ہم رنگ مستان زیستن + درینجا مناسب می‌نماید که اندکی از جوابہای سوالات اہل

تشیع ذکر کرده شود تا مقلدان ایشان بہدایت شان وثوق کلی باقی نماند + و کوشش ایشان

نیز منفع نگردد + اما بعد ترقیم سوالها خواہیم نوشت انشاءالله تعالی +

سوال ثالث - بقول حضرت امیر المومنین الفاروق رض حسبنا کتاب الله ہر

که دمه از علمای دوازده و سیزده صدی خود را مثل حضرت فاروق رض علیه فہیم و

فصیح و بلیغ فہمیده و بر مضمون حسبنا کتاب الله دم زدن و بران مکتفی شدن

مانند قصهٔ فاسقے حماقت کیش + و پلیدی بداندیش است +

حکایت می شنیدم که روزی فاسقی را صالحی نصیحت می کرد + و پند می داد

و می گفت که عصای شریعت بگیر و متابعتش کن + و براه ہوای نفس مرو + فاسق در جوابش

می گفت که ہرگاه مثل امامت ملکہ رسول گوش و چشم. و بینی و دست و پا دارم و بلکه

دارد + چرا عصایش بگیرد + که ہر دو متساوی است و فرمان متساوی کی برد

العیاذ بالله ہمچنان مصنف نیز علم خود را مثل علم حضرت عمر رض اعتبار کرده + ع

چه نسبت خاک را با عالم پاک +

مثنوی

ہمسری با انبیا برداشتند	اولیا را ہمچو خود پنداشتند
گفته اینک ما بشر ایشان بشر	ما و ایشان بسته خوابیم و خور
این ندانستند ایشان از عمی	درمیان فرقے بود بے منتہی

پس اگر فہیمان فہم کنند + حکایت و قصهٔ مصنف بنسبت استدلال بآیات و احادیث

ازین حکایت غریب نیست + بلکه زیاده تر عجیب است + که ایشان قدر علم و فہم

دارند + تاہم چند پند می برند + سوال رابع - ناپیدا نیست که مصنف ازین

استدلال بحدیث قرطاس مع مقارنت حدیث ثقلین اختصاص دلیل شریعت بهمان
دو یعنی قرآن واهلبیت ظاهر کردن کما ذهب الیه الروافض - اما عقلاً این امر
از سه حال خالی نباشد - نخستین - فقط اعتبار قرآن کما یشهد له قول عمر رضی
حسبنا کتاب الله - دومی فقط اعتبار اهل بیت کما اعتقده بعض الروافض
سومی باعتبار معیت هر دو - پس اگر اعتبار اول یعنی حسبنا کتاب الله نموده شود ،
ثانی باطل گردد ، هذا خلاف للمصنف وللکل - واگر اعتبار ثانی گردد ، استدلال
بقول عمر رض باطل باشد ، هذا ایضاً خلاف المصنف - اگر اعتبار هر دو کرده شود ،
تاهم استدلال مصنف بقول حسبنا کتاب الله باطل و برطرف رود ، که معنی حسبنا
کتاب الله باقی نباشد ، پس نه اعتبار احدهما کردن توانند ، نه بصورت اجتماع راه
یابند ، فما شانکم فی استدلالکم بهما وما حالکم باحتجاجکم
بکلیهما - فلا شک ولا ریب انکم هلکتم فی احتجاجکم واعتمدتم
فی ضلالتکم - فاستغفروا عنه لانفسکم فاستغفروا و
قلدوا فتهتدوا ،

سوال خامس - احتجاج باین هر دو حدیث گویا بعدم صحت احتجاج
بصحاح ستہ حجت گرفتن است زیرا که عبارات صحاح نه در قرآن محسوب - نه ارباب صحاح
در اهل بیت داخل و محسوب - لاجرم روایات روافض که مخصوص باهل بیت است
در ینباب بسکه مرغوب - فهذا خلاف اهل السنة والجماعة - الغرض بقول مصنف چون
بمضمون حسبنا کتاب الله عمل واحتجاج باقوال ائمه مجتهدین صحیح نباشد ، پس ضرورتاً
لازم می آید که عمل واحتجاج بصحاح ستہ هم صحیح نباشد ، حالا مصنف باید که آینده
کاسه بعمل الحدیث مشور و شغب نه نماید ، چون این امر تحقیق رسید ، پس امور
شریعت برباد گردید ،
قادر ۵

گفت کہ مصنف خود رافضی متبع ورداسی وداؤد اصفہانی مذہب سنی اند بلحاظ بسنیان بتقیہ نمودند + پس حسب حال ایشان این مصرعہ خوانم ع دشمن نحو بودن دعوی نحو دان زلیستن + درینجا مناسب می نماید که اندکے از جوابہا سوالات اہل تشیع ذکر کردہ شود تا مقلدان اسامر ہدایت شان وثوق کلی باقی باشد + و شبہ شان نیز مندفع گردد + ما بعد ترقیم سوالہا خواہم نوشت انشاءاللہ تعالی +

سوال ثالث - بقول حضرت امیر المومنین الفاروق رض حسبنا کتاب اللہ ہر کہ ومہ از علمای دوازدہ وسیزدہ صدی خود را مثل حضرت فاروق رض علیم وفہیم و فصیح وبلیغ فہمیدہ بر مضمون حسبنا کتاب اللہ دم زدن وبدان مکتفی شدن مانند قصہ فاسقے حماقت کیش + وپلیدی بد اندیش است +

حکایت می شنیدم کہ روزی فاسقی راصالحی نصیحت می کرد + وپندمی داد + و می گفت کہ عدہای شریعت بگیر ملتقلیدش بکن + براہ ہوائی نفس مرو بجواب می گفت کہ ہر کرا مثل امامت بلکہ رسول گوش وچشم . وبینی ودست وپا وتن وبدن دارد چرا اعضائش گیرد + کہ ہر دومتساوی است و فرمان متساوی متساوی کی برد العیاذ باللہ ہمچنان مصنف نیز علم خود را مثل علم حضرت عمر رض اعتبار کردہ ع چہ نسبت خاک را با عالم پاک +

مثنوی

ہمسری با انبیا برداشتند | اولیا را ہمچو خود پنداشتند
گفتہ اینک ما بشر ایشان بشر | ما وایشان بستہ خوابیم وخور
این ندانستند ایشان از عمی | درمیان فرقے بود بے منتہی

پس اگر فہیمان فہم کنند + حکایت وقصہ مصنف بہت استدلال با آیات واحادیث ازین حکایت غریب نیست + بلکہ زیادہ تر عجیب است + کہ ایشان قدرے علم وفہم دارند + تاہم پند پذیرند + سوال رابع - باید دانست کہ مصنف ازین

استدلال بحدیث قرطاس مع مقارنت حدیث ثقلین اختصاص دلیل شریعت بہمان
دو یعنی قرآن و اہلبیت ظاہر کردند کما ذهب الیه الروافض۔ اما عقلاً این امر
از سہ حال خالی نباشد یکی این فقط اعتبار قرآن کما یشہد له قول عمر رضی
حسبنا کتاب الله۔ دومی فقط اعتبار اہل بیت کما اعتقاده بعض الروافض
سومی باعتبار معیت ہر دو۔ پس اگر اعتبار اول یعنی حسبنا کتاب الله نموده شود تو
ثانی باطل گردد۔ و ہذا خلاف للمصنف وللکل۔ و اگر اعتبار ثانی گردد تو استدلال
بقول عمر رض باطل باشد۔ و ہذا ایضاً خلاف المصنف۔ اگر اعتبار ہر دو کرده شود
تاہم استدلال مصنف بقول حسبنا کتاب الله باطل و برطرف بود۔ کہ معنی حسبنا
کتاب الله باقی نباشد۔ پس تو اعتبار احدہما کردن نتوانند۔ نہ بصورت اجتماع راه
یابند۔ فہا انتم فی استدلالکم بہما و ما شاکلکم باحتجاجکم
بکلیہما۔ فلا شک ولا ریب انکم ہلکتم فی احتجاجکم واعتقادکم
فی ضلالتکم۔ فاستغفروا عنه لانفسکم فاستغفروا و
قلدوا فتہتدوا۔

سؤال خامس۔ احتجاج باین ہر دو حدیث کہ باید بہم صحت احتجاج
بصحاح ستہ حجت گرفتن است زیرا کہ عبارات صحاح نہ در قرآن محسوب۔ نہ از باب صحاح
و در اہل بیت داخل و محسوب۔ لامحالہ روایات روافض کہ مخصوص باہل بیت است
در بیناب بالکلیہ مرغوب۔ فہذا خلاف اہل السنۃ والجماعۃ۔ الغرض بقول مصنف چون
بمضمون حسبنا کتاب الله عمل و احتجاج باقوال ائمہ مجتہدین صحیح نباشد۔ پس ضرورتاً
لازم می آید کہ عمل و احتجاج بصحاح ستہ ہم صحیح نباشد۔ حالا مصنف باید کہ بنده
کالشیعہ بعمل الحدیث مغرور و مشغوف نماید۔ چون این امر تحقیق رسید۔ پس امور
شریعت برباد گردید۔ قادر ۔ ۵

و فرلفیگان خوی احمد م راچہ گونہ گوارا کلفت رسالت مآب گردد کہ لتسلیہ و ترغیہ نساز د ست

جبرئیل نادی فی منصۃ حسنہ هذا مدیح الکون هذا احمد

یا عاشقین تولھوا فی حبہ هذا هو الحسن الجمیل المفرد

ولیقول یا عشاق هذا المصطفی ولیقول یا مشتاق هذا احمد

لم یات فی اولاد آدم مثلہ فیا منفی هذا احدیث مسند

وجہ ثانی - ای شیعیان اگر این رد حضرت عمر رض را (کہ در وقت شدت علت پیغمبر صلعم بوقوع آمدہ بود) قبیح دانند + پس رد حضرت امیر علیہ السلام را (کہ بوقت صلحنامہ جنگ حدیبیہ بوقوع آمدہ بود) چہ کنید + باوجودیکہ جناب رسالت مآب باصحت و سلامت حکم فرمودہ بودند + تاہم حضرت علی رض خلاف کردند + قصہ مختصرش اینکہ در غزوہ حدیبیہ چون صلحنامہ درمیان سید الابرار و سرداران کفار نوشتہ می شد کاتبش حضرت علی کرم اللہ وجہہ لفظ رسول اللہ در القاب آنحضرت صلعم درج فرمودہ بودند + کفار بالغش شدند و گفتند + کہ ما ایشان را رسول اللہ نمی دانیم + محمد بن عبد اللہ می دانیم + پس آنحضرت امیر را بار دیگر بہ محو لفظ رسول اللہ و بجائش محمد بن عبد اللہ نوشتن فرمودند + حضرت امیر بکمال ادب و ایمان لفظ رسول اللہ را محو نفرمودند + حتی کہ آنحضرت بدست مبارک خود باوجود امی بودن خود ہمان لفظ خاص را معجزۃ حک فرمودند انتہی + آیا این امر مخالفت امر رسول ۲ است یا موافقت + اگر این امر حسن است آن ہم حسن است + اگر این امر قبیح است العیاذ باللہ آن ہم قبیح است + و اگر فہم داریہ ہمچنان رد و قدح درمیان خدا و حضرت موسی علیہ السلام بکود طور و حضرت خاتم المرسلین در معراج بمادہ تخفیف عبادت واقع گشتہ است فلا باس بہ کہ ناز و نیاز نیست + نظامی علیہ الرحمہ ۹

گناہے من ار نامدے در شمار ترا نام کے بودے آمرزگار

وجہ ثالث ۔ ای شیعیان امر ائتونی برای وجوب بود کماز عمتم فہلکتم ورنہ بعدازان (کہ تا چہار روز زندہ حیات ماندند) نوشتندی ﴿ وبمضمون آیت

یَا اَیُّہَا الرَّسُوْلُ بَلِّغْ مَا اُنْزِلَ اِلَیْکَ مِنْ رَّبِّکَ ؕ وَاِنْ لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَہٗ وَاللّٰہُ یَعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ ؕ

وبہ عن عائشہ رض قالت من حدثک ان محمدا صلعم کتم شیئا مما انزل علیہ فقد کذب واللہ یقول یا ایہا الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک رواہ البخاری ہرگز ترک امر شرعیہ نمودندی ﴿ اگر برای وجوب بود ﴿ لوث معصیت بجمیع حاضران آلود ﴿ کہ صیغۂ ائتونی جمع راست ﴿ پس خصوصیت بحضرت عمر رض ہرگز معقول نیست ﴿ طرفہ غریب و لطیفہ عجیب اینکہ شیعیان اسد اللہ الغالب ابن ابی طالب رض اسد راجبان و مغلوب فہمیدند ﴿ کہ برعیب حضرت عمر رض مرعوب شدن تصور ید نمود ﴿ العیاذ باللہ ﴿

وجہ رابع ۔ اگر ہر قول رسول صلعم بدلیل وَمَا یَنْطِقُ عَنِ الْہَوٰی اِنْ ہُوَ اِلَّا وَحْیٌ یُّوْحٰی منزل من اللہ می شدی ﴿ ہرگز ﴿ در قرآن مجید بر شان مبارک آنحضرت صلعم جابجا عتاب نازل نشدے ﴿ کقولہ تعالیٰ وَلَا تَقُوْلَنَّ لِشَیْءٍ اِنِّیْ فَاعِلٌ ذٰلِکَ غَدًا اِلَّا اَنْ یَّشَآءَ اللّٰہُ وَاذْکُرْ رَّبَّکَ اِذَا نَسِیْتَ ؕ وایضا ۔ عفا اللہ عنک لم اذنت لہم وایضا لیغفر لک اللہ ما تقدم من ذنبک وما تاخر وایضا واستغفر لذنبک ۔ وایضا ۔ یا ایہا النبی لم تحرم ما احل اللہ لک تبتغی مرضات ازواجک واللہ غفور رحیم ؕ ﴿ قصہ مذمت گرفت فدیہ از اساری بدر مشہور کقولہ تعالیٰ لولا کتاب من اللہ سبق لمسکم فیما اخذتم عذاب عظیم وایضا قال رسول صلعم ولو نزل من السماء عذاب ما نجی منہ

۱۴۹

الاعم یعنی چون برای حضرت ابوبکر صدیق رض آنحضرت صلعم میل فرموده بخلاف
رای حضرت عمر رض فدیه اناساری بدر گرفتند و بعد نزول آیت مذکور این حدیث
مزبور فرمودند چنانچه راویان هر دو فریق همین روایت و طریق را اختیار کرده
بلا تفریق بکتاب خود درج نموده و خصوصاً درین باب حدیث انما انا بشر
کفایت است پس استدلالات شیعه نیست مگر حسب آیت نؤمن ببعض و
نکفر ببعض عمل کردن است وغیر ذلک بسیار دلائل هر دو شیعه بتالیف القلوب
المؤمنین مندرج نموده ام بنابران درینجا که خلاف اتحق فیه است ترک ساختم
اما درینجا روایتی از بخاری بیارم تا کسی از سنیان وهم نکند که بقول شیعه حضرت
علی کرم الله وجهه حضرت رسالت مآب صلعم بنسبت خلافت وصیت فرموده بودند
بلکه عدم وصیت را بخوبی دانستن تواند عن ابن عباس رض ان علیا رض
خرج من عند النبی صلعم فی وجعه الذی توفی فیه فقال العباس
یا ابا حسن کیف اصبح رسول صلعم فقال اصبح بحمد الله
بارئا فاخذ بیده العباس رض فقال انت والله بعد ثلث
عبد العصا وانی والله لا دری رسول صلعم یستوفی من
وجعه هذا انی لاعرف وجوه بنی عبد المطلب عند الموت
فاذهب بنا الیه لنساله فیمن هذا الامر فان کان فینا علمناه
وان کان فی غیرنا کلمناه فاوصی بنا فقال علی رض اما والله لا
سألناها فمنعناها لا یعطینا ها الناس ابدا وانی والله لا
اسألها اخرجه البخاری معنی عبد العصا مقهور محکوم علیه یعنی بتولی الخلافة

قال - ومنها اقوال الاكابر من المجتهدين رحمهم الله قال امامنا الاعظم رح ليس لاحد ان يعمل باقوالنا ما لم يعلم من اين قلنا واتركوا قولي بخبر الرسول واضربوه بالحائط وخذوا الاحكام من حيث اخذوا فانهما ظاهران في ان التقليد لا يجوز الا ان يحقق ويطلب الدليل وههنا يضيع التقليد الكلي العليل وغيرهما

اقول - جواب این بارے بتذکرہ مطلب سوم مقالہ اول گذشت ❊ ودرینجا چیزی دیگر نیز ز دیگر باید نوشت ❊ که معنی این قول فصیحان می فهمند ❊ و بلیغان می دانند ❊ جاهلان چه دانند و چه فهمند ❊ آری این کلام اترکوا قولی الخ از خیر الائمۃ الکرام مطابق کلام خیر الانام است قال النبی صلعم اذا جاءکم عنی حدیث فاعرضوه علی کتاب اللہ فما وافق کتاب اللہ فاقبلوہ فما خالفہ فاضربوا به عرض الحائط کذا فی تفسیر الاحمدی والتوضیح و نور الانوار و حسامی وغیرہا کما قرر چون این تابع رسالت شدند ❊ و آن نیز تابع امامت شد ❊ پس تقلید را کلیل و علیل گفتن ❊ گویا مصنف خود را ذلیل و رذیل ساختن ❊ و ماسوای آن از قول (ان التقلید لا یجوز الا ان یحقق ویطلب الدلیل) تکلیف ما لا یطاق لازم گردد ❊ که بر هر کس طلب دلیل از ما خذش واجب شود ❊ و آن بالیقین باحکام دین شرع متین ممنوع و منهی عنه باشد ❊ لقوله تعالی لا یکلف اللہ نفسا الا وسعها علاوہ بران اینست که گر فهم حسب گوشتہ مصنف تقلید باطل گشت ❊ اما مع بطلان تقلید اسلام مصنف هم عنقا گشت ❊ چنانچه این امر باری بتصریح بتذکرہ مطلب سوم مقالہ اول گذشت ❊ بنا بران ثانیا درینجا ذکرش نگشت ❊ اما قدر یدران این هست که تا فهمان کلام آنکه مجتهدان را که عبارت از اترکوا الخ است) اصلا نمی فهمند ❊ خواه مخواه شور و شغب نمایند ❊ ای

151

غیر مقلدین و مخاطبین آئمہ مخاطین مجتہدین متبین اند + نہ مفسدین دین و مضلین یاوہ متین اند + کما زعمتم الفسکم المخاطبین + کما فی میزان الشعرانی

قلت وهو محمول علی من له قدرة علی استنباط الاحکام من الکتاب والسنة والا فقد صرح العلماء بان التقلید واجب علی العامی لئلا یضل فی دینه (تا) لاسیما امام الاعظم ابوحنیفة النعمان بن ثابت رضی الله الذی اجمع السلف والخلف علی کثرة علمه وورعه وعبادته ودقة مدارکه واستنباطاته الخ - وایضا - فیه وجمیع من ادعی الاجتهاد المطلق التام اراده المطلق المنتسب الذی لایخرج عن قواعد امامه کابن القاسم واصبغ مع مالک ولمحمد وابی یوسف مع ابی حنیفة وکالمزنی والربیع مع الشافعی اذ لیس فی قوة احد بعد الائمة الاربعة ان یبتکر الاحکام ویستخرجها من الکتاب والسنة فیما نعلم ابدا ومن ادعی ذلک قلنا له فاستخرج لنا شیئا لم یسبق لاحد من ائمة استخراجه فانه یعجز الخ پس ازینجا ہمان تقریر مصنف (کہ اختیار کردن مسائل مذاہب مختلفہ مثل اختیار مسائل مختلفہ ابی حنیفہ و ابویوسف محمد و زفر وغیرہم است و بران عبارت کتاب مسمی بالتمہید فی العلم العقائد والتوحید ابوشکور سالمی یعنی نصب المذہبین المختلفین فی الاحکام والتشریع بالتسویۃ مثل اختلاف الفقہاء فی المسائل کابی حنیفۃ وابی یوسف ومحمد وزفر والشافعی ومالک رح را دلیل آوردہ و کنز ابر الطال تقلید معین محبت گرفتہ) + باطل گشت + بنا بران این فقیر بر دیش تذکرہ مستقل نوشت +

تذکرہ شانزدھم

قال۔ ومنها ما قال العارف الربانی والعالم السبحانی الامام الشعرانی فی کشف الغمة عن الامة مجموع المذاهب هی بعینها الشریعة ومن لم یدخل لفهم الشریعة من هذا الباب۔ نقص علمه بالشریعة وفاته خیر کثیر لان کل حدیث لم یاخذ امامه یترک العمل به والمذهب الواحد بلا شك لا یحتوی علی کل احادیث الشریعة

اقول۔ هر استعجاب کلی۔ و اغراب جلی۔ بر وارد ه داده است یکے اینکه مصنف بجہالت اسیر اجحت خود گرفتند ٭ و چگونه استدلال بر دعوی خویش ساختند ٭ حالانکه ازین عبارت وجوب تقلید علی وجه الکمال ثابت است و دال ٭ و غرض مصنف نیست مگر یا بطال ٭ کما مر به القیل و القال ٭ فضاع ہذا الاستدلال ٭ بمخالفة المقال ٭ اگر باز گویند که اگرچه تقلید مطلق ثابت گشت ٭ اما با عنقش تقلید معین و مقید بر باد رفت ٭ گوئیم که بضمنش اسلام مصنف ہم بر باد رفت ٭ و دعوی مع دلیلش حتی که تسمیه و تقلید با لکتاب المجید بر باد رفت ٭ پس حقیقت تعین هرگز قرار گرفت ٭ دیگر استعجاب اینکه امام شعرانی رح بچه طور همین عبارت بیرا اختلال را بخلال کتاب خود داخل نموده قیل و قال۔ ساخته اند ٭ و چگونه بر اسم محال۔ اینان اعمال۔ اخیال۔ فرموده ٭ زیرا که نا پیدا نیست که در ان واحد اتباع مجموع مذاهب محال۔ و اتباع احد المذاهب در ان واحد را مخالفت غیر لازم و وال۔ و لقبول امام شعرانی رح آن مستلزم فوتیت ثواب است برای هر لشار و هم رجال۔ و این ہم خلاف افعال شریعت۔ و عکس اعمال طریقت۔ که امور شریعت مستلزم ثواب است نه مستلزم عقاب ٭ فظهر الفساد۔ بهذا التقریر العباد۔ اگر گویند که در ان واحد عمل و اتباع مجموع المذاهب مراد نداشته اند ٭ بل یکے بعد دیگری مراد داشته اند ٭ و آن منافی محال۔ و اتباعش ہم هر کس را اجمال۔ گوئیم

که تاہم ہمان محال برحال خود محال - که استلزام یکے ترک دیگری را لازم است + پس
ہمانوقت از ثواب دیگرے بے نصیب و غیر متاثر خواہد گشت + وآن خلاف مقصود امام
ممدوح موجود - نیقضی الفساد للعباد - الی یوم التناد - بطرز دیگر چیزی
دیگر می گوییم بشنوید که امام ممدوح از مجموع المذاہب چہ مراد گرفتند + مجموع مذاہب
امت یا مجموع مذاہب اربعہ - بر تقدیر اول ہر کس را اتباع ہر مذہب واجب آمد
وآن شرعاً وعقلاً ونقلاً وعادۃً وعرفاً محال - وہم منہی عنہ است بقول خداوند تعالیٰ
کما مر قولہ لا یکلف اللہ نفساً الخ فی الحال - وبر تقدیر ثانی من وجہ تعین یافتہ + که از ما فوق
اربعہ باربعہ متعین گشتہ + و چون از ما فوق اربعہ باربعہ متعین شدن درست شد +
پس تعین بواحد متعین شدن ہم درست خواہد شد + اگر تعین واحد غیر مشروع است +
تعین باربعہ ہم غیر مشروع است + اگر این مشروع باشد + آن ہم مشروع باشد +
ورنہ ترجیح بلا مرجح لازم گردد + باز چیزے دیگر بطرز دیگری گوییم بشنوید که برارباب
خبرت - واصحاب فطنت - مخفی نیست که ازین عبارت نقص علم بالشریعت وفوتیت
منفعت طریقت - ہر امام را علی سبیل البدلیت - لازم است + که عمل بر واحد مخالف
عمل دیگر است + واین مستوجب معصیت است + پس ائمہ اربعہ عصاۃ گشتند + ومقلدان
ایشان نیز عصاۃ شدند + نعوذ باللہ من ہذا الاستدلال + پس تف باید زد بر تحقیق مقال
باز چیزی دیگر می نویسم بشنوید که بالفرض اگر ازین عبارت امام ممدوح (شاید
بطور اختلاف آرا ذکر کردہ باشند) مارا ضرر است + پس شما نیز امثال ما مقلدان
از ان یعنی تثلیث + که جمیع احادیث رسول مقبول صلعم در کتب صحاح نیست منقول
پس نقص علم شریعت + وفوتیت کثرت منفعت ملت - بترک عمل بالاحادیث
المتروکہ بلکہ متحقق ومتخیلے محمول - فاین المفر + من الثعبان المنکر +
خیر ہر چہ باشد باشد + اما مطلب امام شعرانی رح چنان نیست که شما فہمیدہ اید + بلکہ

چنین است که من فهمیدم * زیرا که چون در روضهٔ میزانش نظر کردم * گلهای عجیب
دیدم * و چمنهای غرائب را مشاهده نمودم * بلبل دار در صحن چمن خرامیدم * باز غلغل
کنان بر هر شاخ گل نشستم * و از بوهای گلهای رنگارنگ دماغ را معطر ساختم * و فوقت
بفصل بهار مضامینش از وصل گل مالامال گشتم * و از مستی مل مسرور شده قیل و قال
نمودم * یعنی خلاصهٔ مضامین میزان امام شعرانی رحمه الله را چنین دیدم * که از ما
مدار کل شریعت بر چهار مذاهب انحصار یافتم * بلکه بر اقوال ائمهٔ اربعه مجتهدین مثل
کل ما جاءت به الرسل ایمان آوردن و تصدیق کردن را واجب دانستم
و ما سوای مذاهب اربعه را مردود و مسدود و مطرود شماردم * و تقلید شخصی را
واجب نوشته یافتم * چنانچه چند جمله اش را بطور نموذج نقل کردم * فاعلم ذلک
واعمل بکل ما سنه لک المجتهدون واترک کل ما کرهوه ولا

١٥٥

تطالبهم بدلیل فی ذلک فانک محجوب عن ادراکهم ما
دمت لم تصل الی مقامهم لا یمکنک ان تتبعهم الی
الکتاب والسنة و تاخذ الاحکام من حیث اخذوا ابدا۔
دیگر دران ذکر کرد سیدی علی الخواص رحمه الله اذا سأله انسان عن التقلید
بمذهب معین الآن هل هو واجب ام لا یقول له یجب علیک
التقلید بمذهب ما دمت لم تصل الی شهود عین الشریعة الاولی
خوفا من الوقوع فی الضلال وعلیه عمل الناس الیوم * دیگر
دران وصرح امام الحرمین وابن السمعانی والغزالی والکیا الهراسی وغیرهم
وقالوا لتلامذتهم یجب علیکم التقلید بمذهب امامکم الشافعی
ولا عذر لکم عند الله تعالی فی العدول عنه انتهی و لا خصوصیة
للامام الشافعی فی ذلک عند کل من سلم من التعصب بل

كل مقلد من مقلدى الائمه يجب عليه اعتقاد ذالك فى
امامه الخ وايضًا ـ فيه ولما يجب علينا الايمان والتصديق
بكل ما جاءت به الرسل وان لم نفهم حكمة فكذالك يجب علينا
الايمان والتصديق بكلام الائمه وان لم نفهم علته ـ وايضًا
فيه على ان انتقال الطالب من مذهب الى مذهب فيه قدح
فى حق ذالك الامام الذى انتقل عن مذهبه (تا) ولو صدق
هذا الطالب فى صحة هذا الاعتقاد فى ان سائر الائمة
المسلمين على هدى من ربهم لما طلب الانتقال من مذهب الى
غيره بل كان يشهد ان كل مذهب عمل به وتقيد عليه اوصله
الى باب الجنة ۱۲ وايضًا ـ فيه الزام علماء الشريعة الطالب بالتزام
مذهب معين وعلماء الحقيقة المريد بالتزام شيخ واحد انا
فاذا كان مدة سلوك المريد او الطالب فى العبادة ثلاث سنين
والعمل الى عين الشريعة او حضرة المعرفة بالله تعالى فيقتد
بمذهب او شيخ سنة ثم مذهب لآخر سنة ثم لآخر سنة
فقد فوت على نفسه الوصول ولو انه جعل الثلاث سنين على يد
شيخ واحد لاوصله الى عين الشريعة او حضرة المعرفة بالله تعالى
(تا) ولو دام على شيخ واحد لوصل الى مقصوده الخ وغير
ذالك كثير فيه من هذا القسم ـ چونكه كتاب كشف الغمه امام شعرانى رحم
موجود ندارم بلكه از عبارت ميں وبعض الزام خصم ديهم اما اگر كتاب ميزان
امام شعرانى رحم مخالف عبارت مستدله مصنف در آورده ام كو كه كتاب كشف الغمه
بانيمي بدلكشف الغمه ساختم ۱۲

فائده - درینجا بطور مختصر چیزی می نویسیم بنظر تفکر و غور باید دید + و مضامینش
را بگوش هوش باید شنید که غیر مقلدان مثل متعین لا تقربوا الصلوة عبارت
پس و پیش را طرح داده بغرض تدویر جاہلان و تنفیر مقلدان + جسته جسته
عبارات اکابر مشائخ مقلدان را (که حسب مقتضای حال - و بنقل اقوال رجال
و به تردید افعال جہال - قیل و قال نموده اند) بردِ تقلید ائمه مجتهدان در حق
و نافہمان را می بنمایند + تا ترک تقلید کنند + حتی که اکثر ان از ایشان اقوال
غیر مقلدان را سدیدہ - می شمارند + و باتباع ایشان می گرایند + که حسب خواہش
نفس صریده - بترک تقلید - از شاہد بار جا بار - می یابند + و بر خروج لا مذهبان
اصلا اطلاع نیابند + چنانچه چند اقوال مشائخ را (که مصنف معانی آثار ا
نفہمیده + بار اه ضلالت پیش گرفته + از انها استدلال ساخته) بمضمون
والقلیل یخرج الکثیر + ثم الغرزلة تنبئ عن البحر الکبیر +
بطور نموذج بیارم + و سخنهارا ببال تبیان می سازم + از انجمله قال المصنف
ومنها ما قال الشیخ مجد الدین فیروزابادی فی کتابه المسمی
بسفر السعادت حیث قال در باب عبادات اعتماد کلی بران کند یعنی بر انچه
از حضرت نبوی صلعم بصحت رسیده است و از اختلاف زید و عمرو و تنبیہات ایشان
اقول - اگرچه مصنف باعث غباوت یا عداوت ازین عبارت صاحب سفر سعادت
رد تقلید فہمیده - و ائمه کرام مثل زید و عمرو عوام شمرده + اما فی الحقیقت ازان
وجوب تقلید ثابت گشته - که رای ہر غیر مجتهدان محض ناقص و خام است + که
محیط علم تام نیست + که بلا تقلید ایشان از صحت و عدم صحت کردن نتوانند + نه بغیر
تقلید اما می بر تفریق و تمیز اختلافات زید و عمرو کا ختلاف الرواة قدرت
دارد + پس باید که بلا دخل رای خود بمضامین حدیث و قرآن گراید + بلکه باستخراج

معنیان حدیث وقرآن بسوی اجتہاد مجتہدان رجوع نماید کہ اتباع اقوال مجتہدان نیست مگر اتباع اوامر ونواہی حدیث وقرآن است کہ آیت واطیعوا الرسول واولی الامر منکم ۔ وآیت ۔ والذین یستنبطونه الخ دریں مقال دال است و حدیث ۔ اذا خرج ثلثة فی سفر فلیؤمروا احدهم رواه ابوداؤد مؤید این حال ۔ نہ بقول غیر مقلدان مجرد اتباع ترجمہ بخاری وغیرہ را نام اتباع حدیث وقرآن ۔ بلکہ دواعی نفسانی و خود رائی ہر کہ و مہ را نام حدیث وقرآن بکار زعم المصنف ۔ از انجملہ قال المصنف وضحہا ما قال العارف باللہ العالم الربانی الشیخ تاج الدین العثمانی فی جامع الفواد الدین بالنقل لا بالرائی ای من الکتاب والسنة والاجماع وقیاس الصحابة والائمة المجتہدین ومن یعمل بقول المجتہدین فهو مثاب فی الدنیا والاخرة ما لم یجد الحدیث الصحیح المتصل الاسناد واذا وجده یعمل بالحدیث ۔

اقول ۔ این مقال علی وجہ الکمال بر ثبوت قول ۔ قال مقلدان دال است نہ غیر مقلدان را منطبق حال ۔ اما مصنف بغرض غرضیدن جدال ۔ از لفظ العین بالحدیث کہ جزء شرط اذا وجده است استدلال گرفتہ ۔ اصلا خیال وجود در شرط نکرده و اقوال ائمہ خیر القرون وسر گروه غیر مقلدان خود را صحیح الاسناد فہمیده و اقوال ائمہ خیر القرون کہ مستنبط احادیث صحیحہ است غیر صحیح المتصل الاسناد شمرده و باعث کوری چشم درونی و بیرونی من یعمل بقول المجتہدین فهو مثاب فی الدنیا والاخرة را ندیده ۔

مولانا روم

گر ببینی میوه شد و چون خبیص ۔ آن کدو را چون ندیدی ای حریص
یا چو مستغرق شدی از عشق خر ۔ آن کدو پنہان بماند است از نظر

ظاهر صنعت پدیدی ز اوستاد   اوستادی برگرفتی شاد شاد

هر یکی در کف عصا که ما سلیم   می دهد ابلهان که عظیم

ای مصنف بر همچنین استدلال ـ دیگر مقال مولانا روم نیز دال است بیت

گر باستدلال کار دین بدی   فخر رازی رازدار دین بدی

پای استدلالیان چوبین بود   پای چوبین سخت بی تمکین بود

اما تو مفهومش را نفهمیدی ✤ بر خلاف معنیش برای ابطال تقلید آئمه مجتهدین آنرا حجت گرفتی ✤ یعنی و منها ما قال مولنا الرومی بیت گر باستدلال الخ گفتی ✤ حالانکه مولانا رومی باین قولش بر استدلال مولانا فخر رازی (که غیر مقلدان پیشوا خود پندا شتند ✤ و جابجا از قولش استدلال گرفتند) طعنه زده که رازی را غیر رازدار گفته ✤ پس جمیع ادلهٔ غیر مقلدان که از اقوال امام رازی استدلال گرفته بر باد رفته ✤ اگر بدین اکتفا نکنی ✤ دیگر ابیات مولانا روم را از مثنوی ابیات

شیخ نورانی ز ره آگه کند   با سخن هم نور را همره کند

گرچه شیری چون روی ره بی دلیل   همچو روبه در ضلالی و ذلیل

هین مپر الا که با پرهای شیخ   تا ببینی عون لشکرهای شیخ

ای مصنف هنوز تو مثل طفل هستی ✤ فکر پیران و ذکر مرشدان نداری ✤ مولانا روم

طفل را چه فکرت آید در ضمیر   تا چه اندیشه کند همچو کبیر

فکر طفلان دایه باشد یا که شیر   یا مویز و جوز یا گریه و نفیر

آن مقلد هست چون طفل علیل   گرچه دارد بحث باریک و دلیل

آن تعمق در دلیل و در شکیل ✤   از بصیرت میکند او را گسیل

[illegible]   [illegible]

ای مصنف [illegible]

چنانچہ شخصے در نماز گریہ می کرد + نادانے آن نماز را از بنظر بینی باطل شمرد + مولانا روم

آن یکے پرسید از مفتی براز — گر کسے گرید بنوحہ در نماز

آن نماز او عجب باطل شود — یا نمازش جائز و کامل بود

گفت آب دیدہ نامش بہر چیست — بنگری تا او چہ دیدہ کہ گریست

گر ز شوق حق کند گریہ دراز — یا ندامت از گناہے در نماز

بیشکے گیرد نماز او کمال — قرب یابد در سرو حق المحال

در فغان از ماتم فرزند کرد — کہ دل و جانش ز ماتم کرد درد

ہم نمازش بے شکے باطل شود — گریہ او نیز بے حاصل بود

ع ہر سخن موقعے و ہر نکتہ مکانے دارد + سعدی رح + نہ در ہر سخن بحث کردن رواست +

از انجملہ قال المصنف ۔ ومنہا ما قال ابو الخیر + بیت

تقلید و رسمہ مقلد بجہی — بدنام کند نام جوانمردان را

اقول ۔ آری فی الحقیقت تقلید مقلدان [illegible] ائمہ مجتہدین را بدنام کنند +

اقول نادان ہر دو تقلید را برابر شمارد + بنا بران تقلید ائمہ مضلین را [illegible] گیرد + پس حیف صد حیف است کہ مصنف بر فہم عبارت فارسی ہم قدرت ندارد + کہ درمیان مقلدین مضلین و مہتدین تفریق کردن نتواند + سعدی رح

خیالات نادان خلوت نشین — بہم بر کند عاقبت کفر و دین

صفائی ہست در آب و آئینہ نیز — ولیکن صفا را باید تمیز

از انجملہ قال المصنف ومنہا ما قال السعدی شیرازی رح بیت

عبادت بہ تقلید گمراہیست — خنک رہروے را کہ آگاہیست

اقول ۔ مراد از تقلید این بیت تقلید جاہلان مریدان مرادست کہ بتقلید مرشدان

بر امور خلاف شرع مرتکب میشوند و آنرا عبادت شمارند + چنانچہ مجاوران قبور

ومریدان شاه مدار وسولی علی دیا سومائی وغیر ذلک که بتقلید مرشدان هزارها
بر منکرات ومسکرات مرتکب باشند بلکه اکثران تناسخ وحلول را قائل گشتند
وهمچنین اقوال تقلید کرده گمراه شدند کما فی الخلفاء والتفسیر الکبیر
نه بطلان تقلید ائمه مجتهدان واولیاء معظمان مراد است اگر چنین بودے
خود سعدی رح نیز باعث تقلیدش گمراه شدے العیاذ بالله واگر ازین بیت سعدی رح
تقلید ائمه باطل گردد پس بدین دو بیتش رح روزه همان مسلمانان را که
را نان چاشت نمی دهد درست نباشد سعدی رح

مسلم کسی را بود روزه داشت　　که درمانده را دهد نان چاشت
وگرنه چه حاجت که زحمت بری　　ز خود باز گیری وهم خود خوری

وبدین بیت ابیاتش رح اورا جبریه بودن لازم آید العیاذ بالله سعدی رح

گر گزند رسدت ز خلق مرنج　　که نه راحت رسد ز خلق نه رنج
از خدا دان خلاف دشمن ودوست　　که دل هر دو در تصرف اوست
گرچه تیر از کمان همی گذرد　　از کماندار بیند اهل خرد

واگر ازان بیت تقلید ائمه باطل باشد پس مضمون بیت زیرین بجز خدمت
خلق همه عبادتها در طریقت حرام باید شد سعدی علیه الرحمه

طریقت بجز خدمت خلق نیست　　به تسبیح وسجاده ودلق نیست

آری مطلب سعدی دیگر است ودر هر ظرف گنجائش نیست که مقتضای حال را
قیل وقال دیگر است سعدی رح

نه در هر سخن بحث کردن رواست　　خطا بر بزرگان گرفتن خطاست

ازانجمله قال المصنف ومنها ما قال الغزالی فی کیمیاء السعادت
اما شرط اول آنست که حجاب از میان خود بردارد تا ازان قوم نباشد که خدا تعالی

مى گويد وجعلنا من بين ايديهم سدًا ومن خلفهم سدًا فاغشيناهم فهم لا يبصرون
و حجاب چهار است مال وجاه و تقليد و معصيت الى ان قال اما تقليد حجاب است
كه چون مذهب كسى اعتقاد كرده و بر سبيل جدل سخن شنيده هيچ چيز ديگر را در دل او جاى نماند
بايد كه همه را فراموش كند و بمعنى لا اله الا الله ايمان آرد و تحقيق آن بود كه
او را هيچ معبود نماند كه وى را اطاعت دارد جز خداى تعالى و هر كه بسوى هوا غالب بود معبود
او بود و چون اين حقيقت حاصل شود بايد كه كشف كارها از مجاهدت جويد نه از مجادلت
اقول - اولًا اينكه گفتگوى با نحن فيه نامناسبت است + و اين كلام غزالى رحمه الله تعالى
است فافترقا كلاهما افتراقًا بليغًا + ثانيًا اينكه بقول (همه را فراموش كند
و بمعنى لا اله الخ ايمان آرد) حديث و قرآن و رسول المنان را نيز فراموش كردن لازم آيد
العياذ بالله كه از آن بے ايمان گردد +
ثالثًا اينكه مصنف بقول (حجاب چهار است مال وجاه و تقليد و معصيت) فقط تقليد را حرام
دانسته + و باقى سه را حلال شمرده + كه مال وجاه و معصيت را از دست نداده +
رابعًا اينكه معنى قول (و هر كه بسوى هوا غالب بود معبود او بود) در ذات غير مقلدين ثابت
شده + كه بعد بدعت مريد - بهواى شيطان مريد - اين مذهب جديد حادث ساخته +
و بهاى غيره را معبود دانسته + خامسًا اينكه اگر غرض امام غزالى رح ازين قولش
حرمت تقليد بودى - بجاى ديگر همين كيمياى سعادت اين عبارت را نمى نوشتے +
خبر دارم آنكه بحقيقت معلوم بود كه آن چيز ناشايسته است نه بگمان و اجتهاد نيز شافعى را
روا نبود كه بر حنفى اعتراض كند چون نكاح بے ولى كند و شفعه جار بگيرد و امثال اين اما
اگر شافعى مذهب نكاح بے ولى كند يا نبيذ خرما خورد او را منع كردن روا بود كه مخالف
صاحب مذهب خود كردن نزد هيچكس روا نبود انتهى - و نيز در احياء العلوم بعبارت
زير مرقوم برا مرقوم ساختى + بل على المقلد اتباع مقلده فى كل تفصيل فان مخالفته

متفق علیٰ کو نہ منکر اینست المحصلین انتہیٰ۔ پس بچنین استدلال غیر مقلدان نیست +
مگر در خدع و فریب انداختن مقلدان است + زیراکہ ایشان را از استدلال کتب
مقلدین فقط الزام مقلدین غرض نیست + بلکہ در پردہ مصنفین مقلدین امامی را
تحقیق کردن۔ و مؤلفین مقلدین راہنمائی را تجہیل ساختن نیز غرض است + کہ ہرگاہ
جمیع مصنفین بر تقلید امامی مقلد بودند + باوجودش تقلید را (بزعم و فہم غیر مقلدان)
حرام گفتند + پس ایشان خود احمق نہ شدند چہ شدند + العیاذ باللہ + ہرچہ بر خود نہ پسندید
بر دیگران میسند + اما الامر لیس کما زعمہ اللامذہبون بلکہ در لطافت
کلام مصنفین کرام + و لفاقت افہام مؤلفین عظام ہیچ شکے و ریبے نیست + اما فہم مضامین
خاصیت اثر یاران است + قطعہ

شمشیر نیک ز آہن بد چون کند کسے + ناکس بتربیت نہ شود ای حکیم کس

باران کہ در لطافت طبعش خلاف نیست | در باغ لالہ روید و در شورہ بوم خس

احتمال ع۔ چون کل استدلال را حال + بر ہمین منوال وال است و ریافتم + پس از
داد جواب چنین مقال۔ دست بر داشتم + و بالفعل خود و قیل و قال نمودم + قادرا
سخن کوتاہ بکن۔ عبث تضیع اوقات مکن۔ رہ خود بگیر۔ فلاح خود بجو۔ بصلاح خویش
بر و + نیز دیدا قوال مردود مرو + ﷺ

کسی را نصیحت مگوای شگفت | کہ دانی کہ در وی نخواہد گرفت قطعہ

فہم سخن چون نکند مستمع | قوت طبع از متکلم مجوے +

فسحت میدان ارادت بیار | تا بزند مرد سخن گوے گوے

قولہ تعالیٰ۔ وَلَا يَنْفَعُكُمْ نُصْحِيْٓ اِنْ اَرَدْتُّ اَنْ اَنْصَحَ لَكُمْ اِنْ كَانَ اللّٰهُ يُرِيْدُ اَنْ يُّغْوِيَكُمْ + شعر

تقدیر چون سابق است تقلیم چہ سود | جز بندگی و رضا و تسلیم چہ سود +

بانها اگر این مرد با می کنند   بامن که بانفس خود می کنند
بر ضرر آنها واقف شوند ولو بالفرض که بود باز بتقلید گرایند که مصرع الحق حجت
شیطان است اگر بشنوی پند نصیحت نگه بدید و از ورطه ضلالت ناجی باشند و هدایت
یابند و چون معنی اجتهاد اصطلاحی و طلاحی [illegible] تقلید آنکه صاحبان اصطلاح و قلائد
یافته معنی ظاهری احادیث صحاح منطبق و قبیح می نماید و بنابران لنقول (اگر یا بگیر تا
سبب انفی شود) لتعرض التزام گفتگو در صحاح بر خود التزام کردم و در نه حیرت
دیگر غرض ندارم بلکه صاحبان اشباهی ملت را ما متوجب حسب درجه [illegible]
و تا غرت میدانیم که بسبب آنان نامقلدان متأخران راه هدایت یافتیم و طریق
معرفت گرفتیم و از آنان که رضی الله عنهم و رضوا عنه میشماریم

تذکرة مفسدهم

قال - واما النقلية فمنها ان وجوب التعيين باطل لانه خلاف
الاجماع وكلما كان كذلك فهو باطل فهذا باطل اما الصغرى فلانه
مضاد للقول المجمع عليه المجتهد يخطى ويصيب اذ هذا صريح
في ان بعض اقوال المجتهد او خذ لا كلها فان اخذ الخطاء حرام
كيف لا وقد قال نبينا المعصوم صلعم ان لا طاعة الا في
المعروف اما الكبرى فبين

اقول - جواب این عبارت عربی بدو وجه میدهیم بچشم عبرت باید دید و بگوش
هوش باید شنید که چون ایشان را عداوت با غباوت ساری و ضلالت طاری
بنابران بجای واجب باطل و بجای موافق خلاف قیم ساخته اند و اگر نها
هی یا فتند سر گرد حتی نمی نوشتند با چنین گوئیم که مقتضای ضلالت است که
بجای عدم التقلید باطل - وجوب التعیین باطل نوشتند و از چاه کن را

جاء و پیش ایشاں نرسیدند۔ الوجه الاول۔ ان التعین واجب لانه
موافق الاجماع وکلما کان کذلک فهو واجب فهذا واجب اما الصغری
فلانه اتفق واجتمع علیه الجم الغفیر من العلماء الکرام۔ والاولیاء
العظام۔ فانعقد علیه الاجماع کیف لا وقد قال رسول صلی اللہ علیه وسلم
لا یجتمع امتی علی الضلالة فکیف یکون التعین ضلالة اما الکبری
الوجه الثانی ان عدم التقلید باطل لانه خلاف الاجماع و
وکلما کان کذلک فهو باطل فهذا باطل۔ اما الصغری فلانه مبطل
الشریعة فالعمل بابطال الشریعة حرام فهذا حرام کیف لا وقد قال
الرسول صلعم ان لا طاعة الا فی المعروف واما الکبری فبین۔
قوله المجتهد یخطی ویصیب ایں کہ مخطائی مجتهد تخطیه کردن و خود را گرفتن
و یا خود را از نسل انسان بیروں ساختن و تسل غیر آں قرار گرفتن است۔ زیرا که
در اصل و نسل انسان نہاد شده مجبول و مخاط است کما قیل الانسان مرکب مع
الخطاء والنسیان۔ بیت

غلط و سهو بر من و تو رواست ۔ بر جهان آفرین غلط نرود۔

بنا بر علیه از حضرت آدم علیه السلام گندم خوردن۔ و از حضرت داؤد علیه السلام تقبیل کنانیدن حضرت
اوریا رضی اللہ عنه بگرفت زوجه اش۔ و از حضرت موسی علیه السلام تقبیل شخصے با عانت سبطی خود۔ و از حضرت
یعقوب علیه السلام تفریق برادرش خفتا۔ و از حضرت نبیا صلی اللہ علیه وسلم بعدم
قول ان شاء اللہ تعالی خصوصًا در منادات اساری بدر خطائے الاجتهاد بلکه از سائر
انبیا خطاء واقع شده کذا فی شرح المسلم۔ واگر بعیں تقریرم اکتفا کنید۔ از قرآن
و حدیث و اجماع و قیاس دلیلش بیارم بگوش هوش خویش بشنوید۔ اما القرآن
نقول حضرت موسی علیه السلام قوله تعالی لا تؤاخذنی بما نسیت۔ وقوله تعالی

وظن داؤد انما فتناه - وقوله تعالیٰ - ففهمناها سلیمان + اما الحدیث

انما انا بشر اخرجه کذا فی المشکوٰة وحدیث اذا حکم الحاکم فاجتهد ثم

اصاب فله اجران واذا حکم فاجتهد واخطا فله اجر واحد

متفق علیه کذا فی المشکوٰة وغیرہ اما الاجماع پس قول امام نووی در شرح مسلم

تحت حدیث مذکور مذکور است قال العلماء اجمع المسلمون علی ان ذلک الحدیث

فی حاکم عالم اهل للحکم فان اصاب فله اجران اجر باجتهاده

واجر باصابة وان اخطا فله اجر باجتهاده - اما القیاس پس قول علامه

تفتازانی وصدر شریعة وغیرہما ان القیاس مظهر لا مثبت پس ممکن باشد خطا هم کنانکه

کما فی حدیث مفاداة اساری بدر الغرض از اصول اربعه مذکوره نیز خطا و نسیانها

گشته + ونیز از اصحاب کبار واز اولاد بتول ابرار خطا و نسیانها بظهور آمده +

از حضرت طلحه رضہ وغیرہ بجنگ حضرت علی کرم الله وجهه خطا فی الاجتهاد شده - کذا فی

المسلم وشرح وسائر کتب الاصول والاخبار - فی الجمله با همه از خطای حضرت آدم

خطا کار هم قال رسول صلعم فلما انقضی عمر آدم الا اربعین سنة جاءه

ملک الموت فقال آدم او لم یبق من عمری اربعون سنة فقال او لم

تعطها ابنک داؤد فجحد آدم فجحدت ذریته ونسی آدم فاکل

من الشجرة فنسیت ذریته وخطی آدم فخطئت ذریته اخرجه الترمذی

وصححه کذا فی التیسیر الاصول + - اگر چنین نباشد نام انسان انسان

چگونه باشد + وعصمت نبی صلعم را معنی دیگر باشد + هر کسی را علم کجا گنجایش نکند +

خصوصاً درین محل که مجتهد + پس با وجود موجود علتهای غیر محدود سبب تخطیه ائمه متبوعین

دو دو هر تکب گشتن گویا تخطیه انبیا علیهم السلام راضی شدن است - العیاذ بالله -

فما لکم وماشانکم فانظروا الی انفسکم ولا تقولوا غیرکم - اگر گویند

کہ بدلیل ثانی ثبوت خطا اصرار عمل بر خطا لازم نیست بل ترکش لازم است . اگر گوئیم شبہ اعتراض لازم نیست . اما ثبوت خطا ہم باید . مگر نزد محققت لغو می آید . ورنہ تجہیز وخفا ادعا مانیا اضافیہ حنفیہ معاندان چہ خلل و نقصان زاید . چون نباشد ہر کس میخواہد لفظ انہا می خود بقیل و قال می گراید . و دعوی انا الاغیری می نماید .

تذکرہ ہجدہم

قال بعضہا ان اقوال المجتہد یحتمل الخطاء والمحتمل لا یوخذ لانہ اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال .

اقول - (اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال) را انتہا مہامی است تصوص خصوص نہ ہر جا را شمول و عموم کما زعمہ یا و صنفش اگر گوید کہ عموم است گوئیم کہ باز یا خویش کہ در خلافت خلفای اربعہ سخن رود . و در ثبوت نبوت شک و شبہ پیدا شود کہ در قرآن لا ادری ما یفعل بی ولکم - و در حدیث انما انا بشر آمدہ . از مقامہا ی مخصوص ہمہ اقوال شما یعنی غیر مقلدان است لانہا تحتمل الخطاء والمحتمل لا یوخذ لانہ اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال فقولکم لا یوخذ لانکم لا تفقہوا غوامض الحدیث والقرآن ولا تبلغوا الی البلاغ والبیان - وقد مر الجواب ہذا القول فی تذکرۃ المنقل بہ ایضا

تذکرہ نوزدہم

قال - ومنہا ان الشریعۃ المحمدیۃ علی صاحبہا الف الف تحیۃ وسلام بالنسبۃ الی المذاہب الاربعۃ مثلا اما کل او کلی وفی کلا الشقین یلزم المطلوب لانہا ان کانت کلا یلزم عدم التعین البۃ وان کانت کلیا یلزم اجتماع المتضادات وذا باطل فالقول بوجوبہ کک . اقول - حسب تقریر مصنف تحریر می نمائیم باید دید - و بغور باید

ان الشریعۃ المحمدیۃ علی صاحبہا الف الف تحیۃ وسلام بالنسبۃ الی الصحاح الستۃ وغیرہا من الاحادیث التی اقروا بترکہا لطوالۃ مثلاً اما کل او کلی وفی کلا الشقین یلزم المطلوب لانہا ان کانت کلا یلزم عدم التعین للصحاح فیدخل فیہا الاحادیث من غیر اہل السنن ایضاً فظہر ما ظہر۔ وان کانت کلیاً یلزم اجتماع المتضادات وذا باطل فالقول بوجوب العمل بالصحاح کذالک

تذکرۂ بستم

قال۔ ومنہا القیاس من الشکل الاول البدیہی الانتاج ہکذا بعض مسائل حقہ محقہ ہی شریعۃ محمدیۃ وکلما ہو شریعۃ محمدیۃ فہو اہر حق واجب بالاتباع ینتج کل مسائل حقہ محقہ احق واوجب عنہم

اقول۔ سن ہیم سبحان شکل اول جواب مید ہیم بینید و بفہمید بانصاف بیہ اعتساف نہ سازید۔ ان القیاس من شکل الاول ہو البدیہی الانتاج عندکم فنسئل عنکم ان کل احادیث التی فی الصحاح وغیرہ ہو شریعۃ محمدیۃ وکلما ہو شریعۃ محمدیۃ فہو احق واوجب بالاتباع فینتج کل احادیث احق واوجب بالاتباع اما الامر فلیس کذالک لان بعضہا موضوع وبعضہا معارض وبعضہا متروک وبعضہا مطعون فاین الاتباع بکلہا +

تذکرۂ بست ویکم

قال۔ ومنہا ان المجتہد ان مخطیاً فی بعضہا فکیف التعین وان مصیباً فی جمیعہا فاین الاجماع للمتباین +

اقول۔ ان المحدثین ان مخطئین فی بعض الاحادیث فکیف العمل

بالوثوق وان مصيبين في جميعها فكيف الترك والطعن بالبعض
اما الاجتماع ففيه يلزم اجتماع المتضادات وذا باطل فهذا باطل
واما الافتراق ففيه تشريع بالتعين فصاحبه مباين غير مخفي ما
الاجماع فلا يبطل بتخلف البعض كما لم يبطل الخلافة لابي بكر الصديق
رض بتخلف علي كرم الله وجهه ولا الخلافة لعلي رض بتخلف زبير و
...ه رض وغيرهما من الصحابة رض كما لا يخفى على من له علم بحالهم
...موا انفسكم ولا تلوموا غيركم +

تذکرہ بست ودوم

قال۔ ومنها ان المذهب الواحد اما تمام الشريعة او بعضها فان
...ها فكيف الدوران وان بعضها فلهو من الموفق الذى لا يستطيع
ان يقول نؤمن ببعض ونكفر ببعض اين الاطمينان +

اقول۔ لنا لكم ان الاحاديث المتخالفة المتباينة فيما بينها اما تمام
الشريعة او بعضها فان تمامها فكيف الدوران وان بعضها فلهو من
الموفق الذى لا يستطيع ان يقول نؤمن ببعض ونكفر ببعض فاين الاطمينان

تذکرہ بست وسوم

قال۔ ومنها ان التعين انما حدث في القرن الرابع وما هو كذلك
فهو بدعة مستقبحة فالتعين مثله +

اقول۔ ان تاليف الصحاح انما حدث في غير القرون المنصوص وما
هو كذلك فهو بدعة مستقبحة فالتاليف مثله +

تذکرہ بست چہارم

قال۔ ومنها ان اقتداء الاحناف بالشوافع او بالعكس مثلا انما

جائز فاین التعین واما غیر جائز فاین الاجماع المتین ÷

اقول۔ ان اقتداء بعض الرسل بالبعض فی بعض الاحکام او اتباعه کاتباع نبینا الکریم صلعم بموسیٰ عم فی صوم عشورہ مثلاً اما جائز فاین التعین للشریعة المحمدیة واما غیر جائز فکیف القول المتین قوله تعالیٰ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ اَحَدٍ مِّنْ رُّسُلِهٖ اما الاجماع فلا یضیے محلہ الم ذکرہ ÷

تذکرہ بست و پنجم

قال۔ ومنها ان التعین لو لم یکن باطلاً لما یستلزم المحال لکن ... فیکون باطلاً اما المقدم فلانه یستلزم العصمة فی غیر الانبیاء علیهم الصلوٰۃ والسلام واما الاستثنا فبین غیر مبین ÷

اقول۔ ان عدم التقلید لو لم یک باطلاً لما یستلزم المحال لکن ... فیکون باطلاً لان مستلزم المحال باطل اما المقدم فلانه یستلزم العصمة لکل واحد من المحدثین او فی کل واحد من العاملین للحدیث من غیر الانبیاء علیهم الصلوٰۃ والسلام واما الاستثنا فلانه یستلزم لکل الاجتهاد وهو محال لقوله تعالیٰ لَا یُكَلِّفُ اللّٰهُ نَفْسًا اِلَّا وُسْعَهَا ÷

تذکرہ بست و ششم

قال۔ ان استواء الحقیة فی المذاهب الاربعة مسلماً ام لا فان کان مسلماً فکیف التعین وان لم یک فاین الاجماع بالتعین ÷

اقول۔ تارۃ نسئلکم ان استواء الحقیة فی الاحادیث کلها مسلم ام لا فان کان مسلماً فکیف العمل بالبعض وان لم یک فاین

الاجماع على العمل بالحديث تارةً لنسأل عنكم ان استواء الحقية فی الشرایع کلها مسلم ام لا فان کان مسلما فکیف التعین وان لم یسلم فاین الاجماع علی بعضها بالیقین- تارةً نقول ان قولکم هذا متناقض لما قلتم ناقلاً عن الشعرانی فاین الاطمینان فکیف یمکن الاذعان *

تذکرہ بست ہفتم

ومنها ان ایجاب التعین انما هو شرک فی التوحید او الرسالة من هوا الاهو مما اخبر الله عز وجل من سوء اعمالهم و قبح احوالهم اتخذوا احبارهم ورهبانهم اربابا من دون الله وکلما کان کذلك فهو شرك فهذا کذلك *

اقول- ان ایجاب تعین الاحادیث فی الصحاح الستة انما هو شرك فی التوحید او الرسالة اذ لیس هو الاهو مما اخبر الله عز وجل من سوء اعمالهم و قبح احوالهم اتخذوا احبارهم ورهبانهم اربابا من دون الله وکلما کان کذلك فهو شرك فهذا کذلك بارے ذکر این آیت بتذکرہ سیزدہم مقالہ اول گذشت * باقی مضامین را انجا باید گرفت *

تذکرہ بست ہشتم

قال- ومنها ان ایجاب التعین انما هو اصرار علی ما منعه الله تعالی والاصرار علی الممنوع حرام بل کفر لان استحلال المعصیة کفر فکیف بایجابها فالایجاب کذلك *

اقول- ان ایجاب التعین للاحادیث فی الصحاح انما هو اصرار علی ما منعه الله تعالی والاصرار علی الممنوع حرام بل کفر لان استحلال

المعصية كفر فكيف بايجابها فالايجاب كذلك لان محمد اسمعيل البخاري
رح قال تركت كثيرا من الصحاح لحال الطول والمالك رح والمسلم رح
والترمذي رح قالوا مثله فاين الصحاح فانتشروا في الارض واتبعوا ان تركوه
وان لم تجدوه فكيف العمل بالبعض دون البعض فما تقولون في
قوله تعالى نؤمن ببعض ونكفر ببعض - فاستغفروا يا ايها الائمة مستغفرا

رمنية المفتي

تذکرہ بست ونہم

قال ومنها انه التفرق والتفريق وهما منهيان لقوله تعالى واعتصموا بحبل اوائل الفصل
الله جميعا ولا تفرقوا فهذا كذالك + اقول - انه ليس فيه التفرق
والتفريق كما زعمه المصنف بل ان تعين الحديث دون الحديث
لتعين الاية دون الاية بزعمه التفرق والتفريق وهما منهيان عنهما
تعالى - واعتصموا بحبل الله جميعا ولا تفرقوا فهذا كذالك +

تذکرہ سیم

قال - ومنها انه فرار من الرحمة والفرار من رحمته كما ترى +
اقول - انه ليس فيه الفرار من الرحمة بل انما يتحقق الفرار من الرحمة والفرار في الضلالة
في عدم التقليد لان النفوس اشربت الهوى واعجب كل ذي رائ برائه والفرار
من الرحمة والفرار في الضلالة كما ترى +

تذکرہ سی ویکم

قال - ومنها انه بعد الجمع والتاليف اللطيف لحديث الشريف
لا جائز ان يكون المذهب الواحد بعينه وبشخصه من المذاهب
الاربعة مثلا شريعة محمدية كاملة واجبة الاتباع للزوم
استحالة القول بعد ما اهتدى كل من تابعي ومتبوعي من المذاهب
الثلثة الباقية من العلماء والصلحاء وكمل الاولياء والائمة

ولثبت حصه للزوم استحالة القول بعدم هتداء كلهم اجمعين من الغاء
واجابة الكاملين والالقياء لعدم تحقق العمل بلا تعين الحقيقية ا
اقول - انه اذا انعقد الاجماع على تقليد الايمة الاربعة الذين
بعضهم اقرب من بعض نبالقول الاقرب فالاقرب الى زمنه فيهم
يكون التخلف منه لاحد للزوم استحالة القول لعدم
من المقلدين الماضين بمذهب واحد من العلماء والصلحاء
لوماء والالقياء لاسيما كل واحد من الايمة الاربعة و
الصحاح الستة للزوم تحقق العمل بالشرك في الرسالة بتعين
حقيقة كما زعمه المصنف - الكان كان فكيف الاقتداء لغير المتعين
الطمينان بهذا الاقتداء فماذا القول يا ايها المصنف في
فما كان جوابك فيه فهو جوابي وما كان اعتراضك فيه فهو
اعتراضي - الآن على احد الايمة او احد المحدثين كمثل احد المقلدين
في تعين العمل فاين لك العقل وقعت في الحفر الذي حفرت لنا
فنعم ما قيل من حفر بئر الاخيه فقد وقع فيها - فاعلموا يا ايها
الاخوان فاذا ابطلت الشقوق المحتملة المحررة من غير المقلدين في
هذا الزمان - بادلتهم وحججهم والبرهان - فبقي التعين وجوبا على
اصله كما كان - فنشكر على من هدانا الى صراط المستقيم - بكرمه العميم
وفضله العظيم - واخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام
على رسوله خاتم المرسلين وعلى آله الطيبين واصحابه الطاهرين و
آيمة الراشدين والمقلدين المهتدين اجمعين +

تمت المقالة نعمة

مقالۂ ثالثہ در تردید رسالہ قول سدید

قال - اعلم انہ لم یکلف اللہ تعالی احدًا من عبادہ بان یکون حنفیًا او مالکیا الخ + اقول - جواب این عبارت بتذکرۂ باندہم مقدمہ اولی نوشتہ آمدہ ام - بنابران حوالہ بران نمودم - وجواب باقی عبارت را بےنیفقہ مستحسن داشتم کہ خود مصنفش را مقلد ابوحنیفہ رح یافتم - اگر گویند کہ مصنف منیۃ المفتی گویم کہ خود تقلید را رد ساخت - وتلفیق را درست داشت - گوئی اوائل اصیل قول است وفعل اگر براول عمل نماید - مثل اقوال کاہنان فریب خوردہ بن حرب فریبا دیگر از انکی بدی بظاہر کست - وتدبیر دفع بدی نشان نماید - اما ایشان خود بچنین امور مختر عیہ تن ندہند - فقول المصنف مثلہ - سعدی + حافظہم

عالمی را کہ گفت باشد وبس ہرچہ گوید نگیرد اندر کس

عالم آنکس بود کہ بد نکند نہ بگوید بخلق وخود نکند

واگر برثانی عمل نماید - تقلید را واجب سازد - کہ پیر ومرشد شما ہی غیر مقلدین تقلید را لازم گرفت - ہرگز ہرآئینہ براہ تلفیق نرفت - اگر گویند کہ قولش (ونحن مع ذلک بحمد اللہ تعالی لانخرج عن ربقۃ التقلید لا مامنا الاعظم الاکبر ابی حنیفۃ المقدم رح الخ) کذب است گویم کہ اگر کذب است قائلش کاذب است وبرقول کاذب کہ اعتنا کند مگر احمقان - وبر اقوال کاہنان کہ اعتبار سازد مگر جاہلان - اگر گویند کہ برین نوشتہ اش بروز حشر با او مخاصمت خواہیم کرد گویم کہ مخاصمت ہم کردن نتوانید - بلکہ او را بری یابید - زیراکہ او خواہد گفت کہ اگرچہ من چیزی اقوال مشائخ را برد تقلید تالیف نمودہ ام اما بران عمل نکردم - اگر آنرا واجب می داشتم - ضرور بران عمل می کردم - کسی دیوانہ را ہم نیافتم کہ امر بنیل را

دیدہ دانستہ وا گذاشت - و برخلاف عمل ساخت + فاذا تتولون بعد تولوا

بنیتکم - ولو تولوا انکم والمتولیۃ غیرکم +

اطلاع

چون تتبع دلایل ایشان نمودم - و تتبع بمضامین آنها نمودم یعنی بعد تفتیش براہین ایشان
بنابر تشغب و تشویش و تدریس ایشان درمیان امت پیغمبر آخر الزمان براہین
... یافتم - و در تحریر ہائے ایشان تقریر را التطیر دیدیم - یکی - ادعاے خلاف
حدیث و قرآن الٰہی است - یعنی گویند کہ مقلدان برخلاف حدیث
... دیگر - ادعاے خاطئیت آئمہ مجتہدین باحکام شریعت +
... گویند کہ آئمہ خاطی اند بخطا احکام اجاری کردند + و مقلدین بران مصر اند +
... ادعاے عدم انحصار امت بر آئمہ اربعہ متبوعین کہ غیر منتہی است + یعنی گو...
... انحصار بر چار مذہب امر بدعت است + عمل بران درست نیست + جواب اول
... ایشان باعث جہالت و حماقت یا رذالت و عداوت گویند کہ مقلدین باعث
تقلید آئمہ مجتہدین عمل بالحدیث والقرآن را وا گذاشتند + حالانکہ امر بالعکس
اما ایشان بسبب غباوت و عداوت نفہمند کہ بلا تقلید عمل بالحدیث والقرآن ممکن نیست
کما مر ذکرہ مرارًا - جواب ثانی آنکہ باعث بعض خطاے آئمہ تقلید باطل نمی شوند
کما زعموا اگر چنین بودے کل احکام شریعت و جمیع انتظام ملت یک قلم باطل و
مسدود گشتے + کما ذکرتہ فی مواضعہا مرارًا +

جواب سوم - آنکہ چون آئمہ اربعہ کرام رضی اللہ عنہم العلام - بجد و جہد تمام - و کوشش
و سعایت مالا کلام باحسن نیت و مرام - عمدہ اجتہاد را بجولی انجام نمودند + ثمرہ تمام
باصلاح عام - یافتند - و بدرگاہ علام مقبول شدند + کما فی تفسیر الاحمدی
رح والانصاف ان انحصار المذاہب فی اربعۃ واتباعہم فضل الٰہی

وقبولیة من عند الله تعالی الاجمال فیه للتوجیهات والادلة و
مجتہدین باہم مجانست واتحاد واختلاط - ومودت ومحبت ارتباط کارہا می کردند
خوی تعصب را بوئے ہم نمی داشتند + وعزت وتوقیر وحرمت توقیر را از دست نمی دادند
حتی کہ امام شافعی رح چون بزیارت قبر امام ابوحنیفہ رح رفت + بوقت نماز فجر حسب
مذہب خود دست بر نداشت - وترک قنوت ساخت + وبجواب اعتراض گفتہ [illegible]
ادب بیشتر است + وامام مالک رح قولاً وفعلاً امام اعظم رح را [illegible] خزینة المفتی
بود - میان امام شافعی وامام احمد رح چنان محبت ویگانگی - والبسط فی اوائل الصیانة
رو نمود کہ احمد پیراہنے دیگر را بیمنا تبرکاً الغرض شفای مرض اختصر بن حرب
ہمگی یکدیگر را از خود بہتر می دانستند + وحال عارفان نیست + مگر حکایت را تا بجواهر
فی کتب القصص السیر خصوصاً فی الازالة وفی قول السدید + لیس ہذا بغریب عنہم
اما کسانیکہ بغرض ہوای نفسانی - وخواہش دنیاوی - در پے اجتہاد و [illegible] ۵
مخذول گشتند + وازثمرہ امامت محروم ماندند + تقلید ہر کسانیکہ بشرط تقلید بیان [illegible]
تبعاً بہ تلفیق عمل نمایند + بقول امام احمد رح (کہ مردمان بکثرت تقلید خمی باشند) [illegible]
خمی باشند + ۵

تقلید دو سہ مقلد خمی   بایکدیگر کند نام جدا بمردان را

وہر مردمانیکہ بلا استعانت استنباط ائمہ مجتہدین بر احادیث صحاح ثبوتی (کہ تا اکثر از آنہا
رتبہ احادیث نیز منسوخ است) عمل بشریعت را وا ر وار داشتند + گویا بر سایہ صیاد
پران تیرہا اندازند + وازجہالت تیرہا می ترکش را خالی کردہ می باشند + بیت للعارف الرومی

مرغ بر بالا پران وسایہ اش   می دود بر خاک پران مرغ وش
ابلہے صیاد آن سایہ شود   می دود چندانکہ بیمایہ شود
بیخبر کان عکس آن مرغ ہواست   بیخبر کہ اصل آن سایہ کجاست

فصیح الدین نقشہ نویس

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي خلق بقوله كن ما سواه من الخلاء و
الملاء والذي سمك السماء بناء والخضراء. والذي خلق
السبع سموات طباقا. والذي جعل فيهن من الخلائق
حمولة ودهاقا. والذي جعل القمر فيهن نورا وجعل
الشمس سراجا. والذي جعل الصعود إليهن لنبيه
معراجا. والذي خلق لزينة السماء الدنيا كواكبا
ونجوما. والذي جعلها للشياطين رجوما والذي لم
يجعل الارض والسموات وما بينهما باطلا. فلم يكن شئ
مما فيهما عاطلا. والذي خلقكم ايها الناس ازواجا.
والذي خلق اباكم من صلصال او تراب ثم خلقكم
من نطفة امشاج ثم من علقة ثم يسر سبيلكم ثم اخرجكم
اخراجا. ثم امات بعضكم جنينا او اطفالا. وبعضكم

بِهَا آيَاتِهِ فَتَعْتَبِرُوا اعْتِبَارًا - وَالَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَفْئِدَةَ وَأَيْدِيًا
وَأَرْجُلًا - لِتَطْلُبُوا بِهَا أَرْزَاقًا وَتَحْمِلُوا أَحْمَالًا - وَتَعْمَلُوا أَعْمَالًا - وَ
تَفْعَلُوا فِعْلًا - وَلِتُقِيمُوا بِهَا الْمَنَاسِكَ لِلشَّرْعِ وَأَرْكَانًا - وَمِيقَاتًا
وَأَوَانًا وَزَمَانًا - وَلِتَعِيشُوا بِهَا كَبِيرًا ضَعِيفًا - وَصَغِيرًا نَحِيفًا - وَالَّذِي
أَطْعَمَكُمْ طَعَامًا لَذِيذًا عَدِيدًا - وَأَلْبَسَكُمْ لِبَاسًا جَمِيلًا جَدِيدًا
لِبَعْضِكُمْ لِسَانًا عَرَبِيًّا - وَخَلَقَ لِبَعْضِكُمْ لِسَانًا عَجَمِيًّا
بُكْرَةً وَأَصِيلًا - حَتَّى تَتَّخِذُوا الْقَوْلَةَ (لِتَشْكُرُوهُ)
أَجْرًا جَزِيلًا - لِتُسَبِّحُوهُ لَيْلًا طَوِيلًا - وَلِتَتَّخِذُوا
وَالَّذِي خَلَقَ فِي نَفْسِ كُلٍّ مِنْكُمْ قَلْبًا ذَاكِرًا
بِهِ قِيَامًا وَقُعُودًا وَهُبُوطًا وَصُعُودًا لِيَبْقَى لَكُمُ
الْقَلْبُ بِالذِّكْرِ شَاكِرًا - وَالَّذِي أَعْطَى بَعْضَكُمْ عِلْمًا
وَفَهْمًا كَامِلًا - وَبَعْضَكُمْ عَقْلًا نَاقِصًا وَوَهْمًا فَاسِدًا وَ
لَا كَاسِدًا بَاطِلًا - فَيُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ - وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ -
وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ عَذَابًا أَلِيمًا - وَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَرْزُقُهُ رِزْقًا
كَرِيمًا - فَيُؤْتِي الْخِلَافَةَ وَالْإِمَامَةَ مَنْ يَشَاءُ - وَيَنْزِعُ مِمَّنْ يَشَاءُ
وَيُعِزُّ مَنْ يَشَاءُ - وَيُذِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَنْصُرُ مَنْ يَشَاءُ نَصْرًا - وَيَسْلُبُ
مِمَّنْ يَشَاءُ نَصْرًا - وَذَٰلِكَ عِنْدَهُ كَانَ يَسِيرًا - وَلَوْ لَمْ يَكُنْ لِأَحَدٍ
أَنْ يَكُونَ بِهِ خَبِيرًا - فَلِذَٰلِكَ كَانَ بَعْضُكُمْ مُؤْمِنًا صَالِحًا - وَ
بَعْضُكُمْ مُنَافِقًا طَالِحًا - وَالَّذِي أَعْطَى بَعْضَكُمْ أَمْوَالًا كَثِيرَةً لِيُعْطِيَ
الْمَسَاكِينَ مِنْكُمْ وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا - وَالَّذِي لَا يَعْلَمُ أَحَدٌ مَنْ هُوَ
وَكَيْفَ هُوَ وَأَيْنَ هُوَ وَلَكِنَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ

بَاطِنًا وَظَاهِرًا ۔ وَالَّذِیْ اَرْسَلَ اِلَیْکُمْ مِنْکُمْ رَسُوْلًا کَرِیْمًا
بَشِیْرًا نَذِیْرًا طَاهِرًا ۔ یَهْدِیْکُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِیْمًا ۔ وَکَانَ جِبْرَئِیْلُ
مَعَهٗ فِیْ مَوَاضِعَ عُقْبًا ۔ وَفِی الْمِعْرَاجِ لَهٗ نَدِیْمًا ۔ فَمَلَأَ الْاَرْضَ
کُلَّهَا بِالْهِدَایَةِ شَرْقًا وَغَرْبًا ۔ فَاَحَاطَتْ هِنْدًا وَمَشَارِقَ
عَجَمًا وَعَرَبًا ۔ فَلَمَّا جَعَلَ النَّاسُ یَدْخُلُوْنَ فِیْ دِیْنِهٖ
وَتَمَوَّجَ الشَّرِیْعَةُ اَمْوَاجًا ۔ اُنْزِلَ (اَلْیَوْمَ اَکْمَلْ
وَاَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِیْ وَرَضِیْتُ لَکُمُ الْاِسْلَامَ دِیْنًا
سَنَةَ اِحْدٰی عَشَرَةَ بِنِدَاءِ (یٰۤاَیَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْ
اِلٰی رَبِّكِ رَاضِیَةً مَّرْضِیَّةً) فَرَجَعَ اِلَیْهِ هَنِیْئًا مَرِیْئًا
فَفَوَّضَ اُمُوْرَ الشَّرِیْعَةِ اِلٰی اَصْحَابِهِ الَّذِیْنَ کَانَ لَهٗ
لَهٗ اَنِیْسًا وَبَعْضُهُمْ لَهٗ جَلِیْسًا ۔ وَتَعَلَّمَ کُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ
عِلْمًا الشَّرِیْعَةَ وَفَهْمًا سَلِیْمًا ۔ وَکَانَ لِلْاِسْلَامِ نَاصِرًا وَقَوَّامًا ۔
وَالَّذِیْ اَلْهَمَهُمَا لَهُمَا اَنْ یَّتَّخِذُوْا اَفْضَلَهُمْ بَعْدَ الرَّسُوْلِ
خَلِیْفَةً لَهٗ وَاِمَامًا ۔ ثُمَّ اَلْقٰی فِیْ قَلْبِهٖ اَنْ یَّسْتَخْلِفَ عُمَرَ اِسْتِخْلَافًا
مَرْضِیًّا اِذَا جَاءَ الْحِیْنُ وَانْتَقَلَ عَنِ الدُّنْیَا رَاضِیًا ۔ ثُمَّ اَلْهَمَ
اِلٰی عُمَرَ رض اَنْ یَّجْعَلَ الْاَمْرَ بَیْنَ الشُّوْرٰی حِیْنَ رَجَعَ اِلٰی خَالِقِ
الْوَرٰی ۔ فَصَارَ بِالشُّوْرٰی عُثْمَانُ رض قَائِمًا لَهٗ مَقَامًا ۔ ثُمَّ قُتِلَ
مَحْصُوْرًا وَمَظْلُوْمًا ۔ ثُمَّ صَارَ عَلِیٌّ رض لِلْخِلَافَةِ حَقِیْقًا ۔
لِاَنَّهٗ مَا کَانَ غَیْرُهٗ یُقَابِلُهٗ اَوْ یُوَازِیْهِ بِهَا لَبِیْقًا ۔ ثُمَّ تَمَّ اِلٰی
اَنْ اَحْکَمَ اللّٰهُ اَحْکَامَهُ الشَّرْعِیَّةَ اِحْکَامًا ۔ وَاَبْرَمَ اَرْکَانَهُ
الدِّیْنِیَّةَ اِبْرَامًا ۔ بِمَنْ خَلَفَهٗ فِیْ سَنَةِ سَبْعِیْنَ اَوْ ثَمَانِیْنَ فَقِیْهًا

تبيتا - وجعله مجتهدا عارفا نقيا - واعطاه الحكمة ومن يؤت الحكمة فقد اوتي خيرا كثيرا - وكنيته ابو حنيفة اسمه
النعمان الذي ادرك من الصحابة جما غفيرا - فكان
تابعيا يقينيا شهيرا - ولكان للاسلام ناصرا ظهيرا -
يستنبط احكام الشرع من القرآن والحديث و
بالقياس استنباطا صحيحا - واسس بنيانه
تنقيحا - فبوبه مبوبا - وفصله مفصلا - و
هذبا - ورتبه مرتبا - ونقحه تنقيحا - وحلله
وقرره تمييزا - ويسره تيسيرا - ولذلك قال
ابن المبارك لا ينبغي لاحد ان يقتدي من دونه غيرا -
ثبت في مناقبه ما ثبت وما ادراكم ما اثبتا في
قال شعرا +

لقد زان البلاد ومن عليها	امام المسلمين ابو حنيفة
باحكام واثار وفقه	كآيات الزبور على صحيفة
فما في المشرقين له نظير	ولا في المغربين ولا بكوفة
يبيت مشمرا سهر الليالي	وصام نهاره لله خيفة
فمن كابي حنيفة في علاه	امام للخليفة والخليفه
رايت العائبين له سفاها	خلاف الحق مع حجج ضعيفة
وكيف يحل ان يؤذي فقيه	له في الارض آثار شريفة

ولذلك قال ابن لداقيه + حسبي من الخيرات ما اعددته +
يوم القيامة في رضى الرحمن + دين النبي محمد خير الورى +

ثم اعتقادي مذهب النعمان ثم اتبع اجتهاده المالك الذي
ولد في سنة خمس وتسعين. ثم الشافعي الذي ولد في سنة
مائة وخمسين. ثم الحنبلي الذي ولد في سنة مائة واربعة
وستين. لكنهم استنبطوا في بعض فروعاته استنباطا فقهيا
وحققوا فيها تحقيقا. وكان لكل واحد منهم اصول اخرى
اصولهم احرازا لما برزوا فروعاتهم ابرازا
على اصولهم مقلدين لهم ويرجحونها ترجيحا
تصحيحا. فلذلك صار المذاهب في الآن
لنا مرضيا ومحصورا. لانه من استنبط من
استنباطه محظورا ومحجورا. لانه كان في الآن
ومنثورا فليس في كتاب مجموعا ومسطورا. فلا ريب
انحصار المذاهب في الاربعة كان فضلا الهيا.
شرعيا. فلا طاقة لاحد ان يبدل له تبديلا. او يغيره
تغييرا. او يؤول له تاويلا. ولا ينبغي لغير المجتهد ان
يتبعها تلفيقا. لانه كان تلهيا تحقيقا. وكان التلهي حراما
ولا يكون الحرام في شرع كراما. ثم الف المحدثون في
الصحاح من بعد المائتين وغيرهم من بعد ثلاثة مائة
احاديثا وآثارا. فالف كل منهم لطاقته البشرية تاليفا
جيدا اختيارا اختصارا. ليتحكم بها ما يستنبطه الائمة
الاربعة استنباطا محيطا. واستخرجوا استخراجا بسيطا
ولان احدهم اراد ان يجد الناس منها مذهبا

جديدًا - وأن يتخذوه بمخالفة الأئمة قولًا سديدًا -
لأن كل واحد منهم كأنه كان عطاءً زاخرًا زلالًا طيبًا وابلًا
وما كان لباس الاجتهاد لابسًا - وما كان فيه حكيمًا كاملًا
وقطبًا حاذقًا عاملًا - بل كان لأحد الأئمة مقلدًا متبعًا
سعيًا مقتديًا ومعتقدًا أو مريدًا - أما من ألف منهم
متعصبًا لإمام الأئمة ومعاندًا - فلا تلتفتوا إليه أبدًا
جعلني مقلدًا لمن كان وليًا كاملًا عابدًا
عارفًا برًّا تقيًا نقيًا مجتهدًا تابعيًا - وكان
أكملهم فضلًا - وأعلمهم علمًا - وأورعهم ورعًا - وأزهدهم
وأعظمهم إمامًا - والذي أدخله في هذه الآية
(والسابقون الأولون من المهاجرين والأنصار والذين
اتبعوهم بإحسان رضي الله عنهم ورضوا عنه وأعد لهم
جنات تجري من تحتها الأنهار خالدين فيها أبدًا) إدخالًا عليًا
وأظهر مذهبه في الأمصار والقفار - واشتهر في البر والبحار
ووفقه لكل تقي الأبدال والنساء والرجال توضيحًا - وجعله
مقبولًا وجعل مقلده إلى النجاة موصولًا - والذي كلفنا بتقليد
أولي الأمر وأهل الذكر والاستنباط حيث قال (أطيعوا الرسول
وأولي الأمر منكم - ولو ردوه إلى الرسول وإلى أولي الأمر منهم
لعلمه الذين يستنبطونه منهم - فاسألوا أهل الذكر إن كنتم
لا تعلمون) والذي أمرنا باتباع الأحسن بقوله (اتبعوا أحسن
ما أنزل إليكم من ربكم) إذًا تعملون - والصلوة والسلام

عَلٰى رَسُولِهِ الَّذِي كَأَنَّهُ أَوْجَبَ عَلَيْنَا التَّقْلِيدَ الشَّخْصِيَّ بِقَوْلِهِ
(مَنْ أَتَاكُمْ وَأَمْرُكُمْ جَمِيعٌ عَلٰى رَجُلٍ وَاحِدٍ يُرِيدُ أَنْ يَشُقَّ
عَصَاكُمْ أَوْ يُفَرِّقَ جَمَاعَتَكُمْ فَاقْتُلُوهُ) كَذَا فِي التَّيْسِيرِ مِنْ مُسْلِمٍ.
وَبِقَوْلِهِ. (إِذَا خَرَجَ ثَلٰثَةٌ فِي سَفَرٍ فَلْيُؤَمِّرُوا أَحَدَهُمْ)
أَخْرَجَهُ أَبُوْ دَاوُدَ. وَالَّذِي أَخْرَجَ مِنْ أُمَّتِهِ سَفِيهٌ خَرَجَ
عَنِ الطَّاعَةِ وَفَارَقَ الْجَمَاعَةَ شِبْرًا. وَمَنْ لَّا خَيْرَ مِنْهُ الْمُفْتِي
مَا يُحِبُّ لِنَفْسِهِ. وَمَنْ لَمْ يُوَقِّرْ كَبِيرَنَا وَلَمْ يَسْطُ فِي أَوَائِلِ الصِّبَا
وَالَّذِي أَخْبَرَنَا بِقَوْلِهِ (إِنَّ آدَمَ افْتَخَرَ بِي وَأَنَا أَفْتَخِرُ بِرَجُلٍ مِّنْ
أُمَّتِي اسْمُهُ نُعْمَانُ وَكُنْيَتُهُ أَبُوْ حَنِيفَةَ هُوَ سِرَاجُ أُمَّتِي بِجَوَاهِرِ
الْجَوَاهِرِ رض فِي أُمَّتِي رَجُلٌ اسْمُهُ النُّعْمَانُ وَكُنْيَتُهُ رُوِيَ عَنْهُمْ
هُوَ سِرَاجُ أُمَّتِي كَرَّرَهَا ثَلَاثًا) وَعَلٰى آلِهِ الْعِظَامِ. وَأَصْحَابِهِ
وَتَوَابِعِهِ الَّذِينَ اعْتَصَمُوا بِحَبْلِ اللّٰهِ الْمَنَّانِ. وَاسْتَنْبَطُوا مِنَ
الْحَدِيثِ وَالْقُرْآنِ. وَاجْتَهَدُوا بِاسْتِخْرَاجِ الْأَحْكَامِ بِالْقَرِيحَةِ
بِالْوِجْدَانِ. صَلٰوةً وَسَلَامًا بِدَوَامِ الْمَلَوَانِ. فَيَا أَيُّهَا الْإِخْوَانُ
إِذَا عَرَفْتُمُ الْآنَ. مَضَامِينَ الْحَدِيثِ وَالْقُرْآنِ. فَاعْتَقِدُوا
أَنَّ التَّقْلِيدَ الشَّخْصِيَّ أَمْرٌ شَرْعِيٌّ. لِئَلَّا يَلْزِمُ مِنْ عَدَمِهِ تَلْفِيقٌ وَ
تَلَهِّي. حَتّٰى لَيْسَ لِلشَّافِعِيِّ أَنْ يَمَسَّ فَرْجَهُ وَيُصَلِّيَ بِلَا تَجْدِيدِ
طَهَارَةٍ تَقْلِيدًا لِأَبِي حَنِيفَةَ. وَلَا لِلْحَنَفِيِّ أَنْ يَرْفَعَ يَدَيْهِ إِذَا
رَكَعَ وَإِذَا قَامَ عَنِ الرُّكُوعِ تَقْلِيدًا لِلشَّافِعِيِّ. وَلِذٰلِكَ كَانَ
الْعُلَمَاءُ إِذَا أَفْتَوْا بِحُكْمٍ عَلٰى مَذْهَبِ إِمَامٍ يَأْمُرُونَهُ بِفِعْلِ جَمِيعِ
شُرُوطِ ذٰلِكَ الْإِمَامِ الَّذِي أَفْتَوْا بِقَوْلِهِ وَيَقُولُونَ لَهُ إِنْ تَرَكْتَ

شَرْطًا مِنْ شُرُوطِهِ لَمْ تَصِحَّ عِبَادَاتُكَ عَلَى مَذْهَبِهِ وَلَا غَيْرِهِ وَاِذَا
الْعِبَادَةُ الْمُلَفَّقَةُ مِنْ عِدَّةِ مَذَاهِبَ لَا تَصِحُّ اِلَّا اِذَا جَمَعْتَ شُرُوطَ
تِلْكَ الْمَذَاهِبِ كُلِّهَا كَمَا قَالَهُ الشَّعْرَانِيُّ وَالشَّيْخُ عِزُّ الدِّيْنِ بْنُ
جَمَاعَةَ وَالسُّيُوْطِيُّ وَالْعَسْقَلَانِيُّ وَغَيْرُهُمْ - فَمَنْ نَازَعَنَا فِيْ ذٰلِكَ
وَا... فَلَيْسَ هُوَ بِمُقَلِّدٍ لِلْاَئِمَّةِ الْاَرْبَعَةِ اِنَّمَا هُوَ مُقَلِّدٌ
... ـنِ - فَاِنَّ اعْتِقَادَ الْاَئِمَّةِ الْمَرْحُوْمَةِ اَنَّ اَحَدَهُمْ
... نَظَرًا فِي الدَّلِيْلِ وَالْبُرْهَانِ فَمَنْ رَدَّ قَوْلَهُ
... غَيْرَهُ فَقَدْ اَهَانَهُ وَالشُّبْهَةُ فِيْ اُمُوْرِ الشَّرْعِ
... ـدْوَانِ - وَزَعَمَ نَفْسَهُ بَعْدَ عُبُوْرِ الدُّهُوْرِ اَعْلَمَ
... ـثِ وَالْقُرْاٰنِ - فَلَا رَيْبَ اَنَّهُ حَلَّ فِيْ نَفْسِهِ
... ـنُ فَتَبِعَهُ وَمَنْ يَتَّبِعِ الشَّيْطَانَ يَرْفَعْ عَنْهُ
... ـمَانُ اَمَّا الَّذِيْ لَمْ يَطَّلِعْ لِقُصُوْرِ عِلْمِهِ عَلٰى دَقَائِقِ
مَنَاطِهِ فَمَقْبُوْلٌ بِالْجَهْلِ وَالْعُدْوَانِ - هٰذَا الْمُخَالِفُ لِصَرِيْحِ
السُّنَّةِ وَالْقُرْاٰنِ - فَلَا تَلْتَفِتُوْا اِلَيْهِ اَيُّهَا الْاِخْوَانُ - هٰذَا
مِمَّا اَلْقَاهُ فِيْ قَلْبِ الْمُصَنِّفِ مُحَمَّدٍ عَبْدِ الْقَادِرِ السُّلْطَانْپُوْرِيِّ
الْاِسْلَامْ اٰبَادِيِّ ثُمَّ الْجِهْلَمِيِّ هُوَ اللّٰهُ الْمُسْتَعَانُ - سَتَرَ عُيُوْبَهُ
وَغَفَرَ ذُنُوْبَهُ صَاحِبُ السَّتْرِ وَالْغُفْرَانِ - وَعَصَمَهُ عَنْ
وَسَاوِسِ الشَّيْطَانِ - وَاَعَانَهُ بِعُلُوْمِ الْعِرْفَانِ وَالْوِجْدَانِ
فَنَسْئَلُكَ يَا اَيُّهَا الْمَنَّانُ اِذَا مَاتَ اَسْكِنْهُ عَلٰى اَعْلَى الْجِنَانِ مَعَ الْحُوْرِ
وَالْغِلْمَانِ

امابعد این خاتمہ تذکرۃ المذاہب رسالہ الیست مختصر الزوائد اکثیر الفوائد

مسمی بتبصرة الحقائق لعبرة الخلائق - در وجوب تقلید احد المذاهب - مع دیگر
احوال مناسب - برغم الحاسدین فی المطالب - وآنرا بر یک تمهید و سه مقصد و
یک التقاط ترتیب دادم - ولتوقع انجام - برخداوند علام داشتم * تمهید
چونکه ثبوت وجوب تقلید من وجه موقوف بر ثبوت تقدم زمانه آئمه مقبولان
خداوند مجید - است * وآن موقوف بر دانستن تواریخ است پس تقدیم
مناسب گردید * بنابران مقصد اول را در تواریخ تمهید - ومقصد ثانی را در
مقصد ثالث را در مناظره شدیده - والتقاط را در متفرقات جدید بار جدید - نام زد کردم * وهم

مقصد اول بر چند تبصره مشتمل است

تبصره اول

در مختصر بیان - پیدائش کون و مکان - چون خالق مطلق را خواهش وجود
موجودات شد - بمضمون - اِذَا اَرَادَ اللّٰہُ شَیْئًا اَنْ یَّکُوْنَ فَیَقُوْلُ کُنْ
کن گفت * پس بمجرد وجود لفظ کن همه عالم موجود گشت * اما حکمة وعبرة ظهورش را
درجه تقدم وتاخر را لقوله - فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلٰی بَعْضٍ ولقوله رَفَعَ
بَعْضَکُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجٰتٍ لِّیَبْلُوَکُمْ فِیْ مَآ اٰتٰکُمْ دخل داد * و
در امیان ترتیب وانتظامش را با توقف دلوالی لقوله خَلَقَ السَّمٰوٰتِ
وَالْاَرْضَ وَمَا بَیْنَهُمَا فِیْ سِتَّةِ اَیَّامٍ بنا نهاد - یعنی عرش و کرسی - لوح
و قلم - خلا و ملا - شمس و قمر - آسمان و زمین - آب و آتش - خاک و باد - و حیات
و موت - نیکی و بدی - عقل و فهم - جهل و علم - هدایت و ضلالت - نبوت و رسالت
خلافت و امامت - و غیر ذلک مما سوا الله من الممکنات والکائنات را با توالی جلی *
وانتظام کلی مخلوق ساخت * و هر یکے را با درجه خود بکاری مقرر و معروف داشت
ہر کسی را بہر کارے ساختند * ہرگز عبث و معطل نگذاشت * کقوله -

[illegible]
خزینة المفتی
بسط فی اوائل الصبا
النصر بن حرب
ماة بجواهر
وی عنهم
بیان

آدم علیہ السلام سپرداخت۔ کمر برخراش بربست أَنَا خَيْرٌ مِّنْهُ خَلَقْتَنِي مِن نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِن طِينٍ گفت بنابران قہار نیر تاتش غضب وقہر برافروختہ فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ ارشاد فرمودہ۔ بعد از مغضوبیش بعجز درداده رَبِّ فَأَنظِرْنِي إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ گفتہ حکیم مطلق بحکمت خود فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنظَرِينَ إِلَىٰ يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ حکم ساختہ۔

تقویت یافتہ۔ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ اخرسنیۃ المفتی گفتہ۔ لہٰذا خداوند کریم فَالْحَقُّ وَالْحَقَّ أَقُولُ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ بسط فی اوائل الضیا مِنكَ وَمِمَّن تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ فرمان دادہ۔ الغرض ثمرہ لواب المنصر بن حرب بر این مدار ساختہ۔ فَأَيْنَ لِلْخَلَائِقِ الْمَفَرُّ۔ إِلَّا إِلَىٰ رَحْمَتِكَ يَا إِلٰهَنَا بجواهر أَيْنَ الْمَفَرُّ وَلَا مَفَرَّ لِهَارِبٍ، فَبِقَوْلِكَ فَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ رُوِيَ عَنْهُم يَا خَالِقَ الْكُلِّ مِنَ الْجِنِّ وَالْبَشَرِ وَالْمَلَكِ، وَمَنْ يَصْنَعُ مِثْلَكَ، مَن لَّيْسَ شَرِيكٌ فِي صُنْعِكَ، يَا صَانِعَ الْأَرْضِ وَالْفَلَكِ، اللَّهُمَّ احْفَظْنِي وَذُرِّيَّتِي مِنْ وَسْوَسِ الْخَنَّاسِ الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ وَإِلَّا فَمَن يَقْدِرُ أَنْ يَحْفَظَنَا مِنْهَا إِلَّا أَنْتَ يَا رَبَّ النَّاسِ رَبِّ اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ وَإِلَّا فَمَن يَقْدِرُ عَلَيْهِ إِلَّا أَنْتَ۔ وَاجْعَلْنِي وَذُرِّيَّتِي مِنْ عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ الْقَانِتِينَ الصَّابِرِينَ الشَّاكِرِينَ الْمُؤْمِنِينَ الْمُسْلِمِينَ الذَّاكِرِينَ مَنْ يَجْعَلُنَا مِنْهُمْ إِلَّا أَنْتَ۔ وَمَنْ يُهْدِهِ مُسْتَحِقَّةً إِلَّا أَنْتَ۔ رَبِّ اغْفِرْ لِي مَنْ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا أَنْتَ۔ فَأَنَا جِي بِقَلْبِي يَا إِلٰهِي بِقَوْلِكَ۔ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا۔ اصْنَعْ بِنَا مَا أَنْتَ لَهُ أَهْلُهُ لَا الْفِعْلُ

تبصرۂ دوم

مختصر بیان۔ در پیدائش انسان ضعیف البنیان + اینکہ اوّلاً خداوند کریم حضرت ابوالبشر آدم علیہ السلام را از صلصال و طین لازب مخلوق ساخت + تا مثل ابوالجان متکبر نباشد و سرکش نشد + بلکہ سرنگون و متواضع گردد + ابیات سعدی

ز خاک آفریدت خداوند پاک — پس اے بندہ افتادگی کن چو خاک

حریص و جہان سوز و سرکش مباش — ز خاک آفریدت آتش مباش — خزینة المفتی

چو گردن کشید آتش ہولناک — بہ بیچارگی تن بینداخت خاک — بسط فی اوائل الضیا

چو آن سرفرازی نمود این کمی — از آن دیو کردند ازین آدمی — یا النصار بن حرب

بعد ازان حضرت حوا علیہا السلام را از پہلوے چپش علیہ السلام بماة بجواهر

ازان فرزندان انسان را از نطفۂ انسان لقولہ تعالیٰ اِنَّا خَلَقْنَا الْاِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ اَمْشَاجٍ نَبْتَلِيْهِ فَجَعَلْنٰهُ سَمِيْعًا بَصِيْرًا۔ و قولہ تعالیٰ مِنْ اَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهٗ مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهٗ نسلاً بعد نسل و بطناً بعد بطن قرناً بعد قرن مجعول نمودہ +

حکمت

در وضع اسم آدم و حوا بجز اینکہ آدم را نام آدم باین سبب نہادند کہ او را از ادیم زمین یعنی اجزاے کل خاکہاے روے زمین مخلوق ساختند + تا کہ خلائق در جمیع جہان مثل خاک منتشر شوند + و خود را افتادہ دارند + ہر جا سکونت کنند + و بآبادی ملک و عبادت خالق مشغول شوند + بالوان مختلفۃ الاصل متلون باشند یعنی مردمان مثل اوصاف بوقلمون ظاہری + و خصائل گوناگون باطنی خاک کہ عبارت از سرخی و سیاہی و سفیدی و زردی و سبزی گندم گونی و خاکی و کبودی و شیرینی و تلخی و شوری و زاری و درشتی و نرمی و گرمی و سردی و خشکی و سختی و تغیر یافتہ بدبوی و نیکی و فسق و فجور و نرمی و گرمی و درشتی و خوبی و دو ... و

متمثل و متخلق باشند تا آنان در یوم الحساب معذب و مخاطب نشوند

و حوا را ام حوا و زنان را مستورات باین وجه نهادند که از استخوان مستور زنده

[illegible] آدم مخلوق ساختند + و نیز الرعایب چپ [illegible] کردند + تا در میراث و شهادت

و معرکه و حکومت و غیرها با مردان مساوی نباشند + و با آنان مقابله نکنند +

[illegible] و متقارب مردان و متقارب از آنان باشند و نیز زن را بدین سبب مراه

[illegible] مرد خلق نمودند + و نیز نسا گویند که آدم عم را وحشت [illegible]

[illegible] لفظ نسا از گویا منقلب انس است چون در آن لفظ انقلاب

[illegible] زنان کج رفتاری پذیرفته + الغرض چون او حضرت آدم علیہ

[illegible] السلام بار گرفت + پسرے مسمی بقابیل و دخترے مسماة باقلیما

[illegible] باز پسر و دختر ہابیل و آغاز را زائیده + الغرض ہمین طور حضرت

[illegible] در مدت پانصد ہشتاد بار دختر و پسر توام آورد + و بالمبادله

[illegible] مناکحت میکردند + و معاملات زراعت می ساختند + چون خواہر قابیل جمیل و

خوبصورت بود + خواہر ہابیل غیر جمیل شیطان فرصت وقت را غنیمت شمرده و

بانداختن عداوت فیما بین فرزندان آدم علیہ السلام پے برد + و بدل قابیل وسوسه

انداخت + که ہابیل در العوض بصورت خواہرش نیک صورت خواہرم را گرفت چنگ

بکشت + و ندانست که چه کند متحیر گشت + تا آنکه خداوند تعالی دو کلاغ را [illegible]

کنان تعلیمش فرستاد + که یکے از آن دیگرے را کشته بمغاکے متوارکنده فرو نهاد +

لقوله تعالی فَبَعَثَ اللّٰهُ غُرَابًا يَّبْحَثُ فِي الْاَرْضِ لِيُرِيَهٗ كَيْفَ يُوَارِيْ

سَوْءَةَ اَخِيْهِ ۔ چون قابیل حال کلاغ دید + یَا وَيْلَتٰۤى اَعَجَزْتُ اَنْ

اَكُوْنَ مِثْلَ هٰذَا الْغُرَابِ گفته برادرش را بگور پوشید + مثنوی مولانا روم

کندن گورے که کمتر پیشه بود — کی ز فکر و حیله و اندیشه بود

194

گر بدی این فهم مر قابیل را — که نهادی بر سر او هابیل را
که کجا غایب کنم این کشته را — این بخون و خاک در آغشته را
دید زاغی زاغ مرده در دهان — بر گرفته در هوا گشته پران
از هوا زیر آمد و شد او بفن — از پی تعلیم او را گورکن
پس بچنگال از زمین انگیخت گرد — زود زاغ مرده را بنهفت
دفن کردش پس بپوشیدش بخاک — زاغ از الهام حق باخر منیة المغنی
گفت قابیل آه شه بر عقل من — که بود زاغی ز بسط فی اوائل الضیا

القصه چون بعد مرور مدت هزار سال و کثرت گشتن فرزندان النضر بن حرب مرض موت مبتلا شد + همه فرزندان را وصیت کرد + که پیغمبر شعیب نام بجواهر وی عنهم ورا نیکو دانید و باو ایمان آرید +

فائده (از اینجا تقلید شخصی واجب می نماید یاد باید داشت) گویند که فرزند شعیب علیه السلام طاق متولد شده بود + لهذا با حوری از بهشت معامله مناکحت در نمود و نیز گویند که اصالت رسالت آنحضرت صلعم از اینجا است + و حضرت شعیب علیه السلام را فرزند بنام نوش متولد شد + بعد بلوغش والدش حضرت شعیب علیه السلام رحلت کرد و بعد از آن پسر نوش قلیتان + باز پسرش مهائیل بصورتیکه در دنیا نظیرش نبود متولد شد حتی که مردمان با تحائف و هدایا بزیارتش می آمدند + و خوبصورتش را نظاره میکردند لهذا مهائیل از آن تحفه ها مالدار صاحب ثروت و حشمت گشت و چون او از دنیا برفت + مردمان باعث عدم دیدنش تحائف را واپس می بردند + فرزندانش را نمی دادند + ابلیس بشکل آدمی متشکل گشته بر فرزندانش آمد و گفت که زائران جمال مهائیل را نادیده تحائف و هدایا را واپس برند + شما تدبیری بکنید تا تحائف بیابید + گفتند چه کنیم گفت تندیس مهائیل قرار کنید + تا آنان آنرا دیده تحائف را واپس نبرند

بل اشما را دو برو ند + الغرض چنان ساختند + پس ازہمین تاریخ بدپرستی در عالم
صورت گرفت + و رواج یافت + و شب و روز ترقی پیوست - مضمون قوله
فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ الْمُخْلَصِينَ ثابت گشت
بعد از مدت مدید و عرصهٔ بعید - درمیان آن قوم پسرے متولد شد - نام او نوح یعنی
[illegible] مد + آنحضرت تا حیاتش بهدایت کوشان بوده + قلع و قمع بت پرستی
[illegible] باز چون شیطان فرزندانش را دید - که بفراق پدری گریستند
[illegible] نزد ایشان هم آمده گفت که شما اگر بدین مثل پدر شما
[illegible] تا اطمینان شما گردد - و روان پدر شما شاد باشد - الغرض
[illegible] ضلالت بنی آدم پیش برد - گویند که تا چهار صد سال به بیخبری و بے
[illegible] کسی راه هدایت نیافت - نه خدا را کسے شناخت - باز حضرت
[illegible] علیه السلام را فرستاد اما تا مدت نه صد و پنجاه سال لقوله تعالیٰ فَلَبِثَ
فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا پند و هدایت بداد - بجز چهل مرد
و چهل زن دیگر کسے ایمان نه آورد - نه اینرا هدایت شد - بلکه چون حضرت
نوح علیه‌م با واز بلند دعوت خلق نمودے - و لا اله الا الله انا رسول
الله گفتے - بعضے انگشتها در گوش کردے - بعضے جامهارا بر سر انداختے - بعضے
گریختے + کقوله تعالیٰ قَالَ رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلًا وَنَهَارًا فَلَمْ
يَزِدْهُمْ دُعَائِي إِلَّا فِرَارًا ۝ وَإِنِّي كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ
جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ وَاسْتَغْشَوْا ثِيَابَهُمْ وَأَصَرُّوا
وَاسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَارًا +

واکثران مجتمع گشته او را بزدندے + وایذا ها رسانیدندے تا بیهوش شدے
باز چون بهوش آمدے + بار دیگر همچنان دعوت فرمودے چون بار بار چند بار

بجهت کردار کفار گرفتار شد - روے بآسمان آورده گفت اَنِّیْ مَغْلُوْبٌ
فَانْتَصِرْ - گفت - باز چون درگلوے مبارک رسن انداخته کشان کشان بخانہ
و جاہہا می بردندے - و باہم گفتندے که این دشمن ماست و باربار ایذا رسانیدند
پس نوح عم بعد از سه روز بهوش آمده بنالید و تضرع نمود - رَبِّ لَا
تَذَرْ عَلَی الْاَرْضِ مِنَ الْکَافِرِیْنَ دَیَّارًا - فرمود -
طوفان رو نمود - و چون بقوله تعالیٰ - وَاصْنَعِ الْفُلْکَ بِاَعْیُنِنَا
طیار کشتی ساختے قوم مسخر کردندے کقوله تعالیٰ وَکُلَّمَا مَرَّ
قَوْمِهٖ سَخِرُوْا مِنْهُ - حضرت بجوابش اِنْ تَسْخَرُوْا
نَسْخَرُ مِنْکُمْ کَمَا تَسْخَرُوْنَ فَسَوْفَ تَعْلَمُوْنَ گفت -
طیار کشتی بمضمون فَارَ التَّنُّوْرُ از دیگدان آبہا جوشید و بہ
گرفت - و بمضمون - قُلْنَا احْمِلْ فِیْهَا مِنْ کُلٍّ زَوْجَیْنِ اثْنَیْنِ
اَهْلَکَ از ہر جانور جفتے در کشتی گرفت - و خود با فرزندان سام و حام و
یافث و مومنان بر کشتی سوار گشت + اما کنعان فرزند نوح عم رو سوے کوه
نہاد + و بدعوت نوح علیه السلام بقوله - سَاٰوِیْ اِلٰی جَبَلٍ یَّعْصِمُنِیْ
مِنَ الْمَآءِ - جواب داد + نوح عم - لَا عَاصِمَ الْیَوْمَ مِنْ اَمْرِ اللّٰهِ
اِلَّا مَنْ رَّحِمَ بجوابش فرمود + چون بمضمون - وَحَالَ بَیْنَهُمَا الْمَوْجُ
غرق شدن گرفت و موجہاے آب بر افزود - حضرت نوح عم پدر و فرزندے
رو بآسمان نمود - اِنَّ ابْنِیْ مِنْ اَهْلِیْ وَاِنَّ وَعْدَکَ الْحَقُّ فرمود
خداوند کریم بقوله - لَیْسَ مِنْ اَهْلِکَ اِنَّهٗ عَمَلٌ غَیْرُ صَالِحٍ
روشن نمود - چون مدت شش ماه سپری گردید و کشتی بمضمون - اسْتَوَتْ عَلَی
الْجُوْدِیِّ بر سر کوه جودی رسید + بمضمون وَقِیْلَ یٰاَرْضُ ابْلَعِیْ

مَاءَكِ وَيَا سَمَآءُ اَقْلِعِي وَغِيضَ الْمَآءُ وَقُضِيَ الْاَمْرُ زمین آب
خویش را فرو خورد و آسمان بارشش را موقوف کرد. گویند که بالهام خدا
نوح عم از چوبهاے کشتی مسجدے بنا ساخت + و بر کوه جودے بالشش نهاد
بالشش تا حال نشان داشت. و همه هشتاد زنان و مردان مومنان که با نوح عم بودند
[illegible] نوح عم مردند + و از فرزندان نوح عم
[illegible] یافت زنده ماندند + پس فقط از همین سه تن جمیع فرزندان آدم عم
[illegible] پیدا شدند و جابجا شایع و ضایع گشتند + چون از ایشان هم
[illegible] بت پرستی ظاهر گردید + حضرت هود عم از جانب خدا رسید + و
[illegible] وَاِلٰی عَادٍ اَخَاهُمْ هُوْدًا قَالَ یٰقَوْمِ اعْبُدُوا اللّٰهَ
مَا لَكُمْ مِّنْ اِلٰهٍ غَيْرُهٗ دعوت خلق می کرد. بمضمون قوله تعالی وَاذْكُرُوْٓا
اِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَآءَ مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوْحٍ وَّزَادَكُمْ فِی الْخَلْقِ
بَسْطَةً پند می داد + و چون مدت چهار صد سال حیات هود عم گذشت واز
دنیا بیرون رفت باز بتلبیس ابلیس مردمان بت پرستی اختیار کردند بعد از ان
حضرت صالح عم پیغمبری یافت قوله تعالی وَاِلٰی ثَمُوْدَ اَخَاهُمْ صٰلِحًا
قَالَ یٰقَوْمِ اعْبُدُوا اللّٰهَ مَا لَكُمْ مِّنْ اِلٰهٍ غَيْرُهٗ ومعجزه
شتر ماده از اندرون سنگ بیرون کرده ظاهر ساخت. قوله تعالی هٰذِهٖ
نَاقَةٌ لَّهَا شِرْبٌ وَّلَكُمْ شِرْبُ یَوْمٍ مَّعْلُوْمٍ +
قوم شتر خود و شتر صالح عم را کشتند و بقوله تعالی اِنَّآ اَرْسَلْنَا عَلَیْهِمْ
صَیْحَةً وَّاحِدَةً فَكَانُوْا كَهَشِیْمِ الْمُحْتَظِرِ هلاک شدند + پس
صالح عم بشهرے از شام مقام کرد و نشست + بعد از مدتے رخت هستی بسته
از دنیا رفت و مسجد جامع مدفون گشت +

وقصه ابراهیم تحر بن تارح معروف بآذر بن تحور بن سروج بن رعو بن
فلیح بن عیبر بن سلح بن ارفکشد بن سام بن نوح عم کذا فی التوریت بوقت نمرود
بن کنعان بن آدم بن حام بن نوح عم کذا فی التوریت متولد شد اولا از مادر پرسید
که خدای تو کیست گفت آذر خدای آذر کیست گفت نمرود خدای نمرود کیست
گفت کواکب خدای کواکب کیست جوابش گفتن نتوانست چون شب شد ستاره
را دید این رب من است گفت قوله تعالی فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ خرمنیة المغنی
قَالَ هٰذَا رَبِّي چون ساعتی بگذشت و ماه را دید که بر بسط فی اوائل الضیاء
هذا ربی گفت قوله تعالی فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِغًا قَالَ هٰذَا النصر بن عرب
ماه هم در گذشت لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ گفت باز چون آسمان بجواهر
گشت هذا ربی گفت قوله تعالی فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بَازِغَةً دی عنهم
هٰذَا رَبِّي هٰذَا أَكْبَرُ چون آن در گذشت اعتقاد از همچنین گمراهی
فاسد گشت حتی که إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ بعنان
الْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ گفت چون قوم نمرود حسب دستور
یکروز خواستند که بعیدگاه روند آذر گفت که ای پسر ابرخیز با ما بعیدگاه
صحرا بیا حضرت ابراهیم سوی کواکب نظر نموده إِنِّي سَقِيمٌ گفت و باین عذر
و تا دیرات با ایشان نرفت چون جمیع قوم بصحرا بیرون رفتند و خانها
خالی گذاشتند حضرت ابراهیم علیه السلام این را غنیمت شمرده تبری بر داشت
و در بتخانه آمده دست و پای بتان را هم شکست و بجز بت بزرگ همه را پاره
پاره ساخت و بر دوش بت بزرگ تبر را بر داشت و بازگشت چون
ایشان مراجعت کردند صورت حال دیدند تحیر و تحید ناد و لقوله تعالی
قَالُوا سَمِعْنَا فَتًى يَذْكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ قومی گفتند که ما شنیدیم

که آن فتنه جوانی کرد که او را ابراهیم خوانند ابراهیم عم را بر وی بیرون آوردند
و ترسانیدند + أَأَنْتَ فَعَلْتَ هٰذَا بِآلِهَتِنَا يَا إِبْرَاهِيمُ گفتند
حضرت بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هٰذَا فَاسْأَلُوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ
گفت + پس ایشان بمضمون نُكِسُوا عَلٰى رُءُوسِهِمْ سرنگون گشتند و بقول القائل
لَقَدْ عَلِمْتَ مَا هٰؤُلَاءِ يَنْطِقُونَ بتان سخن نگویند دانسته‌اند گفتند
از جواب عاجز شدند ابراهیم عم أَفَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ
شَيْئًا وَلَا يَضُرُّكُمْ أُفٍّ لَكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ
دُونِ اللّٰهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ گفت. چون ایشان در جواب مغلوب
[illegible]ت ابراهیم عم کمر بستند + حَرِّقُوهُ وَانْصُرُوا آلِهَتَكُمْ
إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ گفتند + الغرض حضرت را در آتش انداختند با حکم خدا
يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلٰى إِبْرَاهِيمَ نار کفار از پیغمبر خداوند
در مرغزار و گلزار گشت و آسیبی بحضرت نرسیده + چون نمرود و وزیرش
تماشا بر سر مناره رفته ابراهیم عم را در میان گل و ریحان بر تخت نشسته دیدند +
با آواز بلند نعم الرب ربكم گفتند + چون مدت چهل روز بگذشت + از
آتشکده بیرون گشت + و در توریت مذکور است که پدر ابراهیم عم را نسبت
ابراهیم - نحور هاران بودند + از هاران حضرت لوط تولد شد + و هاران پیش
پدر خود فوت شد + حضرت ابراهیم عم حضرت ساره عم را بنکاح در آوردند - و نحور ملکه
نام دختر هاران را بنکاح خود در آورد - و از ساره حضرت اسحق تولد شد - و
از هاجره که کنیزک ساره بود باعث تصور عقیمی خود بنکاح شوهرش داده بود حضرت
اسمعیل عم متولد شد - بعدش حضرت اسحاق عم مسماة ربقه دختر خالش بتوئیل بن
نحور بنت ملکه را بنکاح در آورد + و از ان بطن دو پسر عیسو و یعقوب عم تولد شدند

و عیثا دختر بنت حضرت اسمٰعیل عم را نکاح کرد + و یعقوب عم چون بقرب از پدر
خود برکت دعاے نبوتے کہ حسب وعدہ پدر حق برادرش عیثا بود برگرفت -
عیثا در دشمنش گشت + بنا بران بخوفش بمشورہ مادر خود بدیار خالش لابن بن نحول
گریخت و دختر انش بسمانان رحیل ولیاہ ہر دو خواہر را بنکاح خود گرفت +
واز رحیل حضرت یوسف عم و بنیامین تولد شدند + واز لیاہ او بن و شمعون تحفہ
یہودہ اشکار زبولون و یک دختر دینہ تولد شدند + واز بطن ہا اخرمنیۃ المفتی
باعث رشک و حسد بر خواہرش لیاہ کہ کثیر الاولاد بود وانیز بسط فی اوائل الضیا
متولد نمی شد بفراش شوہرش دادہ بود وازان طرف دان نفتالی المصر بن عرب
ولیا نیز برشک خواہرش کنیزکش زلفہ را بفراش یعقوب بداد ازا السماۃ بجواھر
شدند فی الجملہ حضرت یعقوب عم مع دوازدہ پسر و یک دختر و مال روی عنھم
کثیر از دیار خالش بدیار خود می آمد ناگاہ حضرت جبرائیل عم نزدش آ ال سہ
پیغمبری بداد + و نامش اسرائیل نہاد +

نعمان

قصۂ حضرت لوط عم - امتان حضرت لوط عم کہ در شہرستان بودند بسبب
بدفعلی الشان فرشتگان ہلاک کردند +

قصۂ حضرت اسمٰعیل عم ہر سال از مکہ بزیارت پدر بشام رفتے واز حضرت
اسحٰق و دیگر برادران ملاقات کردہ باز بمکہ آمدے + چون از زنش دوازدہ پسیر
متولد شدہ او را خدا فرمود کہ بدیار مغرب کہ بت پرستان بودند + و دعوت کند
در انجا پنجاہ سال دعوت کرد حتی کہ ہمہ مومن شدند + و اسلام آوردند + و تا صد و
سی سال بزیست و باخر عمر بملاقات حضرت اسحٰق عم برفت او را نابینا دید + و باد و
فرزندش ملاقات گردید + باز ازان بمکہ رسید + بعد یک سال فوت شد + و فرزندانش
او را بپہلوے مادرش ہاجرہ دفن کردند + و بجز دو پسیر ہمہ در عالم منتشر شدند +

فقط ثابت در دنیا بمکه ماندند + بیشتر عرب و حجاز از نسل اسمٰعیل اند +

قصہ حضرت اسحاق عم – حضرت اسحٰق عم را خداوند کریم به پیغمبری کنعان
فرستاد و در آنجا بندگی داد + و با آخر عمر نابینا گردید + و بعد رحلت حضرت اسمٰعیل عم
بعمر صد و شصت سال فوت گردید + چون عیسو را به پیغمبری یعقوب عم یقین گشت + از
[illegible] گشت + و انتشاری اولادش بعالم شایع گشت + حتی که عیسو مع
[illegible] سیادت بسر زمینے که حالا آنرا روم و استنبول گویند جا گرفت +
[illegible] + و در روم پسرش مع اولاد کثیرش در آنجا نشست + و [illegible]
[illegible] گشت + و حسب دعاے حضرت اسحٰق عم فرزندان حضرت
[illegible] بنام پیغمبر شدند + و از فرزندان عیسو بجز ایوب پیغمبری نشدند و تا به
[illegible] اولاد معروف و مشهور گشتند + لاجرم رومیان شجاع شدند +
[illegible] رسول الله صلعم +

[illegible] سوم

در ذکر احوال جناب رسالت مآب صلے الله علیه و آله وسلم

مختصر بیان خیر الانسان پیغمبر آخر الزمان را عیان می کنم که بمضمون این حدیث
عن سلمان رض – قال فترة بین عیسی و محمد صلے الله علیه وسلم
ستمائة سنة اخرجه البخاری بعد از شش صد سال حضرت عیسی علیه السلام
خاتم المرسلین رسول رب العالمین را خالق کونین بهدایت خلائق خافقین فرستاد و
و همین هدایت عباد را تا ابد الآباد یوم التناد قیام داد + و آباد نهاد + یعنی ذات
انور آنحضرت صلعم بتاریخ دوازدهم ماه ربیع الاول روز دوشنبه سنه پنجاه و
سوم قبل موضوع تاریخ هجری مطابق سنه عیسوی بقبیله اشرف العرب قریش مکه
معظمه از برج حمل حضرت آمنه بنت وهب بن عبد المناف طلوع فرموده ظلمات

جهان را منور ساخت

الغرض چون پرتو نورش صلعم بر چراغ روزگار شتافت و دوام یافت و عکس جمالش صلعم بر دو فانوس لیل و نهار رقم قیام پذیرفت غراب ضلالت خسته و خراب گشته خود را بآتش بادیهٔ هلاکت بانداخت سـ روز مولود و نقل آن محمود گفت شاه نجف دو شنبه بود لیک تاریخ آن شفیع امم از ربیع یکم دوازدهم چون الیقه مشهور است دیدیم نوشتیم ورنه در کتب سیر خصوصاً در مدارج النبوة بیا خر منیة المفتی

وُلِدَ الحبیب ومثله لا یولد — وُلِدَ الحبیب وبسط فی اوائل الضیا
وُلِدَ الحبیبُ مُحلاًّ ومطیبًا — والنُّورُ مِن وجنا النصر بن حرب
وُلِدَ الَّذی لولاهُ ما ذُکِرَ التُّقا — کلّاً ولا ذکر السماة بجواهر
هٰذا الَّذی لولاهُ ما ظهر التُّقا — کلّاً ولا کان المحدوی عنهم
هٰذا الَّذی جاءَتْ الیهِ غزالةٌ — والجذعُ حقّاً قال انذال سـ
هٰذا اِمامُ المُرسلینَ حقیقةً — هٰذا خِتامُ الانبیاءِ ولنعمانٍ
اِن کانَ یُوسُفُ قد اَتاکَ جمالُهُ — ولِلّٰهِ ذ المحبوبُ مِنْهُ اَزیلَ مِنه
لو کانَ اِبراهیمُ اَعطیٰ رُشدَهُ — بِاللّٰهِ ذا المولودُ مِنهُ اَرشدُ
لو کانَ قد اَعطَی المسیحَ عِبادةً — فمحمّدٌ مِنهُ اَجلُّ واَعبدُ
هٰذا الَّذی خُلِعَتْ علیهِ ملابسٌ — ولفاسٌ فنظیرهُ لا یُوجدُ
جبرئیلُ نادیٰ فی منصّةِ حُسنِهِ — هٰذا امدیحُ الکونِ هٰذا احمدُ
یا عاشقینَ توَلَّجُوا فی حُبِّهِ — هٰذا هُوَ الحسنُ الجمیلُ المُفرَدُ
ویقولُ یا عُشّاقُ هٰذا المُصطفیٰ — ویقولُ یا مشتاقُ هٰذا احمدُ
لم یاتِ فی اولادِ آدم مثلُهُ — فیما مضیٰ هٰذا احادیثُ مُسنَدُ
قالَتْ ملائکةُ السَّماءِ باَسرِهِم — وُلِدَ الحبیبُ ومثلُهُ لا یُولَدُ

صَلُّوا عَلَيْهِ بُكُورَةً وَعَشِيَّةً ‏— اَلْفَ الصَّلٰوۃِ مَعَ السَّلَامِ وَزِدْ بِهٖ
يَا نَبِيَّ اللّٰهِ اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ ‏— اِنَّمَا الْفَوْزُ وَالْفَلَاحُ لَدَيْكَ

ولقوله تعالیٰ ـ يَا اَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا صَلُّوْا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوْا تَسْلِيْمًا ـ ای برادران مومنان بر نبی آخرالزمان درود بے پایان از جان وزبان حیان کنید + تا حکم منان بدل و [illegible] + ومستحق شفاعت پیمبر آخرالزمان باشید + وبحدیث من صلی علی ومن [illegible] ... [illegible] یان یابید +

درود ملحونہ

یا نبی سلام علیک ‏— یَا رَسُوْلُ سَلَامٌ عَلَيْكَ ‏— يَا حَبِيْبُ سَلَامٌ عَلَيْكَ
صلوات الله علیک ‏— اَشْرَقَ الْبَدْرُ عَلَيْنَا ‏— فَاخْتَفَتْ مِنْهُ الْبُدُوْرُ +

مِثْلَ حُسْنِكَ مَا رَأَيْنَا ‏— قَطُّ يَا وَجْهَ السُّرُوْرِ
اَنْتَ شَمْسٌ اَنْتَ بَدْرٌ ‏— اَنْتَ نُوْرٌ فَوْقَ نُوْرٍ
اَنْتَ اِكْسِيْرٌ وَغَالِيْ ‏— اَنْتَ مِصْبَاحُ الصُّدُوْرِ

يَا حَبِيْبِيْ يَا مُحَمَّدْ ‏— يَا عَرُوْسَ الْخَافِقَيْنِ ‏— يَا مُؤَيَّدْ يَا مُمَجَّدْ ‏— يَا اِمَامَ الْقِبْلَتَيْنِ

مَنْ رَاٰى وَجْهَكَ يَسْعَدْ ‏— يَا كَرِيْمَ الْوَالِدَيْنِ
حَوْضُكَ الصَّافِي الْمُبَرَّدْ ‏— وِرْدُنَا يَوْمَ النُّشُوْرِ

مَا رَاَيْنَا الْعِيْسَ حَنَّتْ ‏— بِالسُّرٰى اِلَّا اِلَيْكَ ‏— وَالْغَمَامَةُ قَدْ اَظَلَّتْ ‏— وَالْمَلَا صَلُّوْا عَلَيْكَ

وَاَتَاكَ الْعُوْدُ يَبْكِيْ ‏— وَتَذَلَّلْ بَيْنَ يَدَيْكَ
وَاسْتَجَارَتْ يَا حَبِيْبِيْ ‏— عِنْدَكَ الظَّبْيُ النَّفُوْرُ
عِنْدَمَا شَدُّوا الْمَحَامِلْ ‏— وَتَنَادَوْا لِلرَّحِيْلِ
جِئْتُهُمْ وَالدَّمْعُ سَائِلْ ‏— قُلْتُ قِفْ لِيْ يَا دَلِيْلُ
وَتَحَمَّلْ لِيْ رَسَائِلْ ‏— اَيُّهَا الشَّوْقُ الْجَزِيْلُ
نَحْوَ هَاتِيْكَ الْمَنَازِلْ ‏— بِالْعَشَايَا وَالْبُكُوْرِ +

كُلُّ مَنْ فِي الْكَوْنِ هَامُوا ‏ فِيكَ يَا بَاهِيَ الْجَبِينِ
وَلَهُمْ فِيكَ غَرَامٌ ‏ وَاشْتِيَاقٌ وَاحْتِنِينُ
أَنْتَ لِلرُّسُلِ خِتَامٌ ‏ أَنْتَ لِلْمَوْلَى شَكُورُ
فَعَلَيْكَ اللهُ صَلَّى ‏ دَائِمًا طُولَ الدُّهُورِ
وَصَلٰوةُ اللهِ عَلَى أَحْمَدَ ‏ عِدَّةُ أَحْرُفِ الدِّيفِه سم
أَحْمَدُ الْهَادِي مُحَمَّدْ ‏ صَاحِبُ الْوَجْهِ الْاخرمنية المغني

وزمان تولد نبی آخر الزمان ہمان بود + فرو افتادگی جملہ بتان مبسط فی اوائل الضیا
وفرو مردن آتشکدہ گبران ہمان بود + وتنزلزل تخت نوشیروان النصار بن عرب
برو جہاے الشان ہمان بود + مولانا رومی ؎ المساۃ بجواہر

چون محمد گفت آن جملہ بتان ‏ سرنگون گشتہ بساجد آنزوی غنہم
کہ برداے پیراین جہ جستجوات ‏ آن محمد کہ عزل ما در وسنال ؎
ما نگون وسنگسارانیم ازو ‏ ما کساد و بے عیارانیم زو ‏ انعمان

وگویند کہ در آنوقت از سلطنتش چہل ودو سال گذشتہ بود + واز زمانہ حضرت عیسٰی ع
علیہ السلام ششصد سال کما مرّ ذکرہ واز اسکندر رومی ہشت صد سال واز
حضرت داؤد عم یکہزار وہشت صد سال واز حضرت موسی عم دو ہزار ہشت صد سال
واز حضرت ابراہیم عم سہ ہزار ہفتصد سال واز حضرت نوح علیہ السلام چہار ہزار
یکصد ونہ سال واز حضرت آدم عم از ابتداے نزول بزمین شش ہزار یکصد و
شصت وسہ سال گذشتہ بود کہ بعثت ذات بابرکات سرور کائنات رو نمود +
کرسی نامہ کرسی نامہ آنحضرت تا آدم عم کہ از احادیث مختارہ محدثان + و
روایت محققہ راویان + خصوصًا در بخاری تا ابن عدنان یافتہ شدہ این است کہ
جناب رسالت مآب خاتم المرسلین رسول رب العالمین محمد مصطفٰی احمد مجتبٰی بن عبداللہ

بن عبد المطلب بن ہاشم بن عبد مناف بن قصی بن کلاب بن مرۃ بن
کعب بن لوی بن غالب بن فہر بن مالک بن النضر بن کنانہ بن خزیمہ بن مدرکہ
بن حضرت الیاس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان تا اینجا متفق علیہ محدثان
است بعد ازان از عدنان تا حضرت آدم علیہ السلام در روایات اختلافات بسیار واقع گشتہ
[illegible] روایت چنین آوردند کہ عدنان بن اُد بن اود بن الیسع بن ہمیسع
[illegible] حمل بن قیدار بن حضرت اسمٰعیل علیہ السلام بن حضرت ابراہیم علیہ السلام بن تارخ
[illegible] باخور بن ساروغ بن راعو بن فالغ بن عامر بن شالخ بن ارفخشد
[illegible] حضرت نوح علیہ السلام بن مالک بن متوشلخ بن خنوخ بن یارد بن حضرت
[illegible] قینان بن انوش بن حضرت شیث علیہ السلام بن حضرت آدم علیہ السلام +

والدۂ ماجدۂ آنحضرت صلعم آمنہ خاتون بنت وہب بن
[illegible] بن زہرات بن کلاب بن مرہ باقی مثل آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم است
[illegible] اعلم بالصدق والصواب +

[illegible] آنحضرت صلعم حلیمہ سعدیہ رضی اللہ عنہا بود + تا چہار سال پرورش و پرداخت نمود
بعد از ظہور بعض کرامات وشق جگر و اطلاع کاہنان بتخوف آنان حوالہ عبد المطلب
ساخت + و بعمر ہفت سالگی والدۂ ماجدۂ آنحضرت بتقضائے الٰہی داعی اجل را
لبیک بپرداخت + و بسن ہشت سالگی و دو ماہ جد آنحضرت عبد المطلب پسر خودش
ابو طالب را وصیۃ حوالہ نمود و از دار فانی بدار البقا گذشت + و بسن دہ سالگی باز سینہ
مبارکش شگاف یافت + چون ابو طالب احوال شریف را دید و اقوال را شنید +
روزے بگفت ای پسر می خواہم + کہ سخنے بتو گویم + اما از تو شرم دارم + کہ عزت
تو در چشم من از آن بسیار است کہ چیزے بگویم + حضرت صلعم فرمود + ہر چہ خواہی
بگو کہ فرمان بردار توام + گفت می دانی کہ پدر و مادرت مردند + و چیزے نگذاشتند

من چنان دستگاهے ندارم + که کار تجملی کردن توانم + لهذا در خاطرم رسید + تا
تدبیرے بدلم پیدا گردید + که خدیجه دختر خویلد زنے منعم است و مال بسیار دارد + و
مزدوران میگیرد + و اجرت مناسب میدهد + درین امر چه می گوئی + و چه مصلحت دانی +
حضرت فرمود - فرمان برداریم + و بدل راضیم + الغرض ابوطالب آنحضرت را با خود
همراه کرده - نزد خدیجه رفته - برائے وجه معاش سفارش نمود خدیجه [illegible]
بروایت حضرت ابوبکر رض و حضرت علی رض چنین آمده است که خدیجه را خبر منیة المفتی
غلام آزاد کرده اش میسره نام + احوال کرامات آنحضرت نیز بسط فی اوائل الصبا
گشته بود شنیده + و نیز از چشم خود دیده + آنحضرت را طلبیده با النصار بن حرب
گوسپندان مقرر کرد + چون مدتے برین بر آمد + و عمر مبارک به بست [illegible] بجواهس
خدیجه آنحضرت را به تجارت شام فرستاد + و غلامش را همراه نبی صدیوی عنهم
و غلام را به تاکید تمام و تشدد ما لا کلام گفت هر جا هر فعلے و هر کرامات
صادر شود + بمن پوست بر کنده ظاهر باید کرد + و آنرا اصل تجارت بالمنعمان
الغرض رفت و چنان کرد + بعد از مراجعت استفسار کرد + غلام میسره نیز [illegible]
کنده همان بیان را عیان نمود + پس خدیجه گفت ای محمد اگر من عاجزه را بنکاح
خود در آری تا بقیت العمر بخدمت تو سرفراز شده سعادت دارین و کرامات کونین
حاصل نمائم + فرمود که بلا اجازت عمم اجازت این امر مهم دادنش نمی توانم +
ابوطالب را راضی کرد + و حسب شروط آنحضرت جمیع مال و اسباب و غلام را
براه خدا التصرف و آزاد کردن را انجابت فرمود + و ابوطالب مع حضرت حسب البشارة
خدیجه نزد ورقه بن نوفل که برادر عموی خدیجه بود برفت + و او برویت آنحضرت
خوشنود گشت + و از قدوم میمنت لزوم آنحضرت نوفل با جمیع هم عصران سرلقبد
برخاست و گفت که من ترا بسیار دوست میدارم چیزی از من بخواه ابوطالب گفت

که خدیجه را بجد بده گفت ای معشر قریش گواه باشید که من خدیجه را بجد با زاء چهار صد مثقال زرین مهر بزنی دادم - آنحضرت فرمود من قبول کردم + در آن زمان سنه مبارک آنحضرت بست و پنج سال و سن خدیجه چهل سال بود - اگرچه در ... و مواهب لدنیه در باب وجود پدر و عم خدیجه بوقت نکاح چیزے اختلاف نوشته [illegible] ... لت کلام درگذاشته شده +

[illegible] مطهرات دے صلے اللہ علیہ وسلم (۱) حضرت خدیجہ الکبریٰ رضہ [illegible] ... آنحضرت بست و پنج سال یا بست و چهار سال بسال دہم بعثت فوتیده [illegible] ... بنت زمعه بن قیس که در سنه پنجاه و چهار فوتیده + (۳) حضرت عائشه [illegible] ... در خلافت حضرت معاویه فوتیده + (۴) و حضرت حفصه بنت حضرت عمر رضہ [illegible] ... پنج یا چهل هفت فوتیده + (۵) حضرت زینب بنت خزیمه بسال چهارم [illegible] ... بنت نبی صلعم فوتیده + (۶) حضرت ام سلمه که بعمر هشتاد و چهار در سنه [illegible] ... شهادت حضرت امام حسین رضہ فوتیده + (۷) حضرت زینب بنت جحش که بسال بستم یا [illegible] ... بست و یکم فوتیده + (۸) حضرت جویریه بنت الحارث که بسال پنجاه و پنج یا شش فوتیده + (۹) حضرت ام حبیبه بنت ابی سفیان خواهر معاویه رضہ که در سال چهلم یا در چهل و چهارم فوتیده + (۱۰) حضرت صفیه بنت حی که در سال سی و ششم یا پنجاه و پنج یا دیگر فوتیده + (۱۱) حضرت میمونه بنت الحارث عامریه که در سال پنجاه و یک یا شصت و یک یا شصت و سه یا شصت و شش یا هفت و شت فوتیده + کذا فی المدارج وغیره +

اولاد امجاد دے صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم - حضرت قاسم و حضرت عبد اللہ رضہ که ملقب بطیب و طاهر و بی بی زینب و بی بی رقیه و بی بی ام کلثوم و بی بی فاطمه زهره از بطن ام المومنین حضرت خدیجه الکبریٰ رضہ اند بودند اما هر دو پسر قبل بعثت فوتیده اند و دختران بزمانه بعثت بقید حیات بودند مسلمان شدند و حضرت ابراهیم رضہ ... مدینه منوره

از بطن ماریه قبطیه تولد شده بعد دو ماه فوت کرد چنانکه همه فرزندان عالیشان بجز
حضرت فاطمه زهره رض بروبروے آنحضرت شربت موت چشیدند اما در دار قطنی و
مواهب لدنیه و مدارج اختلافات کثیره نوشته دیدم - باعث خوف درازی کتاب ترک کردم

حالات نکاح دختران وی صلی الله علیه وسلم

حضرت بی بی زینب بنکاح ابوالعاص و حضرت بی بی رقیه بنکاح عتبه فله ...
بودند مگر چون عتبه بی بی رقیه را طلاق داد حضرت عثمان رض را بنکاح خود آورد منیة المفتی
و گویند که بی بی کلثوم را نیز عتبه نکاح کرده فوت نمود بنا بر آن حسب فی اوائل الضیا
کلثوم را نیز بعد فوت حضرت بی بی رقیه رض بنکاح خود در آورد ولهذا الناصر بن عرب
شد و عقد حضرت فاطمه رض بعمر پانزده سال و پنج یا شش و نیم ماه المسماة بجواهر
الله وجهه نمود در آنوقت عمر حضرت علی رض بیست و یکم و پنج ماه بود وی عنهم

کیفیت و تاریخ بعثت چون زمان نبوت و اوان نزول ال...

رسید تا اللّٰه شق جگر گردید و چون سن شریف بچهل رسید بغار حراے مکه وحی الفیعان
گردید یعنی حضرت جبرائیل ع تعلیم آیات آغاز نمود و طریقه طهارت و وضو الاسلام
و استنجا و طریق خواندن نماز تعلیم می فرمود قوله تعالی عَلَّمَهُ شَدِیْدُ
الْقُوٰی چون شبا شب بعبادت مشغول شدند خدیجة الکبری گفت ای محمد رض
چرا نخسپی گفت یا خدیجه کار من از خفتن و آسودن درگذشت حالا دعوت حق
بر من واجب گشت تا مردمان را از بت پرستی باز دارم براه هدایت بیارم
اما در تردد هستم کرا خوانم و که بر قولم اعتماد کند حضرت خدیجه رض گفت
اول من بر تو ایمان آوردم بعد ازان حضرت علی کرم الله وجهه بعمر هفت سالگی
ایمان آورد بعد ازان حضرت ابوبکر صدیق رض بعد ازان زید ابن حارث
و بلال حبشی ایمان آوردند بعده عبدالرحمان بن عوف رض بعده قریب ابن

عوام بعدہ طلحہ رضؓ وسعد ابن ابی وقاص یکان یکان ایمان آوردند + حتی کہ
سی و نہ کس مومن شدند + اما دین را بخوف کفار پنہان می داشتند + چون این
خبر وخبر ایمان حضرت امیر حمزہ رضؓ با بوجہل رسید + باید آنحضرت مستعد گردد
حتی کہ ابوجہل و ولید بن مغیرہ وابوسفیان وخطاب وابولہب وغیرہ سرداران
[illegible] گفت کہ حمزہ بمحمد ایمان آوردہ ابولہب گفت اوّلاً سر محمد باید
[illegible] تدارک یاران کنید + ابوجہل باستماع این سخن حکم داد کہ سوگند
[illegible] ہر کہ سر محمد بریدہ پیشم آرد اورا چنان چنین خواہم داد عمر بن الخطاب
[illegible] شجاعت ورتبت وحشمتش بمیان عرب مشہور ومعروف بود گفت
[illegible] تیغ بران بدست گرفتہ تفحص کنان ہر چہار سو می گشت + علانیہ
[illegible] می گفت + حتی کہ کسی از راہی گفتش کہ خواہرت مع شوہرش بر محمد
[illegible] چون این بشنید + بخانۂ خواہرش فاطمہ در رسید + ایشان را بتلاوت در
[illegible] زدوکوب ساخت + روزے خواہرش سورۂ طہٰ میخواند تا
[illegible] بگوشش رسید + فی الحال رغبتش بایمان پیدا گردید + حتی کہ شمشیر
بینداخت + نزد خواہرش آمدہ پرسید + کہ چہ می خوانی گفت کلامے کہ بر
محمد م نازل گردید + و در بعض روایت آمدہ است کہ خواہرش منکرش گشتہ او را
در تنور سوزان بینداخت + اما نسوخت گفت آنرا بیار تا من نیز بخوانم گفت
بمضمون اِنَّمَا الْمُشْرِکُوْنَ نَجَسٌ + تو نجس ہستی + کلام خدا چگونہ می خوانی +
چون بعد پاکی بخواند زار زار بگریست + کہ اثر دعا این حدیث او را بگرفت +
اَللّٰھُمَّ اَعِزَّ الْاِسْلَامَ بِاَحَبِّ ھٰذَیْنِ الرَّجُلَیْنِ اِلَیْکَ بِعُمَرَ بْنِ
الْخَطَّابِ اَوْ بِاَبِیْ جَھْلِ بْنِ ھِشَامٍ کذا فی المشکوٰۃ والسیوطی وغیرہما
حتی کہ بخانۂ ارقم آنحضرت مع حضرت حمزہ رضؓ وغیرہ بودند + رفتہ دست کہ او

اما مردمان خانه از خوفش نترسیدند + و مجتمع گشتند + پس حضرت حمزه گفت
چیست گفت عمر با شجاعت و دلیری خود تو بیا گفت عمر در باز کنند + اگر باسلام
پیش آید بهتر ورنه قتل کنیم چون در باز کرد عمر در رو بیت روی محمد صلعم تکبیر کرد +
و اهل دار هم تکبیر کردند + حتی که اهل مکه آوازش شنیدند + و آیت یا ایها النبی
حسبک الله و من اتبعک من المؤمنین نازل شد + خلیفه سوم
حضرت عثمان رض اما القول ابن اسحق و کان عثمان اول الناس اخر منیة المفتی
بعد ابی بکر و علی و زید ابن حارث لتقدیم اسلامش به عمر رض البسط فی اوائل الصبا
رسول صلعم بر روایت مشهور بعمر چهل سالگی مبعوث گشته به مکه ... النصر بن حرب
پانزده سال بدعوت حق مشتغل فرموده + بسوی مدینه منوره المسماة بجواهر
بعد ازان است دعوت ده یا پانزده سال در مدینه بسن شصت یا شصت و دو عنهم
شصت و پنج حسب اختلافات روایات مشکوة و بخاری و مسلم و غیره منقول بال ... یا
ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة لتعیان
روح مبارکش از عنصر خاکی فانی + بعالم نورانی جاودانی + ... الامة
کما فی البخاری قال انزل علی رسول صلعم وهو ابن اربعین سنة
فمکث بمکة ثلث عشرة سنة ثم امر بالهجرة فهاجر الی
المدینة فمکث بها عشر سنین ثم توفی و در روایتی وفات
هو ابن ثلث و ستین را زیاده کرده کذا فی البخاری اما در مشکوة از ابن
عباس این روایت آمده است + قال اقام رسول صلعم بمکة خمس عشرة
سنة (الی) و توفی و هو ابن خمس و ستین سنة متفق علیه +
و از انس رضی الله قال علی راس ستین سنة متفق علیه نوشته + و غیر ذالک
چون شفیع الوری بحکم خدا　　شد ز دار الفنا بقصر بقا

عمر آن شاه قبلۂ آمال　　ابن عباس گفت شصت و سه سال

سال نقلش چنین عمر افزا شد　　جان ز دین رفت و دین ز دنیا شد

باز تاریخ نقل او بر خوان　　که شد از فراق او بے جان

اشعار

لَیْتَ یَا رِیْحَ الصَّبَا یَوْمًا اِلٰی اَرْضِ الْحَرَمْ

بَلِّغْ سَلَامِیْ رَوْضَةً فِیْهَا النَّبِیُّ الْمُحْتَرَمْ

بِهٖ شَمْسُ الضُّحٰی مِنْ خَدِّهٖ بَدْرُ الدُّجٰی

نُوْرُ الْهُدٰی مِنْ كَفِّهٖ بَحْرُ الْهِمَمْ

بُرْهَانُنَا نَسْخًا لِاَدْیَانٍ مَضَتْ ✢

اَحْكَامُهٗ كُلُّ الصُّحُفِ صَارَ الْعَدَمْ

دَنَا فَجْرُ وَجْهِهٖ مِنْ سَیْفِ هَجْرِ الْمُصْطَفٰی ✢

طُوْبٰی لِاَهْلِ بَلْدَةٍ فِیْهَا النَّبِیُّ الْمُحْتَشَمْ

یَا لَیْتَنِیْ كُنْتُ مِمَّنْ یَتْبَعُ نَبِیًّا عَالِمًا ✢

یَوْمًا وَّلَیْلًا دَائِمًا وَّارْزُقْ كَذَا لِیْ بِالْكَرَمْ

لِیْ حَسْرَةٌ لَا اَسْمَعُ كَذَا اِلَیْمَا كَمَا اَصِفُ لِلْمُصْطَفٰی

فِیْ كُلِّ حِیْنٍ قَدْ مَضٰی فِی الْحَالِ مَا یَحْصُلُ لَهُمْ

تبصرۂ چہارم در خلافت حضرت ابو بکر صدیق رضؓ

در واقدی و خلفائے راشدین مذکور است که حضرت ابو بکر صدیق رضؓ بعد دو سال و چند ماه تولد رسول کریم ﷺ متولد شد چنانکه مدت حیات ہر دو شصت و سه ۶۳ سال است و بروز تاریخ رحلت رسول کریم ﷺ بروز دوشنبه دوازدہم ماه ربیع الاول سنه ۱۱ ہجری خلافت یافت و بر منبر برآمده بر[illegible]

مردمان نظر می انداخت ÷ حضرت زبیر رض را ندید ÷ طلبید ÷ رسید ÷
باو ابن خطاب (که ای پسر عم رسول صلعم آیا اراده شق عصای اسلام
داری) مخاطب گردید ÷ چون حضرت زبیر رض این سخن شنید ÷ لا تثریب
یا خلیفه رسول صلعم گفته بر خلافت و بیعتش راضی گردید ÷ همچنان
حضرت علی رض را ندید ÷ طلبید ÷ رسید ÷ بدو ابن خطاب (که ای خلیفه
پسر عم و ختن رسول صلعم شق عصای اهل اسلام را غرض داری) اخرجنیه المفتی
گردید ÷ حضرت علی رض نیز مثل زبیر رض لا تثریب گفته بسط فی اوائل اصیا
گردید ÷ الغرض خلافت صدیق رض باجماع کل صحابی و انصار بن حرب
اما بعد رحلت رسالت مآب صلعم اکثر عرب مرتد شدند ÷ و گسلسماة بجواهر
زکوٰة ندیم ÷ حضرت عمر رض نزد حضرت ابو بکر صدیق رض آمده رضی عنهم
ای خلیفه مردمان را تالیف قلوب بکن که ایشان بمنزله وحوش اند قال
صدیق رض خفا گشته گفت که از تو امید نصرت می داشتم ÷ حالا به لنعمان
یافتم ÷ و ترا در جاهلیت جبار دیدم ÷ و در اسلام خوار یافتم ÷ الا
تالیف ایشان نمایم ÷ آیا جادو سازم ÷ افسوس صد افسوس که رسول
کریم صلعم از دنیا برفت ÷ وحی منقطع گشت ÷ سوگند بخدا من با ایشان جهاد
خواهم کرد ÷ اگر مانع زکوٰة باشند ÷ تا وقتیکه سیفم بدستم موجود باشد ÷
پس خلیفه ثانی فرمود که خدا تعالی ابو بکر را بجهت جنگ بشرح صدر نمود ÷
الغرض خالد ابن ولید رض را حکم کرد ÷ که با مانعین زکوٰة مقابله کند ÷
پس با قتال و جدال با بنی اسد و بنی غطفان با قبال باز با سلام رجعت
کردند ÷ و لعده مسیلمه الکذاب را که در آنوقت عمرش یکصد و پنجاه بود در
قتل رسانید ÷ بعد ازان بسنه دوازدهم هجری علا ابن حضرمی را بسوی

مرتدین بحرین + و عکرمہ بن ابوجہل را بسوے مرتدین عمان + و مہاجرین
ابو امیہ را بجانب مرتدین اہل بحیر + و زیاد ابن لبید الانصاری را بجانب
فرقہ مرتدین فرستاد + ہر کس نصرت یافت + و فتح ساخت + بعدہ خالد
ابن ولید رضا را بسوے ارض البصرۃ والعراق فرستاد فتح یافت + و دران
[illegible] + و بسنہ سیزدہم ہجری بر فتح واقعہ اجنادین شام بشارت
[illegible] سدید + و اخبار عدیدہ مزید + خلیفہ ثانی بلا ترتیب تالیف
[illegible] العرض تا مدت دو سال چند ماہ خلافت نمودہ حضرت
ابوبکر [illegible] بسن شصت و سہ سال بتاریخ ہشتم جمادی الاخرہ سنہ ۱۳
[illegible] سہ شنبہ جان شیرین بجان آفرین سپرد + جانرا از امر صدق و
[illegible] +

قطعہ

[illegible] صادق الاقوال | بود بے اشتباہ شصت و سہ سال
[illegible] بر خلافت از تقدیر | چند ماہ و دو سال ماند امیر
عقل سال وصال او فرمود | در سن [illegible] رفت صاحب [illegible]

تبصرۂ پنجم در خلافت حضرت عمر فاروق رضی اللہ عنہ

در خلفاے و نووی و ذہبی و عسکری و واقدی و ازالۃ الخفا و طبری و زہری
وغیرہ مذکور است کہ حضرت عمر رضا بعمر ہفدہ سالگی بسنہ ششم بعثت اسلام
آوردہ + و باستخلاف حضرت ابوبکر رضا بروز فوت خلیفہ اول تاریخ ہشتم
شہر جمادی الاخرہ بسنہ سیزدہم ہجری خلیفہ شد و ملقب امیر المومنین ملقب
گردیدہ + و تا یازدہ سال بحسن و جمال و تجمل و کمال بر منوال اقبال و
اجلال خلافت تمام و امامت عام کرد + و دران محنت شاقہ را می برد + حتی
بوقت خلافت معز الیہ نصرت اسلام چنان قیام گرفت + کہ احکام اسلام

باکثر ممالک کفرہ ولیام - مثل باد صبا بصحرائے خواطر خاص وعام - در رسیدن گرفت + ہر جا بجا بفضل خدا فتح ونصرت نصیب اہل اسلام می گشت + گویا قولہ تعالیٰ اِذَا جَاءَ نَصْرُ اللّٰهِ وَالْفَتْحُ وَرَاَیْتَ النَّاسَ یَدْخُلُوْنَ فِیْ دِیْنِ اللّٰهِ اَفْوَاجًا بظہور پیوست + کہ دمشق وحمص وبعلبک وبصرہ والابلہ بسنہ چہاردہم + اردن وطبریہ ویرموک وقادسیہ بسنہ سیزدہم اہواز ومدائن وتکریت وبیت المقدس وقنسرین وحلب وانطاکیہ والمنبج وسروج وقرقیسیا بسنہ شانزدہم جندیسابور وحلب فی اوائل الصیا وحران - والنصیبین وطائفہ من الجزیرہ وموصل واطرافہا المتصرفین تحریب وقیساریہ بسنہ نوزدہم + ومصر واسکندریہ وتستر بسنہ المسماۃ بجواہر وغرہ بسنہ بست ویکم + آذربیجان دینور وسیدان وہمدان وادی عنہم وری وعسکر وتوس بسنہ بست ودوم + وکرمان وسجستان قال ۵ واصبہان واطرافہا بسنہ بست وسوم مفتوح گشتند + دبر آنہا اسلام از النعمان ونصرت یافتند + واحکام واسلام را بخوبی اعلان کردند + اخرج الحاکم عن الحذیفہ انہ قال کان اسلام فی زمان عمر کالرجل المقبل لایزداد الا قربا کلما فلما قتل عمر کان کالرجل المدبر لایزداد الا بعدا - درینجا مناسب مینما ید کہ قدری بتفصیل این اجمال + فتوحات غیبیہ وتائیدات الہیہ + کہ باثر برکت حدیث اَللّٰهُمَّ اعز الاسلام باحب ھذین الرجلین الیک بعمر بن الخطاب او بابے جہل بن ہشام فجعل اللّٰہ دعوۃ رسول صلعم لعمر فبنی علیہ السلام ھدم وبہ الاوثان اخرجہ الحاکم کذا فی السیوطی والازالہ ثابت ومتحقق گشت + حرفے زنم + وگوش گذار احباء مؤمنین واحد قائمہ مسلمین سازم + وچشمہائے

معاندین خلیفه ثانی خیره گردانم + و بر دهان مسلمانان رافضی منشان که
در باب تراویح و متعه بر عمر رضی طعنه زنند خاک اندازم و بر نعمت ایمان و شرف
اسلام که بطفیل او یافتند آگاه کنانم +
باید دانست که خلیفه ثانی باوائل خلافت خود چند روز بلا ناغه خطبه میخواند + و
[illegible] جهاد اهل عجم تحریص می فرمود + اما مسلمانان بملاحظه کثرت عدد
[illegible] و معاینه ازدیاد حشمت و ثروت و اوج موج عجم + تقاعد
[illegible] هیبت می خوردند + آخر الامر اولاً بدل ابوعبیده ثقفی رضی
[illegible] ت + بعد ازان جماعت بعد جماعت برای حرب مهیا شدند
[illegible] از انجمله سلیط ابن قیس بدری رضی و دیگر اصحاب رضی بودند
[illegible] فاروق رضی قدر اولیت ابوعبیده در قبول داعیه الهیه شناخت +
[illegible] وجود اصحاب کبار بر جیش مسلمین امیر ساخت + از انجمله مثنی بن حارثه
شیبانی و ابوعبیده ثقفی با همراهیان خویش متوجه عراق گشتند + و از آنطرف رستم
فرخ زاد جابان را با لشکری جرار بمقابله مسلمانان ابرار فرستاد + بعد
تلاقی فریقین جنگی عظیم روداد + انجام کار بفضل جبار کفار هزیمت خوردند +
واکثر آن سرکشان تبار گردیدند + و مسلمانان اسباب بسیار و غنیمت بیشمار یافتند
هنوز تقسیم غنایم نشده بود + که نرسی نام سپه سالاری که خاله زاده کسری بود +
با لشکری عظیم رو نمود + و رستم مذکور سردار دیگر جالینوس نامی را با فوج کثیر تائید
برای او برافزود + اما ابوعبیده پیش از آنکه نرسی را از جالینوس تائید رسد منهزم
گردانید + و بر مال خطیر قابض گردید + باز همان وقت بلا توقف بجانب جالینوس
رخ نمود + بفضل معبود + او را نیز هزیمت گشت موجود + و لشکر وی نیز
غنایم فراوان بتصرف مومنان برافزود + بعد ازان خمس همه غنائم را بحساب مسعود

بدار الخلافت فرستاد ٭ باقی را به تقسیم غزاة نهاد ٭ چون خبر هزیمت ملک
فارس برسید انفعال شدید ایشان را ظاهر گردید ٭ بهمن جادو را برای
تدارک کشش با سی هزار مرد و سی فیل با فیل سپیدی (که از پرویز او را میسر گشت و بمیمون
می شمردند ٭ با درفش کاویانی که از زمان فریدون در خزاین عجم ذخیره بود و
وان که او را رایت فتح و نصرت می پنداشتند ٭) فرستاد ٭ خلیفه مسمی
فوجی عظیم همراه او بداد ٭ ابوعبیده این مرتبه کار رفرمای نهو اخر منیة الملة
پل در گذشته بجاربه کفار پیوست ٭ (چون نوعی نخوت و عجب بسط فی اوائل الد
طاری گشت) ٭ اول تزلزل در میان مسلمین افتاد ٭ جاو المنصر بن عمر
بغرض عدم راه گریز پل را نیز برباد داد ٭ ابوعبیده با جمعی المسماة بجواهد
خود فرود آمده شمشیرها کشیده ٭ خراطیم فیلان را قطع نمودند وی عنهم
شجاعت بدادند ٭ حتی که ابوعبیده بر فیل ابیض رسید ٭ و خرطوم
را نیز برید ٭ اما بوقف مراجعت به لشکر خود پایش بلغزید ٭ همان الفیل
همان فیل ابیض او را زیر پا آورده شهید گردانید ٭ حتی که هر یکی از هفت
کس از جوانمردان لوای او گرفتند ٭ و بدرجهٔ شهادت رسیدند ٭ تا آنکه
آخر کار آن لوا را المثنی بن حارثه برداشت ٭ و بجکمت کثرت بجنگ مباشرت
ساخت ٭ بالآخر کفار از حرب متقاعد شدند ٭ مسلمانان غنیمت آورده
شمرده بر سر پل آمدند ٭ و شکسته را درست نموده عبور کردند ٭ درین قتال
چهار هزار کس شهید شدند ٭ خلیفهٔ ثانی ازین ماجرا بغایت محزون گشت ٭
حتی که قاعدهٔ جهاد برهم خوردن گرفت ٭ ناگاه عنایت الهی در رسید ٭
که در فرق رستم اختلاف گردید ٭ تا آنکه متفرق گشتند ٭ چند روز بر حرب
جرأت نکردند ٭ بسال چهاردهم بر قتل ایشان نام سرداری را با لشکر جرار

لشکر اشرار کفار بداخل دمشق فرستاد + و بنا بر جنگ با این طهور نهاده +
و کفار در هر ناحیه متحصن مستعد گشته بتیاری آلات حرب مشغول شدند +
ابوعبیده بن الجراح رض صورت حالش را بعرض خلیفه رسانید + خلیفه مکتوبی
مشتمل بر هدایتش کنانید + مضامین مکتوب اینست که اولاً عنان عزیمت بجانب
[illegible] معطوف سازد + و در هر ناحیه فوجی از مسلمانان فرستند + تا اهل
آن نواح را مشغول دارند + و توغل در حرب کردن نتوانند + تا آنکه دمشق
مسخر و نصیب اهل اسلام گردد + الغرض چنان کرد + و آنجا
[illegible] آن طرف ماهان با لشکر جرار سوی دمشق [illegible] آمد مدة بار [illegible]
[illegible] زین طرف ابوعبیده بمقابله آنها برفت + و داد قتال بداد +
[illegible] شکست بر کفار افتاد + طایفه بسوی هرقل گریختند + فرقه بشهر
[illegible] شدند + باز ابوعبیده و خالد بمحاصره دمشق مستقیم ماندند +
[illegible] این محاصره (که دراز کشید) اتفاقاً بطریقی از بطارقه دمشق
فرزندی متولد گردید + لهذا ایشان بترتیب جشنی مشغول شدند + و
بافراط در لهو و لعب مصروف ماندند + حتی که از محافظت سور غافل گشتند +
مسلمانان فرصت را غنیمت شمرده بتوسط نردبان و کمندها تکبیرکنان بر
بلندی سور برآمدند + بوابان را ته تیغ نموده بدوزخ رسانیدند + و دروازه
کشادند + معرکه عظیم بظهور پیوست + پس از جانب خالد عنوةً و از جانب
ابوعبیده صلحاً فتح دمشق متحقق گشت + چون درین سال جریر بن عبدالله
بجلی از جانب یمن بملازمت فاروق رسید + حضرت فاروق رض چهار هزار
مرد از بجیله و کنده و دیگر قبائل مرتب ساخته جریر را امیر آن لشکر گردانید
و بعد مثنی بن حارثه روانه نمود و برای تالیف قلوب ایشان ربع خمس

هر غنیمتیکه باهتمام ایشان حاصل شود زیاده بر سهم غنیمت بایشان متعلق فرمود

سرداران عجم چون این خبر شنیدند فوج کثیر فراهم آوردند و مهران همدانی را

بامارت آنها منسوب ساخته بمقابله مثنی و جریر نامزد گردانیدند و ایشان

ماجرا را بمعرض خلیفه ثانی رسانیدند خلیفه از هر قبیله جمعی را برای مدد مثنی معین

نمود و حکم فرمود که مستعجلاً آمادگی و کارسازی نموده خود را

بجد و جهد معاونت سازند و مثنی نیز از آن بلاد که در تصرف

بیاراست و جنگ برخاست بعد تلاقی فریقین مهران بر

اطلسی بران انداخته بمیدان مبارزت جولان کنان برآمد

تیرے بجانب او روان کرد بتائید الهی بر مقتل وے رسید

بالقریه و شکست بر لشکرش واقع گردید طرفه معرکه و عجوبه مقتله

انجامید و ازینجهت آنرا یوم الاعشار گویند زیرا که صد کس از مسلم

بشمار درآمد که دران روز هر یکے ده کس از کفار کشته بود و غنیمت ان

و سبایا بدست آمد که پیش ازین گاهے میسر نشده بود پس مثنی بن

بشیر بن الخصاصیه صحابی را بر بلاد عراق خلیفه ساخته خود با وجود عدم اندمال

جراحات واقعه الجسر بقصد غارت خنافس سوقے که در سال یکبار تجار کفار

آنجا اجتماع عظیم میداشتند ناگاه بر سر آن جماعت ریخت و غنایم فراوان بدست

گرفت و باز علی هذا القیاس بر سوق بغداد که در هر سال جم غفیرے آنجا مجتمع میشدند

بغتةً حمله نمود و یاران خود را فرمود بجز نقدین و جواهر و امتعه و اقمشه

قیمتی چیزے دیگر بر ندارند حتی که ازین اجناس هزار شتر را بار کرده بسلامت

مراجعت نمودند

کیفیت برهم شدگی دولت ساسانیان که چون [illegible]

بسط فی اوائل والمصر بن عم المسماة بجواه روی عنه قال النعا الا

ومسلمانان را بر روز فتح جدید بدست می آید + واشتغال شدید و مخالفت جدید بوقوع
شامل حال ایشان می گردید + تدبیر شایسته و فکر بایسته نمودند + یکی فارس را
معزول ساختند + و اصح اولاد کسری یزدجرد را بجای [illegible] برافراختند + و تمام
خزائن اکاسره سابقه که بیرون از شمار بود و آلات جنگ و ادوات حرب جمع
[illegible] لشکر مجتمع ساختند + و رستم ابن فرخزاد را سردار معرکه گردانیدند + و
[illegible] برنشست + و بارسال ادوات و اثقال [illegible]
[illegible] مثنی بن حارثه این ماجرا العرض رسانید + و منکشف حال گردانید
[illegible] حکم داد + و فرمان فرستاد + که از هر اطراف و جوانب اهل اسلام
[illegible] آن را مع اسب و سلاحیکه دارند مجتمع کرده ساخته نموده بمدینه
[illegible] ختند + چون جمله مجتمع شدند + سعد ابن ابی وقاص را سردار ایشان
[illegible] ساخت + و مواعظ حسنه بالش انداخت + و از تقوی و صبر کردن
[illegible] ذکر نمود + و اثبات قدم بر مواطن حرب را امر فرمود + و قوم را بمتابعتش
[illegible] امور ساخت + و نزد مثنی تحریر نامه بنگاشت + که همه جمعیت را بمعیت
سعد دسازند + و او را امیر الامراء عراق تصور نمایند + یکی از حکمتهای الهی که در مخفی
بر دل فاروق پرتو افگن آن بود که سعد را بامارت عراق برگزید + زیرا که عمر مثنی بن
حارثه بآخر رسید + اگر در آن وقت سعد آنجا نمی رسید + تزلزلی عظیم پدید
پدید می گردید + و سعد را بسبب شامت سرما توقفی در راه واقع شد + در ان ایام
حضرت فاروق اعظم دفعه بعد دفعه [illegible] کامگار را بمکان
وی روان می نمود و اهتمام تمام درین باب می فرمود + تا آنکه در عرب از اشراف قبائل
و اهل شجاعت و دلیری کسی را نگذاشته باشند مگر [illegible] هزار مرد همراه سعد مجتمع شدند
از آنجمله یکهزار کس از صحابه بودند + و منجمله سیزده کس از اهل بدر بودند + آنگاه

سعد بامیر المومنین نامہ انوشت • و توجہ رستم بعزم قتال و کثرت عدد و عدد او
تفصیل باز نمود • حضرت فاروق در جوابش فرمود • کہ ہیچ دغدغہ را بخاطر خود
راہ مدہ • و از کثرت آلات و ادوات دشمن جبان مشو • نظر بر لطف پروردگار
خود داشتہ متوکل بتائید او باش • ہرگاہ ہر جا لشکر خود را آراستہ
تعبیہ نمائی • ہر کسے را از طرفیم بوجہے اعلان کن • کہ گویا من ہم
می کنم چون سعد از کیفیت تعبیہ جیش خبر داد • یعنی پیش خالد
تحسین آن صورت تعبیہ فرمود • و امر نمود • کہ شخصے را آنجا
نسب و طلاقت لسان و زیادہ عقل موصوف باشند •
و دعوت باسلام کنند • سعد ہمچنان کرد • و آنرا غنیمت شمرد •
مغیرہ بن شعبہ بود • اَخْرَجَ الْحَاكِمُ عَنْ اَيَاسِ ابْنِ مُعَاوِيَة
عَنْ اَبِيْهِ - قَالَ لَمَّا كَانَ يَوْمُ الْقَادِسِيَّةِ بُعِثَ بِالْمُغِيْرَةِ
بْنِ شُعْبَةَ اِلٰى صَاحِبِ فَارِسٍ فَقَالَ ابْعَثُوْا مَعِيْ عَشَرَةً فَبَعَثُوْا
عَلَيْهِ ثِيَابَهُ ثُمَّ اَخَذَ حَجَفَةً ثُمَّ انْطَلَقَ حَتّٰى اَتَوْهُ فَقَالَ
اَلْقُوْا لِيْ تُرْسًا فَجَلَسَ عَلَيْهِ فَقَالَ الْعِلْجُ اِنَّكُمْ مَعْشَرَ الْعَرَبِ قَدْ
عَرَفْتُ الَّذِيْ حَمَلَكُمْ عَلَى الْمَجِيْءِ اِلَيْنَا اَنْتُمْ قَوْمٌ لَا تَجِدُوْنَ فِيْ
بِلَادِكُمْ مِنَ الطَّعَامِ مَا تَشْبَعُوْنَ مِنْهُ فَخُذُوْا نُعْطِيْكُمْ مِنَ
الطَّعَامِ حَاجَتَكُمْ فَاِنَّا قَوْمٌ مَجُوْسٌ وَاِنَّا نَكْرَهُ قَتْلَكُمْ اِنَّكُمْ تُنَجِّسُوْنَ
عَلَيْنَا اَرْضَنَا فَقَالَ الْمُغِيْرَةُ وَاللّٰهِ مَا ذَاكَ جَاءَ بِنَا وَلٰكِنَّا
كُنَّا قَوْمًا نَعْبُدُ الْحِجَارَةَ وَالْاَوْثَانَ فَاِذَا رَاَيْنَا حَجَرًا اَحْسَنَ
مِنْ حَجَرٍ اَلْقَيْنَاهُ وَاَخَذْنَا غَيْرَهُ وَلَا نَعْرِفُ رَبًّا حَتّٰى بَعَثَ
اللّٰهُ اِلَيْنَا رَسُوْلًا مِنْ اَنْفُسِنَا فَدَعَانَا اِلَى الْاِسْلَامِ فَاتَّبَعْنَا

بلیغہ — واخرجہ منیہ المفتی — بسط فی اوائل اضیا — بوالنصر بن حرب — المسماة بجواہر — روی عنہم — قال — النعمان — الاصل

وَاِنَّا اُمِرْنَا بِقِتَالِ عَدُوِّنَا مِمَّنْ تَرَكَ الْاِسْلَامَ وَلَمْ نَجِیِٔ لِلطَّعَا
وَلٰکِنَّا جِئْنَا لِنَقْتُلَ مُقَاتِلَتَکُمْ وَنَسْبِیَ ذَرَارِیَکُمْ وَاَمَّا مَا ذَکَرْتَ
مِنَ الطَّعَامِ فَاِنَّا لَعَمْرِیْ مَا نَجِدُ مِنَ الطَّعَامِ مَا نَشْبَعُ مِنْهُ وَرُبَّمَا
لَمْ نَجِدْ رِیًّا مِنَ الْمَاءِ اَحْیَانًا فَجِئْنَا اِلٰی اَرْضِکُمْ هٰذِهٖ فَوَجَدْ
نَا فِیْهَا طَعَامًا کَثِیْرًا وَمَاءً کَثِیْرًا فَوَاللّٰهِ لَا نَبْرَحُهَا حَتّٰی تَکُوْنَ لَنَا
اَوْ لَکُمْ فَقَالَ رُسْتُمُ بِالْفَارِسِیَّةِ صَدَقَ قَالَ وَاَنْتَ تُفْقَأُ عَیْنُکَ
[illegible] مِنَ الْغَدِ اَصَابَتْهُ نُشَّابَةٌ گویند یزدگرد
[illegible] بقصد انت الطریق صلح جوانب الوفود بالشان پیش آورد
[illegible] بلا ثمر + بعد از آن سعد بعوث و سرایا باطراف و اکناف
[illegible] + تا در نواحی بلاد عجم طرح غارت و نهب ریزند + و تاخت و تاراج
[illegible] رستم با شوکت و ابهت تمام بجانب لشکر اسلام متوجه شده
[illegible] داده از دریا انطرف عبور نموده + درین حالت یزدگرد در سر لشکر
[illegible] مقرر داشته بود + که هر چه رستم گوید یا کند + در اسرع اوقات بدربار
[illegible] ... امکان نیافت + که خود درون لشکر باشد + بر بلندی
قصری قرار گرفت + و جمعی از سوار و پیاده را زیر قصر حاضر داشت تا هر چه فرماید
بی توقف بسرداران فوج رسانند + آنگاه سعد اعیان لشکر را نزد خود خواند + و
موعظت بلیغه بر زبان خود راند + و مواعید الهی در باب فتح عجم بیاد ایشان داد +
و بتفصیل مجمل واضح گردانید + که امروز اگر دستبردی نمایند + سعادت دنیا و آخرت
از آن شما باشد + و اگر بدولی کنید + دولت صوری و معنوی از دست شما رود +
و امیر هر قوم را فرمود تا همین کلمات اتباع خود را سرگرم کارزار کنند + و شعرا را
بانشاد اشعار مهیج شجاعت برانگیخته نمود + و قراء را بتلاوت سوره انفال ارشاد فرمود

قرآ چون از تلاوت آن شروع نمودند + دلهارا اطمینانی روی نمود و انگاه فرمود +
که چون ساعت حبوب ریاح نصر یعنی وقت نماز در رسد تکبیری خواهم گفت شما نیز تکبیر بگوئید
و ادوات حرب مهیا سازید + باز چون تکبیر دوم بشنوید + جوشن بپوشید + و ادوات
جنگ بر خود راست کنید + و چون تکبیر سوم بشنوید + جوانان جولان گاه مبارزت
در آیند + و با ستماع تکبیر چهارم کلمهٔ لاحول ولا قوة الا بالله العظیم
بگوئید + و همه بهیئت اجتماعیه با دشمن در آویزید + القصه سه روز
هر دو فریق جنگ قایم ماند + چهارم روز نصر نازل شد + — داخرمنیة المغنی
بپیوست + و هر یکی ازین اوقات نامی علیحده دارد + روز ارا — بسط فی اوائل اضیا
و روز عماس و لیلة الهریر اما روز اول که همه صنادید عجم — والنصر بن حرب
مکلل بزر و کمرهای مرصع بر میان بر اسپان عراقی سوار — المسماة بجواهر
(حرب تخت؛ مثل آواز شیار)
و تیراندازان حکیم انداز ابر فیلان نشاندند + و جمعی گرد آنها برقتال — روی عنهم
فیلان پیاده گشته مقدمة الجیش ساختند + و لو رعب و ستاده وضعی — قال
است با آنهمه بتائید الهی دست برد های عجیب کردند + اولاً غالب بن عبد — النعمان
اسدی و عاصم بن عمرو تمیمی بجولانگاه مبارزت در آمدند + هرمز از نام — الامة
از رؤسای عجم مقابل غالب و شخصی دیگر از سرداران بمقابل عاصم بر آمد + غالب — سلکا
بزخم نیزه قرن خود را بر زمین غلطانید + انگاه بکمند بسته پیش سعد رسانید + عاصم
نیز بر قرن خود حمله آورد + قرن او بیقین دانست + که حریف عاصم نمی تواند شد
از میان بگریخت + عاصم تعاقب او تاخته هر چند جست او را نیافت + عوض او
استر سواری را گرفته آورد + سعد راکب و مرکوب را نقل او ساخت + ثانیاً تیراندازی
که تیر او خطا نمی شد + از طرف عجم بقصد عمرو بن معدیکرب بمیدان در آمد + مسلمانان
عمرو را آگاه گردانیدند + عمرو تیری بجانب او انداخت + و بآن زخم او را از اسپ

زمین افگند عمرو خود را نزد وی رسانید + و سر او را برید و کمر قیمتی و سلب
را نهبهاء او را بدست آوردند + ثالثاً مهران حاکم آذربیجان بر بادپای عجمی سوار
تخیر کنان روی بمیدان نهاد + و بتقلید رستم گفت الیوم ندق العرب دقاً
تخصی از خاطر او گفت انشاء الله آن بی دولت بر زبان راند + شاید اسد او لم انشاء
بن حسان ضبّی نیزه در پهلوی او خلانید + و از اسپش غلطانید +
مرکب او شده سرش بر دارد + اسپ منذر رمید + ساعتی بضبط اسب
مشغول بود + جریر بن عبد الله بجلی از میمنه لشکر مانند باد صبا رسید +
چون بر سر صریع خویش آمده او را کشته دید + و دریا با سلب
آخر الامر بحکم سعد کمر بر منذر و باقی سلب بجریر رسید +
سی هزار بود و قیمت باقی سلب ده هزار گردید + سپاه عجم چون این
فیلان نیز حرکت نمودند + جملةً حمله بر لشکر اسلام آوردند +
و امید تفرق ساختن گرفتند + مقصد اعلی الشان استیصال قوم
زیرا که قتل مهران بر دست جریر بجلی واقع شده است + نزدیک بود که
بالکلیه متاصل شوند + سعد لطلیحه اسدی حکم فرمود که با قوم خود نزد بجیله
رساند + چون در آن معرکه رسیدند + عظیمی از عظمای عجم بمبارزت بر آمد طلیحه دفعه
بطعن نیزه بدوزخش فرستاد + آنگاه با جماعت خود یکبارگی بر سیل باران تیر
باران کردند + چنانکه اکثری منهزم گشتند + اشعث بن قیس کندی بآواز بلند قوم خود
زد که بنو اسد کار شیران نموده اند + شما را چه شده است + که چادر زنان پوشیده اید
مثل شیران بکوشید + اقوام را از نعره او شور زیاده گشت + یکبارگی حمله آورده و مدد
و لفتیه را زده زده تتبع کرده تا لشکرگاه عجم رسانیدند + بعد از آن جالینوس
ذو الحاجب از میانه عجم با لشکری بی حساب با فیلان نریان بر فوج اسلام حمله

درین اثناء از طرف سعد تکبیر چهارم بلند شد + اهل اسلام همه باجمعهم کلمهٔ طیبهٔ لا حول
ولا قوة الا بالله العلی العظیم گفته بر کفار ریختند + و آسیاے حرب بر بنی اسد
بجیله و کنده دائر گشت این جماعه بسیارے بدرجهٔ شهادت رسیدند + سعد بجانب
عاصم بن عمرو تمیمی زود قاصدے دوانید + تا حیله سازد + که راکبان فیل ازین
طغیان باز مانان گشند + عاصم تیر اندازان تمیم و اسد را فرمود فیله بسهم
هجوم کردند + و روے ایشان باز گردانیدند + آنگاه بند و حزمینة المغنی
فیلان را قطع نمایند + چون حبال را بریدند + راکبان بزیر + بسط فی اوائل اضیا
پشت داد + و سعد در فکر تکفین و تجهیز قتلے افتاد + و جرحے را النصار بن عرب
تا مداوات ایشان قیام کنند + روز اغواث حضرت فاروق رض المسماة بجواهر
شام نوشته بود که فوجے ترتیب داده بسرکردگی هاشم بن عتبة رضی عنهم
بمدد سعد بفرستند + باتفاق حسن قعقاع که مقدمهٔ لشکر هاشم قال ۵
و با نصد سوار درین حالت رسید + جماعهٔ خود را دو قسم ساخته فرمود که النعمان
مسلح و مکمل اولاً در عسکر اسلام داخل شوند + چون داخل شوند قسم الاول
نمایان گردد الی آخر الاقسام چون نظر اهل لشکر برین جماعت افتاد بسکا
شدند + بالجمله قعقاع در قسم اول بلشکر اسلام در آمده بمصاف پیوست و مسلمین
را بر حرب کفار تحریض تمام نمود و مبارز طلبید + ازان طرف ذوالحاجب برآمد +
قعقاع چون دانست + که ذوالحاجب است بانگ بر داشت + یا ثارات اصحاب
الجسر انگاه باندک زخمی بدوزخش رسانید + باز مبارز دیگر خواست + بیذان
و فیروزان تاخته بمیدان آمدند + حارث بن ظبیان بمدد قعقاع رسید + فیروزان
بمقابلهٔ قعقاع و بیذان حریف حارث گردید + سر دو پهلوانان غنیم خود را گشته +
و بسبب قتل آنها کسر عظمی در لشکر کسری افتاد + گویند قعقاع سی دفعه درین روز بر لشکر

کفار حمله آوردند + و هر دفعه کاری می کردند + درین وقت بعضی دانایان لشکر اسلام
شتران را جلال واسع پوشانیده بشکل مهیب نمودار کردند + آنچه فیول عجم دیروز
با خیول عرب کرده بودند + امروز جمال عرب با افراس فرس عجم آوردند + چون
هنگام نصف النهار در رسید هر دو فریق ساعتے مشغول استراحت شدند +
... و هم نار حرب مشتعل شد گویند سعد بن ابی وقاص ابومحجن را بواسطه
... بود + چون ابومحجن این حالت مشاهده نمود + غیرت اسلامش
... سعد درخواست که وی را از حبس خلاص کند + واسپ ابلق
... بیت دهد + بقرار آنکه اگر حیات باقی است باز خود را در حبس
... همچنان کرد + و ابومحجن نعره زنان بمیدان در آمد + و ترددے
... که لشکر استحسان او کردند + بلکه گمان جمعی آن شد که او خضر است
... تمام رسید + طائفه را النظر برآنکه ملکے برای نصر الشان نازل شده
... چون حال ابومحجن بر سعد واضح شد + بدلجوئی وے در آمد + و گفت
... ترا در حبس نگذارم ابومحجن گفت من نیز از سر صدق و اخلاص عزم کردم +
... ازین خبیث نگردم + روز عماس قعقاع جماعت خود را فرمود که بغیر اطلاع
لشکر اسلام لیبقت روز گذشته ده فرقه شوند + و باشکال عجیبه در آیند + تا مسلمانان
درین ظن افتند که فوج هاشم رسیده است - بالجمله چنان کرد + و متعاقب ایشان
لشکر هاشم رسید + و وی نیز صنیع قعقاع در قوم خود مرعی داشت + ازین راه
اطمینان اهل لشکر بالا گشت + دران روز اولا مطارده بود ثانیا مراماة
ثالثا مراجحه رابعا مسابقه خامسا مصابعه هاشم با جوق اول همیه عجم حمله کرد
و صفوف ایشان متفرق ساخت + و تا مسافتے تاخته رفت باز عمرو بن معدیکرب
یاران خود را برای حرب مهیا نمود + و بر قلب لشکر کفار تاخت و لب یاری را شتافت

تا رسان فرزین بیکباره متوجه او گشتند + و بهارست عظیم برخاست + و درالنیان
عمرو بن معدیکرب ناپیدا گشت + و اسپ او کشته شد + عمرو فی الحال پای اسپ
سواری از مسلمانان بشم محکم گرفت تا آنکه از رفتار باز ماند + سوار چون مجال مقاومت
با وست ندید + از اسپ پیاده گردید + عمرو بران اسپ سوار شده بسلامت از
قلب لشکر کفار برآمد + دیگر بار سوارے از فوج عجمی جولان نمود + بیفه سمیع +
مردے از اہل اسلام قصیر القامت وصغیر الجثہ در معرض قتال آمد منیة المفتی
ضرب آن مرد مسلمان را از اسپ جدا ساخت + و خود بیرا لبسط فی اوائل اصیائ
اونشست تا او را کشد + درینحال لطیفه غیبی در رسید + کمر او النصر بن عرب
رسن اسپ او کمر خود بسته بود + و اسپش او را بمان رسن المسماة مجواهی
آن مسلمان بسلامت برجست و شمشیر بر فرق او زد + و بدوزی وی عنهم
ومشاہده این لطیفه موجب اطمینان قلوب مسلمانان شد + و چون قال
را بدین منوال سپری نمودند ابطال وافیال خود را باز آراستند + النعمان
ورد بروے لشکر اسلام شدند + مقدم جوق اول فیل ابیض وآرم الامة
سواجهه قعقاع و عاصم شدند + و مقدم جوق ثانی فیل اجرب و آنطسکا
جمال بن مالک اسدی + بفرمان سعد قعقاع و عاصم نیزها برداشته الجبار
متوجه بجانب فیل ابیض شدند + و جمال با قرین دیگر قصد فیل اجرب نمود و بانجه
جمیع همراه شده مارثان فیلانرا بزخم تیر متفرق ساختند + و این چهار جوالمرد
بفیلان رسیده نیزها سے خود را حواله چشم فیلان نمودند + فیلان نعره زنان تا
بلشکرگاه خود گریزان برگشتند + و اہل لشکر را متفرق گردانیدند + بعد ازان
مسلمانان آواز تکبیر بلند برداشته مشغول حرب وضرب شدند + و تا شب
همین معامله ماند + لیلة الهریر بعد العشائین از طرفین مشعلها افروخته بیشتر

مقید قتال شدند + و خدای عز و جل صبر عظیم در دل مسلمین القا فرمود +
یک فوت لشکر دیگر رو نمود + تا آنکه اصوات مردم از سعد و رستم هر دو منقطع
گشت + و تمام شب بهمان صفت گذشت + و در آن شب سعد بجناب کبریا التجا
نمود و مشغول به دعا و زاری شد + و به خیال نوید فتح تا دوش پیش او در داده
[illegible] مسلمانان را نشان تسلی نمود + و بر زیادت اجتهاد در حرب ترغیب نمود +
[illegible] دلهای مسلمانان را اطمینان افزود + و تاثیر بلیغ نمود +
[illegible] ریاح نصرت وزیدن آغاز کرد + که هر قدر که از لشکر اسلام بر دلها
[illegible] + و از اعدا هر حربه که می آمد منعکس افتاد و بلشکر اسلام
[illegible] نصرت غزاة مسلمین از مراکب و جنائب حق ... که در ظلم
[illegible] + انجام کار نزدیک رستم رسیدند + و هلال بن علقمه سر رستم
[illegible] ندا در داد والایلی قتلت رستما چون این ندا شنیدند + و گشتند
[illegible] سپاهان عجم معلوم کردند + مقهور و مخذول رو بگریز نهادند + و
[illegible] ایران تعاقب آنها ساخته به قتلها کر ظهور رسانیدند + و جسد مرده رستم
[illegible] نزد سعد آوردند + وے بدیدن این کرامت شکر الهی بجا آورد + و بعد از آن
فتح شهر قادسیه کردند + و جمعیت کثیر قریب به سی هزار گریختگان جمع شده بودند
سعد لشکری عظیم فرستاد تا آن جمع را متفرق ساختند + من بعد قلم بدست گرفته
فتحنامه بخدمت خلیفه ثانی نوشت + خلیفه و جمیع اصحاب از این بشارت تازه
مسرور و مبتهج گشتند + و محامد ایزدی بجا آوردند + شمار مقتولان کفار بصد هزار
رسید + و از مسلمانان ابرار یکهزار و هشت صد و پنجاه را شهادت نصیب گردید
بعد تخمیس غنائم بدار الخلافت ارسال نمود + باقی بر غزاة تقسیم فرمود + باز بعد از استراحت
چند + استراحت دلپسند + بحکم خلیفه بطرف مدائن روان گشت + و در اثنا راه

بعضی بلاد را صلحاً و بعضی را عنوة گرفت ٭ و طائفه را که در بابل سکونت داشتند

بعد از محاربه متفرق گردانید ٭ چون خبر توجه سعد مع شصت هزار سوار بیزدجرد

رسید ٭ پس امارت سرداری بهر کسیکه یزدجرد می فرمود ٭ از خوف سعد قبول

نمی نمود ٭ لاچار طرف شرقی دجله در میان شهر اقامت گاه خود ساخت ٭ و جانب

غربی آنرا از بهر سعد گذاشت ٭ و پل را ویران کردند ٭ و کشتی ها را [illegible]

اما فارسان اسلام ٭ متوکلا علی الله العلام ٭ دران بحر زخار بتاخرمنیة المفتی

نصرت آثار در انداختند ٭ و شناوری کنان بسلامت بکنار ربع بسیط فی اوائل اضیا

چون اینها را دید وحشت زیاده داشت ٭ آنچه از اموال سبکبار گر لوا المضار بن عرب

برداشت ٭ بجانب حلوان روان گشت ٭ سعد قعقاع را با تبعا المسماة بجواهر

و عمرو بن مقرن را بضبط و جمیع اموال یزدجرد حکم داد ٭ هر قدر ریکه از مدوی عنهم

مسلمانان آمد از احاطهٔ قلم بیرون است ٭ و از ضبط التفصیل آن فرد تعالی ۵

چون تفرقه کلی بحال سپاه عجمی راه یافت یزدجرد بحلوان اقامت نمود النعمان

عظیم مجتمع ساخت ٭ و باهم عهد و پیمان بستند ٭ بر آنکه نگریزند بلکه تا الامکان

استقامت ورزند ٭ سعد حقیقت حال بعرض خلیفه رسانید ٭ خلیفه دوازده

هزار کس بسرکردگی هاشم بن عتبه بجانب حلوان روان گردانید ٭ القصه مسلمانان با

اصحاب هم ٭ باسپاهان عجم هشتاد بار مصاف برهم زدند ٭ انجام کار تفصیل

بزمیت بر کفار افتاد ٭ باز خداوند عباد غنائم بی شمار را بدست مسلمانان داد ٭

یزدجرد چون این شنید ٭ افتان و خیزان بجانب ری روان گردید ٭ مقصد کوتاه

حلوان نیز مفتوح گشت ٭ و مسلمانان را نصرت کلی پیوست ٭ اما چون حضرت خلیفه

سعد را باعث شکایت مردمان بر او بحضور خود طلبید ٭ و چون این معنی بگوش یزدجرد

رسید ٭ فرصت را غنیمت شمرده ٭ با انواع حیل اهل ری و خراسان و همدان

ونهاوند را رفیق خود گردانید + حتی که صد و پنجاه هزار مرد جمع گردید + لیبر گردگی

فیروزان بجانب عراق روان نمود + خلیفه نیز بعد دریافت این ماجرا نعمان بن

مقرن را فرمود + تا بمدد حرب از او قیام نماید + نعمان بکشف وجدانی شهادت

خود دریافته گفت + اگر نعمان بشهادت یافت + امارت بحذیفه الیمان مقرر باشد +

[illegible] نعمان متوجه شد در میان هر دو جیش وادی پر از خار که عبور از آن

[illegible] نمود + مغیره بن شعبه را پیش فیروزان فرستاد + تا دعوت اسلام

[illegible] ترهات بسیارے گفت + چون مغیره بازگشت مصلحة الحرب

[illegible] باشند + و یک منزل اینطرف قهقری رجوع نمودند +

[illegible] که مسلمانان از ترهات فیروزان هراسان شده گریزند + کفار

[illegible] خارناک گذاشته بمیدان صاف بر آمدند + دلیران اسلام از کمینگاه بر

[illegible] آن جماعت آوردند + و داد شجاعت در دادند + الغرض بعد کوشش

[illegible] و سعی بے شمار - فتح اهل اسلام و هزیمت کفار لیام ظاهر گردید + و نعمان

[illegible] خواهش دلی - رغبت قلبی - شربت شهادت چشید + و فیروزان چون قدم

[illegible] نهاد + قعقاع بدنبال افتاد + حتی که بدوزخش فرستاد + باز مسلمانان

غنائم بسیار - و سبایا بے شمار یافتند + و این فتح را فتح الفتوح نام نهادند +

زیرا که عجم را بعد ازین اجتماعی معتدبه منعقد نگشت - و بلاد ایشان تمام مسخر اهل اسلام

گردید + الحمد لله منتخب فتوحات عراق باخر رسید +

برهم شدن دولت رومیان

اما برهم شدن دولت رومیان از شام باینصورت بود که چون دمشق مفتوح شد

ابوعبیده امرای اسلام را بفتح بلاد شام متعین گردانید اکثر قری قریه دمشق بر دست

ابی سفیان و معاویه مفتوح شد و بیسان بر دست شرحبیل ابن حسنه و طبریه

باہتمام ابو الاعور بدستور دمشق صلحاً بدست آمد ٭ و بعلبک عنوةً خالد بن الولید
فتح نمود ٭ بعد از ان ابو عبیده و خالد بحمص متوجه شدند که معسکر ہرقل بود ہرقل
بطریقی از بطارقۂ خود نودر نام را با لشکری گران بمقابلۂ ایشان فرستاد ٭ و
بطریقی دیگر سینس نام را بکمک وی روان کرد ٭ ابو عبیده در مواجهۂ سینس و
خالد بمقابلۂ نودر معسکر آراستند ٭ اتفاقاً نودر را بخاطر آمد که بمقابل خلیفه سنہ
واگذاشته خود بجانب دمشق و سائر بلدان که در حکم اسلام داخل ذاخر منیة المفتی
گردد ٭ چون بدمشق رسید ٭ یزید بن ابی سفیان امیر دمشق بسط فی اوائل الضیاء
نیز با مدد در عقب رسید لشکر کفار را در میان گرفته داد مقاتله ابو النصر بن حرب
قرار بر فرار کرده بودند ٭ مسلمانان در عقب ایشان دویدند ٭ المسماة بجواهر
خالد دیگر بار ملحق به ابو عبیده شد ٭ و بهیئت اجتماعیه متوجه مصاف روی عنهم
و او را هزیمت نمایان دادند ٭ بعده بطرف حمص متوجه گشتند ٭ ہرقل قال ۹
حمص بطریقی را منصوب ساخت ٭ و خود در مقام رہا معسکر آراست ٭ النعمان
اہل جزائر مددی بحمص فرستاد و سعد بحسب حسن اتفاق بعد فتح قادسیه الامة
خود برای نهب و غارت کفار منتشر ساخته بود در بنی‌الت جمعی از ایشان سلکا
رسیدند ٭ چون این خبر بمتعینان کمک حمص رسید خائب باز گشتند ٭ و را الدراجی
شدت برودت مانع بود مسلمین را از وصول بحمص بعد انقضای موسم سرما لشکر
اسلام عزیمت فتح حمص مصمم نمودند ٭ گویند در وقت محاربه چون کلمهٔ طیبهٔ الله اکبر
متکلم شدند ٭ در حمص زلزله افتاد و بیوت اہل حمص منهدم گشت باز تکبیر دوم
گفتند زلزله سخت تر از اول واقع شد تا بحدی که رعب عظیم ازین حادثه بر دل ایشان
افتاد صلح نمودند ٭ و بدل الصلح ادا کردند ٭ ابو عبیده خمس آن را مصحوب عبد الله
بن مسعود بحضرت خلافت ارسال نمود ٭ و جماعتی از قبائل را که بشرف اسلام

تشریف یافته بودند در حمص ساکن گردانید + حضرت فاروق حکم فرستاد +
که اهل نجدت (دلیری) را از نواحی شام نزدیک خود جمع بکن و ما نیز از اینجا البعوث و سرایا پیاپی
تو فرستیم + باید که برای فتح بقیه بلاد همت گماری ابوعبیده اطاعةً للامر عباده
ابن الصامت را بر حکومت حمص گذاشته خود متوجه جهاد و فتح بلاد گشت + بلده
[illegible] می ساخت + گویند چون بلاذقیه رسیدند + دروازه آنرا محکم تر
[illegible] در خارج یافتند + بحکم الحرب خدعة معسکر را دور از شهر
[illegible] البعوث کنند + بعد ازان روزی یک جماعت را مسلح و مکمل
[illegible] ساخته از اینجا کوچ نمودند + اهل لاذقیه کوچ لشکر معلوم
[illegible] خالی دیده دروازه را کشادند + دلیران اسلام از میان خندق
[illegible] بشهر درآمدند + عجیب مقتله بظهور آمد + آخرکار مدار بر صلح افتاد +
[illegible] خالد بن الولید بجانب قنسرین توجه نمود + با عظیمی از عظمای روم میناس
[illegible] حرب درافتاد + عاقبة الامر میناس با جمعی کشته شد + اهل قنسرین را محاصره
[illegible] و آخر بصلح مفتوح شد + بعد ازان ابوعبیده در نواحی حلب معسکر ساخته
[illegible] مفتوح نمود + بعد ازان اهل انطاکیه هم بعد جنگی بصلح تن دادند + ابوعبیده
[illegible] کثیر از اهل اسلام در انطاکیه ساکن گردانید + و درین ایام هرقل از ملک شام
مایوس گشت و آن ولایت را وداع نمود + و بصوب قسطنطنیه متوجه شد +
و بقدر امکان در ضبط و ربط بلاد قریبه قسطنطنیه انواع سعی مصروف داشت +
ازان جمله قیساریه و اجنادین بودند + و حضرت فاروق با ابوعبیده نوشت + که معاویه
با هفده هزار سوار بجانب قیساریه و عمرو بن العاص را بجانب اجنادین روان کند + حاکم
اجنادین ارطبون بود + و ارطبون بلغت روم فطن و زکی را گویند + فاروق اعظم
فرمود که رمینا ارطبون الروم بارطبون العرب بتائید الهی معاویه بقیساریه رسید

و پنجاه هزار کس یا کم زیاده درانر بیست داد۔ و عمرو بن العاص نیز ارطبون را منهزم

ساخت۔ آن بیدولت ملتجی به بیت المقدس شد۔ چون هرقل دید که دران وزن قوم

او باقی گذارند۔ مضطر شده سه کس از سرداران نامدار برگزیده و مبلغی خطیر بایشان

عطا داد و فوجی عظیم بسرکردگی ایشان برای مقابله مسلمانان مهیا کرد۔ چون این

خبر بابو عبیده رسید۔ امرا را جمع گردانید۔ و در مقدمات حرب الطیفه سمی

نمود قاصدے بحضور خلیفه فرستاد۔ خلیفه سه هزار کس برای ... خزینة المفتی

و از خوف رومیان دلاسا داد۔ و توکل بر لطف خدا نهاد۔ بسط فی اوائل اصیا

چنان جنگے واقع گشت۔ که زبان قلم را طاقت بیانش نیست۔ ابو النصر بن عریب

خالد بن الولید بدست خود چندان محاربه فرمود که هفت شمشیر المسماة بجواهر

شد۔ بعد کوشش تمام۔ وسعی مالا کلام۔ فتح اهل اسلام بظهور رسید۔ روی عنهم

مجموع قتلی کفار هفتاد هزار کس بودند۔ غنائم بسیار و سبایا۔ قال

یافتند۔ حسب دستور خمس بدار الخلافت فرستادند۔ باقی را بغزاة النعمان

ساختند۔ چون ارطبون فرار کرد۔ در بیت المقدس پناه برد۔ عمرو عجم الامة

در پے او فتاد۔ و محاصره کرد۔ درین اثنا عمرو بن العاص شخصے را که بلد سلکا

آشنا بود فرستاد۔ و وصیت نمود۔ که بر اطلاع خود باغت کسے را الدالحجی

مطلع نسازد۔ چون بمجلس ایشان درآمد۔ ارطبون با قوم خود می گفت عامر

فتح بیت المقدس بر دست عمرو بن العاص نخواهد شد۔ قوم پرسیدند۔ پس

بر دست کدام کس مفتوح خواهد شد۔ گفت شخصے که اسم او سه حرف است و دست

یکے از اربعه است۔ بر دست او فتح بیت المقدس خواهد بود۔ یعنی صفاتیکه منطبق

بر فاروق اعظم بود۔ تقریر نمود۔ عمرو بن العاص این ماجرا را بعرض فاروق

رسانید۔ وے رضی الله عنه این ماجرا را بمشوره اصحاب باز داشت۔ از انجمله

حضرت عثمان رضہ عدم تشریف بردن حضرت عمر رضہ را حمی ساخت ۰ و حضرت علی رضہ
بمخالفت رائے حضرت عثمان آواز مبارک برداشت ۰ حضرت عمر رضہ آنرا مستحسن
خاطرش یافت ۰ و حضرت علی رضہ را قایم مقام خود ساخت ۰ و با غلامی و مرکبے
بجانب بیت المقدس قدم برداشت ۰ و چنانچہ شمہ از ان یافعی در تاریخ خود نگاشت
[illegible] حال باقی بر قول و قال واقدی نظر باید داشت ۰ فی تاریخ
[illegible] عمر رضہ علی بیت المقدس وکان المسلمون قد حاصروا
[illegible] المقدسة المبارکة وطال حصارهم فقال لهم
[illegible] افلن یفتحها الا رجل نحن نعرف له علامة
[illegible] ان امامکم به تلك العلامة سلمناها له من غیر
[illegible] سل المسلمون الی عمر یخبرونه بذلك فرکب عمر راحلة
[illegible] الی بیت المقدس وکان مع غلام یعاقبه فی الرکوب
[illegible] وقد تزود شعیرا و تمرا وزیتا وعلیه مرقعة لم یزل یطوی
[illegible] اللیل والنهار الی ان قرب من بیت المقدس فتلقاه
[illegible] مون وقالوا له ماینبغی ان یری المشرکون امیر المؤمنین فی هذه
[illegible] ولم یزالوا به حتی البسوه لباسا غیرها وارکبوه فرسا
[illegible] کب وجد به الفرس داخله شیء من العجب فنزل عن الفرس
ونزع اللباس ولبس المرقعة وقال اقیلونی ثم سار فی هذه
الهیئة الی ان وصل فلما راه المشرکون من اهل الکتاب کبروا و
قالوا هذا هو ففتحوا له الباب ۰ فی الجمله فاروق اعظم لعمال شام احکام فرستاد
کہ ہر شخص عمل خود را کہ بآن مامور است بدیگرے کہ بروی اعتماد داشتہ باشد سپارد
و خود در جابیہ کہ شہر یست بر پنج مرحلہ از بیت المقدس حاضر شود ۰ حضرت فاروق

تصرف مسلمانان ابرار آمدن + و دولت روم میان بعرض انقطاع افتاده
حتی که فتح اهواز بر دست ابی موسی و آذربیجان بسعی مغیره بن شعبه و نهاوند بطریق
صلح و دینور و همدان عنوۃ باهتمام حذیفه و طرابلس مغرب بکوشش عمرو بن العاص
مفتوح شدند + و اوائل فتح خراسان و اطراف قسطنطنیه نیز در زمان حضرت عمر رض
[illegible] تحقیق فتح بوقت که رو نمود + الحمد لله العلام + علی با استیفے
[illegible] الشام + درینجا نکته دقیق و کلمه رشیق بیان می نمایم که گوش
[illegible] دروتامل باید دید + که خداوند کریم یا ایها النبی حسبک
[illegible] من المؤمنین در شان حضرت عمر رض فرمود + بنابران آنجناب
[illegible] اعز الاسلام باحب هذین الرجلین الیک بعمر بن الخطاب او
[illegible] هشام و کان احبهما الیه عمر مستنیرا و منورا بعمر فاروق رض رو نمود +
[illegible] مدیث ابو جهل را هم شامل بود + اما مشیت ایزدی حضرت عمر تنها
[illegible] بود + و مضمون یا ایها النبی حرض المؤمنین علی القتال
[illegible] را تحریص بر قتال می فرمود + که خداوند کریم این آیت را با تصل
[illegible] حسبک الله ومن اتبعک نازل نمود + لهذا آنحضرت فتوحات
[illegible] مکاشفات و کرامات لاریبه بیشمار بامور دین و دنیا بر افزود + بنا
[illegible] گی رد اشتهار نمود + عن ابی مسعود ما زلنا اعزۃ منذ اسلم
عمر + وفی روایة والله ما استطعنا ان نصلی عند الکعبة ظاهرا
حتی اسلم عمر + عن ابن عباس رضی الله قال لما اسلم عمر نزل
جبرئیل فقال یا محمد لقد استبشر اهل السماء باسلام عمر کذا
فی الازالہ وغیرها

اینهمه مستی و بیهوشی نه حد باده بود ❊ با حریفان هر چه کرد آن نرگس مستانه کرد

واین عروس زیبائے قبل وجود حضرت آدم علیہ السلام در لوح محفوظ آنچہ بود وسپید ولبود
چون خاطبش عمر رضا خطبہ اش ظاہر نمود ٭ بتوسط دلالہ مشاطہ قول ارطیون للفتح
بیت المقدس نقاب رخ برکشود ٭ یعنی ارطیون بعلم توارات سحیر خلیفہ ثانی عمر بیت المقدس
مفتوح نخواہد شد فرمود ٭ واگر از قبایش موجود نبود ٭ ازکجا ظاہرش نمود ٭ ای
سنیان دین عمر رضا کفران نعمت بایش نسازید ٭ بلکہ خروج عن المیفلہ سنیکی
کہ یافتید ٭ یاد کنید ٭ ومضمون نمک خوردی ونمکدان را مشکن خاطر منیۃ المفتی
نسازید ٭ اگر سازید ٭ دست از ایمان بشوئید ٭ زیرا کہ اطاعتش بسط فی اوائل الضیا
حدیث است ٭ وعدم اطاعت حدیث عدم اطاعت رسول ٭ ابو النصر بن عرب
رسول عدم اطاعت خدا است ٭ وثمرہ عدم اطاعت خدا ہر کہ المسماۃ بجواہر
برکسے معدوم نیست ٭ پس بہر حال ہمان سنیان رافضی منشار روی عنہم
سنت تراویح وحرمت متعہ را سنت عمر گفتہ طعن وتشنیع نمایند ٭ چہ گویا قال سہ

سر دین شکر دین از آن بر تافتی	کز پدر میراث از زان بالنعمان
مرد میراث چہ داند قدر مال	رستمی جان کند و مجان یا وج الامۃ
گر نبودے کوشش احمد تو ہم	می پرستیدے چو اجدادت سلکا

چون اینہا را تجلی دریافتید ٭ در بعض مکاشفات وکرامات زیر بدل الدجی
نموذج الکثیر ٭ العرفۃ تنبئ عن البحر الکبیر ٭ بیان نمایم شناسا وشنید عن عامہ
محب طبری وخلفاے راشدین وازالہ آوردہ اند ٭ کہ روزے حضرت عمر رضا الملقب
جمعہ میخواند ٭ ناگاہ ترکش نمودہ یا ساریۃ الجبل دو سہ مرتبہ بزبان راند ٭
باز خطبہ خواند ٭ صحابی رضا ازین حرکت آثار جنون تصور بدند ٭ وباہم قیل وقال
مینمودند ٭ حتی کہ حضرت عبد الرحمن بن عوف رضا کہ با حضرت عمر رضا بے تکلفی
می داشت گفت کہ ای امیر المومنین این چہ کردی ٭ خواہ نخواہ مردمان را بر خود

فاعرض ما شئت + گفت خدا را وقتیکه از ساریه ولشکرش که با کفار رو بقتال نهادند صورت
هزیمت دیدم بآواز یا ساریة الجبل گفتم تا بجبل پشت داده و بعد و بسبب تو چنین مردان
ازین تائش زیاده‌تر متعجب شدند حتی که خوش کنان در کمین ماندند + چون بعد
چند روز رسول ساریه آمد مردمان از کمینگاه در پیوسته استفسار حالش کردند جهت
[illegible] + و نیز در ان مذکور است وقتیکه مصر مفتوح گشت + اهل مصر نزد عمرو
[illegible] که رود نیل مصر هر سال خشک می باشد تا وقتیکه جاریه بکر حسینه
[illegible] + آن نیل جاری نمی گردد + بلاد خراب شود + قحط واقع گردد
[illegible] بر را بحضرت خلیفه عمر رض نوشت حضرت عمر رض بجوابش بنیل این
[illegible] نامه نوشته در نیل ساخت - بسم الله الرحمن الرحیم الی نیل مصر
من عمر بن الخطاب اما بعد فان کنت تجری بنفسک فلا
[illegible] وان کنت تجری بالله فاجر علی اسم الله پس بمجرد القاء
فی الفور آب بلند شده جاری شد تا ابد الآبد قایم ماند + در طبقات شافعیه
[illegible] سبکی مذکور است که در زمان حضرت عمر رض زمین را زلزله شد حضرت عمر
[illegible] الهی کرد + و زمین می لرزید + بازیدرّه زمین را بزد + اقری الم
[illegible] و بیاک گفت از ان وقت مستقر شد + در کشف المحجوب و ازالة الخفا
[illegible] که شخصی بمدینه آمد و قصد عمر کرد گفتند که امیر المؤمنین در صحرا خفته یافت
رفت و او را یافت برخاک خفته + و درّه زیر سرش نهاده + با خود گفت اینهمه فتنه
اند رجهان ازین است کشتن این بنزدیک من بسیار آسان گردید + شمشیر بکشید + دو
شیر پدید آمدند + وقصد وی کردند + فریاد بر آورد + عمر بیدار شد قصه باوی
گفت واسلام آورد +

ف ازین روایت حضرت عمر رض اعدا را تا قید حیات بحفظ الهی محفوظ بودن وغیره

بدل خواہش زیادہ می داشتم و بمن التفات کرد گفت یا اخی اگر رسول صلعم در شب ترا

زیادہ دادے من ہم ترا زیادہ دادمی - پس تعجب کردم و گفتم یا خدا ترا بر خواب

شب گذشتہ ام اطلاع دادہ است گفت مومن بنور دین نظر می کند گفت صدقت

یا امیر المومنین چنین خواب در شب دیدہ ام و لذتش از دست تمل لذت دست

رسول [illegible]

[illegible] نیابت رسول و صحت خلافت خلیفہ مقبول دال است و در آن

و در روضۃ الاحباب و ازالہ مذکور است کہ در زمان خلافت

[illegible] و در [illegible] و شش شہر کہ مع توابع و لواحق آنہا مفتوح شدند و چہار

[illegible] چہار ہزار کنیسہ خراب گردیدند و نہ صد منبر بجنب محاریب

[illegible] مقرر کردند

[illegible] یوسف رحمہ در کتاب الخراج از ابو جعفر آوردہ کہ چون فتوحات بکثرت

[illegible] بسیار افزود حضرت عمر رضی صحابہ را فرمود کہ من می خواہم کہ

[illegible] عطیہ مردمان مقرر کنم و باقی را جمع نمایم گفتند ہر چہ مناسب

[illegible] رسد کہ تو از جانب خدا توفیق دادہ شدی پس حضرت عبد الرحمن

[illegible] ابتدا از تقرر مشاہرہ از جانب خود کن گفت واللہ ہرگز چنین

[illegible] بنو ہاشم کہ قرابت رسول صلعم است شروع می کنم الغرض حسب

[illegible] الاقرب ہر کس را وظیفہ مقرر ساخت چنانچہ از آن جملہ حضرت عباس رضی دوازدہ

ہزار و حضرت عائشہ صدیقہ را دوازدہ ہزار و دیگر ازواج النبی صلعم را دہ دہ ہزار و اہل بدر

پنج پنج ہزار و انصار چہار چہار ہزار مہاجران نیز چہار چہار ہزار باقی حسب مراتب درجہ

شش یا پنج یا چہار یا سہ یا دو ہزار و غیر ذالک یافتند و خود را بقولش وَمَا اَنَا

فِيْهِ اِلَّا كَاَحَدِكُمْ بر کسے تفضیل نداد بلکہ پسرش عبد اللہ ابن عمر رضی اللہ را سہ ہزار

و پسر حضرت زید اسامہ را چہار ہزار و پسر حضرت علی حسنین پنج پنج ہزار داد - وغیر ذالک بسیار خوبیہا دران مذکور است قابل دیدنست باید دید - قصہ کوتاہ حضرت عمر رضہ حسب استدعاے خود قال اَللّٰهُمَّ كَبُرَتْ سِنِّىْ وَضَعُفَتْ قُوَّتِىْ وَ انْتَشَرَتْ رَعِيَّتِىْ فَاقْبِضْنِىْ اِلَيْكَ - الخ اخرجہ الحاکم - وقال اَللّٰهُمَّ ارْزُقْنِىْ شَهَادَةً فِىْ سَبِيْلِكَ وَاجْعَلْ مَوْتِىْ فِىْ بَلَدِ رَسُوْلِكَ رواہ البخاری و بقول کعب الاحبار لعمر نجدك فى التورية اخرمنية المفتی الخ کذا فی الخلفاء وغیرہ بعمر شصت و سہ سال ھذا اصح بسط فی اوائل اصبا سنش بالعمر شصت و یک یا بالعمر شصت رجحہ الواقدی بود ابو المنصار بن حرب بست و ششم شہر ذی الحجہ ۲۳ سنہ بست و سوم ہجری بخنجر ابو لولو مجوسی المسماة بجواهر گشت و بعد وصیت و نصیبت امر خلافت را درمیان شش کس علی و عثمان و زبیر و طلحہ و سعد و عبد الرحمن بن عوف رضہ درگذشت و بروز شنبہ کہ قال

بود بنداى يا ايتها النفس المطمئنة ارجعى الى ربك اه لبيّ المنعان و از دار فانی بدار باقی برفت ❊ **قطعۂ تاریخش** ❊ یکشنبہ و غرہ مح الامۃ کہ عمر رضہ نقل ازین جہان فرمود ❊ بسکہ در عدل سعی و کد بود ❊ حلتش ہم ساک سلکا ملاذ الدجی اعن عادل

سبب موت حضرت عمر رضہ

علت خنجر زنی و کیفیت خلافت شوروی اینست کہ ابو لولو نامے مجوسی غلامی صناع و نقاش و حداد و نجار نزد مغیرہ بود ❊ حضرت عمر رضہ ارقام فرمود ❊ کہ بمدینہ منورہ ارسال کنند ❊ تا صناعت ساعت ❊ منفعت عامہ ازو حاصل گردد ❊ مغیرہ براو فی روز چہار درہم یا فی ماہ صد درہم مقرر ساختہ از کوفہ فرستاد ❊ ابو لولو بوقت ملاقات بحضرت عمر رضہ شکایت ثقالت اجرش از مغیرہ بیان نہاد ❊ حضرت

تعلق بیعت مسلم گردید بعد ازان از حضرت عایشه صدیقه اجازت دفن بجای قبر
رسول الله بجهت آنکه از احباب العزت تمام و الطف بالاکرام منظور گردید و بعد
ازان جمیع اصحاب کبار و یاران اخیار متوجه گشته بیعت و نصیحت کنند و در حق
مهاجرین و انصار و اهل امصار و اعراب و جمیع مومنین و مسلمین جمیع نموده
وصیت نمود در امر رسول ساخته جان بحق التسلیم فرموده لطیفه سمع
البید راجعون پس حسب وصیت بعد دفن حضرت ابوبکر صدیق داخر منیة المفتی
این شش برای شوری مجتمع گشتند از انجمله حضرت عبدالرحمن بالبسط فی اوائل الاصبا
که کار خلافت را اختیار باید نمود حضرت زبیر گفت من کار ابوالنصر بن حرب
طلحه رض گفت که من امر را بعثمان رض سپردم حضرت سعد گفت که کار را المسماة بجواهر
سپردم غرض این سه کس خود را از دعوای خلافت خالی ساختند و هرکس روی عنهم
بخلاف دیگری پرداختند حضرت عبدالرحمن رض گفت که من خواهش ندارم قال
علی و عثمان گفت که هر که از شما خود را ازین امر بری سازد تا بیعت کنم هر دو النعمان
اما بجواب سوال عبدالرحمن رض انجعلونه الی لقصد گفتند پس دست علی گرفته الامة
و توصیفش کرده گفت که اگر ترا امیر گردانم آیا بوجه احسن عدالت نمائی دسلکا
امیر گردانم آیا اطاعت و سماعت کنی گفت بلی بعد ازان دست دیگر الحجة
را بیان ساخته مثل اول عیان کرده باز دست علی گرفته گفت که ترا عن عامر
رسول بیعت می کنم بجوابش کلمه امنا و سلمنا فرموده و بر سیرت شیخین نیز بیعت می سازم
بجوابش کلمه حتی الوسع را اظهار نمود حضرت عبدالرحمن دست خود را از علی رض بر داشت
و دست عثمان گرفته همچنان بیان ساخت حضرت عثمان در هر امر آمنا و سلمنا گفته مقرر
گردید پس امر خلافت باو رسید بعد ازان حضرت علی و دیگران بیعتش کردند
و مردمان ازین شوری محفوظ گشتند ف در زمان حضرت عمر رض

بزرگان زیرین فوت شدند - عتبه بن غزوان والعلاء بن الحضرمی - وقیس بن ابی [illegible]
وابو قحافه والد الصدیق رض - سعد بن عباده - وسهیل بن عمرو - وابن ام مکتوم المؤذن
وعیاش بن ابی ربیعه - وعبدالرحمن اخو زبیر بن العوام - وقیس بن ابی صعصعه احد
من جمع القرآن - ونوفل بن الحارث بن عبدالمطلب واخوه ابوسفیان وماریه ام ابراهیم
[illegible] عبیده بن الجراح - معاذ بن الجبل ویزید بن ابی سفیان وشرحبیل بن حسنه
[illegible] - وابوجندل بن سهیل - وابومالک الاشعری - وصفوان بن المعطل
[illegible] المؤذن - واسید بن الحضیر - والبراء بن مالک انصاری - وزینب
[illegible] بن غنم - وابوالهیثم بن التیهان - وخالد بن الولید - والجارود
[illegible] - والنعمان بن مقرن - وقتاده بن النعمان - والاقرع بن حابس
[illegible] - وعویم بن ساعده - وغیلان الثقفی - وابومحجن الثقفی - و دیگر خلق

از صحابه رض

[illegible] ششم در خلافت حضرت عثمان ذی النورین رض

[illegible] مذکور است که حضرت عثمان بن عفان رض سنه ششم فیل متولد شد +
[illegible] عمر رض باقبالش اسلام آورد و بعد سه روز دفن حضرت عمر رض سوم محرم الحرام
[illegible] چهارم هجری بالشوری خلیفه گردید + و در سنه [illegible] که بعد حضرت عمر رض باز
[illegible] رسید + باز مفتوح گردانید + و دران سال مغیره را از کوفه معزول
نمود + بجائش سعد بن ابی وقاص را بحال فرمود + و در سنه ۲۵ بست و پنجم سعد را نیز
از کوفه معزول کرد + ولید بن عقبه بن ابی معیط صحابی را برادر اخیافی حضرت عثمان
بود + بجائش بحال نمود + و در سنه ۲۶ بست و ششم مسجد حرام را وسیع کرد + اماکن
کثیره راشامل نمود + و دران سال سابور را فتح ساخته و در سنه ۲۷ بست و هفتم حضرت
معاویه رض با [illegible] گردید + وارجان و دارابجرد مفتوح گردید + و دران سال

عمرو بن العاص را از مصر معزول ساخته بجایش عبد الله بن ابی سرح را عامل کرده و عبد الله با اهل افریقیه بجنگید * حتی که صحرا و بیدا را مفتوح گردانید * و از مال غنیمت افریقیه هر کس را بمقدار سه سه هزار دینار رسید * باز اندلس مفتوح گردید و سنه ۲۹ وفیهم اصطخر و فسا و غیر ذلک بدست مسلمانان رسید * و سنه ۲۹ مسجد منوره را بسنگهای منقوش بنا کرده وسیع ساخته * و سنه ۳۰ طوس و سرخس و مرو و بیهق واکثر بلاد خراسان مفتوح گردید *

سبب قتل حضرت عثمان رضی موجب خلل

اینکه بقول زهری و صاحب خلفاء راشدین و ازالة و غیرها چون بر سریر ایالت خلافت جلوس فرمود * اکثر آنرا این امر نکرده بمقتضیات النسانی حضرات عبد الله بن مسعود و ابی ذر و عمار بن یاسر را با حضرت عثمان رض سوئی بود * بنابران بدل بنو هذیل و بنو زهره بخاطر و بدل بنو غفار و احلاف آن بخاطر ابوذر و بدل بنو مخزوم بخاطر عمار بن یاسر بغاوت فزود * و عداوت ورزیدند * بنا علیه حضرت ذی النورین رضی در آخر شش سال خلافت در ایالت و امارت بهشیاری کار نمود * یعنی خود بنو امیه و بنو عم را بر ایالت سرفراز فرمود *

بنا کس که پیش تو معذور نیست	جو دانی از مصلحت دور نیست

لهذا هر کس از صحابی رض بر او ناراض گردید * و آتشیانه دل دیگران طائر عداوت و بغض جزید * لاجرم بوقت مقتاتش از یاران خذلان پدید گردید * اما در ایالت مصر عبد الله بن ابی سرح را بجای عمرو بن العاص مقرر نمودن حکمت بود * که فتح کل افریقیه بدستش رو نمود * و عمرو بن العاص بجنگ افریقیه هرگز ...

سبب ۵: قال ابو المنصور بن عرب المسماة بجواهر بالبسط فی اوائل الضیاء داخر منیة المفتی روی عنهم

کتاب التعیات الامة سلکا مدل الله احبی اعن عامر الله

عبداللہ بن ابی سرح صاحب قلب + وعبداللہ بن عمر رض بر میمنہ وعبداللہ بن الزبیر رض
بر میسرہ وعبداللہ بن العاص بر مقدمہ وعبداللہ بن نافع بن حصین وعبداللہ بن نافع
بن عبد القیس معتبر بودند + این جنگ را عبادلہ نامند + الغرض بعد چند روز لشکر
[illegible] جدال عدید + ابن الزبیر رض سر جرجیر را بریدہ + افریقیہ مفتوح
[illegible] ب شد + وابن ابی سرح دختر جرجیر مع صد ہزار دینار زر سرخ
[illegible] سید + اما چون عبداللہ بن ابی سرح را بر ایالت مصر تمادی عبور
[illegible] ریاست در ریاست کل افریقیہ پیشتر رسیدہ + دعوای
[illegible] پس ہر امر کہ حضرت عثمان رض بشکایت مردمان دیگر رو
[illegible] رہ بارہ می نمود + وحال فرمان قتل می ساخت وگویا القارہ
[illegible] خت + این ہمہ فتنہ انگیزی باشارہ مروان بن الحکم (کہ حضرت رسالت
[illegible] را باعث خباثتش شہر بدر فرمودہ بود + حالانکہ بیت ایزدی بوزارت
[illegible] مان رض در رسیدہ) برافزود + وجرا بہار و نمود + حتی کہ اکثران از کربت
[illegible] سہ او غربت گرفتند + از انجملہ ہفت صد مصریان بدار الخلافہ نالہ کنان آمدند +
در [illegible] ابن ابی سرح پیش حضرت عائشہ رض در پیش ساختند + حضرت صدیقہ موصوفہ
[illegible] ار حالش بزجر و توبیخ کار فرمود + پس حضرت عثمان رض حسب مشورہ صحابہ
[illegible] بازدان اخیار و برضای مصریان ناخوش رفتار ایالت مصر را بمحمد بن ابوبکر رض
تفویض نمود + و بعزل ابن ابی سرح حکم فرمود + و فرمانش بدست محمد موصوف
بداد + واورا مع چند مہاجر وانصار - ومصریان عداوت شعار بمصر فرستاد +
چون بعبور محمد ممدوح سہ روزہ مرور گردید + ناگاہ سوارے سیاہ فام بر مرکب
تیز گام - مثل گریزپایان یا طلب حریف کنان از پیش در رسید + شخصے از ملازمان
محمد اورا بدید [illegible] کہ تو کیستی + از کجا می آئی + کجا میروی + بعد لیت و لعل گفت

که رسول امیر المؤمنین عثمانم + و فرمانش بدارم + بعامل مصری روم + گفت که عامل
مصر محمد درینجا موجود است. نزد و بها چون این سخن شنید + (ذوالفقور مراد من این بیت
گفتند) مرکبش بجهانید + خبرش بمحمد رسید + سواران را در پیش دوانید + بگیر آوردندش
استفسار حالش کردند + او را متزلزل القول یافتند + تفتیشش کردند جعبه و
خشک مطهره الی دیدند + چون آنرا شکستند + اندرونش کتاب خلیفه سمیع
الضار را نزا گشادند + ناگاه دیدند + که حضرت عثمان رض باین ادا خرمنیة المفتی
می نویسد + که هرچند محمد بن ابی بکر رض مع فرمان معزولیت تابسط فی اوائل الضیا
خود را معزول شمارد + بدل اطمینان بدارد + والثائر الجبلة و ابو المنصار بن حرب
رخوار بیارد + و منتظمین را آمدن بده با حبایس بدارد + چون نزع المسماة بجواهر
آنرا بحضار الضار ملفوف کرده باز مختوم ساختند + با سنت معتبرے روی عنهم
و غضبناک مراجعت کردند + و از حضرت عائشه صدیقه و علی و زبیر قال سه
مستغیث شدند + و پوست کنده خبر دادند + و مکتوب الیه را حواله کردند النعمان
کشتند + و در شان ذی النورین رض قیل و قال بسیار گفتن گرفتند + و بنوج الامة
بنو زهره و بنو مخزوم و بنو غفار فرصت را غنیمت شمردند + و بامصار سلکا
و بکشش محمد موصوف بنو تمیم نیز شامل شدند + و مکان حضرت عثمان ملاحل الدجی
نمودند + چون حضرت علی این را دید + طلحه و زبیر و سعد و عمار و غیرهم بدر را عن عامر
خبرش رسانید + و خود مع غلام و خط و لبیر نزد عثمان رسید + و از و پرسید بالله
که این غلام غلام تست گفت بلے باز پرسید + این ناقه ناقه تست گفت بلے باز
پرسید + این خاتم خاتم تست گفت بلے باز پرسید + این کتابت کیست + و
مضمونش چیست + گفت سوگند بخدا من نمی دانم + اما کتابش کتابت مروان است +
می شناسم + بتصدیق قولش کردند + اخراج مروان را ۲۸ سو دیگر مناکش

یافتند + همه غضبناک شدند + هر صحابی بخانه رفتند + محاصرین فرصت غنیمت
شماردند + یاران تیر بر مکان عثمان رضی باراندن گرفتند + چون حضرت علی رض معلوم
کرد که محاصرین قتل عثمان رض مراد دارند + پسران خود حسن و حسین رضی الله عنهما را
مسلح [illegible] عثمان رض برای محافظتش قیام گردانید + علی هذا القیاس طلحه و
[illegible] هر صحابی پسران خود خود را به محافظت نمائید + چون حضرت عثمان رض
[illegible] دید + تا در رسید + پرسید + که در شما علی هست گفتند نیست
[illegible] باگفتند + نیست ساعتی خاموش گردید + باز پرسید + کسی
[illegible] تیر تشنگیم بعلی رساند + تا علی دفع تشنگیم سازد + الغرض خبر
[illegible] حضرت علی رض بصد جنگ و جدل مشکی پر از آب رسانید + درین
[illegible] تیر های باران حضرت حسن و محمد بن طلحه و قنبر غلام علی رض خون آلود
[illegible] محمد و طلانیالش این حرکت دیده از بنی هاشم ترسیدند + پس محمد دست
[illegible] مصریان بگرفت + مع هردو از بالای دیوار انصاری بر عثمان رض رفت
[illegible] پسران و لواحقانش بر سقف خانه رفته بودند + و حال محاصرین را مشاهده میکرد
[illegible] طرف تنها رفته دید که عثمان بر تلاوت قرآن نشست + دفعة ریش مبارکش
[illegible] حضرت عثمان گفت + اگر پدرت این حرکت دیدی + بدت گفتی + محمد
[illegible] باز گرفت + منفعل گشت + مصریان آمده قتلش کردند + و از جای وقوع
گریزان خروج نمودند + زوجه اش بانگ گریه برداشت + کلمه قتیل العثمان را
بزبان ظاهر ساخت + هر کس دویدند + حضرت عثمان را مقتول دیدند + استرجع خواندند
حضرت علی رض پسرانش را طمانچه زد + دیگر پسران را ملامت کرد + خشمناک برآمده و بمنزل
مردمان عزیز [illegible] بعضی دویدند باعث عدم بدربیت باز یافتند + باز بدریان آمده
بیعت کردند [illegible] ندانش گرفتند + الغرض حضرت عثمان رض دوازده سال

بخوبی ملاقات و زیارت نصیب گشته + الغرض بہر تقدیر اکثر صحابی رضوان را صحبت یافته + واز ایشان برکت گرفته + وطریقه نماز وغیره بخوبی از ایشان بچشم خود دیده اخذ کرده + واز انان روایتها نموده + بنابران امام زمره تابعین داخل گشته + وکسے دیگر از ائمه راهیچین شرافت و درجه و رتبه و ترتب حاصل نشده + کما فی در المختار وصحّ ان ابا حنیفه سمع الحدیث من سبعة من الصّحابة کما بسط فی اواخر منیة المفتی وادرک لسبقه بالسّن نحو عشرین صحابیا کما بسط فی اوائل الضیاء وقد ذکر الامام العلامة شمس الدین محمّد ابو النصر بن عرب شاه الانصاری الحنیفی فی منظومه الالفیة المسماة بجواهر العقائد ودرر القلائد ثمانیة من الصّحابة ممّن روی عنهم الامام الاعظم ابو حنیفه رح وعلیهم اجمعین حیث قال ؎

معتقداً مذهب عظیم الشان	ابی حنیفة الفتی النّعمان
التّابعی سابق الائمة	بالعلم والدّین سراج الامّة
جمعاً من اصحاب النّبی ادرکا	اثرهم قد اقتفی وسلکا
طریقة واضحة المنهاج	سالمة من الضلال الداجی
وقد روی عن انس وجابر	وابن ابی اوفی کذا عن عامر
اعنی ابا الطفیل ذا ابن واثله	وابن انیس الفتی وواثله
عن ابن جزء قد روی الامام	وبنت عجرد هی التمام
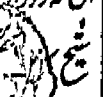
الغرض روایت کردن امام اخیار - از اصحاب کبار بدلائل بینات وبراهین بیشمار - باتفاق محدثین ابرار - ومورخین اخبار - ثابت وبتحقیق چه در ان شکے وریبے نیست + اما اهمو درس... را وشمار است

لہذا مولانا جلال الدین سیوطی رح در تبییض الصحیفہ اوردہ کہ امام
ابو معشر شافعی دفتری درباب روایات کردن ابوحنیفہ رح از صحابہ
تالیف کردہ، حتا کہ قال ابوحنیفہ رح رؤیت والحم گفتہ + و
بالتفصیل ذکر ہر صحابی رض نمودہ + وابن حجر بر صحتش علت نوشتہ
کہ امام صاحب بکوفہ بسنہ ہشتاد تولد شدہ، درآنوقت حضرت عبداللہ
بن اوفی در کوفہ موجود بود + ودر بصرہ انس بن مالک وغیرہا بسیار اصحابان
در امصار ودیار ذی حیات موجود بودند + وابن سعد بسند قوی گفتہ، کہ امام صاحب
حضرت انس رض وغیرہ را بنظر خود دیدہ، بدرجہ تابعین منسوب گشتہ، وایں امر کسی از ائمہ
ہم معاصرین امام صاحب نصیب نگشتہ، نہ امام اوزاعی شامی را نہ امام حمادی بصری
نہ امام ثوری کوفی را نہ امام مالک مدنی را نہ امام مسلم بن خالد مکی را نہ لیث بن
سعد مصری را نصیب شدہ + ہکذا فی الطحطاوی وردالمحتار و
مدینہ العلوم ومسند الامام للخوارزمی وغیرہم رح ونیز از
عبارت تاریخ الخلفاء مولانا امام جلال الدین سیوطی رح معلوم خواہد شد
کہ چون خلیفہ عبداللہ بن زبیر رض بسنہ ۷۳ ہفتاد وسہ بتوسط حجاج بن یوسف
شہید گشتہ + عبدالملک بن مردان بر خلافت مستقل شدہ + بسنہ ۸۶
ہشتاد وشش فوت شدہ.+ وامام صاحب درآنوقت بروایت مخبر الواصلین
وطحطاوی شانزدہ سالہ وبروایت غیر مشہور بست وپنج سالہ وبروایت
مشہور شش سالہ بود وبنابران از اکثر صحابی رض زیارت وملاقات حاصل
نمود + کہ دران زمان حضرات ابن عمر رض واسماء بنت الصدیق رض و
ابوسعید بن المعلی رض وابوسعید الخدری - وسلمۃ بن الاکوع - وجابر بن
عبداللہ رض [illegible] - وابوادریس الخولانی - وشریح القاضی

وابان بن عثمان رضؓ ومحمد بن الحنیفہ۔ وابوعبیدہ بن عبداللہ بن مسعود رضؓ
وغیرہم ذی حیات موجود بودند چنانچہ در تبصرہ سیزدہم مقصد اول
نوشتہ شدہ است در انجا باید دید و بعدہ بایام خلافت ولید بن عبدالملک
تا سنہ نود وشش مقدام بن معدی کرب۔ وعبداللہ بن بسر المازنی
وعبداللہ بن اوفی۔ وابوالعالیہ وجابر بن یزید۔ وانس بن مالک
وسہل بن سعد۔ والسائب بن یزید۔ والسائب بن خلاد۔ وحبیب بن
عبداللہ بن زبیر رضؓ وبلال بن ابی الدرداء۔ وسعید بن المسیب۔ و
ابوسلمہ بن عبدالرحمان۔ وابوبکر بن عبدالرحمان۔ وغیرہم کہ در تبصرہ
چہاردہم مقصد مذکور نگارش یافتہ است موجود بودند۔ وامام صاحب
درانوقت بست وشش سالہ یا شانزدہ سالہ بود۔ بازبا خارجہ بن زید
بن ثابت رضؓ کہ بوقت خلافت عمر بن عبدالعزیز فوت شد۔ بازبا ابوبردہ
بن ابی موسیٰ الاشعری رضؓ کہ بخلافت یزید بن عبدالملک سنہ یکصد ودو
فوت شد۔ بازبا اسلم بن عبداللہ بن عمر رضؓ وبا قاسم بن محمد بن ابوبکر صدیق
وبا ابوطفیل عامری واتلہ آخر الصحابی رضؓ کہ تا خلافت ہشام بن عبدالملک
موجود بودند بخوبی ملاقات نمود۔ اگر در تبصرہای دوازدہم وسیزدہم
وچہاردہم وپانزدہم وشانزدہم وہفتدہم وہجدہم نظر کنند۔ بخوبی تابعیت
امام صاحب را دریافتن توانند۔ ونیز تابعی شدن امام صاحب از قول
امام شعبی رحؒ کہ استاد ومعصر امام بود۔ لیکن رد نمود۔ عن شعبی رحؒ
ادرکت سبعین بدریا کلہم قالوا لا یقرأ خلف الامام کما
فی الکرمانی ایضا نقل عنہ فی الطحاوی پس امام شعبی رحؒ
با بدریان ملاقات میداشت وچہ امام صاحب از وی نفرت

میدانست (العیاذ باللہ) که ملاقات نکرده و آنرا شرافت نه شمرد ، اگر
گویند که لفظ سبعین مبالغه است ، گوییم تاہم مانع حجیت نیست ، که از نصف
و ثلثش کم نخواهد شد ، اما بعض متعصبین که بر امامت امام الائمه امام
اعظم رح حسد بردند ، اینها را متهم بموضوعات ساختند ، حتی که بتاریخ
فوت صحابی رض را که امام صاحب از ایشان روایت نمود تغییر و تبدیل
کرده قبل تولد امام یا قدرے پس و پیش تولد امام نوشته داشته اند
تا مردمان را وحشت در رزد ، و آن دلیل بر تابعیت امام صاحب شدن
نتواند ، اما بمضمون المثبت مقدم علی النافی کذا فی الشامی دلیلیم
است کافی ، و اگر وهابیان غیر مقلدان بر روایات همین متعصبان تقلید
کرده تابعیت امام صاحب را منع نمایند ، و تکذیبش سازند ، بر اقوال
ایشان تف باید زد که ایشان خود تقلید ائمه صالحین را حرام گویند ،
باز جماعت متعصبین معاندین را تقلید میکنند (الا انهم هم المفسدون)
بنابران در ردالمحتار ولا شك ان ابا حنيفة كان له حساد
كثيرون مذکور است ، و نیز بمضمون ضرب المثل اهل البيت ادرى
بما فيه من غيرهم اقوال اصحاب امام ابوحنیفه رح در تابعیت سند
قوی خواهد شد به نسبت غیر ، اگر گوئی که غیر مقلدان از اقوال امام نووی
و ابن حجر عسقلانی و امام یافعی و امام سخاوی و ابن خلکان و ابن طاهر
و غیرهم عدم تابعیت را حجت گرفتند ، گوییم که هرگز چنین نیست ، بلکه خطا
فی الفهم است ، زیرا که ایشان با خذ روایت اختلاف کرده اند که با ثبات
تا اثبات متعصبین مجبور و معذور شده اند ، نه در رؤیت صحابه کلام ساختند از
پس لازم نیز نزد فضلاء معتبر نیست حتی که با قوال اختلافات علمای

مخالفین نیز تابعیت امام ثابت شد. ۵ عدد و شود سبب خیر گر خدا خواهد
پس بالاتفاق از اقوال امام نووی و امام سمعانی و امام یافعی و امام حافظ
ذہبی و امام حافظ ابو بکر خطیب و حافظ ابن حجر عسقلانی و علامہ سخاوی
و علامہ ابن حجر مکی و علامہ ابن محمد طاہر صاحب مجمع البحار و شیخ الاسلام ابو محمد
بن احمد عینی صاحب عمدۃ القاری شرح البخاری و شیخ عبد الحق دہلوی
و ملا علی قاری وغیرہم تابعیت امام متحقق گشت + — واگر این ہمہ دلائل
نقلیہ را طرح ہم بدہیم + تاہم بدلائل عقلیہ ثابتش کردن توانم + زیراکہ
مسلم ہست کہ بوقت رحلت رسول صلعم چند لاکھ صحابی موجود بودند + ہمہ دفعۃً
قبل سنہ ہفتاد و ہشتاد فوت شدن عقلاً و عرفاً و عادۃً خیلے بعید. لیکہ قول
بلیہ بنیاد + بلکہ وجود اکثر صحابی رض ضرور شاید + کما ترکہ اعمار اکثر ان
این زمان نیز بہ نود و صد زائد آید. + چنانچہ تا این زمان نیز اکثر مردمان
معمران در ہوگلی و کلکتہ بعمر ہشتاد و نود و صد و متجاوز از صد ذی حیات
نامیدہ نامیدہ موجود اند + و بعضی عنقریب فوت شدند + یکے ازان دار و غہ
نمر الدین وظیفہ خوار سرکار. دیگرے ازان حج پنجا نند باو وظیفہ خوار
دولتدار و سومی ازان حجامی بنام راجو بہرائی لبن زایاز صد موجود بودند
و مادر مدرس مدرسہ محسنیہ ہوگلی خواجہ محمد مستقیم مرحوم بسن یک صد و
دہ عنقریب فوت شد + و مابین نود و صد ہزارہا موجودند + و ہزارہا
فوت شدند + ازانجملہ جناب سلطان بن سلطان شاہزادہ بشیر الدین
صاحب مدظلہ المنان و جناب حافظ جمال الدین صاحب امام مسجد
سندرپالی کلکتہ حماۃ اللہ الواہب. و جناب مولوی ... صاحب
سابق ناظر مدرسہ عالیہ کلکتہ و جناب مولوی ... صاحب سابق

مدرس سوم مدرسہ محسنیہ ہوگلی وظیفہ خوار سرکار ، وجناب مولوی سید احمد صاحب وظیفہ خوار - دانشان جیدر بابو فروفسر ہوگلی کالج وظیفہ خوار وغیرہم و خورد بیر نابالغ مولوی سید نذیر حسین سر گروہ لامذہبیان مع جزوی داز عنقریب فوتیدگان مولانا مولوی محمد اکبر شاہ مرحوم اول مدرس مدرسہ محسنیہ ہوگلی و مولانا مولوی سید کرامت علی جونپوری - و سید کرامت متولی امام باڑہ ہوگلی و مولانا مولوی روح الامین مرحوم و قاضی عبد الباری مرحوم و منصف مولوی محمد اعلم مرحوم و سابق مدرس دوم ہوگلی مولوی اشرف حسین مرحوم و قاضی قنبر علی مرحوم ، وغیرہم ، و لفضلہ تعالی تاہنوز جدہ فاسدہ ما در فرزندانم یعنی زوجہ مدرس بزرگ مدرسہ محسنیہ مولانا مولوی محمد اکبر شاہ مرحوم نبیرہ ام را یعنی نبیرہ نبیرہ اش یکبارش گرفتہ بر درش و پرداختن میکند ، و نماز را مع تعدیل ارکان ادا میسازد و بعمر نود و نہ رسیدہ ہنوز در حس و حرکت خلل نگردید ، ای غیر مقلدان اگر برین اقوالم ہم اعتماد ندارید ، متعصب چیزی دیگر گو مید ، در کتب تواریخ سیر نمائید ، بچشم عبرت نظر بکنید ، دران اکثر معمران دوستان را بیابید ، چنانچہ از مخبر الواصلین اشعار حضرات شیخ سعدی رح و شیخ فرید الدین عطار رح و شیخ احمد مغربی رح و شیخ عبد الحق دہلوی رح قدس اسرارہم معلوم میشود ، کہ از تاریخ ہر یکی ظاہر گردد ۔ تاریخ رحلت شیخ فرید الدین عطار قدس سرہ و مقدار عمرش شیخ عطار حق فرید الدین + آفتاب سپہر دانش و دین عمر او یکصد و چہاردہ سال + بود از لطف ایزد متعال + سال ترحیل آن مرد در الدین قبلہ اہل جنت است بدان + تاریخ رحلت حضرت شیخ [illegible] سرہ و عمرش شیخ سعدی کہ عارف حق بود

یاز ان وجود مطاق بود، یکصد و بست سال عمرش بود، کانزمان از رحلت
ازجهان نسر مود، چون زخاصان حق تعالی بود، خاص تاریخ او
مالک فسر مود، تاریخ رحلت شیخ احمد مغربی قدس سره و عمرش

شیخ احمد که مغربی بوده	صاحب علم موہبی بوده
عارف ذات حق تعالی بود	بصفات کمال والا بود
قطب حق بود عمر او از حق	عدد قطب الله شد به نیک نسق
گفت تاریخ نقل او رضوان	جای احمد بہشت جاویدان

تاریخ رحلت شیخ عبدالحق دہلوی رح مع تعداد عمرش

فاضل ہند شیخ عبدالحق	حامی شرع و دین به نیک نسق
عمر او بود یکصد و ده سال	کانزمان شد ازین سرا ملال
سال نقلش خرد حیان ونیفتا	بخلائق بہشت مرقد گفت

وحضرت وائلہ بن الاسقع صحابی رض بعمر یکصد و پنج فوت شد، کذا فی التقریب
وحضرت سلمان فارسی رض بعمر سه صد و شصت یا دو صد و پنجاه ازدنیا
منتقل گردید، کذا فی المدارج وغیره، این گویا مشت نمونه خروارے
است، ورنه در تواریخ معمران بسیار ند تعداد ایشان کم نیست پس
ای برادران چون این همه رانجوبی دریافتید، ہرگز ہرآئینہ بقول غوغو
کنان سوقیان تابعیت امام الائمہ امام اعظم ابوحنیفہ رح شک و شبہ
بدل ندارید، بازه اگر بطور بے حیائی ہمان اعتراض پیش آرد
و گوید که خیر ہرچه گوئی گو اما در باب تابعیت امام صاحب بعضی علماء
خلاف ہم کرده اند، و غیر مقلدان آنرا حجت خود گرفته اند،
گوئیم بارے جوابش داده آمده ام بازه اگر بگوئیم

که صورت اختلاف از سه حال خالی نباشد. یکی آنکه طائفه جم غفیر
و جماعت کثیره برانند که امام تابعی است که اکثر صحابی رضی الله عنهم را بچشم دیده
و از زبان آنان احادیث شنیده بنابران از روایت بالظهور رسیده
کما دلیله سیجئ. دوم آنکه طائفه قلیل متعصب بر عکس اول پا برزده
یعنی گویند که امام نه صحابی را دید. نه از ایشان حدیثی شنید. اما این
طائفه از وجه کس نزد الله خواهد گردید. سوم آنکه طائفه بر آنند که امام صحابی را
دید. اما صورت روایت از وی ظاهر نگردید. هر چند این طائفه از طائفه
دوم قدرے کثیر است. اما بمقابله اول طائفه مثبتین تابعیت خیلے قلیل
بلکه لاشے و حقیر. پس بقاعده للاکثر حکم الکل حکم اکثر ترجیح یافت. و نیز
قاعده الشاذ کالمعدوم حکم قلیل را مثل شاذ معدوم ساخت. و هم بقاعده
المثبت مقدم علی النافی دلیل مثبتین بر نافیین منکرین مقدم است چنانچه
این معنی از حدیث البینة علی المدعی والیمین علی من انکر کذا فی
المشکوة وغیرها استنباط میشود که بینه منکر بمقابله بینه مثبت مقبول نشده
نیست. که بر منکر بغیر یمین بینه آوردن امر غیر مشروع است. پس بمقابله
مثبتین تابعیت منکرین را بینه بر نفی تابعیت آوردن امر غیر مشروع است
و امر غیر مشروع معمول به نیست. پس اقوال منکرین هم معمول به نیست.
و ما ورای ذلک شهادت معاندین منکرین بر عدم تابعیت امام الائمه مجتهدین
شهادت علی النفی است. و شهادت علی النفی غیر معقول و هر چه غیر معقول
است غیر مقبول است. پس شهادت منکرین مخذول و غیر مقبول است.
و علاوه برین منکرین تابعیت امام معاندین امام اند و قول معاند
سند [illegible] ایشان هم سند نباشد. فهذا. که این تقریر [illegible]

اشہر پیش خیب بسیار مرغوب الاسود والاقشطاوه - دمزید بیان عیت کہ
انما غیبت کنیمن بن حدیث کل مولود یولد علی الفطرة فابواه
یہودانه او ینصرانه او یمجسانه کل سر زندان نشست و نماست
د حرکات و سکنات مادر و پدر اخذ کنند، و حسب دستور انسان تربیت یابند
و مطابق تعلیم ایشان متعلم شوند و مادر و پدر حسب دستور نقل الناس اہل
شہر یکسان مند، و اہل شہر حسب فرمان خلیفہ زمان کار بنا سازند و
خلیفہ برای اجرای احکام شرعی و ارکان بوفق کمر بستہ کہ کار خلافت آئین
باشد - پس امام ابوحنیفہ رح نیز نشست و برخاست و حرکات و سکنات
و احکام دین و ارکان شرع متین از پدرش ثابت و از مثل پدرش
و دیگر صحابی رض کہ دران وقت موجود بودند اخذ نمود و پدرش و مثل
پدرش حسب دستور صحابی رض و دیگر علماے تابعین شہر کوفہ احکام
اسلام ادا می نمودند و علماے اہل کوفہ حسب فرمان خلیفہ زمان حضرت
عبداللہ بن زبیر رض (کہ خالہ زادہ حضرت ام المومنین عائشہ رض واول
مولود بعثت و خون خضر نوشیدہ و تحنیک کردہ رسول صلعم بود
و بسنہ ہفتاد و سہ حجاج یوسف او را شہید نمودہ) کارہا میکردند کہ
تابع فرمان خلیفہ بودند و نیز پدرش احکام دین را از ام المومنین
حضرت ام سلمہ رض (کہ بسنہ شصت و دو فوت شد) و از ام المومنین حضرت
میمونہ رض (کہ بسنہ شصت و سہ یا شصت فوت شد) و از اکثر صحابی رض (کہ از
وقت خلافت حضرت علی کرم اللہ وجہہ تا آخر عمر پدرش بودند) دیدہ و
دانستہ و شنیدہ و تعلیم یافتہ پسر خود ابوحنیفہ را آموختہ و امام صاحب
از انہا متعلم بود - پس امام صاحب آنہا را کہ از احوال رسول

جلی جلال ہست برا ومبین دیده ودالسنه وشنیده بنابر بینات خود واخل
نمیوده، وناامش فقیه نمود، فمن ذالذی یکون مثله فی ہذا الباب،
ومن یکون رائه اولی منه فی الصواب، خذ ہذا ولا تنسوه حالا خلاصه
تقریرم را تحریر نمایم، وپیش شما در پیش سازیم، بگوش ہوش بشنوید
وبدل نیوش کنید که ہرگاه تابعیت امام اعظم رح بظهور رسید، وہرکس
آنرا بدلش محقق گردانید، پس تقلید امام برا واجب گردید، که تابعی است
بنابران درجه اش از دیگران بدرجه افضلیت رسیده، وتقلید افضل
از مفضول افضل است، پس تقلید امام تابعی از دیگر مفضولان تبع تابعین
واسفلان افضل است، که چون در میزان شریعت بمقابله قول تابعی
قول تبع تابعی واسفلش نسنجد، پس بکیل قول امام ملت قول غیرش نگنجد
اگر کسی گوید که ازین تقریر بطلان دیگر مذاہب ثلثه لازم گردد، گویم
نی که از اثبات وجوب افضلیت احد المذاہب بطلان دیگر مذاہب ہرگز
لازم نیاشد، ہذا ہو المراد، فتدفع منا الفساد ناظا ہر نیست
که ہر قدر حال پدر پسر یا نبیره بداند، ہمان قدر نبیره نبیره پسر
ہرگز نداند، اگر داند باختلاط رطب ویابس بداند صحت کلی وتیقن
جلی را بخوبی نداند، ہمچنین نسبت است درمیان امام ابوحنیفه رح وصاحبان
صحاح رح فکیف الاعتماد علی اقوال الصحاح، بمقابلة اقوال
اجل الائمة ذی الصلاح والفلاح، الغرض حالا حال مصاحبت
امام صاحب باصحابی وغیرہم رض ودرجه اتم مثبتش بر کسی مخفی ومحتجب نماند
حتاکه احمق [illegible] بیش سخن بر زبان نخواہد راند، چون این را بخوبی
بخوبی [illegible] یدا امام اعظم کوفی رح را بر خود واجب گردانید

ولازم و متحتم شمارید، که امام صاحب اعمال و افعال و حرکات و سکنات صحابی
را بچشم خود دیده، و اقوال ایشان را بگوش هوش خویش نیوش کرده
از آنها مسائل استنباط نموده، و از ایشان تعلیم هم یافته، استحکام مبانی
ملت، و انتظام ارکان شریعت داده، و دیگران همچون کوران متوسط
عصای مخبران گاه راه شناخته گاه راه نشناخته، متردد آیا نهاده
و غیر مقلدان متبعان ایشان باوجود حدیث لیس الخبر
کالمعاینه شنیده که بود مانند دیده، اقوال امام را بر غیر آن
ترجیح ندادند، بلکه بر عکسش پی بردند، پس این امر بجز ضعف عقل
و بعدم استوای بر جمیع نقل چیزی دیگر متصور نیست، و لهذا در استنباطات
ایشان خلل، و در اموراتی ایشان زلل است، که باتباع نابینا اتباع
بینا را ترک کنند، و باعث نابینائی بینا را نابینا و نابینا را بینا دانستند
شیخ سپهر الله الدهر چه خوب دلیلی بر دعوی من در میزان امام شعرانی
یافتم، بنا بران بعینه عبارتش را شادان و فرحان نقل نمائیم، فعلم
انه یجب علی کل مکلف ان یشکر الله تعالی علی ایجاده مثل الامام
ابی حنیفة رضی الله عنه فی الدنیا لیوسع علی الناس تبعا
لتیسیر الله تعالی و رسوله صلی الله علیه وسلم و جمیع ما سکت
الشرع عنه و لم یتعرض فیه لامر و لا نهی فهو عافیة و
توسعة علی الامة فلیس لاحد ان یحجر علیهم ثم ان وقع من
عالم تحجیر فی مثل ذلک کان علی سبیل التنزه و التورع کما نهی
النبی صلی الله علیه وسلم اهل بیته عن لبس الحریر مع قوله
صلی الله علیه وسلم محله للاناث دون [illegible] امته

الشارع على شريعته من بعده فلا اعتراض عليهم فيما سبق لخلق واستنبطوه من الشريعة لاسيما الامام ابوحنيفة رضى الله عنه فلا ينبغى لاحد الاعتراض عليه لكونه من اجل الائمة واقدمهم تدوينا للمذهب واقربهم سندا الى رسول الله صلى الله عليه وسلم وشاهد الفعل اكابر التابعين من الائمة رضى الله عنهم اجمعين وكيف يليق بامثالنا الاعتراض على امام عظيم اجمع الناس على جلالته وعلمه وورعه وزهده وعفته وعبادته و كثرة مراقبته لله عز وجل وخوفه منه طول عمره ما هذا والله الا عمى فى البصيرة لان جميع ما وسع به علينا انما هو من توسعة الشارع ثم تقدير عدم تصريح الشريعة بذلك فهو من باب اجتهاده ونور قلبه وامام عظيم يوسع علينا باجتهاده مع شدة ورعه واحتياطه فى دينه وشدة احتياجنا الى ما وسع به علينا كيف يسوغ لمسلم عاقل ان يعترض عليه مع شدة احتياجه هو الى ما وسع به الامام عليه ليلا ونهارا فاعلم ذلك وتامله فانه نفيس واياك ان تخوض مع الخائضين فى اعراض الائمة بغير علم فتخسر فى الدنيا والاخرة فان الامام رض كان متقيدا بالكتاب والسنة متبريا من الرائى كما قدمناه ذلك فى عدة مواضع من هذا الكتاب ومن فتش مذاهبه رض وجد [illegible] اهب احتياطا فى الدين ومن قال غير

ذالک فهو من جملة الجاهلين المتعصبين المنكرين على ائمة
الهدى بفهمه السقيم وحاشى ذالک الامام الاعظم من
مثل ذالک حاشاه بل هو امام عظيم متبع الى انقراض المذاهب
كلها كما اخبرنى به بعض اهل الكشف الصحيح واتباعه لن
يزالوا فى الازدياد كلما تقارب الزمان وفى تزايد اعتقاد فى
اقواله واقوال اتباعه وقد قدمنا قول امامنا الشافعى رض
الله عنه الناس كلهم عيال فى الفقه على ابى حنيفة رض و
قد ضرب بعض اتباعه وحبس ليقلد غيره من الائمة فلم
يفعل وما ذالک والله سدى ولا عبرة بكلام بعض المتعصبين
فى حق الامام ولا بقولهم انه من جملة اهل الرائى بل كلام من
يطعن فى هذا الامام عند المحققين يشبه الهذيانات و
لو ان هذا الذى طعن فى الامام كان له قدم فى معرفة مآخذ
المجتهدين ودقة استنباطاتهم لقدم الامام ابا حنيفة فى
ذالک على غالب المجتهدين الخفاء مدرکه رض الله عنه الغرض
از بركت حديث هو سراج امتى الخ بر آسمان شريعت و سماء طريقت
آفتاب افضليت و تابعيت امام اعظم رح چنان طلوع گشته كه از تابانى
و درخشندگى شعاعش روشنى فضيلت باقى ائمه مثل نجوم مخفى شده +
باز امام ابو يوسف رح مستنير داو قضاى مشترى براد + و امام محمد رح
خدمت عطارد بر سر نهاد + و بمضمون اليوم اكملت لكم دينكم الخ
طلوعش را نه زوال هست نه غروب + نه در حضيض [illegible] نه در
شمول + بلكه هر حال بر اوج اوج معرج ميكند + [illegible]

بغداد بسنه دوصد و چهل و یک فوت شد. پس کسی مثل امام حسن اقرب الی الرسول
نگردید. چه بدرجه خیر القرون نرسید. حالا اتباع کدام ازین بزرگان
احسن است بل انصاف باید ساخت. و براه تعصب اعتساف قدم
نباید داشت. مناسب حال می نماید که درینجا مختصر تواریخ غیر ائمه اربعه
نیز بدرج کتاب آید. تا طبقات ائمه مشهورین را و درجات علمای معروفین
برائے العین احباب باشد. و هر کس بنسبت هر کس را نگاه داشتن تواند. و بقول
متاخر متعصب رد اقوال متقدم مذهب نکند. و از طعن و تشنیع بر آنان معذور
نباشد. بلکه ازان رہائی یابد. یعنی امام ابو یوسف رح شاگرد امام ابوحنیفه رح
بسنه یکصد و هشتاد و دو فوت شد. و امام محمد رح شاگرد امام ابوحنیفه رح در سنه یکصد و هشتاد و
نه ... امام شافعی رح بسنه یکصد و هشتاد و نه فوت شد. و دارمی بسنه یکصد و
هشتاد و یک تولد شده بعمر هفتاد و چهار سالگی بسنه دوصد و پنجاه و پنج فوت شد
و امام محمد اسمعیل بخاری بسنه یکصد و نود و چهار متولد گردیده بعمر شصت و دو
سالگی بسنه دوصد و پنجاه و شش فوت شد. و مسلم شاگرد بخاری بسنه دوصد و چهار
یا بسنه دوصد و شش تولد شده بعمر پنجاه و هفت سالگی در نیشاپور بسنه
دوصد و نود و یک فوت شد. و ترمذی بسنه دوصد یا بسنه دوصد و نه تولد
شده بعمر هفتاد و نه سالگی بسنه دوصد و هفتاد و نه فوت شد. و ابن ماجه بسنه
دوصد و نه متولد گردیده بعمر شصت و چهار سالگی بسنه دوصد و هفتاد و سه
فوت شد. و نسائی شافعی المذهب بسنه دوصد و پانزده متولد گشته بعمر هشتاد و
هشت سالگی بسنه سه صد و سه فوت شد. و دار قطنی بسنه سه صد و پنج تولد
گشته بعمر هشتاد سالگی بسنه سه صد و هشتاد و پنج فوت شد. و بیهقی بسنه
سه صد و هشتاد و چهار تولد شده بعمر پنجاه و پنج سالگی ...

و پنج فوت شده، رزین عبدری پنج صد و بست سال فوت شده، ابن جوزی فی سنه ۵۱۰
پنج صد و ده متولد گردیده بعمر هشتاد و هفت سالگی سنه ۵۹۷ پنج صد و نود و
هفت فوت شده، امام نووی شافعی المذهب سنه ۶۳۱ ششصد و سی و یک تولد
گشته بعمر چهل و پنج سالگی سنه ۶۷۶ ششصد و هفتاد و شش فوت شده، و هکذا فی
التواریخ و سیر خصوصاً فی تیسیر الاصول، و اشعة اللمعات و شرح سفر
السعادت و کشف الظنون و اعلام الاخیار و انساب السمعانی و تقریب
العسقلانی و مجمع البحار وغیره هر گاه این همه را هم دریافتید یعنی
حال تقدم و تاخر و قرب و بعد و خیر القرون و شر القرون ائمه را
دانستید، حالا طبقات مجتهدین را بطرز دیگر بیان نمائیم بشنوید
و لا معنی مجتهد چیست و مستفتی کیست باید دانست، بعد از آن تقریر
بران باید ساخت، معنی مجتهد آنست که جمیع احکام دین و شرع متین را
بادله تفصیلیه از کتاب و سنت و اجماع و قیاس استخراج و استنباط کردن
تواند، و هر حکمی را منوط بدلیل و شناخته باشد، و ظن قوی بهمان دلیل
حاصل کردن تواند، بعد از آن وثوق دلی و اعتماد قلبی بران گردد،
و مقلدینش احکام مستنبطه اش بخوبی فهمیدن توانند، و بر اتکالش دیگر
احکام یا مسائل استخراج کردن یا فهمیدن توانند، پس درین زمانه چنین
مجتهد یکسر مفقود است، بنابران ابواب اجتهاد مسدود گشت، کما قیل فی
در المختار وقد ذکروا ان المجتهد المطلق قد فقد، و ایضاً هکذا قیل فی
الازاله، اما عموماً مجتهد بر هفت قسم منقسم است، هر قسم را طبقه نامند،
طبقه اولی مجتهدین فی الشرع چون ائمه اربعه که قواعد کلیه منوط
شرعیه را تأسیس نموده اند، و احکام منتظمه و ارکان منضبط

فرعیه را بحسب اجمال از ادله تفصیلیه اربعه استنباط و استخراج کردند ایشان
مقلد کسی نیستند + باقیان مقلد اند + اما من وجه مجتهد اند +
طبقه ثانیه مجتهدین فی المذهب چون امام ابو یوسف رح و امام محمد رح مثلا
بر قواعد امام اعظم رح - و چون بویطی مثلا بر قواعد امام شافعی رح استخراج
احکام از ادله مذکوره ساختند + تا از مذهب مخالفها تمیز دهند + اگرچه
در بعض مسائل مخالفت هم نموده باشند + از ان اعتباری نیست که ایشان
آنرا مستقل و علاحده مذهب ندانند و نه شمارند + اما غیر مقلدان نافهمان
از همچنین اختلافات شور و شغب نمایند + و ایشان را غیر مقلد تصور کنند
ان هذا الا جهالة منهم + علاوه بران غیر مقلدان را با آنان چه نسبت
طبقه ثالثه مجتهدین فی المسائل که در آنها روایتی از صاحب مذهب
نیافتند + نه آنها را در نص می یابند + هان آنها را بر حسب قواعد صاحب
مذهب استخراج کردند + نه در اصول و فروع مخالفت ورزیدند + چون
امام طحاوی رح و امام خصاف رح و امام حلوانی رح و امام سرخسی رح
و امام بزدوی رح و قاضیخان و غیرهم طبقه رابعه اصحاب تخریج از
مقلدین چون امام رازی و مثله که ایشان بر اجتهاد اصلا قادر نیستند
اما بسبب احاطه کتب اصول و انضباط قواعد و مجمول بر تفصیل قول
مجمل ذی وجهین و حکم مبهم الامرین که منقول از امام و اصحابش است
قدرت دارند طبقه خامسه ارباب ترجیح از مقلدین که تفضیل
بعض روایات را بر بعض دادن توانند + و هذا اصح یا اولی و غیر
ذلک گویند + چون ابو الحسن القدوری و صاحب الهدایة و امثالهما
طبقه سادسه همان مقلد اند که بر تمیز اقوی و قوی و ضعیف

وظاہر الروایۃ وظاہر المذہب قدرت دارند، ودر کتب ہائے خود ہا اقوال مردودہ را نقل نکردند، چون اصحاب متون متاخرین مثل صاحب الکنز وصاحب مختار وصاحب وقایہ وصاحب مجمع وغیرہم طبقہ سابعہ ہمان مقلدون اند کہ بر امور مذکورہ قدرت ندارند، ودرمیان غث وسمین فرق شمارند، اما بعد تمیز وتفریق مضامین را فہمیدن توانند بکذای المطولات خصوصاً فی رسالۃ الوقف النیات لابن کمال پاشاہ الرومی کہ بسنہ ۹۴۰ نہصد وچہل فوتیدہ، وابن عمر والازہری المصری کہ بسنہ یکصد وہفتاد وفوتیدہ، وعلامہ کفوی وطحطاوی وغیرہم. اما غیرہم من المجتہدین لایفرقون بین الغث والسمین ولایمیزون الشمال عن الیمین بل یجمعون مایجدون کحاطب اللیل، ویرکبون علی ناقۃ الہوای والخیل، چنانچہ سرگروہ غیر مقلدین این زمان کہ اصلا طاقت امتیاز ندارد، ذلیا تتش بخود یابد، ہر گفتہ محدثین متاخرین را خواہ گفتہ وضاعین منافقین باشد یا گفتہ متعصبین معاندین گردد، قول رسول شمارد، طرفہ بران اینست کہ بر تکیہ ہمان تالیفات محدثین شر القرون صالحین مقلدین امام خیر القرون را مشرک گوید، دیگر طرفہ ہست کہ بسبب زوال عقل ودانائی بر تقلید شخصی حکم شارع ناطق نیست گوید، اما باعث کمال نادانی تالیفات شر القرون را منصوص شمارد، العیاذ باللہ الفرق بینہما بعد المشرقین خیر بمضمون مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا ہرچہ باشد باشد اما بر ما مقلدین واجب ولازم ہست کہ اتباع مارجحوہ وماصححوہ نمائیم، حتی الوسع حقیقت را تحقیق کردہ بران عمل کنیم، کما [illegible] المختار الخ فعلینا اتباع مارجحوہ وماصححوہ

كما الوافر في حيوتهم + وفصل سوم در ذكر روايات مخصوصه —
در معدن اليواقيت واعلام الاخيار وطحطاوي وغيرها اورده اند كه
امام صاحب از حضرت انس رضه سه حديث روايت نموده + اوّل
طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيْضَةٌ عَلٰى كُلِّ مُسْلِمٍ دوم اِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ
اِغَاثَةَ اللَّهْفَانِ سوم لَوْ وَثِقَ الْعَبْدُ بِاللّٰهِ تَعَالٰى ثِقَةَ
الطَّيْرِ لِرِزْقِهٖ كَمَا يُرْزَقُ الطَّيْرُ تَغْدُوْ خِمَاصًا وَتَرُوْحُ بِطَانًا
واز حضرت عبد الله بن اوفى بن علقمه رضه كه در كوفه بسنه هشتاد وشش
يا بسنه هشتاد وهفت رحلت فرمود + اين حديث روايت نمود +
مَنْ بَنٰى لِلّٰهِ مَسْجِدًا وَلَوْ كَمَفْحَصِ قَطَاةٍ بَنَى اللّٰهُ لَهٗ بَيْتًا
فِي الْجَنَّةِ كذا في الطحطاوي ايضًا قاله ابن حجر اگر كسى گويد كه امام
صاحب كه درانوقت شش يا هفت ساله بود + روايتش معتبر نبود +
گويم معتبر است زيرا كه بخاري روايت ابن ربيع كه پنج ساله بود + معتبر
نموده + كما قال ابن حجر في مختصره + علاوه بران چون اسلام حضرت
على رضه بصغر سن مقبول گشت + اين روايت چرا معتبر نخواهد گشت +
زيد بران اينست كه امام صاحب بروايتى درانوقت هفده ساله + وبروايتى
بست وشش ساله بود + باز چرا روايتش معتبر نبود + وبا حضرت ابو الطفيل
عامر بن واثله رضه كه در مكه بسنه يكصد يا يكصد ودو رحلت فرمود + وامام صاحب
بسنه نود وشش بحج رفته بود + بخوبى ملاقات نمود + گرچه بعضى بقول
متعصبى فريب خورده گفت كه صورت رويت از دور رو نمود + كه او در وقت خلافت
حضرت معاويه نوشيده بود + امّا اين قابل اعتبار نيست كه در اكثر كتاب
تذكيش موجود چنانچه در مدارج النبوة دور واره امسود ديگر يكصد وهفت
يا

و دیگرے از ۱۸۰سنہ یکصد و دہ نوشتہ نوشتہ است، و در خلفاء ذاتش بعہد
خلافت ہشام بن عبد الملک نوشتہ چنانچہ در مقصد اوّل گذشت، و از
حضرت عبد اللہ بن انیس رض کہ ۹۴سنہ نود و چہار بکوفہ آمدہ بود،
حبک الشئ یعمی ویصم روایت فرمود، کذا فی الطحطاوی، و اگر کسی
گوید کہ بقول ابن حجر عسقلانی عبد اللہ بن انیس بوقت خلافت حضرت
معاویہ رض ۵۴سنہ پنجاہ و چہار فوت شدہ صورت ملاقات امام بدین وجہ طور
ممکن شدہ، گوییم کہ بقول شامی نام عبد اللہ بن انیس پنج کس را
بود، پس ممکن است کہ امام با عبد اللہ بن انیس غیر جہنی ملاقات نمود،
و از حضرت عائشہ بنت عجرد امام صاحب این حدیث روایت کرد،
اکثر جند اللہ فی الارض الجراد لا اکلہ ولا احرمہ کذا فیہ
و از حضرت واثلہ بن الاسقع دع ما یریبک الی ما لا یریبک روایت
نمود، کذا فیہ و از حضرت عبد اللہ بن حارث بن جزء رض اعانۃ
المسلم فریضۃ علی کل مسلم را کہ بوقت حج ۹۶سنہ نود و شش شنیدہ
کذا فیہ، و نیز حدیث من تفقہ فی دین اللہ کفاہ اللہ ہمہ
ورزقہ من حیث لا یحتسب را از و روایت کرد، کذا فی الخوارزمی
و از حضرت جابر رض فاین کنت من کثرۃ الاستغفار و کثرۃ الصدقۃ
برزق بہا الولد روایت ساختہ، اگرچہ طحطاوی بقول ابن
شاہین درین روایت شک انداختہ، اما از اقوال دیگران معتبر گشتہ
ف ازین روایت با تصدیق کلام شاعر متقدم گشت، یعنی عبارت
منظومہ در المختار بدرجہ صحت و ثبوت پیوست، تفریع چون از
روایات .... و حکایات مذکورہ، تابعی شدن امام ابوحنیفہ رح

بوضوح پیوست، پس بمضامین آیات و احادیث زیرین شامل گشت
که درجه قرب را از هرکس تا خرش بالا گرفت، و دیگران را باعث بعد
زمان این درجه نصیب نگشت، قوله تعالی وَالسَّابِقُونَ
الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُم
بِإِحْسَانٍ رَّضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ
تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وغیر ذلک من الآیات القرآنیه قال
النبی صلعم خیر القرون قرنی ثم الذین یلونهم الخ وغیر ذلک من
الاحادیث النبویه، اگر گوید که امام مالک رح هم تابعی شدن می تواند
که سنه نود و پنج متولد شده، و حضرت ابوالطفیل صحابی رض یکصد
یا یکصد و دو وغیرها فوت شده، العبد نیست که صحبتش رض یافته باشد
گوییم نے که امام مالک رح را الصغر سن پنج یا شش سال از مدینه سفر
کرد نمودنش ثابت نیست، زیرا که در تیسیر الاصول و اشعة اللمعات وغیرها
مذکور است، که امام مالک رح از مدینه بجز حج بیرون نرفت، بنا علیه این
حلاج عدم تابعی شدن امام مالک رح و تبع تابعین شدنش رح صحبت گرفت
اما فقیر گوید که تابعی شدنش رح عقلاً و عادةً غیر ممکن نباشد، غالباً
کسی را از صحابی رض صحبت یافته باشد. مالزان بر امام اعظم رح فوقیت
ندارد، نه افضلیتش رح ثابت گردد، نه باهم درجه مساوات شود،
بالفرض اگر شود درمیان غیر مقلدان را چه نفع رسد، وفصل
چهارم اقوال بزرگان عظام، در مناقب امام همام ابوحنیفه رحمة الله علیه
النعمان الانام - ابن حجر بخیرات الحسان و امام شعرانی در میزان آورده
که از امام مالک رح امام شافعی رح پرسید که ابوحنیفه را دیده

او چنان کس بوده که بنده برتقریرستون را طلائی کرده می نمود و حرمله بن
یحیی از امام شافعی رحمه روایت نماید الرجال فی الفقه عیال علی
ابی حنیفة . بروایت دیگر آمده من اراد ان یتبحر فی الفقه
فلیلزم اباحنیفة واصحابه کذا قال النووی و یافعی وغیرہما و در
شرح سفرسعادت از امام شافعی رحمه آورده که الناس کلہم عیال
علی فقه ابی حنیفه و در شان امام محمد بن حسن شیبانی رحمه که شاگرد
امام ابوحنیفه رحمه است فرموده که اگر اہل کتاب از یہود و نصاری تصانیف
امام محمد رحمه را به بینند بے اختیار ایمان آرند . و امام محمد رحمه ششصد کتاب
تصنیف ساخته که ہر یکے از ان شصت و ہفتاد مجلد بلکه بیشتر از ان است
و امام احمد حنبل رحمه اکثر مسائل دقیقه را از کتب امام محمد رحمه نقل میکرد . و در ان
کتب نظر میکرد . و از ان استفاده مینمود . انچنانکه تقیید و اتباع
امام ابوحنیفه رحمه باحادیث و اقوال صحابی ہست . دیگران را نیست .
امام حافظ ابومحمد بن حزم گفته که اصحاب ابوحنیفه رحمه ہمه متفق اند که حدیث
ہرچند اسنادش ضعیف بود مقدم تر و اولی تر از قیاس و اجتہاد است
و وی رضی الله تعالی عنه تا بحد ضرورت نرسد . عمل بقیاس نکند . و
عمل بحدیث باقامه از دست ندہد . انتہی کلامه . ہمچنین جابجا میزان امام
شعرانی و بشرح مسلم بحر العلوم مولانا عبد العلی مرحوم وغیرہا مسطور است
دفع دخل اگر احادیث صحاح وغیرہ مخالفت قولی از اقوال
امام نماید . از ان لازم نمی آید که امام برخلاف حدیث عمل بالقیاس
کرد . و معنی از حدیث بے خبر بود . زیرا که مولفین صحاح وغیرہ را
قولی است [illegible] نیز حدیث کثیرہ . و آثار غزیرہ . جمع کرده بودیم .

اما ہر حدیث واثری را کہ حسب وطا یافتیم مندرج صحاح ساختیم +
باقیان را گرچہ بسیار ازان صحیح ہم بودند ترک کردیم + پس بیقین معلوم
شد کہ ہر قول امام صاحب کہ بظاہر مخالفت صحاح می نماید حسب
احادیث متروکہ ایشان ہست یا احادیثیکہ اصلا بصاحبان صحاح
نرسیدہ است + پس بمخالفت صحاح تضعیف قولش رحہ کردن نمی تواند
کہ امام محمد رحہ حسب احادیث اقرب الزمان کہ جمع نمودہ نامش مسانید
ثلاثہ داشتہ بود + وہر یکے ازانہا از احادیث صحاح متاخرین بسبکہ
صحیح وجامع ومانع تر بود + مسائل را استنباط واستخراج نمود +
فکیف یقال ان الامام خالف الاحادیث + این نیست مگر از وفور تعصب
نا واقفان ست + یا جہالت جاہلان + یا عداوت عدوان +
در مرقات وغیرہا مذکور ست کہ امام اوزاعی رحہ چند مسائل دقائق
الحقائق را منتخب نمودہ بقصد مباحثہ از امام صاحب پرسید
جواب بلا تامل شنید + گفت از کجا استنباط می نمائی گفت از
احادیث وآثاریکہ تو نیز ہم روایت نمودی + استنباط کردم +
وطریقہ استنباط ہمچنین بدانی کہ ساختم + امام اوزاعی رحہ انصاف
را از دست نداد + بلکہ سر برضا وتسلیم در نہاد + وگفت نحن
عطارون وانتم اطباء + امام نووی شافعی رحہ
از خطیب بغدادی نقل میکند کہ امام شافعی رحہ از امام محمد رحہ
چندان روایت ہا نمودہ معلوم میشود کہ امام شافعی رحہ شاگرد امام محمد رحہ
است + فقیر حقیر مصنف این کتاب عبد القادر غفر لہ المجیب
میگوید کہ از قول امام نووی شافعی رحہ نقص [illegible]

بیدا وهویدا است، ورنه شاگرد بودن امام شافعی رح امام محمد رح
را اقوال هست جلی جلی، چنانکه امام محمد رح مادر امام شافعی رح را بنکاح
خود درآورده، وکتابها وروایتها که از امام ابوحنیفه رح تالیف
وتصنیف وتدوین نموده بود، حواله پسر ربیب امام شافعی رح را
نمود، وشافعی رح از آن فقیه گشت، ودرجهٔ اجتهاد یافت، وبنازش
علیه هر روز شکر الهی میپیوست، کما فی در المختار وقد ظهر علمه
(ای محمد رح) بتصانیفه کالجامعین والمبسوط والزیادات
والنوادر حتی قیل انه صنف فی العلوم الدینیه تسعمائة
وتسعه وتسعین کتابا ومن تلامذته الشافعی رض و
تزوج بام الشافعی وفوض الیه کتبه وماله فبسببه صار
الشافعی فقیها وانصف الشافعی حیث قال من اراد الفقه
فلیلزم اصحاب ابی حنیفه فان المعانی قد تیسرت لهم والله
ما صرت فقیها الا بکتب محمد بن الحسن، ودر اشعة اللمعات
مشکوة مذکور است که امام محمد رح در مقام مدح ذهانت شافعی رح گفت
که وی تمام کتاب اوسط ابوحنیفه رح را بیک شبانروز حفظ کرده، وحالا
فقیر حقیر غفر له الخبیر بار یکی کبیر را تقریر نماید، تا بجمعیت دل هر برنا و
پیر وصغیر وکبیر تحریر وتسطیر گردد، وشبهه ضمیر زدوده، آن اینست
که در تیسیر الاصول وغیره مرقوم گشت، که لیاقت وفضیلت امام شافعی رح
شاگرد بودن امام احمد حنبل رح او را کفایت است، چون همین قدر
فضیلت برای فوقیت کفایت باشد، پس فضیلت وفوقیت امام اعظم رح
که استاذ استاذ امام شافعی رح است چه باید گفت، پس ای برادران

بینید کہ بزرگی امام اعظم رح جہ عظیم وجہ قدر علی وجہ الکمال ثابت و متحقق گشت ۔ در حقائق شرح المنظومہ مرقوم است کہ امام شافعی رح الحمد للہ الذی اعاننی علی الفقہ بمحمد بن الحسن می خواند و شبا و روز ہمان طور شکر گذاری برزبان می راند ۔ در خیرات الحسان ابن حجر و در میزان امام شعرانی و در ازالہ مولانا شاہ ولی اللہ محدث دہلوی و در تصنیفات مولانا عبد الحق محدث دہلوی و امام غزالی شافعی رح وغیرہ ہم متواتر مذکور است کہ امام شافعی رح چون بزیارت قبر امام اعظم کوفی رح ببغداد تشریف برد ۔ نماز فجر را بلا رفع یدین و قنوت ادا کرد ۔ گفتند چون نمودی کہ بخلاف مذہب خود کار کردی ۔ گفت مرا شرم می آید کہ ما اینجا ہم خلاف امام نمائیم ۔ و ادبش را لحاظ نداریم ادب باید ترک ادب نشاید ۔ تنبیہ ازین حرکت شافعی رح برکت گرفت ۔ کہ گویا بر قول حضرت علی رض عامل گشت قال علی رض انا عبد من علمنی حرفا ان شاء باع وان شاء اعتق و زادنی روایتہ ان شاء استرق کذا فی الطحطاوی چون این را دریافتید اے طالب العلمان بدانید ۔ بگوش ہوش خویش نیوش کنید ۔ کہ تعظیم و تکریم و توقیر علم و معلم را واجب دانید ۔ تا برکت سبق و طبق و غرت مطلق از درگاہ حق بیابید ۔ ورنہ بعلت حمق بمیرید ۔ یا بہ ہلاکت خلق مبتلا شوید ۔ بنا بران در طحطاوی عبارت زیرین مذکور است اعلم ان طالب العلم لاینال العلم ولاینتفع بہ الا بتعظیم العلم واہلہ و تعظیم الاستاذ و توقیرہ وقیل ما وصل من وصل الا بالحرمۃ وما سقط من سقط الا بترک الحرمۃ ۔ احمود بر باشد تم

علم را ہر گز نیابی تا نداری شش خصال * عقل کامل فہم وافر خاطر جمع کمال
خدمت استاذ باید تا سبق خوانی مدام * نقطہ را تحقیق خوانی تا شوی مرد کمال

قال الشافعی رح * اخی لن تنال العلم الا بستۃ *
سأنبیک عن تفصیلہا ببیان * ذکاء حرص واجتہاد و بلغۃ
وصحبۃ استاذ وطول زمان * **حکایت** خلیفہ ہارون رشید
پسر خود را پیش اصمعی برائے تعلیم علم و ادب فرستاد * روزے دید
کہ استادش بوقت وضو پائے خود را می شوید * و پسرش آب انداز *
ہارون بر آشفت * و اصمعی رح را گفت * کہ من پسرم را برائے تعلم علم و
ادب نزد تو فرستادم * چرا او را امر نمائی کہ بیک دست آب اندازد *
بدست دیگر پایت بشوید * کذا فی الطحطاوی وغیرہ **مثنوی**

فراموش مکن حق استاد علم	کہ بر ہمت اوست بنیاد علم
اگر دولت بہر استاد نیست	بدست امید تو جز باد نیست
مر استاد را ہر کہ محکوم شد	بسی بر نیاید کہ مخدوم شد

بنابران ائمہ ثلاثہ امام مالک رح و امام شافعی رح و امام احمد حنبل رح
ہموارہ ذکر خیر امام اعظم ابو حنیفہ رح کہ فی الحقیقت بواسطہ اجتہاد استاد
برائمہ ثلاثہ بود میکردند * و در ہر امر تعظیم و توقیرش مینمودند * چون باشد
حدیث عن انس رض قال قال النبی صلعم لیس منا من لم یرحم صغیرنا
ولم یوقر کبیرنا اخرجہ الترمذی را یاد میداشتند * تا کہ مخدوم خلایق
شدند * و ثمرہ یافتند * اما کسانیکہ بر تنگی حسد طعن و تشنیع بر بزرگان
نمودند * مبغوض خلایق گشتند * و از ثمرہ امامت محروم ماندند * کما قیل
فی الشعر [illegible] مذاہبہم کلہا الا الاربعۃ * کل بجہد کسی کہ کار خانہ

چه بیست بے نهران صاحبان زنهیش + تا نزد وکار رهنر مند بیش + باوصف آن وهبیان غیر مقلدان باقوال همان حاسدان پیے بردند + همچون موذیان حشرات الارض صالحان را ایذا میرسانند + قطعه

زلوم شوم تو فتح مدار مین هماے + طمع مدار که گنجشک فصل باز کند +
چنین که پایۀ مفسد بلند شد چه عجب + که دست فتنه بهر جانبے دراز کند

در مرقات و مسند خوارزمی و طحطاوی و شعرانی و غیرها مسطور است که شخصے امام ابوحنیفه رح را بردے امام شافعی رح ناسزا گفت + امام شافعی رح براو برآشفت و گفت + که ای شخص تو چنین کسے را بد میگوئی که بالاتفاق تنها آنکس سه حصه فقه را مالک است + و در ربع باقی با هم شریک هستیم + گفت چگونه برین تصدیق کنیم + گفت که فقه عبارت از سوال و جواب است + و هم سوال که نصف فقه است ازو قرار گرفت + دران کسی را مشارکت و مخالفت نیست + و در همه جوابش هم مخالفش نیم + فقیر گوید خداوندا چنین کسان را جزاے خیر بده + و متعصبان و متعنتان را سزاے شر + و نیز در خوارزمی مذکور است یعنی قال الخوارزمی فی مسنده اخبرنا الحافظ ابی بکر احمد بن علی بن ثابت الخطیب قال اخبرنا الخلال قال اخبرنا الجریری ان علی بن محمد الحنفی حدثهم قال حدثنا یحیی ابن ابراهیم قال اخبرنا ابن کرام قال کنا جالسا عند وکیع ابن الجراح یوما فقال رجل اخطا ابوحنیفة وقال وکیع والذی یقول هذا فهو کالانعام بل اضل فمن زعم ان الحق فی ما خالف اباحنیفه فوضع مذهب وحده انتهی۔ خلاصه اش اینکه روزے شخصے نزد وکیع که بزرگترین

بہ تحفۂ صحاح ست. امام ابوحنیفہ را بخطاب منسوب کرده، و وکیع بجواب فی الذی یقول به
بکذا نام فرموده، و در معدن [illegible] که علی بن عاصم گوید که بر نام امام ابوحنیفه
عقل جہان بمیزان امتحان وزن میشد، عقل ابوحنیفہ رح بر کل اثقیل گردی
صاحب مشکوۃ المصابیح در اسماء رجال الحدیث و شامی در در المختار
آورده که وکیع بن الجراح الکوفی بقول امام ابوحنیفه فتوی میداد، و در
کلامش گوشش می نہاد، و از امام صاحب علمہا اخذ نموده، سنه ۱۹۷ یکصد
و نود و ہشت رحلت فرموده، اما در تقریب نوشته که فوتش سنه یکصد
و نود و ہفت یا ششم شده بود، در اعلام الاخیار آورده که عاصم قاری
در قراءت استاد امام اعظم رح بود، چون فضل و کمال، و حسن مآل
امام فرخنده خصال، ترقی نمود، بقصد استفاده نزد امام بیا بیستادے
و میگفتے یا اباحنیفة جئتنا صغیراً و جئناك كبيراً. و نیز در
خوارزمی آورده که یحیی بن سعید القطان که سنه ۲۹۸ دو صد و نود و ہشت
فوت یافت. کذا فی التقریب) میگفت که من بخدا دروغ نمیگویم که من از رای
امام ابوحنیفه رح بہتر رای کسے را ندیده ام. و بران عمل نمایم یحیی بن
سعید القطان. بقول امام صاحب فتوی میداد، کذا فی الشامی،
امام نووی شافعی رح در تہذیب. و یافعی شافعی در مرآۃ الجنان. و
طحطاوی و سیوطی شافعی رح و خطیب و غیرہم آورده اند که امام ابوحنیفه
رح خوابے ہولناک دید، که قبر رسول صلعم را کنده استخوان مبارک را
بر سینه خود جمع میکند، پس مضطر شده به بصره آمده از ابن سیرین رح
تعبیرش پرسیاند، چون شنید متعجب گردید و گفت این خواب که
دیده، [illegible] دل مصلحت تا دیده، باز پرسید، خاموش گردید

بعد اصرار سہ بار گفت کہ بینندۂ این خواب علوم دینیہ را بحسن صواب بر در و شور جہان ذایع و شایع تا یوم الحساب خواہد کرد، کہ کسی قبل ازین پیش نبرد، فقیر گوید کہ چہ خوب تعبیر ابن سیرین رحمہ بود، فی الواقع تا این زمان ببقاے جاری مذہب حنفی رو نمود، جزاہ اللہ خیر الجزاء، ابن حجر در قلائد و ملا علی قاری در رسالہ خود آوردند کہ سفیان بن عتبہ (کہ بقول صاحب تقریب بسنہ ۲۹۸ دو صد و نود و ہشت فوت شد) میگفت کہ ہر کہ ارادہ کند فقہ را پس برا و لازم ست کہ بکوفہ رود، ملازمت اصحاب امام ابو حنیفہ کند، علامہ کفوی میگوید کہ امام ابو حنیفہ رح بزمانۂ تابعین ہم مجتہد بود، کہ در آنوقت نیز تعلیم علم دین میفرمود، و با تابعین کبار مناظرہ و گفتار می نمود، چنانچہ مناظرۂ امام با استاد خود امام شعبی والا احتشام رح در باب نذر بالمعصیت مشہور ست (بود) و ہمان زمان اجماع تابعین بغیر امام صاحب معتبر نبود، در مسند خوارزمی و میزان امام شعرانی و طحطاوی و تصنیفات امام غزالی و مولانا عبد الحق دہلوی و غیرہم مذکور ست کہ امام ابو حنیفہ رح از چہار ہزار تابعین تعلیم یافت، و تلمذ گرفت، و در استخراج مسائل از قرآن و حدیث کمال احتیاط را پیے می برد، تا وقتیکہ کل اساتذہ آنوقت قبول نمی کرد، ہرگز حجتش نمی شمرد، بلکہ درین باب مباحثہ و مناظرہ میکرد، چنانچہ در آنوقت کہ امام در جامع مسجد کوفہ بر مسند افادہ نشست، کم از ہزار شاگردان در پس و پیش امام شریعت کیش خیر اندیش جمع نمی گشت، ہنجملہ ازان چہل کس را کہ افضل و اکمل بودند و بدرجۂ اجتہاد منتسب رسیدند، خطاب کنان میگفت کہ شما بزرگترین شاگردانم، من این باخفہ اندوہ دینم گردن نہم

تاشیه بکنید، زیراکه مردمان مرا مثل پل مقرر کرده‌اند، هرکس براو گذر
کنند، پس شمارا باید که در مسئله مناظره و مشاوره و محاوره مسامحه ننمائید
و به بهر اخبار و آثار بهترین رفتار و گفتار و کردار سازید، و تدارک بیشمار
نمائید، الغرض هرکس تا یک دو ماه هر مسئله را تحقیق و تدقیق نموده
ثبت کتابت می نمودند، حتاکه امام ابو یوسف رح و امام محمد رح کتب بسیار
نوشتند، کما رایتموها وسمعتموها پس مذهب امام اعظم رح
حسب این شاورهم او مستنبط گشت، مذاهب دیگر ائمه چنین نگشت
بلکه فرادی فرادی چیزها نوشت، کما نقله الطحطاوی قال فی
مسند الخوارزمی عن سیف الائمة السائلی اشتهر واستفاض
ان اباحنیفه رح تلمذ لاربعة آلاف من شیوخ ائمة التابعین
وتفقه عنده اربعة آلاف فلم یفت بلسانه ولا بعلمه حتی امره
فجلس فی مجلس فی جامع الکوفة فاجتمع معه الف من اصحابه
اجلهم وافضلهم اربعون قد بلغوا حد الاجتهاد فقربهم
وادناهم وقال لهم انتم اجلة اصحابی ومسار قلبی وجلاء
احزانی وانی الجمت هذا الفقه واسرجته لکم فاعینونی فان
الناس قد جعلونی جسرا علی النار فان المنتهی لغیری والتعب
علی ظهری فکان رح اذا وقعت واقعة شاورهم وناظرهم
وحاورهم وسألهم فیسمع ما عندهم من الاخبار والآثار
ویقول ما عنده ویناظرونه شهرا او اکثر حتی یستقر
اخر الاقوال فیثبته ابو یوسف حتی اثبت الاصول علی هذا
المنهاج شوری لا انه تفرد بذلک کغیره من الائمة انتهی

کلامہ فانظروا یا ایها الاخوان فانظروا الی مآل المذهب
ایضًا هکذا فی رد المحتار ۔ و در خوارزمی و تفسیر احمدی وغیرہ از
امام شعرانی رح وغیرہا آوردند کہ امام ابوحنیفہ رح اول کسی است کہ علم
شریعت را تدوین داد ۔ و ابواب را بالترتیب نہاد ۔ پس امام مالک
متابعتش نمود ۔ در موطا آنرا افزود ۔ پس کسی برامام اعظم رح در اجتہاد
و تدوین سبقت ننمود ۔ زیراکہ قبلش نہ اصحاب کبار ۔ نہ تابعین اخیار
در علوم شریعت تصانیف ساختہ بودند ۔ نہ ترتیبہا دادہ بودند ۔
کما نقل کلہ الطحطاوی قال الخوارزمی فیما جمعہ من مسانید
الامام هو اول من دوّن علم الشریعة ورتبه ابوابا ثم
تابعه مالک بن انس فی ترتیب الموطاء لم یسبق اباحنیفة
احد لان الصحابة رض والتابعین لم یصنفوا فی علم
الشریعة ابوابا مبوبة ولا کتبا مرتبة وانما کانوا یعتمدون
علی قوة حفظهم فلما رأی الامام العلم منتشرا خاف علیه الخلف
السوء ان یضیعوه لقوله علیه السلام ان الله تعالی لا
یقبض العلم انتزاعا الخ فبدأ بالطهارة ثم بالصلوٰة ثم
بالصوم ثم سائر العبادات ثم المعاملات ثم ختم الکلام
بالمواریث وانما بدأ بالطهارة والصلوٰة لانها اهم
العبادات واعمها وختم المواریث لانها اخر احوال الناس
وهو اول من وضع کتاب الفرائض وکتاب الشروط ۔ ۔
تنبیہ ۔ فقیر حقیر سراپا تقصیر ۔ دریجا نفع کثیر را تحریر نماید ۔ و
باریکی تقریر را تسطیر سازد ۔ کہ چون امام ابوحنیفہ رح اهم وجیع علوم

شریعت براد، وبنای اجتهاد وتدوین فنون آن بنهاد، استاد کل
ائمه شریعت ومرشد جمیع اولیای طریقت گشت، که هر کس براه هدایتش
راه گرفت، امام صاحب براه حق مجتهد مطلق گشت، ودیگران مقلدش
شدند، چونکه در بعض احکام خلافش کردند، من وجه مجتهد هم گشتند،
اگر کسی از غیر مقلدان گوید که من تابع کسی نیم، بلکه بر اصول ثلثه کتاب
وسنت واجماع عمل نمایم، گوییم که اصول شریعت منحصر بر سه شد. لن
این اول مسئله استنباط کرده امام اعظم رح هست، ودهم قاعده ناسخ
ومنسوخ وحقیقت ومجاز ومشترک وماول وعام وخاص وظاهر وخفی ونص و
مشکل ومفسر ومجمل ومحکم ومتشابه وصریح وکنایه وغیر ذلک من اقسام القرآن
ودهم فایده متواتر ومشهور واحاد وحسن وغریب وغیر ذلک من اقسام
احادیث النبویه از وسر زده گشته، بعدش هر کس بر اثرش پیش گرفته
هکذا فی تفسیر الاحمدی فکیف تفارقون عن تقلیده رحمه
الله العلی پس بر هر کس شکرگذاری امر هدایت واجب است، ورنه
کفران نعمت ثابت است قوله تعالی هل جزاء الاحسان الا الا
حسان، حکایت شنیدم که عالمی مردان را وعظ میگفت ونصیحت
میکرد، وپند میداد، که مادر وپدر واستاد که ایشان را حقوق بسیار
بسیار، وادابست بیشمار، ایشان را تعظیم وتوقیر باید، وکمال
وخدمت شاید، چون نابکاری از آن این را شنید، برپا گردید
یعنی از نشست برخاست وگفت که حقوق والدین عقلا هیچ محقق
نیست، که ایشان شهوت رانی کردند، وباهم لذت گرفتند، مرا
[illegible]

حقوق ایشان برخود چرا گیرم + اما استاد بداد اجرت سبق گرفتم +
اگر بر او بگرفت اجرت شکرگذاری واجب نباشد + بر من تعظیمش چرا
واجب گردد + این حکایت بعینه مثل حکایت وهابیان غیر مقلدان است
که ایشان را نیز همچنین تقریریست که گویند که ما ائمه را چه دانیم + ما و ایشان
بعمل برابریم + و هرچه در قرآن و حدیث بیابیم + عمل نمائیم + فقیر گوید
که ایشان با قت غباوت خلقی نمی فهمند + که بر احکام شریعت و
ارکان طریقت بلا توسط ائمه مجتهدین هرگز راه یافتن نیابند + اما چون ایشان
حقوق والدین را حقوق نشمارند + حقوق ائمه را چه شمارند +
در در المختار مذکور است که اسماعیل بن رجاء گفت که من امام محمد رح را
بخواب دیدم پرسیدم که خدا با تو چه کرد + گفت مغفرت کرد + و مرا گفت
که اگر عذاب ترا غرض داشتمے + هرگز این علم با تو نه بخشیدمے +
گفتم که ابو یوسف رح کجا گفت بدو درجه فوقم گفتم ابو حنیفه رح کجا
گفت هیهات یعنی بدرجات کثیر و رتبه عزیز از ما دور است و غیر ذلک
عبارتش اینست + قال اسماعیل بن رجاء رائیت محمدا فی المنام
فقلت له ما فعل الله بک قال غفرلی ثم قال لو اردت ان
اعذبک ما جعلت هذا العلم فیک فقلت له فاین ابو یوسف
رح قال فوقنا بدرجتین قلت فابو حنیفه رح قال هیهات
ذات فی اعلی علیین کیف و قد صلی الفجر بوضوء العشاء
اربعین سنة و حج خمسا و خمسین حجة و رأی ربه فی المنام
مأته مرة ولها قصة مشهورة و فی حجته الاخیرة استاذن
حجبة الکعبة بالدخول لیلا فقام بین العمودین علی رجله

الیمنی اووضع الیسری علی ظہرہا حتی ختم نصف القران
ثم رکع وسجد ثم قام علی رجلہ الیسری ووضع الیمنی علی
ظہرہا حتی القران فلما سلم بکی وناجی ربہ وقال یا الہی
ما عبدک ہذا العبد الضعیف حق عبادتک لکن عرفک
حق معرفتک فہب نقصان خدمتہ لکمال معرفتہ
فہتف ہاتف من جانب البیت یا اباحنیفہ رح قد عرفتنا
حق المعرفۃ وقد خدمتنا فاحسنت الخدمۃ وقد غفرنا
لک ولمن اتبعک ممن کان علی مذہبک الی یوم القیمۃ
کذا فی درالمختار۔ در فصول ستہ مذکورست کہ امام المحدثین عبداللہ
بن المبارک بعد از ملاقات امام رح این بگفت لولا انی لقیت
اباحنیفۃ لکنت من المبتدعۃ در درالمختار مذکورست
والحاصل ان اباحنیفۃ النعمان من اعظم معجزات المصطفی
بعد القران الخ ودر مسند خوارزمی از جریر مذکورست قال سمعت
الاعمش جاءہ رجل فسالہ عن مسئلہ فقال علیک
باہل تلک الحلقۃ فانہم اذا وقعت لہم مسئلہ لایزالون
یدیرونہا حتی یقیمونہا یعنی حلقہ ابی حنیفہ رح ودر
مناقب ابوحنیفہ رح نوشتہ کہ قال امام ایمۃ المحدثین ہمام
تبع التابعین عبداللہ بن المبارک ان الاثر قد عرف وان
احتیج الی الرای فرای مالک وسفیان الثوری وابی حنیفہ
وابوحنیفہ احسنہم وادقہم فطنۃ وافقہہم ۔ ودر کتاب
الانصاف شاہ ولی اللہ دہلوی مذکورست کہ وکان ابوحنیفہ رح

الزمهم بمذهب ابراهیم واقرانه لایجاوزه الا ماشاء الله وکان عظیم الشان فی التخریج علی مذهبه دقیق النظر فی وجوه التخریجات مقبلا علی الفروع - اتم الاقبال الخ و در خیرات الحسان ابن حجر مکی مذکور ست کہ قال بعض الائمه انه لم یتفق لاحد من ائمة الاسلام المشهورین مثل ما ظهر لابی حنیفه من الاصحاب والتلامذ ولم ینتفع العلماء و جمیع الناس بمثل ما انتفعوا به وباصحابه فی تفسیر الاحادیث المشتبه والمسائل المستنبط والنوازل والقضایا والاحکام جزاهم الله الجزاء التام انتهی بنابران امام شافعی الناس کلهم عیال ابی حنیفه فی الفقه گفته + و امام ائمه الحدیث یحیی بن معین القراءة عندی قراءة حمزة والفقه فقه ابی حنیفه وعلی هذا ادرکت الناس کذا فی تاریخ ابن خلکان ارشاد فرموده + و چون فقیه شدن امام بخوبی ثابت شده بلکه کل ہم معصرین وغیر معصرین امام از تابعین و تبع تابعین و مجتهدین مثل عبد الله بن المبارک و وکیع و سفیان ثوری و اوزاعی و اعمش و جریر و مسعر بن کدام و عطا بن ابی رباح و مالک و محمد و ابو یوسف و شافعی و احمد حنبل کہ ایشان مسند الیهان و معتمد علیهان بخاری وغیره اند و جمیع متاخران حنفیان و مالکیان و شافعیان و حنبلیان تا این زمان بر افقه الناس شدن امام اتفاق کردند - و بر خیر الائمه گشتنش قرار ساختند پس امام صاحب مصداق حدیث قال صلعم من یرد الله به خیرا یفقهه فی الدین متفق علیه +

و حدیث نعم الرجل الفقیہ فی الدین الخ کذا فی المشکوٰۃ گشتہ +
و نیز آیت من یوت الحکمہ فقد اوتی خیرا کثیرا رامیہ او ق
نہ کہ اکثر مفسرین حکمت را بفقہ تفسیر ساختہ ، ہرگاہ امام افضل
الفضلا و افقہ العلما و خیر الائمہ باشد ، در اتباع مستحق تر باشد +
کہ ہر کہ چنین فضیلت دارد ، اتباعش حق باشد ، پس اتباع امام نیز حق
شدن لازم باشد ، و چون بروایت عبداللہ بن مبارک مذکور امام
صاحب احسنہم و افقہم گشت ، بمعنی لفظ احسن در آیت واتبعوا
احسن ما انزل الیکم من ربکم بردہ ست ، و بآیت ولا تنسوا الفضل
بینکم اعراض از فضیلت امام منہی عنہ گشت ، و ہر کہ چنین باشد +
واجب الاتباع باشد + پس لامحالہ اتباع امام احسن شدن گردد ، کہ
اتباع احسن حسن و مامور بہ ست و نیز اعراض از فضیلتش ممنوع باشد
کہ منہی عنہ ست ، فنعم الدلیل ہذا فخذوہ ، ولا تنسوہ ، و اگر
کسی گوید کہ من ازیں چنین تقریرات احتمالیہ و تحریرات منطقیہ فضیلت اقتدا
را بامام ابوحنیفہ رح تفصیلاً روا ندارم ، اگر روایتی صریح از تابعی
ہمعصرش بر فضیلت اقتدارش ورودن توانی بیار الینا اعتبارش کنم
و ضرور اختیارش سازم + گوئیم بلے توانم کہ بیارم کہ بسیار روایتہا از
تابعیان بر فضیلت اقتدای امام مجتہد ان یاد دارم + از انجملہ روایت
از ائمہ تابعین رئیس المحدثین عبداللہ بن المبارک است کہ قال رئیس
المحدثین من ائمۃ التابعین عبد اللہ بن المبارک لیس
احد احق ان یقتدی بہ من ابی حنیفہ لانہ کان اماما
تقیاً نقیاً ورعاً عالما فقیہا کشف العلم کشفا لم یکشفہ احد

دماسولیش مین شعرش نیز بران مقال دال هست ۹

لقد زان البلاد ومن علیها	امام المسلمین ابو حنیفه
باحکام و آثار و فقه	کآیات الزبور علی صحیفه

همچنان در کتب معتبران مثل ابن حجر مکی و ابن حجر عسقلانی و شعرانی
وغیرهم مذکور است. در قلائد[۲۳] مذکور است که امام سفیان ثوری می گفت
که ما بر و پیش ابو حنیفه رح مثل گنجشکها بر و پیش باز بودیم۔
و بے شک ابو حنیفه سید العلماء بود. پس دیگر معاندان کیستند که
بر قول شان گوش کنند. علامه[۱۸] کفوی میگوید که اگرچه بعض محدثین
تابعی شدن امام اعظم کوفی رح منکر اند. و بر عدمش چیزے نوشته اند
اما اصحاب امام رح که عادل و ثقه و زاهد و عالم و حافظ حال امام
در تبع تابعین شامل بودند. بروایات صحیحه چند. و اسانید قویه
دل پسند خردمند. تابعی شدن امام و روایت احادیث از ایشان
ثابت و محقق کردند. و مقرر است که اقوال مثبت از اقوال منکر
معتبر تر و مقدم تر است. بنابران در شرع شریف شهادت بر عدم
مقبول نیست. مخذول است. الغرض درین باب فضیلت و تالیف امام صاحب
حاجت زیادتی تقریرات نیست. بلکه تحریرات علماء مخالفین و فضلای موافقین
شیئے کفایت است. ازانجمله امام طحاوی رح که بسنه ۲۳۹ یا سنه ۲۲۹ تولد شده بسنه ۳۲۱
فوت شده. کتابی بنام قلائد عقود الدرر والعقیان فی مناقب النعمان نوشته
ازانجمله موفق الدین بن احمد المکی الخوارزمی که بسنه ۵۶۸ فوت شده مسانید
امام را مرقوم ساخته. ازانجمله[۳۰] شیخ محی الدین عبد القادر بن ابی الوفا
القرشی صاحب الجواهر المضیئة فی طبقات الحنفیه کتابی بنام البستان فی

مناقب النعمان نوشته • ازانجمله جارالله[۴] ابوالقاسم محمود بن عمر الزمخشری کتابی بنام شقائق النعمان فی مناقب النعمان انگاشته • ازانجمله عبدالله[۵] بن محمد الحارثی کتابی بنام کشف الاثار ترتیم ساخته • ازانجمله ظهیر الدین المرغینانی ۔ ازانجمله المورخ[۶] یوسف بن فرغلی سبط ابن الجوزی برخلاف جدش کتابی بنام انتصار الامام ائمة الامصار تصنیف ساخته • ازانجمله ابوعبدالله[۷] حسین بن علی الصیمری که بسنه ۴۳۶ فوتید • ازانجمله ابوالعباس[۸] احمد بن الصلت الحمانی که بسنه ۳۰۸ فوتید • ازانجمله محمد[۹] بن محمد الکردری البزازی که بسنه ۸۲۷ فوتید • ازانجمله ابوالقاسم[۱۰] عبدالله بن محمد بن احمد السعدی • ازانجمله خاتمة الحفاظ جلال[۱۱] الدین سیوطی که بسنه ۹۱۱ فوتیده کتابی بنام تبییض الصحیفه فی مناقب الامام ابی حنیفه تصنیف نموده • ازانجمله ابن[۱۲] کاس تحفة السلطان فی مناقب النعمان انگاشته • ازانجمله ابوعبدالله[۱۳] محمد بن یوسف الدمشقی که بسنه ۹۳۹ ازتصنیف عقود الجمان فی مناقب النعمان فراغ نموده • ازانجمله ابویحیی[۱۵] زکریا بن یحیی نیشاپوری • ازانجمله ابواحمد[۱۶] محمد بن احمد الشیعی که بسنه ۳۵۶ فوتیده • ازانجمله شمس[۱۷] الدین احمد سیواسی که بزبان ترکی بسنه مناقب امام نوشته • ازانجمله القاضی[۱۸] الامام ابوجعفر احمد بن عبدالله الشیرازی البلخی الحنفی مختصری برد متعصبین بر امام تصنیف کرده • ابانه نامش نهاده • وغیرهم ۔ اما نام آن بزرگان که مناقب امام را درکتاب ایشان ضمناً درج نموده اند • بعضی ازایشان ابوالحسن[۱۹] بن احمد القدوری که مناقبش را براول شرحش که بر مختصر الکرخی است نوشته • ازانجمله یحیی[۲۰] بن عبدالرحمن الغزنوی شاگرد السغنانی درکتابش جامع الاسرار انگاشته • ازانجمله احمد بن سلیمان[۲۱] بن سعید درآخر کتابش که مسمی بدرة است

نوشتہ ۔ ازانجملہ شمس[۲۲] الدین یوسف بن عمر الصوفی الکماروری در اول

کتابش جامع المضمرات شرح مختصر القدوری نوشتہ ۔ ازانجملہ الامام[۲۳]

ابوعمر بن البر المالکی کہ بسنہ ۴۶۲ نوشیدہ ۔ ازانجملہ شمس[۲۴] الدین یوسف بن

سعید السجستانی در آخر منیۃ المفتی نوشتہ ۔ ازانجملہ شرف[۲۵] الدین اسمعیل

المکی کہ بسنہ ۶۹۲ فوتیدہ در مختصر مسندنوشتہ ۔ ازانجملہ ابوعبداللہ[۲۶] محمد بن

حزد البلخی در اول مسندش نوشتہ ۔ ازانجملہ ابوالبقا[۲۷] احمد بن ابوالضیا القرشی

المکی در مسند مختصرش نوشتہ ۔ ازانجملہ ابوالعباس[۲۸] احمد بن محمد الغزنوی

در مقدمہ اش نوشتہ ۔ ازانجملہ عثمان[۲۹] بن علی بن محمد الشیرازی در کتاب

الفضاح ارقام ساختہ ۔ ازانجملہ ابواسحق[۳۰] الشیرازی در طبقات شافعیہ

ترقیم ساختہ ۔ ازانجملہ نووی[۳۱] در تہذیب الاسماء واللغات ترقیم نمودہ ۔

ازانجملہ حسام[۳۲] الدین الصدر الشہید در آخر فتاوی کبری اش نوشتہ ۔

ازانجملہ ابن[۳۳] خلکان در وفیات الاعیان انگاشتہ وغیر ذلک کذا فی

کشف الظنون عن اسامی الکتب والفنون ۔ وعلاوہ بران امام

ابومعشر طبری شافعی کہ در رسالہ ہمہ مرویات امام ابوحنیفہ رح راجمع کردہ

وخطیب خوارزمی امام شعرانی وخطیب بغدادی ۔ وامام غزالی ۔ وامام یافعی

وواقدی ۔ وعلامہ کفوی ۔ وسمعانی ۔ وصاحب طحطاوی ۔ وصاحب

تفسیر احمدی ۔ ابن حجر عسقلانی ۔ امام بغوی ۔ امام نووی ۔ مجدد الف

ثانی ۔ مولانا عبدالحق دہلوی ۔ ومولانا عبدالعزیز دہلوی ۔ ومولانا

عبدالعلی لکھنوی ۔ ومولانا شاہ ولی اللہ محدث دہلوی ۔ وصاحب درالمختار

وصاحب ردالمحتار ۔ وصاحب ضیاء ۔ فقیہ ابواللیث سمرقندی ۔ وصاحب

اعلام الاخیار ۔ ملاعلی قاری ۔ امام ابوطفیل کرمانی ۔ ومسند سابلی ۔

عصام بن ابویوسف رح مسعر بن لوام رح امام رح امام اوزاعی رح واما سفیان ثوری رح امام حضرت جعفر صادق رض حضرت امام باقر رض وغیرہم در فضائل امام ابوحنیفہ رح دنثر یا نوشتند وتقریریا گفتند وبرزبان زمین خصوصاً بدیار عرب گذاشته رفتند اگر عشر عشیرش راهم ذکر کرده شود کتاب دراز گردد بلکه عمرم هم کفایت نکند بنابران شمه از انها ذکر کردم کما عرفتم قطع نظر از تقریرات آنها وتحریرات بالا خود امام مالک رح وامام شافعی رح وامام احمد حنبل رح چه چه فضائل امام اعظم رح بیان ساختند بر واقفان آنها مخفی نیست مکما مر ذکره مزید بران نیست که از اولیای عظام واتقیار کرام مثل معروف کرخی وابراہیم ابن ادہم وشقیق البلخی رح وابی یزید البسطامی رح وفضیل بن عیاض رح وداود الطائی رح وابی حامد اللفاف رح وخلف بن ایوب رح وعبدالله بن المبارک رح ووکیع بن الجراح رح وابی بکر الوراق رح وسری سقطی رح وفرید الدین عطار رح وغیرہم کلهم علم شریعت وطریقت با بواسطه یا بلا واسطه از امام اعظم رح گرفته‌اند وتا حیات مقلد امام ماندند کذا فی در المختار وغیر ذلک بسیار بود اما بخوف درازی کتاب ترک ساختم ودر نوشتن قدری حال ورع وزهد وتقوی به پرداختم

تبصره ششم - در ورع

دفعه اوّل - امام غزالی رح در احیار نوشته که ابوحنیفه تا نصف شب بیدار میماند باری مردمان آنرا دیده باهم گفتن گرفت که این ابوحنیفه همه شب بذکر خدا بیدار ماند چون امام آنرا شنید بدل منجل گردید که حسن ظن بزرگان بر من چنین باشد وآن بمن موجود نباشد حیف باشد ازان تاریخ همه شب بذکر الهی بیدار می ماند

ونیز یافعی در طبقات الفقہا و شعرانی در میزان و صاحب طحطاوی در بیان
طحطاوی و اکثر ارباب سیر ہمچنین آوردہ اند۔ دفعہ ۲ دوم در معدن
الیواقیت و طحطاوی وغیرہا مذکور است کہ امام ابوحنیفہ رح در ہر شب
ششصد رکعت نماز نفل را میکرد روزے زنے ہمراہ او را دیدہ گفت
کہ این کس فی شب ہنصد رکعت نماز میخواند۔ امام از انوقت ہنصد رکعت
نماز ادا میکرد۔ اما امام غزالی در کیمیاے سعادت تا ہزار رکعت ترقی کردن
نوشت۔ اگرچہ بفہم نافہمان این معنی گنجایش نمیشود۔ اما بفہم صاحب دلان
خیلے منطبق گردد۔ کما فی المیزان للشعرانی مدارک الامام
ابوحنیفہ دقیقہ لا یکاد یطلع علیہا الا اہل الکشف من
اکابر الاولیاء دفعہ ۳ سوم در در المختار وغیر ذالک مسطور است
کہ امام صاحب پنجاہ حج کردہ و خداوند کریم را صد مرتبہ بخواب
دیدہ۔ کما مر ذکرہ فی الفصل الاول۔ فقیر حقیر سراپا تقصیر گوید کہ ازین
خواب جسم خدا لازم نمی آید نہ تکذیب خواب بدلیل لن ترانی۔ بلکہ نور
مجسم بجسم مرئی می نماید دفعہ ۴ چہارم۔ نیز در در المختار وغیرہ
مذکور است کہ روزے امام صبی را بجاے لغزش بود گفت کہ ای صبی
خبردار ملغزید۔ گفت کہ اگر من لغزش خورم۔ تنہا افتم یا بمیرم۔ اما
بلغزش تو ہمہ عالم را لغزیدن و بہلاکی انداختن است۔ پس ازان روز
امام شاگردانش را فرمود کہ سواے دلائل من دلائل شما نیز ہرچہ دارید
بیارید از انوقت راے امام ابویوسف رح و امام محمد رح وغیرہما نیز
جاری یافت۔ و ذایع و شایع شدن گرفت۔ ف ازین حکایت
واضح گشت کہ امام بزبان خود در اجتہاد بسکہ معروف و مشہور بود۔

لہٰذا از سیر صغیر ہمچنین تقریر رو نمود، و این ہم لائح گشت کہ سبب اختلاف حاجیین و غیر حاجیین حکایت است پس این اختلاف اختلاف نیست بلکہ متحد است کہ رضائے امام ہست کہ صحابی رفو رانیز با رسول صلعم در شورہ اختلاف ثابت است، دفعہ پنجم۔ امام نووی شافعی رح در تہذیب از سفیان بن عتبہ نقل نماید کہ در زمانم کسے از ابو حنیفہ زیادہ نمازی در مکہ نہ آمد، نہ چشیم مثالش کسے را دید، و از عبد اللہ بن مبارک منقول است کہ حضرت مسعر رح کدام را در حلقہ امام بوقت قلم دیدہ ام، و از وکیع نقل است کہ از امام کسی را فقیہ نیافتم، و ہم از ابو بکر بن عباس منقول است کہ امام ابو حنیفہ رح بتعزیت پدر یا برادر امام سفیان ثوری رح قدم رنجہ فرمودہ بود، امام ثوری رح بتعظیم برخاست، و تکریم ساخت، و بر جای خود نشانیدہ خود برو برو پیش نشست، چون امام برگشت، یاران ثوری رح چنان متعجب گشتند، تا کہ سببش پرسیدند، گفت کہ این کس در علم و زہد و فقہ درجہ کامل و رتبہ شاملہ دارد، و سن زیادہ میسنجد، اگر تعظیم علمش نکنم، تعظیم زہدش کنم، اگر تعظیم زہدش نکنم، تعظیم فقاہتش کنم، اگر تعظیم فقاہتش نکنم تعظیم پیریش کنم، ف چون حال امام ابو سفیان ثوری رح نظیر ہم کہ ہر یکی از تبع تابعین کبار و اولیای ابرار، و معاصر امام اخیار بودند در شان امام چنین باشد، دیگر سوفیان را کہ می پرسد، و اقوال ایشان کہ باور کند دفعہ ششم۔ در معدن مذکور مذکور است کہ امام ہر قدر یکہ عیال خود را نفقہ میداد، ہمان قدر حسبۃ للہ بفقرا و مساکین میداد، و اگر پارچہ نو پوشیدی، ہم مثل قیمتش اہل علم را میداد

اگر بوقت طعام مسکین آمدی، و هرچند از خود آنرا میدادی **فائدہ** از قول سعدی رح **بیت** نیم نانی گر خورد مرد خدا، بذل درویشان کند نیم دگر، زیادہ عطا کردی، چون بناشد، که امام صاحب از بزرگترین مردخدا می باشد، که وی سری سقطی رح طریقۂ ولایت را از داؤد طائی رح گرفت، و داؤد طائی از امام ابوحنیفہ رح گرفت، هکذا فی درالمختار، فی شرح تنویر الابصار، **دفعہ ہفتم** در معارف مسطور است که بشر نام شخصی در تجارت شریک امام بود، باری بمصر برفت، امام نزدش هفتاد تهان پارچه هاے ریشمی فرستادہ نوشت که در یکے ازان عیبی هست خریدار را بران اطلاع باید داد، چون بشر مال تجارت فروخته بازآمد پرسید، که خریدارش را بعیبش اطلاع دادہ بودی یا نہ گفت ندادم، که فراموش کردہ بودم، امام صاحب همه حصه خود را مع اصل منافع که قریب سی ہزار درہم بود بشبهة تصدق نمود، **دفعہ ہشتم** ایضاً دران مذکور است که گویند که در کوفہ کسی را گوسفندی گم شدہ بود، امام ازان تاریخ تا هفت سال گوشت گوسفند نخورد، که شاید گوشت همان گوسفند باشد، چون زندگی گوسفند بتجربه همانقدر است، بنابران مقید هفت سال کرد، **دفعہ ۹ نہم** ایضاً دران مذکور است که امام محمد رح بوقت طفلی بسیار خوبصورت و وجیهه بود، لهذا امام صاحب بوقت تعلیمش بخیر نکرته قبل و جوز ریشش بسویش رخ ننمود، در پس ستون نشسته تعلیم میکرد، **دفعہ ۱۰ دہم** در طحطاوی وغیرہ مذکور است که حضرت مسعر بن کدام رح گفت که من در مسجد نزد ابوحنیفه آمدہ اورا دیدم که نماز چاشت میخواند، بعدہ بتعلیم علم مردمان بنشست تا نماز

ظهر خواند، باز بتعلیم مشغول ماند، تا نماز عصر خواند، باز بتعلیم مصروف گشت،
تا نماز مغرب خواند، باز بتعلیم نشست، تا نماز عشا خواند، بعدش داخل خانه
شد، بدل خود گفتم که چون این کس درین شغل می باشد، تا کی فرصت یابد،
که مطالعه کند، مگر این امرش معهود هر روزه نباشد، امروز همچنین واقع
شده باشد، اما چون از بهر مردمان حاجت لابدیه فراغت کرده بمسجد
تشریف برد، تا فجر بنماز استقامت کرد، بعد از طلوع بخانه داخل گردید،
و پارچه وغیره پوشید، باز بمسجد رسید، و بنماز چاشت مشغول گردید،
بعده تا ظهر مثل سابق بتعلیم و هدایت نشست، باز تا عصر باز تا مغرب باز تا
عشا بعده داخل خانه شد، بدل گفتم که این کس گاه بگاه چنین کند، شاید هر روز
چنین کردن نتواند، چون علی التواتر دو شبانه روز دیدم، تا هم بدل تصور کردم
که شاید از اتفاقات چنین یافتم، هرگاه هر روز و شب همچنان یافتم، بدل
تعهد کردم، که ایشان را تا موتم یا موتش ملازمت خواهم کرد، پس همواره
ملازمتش میکرد، حتی که ابن معاذ گفت که خبرم رسید، که مسعر رح بمسجد
ابو حنیفه رح بسنه یکصد و پنجاه و پنج یا پنجاه و سه در سجود خود فوتید،
رضی الله تعالی عنهما کذا فی التقریب، و نیز امام سمعانی در الانساب
و صاحب در المختار نقل میکنند که مسعر بن کدام گفت که هرکه امام ابو حنیفه
را بینه بین الله واسطه گرداند امید میدارم که خوف نکند چنانچه خودم نیز گفته

حسبی من الخیرات ما اعددته	یوم القیمة فی رضی الرحمان
دین النبی محمد خیر الوری	ثم اعتقادی مذهب النعمان

ف هرگاه از مسعر بن کدام رض که مروی عنه صحاح سته است همچنین
واقع ظاهر گردید، و بثبوت رسید، باز اقوال دیگران چه باید شنید،

دفعه ۱۱ یازدهم ایضاً در طحطاوی مذکور است که حفص بن غیاث رح از ابو حنیفه رح پرسید که ترا چه چیز بر طاعت تقویت داد گفت که خالقم را بجمیع اسمائش حسب حروف با تا ثا الخ خواندم، در مقدمۀ غزنویه دعائش مذکور است. دفعه ۱۲ دوازدهم. در تبییض الصحیفه آورده که خطیب از حفص عبد الرحمان روایت میکند که شنیدم که مسعر بن کدام رح میگفت که شبی در مسجد داخل شدم شخصی را نماز کنان دیدم، از شیرینی قرائتش محظوظ گشتم، تا هفت سپاره بخواند بدل فهمیدم، که رکوع خواهد کرد باز تا ثلث بخواند تصور دیدم، که رکوع کند باز تا نصف بخواند، و پیوسته بقراءت ماند حتی که ختم قرآن بیک رکعت کرد، چون دیدم، ناگاه آنرا ابو حنیفه یافتم و نیز خطیب از یحیی بن نصر روایت کند که او میگفت که ابو حنیفه اکثر اوقات در شهر رمضان شصت ختم میکرد، و نیز دران مذکور است که خطیب از حماد بن یوسف روایت کند که او میگفت که من از اسد بن عمرو شنیدم که میگفت که ابو حنیفه تا چهل سال بوضوی عشاء نماز فجر خوانده، و اکثر جمیع قرآن را بیک رکعت ختم میکرد. گویند که در موضع مدفون هفتاد هزار مرتبه ختم قرآن خوانده بود، و نیز دران مسطور است که خطیب از حماد بن ابی حنیفه روایت کند که گفت چون پدرم فوت شد حسن بن عماره را بر غسلش متولی کردم پس غسل میداد و میگفت رحمک الله و یغفر لک لم تفطر منذ ثلثین سنة ولم تتوسد یمینک باللیل منذ اربعین سنة فقد اتعبت من بعدک و فضحت القراء از زبان میخواند. و نیز دران از ابو یوسف رح مرویست که در این

اثنا کہ من با امام ابوحنیفہ رحمہ میرفتم ناگاہ شخصے را شنیدم کہ دیگری
را میگفت کہ این ابوحنیفہ بشب نمی خوابد امام واللہ لایتحدث
علی مالم افعل گفت وعادتش بشب نماز ودعا وتضرع کردن بود
دفعہ ۱۳ سیزدہم۔ علامہ حافظ نجم الغیطی مینویسد کہ امام رحمہ
گفت کہ من خداوند سبحانہ تعالیٰ را نود ونہ مرتبہ بخواب دیدم بار صد
بدل گفتم کہ اگر بار دیگر ببینم ضرور از خدا بپرسم کہ خلائق بروز
قیامت از عذابش بچہ چیز نجات یابند گفت چون دیدم پرسیدم
کہ یارب عز جارک وجل ثناک وتقدست اسماک بچہ چیز بروز قیامت
عباد تو از عذاب تو نجات یابند گفت ہر کہ صبح وشام سبحان
الابدی الابد سبحان الواحد الاحد سبحان الفرد
الصمد سبحان رافع السماء بغیر عمد سبحان من بسط
الارض علی ماء جمد سبحان من خلق الخلق فاحصاہم
عدد سبحان من قسم الرزق ولم ینس احد سبحان الذی
لم یتخذ صاحبۃ ولا ولد سبحان الذی لم یلد ولم یولد
ولم یکن لہ کفوا احد بخواند از عذاب من نجات یابد ہکذا فی الطحطاوی
ورد المختار۔ دفعہ ۱۴ چہاردہم در کتب سیر وتواریخ
مذکور ست کہ امام باعث غایت زہد وتقاوت وورع وعمل بحدیث
من جعل قاضیا بین الناس فقد ذبح بغیر سکین کذا فی
التیسیر وعبدہ قضا نگرفت حتا کہ بعدم قبولیتش بحبس از دنیا برفت
قصہ اش چنین است کہ حکایت امام شعبی رحمہ استاد امام ابوحنیفہ
رحمہ قاضی خلیفہ منصور بود۔ روزی خلیفہ پارہ زمین بغاصبانش

منصب و وقعت نمود ٭ کوتوال حکم داد ٭ که دستاویزات را بمهر و دستخط و مواهیر
قاضی و مفتی و علمای دیارش موثق و مزین گرداند ٭ جمیع علمای مذکورین تعمیل
حکمش کردند ٭ حسب طلب شهادت نوشتند ٭ چون نزد امام آوردند ٭
و طلب شهادت کرد ٭ امام فرمود ٭ خلیفه کجا ٭ گفت بخانهٔ خود
گفت تا وقتیکه خلیفه نزدم نه آید یا من نزدش نروم شهادت دادن
نمیتوانم ٭ کوتوال گفت که تو مردے فضولی ٭ چه میگوئی ٭ همه علمای
شهادت خود نوشتند ٭ هیچ عذرے نکردند ٭ تو تنها دران عذر
پیش نمائی ٭ چه میکنی ٭ گفت معامله هرکس با هرکس است شاه بوعلی قلندر

لا طمع بودن ز سلطان و امیر		ز بدولتی بی‌نیستی مرد فقیر
حال نگردد بعد از آن حرف رقم		آنچه در روز ازل بنوشته قلم

چون خلیفه خبرش بشنید ٭ امام شعبی رح را الطلب کرد ٭ و پرسید که در شهادت
رؤیت هم ستاد ٭ گفت بلی ٭ خلیفه گفت ٭ پس تو بغیر رؤیتم چگونه
شهادتش دادی ٭ و دستخط نمودی ٭ گفت من میدانم که حکم
تست ٭ و مرا الطلب تو اختیار نیست ٭ خلیفه گفت این امر دور از
صواب بلکه موجب عذاب است ٭ گفته اند که امام شعبی رح را از قضا
معزول کرد ٭ و کار قضا را باین شور می آورد ٭ که از چهار کس ابوحنیفه
و شریک و سفیان ثوری و مسعر بن کدام سے یکے را عهدهٔ قضا باید داد
لهذا الطلب پروانه فرستاد ٭ امام براه کرامت مرکوز باطنی دیگران را
پیش گوئی نمود ٭ و میفرمود که من عذر خواهم کرد ٭ سفیان ثوری
فرار را برقرار خواهد شمرد ٭ مسعر خود را دیوانه خواهد نمود ٭ اما بر نجات
شریک یقین ندارم ٭ بلکه گرفتاریش را احتمال دارم ٭ الغرض فی الواقع

همان واقعه واقع شد که امام سفیان ثوری زحمت بعذر قضای حاجت
در پس دیواری که متصل نهاری بود برفت و از آنجا بتوسط ملاحی
که با کشتی موجود بود بگریخت و ملاح را میگفت که برای ذبح من در
پیم کس می آید و بزودی مرا نجات باید و مراد از ذبح مضمون حدیث
مذکور است و پس طالبش بطلبید و نیافت و در آنجا کسی را ندید
مجبور آبا باقی سه تن دانه درگاه خلیفه زمن گردید و امام مسعر دست خود
دست خلیفه گرفته پرسید که تو منصور هستی اهل و عیال تو چگونه اند
منصور او را دیوانه فهمید و از بارگاه برآورد و پستر با امام مخاطب گردید
و گفت که عهده قضا را قبول باید کرد و امام گفت که من مرد بزاز هستم
مرا ناقابلش باید شمرد و که شرفای عرب بر قضای من راضی نباشند
و دلگیر شوند و گفت این امر علاقه علم است و علاقه حسب و نسب نیست
باز گفت که من لایق این امر نیستم و اگر بر قولم صادق هستم و لیاقتم نیست
اگر کاذب هستم و چگونه عهده قضا را لایق باشم و خلیفه خاموش ماند
باز سخنی تعرض بر زبان نراند و پس شریک را گرفت و چاره‌اش بکار
نرفت و اما خلیفه از همان وقت تخم عداوت امام بمزرعه دلش کاشت
و بر ضررش حیله ها می ساخت و اما بر قبضه اش نمی یافت و انجام کار روزی
بمشوره وزرای خود حیله در پیش ساخت و یعنی زنی را بمسئله تهیه
نزدش برگماشت و چون نزدش رسید و سوالش پرسید که شوهرم
فلان غازی را اسپی بود بهتر بوقت موت وصیتم کرده مرد که اسپم را
چنان کس را باید داد که از همه بخلافت افضل و سزاوارتر باشد و حالا کو
آن اسپ را که بدهم و دیگیم طور از داسی وصیت رها یابم و فرمود که

حضرت جعفر صادق رض را چون آن زن برگشت * بدل امام گذشت *
که این خدع و فریب بود * که درینوقت رو نمود * فی الفور حما درا پیش
فرستاد * اما او را نیافت * که بدو او برفت * و حسب ارشاد خلیفه آن
مسئله را از مالک بن انس رح و عطا بن رباح رح نیز پرسید * مثل جواب
امام شنید * امام صاحب در آنوقت مایوس شده پسرش را وصیت نامه
نوشته داد * که درینوقت خلیفه جهته قتل من کرم خواهد فرستاد * لیکن
عذر و حیله ها در پیش خواهم کرد * شاید نجات یابم درین اثنا آدم شاهی
بطلب امام رسید * چون امام بدرشاه رسید امام مالک و امام عطا را نیز
نشسته دید * خلیفه اولا از امام پرسید که جواب سوال این زن چه دادی
امام اعاده اش کرد * و گفت که از تو حضرت جعفر صادق رض از تو بهتر است
که از اولاد رسول است نه تو و هم متقی از تست * و هم عالم از تست * خلیفه
از مالک و عطا نیز پرسید * همان جواب شنید * پس حیران گردید * مجبوراً
هر سه را رخصت گردانید * چون بیرون آمدند * عطا رح رکاب امام گرفته گفت
که تو ما را از قتل نجات دادی که موافق جواب ما جواب گفتی * الغرض خلیفه را
عداوت پیدا گشت * حتی که بر قتلش کمر مستحکم بست * بنا بران روز شمشیر برهنه
ساخته * و از نیام برآورده امام را گفت که عهده قضا قبول کن * ورنه از جان بست
گفت * مرا هرگز صلاحیت عهده قضا نیست * خلیفه گفت تو کاذبی گفت اگر قول خلیفه
صادق است * پس خیلی تعجب است * که خلیفه کاذب را عهده قضا عطا نماید * و اگر کذب است عدم لیاقتم
ثابت است * خلیفه سوگند خورد که ضرور ترا قاضی خواهم کرد * امام هم سوگند خورد که من
هرگز قبول نخواهم کرد * دربانش گفت ای ابو حنیفه خلیفه سوگند یاد فرموده
تو شنیدی چرا ناحق عذرها نمائی * گفت خلیفه را کفاره قسم دادن از من

بجا آوردن آن تراست * الغرض امام را مقید کرد * و در هر روز ده ده تازیانه بر سر مبارکش میزد * امام میفرمود که تازیانهٔ دنیا از تازیانهٔ آخرت آسان تر است تا روی مبارکش ازین صدمه متورم گشت * چون به روز صد تازیانه کامل شد و بقول بعضی زهر هم در طعامش کرد * پس بماه رجب سنه ۱۵۰ هجری سر مبارک بسجده نهاده جان شیرین بجان آفرین سپرد * کما اشار الیه السیوطی فی الخلفاء روهو الذی (المنصور) ضرب ابا حنیفه رح علی القضاء فسجنه فمات بعد ایام * وقیل انه قتله بالسم وغیره من التواریخ انا لله وانا الیه راجعون * فیا ایها الاخوان کیف ذا انتم و زاهدین وعابداً وبراً متقیاً وکیف وجدتموه مجداً وعاملاً بالحدیث وتارکاً ثروة الدنیا للعمل به حتی احتبس لاجله ومات فمن یکون مثله رحمة الله تعالی * اللهم اجعل مسکنه فی اعلی العلیین * واجعل مساکن معاندیه فی اسفل السافلین * همچنین روایات کثیره وحکایات غریزه شایع و ذایع اند که نقل نمایم * بباعث درازی کتاب موقوف ساختم و چند روایت مختصره در کرامت ذکر نمایم *

فصل هفتم در کرامت وی رض

ملا علی قاری از ابن حجر این کرامت را نقل می نماید که امام ابو یوسف رح بایام طفولیت از مادر خویش گریز کرده بصحبت امام ابو حنیفه رح می آمد و مادر موصوفه نیز نزد امام بیامدی و شکایتش کردی * امام صاحب بار بار حوالهٔ اش میساختی * چون امام ابو یوسف رح بباعث تنگی اوقات

پریشان می بودی ٭ امام ابوحنیفه برای تسکینش گفته اکثر وقت
کیف بك فی انت تاکل الفالوذج سیر بودی ٭ چون امام
ابویوسف رح بخدمت هارون رشید در رسید هارون فالوده
بتواضع پیشش گردانید ٭ چون آنرا دید بخندید ٭ هارون سببش پرسید
پس کرامت امام را ذکر نمود ٭ مختصر قصه اش همین بود ٭ در زبان زد
خلایق است که امام ابوحنیفه رح را همسایه بود ٭ که او اکثر اوقات
شب بیدار است با امام همام نورهای درخشان مثل خیام نظر مینمود ٭
چون امام بدعوت خالق الانام یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی
الی ربك لبیك گفت ٭ از آنوقت آن نور پنهان گشت ٭ چون او
آنرا دید ٭ سببش از بزرگش پرسید ٭ گفت که آن نور نور عبادت
و زهد و تقاوت امام بود ٭ تا حین حیات رونمای نمود ٭ حالا امام رخت
هستی از دنیای نیستی بربست ٭ و سفر آخرت برگرفت ٭ آن نور هم
همراهش برفت لهذا از نظرت مختفی گشت ٭ کذا فی مناقب الامام ٭
و فی کرامات الاولیاء استعظام امام شعرانی در میزان آورده
که اگر ائمه مجتهدین اولیا نباشند دیگر کسی باشد ٭ بلکه هرگز بر روی زمین کسی
ولی نباشد ٭ الا درجه دیگر اولیا را از ایشان کمتر نمائیم فوق ترحاله
بالفعل نزد اولیا مسلم است که هر یکی ایشان بکشف صحیح با روح
رسول صلعم مجتمع میشد ٭ و از استنباط ماتش مسائل سوال میکرد ٭ و بعد از
اجازت کشفی درج کتاب می ساخت ٭ و نیز ذکر است ٭ و بجای دیگر امام
شعرانی بکشف وجدانی خود می نویسد که ما گفتیم که ترک قنوت امام
شافعی الوقت زیارت قبر امام ابوحنیفه رح باعث موافقت اجتهاد

امام شافعی یا اجتہاد امام ابو حنیفہ کہ در الوقت رد دادہ بود است
داین یکے از بزرگترین کرامت ہاے امام ابو حنیفہ رح است +
حالا قدری حال ذکاوت وجودت امام ذکر می کنم + از ناظرین توقع
عدل و انصاف دارم +

تبصرہ ہشتم در ذکاوت

در مرآۃ الجنان شافعی المذہب مذکور است + کہ امام اعظم رح بایام
طفولیت از بسکہ حاضر جواب وذکی و ذہین وفطین جید بود نقل است
کہ قیصر روم قاصدے را با تحفہ وتحالیف وہدایا بخدمت خلیفہ منصور فرستاد و
تا علمای زمان را مجتمع نمودہ جواب سوالش بدہد - اگر جواب معقول
یابد مال بران تقسیم کند + ورنہ از مسلمانان خراج طلب سازد +
خلیفہ علمار وفضلار وحکمار زمان راجمع نمودہ + واہل عالم بدید مباحثہ
مجتمع گشتہ + امام ابو حنیفہ نیز با پدر خود در انجار فتہ + چون قاصد
مذکور بر منبر صعود کردہ سوال پرسید + کسی از علمای تاب جواب بخود
ندید + نہ کسی مستعد جواب گردید + امام از پدر خود بداد جواب اجازت
طلبید + پدر مانع گردید + چون بعد از اصرار شدید نیز رابی پدر
با جازت نگردید + مضطر گشتہ از خلیفہ اجازت گرفت و نزد منبر
برفت + وقاصد را گفت کہ تو سائل ہستی یا نہ + گفت بلے گفت از
منبر فرود بیا من صعود نمودہ جواب بدہم + کہ سائل شاگرد می باشد
ومجیب درجہ استاد میدارد + الغرض قاصد بزیر آمد + امام بر منبر
برآمد + گفت حالا ہر چہ خواہی بپرس گفت کہ قبل خدا چہ بود +

امام فرمود ❊ تو اسمای عدد را شمار میدانی ❊ گفت بلی میدانم ❊ گفت
که قبل از یک چه عدد بود ❊ گفت آن از همه اول است ❊ قبل ازان
عددی نیست ❊ گفت چون قبل واحد مجازی لفظی چیزی متحقق شدن
نمی تواند ❊ پس قبل واحد حقیقی معنوی شی دیگر چگونه متحقق شدن
تواند ❊ باز پرسید که روی خدا کدام جانب است ❊ گفت چون شمع
روشن شود ❊ روشنیش بکدام جانب میشود ❊ گفت هر جانب برابر
و مساوی میشود ❊ گفت چون نور مجازی را جانب متعین نباشد
پس نور حقیقی همه آسمان و زمین بچه طور یک جانب متعین باشد
باز پرسید که درین وقت خدا چه میکند ❊ گفت شانه تعالی بسیار است
اما یکی ازانجمله اینست که کافر یعنی ترا از منبر فرود آرد ❊ و مومن را
یعنی مرا بر منبر برآرد ❊ و این قصه را علامه کفوی و خطیب خوارزمی
نیز بتحریرات خود مندرج ساختند ❊ و دیگران نیز بتقریرات خویش
تذکره اش کردند ❊ **در فتاوی** ظهیریه و مبسوط و طحطاوی و بحر
آورده که بخانه رئیسی بتقریب طعام ولیمه که دو پسرش را نکاح سیداد
علمای دیار و فضلای امصار مجتمع بودند ❊ هنوز جمیع بزرگان بر خوان
موجود بودند ❊ ناگاه دفعتًا بخانه شور و شغب برپا گردید ❊ چون سببش
پرسیده معلوم گردید ❊ که زنان سهواً و خطاءً بشب زفاف زوجهٔ یکی را
بدیگری دادند ❊ و هر دو هر دو را از زوجهٔ خویش نمیاره قربت کردند ❊
امام سفیان ثوری رح فرمود ❊ که هر دو زوجه را قبل انقضای
عدت نزد شوهر خود نباید رفت ❊ امام صاحب درانجواب
متامل گشت ❊ ابن زیاد پرسید نزد تو چیست ❊ امام سفیان ثوری رح

سخنانش را گفت که زن دوش به چه خواهد شد * حضرت علی کرم الله وجهه بوطی
شبهه همین حکم فرموده بود * امام صاحب فرمود که هر دو نوشه را
نزدم بیاورد * پس از هر دو پرسید که شما را موطوعه خود پسند است
گفت بلی * امام گفت که شما هر دو منکوحه خود را طلاق بدهید * بلا
عدت با موطوعه خود بذوق و شوق نکاح کرده صحبت و قربتش را
طوق خود سازید * امام سفیان ثوری رح پرسید چگونه این حکم
میدهی گفت که چون قبل خلوت طلاق واقع شود * عدت لازم
نمی آید * و جائیکه وطی بالشبهه واقع باشد * نکاح مدخول بها با
واطی اندرون عدت درست گردد و هم در میان ایشان دوستی
باقی خواهد ماند * ورنه بانتظار عدت هر دو را کلفت است * و بجای
صحبت غیر عداوت نفسانی پیدا شدن تواند مبادا که کسی بخیالش
بر پرید * پس حضار مجلس بر ذکاوت امام متحیر ماندند * و متعجب شدند
در روضة الخلائق مذکور است که زنے بمسجد آمده سیبی را
که نصفش سرخ و نصف دیگرش زرد بود * بخدمت امام نهاد *
امام آنرا دو حصه کرده حواله اش کرد چون برگشت یارانش پرسیدند
که مطلبش چه بود که در یوقت رد نمود * فرمود که این زن گاهی خون
حیض سرخ گاهے زرد می آید * بنا بران طهر را می پرسید
من از سنیدن اندرونی سیب جوابش دادم * یعنی تا وقتیکه آب
سپید نه آید طهر نباشد * ایضا فیه - روزی امام
بمسجد نشسته بود * دفعتہ چند خارجیان مسلح رو نمودند و گفتند که
ما از تو دو امر می پرسیم * اگر جوابش نخواهی داد دو نیم سازیم

گفت شمشیرها را نیام بکنید، جواب بسیدهم بشنید، گفتند از پوست
گردن نیام ساختن را تواب عظیم دانیم شمشیرها را نیام چون کنیم
گفت بد پرسید، گفتند که جنازهٔ دوکس بر آمده یکے ازان شرابی
که در حالت نشهٔ نوشید، دیگری ازان زنی است که بوقت اسقاط
حمل حرام نوشید، و هر دو را از حرام توبه نصیب نشد، در حق ایشان
چه میگوئی، چون در مذهب خارجیان بگناه قلیل هم کافر میشود،
و در مذهب امام کافر نمیشود، بنابران بدل کرده آمدند، که ابوحنیفه
ضرور حسب مذهب خود هر دو را مومن خواهد گفت ما آنرا حیلهٔ فساد
خواهیم کرد، امام فرمود که آن هر دو کس کدام قوم بودند، از یهود
گفتند نه. گفت از نصاری، گفتند نه، گفت از مجوس
گفتند نه، گفت از بت پرست، گفتند نه، گفت پس از کدام
قوم بودند، گفتند از مسلمانان، فرمود شما خود جوابش دادید،
گفتند چگونه، گفت که شما خود اقرار نمائید که از قوم مسلمانان بودند
باز کافر چگونه خواهند شد، باز پرسیدند خیر این هر دو جنتی اند. یا
دوزخی، فرمود که من در حق آنان چنان گویم که حضرت ابراهیم
عم در حق النبی مذبر گفته بود قوله تعالی فمن تبعنی فانه منی
ومن عصانی فانک غفور رحیم، و نیز قول عیسی عم که در
حق گناهگاران فرموده بود قوله تعالی ان تعذبهم فانهم
عبادک وان تغفر لهم فانک انت العزیز الحکیم، چون
کلام تا درینجا رسید، همه خارجیان از مذهب خود تائب گردیدند،
فما جزاء من قال لهم وهداهم، این را کرامات امام باید فهمید

درغررالمضاحک مسطورست که شخصی درمسجد از امام پرسید اگر نبیذ را حلال گوئی در غیوقت بمسجد بنوشم، فرمود که زوجۂ تو بر تو حلال ست یا حرام، گفت حلال اگر با و بمسجد جماع کردن توانی نبیذ را هم بمسجد بنوش۔

درآثار البلاد و اخبار العباد از قاضی زہیر منقولست کہ کسی نزد شخصی در کوفہ چیزے امانت داشتہ بحج رفتہ بود، بعد از مراجعت طلب امانتش نمود، منکر گردید، بیچارہ چون چارۂ دیگر ندید، لاچار بدل تنگ بخدمت امام الابرار برفت، و امام را حالش گفت، زیرا کہ خائن نزد امام می نشست، امام مظلوم را گفت کہ تو ازینجا برو، و کسی را چیزے ازین مگو، چون او برگشت، امام ابوحنیفہ رح خائن را گفت کہ چند کس نزدم بتلاش قاضی آمدند، اگر عہدہ قضائی را قبول کنی ترا مقرر کنانم آنکس بظاہر قدرے لیت و لعل نمودہ راضی شد، باز امام مظلوم را طلبیدہ فرمود کہ حالا نزدش برو، بگو کہ شاید ترا بہ نسبت امانتم فراموشی شدہ باشد، خیال بکن کہ من فلان وقت فلان تاریخ فلان جا ترا دادہ بودم، پس خاین بلحاظ اینکہ اگر مردمان حال خیانتم بشنوند مرا قاضی نسازند، فی الفور امانت را حوالہ اش کرد، و بطلب عہدۂ قضائی پے برد، امام گفتش کہ این عہدہ قابل تو نیست، نہ تو قابل اینست

دفع دخل۔ اگر معاندین گویند کہ امام کاذب بود، گوئیم کہ ہرگز کاذب نبود، زیرا کہ برائے اظہار حق کلامہاے حکیمانہ و سخنہاے مصلحتانہ باید گفت، کہ از کلام خدا و رسول خدا ہم ہمچنین حکم ظاہر گشت، کما قال اللہ تعالی ناقلۂ عن ابراھیم علیہ السلام قال بل فعلہ

کبیدھم ونافاقد عن یوسف ثم جعل السقایة فی رحل اخیه
ثم اذن موذن (تا) فبداء فاوعیتهم قبل وعاء اخیه
بنابران سعدی رح این مضمون رابدل کرفت، و دروغ مصلحت
آمیز به از راستی فتنه انگیز راکتاب نبشت،
در فتاوی سراجیه مذکور است که یک اعرابی نزد امام آمده پرسید
که از یک واو یا از دو واو فرمود از دو واو اعرابی بارک الله فیک
کما فی لا و لا گفته بازگشت، حاضرین را ازان حیرت گرفت، چون
سببش پرسیدند، از امام جوابش همین طور شنیدند، که اعرابی
حال تشهد را می پرسید که حسب روایت ابن مسعود رض از دو واو یا
حسب روایت ابوموسی از یک واو تشهد خوانم، جوابش از دو واو گفتم
و از لا و لا اشاره برین آیت می داشت من شجرة مبارکة زیتونة
لا شرقیة ولا غربیة گفته برفت،
دفع دخل- اگرچه بالفعل بروایت ابوموسی رض یک واو هم موجود
بنظر نمی آید، اما شاید سابق بوده باشد، فقیر گوید که ازین نقل سوای
ذکاوت کرامت هم پیداست،
در کشاف آورده که یکمرتبه حضرت قتاده صحابی رض در کوفه آمده بود
مردمان بهر جانب حلقه گرفتند، منتظر سوال و استفسار قیل وقال ماندند
فرمود هرچه بدل دارید، بپرسید، اتفاقاً امام ابوحنیفه رح نیز بوقت صغر
سن درانجماعت موجود بود، چون پرسیدند که مور حضرت سلیمان علیه السلام نر بود
یا ماده، آنحضرت چیزے تامل فرمود، امام فوراً ماده بود گفته، قولش را
ظاهر نمود، حضرت فرمود بچه دانستی، امام گفت که خداوند تعالی قالت

تملاتہ فرمودہ

تنبیہ بہ بینید حال حفظ معنی بدیع قرآن امام بلاغت نشان وفصاحت بیان را بوقت صغر زبان۔ بروبرودی صحابی پیغمبر آخرالزمان ۔

در **تذکرة الاولیا** مذکور ہست کہ یک شخص حضرت عثمان رضی اللہ عنہ را یہودی میگفت۔ امام اورا گفت کہ من میخواہم کہ فلان دخترت را بنکاح فلان یہود دہی۔ گفت یا امام کسی از مسلمانان دخترش را بیہود میدہد کہ من بدہم چہ میگوئی فرمود کہ سبحان اللہ چہ خوب تو دخترت را بیہود دادن درست نداری۔ دختر رسول صلعم را بیہود دادن بچہ طور درست داری۔ پس فی الفور آنکس از اعتقادش تائب شد۔

در **مضمرات** مسطور ہست کہ روزی امام باقر رضی اللہ عنہ از امام ابوحنیفہ رحمۃ اللہ علیہ پرسید کہ شنیدم کہ تو احادیث جدم را در گذشتہ بر قیاس عمل میکنی۔ گفت ای فرزند رسول صلعم من از تو اولاً سہ مسئلہ می پرسم۔ بعدہ جوابش دہم یکے ازان اینست کہ نماز بہتر ہست یا روزہ فرمود نماز گفت اگر من بر قیاس میرفتمے۔ وبران عمل میکردمے۔ پس بقضا کردن نماز ہاے زنان حائضہ حکم دادمے۔ اما بر معافیش را حکم میسازم۔ و قضاے روزہ را حکم میدہم۔ دیگر اینست کہ منی زائد ناپاک ہست یا بول۔ فرمود بول۔ اگر من قیاس را دخل دادمے۔ غسل را بعد از بول واجب میداشتمے۔ نہ بعد از انزال منی حکم دادمے۔ سوم اینست کہ زن ضعیف ہست یا مرد۔ فرمود زن۔ گفت اگر من بر خلاف نص عمل میکردم۔ در میراث زن را ضعف حصۂ مرد میدادمے پس امام باقر معانقہ ومصافحہ ساخت و عذر جسارت خواست۔

وگفت که مخالفان عناداً ترا متہم میسازند • وعداوةً شکایت مسلسله
در میزان امام شعرانی رح وغیره نوشته است که ابو مطیع گفت
که من بمسجد کوفه نزد امام ابوحنیفه رح نشسته بودم • ناگاه دیدم
که امام سفیان ثوری ومقاتل بن حیان وحماد بن سلمه وامام جعفر
صادق وغیرهم تشریف آوردند • وامام را فرمودند • شنیدم
که در دین خدا قیاس را دخل میدهی مابرحال توبی ترسیم که قیاس
اوّل از ابلیس صادر گشته • بناءً علیه طوق بر گردنش افتاده • پس
امام گفت من هرچه گویم از قرآن گویم • وایةً ما فرطنا فی الکتاب
من شیئ را بر ان شما بدارم هرگز قیاس را دخل ندهم • اما کسانی
که خداوند تعالی فهم قرآن نداده • نزد ایشان اقوالم قیاس نماید
و بدل شان از من رنجش آید • حتی که امام با ایشان از صبح جمعه تا زوال
مناظره کرد • ومذهب خود را ظاهر نمود • که من اولاً بر قرآن عمل
میکنم • اگر نمی یابم بر حدیث اگر دران هم نمی یابم به اقوال صحابه رض
نمایم • ومتفق را بر مختلف مقدم میسازم • بعد ازان مجبوراً قیاس را
دخل میدهم • چون کلام امام همام را بزرگان عظام واولیای کرام
شنیدند • فوراً از نشست برخاسته دست وزانوی امام بوسیدند •
وانت سید العلماء فرمودند • وعذر جسارت خواستند • وعفو
طلبیدند • امام غفر لنا ولکم فرمود • وباهم اتفاق رونمود •
تنبیه نقیر حقیر گوید • که ازینجا خیلے واضح ولائح گشت که نزد امام
اعظم العلماء الفحول • اخبار رسول خالق العقول وآثار اصحاب مقبول
متبع بود • بنابران همچنین تقریر رونمود • لاجرم مولانا عبد الحق دهلوی

و پنج ہجری نوشتہ • ولیسرش رضی امام باقر رض لسنہ پنجاہ وہفت ہجری متولد شدہ لسنہ ۱۱۴ یکصد وچہاردہ نوشتہ • ولپسر امام باقر امام جعفر صادق لسنہ ہشتاد تولد گردید و لسنہ ۱۴۹ یکصد وچہل ونہ نوشتہ • ولپسر امام جعفر صادق وامام موسی کاظم رض لسنہ یکصد وبست و ۱۲۸ تولد شدہ لسنہ ۱۸۳ یکصد وہشتاد وسہ نوشتہ • پس امام را با این اکابر بخوبی ملاقات گردید • کہ لسنہ ۶۱ شصت ویک یا ہفتاد یا لسنہ ہشتاد تولد شدہ لسنہ ۱۵۰ یکصد وپنجاہ نوشتہ • کما مر ذکرہ •

مثلہ

در تاریخ ابن خلکان مرقوم ہست کہ مصاحب خلیفہ منصور با امام عداوت نہانی • ومناقضت باطنی میداشت • ہر وقت در پی ایذاء بود روزی امام را نزد منصور یافتہ بہ نیت قتل مغالطہ دادہ پرسید کہ بادشاہ بقتل شخصی مرا حکم داد • ومرا حالش معلوم نیست • تو در آن چہ میگوئی • گفت حکم بادشاہ بر حق است یا بر باطل • گفت بر حق گفت حکم حق را بلا استفسار تعمیل باید کرد • امام جلیس نزد خود را گفت کہ این بر من شمشیر کشیدہ بود • اما بندہ بر وی رد اش نمود •

مثلہ

نیز دران مذکور ہست کہ ربیع مصاحب منصور ہم با امام عداوت قلبی میداشت • بنا بر علیہ حیلہ ہا بر قتلش میساخت • روزی بروبروی امام منصور را گفت کہ ای امیر المؤمنین این ابو حنیفہ با جد تو حضرت عبد اللہ ابن عباس رض عداوت میدارد • وبر خلاف قول

که امام شعرانی رح شافعی المذهب بود • با وجود این همچنین تقریرش از و
رد نمود • ازینجا هم پیدا و هویدا گشت • و بوضوح پیوست • که حالا
کسی را نمیرسد که لبنا صحاح سند امام را ضعیف سازد • نه بدلیل رفع غیبت
صحاح حدیثی امام را متروک کند نه هیچ سند صحاح بر سند امام صاحبا
تمام ترجیح یابد • زیرا که تالیفات بعد از دو صد و بیشتر بوقوع آمده •
لهذا لا محاله از رطب یابس محفوظ نشده • گرچه صاحبانش حسب شروط
مقرر خود ها مرفوع و موضوع و غیر ذلک نوشته • مسانید تلامذه امام
و الا شان باعث قرب زمان از آنها محفوظ گشته • گرچه ایشان بطریق
دیگر بدلیل سند یوم الا بتر سند حدیث امام بهتر یا بند گفته • اما از من
لازم نیاید که کل سند صحاح بد نسبت العیاذ بالله بلکه بمقابله سند
امام خود شمر معتبر تر گشته • و حالا هر حدیث صحاح که با قوال امام موفق
باشد قوی تر و صحیح تر گردد • اگرچه بروایت صحاح بصورت ضعیف
و غیره رو داده باشد • هرگز ضعیف نباشد • چون این را در یافتید
برای ما حدیث رفع یدین و آمین بالجهر و غیرها مثلا نازان و فرحان گشته
شور و شغب مسازید • و در اسلام رخنه میاندازید • بلکه تقلید احد الائمه
اربعه بسازید تا از سفر آنها هم برسید و جزای خیر بیابید • و مرا خیر خواه دانید •

دفع دخل • اگر بدل کسی رسد که روایت مناظره امام با امام
باقر امام جعفر صادق و غیرهما رضی الله عنهم افترا است • زیرا که زمانه
امام باقر رض غیر زمانه امام جعفر صادق رض بود • صورت مناظره
بهر دو یکجا طور رو نمود • گوییم افترا نیست لی کم و کاست رسیدست آ
بلکه امام ابو حنیفه رح بای الدما جد و لیسر و غیره امام باقر رض یعنی

وامام اجل واصحابش در تصنیفات خود ها نوشتند کہ نزد امام صدہا صحیح
احادیث موجود بود از انہا استنباطہا مینمود خصوصاً امام شعرانی رحمہ
در میزان خود این عبارت نوشتہ وایاک ان تبادر الی تضعیف
شئی من ادلة مذہب الامام ابی حنیفة الا بعد ان تطالع
مسانید الثلاثه ولم تجد ذلک فیہا اھ از ینجا دقیقہ انیقہ و
لطیفہ نحیفہ ظاہر گشت کہ امام صاحب اول کتب احادیث تالیف کردہ بود
و آنرا مسانید ثلاثہ نمود و آن مسانید ہا بسبب قرب زمان نسبت بسند
صحاح بعد زمان صحیح تر و معتبر بود کہ باعث قرب زمان کذب بیان را
گنجایش نبود فنعم ما قاله الشعرانی فی میزانه فان قیل
اذا قلتم بان ادلة مذہب الامام ابی حنیفة رض لیس
فیہا شئی ضعیف لسلامة الرواة بینه وبین رسول صلعم
فما جوابکم عن قول بعض الحفاظ عن شئی من ادلة الامام
ابی حنیفة بانه ضعیف فالجواب یجب علینا حمل ذلک جزما
علی الرواة النازلین عن الامام فی السند بعد موته رض
اذا رووا ذلک الحدیث من طریق غیر طریق الامام اذ کل
حدیث وجدناہ فی مسانید الامام الثلاثه فہو صحیح لانه
لولا صح عندہ ما استدل به ولا یقدح فیه وجود کذاب
اومتہم بکذب مثلا فی سندہ النازل عن الامام وکفانا صحة
لحدیث استدلال مجتہد به ثم یجب علینا العمل به ولو لم
یروہ غیرہ فتامل ہذہ الدقیقة التی نبہتک علیہا
فلعلک لا تجدہا فی کلام احد من المحدثین لطیفہ دیگر نہایت

که امام شعرانی رح شافعی المذهب بود. با وجودش چنین تقریرش از وی رو نمود. ازینجا هم پیدا و هویدا گشت. و بوضوح پیوست. که حالا کسی را نمی رسد که بسبب صحاح سند امام را ضعیف سازد. نه بدلیل رفع عینیت صحاح حدیث امام را متلوع کند نه هیچ سند صحاح بر سند امام صاحب تا ترجیح یابد. زیرا که تالیفات بعد از دو صد و بیشتر بوقوع آمده. لهذا لامحاله از رجحت بایس محفوظ نشده. گرچه صاحبانش حسب شروط مشترکه خودها مرفوع و موضوع وغیر ذلک نوشته. سابقه تمانده امام والا شان باعث قرب زمان ازانها محفوظ گشته. گرچه ایشان لطریق دیگر بدلیل سند یوم الابتر سند حدیث امام بهتر را بهتر گفته. اما ازین لازم نیامده که کل سند صحاح بد ترست العیاذ بالله. بلکه بمقابله سند امام خودشان معتبر تر گشته. و حالا هر حدیث صحاح که با قوال امام موافق باشد قوی تر و صحیح تر گردد. اگرچه بروایت صحاح صورت ضعیف وغیره ردود اود باشد. هرگز ضعیف نباشد. چون این را دریافتید برای حدیث رفع یدین و آمین بالجهر وغیرها مثلا نازان و فرحان گشته شور و شغب بسازید. و در اسلام رخنه میندازید. بلکه تقلید احد الائمه اربعه بسازید تا از شر آنهم برهید و جزای خیر بیابید. و مرا خیر خواه دانید.

وقع دخل اگر بدل کسی رسد که روایت مناظره امام با امام باقر امام جعفر صادق وغیرهما رضی عنهم افتراست. زیرا که زمانه امام باقر رض غیر زمانه امام جعفر صادق رض بود. صورت مناظره بهر دو بیک طور رو نمود. گوییم افترا نیست لیکن و کاستکار است. بلکه امام ابوحنیفه رح با والد ماجد و پسر و نبیره امام باقر رض لیتی

امام زین العابدین و امام باقر و امام جعفر صادق و امام موسی کاظم رضی الله
تعالی عنهم صحبت میداشت و حسب کتاب اهل تشیع نیز امام با ایشان در
مسائل مناظره میساخت، زیراکه امام زین العابدین رض لسنه ۹۵ نود
و پنج هجری فوت شده، و پسرش رض امام باقر رض لسنه ۵۷ پنجاه و هفت
هجری متولد شده. لسنه ۱۱۴ یکصد و چهارده فوت شده، و پسر امام باقر امام
جعفر صادق لسنه هشتاد تولد گردیده لسنه ۱۴۹ یکصد و چهل و نه فوت شده،
و پسر امام جعفر صادق و امام موسی کاظم رض لسنه ۱۲۸ یکصد و بیست و هشت
تولد شده لسنه ۱۸۳ یکصد و هشتاد و سه فوت شده، پس امام را با این کاملان
بخوبی ملاقات گردید، که لسنه ۶۱ شصت و یک یا هفتاد یا لسنه هشتاد
تولد شده لسنه ۱۵۰ یکصد و پنجاه فوت شده، کما مر ذکره.

۱۴ در تاریخ ابن خلکان مرقوم است که مصاحب خلیفه منصور با امام
عداوت نهانی و مناقضت باطنی میداشت، هر وقت ضررش را میخواست
روزی امام را نزد منصور یافته بنیت قتل مغالطه داده پرسید
که بادشاه بقتل شخصی مرا حکم داد، و مرا حالش معلوم نیست، تو در آن
چه میگوئی، گفت حکم بادشاه برحق است یا بر باطل، گفت برحق
گفت حکم حق را بلا استفسار تعمیل باید کرد، امام جلیس نزدش را
گفت که این بر من شمشیر کشیده بود، اما بنده برو ردش نمود.

۱۵ نیز در آن مذکور است که ربیع مصاحب منصور هم با امام عداوت
قلبی میداشت، و بنا بر غلبه حیله ها بر قتلش میساخت، روزی برو برو
امام منصور را گفت که ای امیرالمؤمنین این ابوحنیفه با خلافت
حضرت عبدالله ابن عباس رض عداوت میدارد، و برخلاف قول

حجت سخن بر زبان راند یعنی اگر کسی سوگند کرده بعد دو سه روز ہم
انشاء اللہ تعالی گوید، نزد حجت استثناء اش صحیح باشد، و ابو حنیفہ
آنرا نادرست سازد، و استثناء را متصل باید ورنہ درست نباشد گویند
امام گفت یا امیر المومنین ربیع گوید، کہ بیعت لشکر بہ سنت درست نباشد
پرسید چگونہ گفت کہ دریجا قسم خوردہ بیعت کردہ بازبخانہ رفتہ انشاء
اللہ تعالی گفتہ بیعت را بشکنند، منصور را قہقہہ گرفت، و ربیع را گفت
کہ تو از ابو حنیفہ متعرض مشو، درپے او مرو، چون ہر دو از دربار بیرون
آمدند و براہ باہم سخن گفتند، ربیع امام را گفت، کہ گویا تو مرا امروز
قتل کردہ بودی، امام گفت نے نے بلکہ تو مرا اما من ترا و مرا نجات دادم
و رہائی کردم، ف فقیر حقیر گوید کہ باعث علم و فہم و عقل و فضل و فطانت
و ذکاوت کرامت و ہدایت ولایت و تقاوت و عبادت و ریاضت و
گردیدن خلقت بر او مردمان حسد بردند، و بہ تہمت مداخلت قیاس
بدین رب الناس، بر حدیث خیر الناس بین الناس متہم ساختند،
حتاکہ بزرگان کرام و اولیای عظام بمنازعت برخاستند، و بعد از مناظرہ
دریافتند، و در ہر امر موافقت کردند، کما مر ذکرہ اما علمای حاسدان
منصوری کہ بمناظرہ از امام سرنگون شدہ عاجز آمدہ بودند، چنان
عذر و غدر و حیلہ و فریب و مغالطہ در پیش ساختند، کہ بعد حبس بقتل سازیدند
و بعض علماء ہمعصرین و متاخرین بر رشک و حسد اہمیعنی کہ مثل ابو حنیفہ رہ صاحب
مذہب شدن نتوانستند، بہ تردید و تضعیف اقوال امام پے بردند، یعنی
بہ نیت تضعیف روایتہای مستدلہ امام صاحب روایتہای غیر مستدلہ
مقابلش بسند موضوعہ خود با تقویت دادہ مرفوع و قوی ساختند، تا از ان

اقوال امام را تحقیر کردن توانند، چنانچه غیر مقلدان پنجابیان بروایت های
نازان و فرحان شدند، و رخنه در اسلام انداختند، و چون نباشد بزرگان شخص
مظلوم و محسود می باشند، اللهم لاجعلنی محسودا ولا تجعلنی حاسدا
در معدن ۱۴۷ مذکور است که عالمی از امام پرسید که تو گاهی بر اجتهاد خود نادم
شدی و تاسف کردی، گفت بلی یکدفعه که مردمان از من پرسیدند که یک
حامله فوت شده و ولدش در شکمش حرکت کند، دران چه حکمت باشد، گفتم که شکم
چاک کرده و ولدش را بیرون کنید، بعد ازان ندامت کشیدم که میت را تکلیف
دادم، و ندانستم که ان ولد زنده بیرون شد یا نه تاسف خوردم،
گفت ای امام جای تاسف و ندامت نیست، بلکه فضل خدا شامل حال
هست که آن ولد منم، به برکت اجتهاد تو زنده بیرون شدم، و تا این درجه
رسیدم،

تبصرهٔ نهم

در افراط و تفریط اقوام بر شان امام همام رح

قوم در باب امام ابوحنیفه رض خیلے افراط و تفریط نمودند، و فسادات
در دین افزودند، طائفهٔ ازان بر انند که امام را بکلمهای ناملائم چنان
و چنین گویند، و باعث خباثت نفسی و تعصب دلی و عداوت قلبی سخنهای
بیهوده بر زبان رانند، کمافی کتب المتعنتین و المعاندین، اما ایشان بر دو قسم منقسم
اند، یکے بر عداوت ظاهری عمل کردند، چون ترمذی و ابوبکر بن شیبه
و فخر الدین رازی و دارقطنی و ابن جوزی و غیرهم کما فی شرح سفر
سعادت و شرح مسلم و میزان الشعرانی رح، دیگرے بتاویل ذات تعریض

بتعصب بیجا عملی کاربند ساختند، چون دارمی وبیهقی وامام بغوی و
نسائی وغیرهم رحمهم الله که بغرض تقویت مذهب امام شافعی رح دلائل مذهب
خود را از احادیث موضوعه وغیر موضوعه تتبع وتفحص نموده جمع کردند
ومذهب شافعی را موافق حدیث گفتند، وبر احادیث مذهب حنفی
طعن وجرح ساختند، ومبنی بر رای واجتهاد وی گفتند، هکذا فی
شرح سفر السعادت، اما اکثر شافعیان منصف مزاج هم بودند،
ازان در این راه رفتار نکردند، بلکه بر حقیقت مذهب حنفیان. وموافق
بودنش بحدیث وقرآن گفتار نمودند، چنانچه امام سیوطی وامام غزالی
وامام شعرانی وامام نووی وامام یافعی وامام ابومعشر طبری وغیرهم
رحمهم الله تعالی که مسانید ثلاثه امام ابوحنیفه رح ومواهب الرحمان
وغیرهما را بنظر خود دیده در بحثها مناسب مینماید که قدری حال
متعصبین ذکر نمایم، بنابران چند عبارت رد المحتار را نقل میسازم
انما سببه ذلک لان الامام رض لما شاعت فضائله وعمت
الآفاق فشر انه جرت علیه العادة القدیمة من اطلاق
السنة الحاسدین فیه حتی طعنوا فی اجتهاده وعقیدته
بما هو منزه عنه قطعا للقصد ان یطفؤا نور الله ویابی
الله الا ان یتم نوره کما تکلم بعضهم فی مالک وبعضهم فی الشافعی
وبعضهم فی احمد بل قد تکلمت فرقة فی ابی بکر وعمر وفرقة فی
عثمان وعلی وفرقة کفرت کل الصحابة

ومن ذا الذی ینجو من الناس سالما		وللناس قال بالظنون وقیل

وممن انتصر للامام رحمه العلامة السیوطی فی کتاب سماه

بتبييض الصحيفة والعلامة ابن حجر فی کتاب سماه بالخيرات
الحسان والعلامة يوسف بن عبد الهادی الحنبلی فی
مجلد کبير مسماه تنوير الصحيفة وذکر فيه عن عبد البر
لا تتکلم فی ابی حنيفة بسوء ولا تصدقن احدا يسئ القول
القول فيه فانی والله ما رأيت افضل ولا اورع ولا افقه
منه ثم قال ولا يغتر احد بکلام الخطيب فان عنده العصبية
الزائدة علی جماعة من العلماء کابی حنيفة والامام احمد وبعض
اصحابه وتحامل عليهم بکل وجه وصنف فيه بعضهم
السهم المصيب فی کبد الخطيب واما ابن الجوزی فانه تابع
الخطيب وقد عجب سبطه منه حيث قال فی مرآة الزمان
وليس العجب من الخطيب فانه طعن فی جماعة من العلماء
وانما العجب من الجد کيف سلك اسلوبه وجاء بما هو
اعظم قال ومن المتعصبين علی ابی حنيفة الدارقطنی وابو
نعيم فانه لم يذکره فی الحلية وذکر من دونه فی العلم و
الزهد الخ لتا) ماذکره الخطيب من القدح عن قائله فلا
يعتد به فانه ان کان من غير اقران الامام فهو مقلد
لما قاله او کتبه اعداؤه او من اقرانه فکذلك الخ

طائفہ مراند کہ باعث فرط محبت و مودت ، یا موجب کثرت
جہالت وحماقت ، درذکر فضائل امام صاحب کرامت ازحد درگذشتہ
حتاکہ امور غیر معقول را درروایات مجہول وحکایات مخذول رابثبت
امام مقبول قبول کردہ ، ناحق ازحق عدول نمودند ، گویا بر ضرر شان مجتہد

مطابق علی الحق سے بردند، کہ معاندین ازان راہ ملامت وفضیحت
وبہتان یابند، وبرتکذیب اصل فضائل صحبت گیرند، یعنی بعض جہلاء
وحمقاء گویند، کہ امام صاحب فی شب ہزار رکعت نماز می خواند، و
در ہر رکعت ازان ختم قران می کرد، وازامام صاحب حضرت خضر عم تا پنج سال
بوقت حیات احکام شریعت بیاموخت، وبعد موت از قبرش بست وپنج
سال استفادہ گرفت، واورا پدرش ہمراہ گرفتہ نزد حضرت علی رض
برد، وحضرت عیسی عم بر مذہبش تقلید خواہد کرد، وغیر ذلک العیاذ باللہ
کمافی الطحطاوی وغیرہ اما آن اہل کشفان بکشف وجدانی چنین نوشتہ
اند کہ حضرت عیسی عم ہر حکمیکہ ظاہر خواہد کرد موافق مذہب امام ابوحنیفہ
رح خواہد شد کما مرذکرہ ازین حقیت مذہبش ثابت است نہ تقلید کما
زعمہ الحمقاء پس بہ نسبت این دو طائفہ حال امام ابوحنیفہ کوفی ہم مثل حال
حضرت علی رض گشت، کہ نزل گفتگوی خارجی ورافضی بدپیوست،
طائفہ برانند کہ برحد اعتدال ماندند، وباحتیاط کمال، و
کوشش حبال، صحیح اقوال، ودرستگی افعال رابکتاب درج ساختند
وانہ افراط وتفریط راہی یافتند،

تبصرہ دہم

درسبب اجتہاد وے رض

چون حال تقرب وتقدم وعلم فہم وعقل وفضل وزہد وورع وتقاوت
وذکاوت وذہانت وفطانت وکرامت وللہیت وافضلیت وتابعیت
امام ابوحنیفہ رض بخوبی دانستید، حالا حال قیل وقال اجتہاد امام الائمہ

والرجال را ذکر نمایم فکر نمایند و بجان و دل بشنوید، که هرگاه امام
صاحب دید که کسی از صحابی رضی الله عنهم تصنیف و تالیف و تدوین احکام
شریعت نکرده‌اند، بلکه فقط بر قوت حفظ تکیه و علوم شریعت و فنون
طریقت سینه به سینه باعث رحلت و شهادت صحابی رضی الله عنهم مفقود شده میرود
لقوله علیه السلام ان الله لا یقبض العلم انتزاعا ینتزعه من
العباد ولکن یقبض العلم بقبض العلماء حتی اذا لم یبق عالما
اتخذ الناس رؤسا جهالا فسئلوا فافتوا بغیر علم فضلوا و
اضلوا متفق علیه کذا فی المشکوة. و مشرکان و منافقان و معاندان
و کافران به نیت قلع و قمع و هدم ارکان اسلام و تخلل بر احکام دین الاسلام
و تزلزل امور عوام بر وضع و غلط و تغیر و تبدیل احادیث کمر بسته‌اند، حتی که
اکثر مسلمانان نیز بغرض دنیاوی و خواهش نفسانی، افتراء و اختراعا

۵۰۲

قال الرسول صلعم میگفتند، و وضاعین مثل ابن راوندی و غیاث ابراهیم
و غیرهم را رشوة داده جهة ثبوت دعوای خود حدیث‌ها را وضع مینمایند
و بعضی حدیث صحیح را تغیر و تبدیل کرده بیان می نمودند
چنانچه همچنین موضوعات را نیز صاحبان صحاح مجبورا تالیف کرده‌اند
و در میان بران نازان شدند و اصحاب کبار و ارباب و الاتباع
تا ایمان شریعت رفتار طریقت دثار، باعث مقابله کفار و فرصت از جهة
توبیخ و تعزیر وضاعین اشرار نیافتند، پس امام صاحب بدل افضل
السواد را ترسیده، بناگردیده، کمر همت بربسته، بر قوله تعالی فمن یعمل
من الصلحات وهو مؤمن فلا کفران لسعیه وانا له
کاتبون و ایضا قوله تعالی ومن یعمل من الصالحات وهو مؤمن

فلا یخاف ظلما ولا هضما وایضا قوله تعالی من عمل صالحا من
ذکر او انثی وهو مؤمن فلنحیینه حیوة طیبة ولنجزینهم
باحسن ما کانوا یعملون وایضا قوله تعالی ومن اراد الاخرة
وسعی لها سعیها وهو مؤمن فاولئک کان سعیهم مشکو
را وایضا قوله تعالی ولیس علیکم جناح فیما اخطاتم به وایضا
قوله تعالی لیکون الرسول شهیدا علیکم وتکونوا
شهداء علی الناس الخ وایضا قوله تعالی اجتنبوا قول الزور
الخ وایضا قوله تعالی جعلنا هم ائمة یهدون بامرنا و
اوحینا الیهم الخ تکلم نموده، وعمل بر قوله تعالی وامر بالمعروف
وانه عن المنکر الخ وبر حدیث بلغوا عنی ولو آیة الخ واجب
دانسته، وخود را مصداق قوله تعالی لولا نفر من کل فرقة منهم
طائفة الخ تصور کرده، واز قوله تعالی بلغ ما انزل الیک من
ربک وان لم تفعل فما بلغت رسالته، وقوله تعالی ومن لم
یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون، وقوله تعالی ومن
لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الظالمون، قوله تعالی ومن
لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الفاسقون، واز حدیث الساکت
عن الحق شیطان اخرس، واز حدیث من سئل عن علم علمه ثم
کتمه الجم یوم القیمة بلجام من نار، رواه احمد وغیره کذا فی
المشکوة، واز حدیث ان الناس اذا راوا المنکر فیهم فلم ینکروه
یوشک ان یعمهم الله بعقاب کذا فی المشکوة والازالة، واز حدیث
ابوهریره رض قال قال رسول الله صلعم لتؤدن الحقوق الی

اهلها يوم القيامة (الى قوله) وكنا نسمع ان الرجل يتعلق بالرجل
يوم القيمة ولا يعرفه فيقول كنت تراني على الخطاء وعلى المنكر
ولا تنهاني كذا في تيسير الاصول فرسيده • وبحديث العلماء ورثة
الانبياء في علم والضا العلماء نواب الانبياء في العلم كذا في
التفسير الكبير وغيره خودرا وارث ونائب نبي صلى الله عليه وسلم
فهميده • وبحديث علماء كانبياء بني اسرائيل فضيلت امت ديده
وازحديث من سن سنة حسنة فله اجرها واجر من عمل بها
الى يوم القيامة كذا في الطحطاوي والازاله • بشارت اجريافته •
ازقران خداوندمنان • واحاديث صحيحة اقرب الزمان پيغمبر اخر الزمان
واجماع واتفقيه صحابيان • وقياس روشن بيان ستنظم حديث وقران
احكامات ديني • وامورات دنياوي را حسب طاقت بشري • استنباط و
استخراج نموده • ضابطهٔ كليه حكميهٔ فرعيهٔ شرعيه مقرر ساخته • نامش فقه
واصول فقه نهاده • وآنرا باين ترتيب فقيه كه مامي بينيم ونفع كثير
ميگيريم • مرتب ساخته • وبابباب وفصل فصل نموده • خلائق را بلكه
ائمه را نيز تعليم ميكرد وهدايت ميداد • حتاكه باعث مقبوليت نزد خاص
الافاق اجتهادش شهرآفاق گشت • ومذهبش ملك ملك هند وسند
عرب وعجم مشرق ومغرب شايع وذايع شدن گرفت • حتاكه جون خلف
خلف اين مذهب احنف والطف واشرف را حسب قران وحديث
خير الانسان رهنت راست بي كم وكاست يافتند • بران اجماع ساختند
ودران كتابهاي لامحصور ورسالهاي غير محدود ومقصور تاليف و
تصنيف وتدوين كردند • وآنهارا باعث نجات اخروي فهميدند • وعلماي

کبار وفضلای دیار. واولیای پر اعتبار. بران رفتار نمودند. تا
با ایمان اعتقاد وکردار. از دار دنیای ناپایدار. بدار آخرت پایدار. بر
اسپ ایمان ومغفرت غفار. سوار گردیده. تازیانهٔ عمل بمذهب امام ابرار
بر زده. بر میدان شریعت رسول مختار دوانیده. بدعوت جبار
ستار یَا اَیَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِیْ اِلٰی رَبِّكِ رَاضِیَةً مَّرْضِیَّةً
فَادْخُلِیْ فِیْ عِبَادِیْ وَادْخُلِیْ جَنَّتِیْ. بهشت ابرار. واعلی علیین اخیار
قرار گرفتند. یعنی با کردار تقلید شربت موت چشیدند. انشاء الله تعالی
لا نه میان با کفار. باسفل السافلین سکونت خود را اختیار کنند.
که چون لعنت بر مؤمنین ابرار. ومسلمین بشریعت تا دنیا باشد و مضمون
حدیث لا یأتی رجل رجلا الخ خود ملعون باشند. وبعید از مدت
مدید. وعرصه بعید. در اتفاق شدید. در اجماع فرید سدید. مثل اینها
ومفارقت ورزند. وقصد شکستن عصای اسلام دارند. هر کسانیکه
چنین کنند بمضامین حدیث عرفجه رض وغیر ذلک مستحق قتل باشند.
وهر امریکه بترکش قتل واجب باشد. لا محاله عملش واجب شود.
پس تقلید هم واجب گردد. که بترکش مستحق قتل باشد. ازین لازم آید
تقلید بر ائمه اربعه نیز علی سبیل الانفراد که بالاستقلال اجماع گفته
است واجب شد. هرگز بر آئینه تلفیق وتلهی درست نیست.
مطلقاً حرام است کما مر ذکره مراراً.

تبصرهٔ یازدهم
در وجه انحصار مذاهب اربعه

اگر کسی گوید که مذاهب بر ائمه اربعه چرا منحصر شد که بیشتر جرأت

دائمہ باہم مخالفت چرا کردند، اتفاق چرا نساختند، جواب این بچند وجوہ باید داد کہ اوّلاً اینکہ مثل ایمہ اربعہ کسی در تدوین احکام شریعت، و تالیف ارکان ملت، و تصنیف مسائل فقہیہ سعی بلیغ نہ نمودند، نہ کسی در زہد و تقویٰ علم و فضل در زمانہ ایشان برابر ایشان بود، نہ از صحابی رضہ صورت تدوین رونمود، چون مردمان ایشان را در ہر امر اولی الامر افضل یافتند، اتباع ایشان کردند کہ اتباع اولی الامر از قرآن واجب دانستند، ازین جہت بر چہار منحصر گشت، وگویا تائید الٰہی نیز بدو پیوست، کما فی تفسیر الاحمدی

الانصاف ان انحصار المذاہب فی الاربعۃ واتباعہم فضل الٰہی وقبولیۃ من عند اللہ تعالیٰ لا مجال فیہ لتوجیہات والادلۃ ؎ نہ بر حرف او جائے انگشت کن، وکما فی الانصاف لمولانا ولی اللہ المحدث الدہلوی رح وبعد المائتین ظہر فیہم التمذہب للمجتہدین باعیانہم وقل من کان لا یعتمد علی مذہب مجتہد بعینہ وکان ہذا ہو الواجب فی ذلک الزمان وبالجملۃ فالمذہب للمجتہدین سر الہمہ اللہ تعالیٰ للعلماء وجمعہم علیہ من یشعرون او لا یشعرون، وگویا بمضمون قولہ تعالیٰ واللہ اعلم حیث یجعل رسالتہ انحصار مذاہب بر اربعہ لازم آمد کہ خداوند تعالیٰ مثل رسالت ہر کرا قابل امت دانست امام ساخت۔

ثانیاً وجہ اختلاف را میگوییم کہ حسب حدیث نبی کریم علیہ الف تحیۃ اختلاف امتی رحمۃ، اختلاف ائمہ رحمت است، ان اقتران

زحمت، علاوه بران کلام خداوند علام، وسخن رسول کرام، خیلی بلیغ
وبسکه فصیح بنا بران هر ائمه بقدر طاقت بشری خود ها بدریای نصاحت
وبلاغت غوطها زدند، و در ها ی گوناگون جواهر ها ی بوقلمون بدست
گرفته بساحل شریعت در آوردند، و دیگران که چنین صلاحیت نمی داشتند
لهذا از گرفت لوادی امامت محروم ماندند، کذا المضمون فی شرح
سفر السعادت وفی میزان الشعرانی رحمها الله،

ثالثاً چون مردمان سلف وخلف هر چهار راه را شارع عام
وطریق تام دیده، وگذر را بلاخس وخاشاک صاف وپاک یافتند،
جوق جوق فوج فوج قافله قافله جماعت جماعت بخوشدلی تمام و
برضامندی مالاکلام بران رفتند، وراه نمایان را دعای خیر نمودند
لهذا بهمان چهار انحصار یافت، وتا این زمان بجز چند کس متعصبان
جاهلان کسی خلافش نساخت، پس بر هر مومن لازم است هر یکی از ائمه را
امام خود کند، واتباعش بحدیث ابوداؤد بر خود واجب گرداند،
قال النبی صلعم اذا خرج ثلثة فی سفر فلیؤمروا احدهم و
ایضاً قال النبی صلعم لا یحل لثلثة یکونوا بفلاة من الارض
الا امروا علیهم احدهم تا در احکام خلل پذیرد، وتلهی لازم نگردد
وانتظام شود،

رابعاً بعد تمهید میگوییم که صحابی را حالت منتشر است، وبحث ضبط
در ربطش نمی آید، زیراکه بعضی را مصاحبت فقط باوایل بعثت در رسالت
ماند، وحال منسوخیت ما بعدش معلوم نشد، وبعضی را بوسط حال از اول
وآخر را بخوبی دریافت نشد، وبعضی را باخر حال ما تقدم بدیگذشت

بعضی گاه و بیگاه و بعضی را بکثرت و بعضی را بقلت، اما صورت مصاحبت
دوامی کسی را حاصل نبود، که محال است، و قیل و قال رسول خدا و نزول
و جلال باللیل و النهار و بالغدو و الاصال جاری بود، هر صحابی را فرزا
مصاحبت شب و روز میسر نبود، بلکه اکثر ان را امور دنیای دنیه و
کارهای دینیه لابدیه رو نمود، لامحاله مفارقت ورزیدند، اما هر چه از
زبان مبارک شنیده بودند، بایاران و دردمندان دلواهقان و
ملازمان فی‌ه میکردند، و آنان نیز تقلیداً بران عمل میساختند، و باقی
اخبار رسول صلعم را منتظر می ماندند، اما معاندان دین فرصت را غنیمت
شمرده، در پی تخلل احکام و تزلزل ارکان شده، احادیث موضوعه خود را
از طرف رسول صلعم شایع و ذایع میکردند، چنانچه اکثر اخبار اصحاب ان
صحاح دانسته طرح دادند، و اکثر را بلا دانستگی جمع هم ساختند، چنانچه
حدیث لوالت و اخبار مخالفت و آثار مغایرت باهم وضع یافت، و بنا بر علیه
این حدیث عن ابی الزبیر رض قال قلت لابی مالی اسمعک تحدث
عن رسول صلعم کما یحدث فلان و فلان فقال اما انی لم
افارقه منذ اسلمت ولکنی سمعته یقول من کذب علی متعمدا
فلیتبوء مقعده فی النار اخرجه البخاری، وارد گشت، و حدیث
قال رسول الله صلعم لا تکذبوا علی فانه من کذب علی یلج النار
اخرجه الشیخان و الترمذی کذا فی التیسیر بظهور پیوست، لهذا حضرت
عایشه رض در اکثر حدیث کذب بکذب فرموده رد فرمود، و قوله تعالی
و یقولون من عند الله وما هو من عند الله لیشتهروا ثم ردمود، بعد ازان
رفته رفته هرکس بغرض حصول مطلب قولی را حدیث فرض نموده عرض میکرد

وانرا نجت میساخت، بلکہ وضع حدیث چہ معنی وضع نسب ہم کردن گرفت
وازان نیز اشتغال باحکام شریعت پیوست، چنانچہ نسب خلفاء عباسیین
راکہ جدا علی اش نجومی بود بحضرت فاطمہ رض منسوب ساختند تا آئین
زراز خلفاء منتسبین یابند، بنابران سیوطی رح درخطبۂ خلفائی
راتہ این تخطیہ اش نمود، ومولانا شاہ عبدالعزیز قدس سرہ درتحالف
خود این معنی را بالتصریح فرمود، الغرض ہمچنان فسادات شدن گرفت
وروز بروز ترقی فساد میگشت، امام اعظم رح بغرض تاسیس شریعت
وتقویم ملت، چنان قانونی از حدیث وقران وآثار صحابیان مقرر
ساخت، کہ جامع وقائع نصیین گشت، کما مر ذکرہ آنفاً، بعدہ امام
مالک رح ہمانطرز را بگرفت، بعدہ امام شافعی رح نیز کمر سعی وہمت بربست
سپس امام احمد حنبل رح نیز بجان ودل بتاسیسش پیوست، چون
این ہرچہار حسبۃ للہ عمل خیر نمودند، وباہم بمضمون انما المؤمنون
اخوۃ وبحدیث من لا یحب لاخیہ ما یحب لنفسہ او الفت
تمام ومحبت بالاکلام میداشتند، ومتاخرین ازان نام متقدمین
رابصد تعظیم وتوقیر گرفتند، وتذکرہ خیر مینمودند، حتاکہ امام شافعی
رح برخلاف مذہب خود بزیارت امام اعظم رح رفتہ بقرب مقبرہ دست
بستہ، وترک رفع یدین وقنوت نمودہ نماز صبح اداکرد، چنانچہ قدرے
ازان در حجۃ المبالغہ مذکور ہست صلی الشافعی رح الصبح قریبا من
مقبرۃ ابی حنیفہ رح فلم یقنت تادیبا منہ ودر میزان الشعرانی
رح ان الشافعی رح ترک القنوت لما زار قبرہ وادرکتہ صلوۃ
الصبح وقال کیف اقنت بحضرۃ الامام وہو لا یقول بہ اہ باہم

امام شافعی رح و امام احمد حنبل رح احد ها بیرون دیگر بیرا تبرکا و تیمنا
لشفای مرض حجت گرفت و این هم در همان کتاب و غیره مذکور است
الغرض ایشان با هم باخلاص و اتفاق مالاکلام بامور شریعت خیر الانام
بنیت خالص کوشش تمام میکردند، تقویتش بیا دادند، بنابران این
هر چهار مقبول خلایق و خالق گشتند، حتا که مردمان بران اجماع نمودند
ازینجهت انحصار بر چهار گشت، وکسی براه خامس نرفت، که بحکم خدا
بجز اربعه همه منهدم گشت، کما فی میزان الشعرانی زیرا که دیگر بزرگان
حسبة لله چنین سعی نکردند، و ثمره اش نیافتند، وکسانیکه بلاحسبة لله
کردند، بجاه حسد و بغض و عداوت و طعن و تشنیع فرو افتادند، لهذا
مذاهب آنان هیربا برباد رفتند، اما چو مکتوبات ایشان باقی
ماندند، غیر مقلدان بنا بر حجت خود زور آوردند، و تقویت گرفتند
نفهمیدند که بر نسک و حسد کار راکردند، و هیچ ناموازی را میدان از خوض
نفسانی دنیاوی رانده بودند تا مثل ائمه اربعه نام ایشان هم بذر فرقه
مشهور گردد، و باقی ماند، اما چون خدا نکند که کردن تواند، چون
اختصاص رحمت الهی باین چهار منحصر گشت، احکام شرعی نیز بر این
چهار انحصار یافت، و با نحصار احکام بر چهار مذهب هم بر چهار منحصر
گشت، اگر گویند که اگر چنین بودی صاحبین و غیرها با امام اعظم
خلاف نکردندی، گویم هرگز صاحبین و غیرها با امام اعظم خلاف نکردند
بلکه روایتی را که از امام صاحب یافتند ظاهر کردند، کما فی میزان
الشعرانی رح نقل الشیخ کمال الدین الهمام عن اصحاب ابی حنیفة رح
کابی یوسف رح و زفر والحسن انهم کانوا یقولون ما قلنا فی

مسئلہ قولا الا وهو روایتنا عن ابی حنیفة رح واقسموا علی
ذلک ایمانا مغلظة فلم یتحقق اذن فی الفقه بحمد الله جواب
ولا مذهب الا له رض کیفما کان وما نسب الی غیره فهو من مذهب ابی حنیفة
رح وان نسب الی غیره فهو بطریق المجاز للموافقة فهو کقول القائل قولی کقوله
ومذهبی کمذهبه فعلم ان من اخذ بقول واحد من
اصحاب ابی حنیفة رح فهو اخذ بقول ابی حنیفة رح الحمد
لله رب العالمین وکما فی رد المحتار وکذا قال فی اللولو الجبیة من
کتاب الجنایات قال ابو یوسف رح ما قلت قولا خالفت فیه
ابا حنیفة الا قولا قد کان قاله وروی عن زفر انه قال ما
خالفت ابا حنیفة فی شیء الا وقد قاله ثم رجع عنه فهذا
اشارة الی انهم ما سلکوا طریق الخلاف بل قالوا ما قالوا عن
اجتهاد ورائ اتباعا لما قال استاذهم ابو حنیفة اه فی اخر
الحاوی القدسی واذا اخذ بقول واحد منهم یعلم قطعا
انه یکون به اخذا بقول ابی حنیفة رح فانه روی عن جمیع
اصحابه من الکبار کابی یوسف ومحمد وزفر والحسن انهم قالوا
ما قلنا فی مسئلة قولا الا وهو روایتنا عن ابی حنیفة واقسموا
علیه ایمانا مغلظا الخ وکما فی ازالة مجتهدان شافعیہ مثلا بایک دیگر
اختلاف نہا دارند الا در مسائل تابع شیخ خود اند وہمین اعتبار ہمہ
ایشان را اصحاب گفتہ میشود اگر گویند کہ صاحبین وغیرہما اکثر مسئلہ
امام شافعی را نیز اختیار کردند جوابش چیست گوئیم کہ بمضمون
الضرورات تبیح المحظورات بدفع ضرورت اختیار نمودند

دران قوله تعالی فَمَنِ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرَ مُتَجَانِفٍ لِّإِثْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ را دلیل وردند۔ ازین تحقیق وتنبیہ لازم می‌آید
کہ کار مجتہد ہست، وایشان من وجہ مجتہد بودند۔ گرچہ ائمہ اربعہ باہم مثل
صحابی رضو در صفات احکام اختلاف کردند۔ چراکہ از روایات سکاثرہ
متخالفہ، وآثارات متواترہ متعاکسہ مجبور گشتند، کہ دران ازخداوند غفور
مغفور ہم شدند کہ حسب طاقت بشری۔ باجرای احکام شرعی مع الامکان
کوششہای بی پایان نمودند۔ کماتر دلائلہ، امّا بارکان ایمان وحکام
منصوص حدیث قرآن حاشا وکلا خلافی نورزیدند، وکسانیکہ مضامین
آنان نفہمند۔ چنان چنین گویند، وباعث نادانی خود را مثل آنان دانند
خامساً انحصار وفضائل مذاہب ائمہ اربعہ مجتہدین مثل انحصار و
فضائل خلافت خلفاء اربعہ راشدین دانم۔ کہ ہر دو را فضل الٰہی شامل حال
است، کہ ہر دو را بکار خیر قبل وقال، امّا اوّل را از ثانی افضل نہادم،
ثانی را بر دیگران افضل خوانم، این مضمون را ہم جابجا در میزان شعرانی
رح وغیرہ یافتم، باعث طوالت نقلش نساختم، وتعین احد المذاہب را مثل
تعین احد الخلفاء واجب دانم، وجنگ حضرت طلحہ وزبیر رضی اللہ عنہما را با حضرت
علی رضو بہ خطای اجتہادی حمل کنم، ومعذور شمارم، کما فی کتب الاصول فی الازل
ہمچنان خطای اجتہاد ائمہ اربعہ را نیز مغفور دانم، ورنہ حضرت ابراہیم علیہ السلام
را کہ سخنہای اجتہادی ھذا ربی ھذا اکبر فرمودہ چہ باید گفت،
باقی آیات قرآنی بمادہ عفو مجتہدان سابق گذشت۔
سادساً چون از قوله تعالی الیوم اکملت لکم دینکم واز
قوله تعالی وانا لہ لحافظون وحدیث لا نبی بعدی وغیرہا واضح ولائح

گشت، که دین محمدی صلعم علی الدوام تا یوم القیام بصحت وسلامتی تمام
باقی خواہد ماند، اما آئینی تاسیس وقانونی سلیس، بدفع تلبیس ابلیس
بر جمیع مسائل جزئیہ واحکام کلیہ واقف گردیدہ عمل کردن توانند از رسول
خالق الکونین۔ وصحابہ معظمین مولف گشتہ ومنضبط شدہ۔ باقی نماند
تا بران ہر کہ ومہ از عرب وعجم وشرق غرب وسندہ وہند وغیرہا عمل کردن
توانند، ومضمون رحمۃ للعالمین مردمان ہر دیار ومسلمانان ہر امصار برحمت
ہدایت الٰہی شامل اند، ونہ ہر خاص وعام بر مضامین غوامض قرآن
ونہ بر مفاہیم اوامر احادیث رسول منان اطلاع یافتن را قدرت دارند
کما فی المیزان فان لطریق القوم شروطا لا یوفیھا الا المحققون
منھم دون الدخیل فیھم بالدعاوی والاوھام نہ ناسخ و
منسوخ وحقیقت ومجاز موضوع وغیر موضوع وغیرہا را امتیاز کردہ عمل نمودن
توانند ھکذا کلہ قال صاحب المیزان فی المیزان فانظروا الیہ
انما یکون لکہ علی تحریرنا الاذعان پس بنا بران فقط ہمین ائمہ اربعہ
کرام رحمہم اللہ العلام، قانونے منضبط متعین ساختند، ونامش فقہ
واصول فقہ نہادند، تا ہر کس باسانی براہش رفتن توانند، لہذا بر چہار
انحصار یافت، واجماع امت واتفاق جمیع خلقت ہم بران انحصار گشتہ
پس این انحصار نیست اگر بقولہ تعالیٰ ما خلقنا السماء والارض وما
بینھما باطلا وبقولہ تعالیٰ ربنا ما خلقت ھذا باطلا حکمت الٰہی
است، ورنہ معنی اکملت لکم را ہیچ طور مصداق گشتنی، نہ ائمہ از رسول
مقبول بشارتہا یافتندے، چون جمیع مردمان آن آوان باوجود قرب
زمان ربا وصف ہدایت بے پایان، بدفع شقاق بر ہمین چہار

اتفاق کردند • درین زمان مخالفین وفاق را اہل نفاق گویند •
چہ گویند، کذا فی الشعرانی •

سابعًا در تہذیب المذاہب از ابن عباس رض مروی ہست کہ
شخصی بخدمت رسول صلعم آمدہ عرض کرد کہ یا رسول اللہ خوابی دیدہ ام
کہ در میان آسمان و زمین خیمہ ایستادہ شدہ ہر چہار جوانب چہار کس
طنابش بدست گرفتہ بطور حافظ و نگہبان کشان ہستند • فرمود کہ
آن خیمہ عبارت از دین اسلام است و چہار کس کہ نگہبانش دیدی بعد
من ظاہر خواہد شد نگہبانیش خواہند کرد • و اصحاب مذاہب باشند
پس این روایت بر وجوب انحصار مذہب اربعہ کہ کفایت است
حاجت حجت دیگر نیست • و ہمچنین روایت خواب کسی بر روضۃ الفاتح
نیز آوردہ • اما بجای خیمہ ستون زری دید • و از فرشتگان سائل
گردید • کہ این ستون چیست چرا چہار کس از چہار طرف طنابش
گرفتہ ماندند • جنبش گردش نمے دہند • بجوابش گفتند کہ این ستون
دین محمدی صلعم است و ہمین چہار کس ہمان ائمہ دین اند کہ ستون
دین محمدی صلعم را برپا دارند •
اگر غیر مقلدی گوید کہ این دلیل خیالی است • و حجت ذہنی قابل
قابل علت شرعی نیست • گوییم کہ این قابل حجت شرعی نباشد
پس از خواب بخاری رح فدایت النبی صلعم فی المنام وکانی واقفت
بلین یدایہ دبیدای مروحہ اذب عنہ چگونہ اعتبار کلی بر
بصحت کل روایت بخاری حجت شدن توانند • اما من ہر دو را درست
دانم • و بر آسایش اعتقاد دلی و وثوق قلبی میدارم • بلکہ بر تصدیق

خواب روایت از بخاری و مسلم بیاریم۔ عن انس رض قال قال رسول
صلعم الرؤیا الصالحة جزء من ستة واربعین جزءً من النبوة
دہم دیگر دران دیدیم۔ عن قتادة الرویا الصالحة من الله
والحلم من الشیطان واگر درین ہم اکتفا نکنید۔ دلیلش از قرآن
ہم بشنوید۔ قوله تعالیٰ لَقَدْ صَدَقَ اللهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ
الخ وقوله تعالیٰ۔ اِذْ قَالَ يُوسُفُ لِاَبِيهِ يَا اَبَتِ اِنِّي رَاَيْتُ
اَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا الخ۔ فماذا تکذبون یا ایها الغافلون۔

ثامنًا۔ چون من مضمون قول سعدی رح ۵

برگ درختان سبز در نظر ہوشیار ہر ورقش دفتریست معرفت کردگار

بر مضامین قوله تعالیٰ هُوَ الَّذِي اَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لَكُمْ مِنْهُ
شَرَابٌ وَمِنْهُ شَجَرٌ فِيهِ تُسِيمُونَ ۝ يُنْبِتُ لَكُمْ بِهِ الزَّرْعَ وَالزَّيْتُونَ
وَالنَّخِيلَ وَالْاَعْنَابَ وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ ۝ اِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ
وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومُ مُسَخَّرَاتٌ بِاَمْرِهِ
اِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (تا) وَاَلْقٰى فِي الْاَرْضِ رَوَاسِيَ اَنْ
تَمِيدَ بِكُمْ وَاَنْهَارًا وَسُبُلًا لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ وَعَلَامَاتٍ وغیره ذلک
من الآیات القرآنیه غور کرده دیدم۔ در وجوب انحصار مذاهب اربعه دلایلها
یافتم۔ و اینطور حجت گرفتم۔ که خالق الارض والسماوات اکثر انتظام کونین را بر چهار
چهار چیز منحصر ساخت۔ ہمچنان مذاهب را نیز بانتظام شریعت بر چهار منحصر ساخت۔ چنانچه
حاملان عرش چهار۔ ومنتظمان عالم جبرائیل ومیکائیل واسرافیل وعزرائیل
علیهم السلام چهار۔ کتاب الهی توریت زبور انجیل فرقان چهار۔ درجه عرفان
شریعت وطریقت وحقیقت ومعرفت چهار۔ ناسوت وملکوت وجبروت

ولا ہوت چہار۔ رکن اسلام حج و زکوٰۃ و صوم و صلوٰۃ چہار۔ جوانب عالم را
مشرق و مغرب و جنوب و شمال چہار۔ بادہا۔ باد صبا۔ باد دبور۔ باد جنوب سیاہ
بادشمال چہار۔ اشیاء مرزوقہ رزق و اجل سعادت و شقاوت چہار۔
عناصر آب و آتش خاک و باد چہار۔ پیغمبران صاحب کتاب موسیٰ و داؤد
و عیسیٰ و محمد مصطفےٰ علیہم السلام چہار۔ خلفای راشدین ابوبکر و عمر
و عثمان و علی رضی اللہ عنہم چہار۔ و غیر ذلک ہمچنین ائمہ شریعت امام
ابوحنیفہ و امام مالک و امام شافعی و امام احمد حنبل رحمہم اللہ تعالیٰ
چہار۔ اگر اربعہ باسے ما تقدم اند اسرار الٰہی اند۔ این ائمہ ہم از اسرار
الٰہی شمار اند۔ و در سر از خداوند جل جلال۔ مجال قیل و قال کیست
پس دران اعتبار مقال جہال چیست۔
تاسعاً بروایت مشہور آن نور محمدی صلعم کہ اولاً خدا او را
معبود آفریدہ بود۔ و تا دوازدہ ہزار سال دیا کم و بیش ازین بمقال
برگرد عالم میگشت۔ و طواف مینمود۔ و خداوند تعالیٰ را بپاکی و یگانگی یاد
میکرد۔ ابرچہار قسم عرش و کرسی و لوح و قلم منقسم ساخت۔ و باز ہر
را برچہا چہار محل تقسیم انداخت ہمچنین تقسیم ائمہ را نیز بران قیاس
باید ساخت۔ پس برخلاف این راہ پیمودن گویا بر مخالفت حکمت
کمر بستن است العیاذ باللہ۔
عاشراً چون امت رسول مقبول انحصار ائمہ را جماع اربعہ را ابتو
کردند۔ و بران مجتمع شدند بقول النبی صلعم لا یجتمع امتی علی الضلالۃ
وفی روایۃ علی الخطاء پس براہ صراط المستقیم مستقیم ماندند بجز کج
براہ ضلالت نرفتند۔ نہ پای ہم بسویش نہادند۔ ورنہ تکذیب قول

رسول صلعم لازم آمد، هر مومن را ازان نعوذ شاید که کسانیکه ازین تخلف
ورزیدند، بحدیث من شذ شذ فی النار بقعر جهنم فرو افتادند
زیراکه احادیث نبوی صلعم علیکم بالجماعة الزموا الجماعة علیکم
بالسواد الاعظم واتبعوا السواد الاعظم وغیرها را منکر شدند،
وباحادیث من خرج عن الطاعة وفارق الجماعة مات میتة
جاهلیة۔ ومن فارق الجماعة شبرا فقد خلع ربقة الاسلام
عن عنقه وغیر ذلک کما مر ذکرها مع السند، از اسلام بیرون رفتند،
فکیف حالکم یا ایها الاخوان بعد ثبوت هذه الدلایل والبرهان،
حادی عشر اناظاهر نیست که باتفاق فریقین ائمه مجتهدین
مؤمنین بودند، وهم بقرن خیر القرون مع رعایت معنی الاقرب فالاقرب
مولود شدند، واز رسول صلعم بشارت هم یافتند، وبآیت من اراد الآخرة
وسعی لها سعیها وهو مؤمن فاولئک کان سعیهم مشکورا
وغیر ذلک که مذکور شد، سعایت مومنان عند الله مشکور است دیدند،
وبآیة امر بالعرف وانه عن المنکر وبحدیث بلغوا عنی الا تبلیغ
احکام واجب دانستند، پس بقول نبی صلعم من سن سنة حسنة
فله اجرها واجر من عمل بها الی یوم القیامة همین چهار تن
امامان کمر همت براجتهاد واستنباط احکام شریعت واستخراج ارکان
ملت بربستند، وحقایق شریعت ودقایق طریقت را مبوب ومفصل
ساختند، چون دیگران مثل ایشان به نیت خالص درابها دحابه وجهاد
نکردند، حتّی که مردمان زمانه خیر القرون را منقضی شده یافتند پس بر
مذاهب اربعه غیر القرون انحصارا اجماع نمودند۔ وبجانب تالیفات

بعد خیر القرون رخ نکردند، ہان آنہارا بتقویت نداہای خیر القرون ہمتا ساختند، اگر موافق یافتند، ورنہ بر حال خود بگذاشتند، کہ غیر ممکن نباشد، کہ آنہا از موضوعات باشد، اما چون طالب العلمان این زمان، دقایق قران حقائق حدیث پیغمبر آخر الزمان نفہمیدند، بدیہہ اقوال متعصبان، و تقلید افعال معاندان سابقان مشوش الجنان متزلزل اللسان باشند، و حقیت ارکان بخوبی دریافتن نتوانند لہذا بشور و شغب غیر مقلدان شور و شغب بے پایان مینمایند، بلکہ بتقلید مقلدین علماے شر القرون بترک تقلید علماے ایمہ خیر القرون ہرزہ گوئیان میازند، ولن ترانی ہا میکنند، و نداند کہ علماے حادثین بعد خیر القرون لیاقت شاگردیت ایمہ اربعہ خصوصًا امام اعظم رح ہم نمیداشتند، نہ کیفیت احادیث را مثل آنان میشناختند، نہ مضامین آنہارا دریافتن توانستند، وماسواے آنان (کہ مخالفت ایمہ نمایند) کیانند، بجز جہال کہ می پرسند،

ثانی عاشرًا۔ مولانا شیخ عبد الحق دہلوی درشرح سفر سعادت این چہارتن امامان را مقتداے ملت گفت، چنانچہ عبارتش بدفعہ بست و سوم تبصرۂ دوم تحت اقوال مشایخ گذشت، و ایضًا فیہ التزام الیشان (ای ایمہ) بتقلید و متابعت احکام و اقوال علماے متاخرین از اہل حدیث نتوان کرد، و از حیطہ ضبط و ربط احکام مجتہدین نتوان عدول نمود، بر طبق کلامے کہ از شیخ کمال الدین الہمام نقل یافت، و ہکذا اکثر بالتصریح فی میزان الشعرانی رح،

و نیز همان مولانا عبدالحق دهلوی در مدارج النبوة خود نوشته‌اند که قسم
اول استقامت بر کمال اتباع بمواظبت بر امر و نهی کتاب و سنت قولاً
و فعلاً و اعتقاداً بر آنچه ائمه اربعه بر آنند ابوحنیفه و مالک و شافعی و احمد حنبل
رضی الله عنهم اجمعین زیرا که واقع شده است اجماع علمای محققین
که این ائمه اهل حق اند و فرقه ناجیه انشاء الله روز قیامت ایشان اند
و کمال این قسم از اتباع صوری در آنست که اعتماد کنند بر فعل عزائم امور
و میل نکنند بر رخص (تا) و تحقیق نمیدانند و نمی‌شناسند طالب چیزی را
که لایق بحال اوست مگر بوسیله شیخ مرشد که راه نماید او را بواسطه جذبه
الهی که کشف کند او را از آن و نیست کلام ما با مجذوب و کلام ما با سالک است
ای عاقل طالب اتباع محمدی پس می‌باید ترا که سعی کنی در طلب شیخی که راه
نماید ترا بر معرفت خدا بتعریف وی مر ترا آنرا و چون واقف شوی
بر آن پس مخالفت مکن امر او را و مفارقت مکن از وی اگرچه پاره پاره
کند ترا بلا و حذر کن که نافرمانی کنی او را الخ پس تقلید امام اعظم را
که اعظم شیوخ عارفین خداست نباید گذاشت اگرچه تن مقلدینش را
کسی پاره پاره هم کند ترکش نخواهد ساخت و همچنین مضمون را امام شعرانی
و مجدد الف ثانی رحمهم هم نوشته‌اند چنانچه قبل ازین ناظرین این کتاب
آنها را مطالعه ساخته‌اند

ثالث عاشرا در میزان امام شعرانی جابجا بطوالت تمام و فصاحت
و بلاغت مالاکلام مرقوم است که کسی از دائره تقلید ائمه اربعه بیرون
شدن چه مجال بلکه محال و در تقلید ائمه اربعه بجز متعصبان جهال
کسی را نیست قیل و قال اگر کسی دعوائیش کند باید که مسئله را استنباط

کرده نزد وم آرد، ہرگز نتواند، اگرچہ امام محمد حریر الطبری رحم بلا اتباع ایمہ اربعہ پی برده بود، اما صورتش رو نه نمود، پس تجاب الشد بچہار منحصر شد، و بجا بجا بخش باچہ زور و شور این عبارت می نویسد، وکما یجب علینا الایمان والتصدیق بکل ماجاءت بالرسل وان لم نفہم حکمتہ نکذالک یجب علینا الایمان والتصدیق بکلام الائمۃ وان لم نفہم علتہ الخ کما مرۃ یعنی اگر بدفہم جہل وجہارتا دنعہ مضامی چہار تبصرہ دوم ہمہ کلام امام شعرانی را نظر کند وجوب انحصار وغیرہ بخوبی ظاہر شدن تواند،

دفع دخل اگر غیر مقلدی گوید کہ اگرچہ امام شعرانی در تخصیص مذاہب اربعہ دلائل ہا نوشت، اما بر درستگی ثبوت انتقال از مذہبی بمذہب دیگر ہم دلائل ہا نگاشت، گوییم بلی اما ازان استدلالاتم را نتقض نمی باشد زیرا کہ امام مدوح آنرا بلا تکلیف بہ نسبت اولیاے کرام، ومجتہدان منتسبان عظام، نوشت، نہ نسبت غیر ان انتقال را درست گفت، ہمچنین انتہا مارا مقرر نیست، کما مرذکرہ فی تبصرۃ الثالثۃ فانظروا الی کلامہ الذی الا کلام الشعرانی رحم فتعلموا مرامہ، وتعرفوا مرادہ، وتشرعوا مقاصدہ

رابع عاشر اگر چون ما ائمہ اربعہ را از دیگران بہتر دانیم، و در فضیلت وکرامت ودیانت وعدالت مثل ایشان بعد ایشان کسی را نشناسیم، بحدیث زیرین ایشان را بامامت وہدایت اختیار کردیم، وبحسب درجہ دادیم، حدیث ابن عمر رض کنا نخیر بین الناس فی زمان رسول صلعم فنخیر ابا بکر ثم عمر ثم عثمان بن عفان اخرجہ البخاری وفی روایۃ کنا فی زمن النبی صلعم لا نعدل بابی بکر احدا ثم عمر ثم عثمان ثم

نترک اصحاب رسول اللہ صلعم لا تفاضل بینهم اخرجہ ابو داؤد کذا فی الازالہ۔

تبصرہ دوازدہم

در ثبوت وجوب تعظیم و توقیر ائمہ خصوصاً امام اعظم رح

بہ تحریرات مزبورہ، و تقریرات مسطورہ، بر آرائی خورشید ضیائے ارباب علم و فضل و اصحاب فہم و عقل مخفی و محتجب نماندہ۔ کہ امام اعظم ابو حنیفہ رح بقرن خیر القرون متولد شدہ۔ و از ملاقات صحابی رضی اللہ عنہم مستفیض گشتہ، و از ایشان احادیث روایت کردہ و از کردار و گفتار و رفتار ایشان ابرار، اوامر و نواہی خداوند جبار، و امور شرعی رسول مختار اختیار نمودہ، و از علمائے کبار تابعین خیر القرون زمان مقرون تحصیل علوم و فنون و تکمیل احکام مسنون نمودہ، تعلیم ارکان غیر مغبون یافتہ، فقہ و اصول فقہ را تدوین ساختہ، و در ہر امر بر ہمہ اقران عصر گوی سبقت ربودہ، و ہموارہ در بحر توحید خداوند مجید غریق ماندہ، دُرہای گوناگون اینجا بساحل شریعت و طریقت در آوردہ، اولا در کشتی اجتہاد سوار شدہ، ملاح شریعت گردیدہ، راہ نمائے ہدایت شدہ، بامام الائمہ ملقب گشتہ، استاذ و پیشوای و بزرگ ہر متاخرین خود گردیدہ، پس بر متاخرینش از ائمہ و مقلدین مؤمنین و مسلمین تعظیم و توقیرش واجب آمدہ۔ بقول النبی صلعم اکرموا اصحابی فانهم خیارکم ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم ثم یظهر الکذب حتی ان الرجل لیحلف ولا یستحلف و یشهد ولا یستشهد الخ کذا فی المشکوۃ۔ زیرا کہ صیغہ امر اکرموا برائے وجوب است، و امام بمضمون ثم الذین یلونهم

شامل است، پس تکریم امام اعظم رح مثل صحابی رض بر هر خاص و عام واجب

ولازم آمده، و کسی را به تکریم و تقدیم تکریمش خیار باقی نمانده، بقوله

تعالی وما کان لمؤمن ولا مؤمنة اذا قضی الله ورسوله امرا

ان یکون لهم الخیرة من امرهم بنا بران ائمه ثلثه امام مالک

و امام شافعی و امام احمد حنبل رحمهم الله تعالی اجمعین بتعظیم عظیم ذکر ایشان

می نمودند، و بتکریم جمیل یادش میکردند، حتی که امام شافعی رح بزیارت

قبر امام صاحب در نماز فجر ترک قنوت کرد، و تکریماً خود را هیچو مقلدش شمرد

ناگفته از ینجا آن تهمت امام شافعی رح که چون این لحاظ ترک ادب ترک

مذهب خود کرد، او را امام مستقل نه مذهبش را مذهب مستقل باید شمرد

مندفع گشت، زیرا که امام شافعی رح ماسوای ادب بر امر خدا و رسول

کار بست، لهذا امام شعرانی کشف و جلالی عبارت زیرین نوشته

قال بعضهم لا بدع فی حملنا ترک القنوت علی الادب المحض لان

الادب مما امر به رسول الله صلعم فکان المتادب مع اخیه امامه

متادب مع رسول الله صلعم وتابع الشریعة فلیتامل ترکیب

بکنهش نپیوست، بر امام شافعی رح بهتان بربست، هکذا کلمه فی میزان

الشعرانی، اگر برین اکتفا نکنید، باز باحادیث زیرین بگوشش تا تمیم

بشنوید، قال رسول الله صلعم والذی نفسی بیده لا تدخلوا

الجنة حتی تؤمنوا ولا تؤمنوا حتی تحابوا الح اخرجه مسلم وغیره

وقال النبی صلعم لا یؤمن احدکم حتی یحب لاخیه ما یحب

لنفسه اخرجه البخاری وقال النبی صلعم لیس منا من لم یرحم

صغیرنا ولم یوقر کبیرنا اخرجه الترمذی بلکه باتفاق علماست

عظام - و فضلای کرام - کبیر شدن امام ہمام بر ہر خاص و عام
لا کلام - اعلام تمام ہست - و چون بعدم تحابب مومن و عدم توقیر
کبیر - از ملت خبیر بیرون رفتن ہست - پس باعث عدم توقیر امامنا
الاعظم کہ کبیر ائمہ و دیگر امم ہست - از شریعت خیر الامم - البتہ
بیرون شدن ہست - و ہر امر یکہ بر ترکش اسلامیت باطل باشد -
لا محالہ عملش واجب گردد - پس تعظیم و توقیر امام بر جمیع مسلمین و مومنین
واجب باشد - بنا بر علیہ امام شعرانی رح تعالی و سیدی جابجا بمیزان خود
ان الادب مع الائمۃ المجتہدین واجب و ایضا فیہ سمعت
سیدی علیا الخواص رض مرۃ یقول یجب علی مقلد الادب مع
ائمۃ المذاہب کلہم - و سمع مرۃ بعض الشافعیۃ یقول و
فی ہذا الحدیث ردعلی ابی حنیفۃ رضی عنہ فقال قطع اللہ
لسانک و ایضا فیہ وکان بعض طلبۃ العلم من الشافعیۃ
المترددین علی ینکر علی اصحاب الامام ابی حنیفۃ رضی اللہ عنہ
و یقول لا اقدر اسمع لاصحابہ کلاما فنہیتہ یوما فلم
ینتہ ففارقنی فوقع من سلم ربع عال فانکسر عظم ورکہ
فلم یزل علی ظہرہ حتی مات علی سوء حال وارسل الی انی اعودہ
فابیت ادبا مع اصحاب الامام رض من حیث کونہ یکرہہم
فاعلم ذلک واحفظ لسانک مع الائمۃ واتباعہم فانہم علی
ہدی مستقیم حالا بر حال غیر مقلدین کہ امام رح را زندیق و
مشرک فی الرسالہ گویند چہ حکم باید ساخت - و بریشان الشان چہ زہر
باید گفت - و چہ چنگ باید نواخت - مسکن ایشان در عقبی کجا باید داد

وبکدام فرقه شامل باید نهاد. تنبیه در نصیحت ای غیرمقلدان من
از راه خیرخواهی وخیراندیشی التماس میکنم. وبحق برادری اسلامی در
منتی گذارش مینمایم که چون حسب اظهار اعتقاد شما بدلیل حدیث وقران
توقیر ائمه مجتهدان را وجوب یافتید. باز را وفرار شما چیست که بران قرار
نمائید. دیگر قول کیست که آنرا اختیار سازید. وبران اعتماد وقرار
گیرید. خدارا انصاف کنید. برمضامین احادیث مذکوره لیس منا
لا تومنوا حتی تحابوا - لا یومن احد کم الخ غور کرده اعتراف سازید
واعتساف را از دست داده از طعن تشنیع ائمه مجتهدین اشراف باز
آئید. وازلعن طعن ایشان خود را بزمره کفره وفجره داخل سازید و
خویشتن را از ربقه اسلام بیرون نیندازید. وبآن راه جهنم مگیرید
بلکه برگفتار خویش بند ونصیحت پذیرید. وبر رفتار خود عبرت وحیرت
گیرید. که شما خود گوئید که ما تقلید قول خدا ورسول نمائیم. وغیر خدا
ورسول را تقلید نمائیم. پس در توقیر ائمه مجتهدین قول خدا ورسول
راچرا اعتبار نسازید. ومضامین احادیث لا تسبوا الاموات فانهم
قد افضوا الی ما قدموا اخرجه البخاری کذا فی التیسیر ولا تسبوا الاموات
فتوذوا الاحیاء اخرجه الترمذی کذا فی التیسیر ولم ابعث لعانا اخرجه
مسلم کذا فی التیسیر ولا یرمی رجل رجلا الخ اخرجه البخاری - ومن
لعن شیا لیس له باهل رجعت اللعنة اخرجه ابوداؤد والترمذی
کذا فی التیسیر وغیر ذلک راچرا فراموش کنید. ومضمون این حدیث
قال رسول الله صلعم ان من الکبائر ان یشتم الرجل والدیه
قالوا وهل یشتم الرجل والدیه قال نعم یسب الرجل ابا الرجل

فیسبّ اباہ ولیسبّ امّہ فیسبّ امّہ اخرجہ الخمسۃ کذا فی التیسیر
والدین خود را چیر ستم نمائید آیا شما چہ کسائید کہ قول و فعل خود را نیز
اعتبار نشمارید و بالعکس مثل کفرہ بنسبت ائمہ براہ بغض و عناد در
نہاد خود متمکن دارید ۔ و اثان نساد بین العباد را تا یوم التناد باد
بدارید ۔ و تقویت اسلامیت را تضعیف سازید ۔ و برآیت انما المؤمنون
اخوۃ عمل نمائید ۔ و از نہی عنہ قولہ تعالیٰ لا تقولوا لمن القی الیکم
السلام لست مؤمنا نترسید ۔ بد بغضا خلقی و فساد جبلی بر عیب
جوئی مردار خوری میل کنید ۔ و از نہی عنہ قولہ تعالیٰ لا تجسسوا و لا
یغتب بعضکم بعضا ایحبّ احدکم ان یاکل لحم اخیہ میتا
فکرہتموہ نترسید ۔ و خود را مصداق حدیث قال رسول اللہ صلعم
یکون فی اٰخر الزمان رجال یختلون الدنیا بالدین یلبسون للناس
جلود الضان من اللین السنتہم احلی من العسل و قلوبہم
قلوب الذئاب یقول اللہ تعالیٰ ابی یغترون ام علی یجترون
فبی حلفت لابعثن علی اولئٰک منہم فتنۃ تذر الحلیم فیہم
حیران اخرجہ الترمذی کذا فی التیسیر ۔ اگر زیادہ ازین نصیحت طلبید
در تالیف القلوب للمومنین نظر کنید ۔ البتہ زیادہ ازین متمتع شوید ۔
فیا ایہا الاخوان توبوا الی اللہ توبۃ نصوحا ۔ و قلدوا
فتنجوا عن الوساوس المقبوحہ ۔ و تدخلوا فی جنات عالیہ
و ترزقوا فیہا من ثمرات غالیہ ۔ و فیہا قطوف دانیہ ۔
و تشربوا فیہا من انہار من ماء غیر آسن جاریہ ۔ و الا
تلقوا فی الجہنمہ الناریہ ۔ ترزقون فیہا ما ترزقون الی الایام

الا بدایة . ویستقون من عین الله . وتجارت با برادران مقلدان گذارش این چهار آنست که برادران با طاعت غیر مقلدان هرگز نکنید تا از عذاب سقر نجات یابید . که شیاطین بدل ایشان حکم کرده الہام میکنند . ورغبت میدهند تا با شما مجادله کنانیده وبترک تقلید ائمه مهر مجبور گردانیده . بتقلید ائمه غیر مهر در دراورده بجهنم رسانند . کقوله تعالی وَاِنَّ الشَّیَاطِیْنَ لَیُوْحُوْنَ اِلٰی اَوْلِیٰٓئِهِمْ لِیُجَادِلُوْکُمْ وَاِنْ اَطَعْتُمُوْهُمْ اِنَّکُمْ لَمُشْرِکُوْنَ ونیز غیر مقلدان باعث تقلید اکثران حسب خواهش وگمان مسابقت قرآن - در ضلالت شیطان افتادند . کقوله تعالی وَاِنْ تُطِعْ اَکْثَرَ مَنْ فِی الْاَرْضِ یُضِلُّوْکَ عَنْ سَبِیْلِ اللّٰهِ اِنْ یَّتَّبِعُوْنَ اِلَّا الظَّنَّ وَاِنْ هُمْ اِلَّا یَخْرُصُوْنَ . بیان امام شعرانی رح بقوله فقد کان الامام احمد حنبل یقول کثرة التقلید عمی فی البصرة . ودیگر اکثر بزرگان دین کثرت تقلید را کور چشمی نوشتند . اما غیر مقلدان باعث جہالت نفسانی وضلالت شیطانی مذاهب اربعه را کثرت قرار دادند . وهمین کور چشمی را ایران دلیل آورده اند . حالانکه بزرگان مع تا این اربعه را مراد نداشتند بلکه تلفیق و تلیمی را مراد داشتند . کما مر ذکره مرارا یعنی گاه بروایت بخاری گاه بروایت مسلم وترمذی گاه بروایت نسائی وگاه بروایت ابن ماجه وبیهقی وگاه بروایت ابن شیبه ودارمی - وگاه بروایت مستدرک وحاکم ودارقطنی وگاه بقول امام اعظم کوفی - گاه بقول امام شافعی گاه بقول امام مالک مدنی - گاه بقول امام حنبلی . گاه بقول امام

اوزاعی - گاه بقول امام شافعی - و گاه بقول حماد مصری - گاه بقول
ابن حزم ظاهری - گاه بقول داؤد اصفهانی - گاه بقول ابن جوزی گاه
گاه باعتماد نوشته شوکانی - گاه بر نوشته فیروزآبادی - و غیر ذلک
حسب خواهش نفسانی - و وسوسه شیطانی کار کردند لکن [illegible] نوشتند
و بموافق مضمون آیت مذکوره ضلالت شعار شدند -

مقصد ثالث

در کیفیت مناظره من عاصی - با بعض محدثان غیر مقلدان دہلی - و این مقصد مشتمل بر چند تبصره است

تبصره اول

گفتم چرا کتاب بهلسه رد تقلید نزد من فرستادید - و بجهت ملت مذہب چهاریان اختراع نمائید - و برای اظهار و استقرار آن اصرار شدید ازید - و در میان خیر الامت امت رسول بیشمار مثل لیل و نهار اختلافات بیشمار انداختید -
گفتند که اصرار بر استقرار بر یک مذہب معین فرار از رحمت شفقت است - و بر خلاف قول تعالی مَآ اٰتٰكُمُ الرَّسُوْلُ فَخُذُوْهُ وَمَا نَهٰكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوْا
رفتار است زیرا که حق در میان جمیع ائمه دائر و سائر است - و حق منحصر نیست مگر در احدے از
و هر مجتهد بقول المجتهد يخطئ ويصيب خاطی و صائب اند -
پس ما هر مسئله را حق می یابیم - بران عمل نمائیم - چون به اصرار
بر یک مذہب معین از اخبار - و دلیلے از آثار نمی یابیم - بنابران مر تقلید را

بدعت ومعصیت وشرک فی الرسالہ شماریم ، ومقلدین را چنان و
چنین دانیم وگوئیم ، وکتاب ہای مصنفہ برد تقلید نزدت فرستادیم
تا ہدایتت نمائیم . گفتم جواب اینہا تذکرۃ المذاہب بدلائل متناسب
دادہ آمدہ ام ، چنانچہ قدری ازان بر شما ودیگر احبای فضیلت
انتما خواندہ ام ، اما درینجا نیز مختصرانہ ثانیاً تحریر نمائیم ، تا تاثیر
تقریرین عاصی بصفحۂ خواطر ارباب معانی مستظہر گردد ، ومستحکم
شود ، اے معترضان بدانید کہ اولاً دلائل شما از دو حال خالی
نیست ، ممدوح ومفید شریعت است ، یا مقبوح ومضر شریعت
اگر ثانی باشد نزاع برخاست وفتنہ فرونشست ، کہ قابل اعتبار
نیست مثل اقوال کفار است . اگر اول باشد ، عمل کل ائمہ علی سبیل
البدلیت والانفراد بمنازعت برخاست . وفتنہ برباگشت ، چراکہ
بقول شما ہر یکے را از عاملین از ایشان باعث اصرار واستمرار بریک
مذہب معین فرار از رحمت غفار . واختیار خلاف آیت ما اتاکم از
ستار . لاحق ولازم گشت ، کہ بتعمیل کل ما اتاکم وکل ما نہاکم
متصدیع ومکلف نشدند ، بلکہ بترجیح احدی بر دیگری پی بردند
بریک مذہب مستمر ومستقر ماندند ، مثل شما تلفیق وتلہی را اختیار
نساختند ، طرفہ عجیب ولطیفہ غریب این است کہ بنای مذہب شما
بر اقوال مؤلفہ ہمان ائمہ دور کردن است ، چون بقول شما ہمہ
ائمہ را باعث اصرار بریک مذہب از رحمت غفار فرار لازم است ،
پس شمارا نیز بطریق اول فرار از رحمت غفار لازم شد ، کہ مذہب
شما مبتنی بر فساد است ، وبنای فساد را فساد لازم است ، پس مذہب

شما را افساد لازم است. پس این قول شما مثل قول کسی ست که گوید که مادر کس زانیه بود. حسب شرع نکاح ننمود. و او از لطفش رو نمود. با وصفش دعوی حلال زادگیش کند. بهیچ طور دعویش درست شدن تواند. و قول شما هم همچنین ست. بهیچ طور درست شدن تواند. نَعُوذُ بِاللهِ مِنْ اَقْوَالِكُمْ فَعُوذُوا بِهِ مِنْ شُرُوْرِ اَنْفُسِكُمْ وَاِلَّا فَاِنْ لَّكُمُ الْمَفَرُّ اَنْ هٰذَا اِلَّا نَيْلُكُمْ فِي النَّارِ وَالسَّقَرِ. دوم آنکه ای معترضان معنی مَا اٰتٰکُمُ الخ چنان نیست که شما فهمیده. (چون نباشد ظاهر بینان را که مثل نابینایان اند بینائی کو. و کور باطنان نادانان را دانائی کجا. که مثل باریک بینان باریک بینی نمایند. و مانند حقائق شناسان حقائق و دقائق شناسی کنند. اگر چنین بودندی. هرگز هرجائی محل مَا اٰتٰکُمُ را بحجت نمی آوردندی) بلکه چنین ست بشنوید و بپذیرید که او لا مضمون حرف ما سی مَا اٰتٰکُمُ الخ مخصوص بمال فئ و غنیمت است پس عمومیت را در آن مداخلت نیست. کما فی الجلالین والعباسی و البیضاوی والحسینی والاحمدی وغیر ذلک مَا اٰتٰکُمْ اعطاکم الرَّسُوْلُ مِنَ الْفَيْءِ وَالْغَنِيْمَةِ فکیف الاحتجاج بها علی العموم علاوه بران برین مقال آیات متقدمه سوره حشر دال است. قوله تعالی مَا اَفَاءَ اللهُ عَلٰى رَسُوْلِهٖ مِنْ اَهْلِ الْقُرٰى وَالْيَتٰمٰى وَ الْمَسٰكِيْنِ وَابْنِ السَّبِيْلِ كَيْ لَا يَكُوْنَ دُوْلَةً بَيْنَ الْاَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ وَمَا اٰتٰكُمُ الرَّسُوْلُ فَخُذُوْهُ وَمَا نَهٰكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوْا. ثانیاً بر تقدیر تسلیم عموم میگوییم که چون از شارع معنی عموم مَا اٰتٰکُمْ باتخصیص معین گشته. پس آنرا حال برین منوال دال مانده

ربنا اطمس علی اموالھم واشدد علی قلوبھم الآیۃ - وقال ابراھیم فمن تبعنی فانہ منی ومن عصانی فانک غفور رحیم - وقال عیسیٰ ان تعذبھم فانھم عبادک وان تغفر لھم فانک انت العزیز الحکیم ۔ اگر حق واحد بودے ۔ در قول انبیاء مخالفت نہ بودے ۔ اخرج الطبرانی بسند حسن عن ام سلمۃ عن النبی صلعم قال ان فی السماء ملکین احدھما یامر بالشدۃ والاخر یامر باللین وکل مصیب وذکر جبرئیل ومیکائیل ونبیان احدھما یامر باللین والاخر بالشدۃ وکل مصیب وذکر ابراھیم ونوحا ولی صاحبان احدھما یامر باللین والاخر بالشدۃ وکل مصیب وذکر ابا بکر وعمر ھکذا فی الازالہ - قال النبی صلعم حین توجہ الی بنی قریظۃ لا یصلین احدا العصر الا فی بنی قریظۃ فادرک بعضھم العصر فی الطریق فقال بعضھم لا نصلی حتی ناتیھا وقال بعضھم بل نصلی لم یرد منا ذلک فذکر ذلک للنبی صلی اللہ علیہ وسلم فلم یعنف احدا منھم رواہ البخاری عن ابن عمر وفی روایۃ ابن اسحٰق فاتی رجال من بعد العشاء الاخیرۃ ولم یصلوا العصر لقول رسول صلعم لا یصلین احد الا فی بنی قریظۃ فصلوا العصر بھا بعد العشاء الاخرۃ فما عابھم اللہ بذلک فی کتابہ ولا عنفھم بہ رسول صلعم کذا فی شرح مسلم وغیرہ - چون در ینجا حق بہر دو جانب متحقق شد ۔ دعوی شما کہ حق نیست مگر واحد است باطل گشت ۔ بالفرض حق واحد است را تسلیم می کنم ۔ اما چون متعین نیست چون کنم ۔ لامحالہ مثل اصحاب ابن حنیفہ کہ ہر دو فرقہ جانب خود را حق تصور ید نماید ۔ وبران عمل کردند ۔ حتی کہ محدوح شدہ اند ۔ ما ہمہ مذاہب اربعہ را حق میدانیم ۔ وازانجملہ مذہب حنفی را ترجیح دادیم ۔

كما ترجح بعضهم الفعل وبعضهم الترك چنانچه مسلور الانوار نه كرده است

والحق في موضع الخلاف واحد ولكن لا يعلم ذلك الواحد

باليقين فلهذا قلنا بحقيقة المذاهب الاربعة وهذا مما

علم باثر ابن مسعود رض في المفوضة وهي التي مات عنها زوجها

قبل الدخول بها ولم يسم لها مهرا فسئل ابن مسعود عنها فقال

اجتهد فيها برائي ان اصبت فمن الله وان اخطأت فمني ومن

الشيطان ارى لها مهر مثل نساءها لا وكس ولا شطط وكان

ذلك بمحضر من الصحابة ولم ينكر عليه احد منهم فكان اجماعا

على ان الاجتهاد يحتمل الخطاء ـ شما را كدام وحي برحقيت واحد باليقين

خصوصا برحقيت قول شما نازل گرديد كه بعد مرور شهور وعهود ودهور اكثر با حكام

شريعت احداث نمائيد ـ وهمين احداث را حق دانيد ـ آيا اقوال ائمه را خطا منسوب

سازيد ـ در القول النبي صلعم من احدث في امرنا هذا ما ليس منه

فهو رد الخ فعل شما را مردود نمي شماريد ـ شما فقط بعداوت ائمه اربعه حقيت

مگر واحد است مي گوئيد تا از ان ابطال حقيت مذاهب اربعه كردن توانيد ـ

ورنه قول وفعل شما مطابق عمل شما نيست ـ كه شما بر احاديث مخالفه حسب خواهش

نفسانيه عمل نمائيد ـ پس در اينجا خصوصيت حقيت واحد كجا باقي ماند ـ چنانچه

از حديث بسره مس ذكر ناقض وضو مي شود ـ وبحديث طلق بن علي از مس ذكر ناقض

وضو نمي شود ـ ـ وغيرها ـ واگر برين اكتفا نكنيد ـ عبارت مولانا امام جلال الدين

سيوطي را بشنويد ـ وعوز سازيد ـ وبياد گيريد ـ ان جهالا من الناس قالوا

ان النبي صلعم جاء بشرح واحد ومن اين مذاهب الاربعة

فهم يحرفون عن الرشاد والهدى والعلماء الربانيون يرمون من

هذه الاقوال المزخرفة *

تنبیه ۔ واز حدیث بنی قریظه واثر ابن مسعود در ضمن خوبی دیگر ظاهر گشته ۔ که هر مجتهد یکه حسب مقتضائے احوال بخلوص نیت اسلام قیل و قال کند * واجتهاد سازد * معذور باشد بلکه مصاب باشد و ماجور گردد * و ثواب یابد * کما فی ہذا الحدیث * قال النبی صلعم ان اصبت فلک عشر حسنات وان اخطات فلک حسنة ۔ و فی حدیث آخر جعل المصیب اجرین وللمخطی واحدًا کذا فی التوضیح وغیرہ ۔ و فی حدیث آخر قال رسول الله صلعم اذا اجتهد الحاکم فاصاب فله اجران وان اجتهد فاخطاء فله اجر اخرجه الشیخان وابو داود کذا فی التیسیر و مجتهدین را بخطا تخطیه کردن * و خود را باستخراج مسائل حق حق محقق دانستن گویا بر قول روباهی (که برائے فریبیدن ماده خود ش شیر نر را بعادم شجاعت و جوانمردی بیکار ضیل تحقیر و تخطیه کرده شجاعت خود ظاهر ساخته بود) ولوق نمودن * یا بر سخن جاہلے مدعی فضیلت بمقابله قول فاضلے محقق فریب خوردن * ارے بے تمیزان را حاقت ولیاقت امتیاز کجا که امتیاز حق و باطل نمایند * آیا جواہر شناسی فعل جوہریان است ۔ یا نادانان غیر جوہریان ۔ اگر بر و بر وکے غیر جوہریان لولو و جواہرات اصلی و دیگر سنگهاے تراشیدہ ہاے گہر نماے نقلے مصنوعی ۔ بدارند * لامحاله اکثر اوقات ترک اصلی بنقلے مصنوعی گرایند * و برغبت گیرند * ہمچنانست حال غیر مقلدان که امتیاز معارض و غیر معارض اصلا ندارند * بلکه هر چه بصحاح وغیرہ می یابند * برغبت گیرند * و آنہارا مااتاکم الرسول فخذوه ۔ فہمند * و این نیست * مگر صحاح را رسول بالیقین کردن استغفرالله اللهم احفظنا من هذا الاعتقاد الذی یستلزم منه فی الایمان الفساد * و بر استقرار بر یک مذہب مجتہاے کثیرہ ۔ و براہین عزیزہ اند * کما مرت فی المقصد الثانی من هذا الکتاب اشمار اعتاد ۔ جیلے فائدہ

می کند و الله هدایت باز دارد + ورنه قباحتهاے عدم تقلید شخص معین تحت خصلت مد برچیم تقلید - دال است - زیاده ازین حاجت قیل و قال نیست +

تبصره دوم

در مباحثهٔ ثبوت مسئله حرمت رضاعت بیک مصه - حالا می پرسم که کدام مسئله ائمه کرام خصوصاً امام الائمه امام اعظم کوفی رحمه العلام - خطا کرده - برخلاف حدیث شده قرآن - برائے وقیاس خود بیان ساخته + بگوئید اگر دریابم + ضرور بگذاریم + و بالراس والعین عمل بالنص کنم - گفتند که امام صاحب بیک مصه حرمت رضاعت را اشاعت نمود + حالانکه حسب حدیث متفقین لزوم و مصه تحریم ثابت نیست کما ذهب الیه الشافعی رح گفتم که حضور امام صاحب این حدیث نرسیده باشد + و شما وغیره را ازان اطلاعے و علمی نشده باشد + که زمانه امام اعظم مقدم بر زمانهٔ باقی ائمه سابق است + ورنه هرگز بر آئینه بمخالفت نص قیاس را مداخلت نمی داد و بناے احکام شریعت بران نمی نهادے + زیرا که فرموده خودش است که هرچه خبر احاد هم می یابم + قیاس را دران مداخلت نمی سازم + حتا که در مرسل غیر عمل با او تمام هم می نمائیم + چنانچه بابیک دلائل این تقریر بدفعه چهارم تذکره بست و یکم مسئله الیه و بدفعه چهل و نه و شصت و شش تبصره دوم مقصد ثانی تحریر گشتند + باز اینجا نیز دیگر مستطیر آمده + کما سے روضة العلماء عن ابی حنیفه رح اذا قلت قولاً و کتاب الله یخالفه قال اترکوا قولی بکتاب الله فقیل اذا کان خبر الرسول صلعم یخالفه قال اترکوا قولی بخبر الرسول ع فقیل اذا کان قول الصحابة یخالفه قال اترکوا قولی بقول الصحابة و کما فی فتوحات مکیه روی الشیخ محی الدین فی الفتوحات المکیه بسنده الی الامام ابی حنیفه رح انه کان یقول ایاکم و القول فی دین الله تعالی بالرائی و علیکم باتباع السنة فمن خرج عنها ضل - ہان اگر مسئله را در قرآن و حدیث و آثار رسمی یافته بحسب

قیاس شرعی دران مداخلت ساختے ؛ و برای النعمان بن ثابت گفتے ؛
کذا فی الیواقیت الشعرانی ؛ اما ازین لازم نمی آید ؛ که بتقلید تالیفات شر القرون
بطلان تقلید ائمه خیر القرون باشد ؛ که آن تالیفات بمقابله اقوال ائمه احادیث
را نشاید ؛ گفتند که این فقط اعتقاد مقلدان ابو حنیفه رح است ورنه وجود شرع
محمدی تمامت نیست ؛ گفتم خیر هرچه باشد باشد حالا احادیث معتبرین کجا و کدام است
بیارید تا ببینیم که مختلف فیه است یا متفق علیه چون کتاب موطا امام مالک رح وا
کردند وکردیم ؛ ناگاه حدیث مصنف نیز یعنی وان کانت مصة واحدة
فانه یحرم عن عبد الله بن عباس رض دیدند ودیدم ؛ ودر بخاری و
تیسیر الوصول نیز یافتیم ؛ شکر خدا تعالی بجا آوردم ؛ که ازان خصمانم را مخجل گردانیدم
وبر حقیت مذهب امام اعظم رح وبر ثبوت تقریرم تقویت گرفتم ؛ وگفتم که ای سے آنرا
دیدید وخواندید یا این را ندیدید ونخواندید ؛ آیا درباب حرمت رضاعت عمل
بکدام حدیث احتیاط تر است اصلا غور نسازید ؛ آیا با وجود موجود بودن حدیث موافق
قول امام بچه طور گویند که امام برخلاف نص عمل کند ـ وبچه طور بر او طعنه می زنید ؛ آیا
شما ازین حدیث معتمد جاهل وغافل بودید ؛ یا عالم وعاقل بودید ؛ اگر جاهل
بودید ؛ جهالت وغفلت بر شما طاریست ؛ جاهلانرا بر عالمان طعنه زدن روا نیست ؛
واگر عالم وعاقل بودید ؛ با وجود آنرا مخفی داشته بر امام طعنه می زنید ؛ بے شک
شما زندیق شریعت ماستید ؛

تنبیه ای برادران مقلدان ـ بقدر غدر این زندیقان غیر مقلدان هرگز فریب
نخورید ؛ بلکه ایشانرا مثل مار آستین وعبد الله بن سبا یهودی مضران ومبطلان شریعت
دانید ؛ که ایشان بنیت قلع بنای اسلام همین طور شر وحیله ها حدیثے را که مخالف
قول امام باشد ؛ ظاهر کنند ؛ و موافق را مخفی دارند ؛ یا موضوع گویند ؛ تا

درمیان خلائق فسادات انداختن توانند * وگرنه عین سبب ابطال شریعت غرا

تبصرهٔ سوم

در مباحثهٔ قرات فاتحه در پس امام - باز گفتیم که اگر مسئله دیگر دارید بیارید
گفتند که قرات فاتحه خلف الامام مقتدی را ازین حدیث زیرین ثابت است لیکن
فرقش - امام صاحب بچه طور مخالفت نماید * در مشکوة از عباده بن صامت رضی الله عنه
قال کنا خلف النبی صلعم فی الصلوة الفجر فقرأ فثقلت علیه القراءة
فلما فرغ قال لعلکم تقرؤن خلف امامکم قلنا نعم یا رسول الله صلعم
قال لا تفعلوا الا بفاتحة الکتاب فانه لا صلوة لمن لم یقرء بها
رواه ابوداؤد والترمذی والنسائی معناه وفی روایة لابی داؤد وانا اقول ما لی
ینازعنی القرآن فلا تقرؤا بشیء من القرآن اذا جهرت الا بام القرآن
تنبیه معترضان این حدیث را از مشکوة که با خود از دهلی آورده بودند * وترجمه
معلم خود مولوی نذیر حسین صاحب بگا خوانده بودند * بر رو بروی ما ظاهر کردند تا
دهند * و مخالفت نص از امام عیان کنند * چون دران غلطی نحو و بلاغت کشیده
دیدم بحسن الفور بلا تامل جوابش با صواب گفتیم * که این کلام لا تفعل
بجای لا تفعلوا صیغه جمع از افصح العرب چه باشد * از اهل العرب ...
اما ساده دلان باده دل خود بر قولے را مجرد دیده در صحاح وغیره من کتب الاحادیث
قول النبی صلعم تصور کرده * بلا فهم معنی حسن وقبح نفس جلی داشته * و بر قوت
بران عمل ولی نمایند - طرفه بران اینست که بوقت تفتیش امام صاحب را البتہ
حیان وچنین گویند * آری مضمون این حدیث لفظاً ومعنیً باواز بلند بر بطلان
وضعف و وضع خود شهادت میدهد * اولاً بیان بطلان لفظے این است که لفظ
لا تفعل را که در مشکوة شما مرقوم است وشما آنرا بلا فهم معنیش ولغیر صحیح

خوانده دعوی تحدیث نمائید +) صیغهٔ واحد حاضر نهی است وضمیر انثیٰ در و

مستتر است + حالانکه بدلیل لعلکم تقرؤن خلف امامکم قلنا مخاطبین

جمع اند فکیف التطبیق - وکیف التعانق بهذا الحدیث بالرسول صلعم علی

وجه التحقیق + ثانیاً - بیان بطلان معنوی این است که لا تفعل صیغه

نهی است و ناه فتیکه ناهی در منهی عنه علت قبح نمی بیند + نهی نمی کند + و

درین حدیث علت قبح تنازع است و تنازع نیست مگر بقرات مقتدیان

خلف الامام - ولفظ قرات فاتحه وغیر فاتحه را شامل است + وتنازع در

هردو صورت دال کامل است + پس بعض منهی عنه را مقبوح و بعض را ممدوح

دانستن کار نبوت نیست + پس چنین اقوال را برسول کریم صلعم منسوب ساختن +

وآنرا با مور شرعیه استدلال گرفتن - وبهمین خبر احاد تکیه نموده امام را طعنه زدن

کار ساده دلان نیست + هرگز فعل صاحبدلان نیست + وچیزیکه دیگر

بطرز دیگر گر ثابت شد بید + وبگوش دل نیوش کنید + که از لفظ معناه (که در

روایت مذکوره مکتوب است) خیلے واضح ولائح گشت که الفاظ این حدیث

چیزی دیگر بود + ورنه لفظ معناه را چه محل بود + وعلاوه بران بمورد

واحد اختلاف روایت دالست بر ضعف بود + چون درینجا باوجود اتحاد

مورد یعنی نماز وقت فجر روایات مختلفه رو نمود + پس احتمالات ناشیه بدین

مستقل قدر میدهد که شاید از روے خوابگی السامعت یا از ناقل بنقل روایت

یا از کاتب بکتابت بوقوع آمده استثناے الا بفاتحة الکتاب را بتکیه

حدیث لا صلوٰة الا بفاتحة الکتاب زیاده کرده باشد + وبجاے

لا تفعلوا لا تفعل وبجاے واحد مذکر غائب جهر بها واحد متکلم جهرت -

وبجاے الا ما جهر بالقرآن الا بام القرآن یعنی بجاے لا تقرؤا

بشیٔ من القرآن اذا جهر الامام بالقرآن اذا جهرت الا بام القرآن
واقع شده باشد + بنا بران این حدیث معارض احادیث زبرین صحیحه
شدن نمی تواند + کما ذهب الیه الامام الاعظم رح + گفتم اے
کہ تو کیستی تراکہ می پرسد + تخطیه تو کہ می شنود + کہ این حدیث تلقی
امت تا این مدت دراز مقبول گشته می آید + لقدح تو مقدوح و مخذول
نخواهد شد + گفتم کیستید شما راکہ می پرسد + واقوال شما را گوش
کن + کہ برد تقلید شور و شغب شدید ساز ید + و لعد مدت مدید تخطیه [illegible]
مستنبطه سده ید + ائمه مقبولان خدا و محبوب نمائید + و تقلید ائمه کرام [illegible]
احادیث صحیح زبرین بعارض این حدیث مثلیں تلقی علمائے سلف مقبول
شده می آید + هرگز بقدح شما مقدوح و مخذول نخواهد شد + کہ شما را امتیاز
درمیان لا تفعل و لا تفعلوا کہ واحد و جمع است نیست + وگرفتم
این حدیث صحیح هم باشد تا هم مراد هم بامراد باشد + مراد شما نامراد گردد +
زیراکہ صیغه لا تفعل یعنی لا تفعلوا موافق ما است . نه موافق شما + و استدلال شما
لبقاعده مفهوم مخالف باطل است + و نیز از مضمون لعلکم [illegible]
کہ خلف الامام قرأت بالاختفا هم درست نیست + چرا کہ اگر درست بودے حضرت
لعلکم تقرؤن نفرمودندے + و مقتضائے حال بر لعلکم دال بودے + بلکه حضرت قرأت
خفیه (یعنی آواز نفس) را دریافت فرموده لا تفعل بقول شما و لا تفعلوا
بقول ما فرموده بودند + تا بآیت واذا قرئ القرآن فاستمعوا له وانصتوا
منطبق باشد + و باحادیث صحیحه زبرین مخالفت نگردد + قال رسول الله
صلعم من کان له امام فقرأة الامام قرأة له اخرجه امام محمد این حدیث
صحیح است بحکم بخاری و مسلم همه ادا روایت کرده اند و در هدایه و علیه اجماع [illegible]

گفته کذا فی اشعة اللمعات ۔ وعن ابی ہریرہ رض قال قال رسول اللہ صلعم
انما جعل الامام لیؤتم به فاذا کبر فکبروا واذا قرأ فانصتوا رواه
ابوداؤد والنسائی وابن ماجه کذا فی المشکوٰة ۔ ایضاً عنه ان رسول اللہ صلعم
انصرف من صلوٰة جهر فیها بالقرأة فقال هل قرأ معی احد منکم
آنفاً فقال رجل نعم یا رسول اللہ قال انی اقول مالی انازع القرآن
قال فانتهی الناس عن القرأة مع رسول اللہ صلعم فیما جهر فیه بالقرأة من الصلوٰة حین سمعوا ذلک
من رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم رواه مالک واحمد وابوداؤد والترمذی و
النسائی وروی ابن ماجه نحوه ۱۲ ۔ وعن ابن عمر والبیاضی قال قال رسول
اللہ صلعم ان المصلی یناجی ربه فلینظر ما یناجیه به ولا یجهر بعضکم
علی بعض بالقرآن رواه احمد کذا فی المشکوٰة ۔ آیا شما فقط همان حدیث [illegible]
را دیده و خوانده‌اید ـ و این سلسله حدیث را که در همان مشکوٰة بود ندیدید و نخوانده‌اید
یا پردهٔ ضلالت چشمان شما را پوشیده یا قهر قهار چشمان شما ـ کور گردیده که
این احادیث را ندیده‌اید ـ شعر

چشم بداندیش پراگنده باد — عیب نماید هنرش در نظر است
برکنده به آن چشم که بدبین باشد — بدبین همه جا در خور نفرین باشد

دیگر احادیث شنیده‌اید برحالی آنها غور کنید ۔ وعن ابی نعیم وهب بن کیسان
انه سمع جابر بن عبد اللہ یقول من صلی رکعة لم یقرأ فیها بام القرآن
فلم یصل الا وراء الامام کذا فی الموطا لمالک رحمه ومثله فی الترمذی و فی
تیسیر الاصول ۔ وعن نافع ان عبد اللہ بن عمر کان اذا سئل هل یقرأ
احد خلف الامام قال اذا صلی احدکم خلف الامام فحسبه قرأة
الامام واذا صلی وحده فلیقرأ قال وکان عبد اللہ بن عمر لا یقرأ خلف

الامام کذا فی الموطا لمالک رحمہ۔ در حاشیہ بخاری آوردہ است کہ۔ لا یقرء
الموتم عند الحنیفۃ اصلا لقولہ صلعم من کان لہ امام فقراءۃ
الامام لہ قراءۃ۔ وقد روی محمد فی موطا عن جابر عن النبی صلعم من صلی خلف
الامام فان قراءۃ الامام لہ قراءۃ واسنادہ صحیح علی شرط الشیخین ای البخاری و
المسلم کذا قال ابن الہمام فی فتح القدیر ویؤیدہ بل یعینہ ما روی مالک
فی الموطا حدثنا وہب بن کیسان انہ سمع جابر بن عبد اللہ یقول من صلی رکعۃ الخ
وقال ہذا حدیث حسن صحیح ورواہ الطحاوی فی معانی الآثار مرفوعا اہ ہکذا
فی حاشیۃ البخاری۔ وروی عن عدۃ من الصحابۃ قال کما فی الہدایۃ و
الظہیریۃ والطحاوی۔ وعن ابن مسعود رضی اللہ عنہ انہ قال وددت ان الذی یقرء خلف الامام ملئ فوہ ترابا وعن الشعبی ادرکت سبعین
بدریا کلہم قالوا لا یقرء خلف الامام کذا فی الکرمانی۔ وعن ابی ہریرۃ رض
کنا نقرء خلف الامام فنزل واذا قرئ القرآن فاستمعوا لہ وانصتوا
کما فی در المختار نقلا عن کتب الحدیث۔ ومولانا شاہ ولی اللہ قدس سرہ در
حجۃ البالغہ وان کان ماموما وجب علیہ الانصات والاستماع
گفتہ۔ ونیز دران نوشتہ کہ والسر فیہ ما نص علیہ من ان القراءۃ
مع الامام تشوش علیہ وتفوت التدبر وتخالف تعظیم القرآن
ولم یعزم (ای الشارع) علیہم ان یقرؤا سرا لان العامۃ
متی ارادوا ان یصححوا الحروف باجمعہم کانت لہم لجلجۃ مشوشۃ
فیتحمل فی النہی عن التشویش۔ واگر گویند کہ در حالت امکان باید خواند
گوییم کہ نباید خواند۔ کما فی تلک الحجۃ البالغۃ اقول الحدیث الذی رواہ اصحاب
السنن لیس بصریح فی الاسکاتۃ التی یفعلہا الامام لقراءۃ الماموین (تا)
وعلی التنزل فاستغراب القرن الاول ایاہا یدل علی انہا لیست سنۃ مستقرۃ

ولا احتمال به الجمهور والله اعلم - ونیز در تفسیر کبیر بمخالفت قرأت خلف الامام
بشرح و بسط تقریر نموده - حتی که آنرا انقلاب موضوع تصریح ساخته
باز بطرز دیگر چیزی دیگر می گویم بشنوید گوش دارید - و دیگر دلیل فرحت
افزا - و لتقویت ما بعدم قرأت فاتحه در پس امام اینکه باعث همان قباحات
مزبوره و محظورات مسطوره - آنرا نه صاحب بخاری در بخاری آورده - نه صاحب مسلم
در مسلم گرفته - نه استاذ المحدثین امام مالک رح در موطا اخذ نموده - بلکه برخلاف
الا وراء الامام روایت کرده - اگر این حدیث بقید استثنای الا بفاتحة
الکتاب صحیح بودی - این هر سه بزرگ که گویا اصل الاصول علم حدیث اند البته در
کتابهای خود درج نمودندی - هرگز متروک نکردندی - بلکه مثل متاخرین آنرا
فرض دانسته بران عمل ساختندی - و امام نسائی که بود او در سنن که بعد
اختلاف روایت بعد نهی لا تفعلوا استثنای الا بفاتحة الکتاب را
زائد کرده نا اعتباری نیست - که با وجود اتحاد مورد اختلاف لفظا دالت بر
ضعف است - کما مر ذکره - علاوه بران بخاری و غیره را با خفای صحیح
رکن متر لعیت متهم کردن - یا بجهالت منسوب ساختن - العیاذ بالله - و اور اینکه
ان نسائی شافعی المذهب بود شاید بسبب تقویت یا تعصب مذهبی استثنا را زائد
کرده - یا کل الشان برعایت تطبیق لا صلوة الا بفاتحة الکتاب مغالطه
خورده - قرأت فاتحه مقتدی را از نهی لا تفعلوا مخصوص نموده اند - و بتفهیم
فانصتوا - فاقرؤا ما تیسر من القرآن غور نساختند - اگر گوئید که چون
بخاری و مسلم و مالک رحمهم الله تعالی این حدیث را بنا بر [illegible] در کتاب خود
درج کردن نتوانسته اند - [illegible] صحیحین و موطا [illegible] نباشند - عدم تسلیم
لازم نباشد - جواب [illegible] اول اینکه الحمد لله [illegible] تقریر سوال

منفعت باشد + دیگر اسنر زوال مراد مضرت شما + چراکه همچنین کل آن احادیث را
که امام ابوحنیفه رح از انها استنباط مسائل کرده صاحبان صحاح رح نیافتند + بنابرین
در کتاب ایشان درج کردن نتوانستند + باز موجب طعن بر امام چیست + و نشانش بر صحت
امامت و تابعیت کیست + دوم اینکه پس همچنان هر احادیثیکه در صحاح موجود
نباشد تا عدم صحتش هم لازم نباشد + هرگاه چنین باشد + صحاح کل احکام شریعت
را جامع نباشد + پس العمل بالحدیث صحت عمل بکل الاحکام بجز طور متصور شدن نتواند
اگر نتواند + کمال شریعت زوال پذیرد + حالانکه قوله تعالی - الیوم اکملت الخ
بر کمالیت شریعت ناطق است آنرا ابطلان لازم شود + العیاذ بالله + سوم اینکه
بر تقدیر تسلیم صحت استثناء الا بفاتحة الکتاب در باب صحت نماز بخاری و مسلم و
مالک رح و متفق بودن ایشان چه باید گفت که باعتقاد شما قرائت فاتحه در پس امام رکن
نماز است و ایشان بترکش عمل کردند + حتی که از دنیا رفتند + چهارم پس همچنان
ممکن است که اکثر احادیث صحیحه با امام ابوحنیفه رح رسید + و با ایشان نرسید +
اگر بعضے زائد از و با ایشان رسید + بخلط و وضع رسید + و این مخلوط و موضوع
باعث قرب زمان با امام نرسید + و بر متاخرین همچنین مخلوطات را بمقابله قول امام
سند گردانیده + بنابران در میان مقلدان فسادات واقع گردید + پنجم اینکه
بر تقدیر تحقیق صحت این استثنا هم مقصود نیست + که این نیست مگر خبر آحاد و آیت
و خبر آحاد زائد علی الکتاب و الصلوة - فاقرؤا ما تیسر من القرآن نسخ نمی
تواند + پس این حدیث مع الاستثنا بر مخالفت قول امام اعظم رح شمار شدن
نمی تواند + که قرآن مجید مؤیدش می گردد + فماذا تقولون بعد یا ایها
المعاندون + افغیر التقلید تامرونی اتبع یا ایها الجاهلون +
درینجا مناسب می نماید که قدرے حال اختلاف ائمه رض را بیان نمائیم +

و احتجاجات امام اعظم رح را عیان می سازم ۰۰ تا مرد ما نداشته خفی رود ۰۰ و بر تقلید
امام بتوفیق حقیقی گردد ۰۰ آن اینست که امام شافعی رح بالیقین قرأت فاتحه را در نماز
بدلیل حدیث لاصلوٰۃ الا بفاتحة الکتاب فصاعدًا فرض گفته ۰
و امام مالک رح فاتحه و ضم سوره را نیز بدلیل لفظ فصاعدًا همان حدیث فرض
شمرده ۰۰ و امام ابوحنیفه رح قرأت فاتحه و ضم سوره هر دو را بهمین دلیل واجب
گفته که خبر احاد است ۰ و بدلیل فاقرؤا ما تیسر من القرآن مطلق قرأت را
فرض فرموده ۰۰ تفصیل این اجمال بر این منوال دال است ۰۰ که کلمه ما تیسر
عام است عام قطعی است احتمال بیان ندارد ۰ پس قول رسول صلعم لاصلوٰۃ
الا بفاتحة الکتاب معارضه اش شان نمی تواند ۰۰ که خبر احاد است ۰۰ و آن بالاتفاق
ظنی است پس علم الیقین را موجب نباشد ۰۰ اما غایة ما فی الباب اینکه واجب العمل بدون
الیقین باشد ۰ و آن در مرتبه واجب است بنابر آن امام صاحب هر دو را رعایت کرده
هر دو را جای خود داشته ۰۰ از کتاب نفس قرأت را فرض ساخته ۰ و از سنت قرأت
فاتحه و ضم سوره واجب نموده ۰۰ کما فی التفسیر الاحمدی ولا یتعین شیء من القرآة
بعینها تجوز الصلوٰۃ وقال الشافعی ان قرأة الفاتحة فرض فی الصلوٰۃ وعلی التعیین لقوله علیه السلام لاصلوٰۃ الا
بفاتحة الکتاب وعند مالک رح ضم السورة ایضا فرض لقوله علیه السلام لاصلوٰۃ الا بفاتحة الکتاب والسورة معها وانهما واجبان
عندنا لما ذکر اهل الاصول ان قوله ما تیسر عام والعام قطعی عندنا فلا یعارضه
قوله علیه السلام لاصلوٰۃ الا بفاتحة الکتاب لانه خبر الاحاد وهو ظنی بالاتفاق
فلا یوجب علم الیقین غایته انه یوجب العمل بدون الیقین وهو مرتبة الواجب فاوضعنا
کلا من الکتاب وخبر الواحد علی مکانهما فکان نفس القرأة فرضا والفاتحة واجبة
وکذا ضم السورة ۔ و اگر چنین نباشد ۰ معنی لفظ تیسر منسوخ شود ۰۰
آن ممنوع است بحدیث کلامی لا ینسخ کلام الله وکلام الله ینسخ

کالاحی - وکلام الله بنیه بعضه بعضاً کذا فی المرقاة والمسوّی

آن تا تائید امام اعظم رحمه الله حدیث جابر بن بیان و الشاف سازید + قال عن

ابی هریرة رض روایة لابی داود قال قال لی رسول الله صلعم اخرج فنادِ فی المدینة

انه لاصلوٰة الا بقرآن ولو بفاتحة الکتاب فما زاد - و فی روایة ذکر نا انه عن رسول

الله صلعم قال لاصلوٰة الا بقراءة فما اعلن لنا رسول صلعم اعلنا کم وما اخفی

عنا اخفینا عنکم فقال له رجل رأیت یا ابا هریرة ان لم ازد علی ام القرآن

فقال قد سئل عن ذلک رسول صلعم فقال ان انتهیت الیها اجزأتک وان

زدت علیها فهو خیر وافضل کذا فی الانتصار الاصول + پس ازین فرضیت تخصیص

فاتحه وضم سوره باطل گشت + و ایضاً اگر بالتعیین فاتحه فرض شده + این روایات

منسوخ گشته + عن عبدالله بن ابی اوفی قال جاء رجل الی النبی صلعم فقال انی لا استطیع

ان آخذ من القرآن شیئاً فعلمنی ما یجزئنی قال قل سبحان الله والحمد

لله ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا قوة الا بالله

کذا فی المشکوٰة + مطلق قراءت درین روایت داخل است + و ایضاً قال النبی

صلعم من صلی صلوٰة لم یقرأ فیها بفاتحة الکتاب فهی خداج ثلثاً غیر تمام الخداج

النقص کذا فی الانتصار وغیره + نقصانے شے مبطل شی نیست + و مثل خداج

خداج خدلج + در بخاری فتان فتان فتان هم موجود است + چون لفظ فتان

سلب ایمان حضرت معاذ بن جبل رض نگشت + از خداج نیز بطلان نماز لازم نیامد

دیگر بشنوید + که حدیث لاصلوٰة الا بفاتحة الکتاب مثل حدیث لا ایمان

لمن لا امانة له + و حدیث لاصلوٰة لجار المسجد الا فی المسجد

و حدیث لاصلوٰة بحضرة الطعام است +

تبصره چهارم در گفتگوی مقدار رضاعت

باز گفتم خدا را دیگر بگوئید + گفتند که ابوحنیفہ رح در مقدار مدت رضاعت برخلاف آیت قرآن حولین کاملین دو و نیم سال مقرر کرده + گفتم که برادران ما ساده لوحان۔ دقیقہ بیان۔ امام بلاغت نشان۔ اصلا نمی فہمند + خواہ نخواہ مطعون سازند + آرے امام ابوحنیفہ رح ہیچکے رائے برخلاف قرآن بیان نفرمودہ + بلکہ ہر جا و ہر مسئلہ و ہر معاملہ تا حتی الوسع از قرآن استنباط ساختہ + بعدازان از سنۃ بعدازان از اجماع بعدازان از قیاس مستنبطہ ما تقدم لما قالہ المعاذ بن جبل رضہ للرسول صلعم اذ ارسلہ الی الیمن وصدق قولہ وحمد اللہ علیہ وہو حدیث مشہور وہو ما روی ان النبی صلعم حین بعث معاذا الی الیمن فقال لہ بما تقضے یا معاذ فقال بکتاب اللہ قال فان لم تجد قال بسنۃ رسول اللہ صلعم قال قال لم تجد قال اجتہد برائی فقال صلعم الحمد للہ الذی وفق رسول رسولہ بما یرضی بہ رسولہ + کذا فے التیسیر وغیرہ من کتب الحدیث پس اگر قیاس حجت نبودے + البتہ رسول اللہ صلعم انکارش فرمودندے + و شکر خدا سبحانہ آوردندے + بنابران در نور الانوار مذکور است۔ فلو لم یکن القیاس حجۃ لانکرہ و ما حمد اللہ + ایضًا اخرج الدارمی عن شریح ان عمر بن الخطاب کتب الیہ ان جاءک شئی فے کتاب اللہ فاقض بہ ولا یلفتنک عنہ الرجال فان جاءک ما لیس فے کتاب اللہ فانظر سنۃ رسول اللہ صلعم فاقض بہا فان جاءک ما لیس فے کتاب اللہ ولم یکن فیہ سنۃ رسول اللہ صلعم فانظر ما اجتمع علیہ الناس فخذ بہ الخ کذا فے الازالہ + و ایضًا فیہا اخرج الدارقطنی فی جملۃ کتب عمر الی موسی الاشعری فی ادب القضاء الفہم الفہم فیما یختلج فی صدرک مما لم یبلغک فے الکتاب والسنۃ واعرف الامثال والاشباہ ثم قس الامور عند ذلک فاعمد الی احبہا الی اللہ عز وجل واشبہہا بالحق فیما تری + و ایضًا فیہا عن میمون بن مہران قال کان ابوبکر اذا ورد علیہ الخصم نظر فے کتاب اللہ فاذا وجد فیہ ما یقضے بینہم قضی بہ وان لم یکن فی الکتاب وعلم من رسول اللہ صلعم فی

ذلک الامر سنۃ تقضی بہ فان اعیاہ خرج فسال المسلمین وقال اتانی کذا وکذا فہل علمتم ان رسول اللہ صلعم قضی فی ذلک بقضاء فربما اجتمع الیہ النفر کلہم یذکر من رسول اللہ صلعم فیہ قضاء فیقول ابو بکر الحمد للہ الذی جعل فینا من یحفظ علی نبینا فان اعیاہ ان یجد فیہ سنۃ من رسول اللہ صلعم جمع رؤس الناس واخیارہم واستشارہم فاذا اجتمع رایہم علی امر قضی بہ رواہ الدارمی + خصوصًا امام صاحب ہموارہ در بحر توحید خداوند مجید غریق بودے + چون گوہرہائے متنوعۃ المسائل از قعر بحر بفہم باقی بساحل شریعت در آوردے + ویکان تابعین وہدایت پیش ساختے + اما بعضے را بحسب اقتضاء لطیفہ ایجد دقائق - وبعضے را بحسب لوازم وعلائق - بیان فرمودے + چنانچہ خریداران بخواہش خود ہا اسباب صوری ومعنوی را ازان دوکان خریدے + وبتجارت دینی ودنیاوی جابجا بردمانے + بلکہ بعض اسباب ازان برگرفتہ دوکانے علاحدہ احداث نمودندے + وآنرا بخود منسوب نمودہ شائع وذائع ساختندے + چنانچہ بصورت مثال استنباط مسئلہ مدت رضاعت بدین مقال شاہد ودال است کہ امام صاحب امام الائمہ واستاذ المجتہدین است +

فائدہ جلیلہ باستنباط مسئلہ مدت رضاعت

امام اعظم کوفی ابو حنیفہ رح چون در آیت سورہ احقاف حملہ وفصالہ ثلثون شہرا - وآیت سورہ لقمان وفصالہ فی عامین - وآیت سورہ بقرہ حولین کاملین - ودر روایات عن ابن عباس رض اذا وضعت لتسعۃ ارضعت احدی وعشرین واذا وضعت لستۃ ارضعت اربعۃ وعشرین - ہکذا فی التفسیر جامع البیان ایضًا عن ابن عباس رض قال اذا وضعت المرأۃ لتسعۃ اشہر کفاہ من الرضاع احد وعشرون شہرًا - واذا وضعت لستۃ اشہر فہو حولین کاملین

لان اللہ تعالیٰ یقول حملہ وفصالہ ثلثون شھرا - کذا فی التفسیر الکلیل للسیوطی رح - والضاً قولہ عائشہ رضی اللہ لا یبقی الولد فی البطن اکثر من سنتین کذا فی تفسیر الاحمدی وغیر ذلک را بنظر تحقیق - وفکر بدقیق نظر وغور فرمود + مضامین مختلفہ ومفاہیم متخالفہ بدل معزز الیہ رو نمود + پس احتمالات کثیرہ + ومضمونہائے عزیزہ + را بتقریرات گوناگون - وتحریرات گوناگون بیان فرمود + پس از بیان تقریرات ہر یکے از ائمہ متاخرین ومتقدمین رضی اللہ عنہم جداجدا بنا ساختند + وہر یکے نحو مستقل گشت + را کسے بکنہ احتیاطش کہ در کدام صورت متحقق است راہ نیافت +

احتمال اول - چون ثلثون شھرا بہیئت مجموعی خبر حمل وفصال ہر دو است پس حسب قیاس ظاہری ہر دو را مدت ثلثون شہرا شدن باید + کما فی قولکم زید وعمرو وبکر وخالد انسان - فالانسان خبر لکل واحد منھم + احتمال ثانی اینکہ بالتنصیف خبر ہر دو باشد + کما فی قولکم اذا اکتسب زید وعمرو ثلثین درھما بالشرکة فتنصف بینھما بلا زیادة ونقصان - احتمال ثالث اینکہ - بفصال آیت حولین کاملین مخصوص شدہ باشد + کما ذھب الیہ الشافعی والصاحبان رضی اللہ عنہم وبعد اسقاط مدت مخصوص فصال بقیہ شش ماہ اقل مدت حمل متعین باشد کما ذھب الیہ الائمة کلھم اجمعون بلا خلاف - لما استدل بہ علی بن ابی طالب رض علی ان اقل مدة الحمل ستة اشھر مع قولہ وفصالہ فی عامین - روی ابن ابی حاتم عن بعجة بن عبد اللہ الجہنی قال تزوج منا رجل امرأة فولدت لہ تماما لستة اشھر فانطلق الی عثمان فامر برجمھا فقال علی اما سمعت اللہ یقول وحملہ وفصالہ

ثلثون شهرا وقال وفصاله فی عامین فلم تجده لقی الا ستة اشهر فقال عثمان والله ما فطنت لهذا - والضا روی عبد الرزاق فی المصنف عن ابی الاسود الدؤلی قال دفع الی عمر رض امرأة ولدت لستة اشهر فسأل عنها اصحاب النبی صلعم فقال علی الا تری انه یقول وحمله وفصاله ثلثون شهرا وقال وفصاله فی عامین فکان الحمل ههنا ستة اشهر فترکها عمر رض کذا فی تفسیر الاکلیل للسیوطی رح احتمال رابع اینکه - یا متداخلاً بعضه فی البعض هر دو خبر باشد + کما مر بیابد احتمال خامس اینکه - اگر لحاظ معنی ظرفیت فی (که در وفصاله فی عامین مذکور است) و خیال روایت ابن عباس غیر مذکور کرده شود + بمعنی کمال حولین کاملین زوال افتد + و فی الحقیقه این معنی باکثر اوقات صورت پذیرد + زیرا که اکثر زنان را وضع حمل در میان نه ماه و ده و یازده و دوازده ماه متحقق می گردد + در ان صورت هرگز هرگز معنی حولین کاملین متحقق نمی باشد + که لامحاله نقصان پذیرد + کما قال ابن العباس فی روایة المذکوره فاین الحولین الکاملین للفصال - احتمال سادس اینکه اگر فقط معنی کمال حولین کاملین ملحوظ باشد + پس معنی وفصاله فی عامین رد شود + که معنی ظرفیت در ان متحقق نباشد + یا منسوخ گردد + فما قال احد بکیف التطابق بینهما - احتمال سابع اینکه اگر اکثر مدت حمل که از روایت مذکوره حضرت عائشه صدیقه رض دو سال است ملحوظ شود + مدت فصال باقی شش ماه گردد + اما ما ذهب الیه احد - احتمال ثامن اینکه - واگر اکثر مدت هر دو حمل و فصال که دو دو سال است بالتدخل ازین آیت ملحوظ باشد + پس شش ماه بقیه مدت فطام که ضرورت شدن تواند + زیرا که چون بمضمون حولین کاملین کامل دو سال شیر نوشی لازم گشت پس مدت چنین باید که شیر ده شیر نوشش را گاهی شیر نوشاند + و گاهی طعام خوراند +

تا شیر نوش بتدریج بطعام خوری خوگیر باشد ۞ تا بترک شیر و فتنهٔ خوف بلا کی مندفع
گردد ۞ کما ذهب الیه زفر و مالک رحمهما ہکذا فی المظہری و لیکتب فیه
غیره ایضًا ۔ **احتمال تاسع** اینکه ۔ اگر بلحاظ اختلاف وضع حمل کرده شود دو
سال بالیقین مدتِ فصال متعین شدن نمی تواند ۞ بنابران مالک رحمه خبری مدت
فصال را بر دو سال بلا التعیین زیاده کرده ۞ و زفر رح بلحاظ معنی لفظ کاملین سال
مدت فصال متعین ساخته ۞ تا بعد دو سال فصال فطام را هم یک سال کامل باشد ۞
لما مر ذکره ۔ **احتمال عاشر** اینکه ۔ شاید خداوند تعالیٰ هر دو را هر دو مدت درین آیت
باعتبار حیثیت و تداخل عموماً مساوی داشته باشد ۞ پس تخصیص شش ماه باقل مدت حمل و
تخصیص دو سال بمدت فصال هر جا حاجت ندارد ۞ تا حسب مناسب حال ـ و مقتضای
مقال ـ دال شدن تواند ۞ چنانچه ابن عباس رض بروایت مذکوره هر دو را بمقتضای
حال رعایت کرده ۞ یعنی وقتیکه شش ماه وضع حمل متحقق گردد ۞ معنی کمال حولین کاملین
منطبق شود ۞ و وقتیکه بعد شش ماه وضع گردد ۞ ثبوت معنی ظرفیت و فصاله فی عامین
متحقق باشد ۞ و دران مضمون کمالیت کاملین یافته نمی شود ۞ پس معلوم شد که مبنی برین
لولم تکن الاعتبارات لبطلت الحکمة و لقوله تعالیٰ فاعتبروا یا اولی الا
بصار ۞ و درین آیت اعتبارات را مداخلت دادن حکمتیست کلی ـ و مصلحتیست جلی ۞
زیرا که خالق الخلائق همه را حقائق ـ را همین کوزه آیات مظهر الدقائق ـ داخل ساخته ۞
باختیار و ابتلای آیه امتنان وا گذاشته ۞ تا همان ملاحان شریعت بسوا کشتی بلاغت ـ
بتلاش اخذ طرق معرفت ـ در آن غوطها زنند ۞ و بقدر حیثیت و لیاقت خود دُرهای
مسائل بدست گیرند ۞ و بساحل هدایت آرند ۞ فنعم ما قاله الله تعالیٰ بیان موسیٰ علیه
قال هی عصای اتوکؤا علیها و اهش بها علیٰ غنمی و لی فیها مآرب
اخریٰ ۞ پس درین آیت تلون مظهر انتقل عصای موسیٰ عم اعتبارات شتّی ملحوظ داشته

پس چون از تقریرات مذکوره - و تحریرات مزبوره - بر وجوہات متعددہ مسطورہ -
و احتمالات متکاثرہ مرقومہ - خبر یافتید + و مضامین مختلفہ و مفاہیم متخالفہ را
دریافتید بہ حالا می گوییم کہ مدت فصال را حسب احتمال اول + دونیم سال یعنی
مجموع ثلثون شهرا مقرر ساختن بغایت احتیاط است + بہ ذیرا کہ حرمت نکاح
متعلق است + و ہم جامع جمیع احتمالات و مدت فطام است + اگر بخیال حولین
کاملین دو سال مدت فصال مخصوص گردد + و سنۃ الحقیقت عند اللہ مجموع
ہمان ثلثون شہرا متحقق باشد + در آن صورت است خواہ نخواہ بحرمت مبتلا گردد +
زیرا کہ در این مدت اگر شیر دہ شیر نوش را شیر دہد + شیر دہ ما در شیر نوش و شوہرش پدرش
و دخترش خواہرش و غیر ذالک باشد + و نکاح باہم حرام گردد + لہذا احتیاط را عزیز
ترید + کما فی التفسیر الاحمدی لما کان ہذہ مظنۃ مشتبہۃ حکم
ابوحنیفۃ رح بانہا حولان ونصف حول احتیاطا فی تعلق حرمۃ
النکاح بالرضاع ای ان ارضعت المرضعۃ فی ہذہ المدۃ تکون
ہی امہ وزوجہا اباہ وابنتہا اختہ وغیر ذالک فیحرم النکاح
بینہن ۱۲ - وکما فی حجۃ اللہ البالغۃ الرضاعۃ لحمۃ کلحمۃ النسب فوجب
ان یحمل علی النسب وہو قولہ صلعم یحرم من الرضاعۃ ما یحرم
من الولادۃ - وکما فی الموطا لمالک رح ان رسول اللہ صلعم
قال یحرم من الرضاعۃ ما یحرم من الولادۃ - پس در تعیین مقام
احتیاط بسکہ اعلیٰ تر باشد + علاوہ بران اینست کہ سیاق قیل و قال - و دلالت
حال - و اشارت مقال - بر ہمین منوال دال است + بکہ حولین کاملین برائے
تصفیہ منازعت بمقدار مدت اجرت و نفقہ و کسوت زوجہ مرضعہ معتدہ یا غیر معتدہ
بلکہ منکوحہ غیر گردیدہ یا مرضعہ اجنبیہ واقع شدہ است + زیرا کہ خداوند تعالیٰ ابتدا

مطلقات مطلق حال مطالقه با اولاد صغار را ذکر کرده + بقوله والوالدات یرضعن
اولادهن حولین کاملین اولاً رضاعت بر مادر واجب گردانیده + باز
بقوله لمن اراد ان یتم الرضاعة سلب وجوب نموده + باز بقوله وعلی
المولود له رزقهن وکسوتهن بالمعروف نان ونفقهٔ مادران بر
والدهان اولاد واجب ساخته + باز بقوله لا تکلف الله نفس الا وسعها
لا تضار والدة بولدها ولا مولود له بولده سبب تکلیف مجبوری
از هر دو جانب نموده + باز بقوله فان ارادا فصالا عن تراض منهما
وتشاور فلا جناح علیهما مدت فصال را برضا و مشورهٔ هر دو والدین
متعین و محول ساخته + باز بقوله وان اردتم ان تسترضعوا اولادکم
فلا جناح علیکم اذا سلمتم ما آتیتم بالمعروف باستیجار دایهٔ غیر
والده اجازت داده + باز باظهار احسان والده در سوره لقمان وفصاله
فی عامین گفته + باز همه را مجتمع نموده بسورهٔ احقاف وحمله وفصاله
ثلثون شهرا فرموده + باز بسورهٔ طلاق بقوله فان ارضعن لکم
فآتوهن اجورهن وأتمروا بینکم بمعروف وان تعاسرتم فسترضع
له اخری واضح نموده می گوید که اگر زنان باز از انقطاع علاقهٔ نکاح مر فرزندان
شما را شیر ندهند پس فرزندهای شیرخوار ایشان را دایه باید + الغرض والدات
مذکوره را خواه مطلقه معتده باشند + یا غیر معتده بلکه بنکاح غیر رفته باشند +
میرسد که اولاد صغار ایشان را تا دو سال کامل بلا جبر و اکراه بخواهش خود تا شیر نوشانند +
که مقتضای الفت و شفقت مادری و جوش محبت و مودت فرزندی — همین است + و همین ا
و نان و نفقه یا فقط اجرت بر تقدیر منکوحهٔ غیر تا مدت بالمعروف از والدهان اولاد
گیرند + که بدا طلاق بوحشت انداخته + بنابران بلا گرفت اجرت با اولاد صغار ایشان

مساحت و مسابلت و مدارات نخواهد کرد بلکه بمضمون لمن اراد ان یتم الرضاعة
و بمضمون حرف فائے فان ارادا - فلا جناح علیهما - و فان ارضعن
لکم + شیر دادن را نیز اختیار داده + اما والده الی رسد که قبل تمام مدت همان
دو سال کامل اولاد را از والدات جبراً مسلوب نماید + تا آن مدت نان و نفقه یا
اجرت را ادا کند + همان بمضمون فان ارادا فصالا الخ اگر بتراضی و مشورت
طرفین مدت فصال را از دو سال کم و بیش نماید + یا اولاد را بمضمون ان تسترضعوا الخ
حواله دایه غیر والده سازد + کردن تواند + پس ازین صاف صریح و اضح و لائح
گشت که حولین کاملین برائے رفع همان منازعت فیما بین واقع گشته است + پس
مطلقاً مخصص ثلثون شهرا شدن نمی تواند + که گاه گاه حسب مصلحت والدین مدت
فصال کم و بیش هم می شود + اما بر تقاضیه تنازع همان دو سال کامل متعین گردد + کذا
فی التفسیر الاحمدی و المدارک والهدایة و نحو کتب الاصول - فما قیل فی المظهری من خلافه
فلیس لشیء لان الفار المذکورة متابعة - و ما ورائے آن مضمون ظرفیت فی (کذا در قوله
تعالی و فصاله فی عامین است) معنی کم و بیش را شهادت می دهد + و فحوای ثلثون شهرا
زیادت را خبر دهد + فظهر الترجیح لقول ابی حنیفة رض للاحتیاط کما مر ذکره
مراراً - فما احسن ما اختاره الامام الاعظم رح اگر گوئید که چون امام صاحب بر
باسقاط مدت حولین از ثلثون شهرا بقیه شش ماه را باقل مدت حمل اختیار کرده + باز
دو و نیم سال کجا باقی مانده - که مدت فصال همان قدر گردد + و اکثر مدت حمل نیز مثل
مدت فصال حسب قول امام صاحب دو و نیم سال شدن لازم می آید حالانکه فقط دو
سال مقرر ساخته + این نیست مگر تحکم است + گویم که چون وضع حمل بعد نه یا ده
یا یازده و دوازده ماه مثلاً که باکثر اوقات بوقوع آید + پس در الضرورت حولین
کاملین کجا باقی ماند که مدت فصال همان حولین کاملین متحقق باشد + این نیست

مگر محکم است + اگر گوئید که اعتبار را اعتبار است کما قلتم - گوئیم که اگر این
اعتبار را اعتبار است آن اعتبار را نیز اعتبار باید کرد + و در کل ام اعتبار احتیاط
احوط است لحاظ باید نمود + و تمیز باید ساخت + و چون حضرت عائشہ رضی در روایت
مذکورہ خود حلفاً فرمود که ولد در شکم مادرش از دو سال زیادہ نمی ماند لهذا اکثر مدت حمل
بمدت دو سال تخصیص یافته + ورنه مثل مدت فصال دو و نیم سال بودے +
اگر باز گوئید که چون بقول صحابی نص را تخصیص نمائید + چرا بنص نص را
تخصیص ننمائید + یعنی به حولین کاملین تخصیص فصال ننمائید + گوئیم که در حولین
کاملین باعث احتمالات شتی احتیاط راه یافته + و در روایت حضرت عائشہ
صدیقه رض بلفظ والله لا یبقی الخ احتیاط را دخلے نگشته فظهر الفرق انتم
لا تفعلون - اگر باز گوئید که از مضمون آن یتم الرضاعة اتمام
رضاعت از دو سال زیادہ شدن نمی تواند + گوئیم که ادعاے زیادہ شدن
نمی توانید شما صحیح شدن نمی تواند + بلکه البته زیادہ شدن تواند + اما کسیکه معنے
الف و لام الرضاعة نفهمد + چیزے گفتن تواند + ورنه از مضمون الف و لام
الرضاعة همان رضاعت اجرتیه منتهیه دو ساله که بر فع خصومت والدین وارد گشته
مراد است اما دیگر ائمه دیگر گویند پس این مسئله نیست مگر مشتبه است و در مشتبه احتیاط
احوط است پس باخذ قول امام صاحب لیکه احوط است + خذ هذا فانه
صعب شدید + فانه افردته بجابٍ جدید +

تبصرۂ پنجم در بحث تا مین بالجهر

باز گفتیم اگر چیزے دیگر دارید + بیارید + گفتند که امام صاحب مردمان را از ثواب
تامین بالجهر که جابجا در صحاح موجود است محروم دارد + گفتیم نے نے هرگز چنین نے
که امام صاحب کسی را از ثواب محروم دارد + بلکه از عقاب بسوے ثواب برگرداند +

ان اللہ تعالی ہر کس انمعنی را بیوم الحساب معلوم باید ۔ ای معترضان گرچہ
درباب تامین احادیث متعددہ وارد گشتہ ۔ اما بعضے ازان مطلق و بعضے ازان
مقید بالجہر بعضے ازان مقید بالسر ۔ و روایت مطلق و مخفی شعبان را مقید و موید
است ہان گرچہ حدیث جہریہ مخالفت کند ۔ اما حدیث سریہ معارضت نماید ۔ چنانچہ
روایتے از عمر رضہ است کہ چہار چیز است کہ امام در وے اخفا کند تعوذ و بسملہ
و آمین و سبحانک اللہم الخ ۔ رواہ ابن جریر و الطحاوی و ابن شاہین و
ابن ابی شیبہ ۔ و از ابن مسعود رضہ نیز مثل این روایت آمدہ کذا فی اشعۃ اللمعات
و مدارج النبوت و در جامع الجوامع للسیوطی پس قاعدہ اذا تعارضا تساقطا
و قاعدہ اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال پیش آمد ۔ پس برائے ترجیح احدہما دلیل
ثالث باید و آن دلیل حدیث خیر الذکر الخفی و حدیث یناجی ربہ و حدیث تنازع
وغیرہ باشد ۔ علاوہ ازان بروایت بخاری قال عطاء آمین دعاء آمین
دعا است و دعا را بمضمون ادعوا ربکم تضرعا و خفیۃ انہ لا یحب المعتدین
مخفی باید خواند ۔ اگرچہ بقیہ عبارت ہمین روایت مخالفت کند ۔ اما غیر ممکن نباشد
کہ الحاق کردہ معاند باشد ۔ کہ روایت ترمذی و خفض بہا صوتہ معارضش
کردہ ۔ چون حال روایات متاخرین (کہ باقوال وضاعین مخلوط است) چنین
باشد ۔ قول امام تابعی کے معتبر باشد ۔ بطرز ترقی چیزے دیگر می گویم بشنوید
کہ اگر راست خواہید ۔ و عدل و انصاف نمائید ۔ بسبب عمل بالجہر منسیخ قرآن
لازم آید و آن بحدیث کلامے لا ینسخ کلام اللہ الخ باطل است آیات
قرآنی اینست قولہ تعالی فانصتوا ۔ و قولہ تعالی لا ترفعوا اصواتکم
و قولہ تعالی ادعوا ربکم تضرعا و خفیۃ ۔ و قولہ تعالی واذکر ربک
فی نفسک تضرعا و خیفۃ و دون الجہر من القول ۔ و قولہ تعالی

اذ نادى ربه نداءً خفيا - وقوله تعالى - أم يحسبون انا لا نسمع
سرهم ونجواهم - وقوله تعالى - وان تبدوا ما فى انفسكم
او تخفوه يحاسبكم به الله - وقوله تعالى - انى اعلم غيب السموات
والارض واعلم ما تبدون وما كنتم تكتمون - وقوله تعالى -
اولا يعلمون ان الله يعلم ما يسرون وما يعلنون - وقوله تعالى
واسروا قولكم او اجهروا به انه عليم بذات الصدور - وقوله تعالى
ولقد خلقنا الانسان ونعلم ما توسوس به نفسه ونحن اقرب
اليه من حبل الوريد - وغير ذلك اینهمه آیات قرآنی قطعی را احادیث جهریه آمین
که ظنی است مقابله ومعارضه کردن نمی توانند + نه محمل بران درست باشند +
دیگر میگوییم که از شما می پرسم + که آیا خداوند عالم الغیب والشهادت را اصم وغائب
می دانید + که آمین مخفی را نمی شنود گمان برید +
حدیث بخاری را چرا فراموش کنید + کنا مع النبی صلعم فکنا
اذا اشرفنا على واد هللنا وكبرنا ارتفعت اصواتنا فقال النبى
صلعم يا ايها الناس اربعوا على انفسكم فانكم لا تدعون اصم
ولا غائبا رواه البخارى ف چون در وادی همچنین حدیث وارد گردید +
پس بطور در حالت نماز (که جای تضرع وزاری است) حدیث حتی ان للسجدة
البينة رواه البخاری را درست وارید + وقوله تعالی واغضض من
صوتك ان انكر الاصوات لصوت الحمير را فراموش سازید + آیا
بر مفهوم حدیث غور نسازید + بمجرد دیدن حدیث شور وشغب نمائید + و
بقول معاندین فریب خورده چرا راه جهنم فراپیش گیرید + اگر گویید که از لفظ
اربعوا اعتدال مراد است + اخفا مراد نیست + گوییم که هرگاه در وادی لفظ

اذ لهذا برای اعتدال وارد شود + در حالت نماز چرا اخفا مراد نگردد + ای معترضان
اگر آمین بالجهر مشروع بودے + هرگز حضرت ابن مسعود رض همراه ان مهاجرین بالآمین شما که
اخفا فقتن را حکم نفرمودے + کما مرّ قوله فی تبصرة الثالثة +

تبصرۀ ششم در بحث رفع یدین

باز گفتیم که شما را اگر چیزی دیگر دارید بیارید + گفتند که احادیث رفع یدین بسیار
و معتبر اند + و احادیث عدم رفع قلیل و غیر معتبر + بنا بر آن گفتیم که غیر معتبر را اختیار کردن
چه مناسب است + و چرا علمای امام صاحب چرا حدیث مرجوح را ترجیح داده + و چرا
بنای مذهب بر راجح ننهاده + گفتیم که حالا از تقریر شما دریافتیم که شما بمناظره مغلوب گشته
دعوی شما را (که امام صاحب رای بر خلاف نصین رایج میدهد) تغیر و تبدیل
داده روی فرار فرا پیش گرفتید + بنا بران تقریر در راجح مرجوح نمائید + غیر مرجح را شنید
تا هم جواب شما میدهیم بشنوید + که راجحیت و مرجوحیت حدیث امریست بدعی که پیدا گشته
شده محدثین متاخرین است + لفظی نیست + چنانچه شما خود در باب فقه و اصول گوئید
باز چرا امر بدعی را حجت آرید + غیر بر تقدیر صحت تحقیق ترد متاخرین بمقابله قول امام
تابعی حجت شان نمی تواند + نه آن معتبر باشد + زیرا که بوقت امام تابعی رنگ سند حال
دیگر بود + بعدش تخلیط وضع وضاعین و افراط و تفریط متعصبین و واعظین رنگ
دیگر نمود + یعنی الشان بغرض تعصب و عناد راجح را مرجوح و مرجوح را راجح
گردانیده اند + تا بین العباد فساد انداز ند + و اکثر واعظین برای اعتماد کنانیدن بر قول
خود قول شی را سند قوی تا رسول صلعم رسانیده اند + کما قال العجالة المولانا عبد العزیز قدس سره
هذا القول مثله +

قاعده کلیه باید دانست که در هر مسئله اختلافیه که بهردو جانب حدیثها وارد
گردد + پس آن طرف که با قول امام اعظم رح متعلق باشد + ترجیح یابد + که قول تابعی

است و قول ما دون التابعی بمقابلهٔ تابعی معتبر نیست + و تابعیت امام ما مشهود بسیار
ثانی بوجه احسن ثابت گشته است + حاجت تکرار نیست + دیگر بشنو بیکه اعتبار را
اعتباریست کمال + که قوله تعالیٰ فاعتبروا یا اولی الابصار - و مضمون
لو لا الاعتبارات لبطلت الحکمة دران است دال + زیرا که در رفع
یدین و عدم رفع یدین احادیث و روایات را سه حال است + بشرط شیٔ + بشرط لا شیٔ
لا بشرط شیٔ - یعنی نخستین در وجود رفع یدین + دومین در عدم + سومین بین بین
اگرچه وجود اول بنسبت ثانی نزد شما کثرت میشمارند + اما چون ثالث را که صورت حال
نماز را دران است قیل و قال + و از ان عدم رفع لیکه دال +) با ثانی الصاف
نمائیم و مخالیه + و صورت ناسخ و منسوخ را نیز از تواریخ الحاق کنم و کعبه + و تبدل کرد
اسماء رجال + و تصحیح مقال قیل و قال بیازم و سازیم + و نیز از تعصب دست شوئیم
البته عدم را بر وجود مرجح یابیم و یابید + گفتم که ترا درین باب رسالهٔ تنویر العینین
مولانا محمد اسمعیل مرحوم کفایت باشد + گفتم که شما را همان کفایت مبارک باشد +
و دیگر امر اضدا از ان ضلالت باز دارد + و ما را بهدایت نهایت و دلالت عنایت کفایت
باشد + چرا که اولاً رسالهٔ مذکوره از تصنیفات مولانا مرحوم شدن گفتگوست + ثانیاً
مولانا خلیفهٔ جناب سید احمد قدس سره بود + و در کلکته دو سه بار رو نمود + گاهی
رفع یدین نکرد + نه در مواعظ حسنه خود بیانش فرمود + کما مر ذکره + ثالثاً -
مولانا را نیز خواه دو ما بیان وهابی دانند + لهذا فریق دیگر طریق دیگر گرفته از ضلالت
بتکفیرش فتوی دادند + چنانچه فقیر حضیر ردش نمود و بفتوی مقابلش دستخط کرد
که پیر و مرشدم جناب صوفی نور محمد مرحوم قدس سره (همواره مع جناب مولانا محمد اسمعیل
مرحوم مصاحبت جناب سید احمد قدس سره تا شهادت بود) برو بروی فقیر لغایة دیگر
مقابلش دستخط فرمود + و مولانا را از همه تهمتها بری ساخت + والعیاذ در رساله

مذکورہ عبارت تنہائے غیر مربوط واقع گشتہ است کہ ان رفع الیدین عند الافتتاح والرکوع والقیام منہ والقیام الی الثالثۃ سنۃ غیر موکدۃ من سنن الہدی فیثاب فاعلہ بقدر ما فعلہ ان دائما فبحسبہ وان مرۃ فبمثلہ ولا یلام تارکہ وان ترکہ مدۃ عمرہ ازین عبارت تنکیہ ظاہر و باہر است کہ اگر کسی تمام مدت العمر تارکش باشد ہرگز قابل ملامت نخواہد شد پس امام صاحب را چرا ملامت نمائید و مقلدینش را چرا چنانا چنین گوئید کسیکہ گفتہ چہ خوش گفتہ کہ پیران نمی پرند مریدان می پرانند علاوہ برآن این قول را قول دیگر ناقض است و آن این است کہ ونرید بالسنۃ الہدی ہہنا فعل غیر فرض وغیر مختص بالنبی صلعم فعلہ ہو والخلفاء الراشدون او امروا بہ او قرروا علیہ قربۃ ولم ینسخ ولم یترک بالاجماع چراکہ در غیر فرض واجب و سنت موکدہ وغیر ذلک داخل است پس تارکش چرا قابل ملامت نخواہد شد بلکہ قابل زجر خواہد شد علاوہ برآن برخلاف آنرا شما مرتکب رفتار کردہ فاین التطبیق بین العبارتین ـ وما برائے آن استعجاب جلی و انقلاب کلی ـ این است کہ اگر بعبارت تنویر العینین ہمہ احادیث عدم رفع یدین مرتفع وضعیف باشد پس قول ولا یلام تارکہ وان ترکہ مدۃ عمرہ چگونہ صحیح و درست شدن تواند زیراکہ چون جانب مخالف مردود شود جانب مقابلش موجود باید شد کہ درینجا ترک احد الامرین را فعل دیگر لازم باشد چنین است حال تنویر العینین اگر ختم کردن از تصنیفات مولانا محمد موح باشد تا شاید بجائے غضب دیجا ولد نوشتہ باشد وآن تعصب نفسانی است پس در شریعت اعتبارش نیست چنانچہ بتبصرہ شنیعہ حکایت در مبحث ہفتم آید انشاء اللہ تعالیٰ

جواب سمتنانم

من حدیثے که مسلم کرده هردو فریقین است از بخاری بردره وشودره بعدم مامور بودن
برفع یدین امّت مبرور می آرم و به آواز بلند بانگ داده از علماء فریقین و فضلاء
طرفین انصاف میخواهم که اگر قابل تسلیم است تسلیم کرده تقلید بعدم رفع یدین اختیار
نمایند و یا بالتعصب پیش سازند و آن حدیث اینست که عن ابی هریرة رض
ان رسول الله صلی الله علیه وسلم دخل المسجد فدخل رجل
فصلی فسلم علی النبی صلعم فرده وقال ارجع فصل فانک لم تصل فرجع
فصلی کما صلی ثم جاء فسلم علی النبی صلعم فقال ارجع فصل فانک
لم تصل ثلاثا فقال والذی بعثک بالحق ما احسن غیره فعلمنی
فقال اذا قمت الی الصلوة فکبر ثم اقرء ما تیسر معک من القرآن
ثم ارکع حتی تطمئن راکعا ثم ارفع حتی تعتدل قائما ثم اسجد
حتی تطمئن ساجدا ثم ارفع حتی تطمئن جالسا وافعل فی صلوتک
کلها اخرجه البخاری والصافی المشکوة درین حدیث باریکهای بے و فقهای
بیشمار است فهم هر کس درانها نمی رسد و اول آنکه این مقام مقام تعلیم عام
و بیان صفت صلوة تام است (کما فی العینی) که در باب صفت صلوة مرقوم است
دوم آنکه تعلیم خاص در تعدیل ارکان کما ذهب الیه الشافعی رح
مراد استحباب است که امام شافعی رح ازین حدیث تعدیل ارکان را فرض کرده مدعا
دیگر خود بیهار که می آید ترک سازد و سوم تعلیم عدم رفع یدین کما ذهب
الیه ابو حنیفة رح اگر رفع یدین مسنون غیر منسوخ می بودے البته تعلیمش میفرمود
چهارم تعلیم عدم فرضیت قرأة فاتحه لقوله ما تیسر معک من القرآن
اگر قرأت فاتحه فرض بودے ضرور امرش فرمودندے کما ذهب الیه
ابو حنیفه رح کذا فی العینی و چون کسی از غیر مقلدین را زهره انکار این

۵۵۹

حدیث نیست لہذا می بندہ می گویم کہ احادیث رفع یدین منسوخ گشتہ + بنابران امام ابو حنیفہ
ترک کردہ + ونیز حدیث دیگر بنمایش می آرم + عن ابی ہریرۃ رض
قال کان رسول اللہ صلعم اذا قام الی الصلوۃ یکبر حین یقوم
ثم یکبر حین یرکع ثم یقول سمع اللہ لمن حمدہ حین یرفع صلبہ
من الرکعۃ ثم یقول وهو قائم ربنا لک الحمد ثم یکبر حین یہوی
ثم یکبر حین یرفع راسہ ثم یکبر حین یسجد ثم یکبر حین
یرفع راسہ ثم یفعل ذلک فی الصلوۃ کلہا حتی یقضیہا و
یکبر حین یقوم من الثنتین بعد الجلوس متفق علیہ کذا فی المشکوۃ
درینجا حال رفع یدین مفقود است وتلاش مسدود + وہمچنان در روایت
مسلم از عائشہ رض ودر روایت متفق علیہ ابی ہریرہ رض ودر روایت بخاری از
ابی حمید الساعدی رض ودر روایت متفق علیہ از مالک بن الحویرث رض وغیرہ کہ
کہ در باب صفت صلوۃ مشکوۃ موجود است اثر رفع یدین یک قلم مرفوع است
پس عمل بران ممنوع است + ونیز چند آثار بر ثبوت منسوخیت رفع یدین بیان
بر جنید + والنصاف سازید + ان عبد اللہ بن الزبیر رای رجلا یصلی
فی المسجد الحرام ویرفع یدیہ عند الرکوع وعند رفع الراس
منہ فقال لا تفعل انہ امر فعلہ رسول اللہ صلعم فی اول الاسلام
ثم ترکہ ونسخ کذا فی ہدایۃ وایضًا وعن علقمۃ قال قال
لنا ابن مسعود الا اصلی بکم صلوۃ رسول اللہ صلعم فصلی ولم
یرفع یدیہ الا مرۃ واحدۃ مع التکبیرۃ الافتتاح رواہ ابوداود
والترمذی والنسائی وقال ابوداود ولیس هو بصحیح علی هذا المعنی کذا فی
المشکوۃ - اگرچہ ابوداود آنرا باین معنی غیر صحیح گوید + اما القاعدہ کلیہ مذکورہ

واجب العمل گردد، و بروایت دیگر ابوداؤد و نسائی تفتیش باشد، وعن البراء قال رأیت رسول اللہ صلعم اذا افتتح الصلوٰۃ رفع یدیہ الی قریب من اذنیہ ثم لا یعود اخرجہ ابوداؤد وکذا فی تیسیر الاصول پس معلوم شد کہ معنی قول ابوداؤد ولیس ہو بصحیح الخ این است کہ این روایت باین طریق ثابت نیست بلکہ بطریق دیگر ثابت است و ترمذی حدیث ابن مسعود را حسن گفتہ و مولانا عبدالحق دہلوی در اشعۃ اللمعات و مدارج النبوت نسوخیت رفع یدین ثابت کردہ، وایضاً قال ابن مسعود رضہ رفع رسول اللہ صلعم فرفعنا وترک فترکنا، وایضاً قال ابن عباس رضہ ان العشرۃ المبشرۃ لا یرفعون ایدیہم الا عند الافتتاح، وایضاً اخرج ابوبکر بن ابی شیبہ فی مصنفہ عن ابن عباس رضہ مرفوعاً لا یرفع الایدی الا فی سبعۃ مواطن التکبیر الاول والاستقبال القبلۃ و الموقف وعرفات والمنا والمروۃ والصفا، کذا فی ہدایہ و مدارج النبوت وایضاً از روایت ابوہریرہ رضہ ترک رفع یدین از صحابہ بخوبی ثابت است عن ابی ہریرہ رضہ انہ کان یصلی بہم فیکبر کلما خفض و رفع فقیل لہ ما ہذا التکبیر فقال انہا لصلوٰۃ رسول اللہ صلعم اخرجہ الستۃ وہذا لفظ الشیخین۔ وفی اخری للنسائی (کان ثنا فی المذہب) ان اباہریرۃ جاء الی مسجد بنی زریق فقال ثلث کان رسول اللہ صلعم یعمل بہن ترکہن الناس کان یرفع یدیہ فی الصلوٰۃ مدا ویسکت ہنیئۃ ویکبر اذا سجد، کذا فی تیسیر الاصول گفتند بچہ طور ازین روایت ترک رفع یدین ثابت است، گفتم کہ عیان را بیان چہ کہ قولہ ما ہذا التکبیر بر استغنای فعل دلالت کند، و استعجاب بر عدم ومیت فعل شود و

رسد + ودیگر قوله ترکهن الناس بسکه بر عدم موجود بودنش در آن وقت
حجت می گردد + وعدم موجود بودنش بقرن اول دلالت بر عدم سنت مستقره
کند + نعم ما قاله المولانا شاه ولی الله فی حجة البالغة فان
القرن الاول ابا هایدل علی انها لیست سنة مستقرة
ولا مما عمل به الجمهور ۱۲ کما مر فی بحث قرأت الفاتحه + ولیس
این روایت شیخین وغیرهما نیز تصدیق آثار مذکوره شهادت می دهد +
گر گفتند کان یرفع یدیه الخ را چه می گوئی گفتیم که شاید حضرت ابو هریره رضی
را حال منسوخیت رفع یدین معلوم نبود + یا کسی معاند این جمله را باین روایت
الحاق نمود + گر گفتند که شاه ولی الله قدس سره در حجة البالغه والذی
یرفع احب الی ممن لا یرفع فان احادیث الرفع اکثر واثبت
نوشته + گفتیم که همان شاه صاحب در همان کتاب ذیل همان عبارت این
عبارت هم نوشته + غیر انه لا ینبغی لانسان فی مثل هذه الصورة
ان یثیر علی نفسه فتنة عوام بلده وهو قوله صلعم لولا حداثة
قومك بالكفر لنقضت الكعبة + ولا يبعد ان يكون ابن مسعود
ظن ان السنة المتقررة آخرا هو تركه لما تلقن من ان مبنى الصلوة
علی سکون الاطراف الخ ای معترضان هرگاه هر دو جانب عادت
کثیره - و روایات غزیره - وارد گشته + به دلیل عبارت تنویر العینین شماه
لا یلام تارکه وان ترکه مدة عمره اعتقاد شما هم این شده باشد که اگر کسی
در همه مدت عمرش ترک رفع یدین کند تا هم قابل ملامت نباشد + با وجود این
بجهت آن در میان خلائق عداوت انداختن و جنگ و جدل نمودن و مقلدین
امام اعظم رح را مشرک گفتن چه مناسب است + کار مفسدان همین است + گفتند

که تو درمیان احادیث صحیحه و غیر صحیحه و راجح و مرجوح وغیر ذلک اصلا امتیاز نساختهٔ
هرچه بزبانت می آید می گوئی ❊ گفتم که این همه اعتبارات محدثین سنه صدی و
چهارصدی را بمقابلهٔ اعتبارات ائمه خیر القرونی اعتبارے نیست ❊ کما مر ذکره ایضا
بلکه قاعدهٔ کلیهٔ مذکوره را خیلے اعتبار است ❊ زیراکه صحاحین را بجز توسطات متعدده
و لتوسلات علیا عده ❊ آن هم از خلط رطب و یابس بالیقین ❊ بالنص محفوظ
نمانده ❊ سند حدیثے را برسول خدا صلعم رسانیدن نتوانسته ❊ و درجات متوسطین
از درجهٔ ائمه مجتهدین بحیثیت خیر القرون قرنی الخ ادون ثابت گشته ❊ چون ما بدلائل ثابت
اعلی بیابیم ❊ بمقابلهٔ آن بهدایت ادنی نمی گرائیم ❊ بنابران بر مخالفت صحاح نمی ترسیم
اما تاهم بر اثبات دعوی ما از دلائل صحاح عاجز نیستیم ❊ بلکه هر مسئله را که میخواهیم ❊
بخوبی ثابت کردن توانیم ❊ چنانچه دانسته ❊ انشاء الله تعالی آینده هم بدانند ❊

مختصر و مفهم در دفع طعن غیر مقلدان در مسئله که نزد امام حکم قاضی ظاهرا و باطنا نافذ باشد

باز گفتم اگر چیزے دیگر داری بیار ❊ و جوابش از من بشنو ❊ گفت
که امام صاحب درین مسئله (حکم قاضی در امر ظاهرا و باطنا نافذ باشد گوید)
خلاف حدیث بخاری و مسلم نموده - اِنَّمَا اَنَا بَشَرٌ وَاِنَّكُمْ تَخْتَصِمُوْنَ اِلَيَّ وَلَعَلَّ
بَعْضَكُمْ اَنْ يَّكُوْنَ اَلْحَنَ بِحُجَّتِهٖ مِنْ بَعْضٍ فَاَقْضِيَ لَهٗ عَلٰی نَحْوِ مَا
اَسْمَعُ مِنْهُ فَمَنْ قَضَيْتُ لَهٗ بِشَيْءٍ مِّنْ حَقِّ اَخِيْهِ فَلَا يَاْخُذَنَّهٗ
فَاِنَّمَا اَقْطَعُ لَهٗ قِطْعَةً مِّنَ النَّارِ ❊ اخرجه الشیخان کذا فی المشکوة پس اگر کسے بر زن غیرے دعوی زوجیت
کند و بر او دو شاهد گذارد - و قاضی بحسب ظاهر حکم سازد شد امرءه زوجه غیر زید که مدعی شده بود و طی باو حلال باشد سبحان الله
چه خوبها او بایشان را گردد ❊ گفتم که اولا این مسئله خلافیه است ❊ متفق علیها
نیست ❊ که الزام یابم ❊ و نادم شوم ❊ ثانیا اینکه اگر شخصے از منافقین نزدیک

خود را آراسته و پیراسته بغرض تخلل در احکام اسلام حدیثے باستند قوی تر تنوع خود
آنرا نزد محدثین ظاهر کرده + و صحت آنرا حسب شروط خود یافته - داخل کتاب ساختند
پس هر جاهل با حدیث مثل شما آنرا حدیث مرفوع گردانیده + و عند الله نیز آنرا حدیث
شمارند و پس لامحاله ازان غیر نبی را نبی صلعم گردانیدن لازم شود + نعوذ بالله
چقدر غرض منافقان بر عمل همچنین احادیث حاصل گردد + و در احکام اسلام
خلل پذیرد + حالا باید دید که کدام ازین دو امر ترا لغو و حکم قاضی ظاهرا و باطنا
و غیر نبی را نبی داشتن اعتقادا معصیت تر است + ثالثا - لکن مرا باید که
بر اعتراض و تمثیل شما بهزار جان و دل قربان شوم + و سخن وشی تمام - در صحبت ما
تسلیمش کنم + که سراسر آنرا با کثر تسلیم بر ابر می یابم + که ازان بنائے ضلالت شما از بنا
بر کندن توانم + اگر شما را بر قول خود از قرار بر قرار یابم + زیرا که هرگاه حکم قاضی
با وجود شهادت شرعی شاهدین مکلفین ظاهرا و باطنا نافذ نباشد + پس با وصف
عدم ثبوت شهادت شرعی با خبار احاد و حکم صحت کل مرویات صحاح - و جمیع کتب
صاحبان فلاح - چگونه عند الله ظاهرا و باطنا نافذ شدن توانند + که هر کس آنها را حدیث
قول النبی صلعم شمارد + و کل احکام شرعی را بر آنها مدار سازد + حالانکه آن جمیع
و ضاعین محفوظ شرعی نباشد + پس بقول شما لامحاله عمل بر بعض آنها نیز مثل
وطی مدعی مذکور عند الله حرام باشد + پس اجتناب از آنها واجب و لازم گردد +
لما فی المشکوة عن ابن عباس رضی قال قال رسول الله صلعم اتقوا الحدیث
عنی الا ما علمتم فمن کذب علی متعمدا فلیتبوء مقعده فی النار
فاین لکم الفرار - فیکون فی النار لکم القرار + ؏ این المفر
ولا مفر لهارب + حالا ای معترضان اگر ازین چنین اعتراض باز آئید +
نیز اگر با ایمان ثابت باشید + ورنه مثل روایات صحاح توحید خود را هم از دست

که ائمه بتوسط شهادت شهادت حقیقتش را در یافتند ؛ و آن اقوال شما عند الله
نافذ نباشد ؛ پس ایمان شما کجا باقی ماند ؛ بلکه در حکم ثبوت نسب شما هم سخن رود و بلکه
حقیقت امر را بیخبر مادر و خدا که داند نا العیاذ بالله رابعًا اینکه از حدیث مذکور بطلان
نفوذ حکم رسول صلعم به نسبت مدعا علیه مفاد نیست ؛ بلکه عذاب مدعی کاذب و شاهد کاذب دروغ
متحقق است ؛ پس این حدیث مخالف امام صاحب نشد ؛ نه مثبت مطلب شما شد ؛
خامسًا اگر حکم قاضی نافذ نباشد ؛ عدالت از دنیا مثل عنقا آشیانه عدم پرواز
کند ؛ و بانتظام خلل پذیرد ؛ و احکام شرع مبین مثل احکام کافرین متحقق باشند
و آیت واستشهدوا شهیدین من رجالکم الخ و آیت واشهدوا
ذوی عدل منکم و آیت اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم الخ
مهمل گردد ؛ که باوجود اتیان اقرار آمر مامور به نزد آمر نافذ نباشد ؛ پس حکم شرع
بجز عبث متحقق نباشد ؛ العیاذ بالله ؛ سادسًا اینکه این مسئله مخالف حدیث نیست
بلکه موافق حدیث است چراکه چون پیران پیران بخاری و مسلم رح امام محمد رح (که استاذ
امام شافعی رح و امام الشافعی استاذ امام احمد حنبل رح و امام حنبل رح استاذ مسلم
وغیره است) در مبسوط خود روایت زیرین را باسناد خود می نویسد ؛ پس مناسب با تشنیع
بر تکیه نوشته تحسین کسی را نمی رسد ؛ که شور و شغب بسازد ؛ ترجمه و تفتیش اینست که
نزد هم رسید که شخصی بخدمت حضرت علی رض بر نکاح زنی بیّنه قایم نمود ؛ و زن منکر نکاحش
بود ؛ پس حضرت علی رض زن را برفتن نزد همان شوهرش حکم فرمود ؛ زن گفت که این
مرد مرا نکاح نکرد ؛ اگر حکم چنین باشد ؛ با او نکاحم بده فرمود که من تجدید نکاح نکردم
بر نکاح شاهدانت کفایت کنم ؛ انتهی پس ازین بخوبی ظاهر گشت که حکم قاضی را بدلیل
شهادت مکلفین ظاهرًا و باطنًا نافذ باید ساخت ؛ ورنه حضرت علی رض باوجود انکار
زن امر را بتجدید بر نکاح سابق ثابت نمی داشت ؛ اما ناتان مضمون لعنة الله

علی الکاذبین و بحدیث مذکور اقطع له قطعة من النار بر کاذب ارتقا
سزا باید + اگرچه فهم شما این معنی را گنجایش نکند + لیکن شنیده شد آنچنین امر آسان با
که قتیکه قومی را بر قومی تسلط سازد + ازان حقوق بعضے را برائے بعضے ثابت بلکه زنان
کسی را برائے کسی حلال گردانند + که دران صورت وطی غیر بازنان غیر حلال گردد + و شرع
همچنین حقوق را اعتبار کند + پس نزد خدا حکمش نافذ باشد + فتامل + شما و پیران
پیران شما را همچنان دل و دماغ کجا که بفهم امام برسید + و کنهش چه یابید + خلاصه
لقد افردت بهذا الجواب + بتائید خالق الالهام بالصواب +
سابعًا اینکه از تقریر شما (که امام صاحب درین مسئله خلاف حدیث بخاری و
مسلم نموده) بوے شرک صاف ظاهر است که شما بخاری و مسلم را رسول صلعم یا نحو
دانید + و آنانرا در رسالت باصحابیت شریک گردانید + پس استدلال شما بآیت
اتخذوا احبارهم الخ که در حق مقلدین سازید + بر شما نیز ثابت گردید + نعم
ما قیل من حفر بئرًا لاخیه فقد وقع فیها + اگر این را مجاز اوریت دیگر
پس در حق مقلدین فقه چرا همچنین مجاز را دست بماریدا + کما مر ذکره مرارًا دیگر
تکرارًا + ثامنًا اینکه براعتماد تصانیف و تالیف و شروط و قواعد آئمه متاخرین
شرّ القرون- تصانیف و قواعد شرعیه مستنبطه آئمه مجتهدین خیر القرون را تضعیف
گردانیدن عقلًا و شرعًا مقبوح است + ممدوح نیست + که ایشان بدلیل حدیث
خیر القرون قرنی الخ انصاف و اعلمهم و خیارهم و اقربهم الی النبی صلعم اند + باشد
از غلط و وضع و ضاعین نسبت البعدیم محفوظ تر ماند + بنابران مولانا شاه ولی الله
در حجة البالغه و غیرها و پسرش مولانا شاه عبد العزیز قدس سرهما در عجاله نافعه و غیره
نوشته اند + که اکثر متاخرین محدثین را آئین تمیز و ترتیب از دست رفته است
ناچار در بعضے مسائل خلاف جمهور کرده اند + و با حدیث کتب غیر معتبر تمسک جسته اند

حتی کہ مسند امام شافعی رح و سنن ابن ماجہ و دارمی و مصنف ابو بکر بن شیبہ وغیرہم
را نیز بتہمت وضع شامل نمودہ اند + وشما با وجودش برتکیۂ اقوال البعدہم اقربہم را
الزام دادن را ایمان تصور یہ + خدا را ازین تصور باز آئید + و در حقیقت تقلید
ائمہ متقدمین تصدیق نمائید + تاسعًا اینکہ شما بغرض تنزویہ جہال و
تنفیر رجال می گوئید کہ امام صاحب مخالفت امام بخاری و مسلم نمودہ + نامردنان
دانند کہ امام صاحب بعد بخاری و مسلم متولد شدہ + در معنی مخالفت متحقق نیست + حالانکہ
این امر بالعکس است + کہ امام قبل تولد بخاری و مسلم بودہ + پس نسبت مخالفت
با امام ثابت گشتہ + بل بمحدثین متحقق شدہ + حتی کہ باعث مخالفت و تعصبیت محدثین
نام امام ابو حنیفہ رح را در مسند ذکر نکردہ اند + و دیگر ہم عصران و شاگردانش
را شیوخ تصور بیدہ ذکر آنان نمودند + چنانچہ این امر برکسانیکہ شیوخ صحیحین را
می شناسند + و نام آنان را بحث تبصرہ ہائے مقصد اول بخوبی نظر کردہ باشند +
ظاہر خواہد شد + و قول مثبوت خواہد آمد +

اطلاع بر مافی الضمیر غیر مقلدان

ای غیر مقلدان غرض شما
ازین مسئلہ طعنہ بر امام صاحب نیست + بلکہ بر شریعت است + زیرا کہ بمضمون
(سیکے را بگیر دیگرے را دعوی کن) اگر عدم نفوذ حکم قاضی ثابت کردن توانید + بر ابطال
احکام شریعت بسہولت دست یابید + یعنی عجب نیست کہ آئندہ بگوئید + کہ چون
بشہادت شرعی ہم حکم قاضی نزد خدا نافذ نباشد + دیگر اخبار احاد کہ می رسد +
کہ لائق اعتماد شریعت گردد + پس ازین قلع و قمع اسلام شود + کہ بر مسائل
فقہیہ اعتماد ماند + نہ بر روایات صحاح وثوق باقی باشد + کہ این ہمہ امورات را ثبات
نیز احتمالیہ است + و با مور احتمالیہ بمضمون اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال
باطل است + پس امور شرعی را کہ نزد خدا نافذ نباشد + اعتبارے نیست + بلکہ لغو

معیوب سازند + معتمد بر تکیهٔ آنها مقلدین را مشرک گویند حال اہل انصاف
باید + ہرگز اعتساف نشاید + که درمیان تشریع فقه و اصول + و تشریع عیوب اہل
سیول + کدام مفتوح تر است + آرے همچنین تقریر را تشہیر نباید ساخت + که
اگر کافرے دریافت + به نسبت ہر دو فرقهٔ مجتہدین - و فرقهٔ محدثین نامہا و طعنہا
سازند + رفته رفته این خانه جنگی - با بطال احکام شرعی - علت گیرند + چنانچه بالفعل
غیر مقلدین همچنین اقوال مشائخ را که در محل مناظره بالزام خصم رد داده حسبه آورده
دلیل خود ساختند + نه فهمیدند که ایشان فقط بغرض الزام خصم آورده اند + و
اعتقاد دلی و وثوق قلبی بر آن ندارند + چنانچه مولانا شاه عبدالعزیز تحفهٔ اثنا عشریه
و پدر مولانا مولانا شاه ولی الله قدس سرہما در ازالة دلائل الزامیه چنان آورده اند
گویا ہر دو خارجی بودند + العیاذ بالله و چنانچه مثالش من نامے بردم +
نه من بر شان محدثین چیزے دیگر نیت دارم + معاذ الله منه + اما غیر مقلدان
همچنین دو و یک قول الزامی ایشان را غیر مقلد تصور ند + بناءً علیه
همچنین بعض تحریرات مولانا شاه ولی الله و پسرش مولانا شاه عبدالعزیز و
نبیره اش مولانا محمد اسمعیل و مولانا محمد اسحق و مولانا جلال الدین السیوطی و ملا جیون
و مولانا عبدالحق دہلوی وغیرہم رضی الله عنہم حجت گرفتند + اما فی التحقیق این
ہمه کلهم اجمعون مقلد بودند + گرچه گذشته که ہرگز چنان نیست که تو گفتی بلکه نقلے
بیارم تا ترا وثوق باشد - و شبه رود +

حکایت

روزے بخدمت مولانا شاه عبدالعزیز صاحب متعلیان مجتمع گشته شکایت این امر نمودند
که برادرزاده حضور مولانا محمد اسمعیل صاحب رفع یدین نماید فرمود که من ندیدم
گفتند که ما دیدیم گفت چیزے گوئید + بلکه او را بگذارید + که اگر شکایت شما بشنود
باصرار و ضد آمده زیادتی خواهد کرد + و ہمه دوستان و معتقدانش را بران خواهد آورد

پس نتیجه اش بد خواهد شد + فی الواقع چون مولانا اسمعیل صاحب شکایت را شنیده
بغضب و طیش آمده بیک رکعت بست بار آمین بالجهر کرد + و رفع یدین نمود +
اگر مولانا مقلد ابوحنیفه رح بودے + هرگز رفع یدین نمی کردے + نه آمین بالجهر
گفتے + گفتم جاء الحق وزهق الباطل زیراکه این خبر راست باشد یا
دروغ + بر تقدیر ثانی + تقریر شما فانی + و بر تقدیر اول - دلیل اقوی و اجل
گردید + و ازان صاف ظاهر گشت که شاه صاحب رفع یدین نمی کردے + بلکه
بتاکید تمام - اهتمام مالاکلام بر رفع یدین و رفع الجهر بالآمین کوشان بودے + و از
مخالفت مولانا محمد اسمعیل صاحب ترسان ماندے + که گاه بگاه و بغضب و تعصب
و طیش آمده خلاف تقلید فقیه هم ساختے + ورنه حسب مسائل فقهیه حنفیه همه
احکام شرعیه - ادا نمودے + خیلے استعجاب است که شما از فعل مولانا اسمعیل صاحب
مخالفت ابوحنیفه رح حجت گرفتید + اما دران مخالفت رسول صلعم و ممانعت مخالفت
شاه صاحب را ندیدید + و مخالفت غضب را دریافتید + چون نباشد چشم دشمنان بدبین
بدبینا + و بدبینان نیک کور باشند نابینا +

بیت

چون غرض آمد هنر پوشیده شد صد حجاب از دل بسوئے دیده شد

عجب نیست که شما بدل با مولانا اسمعیل مرحوم عداوت داشته بظاهر چیزے دیگر گویند
و مزخرفات را به ایشان منسوب سازید + تا موجب تکفیر گردد + چنانچه شیطان
بحب ظاهری بصورت حضرت میکائیل عم را برائے اطمینان فرزند اشتر طیار ساخت
ازان آنان را بنار جهنم انداخت + ازین حکایت این هم راست می نماید که
تنویر العینین همچنان وقت رها داده بود + شاید بعد ازان رجوع نمود + مثل
مولانا شاه عبد العزیز صاحب که بارے چند روز دعوی اجتهاد کرده بود + باز
ازان رجوع نمود + اما تحریر اینکه در الوقت بظهور رسید + باقی ماند حتی که حالا آنها

غیر مقلدان را دلیل گردید + و نیز در انہا افراط و تفریط گردانید + فقطیر الفرق بین الحق والباطل ولو کنتم لا تعقلون +

تبصرہ نہم در بحث نقض وضو و عدمش بمس ذکر

باز گفتم کہ چیزے دیگر بگوئید اگر دارید + گفتند کہ باعث تقلید امام صاحب اکثر مقلدانش بے وضو نماز می خوانند کہ بعد مس ذکر بلا وضو نماز خوانند + و بحدیث بسرہ بنت صفوان رض مس ذکر ناقض وضو است + و امام صاحب آنرا ناقض وضو نمی داند لہذا مقلدانش بعد مسش بلا وضو نماز خوانند + و بلا وضو صحت نماز معدوم + پس ہمین بے نمازیان را اسلام ہر کو مہ را معلوم ۔ گفتم کہ شور بختان بآرزو خواہند + مقبلان را زوال نعمت و جاہ + گر نہ بیند بروز شپرہ چشم + چشمۂ آفتاب را چہ گناہ +

نور گیتی فروز چشمہ ہور زشت باشد بچشم موشک کور

ای متعصبان حدیث بسرہ را دیدید + حدیث طلق بن علی رض را ندیدید +

عن طلق بن علی رض قال قدمنا علی رسول صلعم فجاء رجل کانہ بدوی فقال یا رسول صلعم ما تری فی مس الرجل ذکرہ بعد ما یتوضاء قال وھل وھو الا بضعۃ او قال بضعۃ منہ اخرجہ اصحاب السنن واللفظ لغیر الترمذی کذا فی التیسیر الاصول

حذر باید از سیر مردان درشت چو با کودکان بر نیائی بکشت

گفتند کہ حدیث طلق مرجوع است گفتم بلکہ حدیث بسرہ مرجوع است + کہ امام الائمہ امام ابو حنیفہ کہ استاد مشائخ صحاح است آنرا نگرفت + پس بقاعدہ کلیہ تبصرہ ششم سند حدیث طلق مقوی گشت + و ما ورای آن یحیی بن معین امام حدیث بسرہ حدیث را از رسول ثابت نیست گفتہ +

چنانچہ طحطاوی آنرا نقل کردہ * کذا قال یحیی بن معین ثلثۃ احادیث
لم تثبت عن رسول صلعم کل مسکر حرام و من مس ذکرہ فلیتوضا
ولا نکاح الا بولی کذا فی الطحطاوی - دیگر اینکہ در روایت حدیث بسرہ
مروان بن حکم است * آنرا حال بین الخلائق نا ظاہر نیست * چنانچہ بجنسہ آن
روایت را از موطاء شریف نقل می نمائیم * تا ناظرین را التصدیق قولم کنانم *
عن عبد اللہ بن ابی بکر بن محمد بن عمرو ابن حزم انہ سمع عروۃ
بن الزبیر یقول دخلت علی مروان بن الحکم فتذاکرنا ما یکون
منہ الوضوء فقال مروان و من مس الذکر الوضوء فقال عروۃ
ما علمت ذلک فقال مروان بن الحکم اخبرتنی بسرۃ بنت صفوان
انہا سمعت رسول اللہ صلعم یقول اذا مس احدکم ذکرہ
فلیتوضا ، اخرجہ مالک رح *
لطیفہ ای معترضان متعصبان بر شان ابن الزبیر رض کہ ما علمت ذلک گفتہ
چہ گوئید * آیا او را یکے از اجلائے صحابی و اقرب الناس الی النبی صلعم فی القرابت
دانید یا ندانید * و درمیان زن و مرد امتیاز دارید یا ندارید * و مضمون حدیث
فاطمہ بنت قیس را کہ در تبصرہ بست و چہارم مقصد اول گذشت دریافتید یا
ندریافتید * و کثرت مصاحبت ابن زبیر رض بہ نسبت بسرہ بنت صفوان رض
تصدیق کنید یا نکنید * و خبر مروان کہ نفی کردہ شدہ و رسول کریم صلعم است احتمال
صدق و کذب دارد یا ندارد * شما بشما آن خبر را کالوحی شمارید * یا ابن زبیر
را مقتدا گردانید یا لا مقلد امام صاحب دانستید * چون اینہا را دریافتید * تمام
دیگر را ظاہر نمائیم بشنوید * کہ اگر حدیث بسرہ صحیح باشد * نماز ہای ابن زبیر رض
کہ قبل از شنیدن این روایت بمس ذکر نماز خواندہ بود نادرست شدن لازم

کما قلتم فی المقادیر العیاذ باللہ فلیس ما اختریتم + ولساء ما آخذ بخذ
بنا بران شاہ ولی اللہ قدس سرہ در مصفی بحث این روایت بسرہ گوید کہ دلالت
می کند برین مدعا کہ وضوء شرعی کثیر الوقوع است پس بعید می نماید اختلاف اختلافے
صحابہ در مثل این امور - اما اختلاف در تورعات و مثل آن در صحابہ شائع بود بلکہ
جمہور بخصوص میل می کردند + وسفیان ثوری و محمد بن الحسن بحدیث حسن طلق بن
علی رض حدیث بسرہ را مرجوح دانستند + و بآثار حضرت علی و ابن مسعود و ابن عباس
و حذیفہ و ابو درداء و سعید بن المسیب و حسن بصری رضی اللہ عنہم موجود است کہ از
مس ذکر وضو لازم نمی شد نزدیک ایشان اگرچہ امام بغوی رح کہ شافعی المذہب
بود باتباع مذہب خود حدیث طلق بن علی رض را بحدیث بسرہ کہ متاخر است می گوید
منسوخ می سازد + اما عقلاً حدیث بسرہ بحدیث طلق منسوخ شدن لازم آید
زیرا کہ در حدیث طلق اگر قائل بوی را از شنیدن حدیث بسرہ شبہ بالمس نرفتے
و ہرگز بقولہ ما تری فی مس الرجل ذکرہ بعد ما یتوضاء از رسول صلعم
سوال نکردے + ازین صاف معلوم و مفہوم می شود کہ حدیث بسرہ سابق است از
حدیث طلق پس این ناسخ آن گشت + علاوہ بران حدیث طلق را ہمہ اصحاب سنن
روایت می کنند + و عمرو بن علی الفلاس و ابن المدینی و ابن حبان والطبرانی و
ابن حزم صحیح است گفتند + کذا فی المظہری و در شرح مسلم مولانا عبد العلی مرحوم
از فتح القدیر و مولانا عبد الحق دہلوی و ترمذی و ابوداؤد و ابن حبان والنسائی
راجحیت حدیث طلق را مع مرجوحیت حدیث بسرہ بشرح بسط ثابت کردہ است +
فارجع الیہ ان شئت پس از تحریرات ما تقدم بدلائل می رسد کہ حدیث بسرہ
از دو حال خالی نباشد + یکی ازان اینکہ از موضوعات معاندین دین باشد کہ بغرض
خلل اندازی باحکام اسلام این کلام مقبول انام بظاہر القاے تمام درمیان عوام

وارد را وضع کرده بعض اجلاے صحابہ منسوب نمودہ داشتہ باشند + تا آید و دانند

امتان پیغمبر آخر الزمان فتنہ دنیا دیے پایان بوقوع آمدن توانند + یعنی بانظار

گفتن توانند کہ ما بارہا جامہ ناپاک بلکہ پلیدگی ہا را بزیر جا مہ داشتہ نماز خواندیم

توانیم بر قیاس ذکر کہ ناپاک است بمس وضو باید بان نماز درست شود + پس با

نجس زیر جامہ نماز خواندن البتہ درست خواہد شد + رفتہ رفتہ فسادات کثیر بوقوع

خواہد آمد + دیگر اذان اینکہ از موضوعات نباشد۔ اما کنایہ از بول و مذی و دستان

انداری احد الزوجین بداخل محل مخصوص زنان کہ ہموارہ بتر می باشد کردہ باشند +

یا از التقاء بشرتین را کنایہ فرمودہ باشند + چنانچہ مجیی از غائط را کنایہ ستنجا گردند

و نکاح کنایہ از جماع می باشد + ہمچنان از مس ذکر مس داخل فرج را کنایہ نمودہ نظام

نام ذکر نمودہ باشد + تا بسرہ را شرم نباشد + یا بسرہ خود بجاے فرج ذکر را ذکر کردہ

باشد + و بر این دعواے کنایہ من دلیلے بیارم عن ابن عباس رض قال جاء رجل

الی رسول صلعم فقال یا رسول صلعم ان امرأتی لاترد ید لامس الخ

اخرجہ ابو داؤد و النسائی در ینجا از ید لامس زنا مراد است کذا فی التیسیر الاعلوم

وعن انس رض (تا) فاعتزلوا النساء فی المحیض الی اخر الایۃ فقال

رسول صلعم اصنعوا کل شئ الا النکاح الی آخرہ در ینجا نکاح بمعنی جماع است +

وا زمس الختان حدیث اذا مس الختان الختان وجب الغسل اخرجہ المرمذی

دخول کنایہ است + خصوصًا حدیث عسیلہ در باب کنایہ خیلے مشہور و بکتابہا

مسطور است + حاجت دلیل دیگر نیست + و کسانیکہ ایں ہمہ کنایات را نمی فہمند بیجا

بسرہ شور و شغب برپا کنند + و لہٰذا سر لقاوت می نمایند + و بباطن عداوت امام

مخفی دارند + واگر از مس ذکر وضو لازم شود + ذکر را نجاست لازم گردد + حالا کہ

یکے از اعضاے مومن است و مومن بحدیث ان المومن لا ینجس اخرجہ

کذا فی التفسیر تخصیص نیست ٭ واگر لمس ذکر وضو لازم باشد ٭ موجب ثلث و تکلیف است وَ آن منهی عنه باشد ٭ لقول النبی صلعم عن انس ان رسول اللہ صلعم کان یقول لا تشددوا علی انفسکم فیشدد اللہ علیکم الخ رواہ ابوداؤد وکذا فی المشکوٰۃ و ہم مخالفت قرآن است ٭ قولہ تعالیٰ یرید بکم الیسر ولا یرید بکم العسر ۱۲ و دیگر دلیلے شافی و حجتے کافی از قول الٰہی بیارم بشنوید ٭ خار از انصاف سازید ٭ اعتساف نکنید ٭ قولہ تعالیٰ اَو لٰمستم النساء فلم تجدوا ماءً فتیمموا صعیدًا طیبًا درینجا لمس بمعنی جماع است ٭ بالقول بعض الثقات و المحققین دران کسے را خلافے نیست ٭ پس روایت مس ذکر کہ باین معنی وارد است ٭ دران شکے نیست ٭ دلیل عقلی ہمین است کہ چون لمس در و دیوار و کفار و اشجار و احجار وضو نشکند پس لمس ذکر را چہ ذکر واذکار است کہ مسش ناقض وضو باشد ٭ حالا می پرسم کہ ذکر پاک است یا ناپاک اگر ناپاک است آنرا از تن جدا باید ساخت ٭ واگر مثل دیگر اعضا و پارچہ ملبوسہ پاک است چرا لمسش وضو نشکند ـ و لمس دیگر اعضا و غیرہ وضو نشکند ٭ **گفتند** کہ در حدیث آمدہ است ٭ و در حدیث عقل را مداخلت نیست ٭ **گفتم** سیجانب آخر ہم حدیث است ٭ آنرا دیدید ٭ این را ندیدید ٭ آرے شمارا ہمین سادہ دلی با عداوت قلبی بہ بلا مبتلا ساختہ ٭ و ایمان خود را باین علت معلول و مخذول ساختید ٭ ورنہ عقلًا و شرعًا چنان نیست کہ فہمیدید ٭ بلکہ ہمان است ٭ کہ از تحریرم بالا دریافتید ٭

تبصرہ دہم در بحث تقبیل النساء کہ ناقض وضو است یا نہ ٭

باز گفتند اگر چیزے دیگر دارید بیارید ٭ جوابش از من بشنوید ٭ **گفتند** کہ باین حدیث موطاء من قبّل امراتہ او جسہا بیدہٖ فعلیہ الوضوء ٭ بوسہ و مس زنان وضو واجب است امام صاحب خلافش کردہ ٭ **گفتم** کہ آن حدیث را دیدید و

خوانده ايد + اين حديث را نه ديده و نخوانده ايد عن عائشة رض ان رسول الله صلعم قبل امراة من النساء ثم خرج الى الصلوٰة ولم يتوضأ قال عروة فقلت لها من هي الا انت فضحكت اخرجه اصحاب السنن كذا في التيسير - وحديث ديگر را بنا بر آيش بيارم عنها رض قالت كان النبي صلعم يتكئ في حجري وانا حائض فيقرء القران اخرجه الخمسة الا الترمذي بكذا في التيسير - ايضا عنها قالت رض كان عليه السلام يتوضأ ثم يقبل ثم يصلي ولا يتوضأ كذا في المظهري و ماسواے اينها بسيار احاديث يافتم + باعث طوالت نقل را ترك ساختم +

تبصرهٔ یازدهم در اختتام مناظره

باز گفتم اگر چيزے ديگر داريد بياريد + بخوبي خواهش گوش كنيد + گفتند كه ما را حاجت مناظره نيست + اگر ترا خواهش هست + جواب خلافيات امام شافعي بده + ما را تكليف مده + گفتم الحمد لله كه اگر شما را بر مذهب معين امام شافعي رح قرار است + مرا در آن حاجت تكرار و گفتار نيست + بلكه بر حقيتش مرا اقرار + و بر ابطالش انكار + اما شما به تثبيت قرار برين كردار رفتار ساختيد + ورنه بدل بر انكار تعيين اصرار داريد + و بر تلهي و تلفيق خود را استقرار و استمرار نمائيد + و لنظائر همين گفتار را اختيار نموده ديدم كاشكي شما را از مناظره فرارت رسے + چه خوش گفتار بود ے + كه بيادم بس از آن دفترے بيقرار گرديده + از ان منفعت عام براے خلائق باولي الابصار. و هدايت تام جهت مقلدان ابرار - و صاحبان استبصار - و ارباب اخيار گشته + اما حكيم + از طرز شما بيزارم + كه باظهار دقائق ائمه ابرار - نه بلكه باظهار اسرار - خالق الليل والنهار - مع رد اقوال اشرار - لا جار شدم + خير الحمد لله سر جه منظور بود شد + كه حسب مرادم مخبر شما بظهور آمد + حالا ديگر مضامين تقريرات شما

خاتمة المناظرة ما فی الضمیر را باختصار + و بنظر انصاف بالا فکر عمیق تا بتحریر آنها را باید دید +

که غیر مقلدان هر چه دلائل می آرند + از اسلاف ائمه اربعه یعنی صاحبان صحاح و شارحین ایشان و غیرهم من المتاخرین می آرند + دیگر هیچ دلیلے ندارند + و ما نیز مطابق النعل بالنعل همان کتب الزامی ایشان میدهیم + و دران هیچ عاری و عاجز نیستیم + کما مر هر بار اکثر از حتی تکرار تحریر را + حالانکه ما متکفل این معنی نیستیم + بر خود این امر لازم گردانیده ایم + که اگر نوشته صاحبان صحاح متاخرین مخالف اقوال ائمه اربعه مجتهدین متقدمین خصوصًا قول تابعی امام خیر القرون کنند + آن قول غیر مشروع باشد + نه آن القول بعدم انطباق بقول ائمه محدثین متاخرین صحیح نباشد + هرگز چنین نیست + بلکه چنین است + که بالفرض می گوییم که اگر من در مناظره بحجت صحاح مغلوب هم شدے + یا اگر از کتب ایشان حقیت مذهب امام المجتهدین را ثابت هم کردن نتوانستمی + یا کل نوشته متاخرین معاندین بر مخالفت ائمه اربعه مجتهدین متحقق هم گشتے + تا هم بار در باده تقلید امام ابو حنیفه رح ضررے متصور نبودے + اکنون مضمون + ولیکن قلم در کف دشمن است + بعضے از ایشان اکثر خبر بالغرض نوشتند + و به بزرگان منسوب ساختند + و بعضے ایشان مغالطه خورده بر اقوال منافقین اعتماد کردند + حتی که در تاریخ ولادت و رحلت جناب رسالتمآب صلعم وغیره که دو بار شدن غیر ممکن است + چنانچه در مقصد اول گذشت اعتقاد نمودند + و بعضے ایشان بر موضوعات وضاعین وثوق کردند + تا بر تکیه آنها قلع و قمع تقلید امام الائمه امام ابو حنیفه رح کردن توانند + و بعضے ایشان بروایات صحیحه یعنی برسانید ملتقد امام وثوق یافته - و آنها را از پرده زمین سلب کردن نتوانستند - آنها را ضعیف و وضع و غیر صحیح شهرت دادند + و امام و اصحابش و مقلدینش را باصحاب الرای مشهور کردند + و خود را باصحاب الظواهر ظاهر ساختند + یعنی عاملین بالحدیث معروف نمودند +

تا مردمان مؤلفات ایشان را احادیث خیال کرده برآنها عمل کنند + و فقه و اصول فقه را
رائے ائمہ دانستہ حقیر و مبتدعہ تصور کنند + و ترک تقلید ایشان سازند + و تقلید ایشان
ایشان کفر انگارند + الغرض این نوشتہا بمقابلہ قول امام تابعی بقاعدہ کلیہ تبصرہ ہشتم
قابل اعتبار نیست + بلکہ بغرض حسد و عداوت وضع یافتہ با صحیح و غیر صحیح مخلوط
گشتہ است + و ہر شئ کہ مخلوط بغرض نفسانی باشد + از جماعت اہل بیرون بود +
و اعتبارش ساقط گردد + کہ لا محالہ بمضمون الخناس الذی یوسوس فی
صدور الناس وسوسہ شیطانیہ را دران مداخلت شود + و بقوائے ان النفس
لامارة بالسوء والفحشاء تخیلات فاسدہ رو نماید + پس غرضہائے نفسانی
عملہائے حقانی را تباہ کند + ہمچنین تقلید تلہی عمل شرعی را تباہ سازد + نظم

از سخنش آتش من تیز شد ‌‌ — کار الٰہی غرض آمیز شد
وای نفس چو بلند رو ‌‌ — معنی اخلاص نماند اندر رو
کار کہ از اخلاص نشد بہرور ‌‌ — ترک چنان کار سزاوار تر

فی الجملہ بدلیل عقلی می گوییم + و برہان نقلی گذارش می کنیم + کہ تقلید اجتہاد را
وجوبا + و تقلید امام الائمہ تفضیلا بر ہمہ امت متاخرین ائمہ لازم است + کہ اجتہاد
ایشان حسب قرآن و حدیث و اجماع و قیاس است + و ہر شئ کہ چنین باشد عمل بر آن
واجب باشد + کہ چنین شریعت ہمین شد + پس تقلید ایشان بر مسلمانان واجب باشد
اگر احمقے گوید کہ اگر اجتہاد امام ابوحنیفہ موافق قرآن و حدیث شدے + او را لغفا خبیث
رائے مطعون نکردندے + بلکہ ہرکس اتباعش نمودندے + جوابش بچند وجوہ میدہیم
اولاً گوییم کہ اگر مطعون گشتن باعث سلب حقیقت امامت باشد + بطلان نبوت
بطعن کفار لازم گردد + العیاذ باللہ + ثانیاً اگر بتحقیق این تہمت را
درست ہم باشد + مارا مضرت نباشد + بلکہ برامر منفعت لازم گردد + کہ از آن

را کرامت ثابت شود * زیرا کہ فرض کردہ حنابل تو امام صاحب تتبع حدیث و استنباط
و استخراج مسائل نکردہ بلکہ با تباع قیاس اجتہاد ساختہ * اما تا ہم کل رائے و قیاس
موافق قرآن و مطابق حدیث پیغمبر آخر الزمان محقق گشت * مسئلہ بر خلاف آنہا
بظہور نپیوست * کما عرفتہ * اگرچہ فہم اکثر حمقا ر بدان نرسد * بلکہ مخالفت کنند *
ازان چہ شود * چون نباشد * کہ این امر موافقت بحر معجزہ نبی صلعم چہ متصور گردد *
کہ مضمون حدیث سراج امتی - و حدیث لتناولہ ابناء فارس و غیر
ذلک بظہور آمد * ثالثاً اگر عدم اتباع ہر کس موجب بطلان امامت باشد *
پس بعدم اتباع ہر کس رسالت ہم باطل شدن تواند * العیاذ باللہ آرے چون
ثلثان اہل جہان با امام تقلید کردہ اند * گویا بقاعدہ للاکثر حکم الکل ہر کس از اہل
جہان تقلیدش نمودہ اند * بلکہ ائمہ ثلثہ نیز با اجتہادش تقلیدش ساختند * پس سواد
اعظم بجانب امام ثابت است * بجانب دیگر محقق نیست * ہر چند معاندین بدل و جان
می خواستند * کہ مسانید امام ابوحنیفہ رحمہ را از پردۂ زمین بردارند * لہذا بر مثل الفتنہ
موضوعات را سند قوی عذریہ مستند گردانیدند * اما مضمون واللہ متم
نورہ و لو کرہ الکافرون * و مضمون و یحق اللہ الحق بکلماتہ و لو
کرہ المجرمون و مضمون و یمح اللہ الباطل و یحق الحق بکلماتہ - از
کوششہائے ہمان معاندین نیز سند استنباطش بخوبی ثابت شود * از انہا تہمت صاحب
رائے بوجہ حسن مندفع گردد * چنانچہ سند دہ مسائل فقہیہ مذکورہ (کہ معاندین آنہا را
بعدم سند متہم کنند) بظہور رسد * و چہی از کتب پیران پیران غیر مقلدین نیز در آوردم *
تا تہمت صاحب رائے را از ذات امام کافی کوفی رحمہ مندفع سازم * ھذا
کفایۃ لمن الدرایۃ
مقصد ثالث تمام شد

ع ترجمہ اور اللہ پورا کرنے والا ہے اپنے نور کو اگرچہ ناخوش ہوں کافر

ع ترجمہ اور ثابت کرے اللہ سچ کو اپنی باتوں سے اگرچہ ناخوش ہوں گنہگار

۵۶۹

ع ترجمہ اور مٹاتا ہے اللہ جھوٹ کو اور ثابت کرتا ہے سچ کو ساتھ اپنی باتوں کے

تبصرہ اوّل - در مسائل اصول دین اسلام

بدانید یا ایہا الاخوان بدانید، بشنوید ای برادران بشنوید، کہ اصول اصول دین اسلام قرآن - و حدیث پیغمبر آخر الزمان صلعم پس اجماع خیر الامتان پس قیاس مستنبطہ مجتہدین از ایشان است ÷ و در قرآن بجز کفرہ احدیرا خلاف نیست ÷ و در احادیث نیز من حیث الحدیث بجز کفرہ کسی را خلاف نیست ÷ اما با اختلافات تالیف اختلاف بسیار رو دادہ زیرا کہ مثل قرآن بوقت خلافت خلفاء تالیف نگشتہ کہ بران اعتماد قلبی - و وثوق دلی تواند باشد ÷ و منکر و مخالفش کافر گردد ÷ و از ربقۂ اسلام بیرون رود ÷ چرا کہ نہ احدے از صحابی رض متکفل تالیفش شدہ ÷ نہ یکے از تابعین بجز امام اعظم رح تدوینش نمودہ ÷ نہ کسی از تبع تابعین ہم بجز امام مالک رح جمعش ساختہ ÷ نہ با آخر قرن بمضمون حدیث خیر القرون قرنی الخ ہم تالیفش بوجود آمدہ ÷ بلکہ بعد در زمان خیر - بوقت وفور زبان شر - و پس از کثرت گشتن وضع وضاعین - و شرارت منافقین - تالیفات صحاح مؤلف گشتند ÷ کما مر ذکر تاریخہا ÷ نہ محدث ہر حدیث را حسب دستور شہادت مزکی مشہود ساختہ ÷ (حالانکہ حضرت علی کرم اللہ وجہہ با وجود قرب زمان راوی را قسم بار حلف می داد ÷ بعد از ان اعتبار روایتش می کرد ÷ چنانچہ حتی استحلفہ ثلثا وهو یحلف له اخرجه مسلم و ابو داؤد کما فی التیسیر الاصول - حضرت عمر رض خبر احاد را اعتبار نمی کرد (مگر ضرورت) ولم یلتفت عمر بن الخطاب رض علی خبر الواحد الخ کذا فی الازالہ - و روایت فاطمہ بنت قیس را رد نمودہ عن فاطمه بنت قیس رض ان زوجها طلقها ثلثا ولم یفرض لها رسول صلعم سکنی ولا نفقة و رد عمر رض و قال لا ندع کتاب

ربنا وسنة نبينا بقول امراة لاندري اصدقت ام كذبت
ام حفظت ام نسيت كذا في نور الانوار وغيره - وحضرت ابو بكر صديق رض
ميراث جده فقط بروايت معتبره مغيره بن شعبه اعتبار نكرده هل معك غيرك
گفتند، چون حضرت محمد ابن مسلمه رض روايت معتبره را تصديق كرد، معتبر شمرد،
كذا في الموطا والترمذي وابو داؤد ودارمي وابن ماجه ومشكوة - وتخمين روايات
در بخاري هم موجود است عن هشام عن ابيه ان عمر نشد الناس من سمع
النبي صلعم قضى في السقط فقال المغيرة انا سمعته قضى فيه
بغرة عبد او امة قال ائت من يشهد معك على هذا فقال
محمد بن مسلمة انا اشهد على النبي صلعم بمثل هذا رواه البخاري
ايضاً وغيره مثله فيه) بلكه بسى از محدثين مبارك وراے شرط خود منفرد گانه نيز
تاليف نموده مسمى بر وجوب ولزوم اعتبار تخمين شهادت انفرادى غير شرعى تجويز
كرده اند، بلكه از مخالفت اينها مخالفت رسول صلعم لازم باشد، بلكه كل محدثين
تاليفات را حديث قرار دادن معصيت گردد، كه ازان غير رسول را رسول
شمردن لازم آيد، چراكه بعض از محدثين بغرض تعصب وعداوت ائمه مجتهدين
متقدمين مبتلا گشته، خواه نخواه روايتها مجهوله يا ضعيفه يا موضوعه يا مخلوطه يا
ملحوقه يا منسوخه را بقصد الزام ائمه كرام بتاليفات خود مندرج ساخته، و اكثر
منافقان و زنادقان وخوارج وروافض بغرض انهدام بناے اسلام بتخلل
انتظام سلطان والاسلام - احاديث وضع نموده، وبعضے واعظين نيز
بتزيين كلام - وبغرض رونق كتابهاے خود خواص - فرقه را - برسول خالق
الانام منسوب كرده، لهذا در اكثر جا باهم مخالفت ومعارضت واقع گشته، چنانچه
مولانا محب الله البهاري در مسلم الثبوت وبحر العلوم مولانا عبد العلي مرحوم در شرح

وصاحب نخبة الفکر و شرح نخبة الفکر و در شرح نخبة الفکر و در شرحش آوردہ اند کہ ابن عدی گفتہ کہ

وقتیکہ عبد الکریم وضاع برائے قتل گرفتار شد وضعت فیکم اربعة الاف حدیث

احرم فیھا واحلل گفتہ ۔ واکثر مردمان برائے ترغیب ملوک حدیثہا وضع ساختہ

چنانچہ غیاث بن ابراہیم دخل علے مہدی بن منصور وکان یعجبہ اللعب

بالحمام فروی وقال لا سبق الا فی خف او حافر او جناح گفتہ ۔ یعنی

لفظ جناح را برائے خوشنودی خلیفہ مہدی بحدیث الحاق کردہ ۔ ولعلہ ہزار درہم

درہم یافتہ ۔ واکثر ان برائے ترغیب رجال حدیثہا وضع نمودہ ۔ چنانچہ ابو عصمہ نوح

بن مریم از عکرمہ بن عباس وگاہ از ابی بن کعب در فضائل سورہا حدیثہا از وضع

کردہ ۔ ودر تفسیر بیضاوی نیز بعضے آنہا مندرج گشتہ ۔ حتی کہ اگر کسی از حال وضع

حدیث از و سوال کردے ۔ لما رایت اشتغال الناس بفقہ ابی حنیفة

ومغازی محمد بن اسحق واعرضوا عن حفظ القرآن وضعت ھذہ الاحادیث

حسبة للہ جواب گفتے ۔ کذا فی شرح المسلم الثبوت لبحر العلوم مولانا عبد العلی

وفی الخلفاء الراشدین وایضاً در حجة اللہ البالغہ آوردہ کہ حدیث قام مثنی القوم فیصنع

حدیث بادنجان لما اکل لہ ۔ وقاضی شوکانی بحث ثالث را در ذکر وضاعین

نوشتہ ۔ چنانچہ قال ابن الجوزی الوضاعون خلق کثیر ومن کبارھم وھب

بن وھب یعنی القاضی البختری قاضی الرشید ومحمد بن السائب الکلبی

ومحمد بن سعید الشامی المصلوب وابو داؤد النخعی واسحق بن نجیح الملطی

وغیاث بن ابراھیم (نا) وقال النسائی الکذابون المعروفون بالوضع

اربعة گفتہ ۔ وایضاً فیہ منھم من روی الخطاء سھواً فلما تبین

لہ الصواب لم یرجع انفة من ان ینسب الغلط ۔ ومنھم زنادقة

وضعوا قصد افساد الشریعة والقاء الشک والتلاعب بالدین

ومنهم من يضع نصرة المذهب تاب رجل من المبتدعة فجعل
يقول انظروا عمن تأخذون هذا الحديث فانا كنا اذا هوينا امرا
صيرناه حديثا ومنهم من يضع حسبة ترغيبا وترهيبا الخ - ومنهم
من اجاز وضع الاسانيد لكلام الحسن - ومنهم من قصد التقرب
الى السلطان ومنهم القصاص لانهم يريدون احاديث
ترقق وتنفق وفي الصحاح نقل مثل ذالك الخ ونیز همچنان در
خاتمه عجاله نافعه مولانا شاه عبد العزیز قدس سره مذکور است ونیز
دران مسطور است مسند شافعی وسنن ابن ماجه ودارمی ومسند ابو یعلی موصلی
ومصنف عبد الرزاق ومصنف ابوبکر بن ابی شیبه ومسند عبد بن حمید ومسند ابو داؤد
طیالسی وسنن دارقطنی وصحیح ابن حبان ومستدرک حاکم وبیهقی وغیرها معمول
به تردد وقدحها رشده بلکه اجماع برخلاف آنها منعقد شده واتهام وضع نیز دران یافته
می شود - ونیز دران این عبارت زرین نوشته شده است که اکثر متاخرین
محدثین را آئین تمیز وترتیب از دست رفته است ناچار در بعض مسائل خلاف جمهور
سلف کرده اند وباحادیثیکه در کتب غیر معتبر یافته اند تمسک جسته اند ونیز در یکجا تحریر
چنین نگاشته که احادیثیکه نام ونشان آنها در قرون سابقه معلوم نبود متاخرین
آنرا روایت کرده اند پس حال آنها از دو شق خالی نیست یا سلف تفحص کردند و
آنها را اصلی نیافتند تا مشغول بروایت آنها می شدند یا یافتند ودران قدحی
وعلتے دیدند که باعث شد همه آنها را بر ترک روایت آنها وعلی کل التقدیرین ان احادیث
قابل اعتماد نیستند که در اثبات عقیده یا عمل بآنها تمسک کرده شود انتهی فکیف
الاحتجاج بالعمل بكل هذه التاليفات بالوجوب وكيف يقال لكلها
انها قالها الرسول المحبوب واين كيف الاعتماد على ما جمعه المحدثون

والامام احمد حنبل رح وغیرہم • امثال مقلدان آئمہ خیر القرون را ترسانیدن • و بر اتباع آنہا جبر نمودن • و مصداق آیات مذکورہ • و احادیث مزبورہ • و اقوال مسطورہ باعث مخالفت صحاح وغیرہ است فہمیدن • و تحقیق مضامین نہا بر تقدیر تحقیق و ثبوت حدیث متحقق است ندانستن • و نو متعلمین را برسائل مردودہ و مکتوبات مطرودہ بقصد فساد عباد دوبارہ فرستادن • و مقلدین صالحین مؤمنین را مشرک گفتن • و عصای جماعت اسلامیہ را شکستن • و از ایجہت درمیان خلائق تفرقہ انداختن • حتی کہ فیما بین مادر پدر برادر برادر پسر زوج زوجہ خادم مخدوم استاد شاگرد وغیرہم بغض و عداوت انداختن • و از آیت نہی لا تقولوا لمن القی الیکم السلام لست مؤمنا خبر نداشتن و از حدیث عمر رض و از حدیث من ادّت علیہ الخ وغیر ذلک کہ در فتوی مقالہ اولی این کتاب مذکور شدہ است نترسیدن • و حنفیان را بدلائل شافعی و شافعیان را بدلائل حنیفی الزام دادہ کافر گفتن • و بر مضمون حدیث من طلب العلم لیجاری بہ العلماء و یماری بہ السفہاء و یصرف بہ وجوہ الناس الیہ ادخلہ اللہ النار اخرجہ الترمذی کذا فی التیسیر الاصول غور نکردن • و مضمون حدیث خیر القرون قرنی (تا) ثم یجیئ قوم تسبق شہادۃ احدہم یمینہ و یمینہ شہادۃ اخرجہ البخاری و ایضا حدیث اوصیکم باصحابی ثم الذین یلونہم ثم الذین یلونہم ثم یفشوا الکذب رواہ الترمذی و ایضا حدیث عن انس رض قال سمعت رسول صلعم یقول لا یاتی علیکم زمان الا الذی بعدہ اشر منہ حتی تلقوا ربکم رواہ البخاری • درمیان خیر القرون و شر القرون فرق نداشتن • و بر مفہوم یجیئ قوم الخ مطلع نشدہ باقوال وضاعین گرویدہ آنہا را حدیث تصور نمودن • و احادیث مسندہ

جمیع تابعین خیر القرون را بهمین تالیفات شر القرون تضعیف ساختن + و تفضیل خود را
از رابطهٔ اسلام بیرون ساختن + و خویشتن را بزمرهٔ مشرکین داخل کردن است
لیسنے بلکه در پردهٔ انهدام اسلام را غرض داشتن است + العیاذ بالله العیاذ بالله
ای لا مذهبان اینها چه کارهاست + از من چیزی مپرسید خدارا انصاف سازید
و بحدیث استفت عن نفسك الخ از دل خود استفتاء نمائید + که آیا مقلدین
مشرک اند یا شما حالانکه شما کارهای شرکی نمائید + و خویشتن را از آن بری میسازید
و مقلدین تابعین خیر القرون را بری نسازید + و بر عکس بر ایشان بهتان مشرک بستن را
و ایذا می رسانید + و از قوله تعالی والذین یؤذون المؤمنین والمؤمنات
بغیر ما اکتسبوا فقد احتملوا بهتانا واثما مبینا. و قوله تعالی
إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ
عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ خبردار باشید + ای مقلدان

صالحان از بهتان و دروغ لا مذهبی غیر مقلدان رنجیده مشوید + بلکه مضمون
قوله تعالی إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِنْكُمْ لَا تَحْسَبُوهُ
شَرًّا لَكُمْ بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ مَا اكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ
موجب بهتری و ثواب عظیم دانید + و بآیت اولئك مبرءون مما يقولون لهم
مغفرة ورزق كريم + مغفره و مبرّه شده برزق کریم مرزوق باشید
و بآیت الخبیثات للخبیثین ایشان را بکار خود بگذارید + و بآیت الطیبات
للطیبین خود را بامور خیر مشغول و طیب مشغول گردانید + **مثنوی**

ذره ذره کاندرین ارض و سماست	جنس خود را همچو کاه و کهرباست
ناریان مر ناریان را جاذبند	نوریان مر نوریان را طالبند
اهل باطل باطلان را می کشند	اهل حق از اهل حق هم سر خوشند

ے سیتیاہر کس ازدل او می ہد خبر ✦ ای غیر مقلدین اگر برین قدر ہم اکتفا کنید؟ و منہ دار زبان درازی ساکت نباشید ✦ پس اول حدیث مسلم عن ابی سعید الخدری رض قال رسول اللہ صلعم لا تکتبوا عنی شیئا غیر القرآن ومن کتب غیر القرآن فلیمحہ اخرجہ مسلم کذا فی تیسیر الاصول در ممانعت کتابت احادیث از من بشنوید بعدہ ازان بحدیث بخاری من عمل عملا لیس علیہ امرنا فہو رد اخرجہ الشیخان وابوداؤد وکذا فی التیسیر بنا ے عمل شما ہر مردود و منہی عنہ است بجولی دانستن توانید ✦ پس متبعان بالیقین صحاح وغیرہ را مضمون حدیث وایاکم ومحدثات الامور فان کل محدثۃ بدعۃ وکل بدعۃ ضلالۃ اخرجہ ابوداؤد والترمذی و فی روایۃ کل ضلالۃ فی النار اہل النار شمارید ✦ و مکتوبات صحاح وغیرہ را قابل محو دانید ✦ العیاذ باللہ کما قلتم فی خفۃ المقلدین ۔ اتباعا للمتعصبین اگر گوئیکہ در شان صحاح کہ احادیث آنہا بالاتفاق جمہور متفق علیہ اند چرا این ہمہ سوء ادبی ہا می کنی ✦ و راہ جہنم گیری ✦ گویمیکہ اگر من ازین تقریرم جہنمی باشم پس پیران پیران شما مولانا شاہ عبد العزیز و والد ماجدش شاہ ولی اللہ قدس سرہما و امام شوکانی و مجد فیروز آبادی ✦ و ابن جوزی وغیرہم کہ در احادیث صحیح و شدح لموده اند بطریق اول جہنمی شوند ✦ بلکہ بعض آیمہ محدثین نیز چون صاحب مسلم رح کہ در بخاری طعن لموده جہنمی باشند ✦ بلکہ حضرت ابوبکر صدیق رض و حضرت عمر الفاروق رض و حضرت علی کرم اللہ وجہہ نیز کہ اخبار احاد را اعتبار ناختہ راہ جہنم گرفتہ باشند ✦ العیاذ باللہ ۔ آری شد من ہرگز راہ جہنم نمی گیرم ✦ بلکہ شمارا بسوے ہدایت برمی کشم ✦ تا شما اقوال مستہزئین البنوت ۔ و اخبار رعد وان طلق۔

را حدیث شمرده چگونه برزدید + واز آن رهائی یابید فما الدلیل الفرقان سازید
از شما می پرسیم که آیا تالیفات صحاح مؤلفه رسول صلعم است + گفتند نه
گفتیم مؤلفه خلفاے راشدین است گفتند نه گفتیم مؤلفه یکے از عشره مبشره است
گفتند نه گفتیم مؤلفه بدریان است گفتند نه گفتیم مؤلفه احدیان است
گفتند نه گفتیم مؤلفه دیگر صحابیان است گفتند نه گفتیم مؤلفه تابعیان است
گفتند نه گفتیم مؤلفه تبع تابعیان است گفتند نه گفتیم (بعض مؤلفات
حنفیه که شما آنرا در صحاح داخل هم نسازید) مؤلفه آئمه مجتهدان است گفتند
نه گفتیم بزمان خیر القرون مؤلف گشته گفتند نه گفتیم رسول صلعم باتباع
صحاح امر فرموده گفتند نه گفتیم در صحت احادیث صحاح خبر داده گفتند
نه گفتیم علماء متعین صحاح را جمعی گفته گفتند نه گفتیم پس ازین بار
چرا این همه شور و شغب و غوغا و چرا مقلدین آئمه اربعه را بمخالفت همچنین تالیفات
ترسانیده + و مشرک شمارید + توبوا الی الله توبة نصوحا اگر باز
گوئید که خیر هرچه باشد باشد اما تالیفات صحاح از بدعت سیئه خالی باشد
گوئیم بلے من هم چنین اعتقاد دارم + پس همچنین فقه و اصول را هم بدعت حسنه
دانم + اما در میان ما و شما فرقیست جلی + نه زبے بل نکته ایست خفی + که فهم هر کس بدان
نمی رسد + نه هر شخص فهمیدن تواند + و آن اینست که بالفرض اگر ما و شما در کل
خطاکاریم + ما در عذاب از شما سبکسار باشیم + که فقط بعذاب خطائے الفهم
معذب شدن توانیم + اما شما از ما در عقاب گرانبار باشید + که بآن عذاب
خطائے الفهم بعذاب شرک فی الرسالة گرفتار شوید + که وضاعین را رسول علیهم
و قول موضوع را حدیث شمارید + و از آنها اقوال خود را دلیل و مبرهن گردانید
و بغرض حصول دنیا آنها را نشر و خلائق را ظاهر نمائید + و بآن حیله برائمه هدی

متقدمین سست بودن را شرع دانید ؛ واز معصیت شرک فی الرسالة اصلا نترسید

اما امام ابوحنیفه رح بخوف همین معصیت در هر امر قال النعمان گفت
قال النبی نگفت تا اگر غلط باشد ؛ مثل شما بد و عذاب معاذیب نباشد ؛ خذ هذا
مما القاه الله تعالی فی قلبی۔ **فائده جلیله** تجربات مقلدینا
گذارشتم اینکه فی زماننا دو سه گروه غیر مقلدین که در اصل رافضی الاصل اند ؛
سر برآوردند ؛ اتباع آبائی خود را بدل داشته ؛ تقیه نموده ؛ در فرقه سنیان
لتقیه شده ؛ قدری لیاقت و شهرت حاصل ساخته ؛ بین الخلائق جزوی عزت و
حرمت یافته ؛ بقلع و قمع بنای اسلام کمر بسته ؛ بلطائف الحیل قواعد و ضوابط
و دلائل اخباریان روافضیان را بکتب سنیان داخل و وصل می سازند ؛ و
ازان بطائفه مقلدان تفرقه و فصل می اندازند ؛ و هر طعنه ها را که رافضیان بر سنیان
بسته ؛ ایشان بر مقلدان می بندند ؛ و چون مردمان آنها را باعث عدم عبور
بر کتب شیعه خصوصا در کتب اخباریان اصلا ندریابند ؛ آنها را راست شمارند ؛
بنا بر علیه اکثر حمقا آئمه اربعه را محقر و مبتدع دانند ؛ و نیز و بظاهر کلمه حق نما
(عبارت از اتباع احادیث است) می گویند ؛ و دلائل قویه از نوشته بزرگان ما
مقلدان که در باب عمل بالحدیث نوشتند ؛ کما مر ذکره بران حجت آرند ؛ و خلائق
را از حقائق الفقه می ترسانند ؛ لهذا اکثر سفها و جهلا ترک تقلید می کنند ؛ اما ایشان
باعث جهالت و سفاهت ندریابند ؛ که غیر مقلدان بمضمون قول سعدی رح ؎
که این جو فروش است گندم نمای ؛ بنام قول سید الابرار۔ بقول اغیار اصرار
عمل کردن را شرع تصور ندارند ؛ و غیر آنرا بر عکس جبر نمایند ؛ نه احادیث مخصوص
بالنبی صلعم یا بالصحابی رض را شناسند ؛ نه کدام اند ؛ و کجا اند ؛ و کرا العمل آرند
اصلا بقیاس سازند ؛ و نه در نوشتها بزرگان که در باب عمل بالحدیث نوشتند ؛

ابرار را از گفتار و کردار ائمه مجتهدین متاخر الزمان اختیار کردن اعتبار نیست ۞
نه هر گفته اشرار را گفته سید الابرار قرار دادن را اعتبار است ۞ زیرا که اگر
قول اخیار بقول سید الابرار ممزوج بودے ۞ هرگز کسی را از امتش صلعم
در شان حدیث نبوی موضوع وغیره گفتن نرسیدے ۞ بلکه مثل منافقان خارج
از امت شدے ۞ هرچند آنچه متاخران رحمه الله علیهم در باب تفریق صحیح وغیر صحیح
بلیغ فرموده اند تاهم آن را چندان قوت وطاقت نگردیده ۞ که بر اقوال ائمه
مجتهدین خصوصاً بر قول امام الائمه امام ابوحنیفه رح فوقیت یابد ۞ و بانتحال الفقه
استاذ الائمه تابعی در عمل وثوق باشد ۞ ازینجا علمای کرام وفضلای علام خصوصاً
مولانا عبد الحق دهلوی در شرح سفر سعادت و امام شعرانی در میزان الشریعه وغیرها گفته اند
که بر مقلدان تالیفات محدثین متعصبین ائمه اربعه مجتهدین را الزام دادن و بر مخالفت
ایشان راه گزیدن روا نیست ۞ همچنین مضمون در کتب بسیار معتبرین مرقوم
... باشد ۞ فی الحقیقت اگر غور کرده شود ۞ سند محدثین بمقابله اقوال امام
مجتهدین منصب گفته غیر مقلدین نیز سبک و میزان عقل کمی سنجد ۞ زیرا که چون
غیر مقلدین تقلید شخصی را باین قول که دران حکم شارع صادر گشته رد می کنند ۞
... بات و شرک گویند ۞ پس بنا بر علیهذا هم می گویم که در ثبوت صحت سند محدثین
نیز حکم شارع صادر نگشته ۞ پس بچه طور ترک اقوال ائمه خیر القرون با قوال ائمه متاخر القرون
وثوق کرده عمل سازند ۞ و ماسوای آن هر محدث بر قول همان راوی (که بدو ملاقات
حاصل نموده ـ از و اخبار روایت کرده ـ و او از فلان از فلان شنیده
گفته ـ تا رسول صلعم رسانیده ۞) اعتماد کلی ـ و اعتقاد قلبی ـ ساخته آن را بلفظ
خود درج نموده ـ نه روات سابقین این راوی را دیده ـ نه از زبان آنان
روایتے شنیده ۞ همین است حال کیفیت سند محدثین ـ و همچنین سند با اصطلاح

محدثین سند مرفوع گویند. والشان بر ہمچنین سند مرفوع چنان می نازند که گویا
در صحت حدیث چنان قوی ترین دلائل شمارند + که در مقابلش اقوال آئمہ مجتہدین
را چه معنی باقوال صحابی رض را ہم اعتبار سے نسازند + چنانچه در مقدمه جامع ترمذی
و مجمع البحار مذکور است + ما روی عن الصحابی من قول او فعل متصلاً
کان او منقطعاً و هو لیس بحجة علی الاصح - و باعث تفاوت در روایت
حدیث لیس الخبر کالمعاینة خبر ندارند + و سر تکیه آنچنین خبر واحد ایشان قیاسات
بر باد دارند + حالانکه خلفاے راشدین رض خبر واحد را با وجود صحابی بودن شخص ہم
التفات کمتر نموده + کما مر آنفاً و این ہم باید دانست که ضرورت روایت
بوقت امام الائمه امام ابو حنیفه رح با حیثیت قرب زمان دیگر بود + بعده باعث ظہور
و ظہور و مرور شہور تا رسیدن بائمه محدثین خیر القرون دو دو صد صدی صورت دیگر
رو نمود + که ناظر بر نیست که بسبب تطاول زمان - و کثرت شدت نقل ناقلان
مثل گلستان این زمان + خواه مخواه تغیرات بے پایان راه یابد + چون اگر هر
چیزے کم و بیش شود + علاوه بر آن عادات شریعت و صحابه را طریقت نیکو
نشستند + و بر رسول صلعم افترا بستند + و امام اعظم رح بچشم خود حرکات و
سکنات صحابی رضی الله را دیده آئین شریعت بست + آنرا فقه و اصول نامید + کما مر
ذکره هذا الکفایة لمن الدرایة

تبصره دوم در قرآن

باید دانست که قرآن نام ہر دو لفظ و معنی را است + پس ہر کسیکه فقط بر ترجمه قرآن
خواه ترجمه فارسی باشد. یا اردو یا انگریزی وغیره دعوی قرآن دانی نماید باطل است
چه آن ہر دو را اقسام است + با معرفت اقسام مثل آنها ہرگز بر معرفت احکام شرعی
وثوق ندارد + اگر بیدار اند که دانند + پس بر جہالت خود ہمین ہمانا بیدا باشند +

حجت آید * زیرا که آن از دو حال خالی نباشد * که حجت از لفظ باشد یا از معنی

از معنی باشد آنرا قسم رابع گویند * اگر از لفظ باشد باید دید که دران حسب استعمال بحث کنند

یا حسب دلالت اگر حسب استعمال است آنرا قسم ثالث نامند * اگر حسب دلالت است

باز باید دید که دران اعتبار ظهور و خفا معتبر است یا نه اگر معتبر است آنرا قسم ثانی گویند

ورنه قسم اول نامند * اما باز **قسم اول** (که در وجوه لفظ حسب صیغه و لغت

است) برین چهار قسم است * خاص و عام و مشترک و ماول * چراکه دلالت

لفظ بر واحد است یا بر اکثر * اگر بر واحد است باید دید که دلالتش علی الانفراد

عن الافراد است یا مع الاشتراک بین الافراد * اول را خاص * ثانی را عام گویند

و اگر بر اکثر است باید دید که احد المعانی بسبب تاویل ترجیح یابد یا نه اول را ماول

گویند ثانی را مشترک * **قسم ثانی** (که در وجوه بیان لفظ است) نیز بر چهار قسم

منقسم است * ظاهر و نص و مفسر و محکم * زیرا که ظهور معنیش احتمال تاویل دارد یا نه

اگر دارد باید دید که ظهور معنیش بمجرد صیغه است یا نه اول را ظاهر * ثانی را نص گویند

و اگر احتمال ندارد باید دید که قبول نسخ کند یا نه کند * اول را مفسر ثانی را محکم نامند

و بالخصوص بمقابله این اقسام اربعه اقسام اربعه دیگر اند * خفی مشکل مجمل متشابه

چراکه مثل اعتبار ظهور معنیش خفاء معنیش را نیز اعتبار است * پس معنی خفایش

را باید دید که خفائش بسبب امر خارج از صیغه است یا بنفس صیغه اول را

خفی گویند * ثانی را باید دید که بعد تامل ادراک معنیش ممکن باشد یا نه اول را

مشکل گویند * اگر ممکن نباشد باید دید که از متکلم توقع بیان هست یا نه اگر هست

مجمل گویند * ورنه متشابه * **قسم ثالث** (که در وجوه استعمال لفظ است)

نیز بر چهار قسم منقسم است * حقیقت و مجاز و صریح و کنایه * زیرا که استعمال

حسب معنی موضوع له است یا غیر موضوع له اول را حقیقت گویند ثانی را مجاز

باز هر دو حقیقت و مجاز را باید دید که با انکشاف معنیش مستعمل است یا بغیر انکشاف
اول را صریح - ثانی را کنایه نامند + قسم رابع (که در معرفت وجوه وقوف
علی المرادات) نیز بر چهار قسم منقسم است + استدلال بعبارت النص استدلال
باشارة النص استدلال بدلالة النص استدلال باقتضاء النص چرا که اگر استدلال
مستدل حسب سوق الکلام است یا بغیر سوق لفظ اول را عبارت النص - ثانی را اشارة
النص گویند + و اگر استدلالش حسب مفهوم معنی لغویش باشد آنرا دلالت النص گویند
و الا باید دید که اگر دران صحت لفظ بر شرع و عقل موقوف باشد آنرا اقتضاء النص
نامند + ورنه استدلالات فاسده گویند - و بعد معرفت این بست قسم قسم خامس
چنین است که هر بست را شامل باشد و آن نیز بر چهار قسم منقسم است + معرفت
مواقع آنها و معرفت معانی آنها و معرفت ترتیب آنها و معرفت احکام آنها + و چون
بست چنین را بر این چهار چنین ضرب نموده شود + هشتاد حاصل گردد + الغرض
بلا معرفت همین هشتاد بکنه درهم قرآن دانی نباید زد + هر که زند + بجهنم فتد که
بر خلاف مقتضای حال و اقتضای مقال قرآن عمل کند + پس بر اقوال لا ادریان
که بلا دانست این اقسام شور و شغب و غوغا نمایند باور نباید کرد + بلکه هیچ و پوچ باید
شمرد - باز هر یکی از اقسام هشتاد را انواع کثیره و اصناف غزیره اند + چنانچه خاص را
سه نوع اند خصوص الجنس خصوص النوع خصوص العین + چون انسان و رجل و زید +
و حکمش معنی مدلول مخصوصش را قطعاً یقیناً بنفسه شامل است + و دران گنجایش ظن و
احتمال بیان نیست + پس در امر ارکعوا واسجدوا تعدیل ارکان را بسبیل فرض
ملاحق کردن جایز نخواهد شد + زیرا که معنی رکوع پشت خم کردن - و معنی سجود سر بزمین
نهادن - خاص بین بنفسه احتمال بیان ندارد + که تدبیرها اعرابی فصل فانک
لم تصل بیانش باشد + اما چون اعرابی بلا ثم لفظ فقط مرحبا نماید ه و بالا رفع

سر از سجدهٔ ثانیه مثل دانه چیدن مرغ سجده کرده + یعنی الغرض زیارت رسول صلعم
در نماز سرعت نموده + بنابران رسول صلعم فصل فانك لم تصل الخ فرمود
که ادای فرض هم نکرده + از ان فرضیت طمانیت رکوع و سجود و فرضیت قومه بعد
از رکوع و فرضیت جلسه بین السجدتین مراد گرفته + کما ذهب الیه الشافعی رح اگر
آنها فرض باشد بخبر واحد نسخ قرآن لازم گردد + حالانکه نسخ قرآن بحدیث کلامی
لا ینسخ کلام الله و کلام الله ینسخ کلامی و کلام الله ینسخ
بعضه بعضاً کذا فی المشکوٰة و فی الازالة ممنوع باشد + بان چون حدیث اعرابی
آنهارا نیز مظنون است + لهذا وجوب آنها ازان ثابت گشت + اگر کسی گوید که این
تقریرت در باب عدم نسخ کتاب بالسنة بر خلاف تحریر اصولین است + زیرا که ایشان
نسخ را باعتبار نسخ کتاب به کتاب و نسخ سنت به سنت و بالعکس بچهار قسم منقسم
ساخته اند + و در هر قسم نظیر هم آورده اند + پس تقریرت را چه باید گفت گوئیم
بان بحسب ظاهر بعض اصولین برعایت انحصار اقسام اربعه عقلیه مذکوره نسخ کتاب با
السنة را قائل گشتند + و نظیرش هم در آوردند + اما محققین الشان بعد تامل و
تحقیق - و مدققین بسیار التعقل دقیق - چنین گفته اند + که بمقابله هر نظیر که به نسخ
کتاب بالسنة در آورده + نسخ کتاب بکتاب هم یافته شده + کما قال الملا جیون و
هکذا کل ما اورد وا فی نظیر نسخ الکتاب بالسنة فقد وجدناه فیه نسخ الکتاب بالکتاب
بقطع النظر عن السنة علی ما حررت فی التفسیر الاحمدی کذا فی نور الانوار ۱۲ ایضاً
قال الامام ابو زید القاضی لم یوجد فی کتاب الله ما نسخ بالسنة الا بطریق الزیادة
فعلی هذا لا یصح ادعاء انتساخ آیة التوجه بهذا الخبر کذا فی مسلم الثبوت و شرحه ۱۲
پس نسخ کتاب بالسنة را چه اعتبار است که اعتبار کردند + و این
نیست مگر اعتبار رعایت انحصار اقسام است + پس انتفاء همچنین اقسام مجبوره

شرعی نیست + و بالفرض جبری دیگر می گوییم که اگر اعتبار نسخ کتاب بالسنة را اعتبار
ازان سنت سنت متواتره مراد است + وکذا فی المسلم وغیره + نه غیرش را اعتبار ساختند
نه از خبر احاد صحاح نسخ قرآن مراد داشتند + که چون خبر احاد ناسخ خبر متواتر شدن
نمی تواند + ناسخ قرآن چگونه شدن تواند + --- + علی هذا القیاس در آیت وضو
فاغسلوا وجوهکم وایدیکم الی المرافق وامسحوا برؤسکم وارجلکم
الی الکعبین دلک را بدلیل مواظبت نبی صلعم - وتسمیه را بدلیل حدیث لا وضوء
لمن لم یسم - وترتیب را بدلیل حدیث لا یقبل الله صلوٰة امرء حتی
یضع الطهور فی مواضعه فیغسل وجهه ثم یدیه الخ - ونیت
را بدلیل حدیث انما الاعمال بالنیات شرط کردن + و در آیت طواف و
لیطوفوا بالبیت العتیق طهارت را - و در آیت تربص والمطلقات
یتربصن بانفسهن ثلثة قروء تاویل بالاطهار را داخل ساختن + باطل
است + زیرا که معنی هر لفظ اغسل و مسح و دلک و طواف و ثلثة خاص معین بغیر احتمال میان
ندارد + پس بالخبار احاد این همه اشیاء را در رکن صلوٰة وغیرها داخل کردن گویا نسخ
قرآن کردن است + وآن بحدیث مذکور کلامی لا ینسخ الخ ممنوع است
تا ن این همه اشیا اسنته مکرر فرض اند + پس لا مذهبان ظاهر بینان را (بلا تمیز
بین الآیات والاحادیث بلکه بر مضمون (لا تقربوا الصلوٰة عمل نمایند) طاقت
این همه مطلب فهمی کجا که بفهمند + و دماغ درکش هم که بکنهش برسند + اگر گویند
که آئمه ثلثه رحمهم الله تعالی بران رفته اند + گوییم که ان ایشان اختلاف کرده اند
وآن اختلاف بمضمون اختلاف امتی رحمة محمود است + اما ازان لا مذهبان
هوا پرستان را چه که در میان است افتراق انداختند + وآن افتراق بآیت لا
تتفرقوا السبیل مذموم است + وما سوای آن آئمه اربعه رحم بمضمون آیت

انما المؤمنون اخوة باہم با مواسات و موافقات کار بستند ÷ کما مر ذکرہ ÷
و باہم یکدیگر را دوست می داشتند ÷ و امر معروف و نہی عن المنکر می کردند ÷ کقوله
تعالی والمؤمنون والمؤمنات بعضهم اولیاء بعض یامرون بالمعروف
وینهون عن المنکر الخ ÷ نہ مثل لا مذہبان مؤمنان را کافر و مشرک و زندیق
گفته خود کافر شدند ÷ نہ بتجویز نؤمن ببعض ونکفر ببعض حسب خواہش
نفسانی خود ہا بر آیات و احادیث عمل ساختند ÷ نہ تالیفات خیر القرون را منصوص
شمارند ÷ نہ اینہا را حجت شرعی داشتند ÷ نہ در آن زمان موجود ہم بودند ÷
تا از مخالفت قواعد نوشتہ ہای متاخرین آنان ملزم شوند ÷ اما ای غیر مقلدان
شما را سزد که تالیفات خیر القرون بمخالفت اقوال ائمہ خیر القرون نگریستن ÷ و از
نوشتہ ہای متاخرین مقلدین را الزام دادن ÷ و بہ تقلید ایشان تقلید شان را
حرام گفتن ÷ با ترجیح بعض ائمہ را بر مخالف بعض حسب خواہش نفس پسندیدن ÷
و بآن بر بعض دیگر لعن طعن کردن ÷ چہ کار است بدل باید فہمید ÷ ہرگز نمی باید ÷
آری امام ابوحنیفہ رح باعث قرب زمان رسول منان در معرفت جواہرات شرعیہ
مثل ہمان جوہری ست که در دکان شریعت شارع خود نشسته ÷ قدر قیمت ہر جوہر در یافته
و ہر یکے را بخوبی شناخته ÷ گویا بہدایت نائب شارع حسب ضرورت خریداران بیع و
فروخت ساخته ÷ بنا بران ضرورت نوشتن سند ندانسته ÷ اما بخوف خیانت فاش
و ناشناسی خریداران متاخرین چنان اصول ہا استنباط کردہ ÷ که از ان قیمت و
معرفت جواہرات شرعیہ بخوبی داشتن توانند ÷ و از اختلاط وضیع و ضایع محفوظ
باشند ÷ اما محدثان خیر القرون باعث بعد زمان رسول صلعم مثل ہمان جوہری
ماہری ست که تعلق صنعت جواہرات را نشناخته ÷ مثل حاطب اللیل جواہرات مصنوعی و
غیر مصنوعی را در کیسه خود ہا فراہم آوردند ÷ لہذا است ÷ بمعرفت ایشان جوہری سازی نماند

ضرورت داشته باشید + اما آن جواهر که مثل امام ابوحنیفه رح ملکیه او بثبوتم
ثابت شده + و علاوه بران در ارسال هر سند وثوق شرعی هم یافته نشده + وکما
مر ذکره + فظهر الفرق ولو کنتم لا تفقهون + یا ایها اللامذهبون + اگر نادانے بر لیت
لفظ حاطب اللیل مرا ناسزا گوید + لیصدا انتقام آید + او را باید + که اولاً ابن جوزی
و شوکانی و فیروزآبادی وغیرهم را ناسزا گوید + که ایشان اکثر احادیث صحاح را
موضوع وغیره گفتند + اگرچه ایشان مثل حاطب اللیل نبودند + بلکه بطور اکثر تالیفات
را موضوع یافتند + پس الصادق ای بها کذب ثانیها لازم است + فلا تقولوا
لی شیاء + ولا تفتروا علی امرا + که من هر بزرگ را حسب درجه بزرگ می شمارم +
و تعظیمش کنم + اما شما بلا امتیاز هرکه و مه را مساوی شمارید + نه فقط بلکه باعث
نادانی متاخرین را بر متقدمین برخلاف معنی حدیث خیر القرون قرنی الخ فوقیت داده
تا از لوث تاسے کبرای مهتران را کهتر و کهتران را مهتر شمارید + و عدو ی شریعت
دانید + و امتیاز حق و باطل و عمل و غش کردن نتوانید + سبحان الله ما از اصل
مطلب چه دور افتادیم + حالا باز مطلب اصلی گردیدیم + وگفتیم + بار بعض
از خاص امر و نهی غیر ما بسیار اقسام و انواع اند + از هر اقسام را اقسام است
چنانچه تخمیناً امر بشانزده قسم منقسم است **اول** وجوب کقوله تعالی اقیموا الصلوٰة
دوم ندب کقوله تعالی فکاتبوهم ان علمتم فیهم خیرا۔ **سوم** اباحت
کقوله تعالی کلوا مما امسکن علیهم **چهارم** اکرام ادخلوها بسلام
آمنین۔ **پنجم** امتنان کلوا مما رزقکم الله۔ **ششم** اهانت ذق
انک انت العزیز الکریم۔ **هفتم** تسویه اصبروا او لا تصبروا۔ **هشتم**
تعجب اسمع بهم وابصر ای ما اسمعهم وما ابصرهم۔ **نهم** تکوین
کن فیکون۔ **دهم** احتقار اخبار القوا ما انتم ملقون۔ **یازدهم** اخبار

فلیضحکوا قلیلا ولیبکوا کثیرا۔ **دوازدہم** تہدید اعملوا ما شئتم
سیزدہم تعجیز فاتوا بسورۃ من مثلہ۔ **چہاردہم** تسخیر کونوا قردۃ
خاسئین۔ **پانزدہم** دعا لقولک اللھم اغفرلی۔ **شانزدہم** انذار
قل تمتعوا وغیر ذلک۔ از آن جملہ اقسام ناسخہ فکیف یطلع علیہا اصحاب
الظواہر لغیر علمہا + وکیف یبلغون الی رموزہا وغموضہا من دون
تعلمہا + فانظروا یا ایہا العلماء + فانظروا + وانصفوا یا ایہا الفضلاء

تبصرۂ سوم در سنت

باید دانست کہ حدیث را نیز ہمچنین مثل اقسام قرآن اقسامہا است + بلا دانستن دریافت
آنہا چگونہ ہر کہ و مہ ترجمہ خوانان صحاح را می رسد کہ از احادیث صحاح کہ دران اتفاق
اقسام و احکام را اصلا بیان نیست بلکہ مثل ادویہ دوکان عطار اقوال مجتمع اند در
ہر امر لقال النبی صلعم قیل و قال کردن توانند + ہرگز نتوانند + اگر پندارد کہ توانند +
پندارش را بر جہالتش بلا شبہ حجت آرد + کہ این ہمہ کار اجتہاد و کارہائے لیاقت نیست +
کارہائے ائمہ کرام است + قالہ واقلدوا فنجوا والا فضلوا و تہلکوا۔ اگر گویند
کہ محدثان اصول حدیث چنان اصول نوشتہ اند + کہ از ان اقسام احادیث [illegible]
اند + اصول فقہ را در کار نیست + گوییم کہ چون نباشد ظاہر بینان بجز ظاہر بینی
بار باب بینی را چگونہ دریابند + ع برین عقل و دانش بباید گریست + ع
اذا کان الغراب دلیل قوم + سیہدیہم طریق الہالکین
و بمضمون این بیت ع چو آن کرمی کہ در سنگی نہان است + زمین و آسمان
او ہمان است + صحاح را مدار کل شریعت تصور کنند + و از بیخبری عیب اینہا [illegible]
ع بیخبر دست عیب از خود بیخبر + عیب باشند ندبر چشم ہنر + نے نے بلکہ در صحن [illegible]
بوسند + و اوقات تر نیز خود را لالباب اجمال صرف نمایند + ع کسی در صحن [illegible]

افشار عوام بی طالب المحال + ای احمقان نا فہمان آن اقسام احادیث اکثرہا
موضوعہ و متعارجیہ عن مضامین الاحادیث اند + که از لفظ احادیث علاقہ ذات ہم ندارد
مضافیش بلکہ ان ہما نوعی سوء ادبی وتحقیر قول النبی صلعم لازم آید که در شان احادیث
موضوع وضعیف و مرجوح و غیرہا نوشتہ اند حالانکہ این الفاظ بر حدیث من حیث
محمول نباید ساخت + ونہ بر بحث امتیاز متاخرین اعتقاد کلی باید داشت + زیرا که از
اصول حدیث حال رواۃ وطرق اسانید و جرح وقدح وتعدیل وغیرہ ذالک معلوم می
شود و از انہا خاص و عام و مشترک و ماول صریح وکنایہ حقیقت ومجاز مفسر ومحکم وغیرہ ذالک ما
مدرک می گردد + چنانچہ ابن حجر عسقلانی رح در نخبۃ الفکر که عمدہ ترین کتب اصول
احادیث است نوشتہ که الخبر اما یکون له طرق بلا عدد معین او
مع حصر بما فوق الاثنین او بهما او بواحد فالاول وهو المتواتر
وهو المفید للعلم الیقینی بشروطه والثانی هو المشهور والثالث
العزیز ولیس شرطا للصحیح خلافا لمن زعمه والرابع الغریب +
وکلها سوی الاول احاد وفیها المقبول والمردود لتوقف الاستدلال
علی البحث عن احوال رواتها دون الاول الخ پس این اقسام را
مت با این احادیث علاقہ دارد + یا با مفاهیم خارجیہ تعلق پدید + بدل دریافت
باید ساخت + بعد از ان بدل اتالا خیری باید انداخت + و نیز در این نخبۃ الفکر
وجواہر الاصول فی علم حدیث الرسول حدیث صحیح را ہفت قسم نوشتہ قسم اول عمدہ
این است که در صحیحین باشد آنرا متفق علیہ گویند + قسم دوم اینکہ فقط در بخاری باشد
قسم سوم اینکہ فقط در مسلم باشد + قسم چہارم اینکہ حسب شرط بخاری و مسلم باشد +
قسم پنجم اینکہ فقط بشرط بخاری باشد + قسم ششم اینکہ فقط بشرط مسلم باشد + قسم هفتم
اینکہ باسواے بخاری و مسلم دیگر اہل حدیث صحیح گفتہ باشند + انتهی پس درین اقسام

دست نشد این مذکور کجا۔ بلکه ازین اقدام ایشان سودا و بهاے نفی بلکه شرک
بکلام رسول ؐ پیدا۔ که بجز اتفاق بخاری و مسلم کمال شرافت و صحت کلام
رسول ؐ باقی نماند ٭ و باعث بوجود شدن ما در صحیحین دران زوال پذیرفته
العیاذ باللہ گویا غیر مقلدین اتفاق بخاری و مسلم را نام رسول تصور نمایند ٭
سنے نے بلکه از درجه رسول صلعم هم اعلی دانسته اند ٭ که حدیث غیر اتفاقیه را که فی
الحقیقت کلام رسول صلعم هم باشد خفیف شمارند ٭ نعوذ باللہ منه گویا ایشان
دستنه صحیحین را ناسخ کلام رسول مخالفین گردانیده اند ٭ لا حول ولا قوة الا باللہ
حالانکه محدثین گفته اند که ما اکثر احادیث صحیحه را طرح داده ایم ٭ که حسب شرط خود
نیافتیم ٭ اما غیر مقلدان همان شرط را عین شارع تصور نمایند ٭ معهذا از شگفته
زبان دریده دهان گویند ٭ که در باب تقلید شخصی و انحصار مذهب اربعه حکم شارع
ناطق نیست ٭ باز اعتبار شیخان چیست ٭ پس سخن ایشان مثل سخن همان زن قحبه یا فاسقه است
که خود زن صالحه را قحبه گوید اگر گویند که چون ایشان یعنی بخاری و مسلم از دیگر
محدثین معتبر و ثقه اند بنابران ایشان را از دیگران اعتبار کنیم ٭ و بر تالیفات ایشان
بالوثوق عمل نمائیم ٭ گوئیم که پس ما هم امام الائمه امام اعظم رحمه اللہ را از دیگران
افضل دانیم ٭ بنابران تقلیدش کردیم ٭ باز چرا ما را مشرک و مردود گویند ٭
و تقلید ما را شرک دانند ٭ فانظر والی سوء فهمکم والی عاقبة عدم فهمکم
پس اگر راست پرسند حقیقت الامر اینست که حالا قیل و قال علماے متاخرین
را نام حدیث گشته پس فی زماننا اطلاع بر خلوصیت و عدم خلوصیت قول النبی
صلعم از بیست محال ٭ چنانچه برین دعوایم کتاب فوائد المجموعه فی احادیث الموضوعه
امام شوکانی رحمه [illegible] ٭ که امام موصوف خود باعتماد بعض متعصب نیز بر حدیثها
حرف زده ٭ و بعضے را چنان و بعضے را چنین نوشته ٭ چنانچه باعتماد صاحب سفر سعادت

فیروزآبادی حدیث الصلوٰة عماد الدین فمن ترکها فقد هدم الدین
را ضعیف گفته + ضعفه الفیروزابادی فی المختصر نوشته + و فیروزآبادی
تقلید بعض از غلات و اهل عجلت از متاخرین مثل ابن جوزی وغیره کرده + کذا فی
شرح سفر السعادت + طرفه این است که واقدی بر حم نبا دیکذا بین تساهل کرده + و
بر فیروزآبادی اعتماد نموده + حدیث صحیح را ضعیف ساخته + چون معهد و محمد علی
بر این منوال حال است دیگر قیل و قال - مقلدینش جهال را چه اعتبار و چه مقال +
طرفه عجیب اینست که ایشان همچنین کسانرا تقلید نمایند + معهذا تقلید را حرام گویند و
و مقلدین ائمه خیر القرون را مشرک نامند + پس ایشان بدلیل و قول خود مشرک شدند
یا نشدند چرا بدل نفهمند + اگر با وجودش مشرک باشند + خود را مثل کسی باشند +
که بدفع تهمت بدزبانی و دشنامی گوید مرا حرامزادگان و مردودان می گویند که من
مردم را دشنام می دهم + و ناسزا می گویم انتهی + حالانکه دشنام و فحش از زبانش
ثابت می شود تا هم منکرش باشد + پس من از ابله فریبی + یا ضلالت جبلی - یا خیال
خلقی لا مذهبان بسکه متحیرم که ایشان مقلدین را باعث تقلید ائمه اربعه مجتهدین مشرک
گویند + و خود را با وجود تقلید صحاح بلکه شارحین و مترجمین متاخرین نزد خویش نا
مشرک شمارند + اگر گویند که ما ایشان را تقلید نمی کنیم + بلکه تقلید خدا و رسول
می نمائیم + گوئیم که از ایشان باید پرسید که آیا صاحبان صحاح دیگر هم را خدا و
رسول صلعم دانند + یا ندانند + اگر دانند العیاذ بالله مشرکترین مشرکانند + و
اگر ندانند به قول خدا و رسول صلعم عمل کردن چگونه لازم و واجب شمارند +
قد ذکرنا مرارا لاسیما فی تبصرة الاولی من الایقاظ - و حینا حسب المقتضی زیاده
نقل چند قیل و قال - می نمائیم لتنبیه - و غور و فکر بسیار باید +
نقل بارے دو غیر مقلد سنی شدن قریه دو آمدند + یکی از مریدان ایشان گردید

بزیارت آمده حسب اعتقادش چند مسائل از ایشان پرسید + اما در یک مسئله
اختلاف کردید + هر دو جدا جدا حدیثے بیان کردند + مرید متحیر گشته بمن رجوع کرده
بنده جواب دانشش را مناسب ندید + باز با ایشان متوجه گردید + هر دو بعد بیان اختلاف
حدیث اتفاق کرده گفتند که ما حدیث بیان نمودیم + باز چه گوییم + مرید گفت من
این چنین گفت آن چنین گفت را نمی دانم رسول ع چه گفت باید گفت + جواب از ایشان
بظهور نه پیوست + برافروخته گرفتند + مرید بیچاره محروم برگشت +

نقل روزے نزد غیر مقلدے شخصے آمد و گفت که مرا فرائضے تیار کرده باید
و اجرتش از من بگیر یا تقسیم وراثت نمائیم + غیر مقلد فی الفور از فرائض شریفیه
استخراجش نموده حواله اش کرده یک روپیه اجرتش بگرفت + پس آن شخص غیر مقلد
را بگفت که شما بیکروپیه مشرک شده ست گفت چگونه گفت تقلید فقه کردی + حالا
مقلدین فقه را مشرک می گوئی + چرا از حدیث فرائض استخراج ننمودے + تا
از شرک نجات می یافتے + برادر را شرک مشرک کن + از حدیث بیرون بکن + تا عقیده
و اعتقادهم باقی ماند + و اجرت حلال گردد + گفت در حدیث چنین فرائض
نیست گفت آیا رسول صلعم دین را نقصان داشته انتقال فرموده + هرگز نه که
آیت الیوم اکملت لکم الخ بکمالیت دین رو نمود + فخجل الرجل خجلا شدیدا
و تاب توبة نصوحا +

تبصره چهارم در اجماع

باید دانست که اجماع را دو معنی است یکی لغوی + دیگرے اصطلاحی شرعی + باز
معنوی را دو لفظ بر منطبق حال این مقال دال است + یکے عزم بمعنی جمع خاطر
کما فی قوله فاجمعوا امرکم یعنی فاعزموا امرکم - و فی قول النبی صلعم لا صیام
لمن لم یجمع الصیام من اللیل لم یعزم الصیام من اللیل -

دیگرے اتفاق + اما معنی اصطلاحی شرعی اینست کہ مجتہدین صالحین امت
رسول رب العالمین را بزمان واحد در امر شرعی اتفاق کردن است +
رکنش دو اند یکے عزیمت دیگرے رخصت اما عزیمت این است کہ بتکلم ایشان در امر
قولی یا بشروع ایشان در امر فعلی باتفاق کل شدن است - اما رخصت این ست
کہ در امر قولے یا فعلے اتفاق کردن بعض از ایشان مع سکوت و عدم مزاحمت بعض
تا مرور مدت تامل است + و این اجماع را اجماع سکوتی گویند + و اکثر حنفیان
این را نیز حجت شرعی شمارند + اما امام شافعی رح دران خلاف می کنند بدین وجہ کہ
ہر سکوت موجب رضا نباشد + بلکہ آنگاہی باعث خوف و ہیبت و دہشت وغیرہ
ہم می باشد + آن دلیل بر رضا نمی گردد + چنانچہ برین دعوائش دلیلی بیارد +
روی عن ابن عباس رض انہ خالف عمر رض فی مسئلۃ العول فقیل لہ ہلا اظہرت
حجتک علی عمر فقال کان رجلا مہیبا فہبتہ منعتنی درۃ + جوابش اینکہ این روایت
نہ قابل اعتبار است نہ قابل اختیار + زیرا کہ حضرت عمر رض باستماع امور شرعی از
دیگران خیلے مطیع و منقاد بود + حتی کہ بقولہ رض لولا علی لہلک عمر - و بقولہ
کل الناس افقہ من عمر حتی المخدرات فی الحجاب + و بقولہ لاخیر فیکم مالم تقولوا و
لا خیر لی مالم اسمع کذا فی تیسیر الاصول حسب مقتضائے حال - با قتضائے
مقال - بامور شریعت تواضع کمال - قیل و قال می فرمود + بلکہ در ہر حال از این
تواضع را اقبال می نمود + فکیف نظن فیہ ہذا الظن الفاسد + و لما یزعم فیہ ہذا
الکاسد + و طرفہ و غریب و لطیفہ عجیب اینست کہ بآن روایت عالم متبحر - فاضل
متدبر - و عاقل متبصر - و عامل موقر حضرت عبداللہ بن عباس رض را بتہمت
تقصیر بامور شریعت - و الزام جہالت باحکام نصوص ملت متہم کردن است +
کہ ابن عباس رض از حدیث نبوی صلعم الساکت عن الحق شیطان اخرس

نخیر نداشتے ÷ وار آیت قرآنی یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من
ربک وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس
که دران عدم ارسال رسالت را مذموم فرمود ÷ و دہشت را مرفوع نمود ÷ غافل
می بودی ÷ العیاذ بالله - این روایت نیست ÷ مگر بافترای روافض است ÷ قطع
نظر ازین دلائل اگر اجماع سکوتی حجت نباشد ÷ قباحت عظیم بامور شریعت الٰہی -
و باحکام ملت نبوی - درپیش گردد ÷ که اجماع بر خلافت حضرت ابوبکر صدیق رضی
باعث سکوت حضرت علی کرم الله وجہه صحیح نباشد ÷ فکیف ہذا فالامر لیس کذلک ÷
ہان دنیاداران بامور دنیاوی ÷ از ہیبت و دہشت حاکم ظالم وغیرہ ترسیده
گاه بگاه سکوت اختیار کنند ÷ البته بچنان سکوت را رضا نتوان گفت ÷ اما آن چیزی
دیگر این چیزی دیگر است ÷ که درینجا غرضہای نفسانی دنیاویست ÷ ودر اینجا
عملہای حقانی شرعی ÷ و اینجا کار بخلاف حرص وطمع دنیاوی روا نیست ÷
ودر اینجا باتفاق صالحین مؤمنین وبمشورہ مسلمین کار شرع کرد نیست ÷
و ارباب اجماع چنان کسان باشند ÷ که فسق وتجور وظلم وستم وہوا را
ہرگز روا ندارند ÷ اگرچه بقول ابوبکر باقلانی قول عوام را نیز غیر معتبران در
انعقاد اجماع معتبر شمارند ÷ اما عالمان معتبران بقید مجتہدان صالحان که در
تعریف اجماع مندرج است قول عوام کالبہائم والانعام را در ہیچ باب اصلا
اعتبار نمی کنند ÷ خارج عن المبحث دانند ÷ و بر آنان تقلید مجتہدان واجب
شمارند ÷ ونیز نہان نیا. مذکور اہل اجماع را از صحابی رض یا از اہل بیت نبوی یا
از اہل مدینه طیبه شدن را مشروط نسازند ÷ زیرا که معنی لفظ امت که در قوله تعالیٰ
وکذلک جعلناکم امة وسطا لتکونوا شہداء علی الناس - و در
قوله تعالیٰ کنتم خیر امة اخرجت للناس - و در قوله صلعم لا تجتمع

امتی علی الضلالة مذکور است) برای تعمیم است + تخصیص بعض امت مخصوص

نیست + و هر احادیثیکه درشان آنان وارد اند + در فضائل آنان دال باید +

نه آنها بر عدم حجیت اجماع غیر ایشان را محتمل اند + پس قول قومی که گویند که بجز

صحابه بآن عذر که اهل اصول دین متین اند اجماع دیگران درست نیست + و قول بعض

که بدلیل قوله تعالی انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت

الخ - و بدلیل حدیث انی تارک فیکم ثقلین الخ رواه الترمذی گویند که

بجز اهل بیت نبوی اجماع غیر ان صحیح نیست + و قول امام مالک رح که بدلیل حدیث

ان المدینة تنفی خبثها کما تنفی الکیر خبث الحدید رواه البخاری گوید

که بجز اهل مدینه اجماع غیر بلاد درست نیست + همه باطل گشت + که دعوی ایشان باعث

عدم انطباق معنی تعمیم امت + که عمده تحقیق و ثبوت مینوست اگر چنین بودی اجماع ابنای

فارس که رسول صلعم اکثر اوقات در شان ایشان ولو کان العلم یا الایمان

بالثریا یا معلقا بالثریا یا عند الثریا لتناوله قوم یا رجال من

ابناء فارس اخرجه ابو نعیم والشیرازی و مسلم و بخاری میفرمود باید که

اجماع بغیر ایشان حجت نبودی +

دفع دخل اگر غیر مقلدان گویند که اگر اعتبار معنی عموم لفظ امت معتبر باشد

اجماع ما نیز معتبر باشد + گوییم که آن معتبر باشد + اگر مخالفت اجماع مجتهدین [illegible]

خیر القرونی نباشد + و تلفیق و تلهی لازم نگردد + و هم مخالفت حدیث ید

الله علی الجماعة فمن شذ شذ فی النار متصور نشود + فقط +

و نیز از قید امت صالحین اجماع کفره و فجره موجب حجت شرعی نباشد + پس

اجماع یهود بر عدم ثبوت نبوت بعد از موسی علیه السلام - و اجماع نصاری بر قتل عیسی ع

و اجماع هوا پرستان غیر مقلدان این زمانه بر عدم تقلید و اجماع [illegible]

و اجماع مستنکران نکاح ثانی بر عدم نکاح ثانی - و اجماع فلاسفه بر قدامت
عالم - ہرگز حجت نباشد ٭ فتفکر فی ما قلتہ - وتدبر الی ماحررتہ
وہمچنان بقول امام شافعی و امام احمد و امام ابوالحسن الاشعری رحمہم اللہ تعالےٰ
انقراض عصر مجتہدان در حجیت اجماع مشروط نیست ٭ چراکہ در نصوصیکہ
بر حجیت اجماع دال است ٭ دران انقراض عصر یعنی موت مجتہدان را اصلا
دخل و قیل و قال نیست ٭ پس مشروطیش زائد علی النصوص باشد ٭ وآن درست
نباشد ٭ و ماسوائے آن اگر اجماع بر انقراض موقوف باشد ٭ تحقق اجماع تا ابد
بثبوت نمی رسد ٭ کہ دفعۃً ہر مجتہدان را بعد انعقاد اجماع فوت شدن عادۃً محال است
پس موت بعض مقدم بر بعض گردد ٭ و بعض آخر را مجتہد آخر لاحق شود ٭ علیٰ ہذا
القیاس الی الابد الا بصورت اجماع متحقق شدن غیر ممکن باشد ٭ وحکم اجماع
در امور شرعیہ فائدہ یقین و قطعی میدہد ٭ پس منکرش کافر باشد ٭ کہ خداوند کریم
بقولہ من یشاقق الرسول من بعد ما تبین لہ الھدی و یتبع غیر
سبیل المؤمنین نولہ ما تولی و نصلہ جہنم و ساءت مصیرا مخالفت
مومنین را مثل مخالفت رسول صلعم گردانید ٭ لہذا نتیجہ عذاب ہر دو مخالفت
مساوی گردید ٭ پس اجماع ایشان مثل خبر رسول صلعم بدرجہ دلیل معقول
بحجت قطعی معقول رسید ٭ و قولہ تعالیٰ وکذالک جعلناکم امۃ وسطا لتکونوا
شہداء علی الناس - و قولہ تعالیٰ کنتم خیر امۃ اخرجت للناس
کہ درین دو آیت لفظ امت - (کہ متصف بصفت عدالت و خیریت گردیدہ است)
مؤید آن گردید ٭ اما بعض حمقائے ظاہریان و بعض از معتزلیان و خوارج
و روافض و لامذہبان در حجیت اجماع مخالفت کنند ٭ اصلا حجت نشمارند ٭
تاکہ بہ عدم حجیتش بچند وجوہ حجت آرند اول اینکہ چون ہر واحد اہل اجماع را

خطا محتمل است پس میان جمیع را خطا محتمل است + دوم آنکه در قوله تعالی فان تنازعتم
فی شیء فردوه الی الله در مقوله ذکر اجماع مذکور نیست + سوم آنکه حدیث
معاذ رض نیز ذکرش نیامده است + حالا جواب آنها نیز بعینه وجوه باید شنید جواب اول
آنکه ایشان قوت برسین مؤلفه سواے حجیت تقدیر یافتند + بل بر محل احادیث مجوزه
مؤلفه را نیز مثل عقل خود کم شمارند + مفهوم قوله تعالی فتا در هذه الامر
را نفهمیدند + مضمون این شعر + افرن بالالات برای غیرک واحلتیا فی المرآة
لا یخفی علی الاثنین + فالمرء مرآة تریه وجهه + ویری قفاه بجمع مرآتین
دریافتند + جواب ثانی آنکه خداوند کریم در آیت مذکوره اشاره می کند جمیع
مؤمنان را که بدفع و رفع هر امور متنازعه حسب رائے اجماع علمائے مؤمنین و اتفاق
فضلائے مسلمین بخدا و رسول گردانید + تا خطا رشد الفهم نکنند + وانه از وسوسه نفس
شیطانی محفوظ باشند + چنانچه برین قیل و قال صیغه جمیع تنازعتم و ردوه بکه
دال است + و نیز آیت ولو ردوه الی الرسول والی اولی الامر منهم
لعلمه الذین یستنبطونه منهم + برین منوال ناطق حال است پس
هر نزاع را که مجتهدین بالاتفاق بمضمون این آیت تصفیه و ترفیه کردند آنرا
اجماع نامند + ورنه در امور غیر اجتهادیه یعنی ضروریات دین مثل نماز و روزه و
حج و زکوٰة اتفاق کردن را اجماع نگویند + ف اگر ایشان علم عرفان می داشتند
ازین آیت نیز حجیت اجماع و قیاس ثابت کردن می توانستند + که مسلمانان براے
رد امور متنازعه بخدا و رسول بسوی اجماع و قیاس شرعی مقبول محتاج شوند + که
این هر دو مبین و مظهر احکام نصوص اند + و محتاج الیه موقوف الیه باشد + هر چیز
الیه باشد + حجت قوی گردد + جواب سوم آنکه اجماع بعد زمان رسالت حادث
گردید + و حدیث حضرت معاذ رض بوقت رسالت بظهور رسید + ولیز دلالت زمانت

حاجت اجماع نبود * که ذات بابرکات سرور کائنات موجود بود * تنبیه چون
ایشان بعد تحقق حجیت اجماع حادث شدند * و در ضروریات دین هم مجال انکار ایشان
فاسد * و دیهات کاسد * شک و شبهه می اندازند * و عصای اتفاق
را می شکنند * علمای جمهور و فضلای ذوی شعور اقوال ایشان را اعتباری
ندارند * هیچ بهیچ شمارند * همان اجماع حسب قوت و ضعف و یقین و ظن به
چند قسم منقسم می باشد * قوی ترین اجماع اجماع صحابی است * که منکرش کافر و قولش مثل
آیت و خبر متواتر است * چون اجماع بر خلافت ابوبکر صدیق رض که منکرش بلاشک کافر
است * پس قول روافض حادثین بعد از اجماع در نقض فضیلت و خلافتش رض
معتبر نباشد * همچنان قول خوارج در نقض فضیلت علی کرم الله وجهه اعتباری ندارد *
زیرا اختلاف ایشان حجیت قطعی از قطعیت بیرون نشود * و پس ازین اجماع سکوتی صحابی
رضی الله عنهم است چون اجماع بر قتال مانعین زکوة مع سکوت بعض صحابی رض پس ازان
اجماع غیر صحابی در امری است مع عدم مخالفت صحابی رض دران * و قولش مثل قوت
خبر مشهور است * بدان یقین فائده طمانیت میدهد * و منکرش گمراه می شود *
بعد ازان اجماع بر قولی مختلف فیه است * و قولش مثل قوت خبر واحد است * چون
اجماع بر صحابه قطعیت سنت قبل الظهر و اسفار بالفجر و تحریم نکاح امت در عدت اخت
بدون علم عمل را واجب گرداند * و قولش انست که مثل خبر واحد. و دیگر اجماع مسکی
المقدم بر قیاس مقدم باشد * چون اکثر مجتهدین در مسئله هرچند قول اختلاف
واقع شده باشد * پس بر بطلان ما عدای آنها اجماع متحقق گردد * متاخرین را نمی
رسد که قولی دیگر احداث کنند * چنانچه در عدت زن حامله هر دو بعضی عدت
را مثل عدت حمل گرفتند * بعضی ابعد الاجلین شمار نمودند * حالا متاخرین را نمی رسد
که عدتش را بر عدت دو ثلث حمل کنند * بنابرین پس تحقق اجماع بر مذاهب اربعه

مذہب فاسق سنت را باطل شمارند۔ تسلیم ہرگاہ از تحریرات مسطورہ و
تقریرات مذکورہ بخیلے واضح و لائح گشت۔ و حق بمرکز قرار گرفت۔ کہ دلیل قطعی
شدن اجماع بظہور پیوست۔ و نیز قطعیت اجماع ثانی نسبت اجماع اول و ثالث
نسبت ثانی و رابع بنسبت ثالث آدون گشت۔ و ادون اعلی را ناسخ نباشد۔
پس اجماع تلقی امت بر صحت صحاح بر اجماع تلقی امت بر مذاہب اربعہ فوقیت دارد
و نسخش نشاید و تواند۔ فہذا ہو المراد - فنعوذ باللہ من العناد - الی یوم التناد

نصیحت ای برادران چون بر مذاہب اربعہ باداء کاملہ - و حجج شاملہ اجماع
خیر الامت منعقد گردید۔ تقلید آئمہ اربعہ را مطلقاً و تقلید احد الآئمہ را در جمیع ابواب
شمارید۔ تا بجا و تلفیق و تلہی خویشتن را نا اندیشید۔ و باتباع ہوائے نفسانیہ
و وسوسہ شیطانیہ - بے سر و پا۔ بلکہ حرام دانید۔ تا بدو کشتی پا نہادن عاشد۔
و در احتمال تنزل نگردد۔ ؎

درین رہ حاصلی جز یکدلی نیست — دو دل بودن بجز ناحاصلی نیست

و چون بمضمون حدیث زرین حضرت رسول صلعم با وجود درجہ رسالت و نبوت
بمشورہ امتش صلعم خود را در آن اجتماع نمود۔ و مخالفت نفرمود۔ پس بزرگان
می باید۔ کہ مخالفت اجماع مجتہدین صالحین متقدمین کنند۔ حدیث قال النبی صلعم
لابی بکر و عمر لو اجتمعتما فی مشورة ما خالفتکما رواہ احمد رحم نقلہ
کفایة للمسلمین و درایة للمؤمنین و اگر ایشان اکتفا نکنند۔ دیگر چند دلائل قوی -
و حجج جلی - بیارم بگوش ہوش بشنوید۔ **اول** قولہ تعالی شاورہم الخ
ہر چیز کہ آنرا شاورہ بوقوع آید آنرا اجماع گویند۔ **دوم** قولہ تعالی فلولا
نفر من کل فرقة منہم طائفة الخ کہ بر وجوب اطباع قوم متفقہین
دلالت است۔ و تقلید آئمہ اربعہ خصوصاً امام ابوحنیفہ رحم ہر کسی مخفی نیست

سوم قوله تعالیٰ ولا تتبعوا السبل فتفرق بکم عن سبیله + ترک اتباع موجب گمراہی است + چہارم قوله تعالیٰ ولا تکونوا کالذین تفرقوا واختلفوا من بعد ما جاءهم البینات بعد از ثبوت حجیت اجماع بر حقیت مذاہب اربعه تفرقه در دین منہی عنه است + پنجم قوله تعالیٰ فان بغت احدیٰهما علی الاخریٰ فقاتلوا التی تبغی حتی تفئ الی امر الله قتل بر باغیین از مسلمین واجب است ششم قوله تعالیٰ قاتلوهم حتی لا تکون فتنة ویکون الدین کله لله بدفع فتنه در اجماع مقاتله روا است هفتم اثر ابن مسعود رض ما راٰه المؤمنون حسنا فهو عند الله حسن تقلید شخصی باجماع مؤمنین صالحین متقدمین حسن است پس عند الله ہم حسن شد + ہشتم حدیث من خرج عن الطاعة وفارق الجماعة مات میتة جاهلیة اخرجه الشیخان ترک اطاعت اجماع حرام است + نہم حدیث من فارق الجماعة شبرا فقد خلع ربقة الاسلام من عنقه اخرجه ابو داود مفارقت جماعت اجماع موجب دست کشیدن از اسلام است + دہم حدیث من اتاکم وامرکم جمیع علی رجل واحد یرید ان یشق عصاکم او یفرق جماعتکم فاقتلوه اخرجه مسلم قتل بر شکننده وتفریق کننده جماعت واجب است + یازدہم اثر ابن مسعود رض فی المفوضة وهی التی مات عنها زوجها قبل الدخول ولم یسم لها مهر فسئل ابن مسعود عنها فقال اجتهد برایی ان اصبت فمن الله وان اخطات فمنی ومن الشیطان ارٰی لها مهر مثل نساءها لا وکس ولا شطط وکان ذالک بمحضر من الصحابة ولم ینکر علیه احد منهم فکان اجماعا الخ کذا فی کتب الاصول والحدیث الغرض کل این ہمه بر ثبوت اجماع

و بر عذاب بر ترک احکام اجماع دلالت می کنند + بنا بر آن علمای کرام و فضلای عظام این همه را بر حجیت اجماع حجت گرفتند + فنعم ما قاله الله تعالی فماذا بعد الحق الا الضلال +

تبصرۂ پنجم در بیان قیاس

معنی قیاس در لغت مجرد تقدیر است + و در شرع هموار نمودن و برابر کردن فرع را با اصل در حکم و علت است + پس آن نقلاً و عقلاً حجت شرعی باشد + و در باب حجیت نقلی دلائل زیرین کفایت کند + قوله تعالی فاعتبروا یا اولی الابصار و قوله تعالی لقد کان فی قصصهم عبرة لاولی الالباب + و قوله وشاورهم فی الامر - وقوله تعالی ولو ردوه الی الرسول والی اولی الامر منهم لعلمه الذین یستنبطونه منهم + وقوله تعالی ام نجعل الذین امنوا وعملوا الصالحات کالمفسدین فی الارض ام نجعل المتقین کالفجار کتاب انزلناه الیک مبارک لیدبروا ایاته فیه ولیتذکر اولو الالباب - وقوله تعالی هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون الخ وقوله تعالی قل هل یستوی الاعمی والبصیر افلا تتفکرون وقوله تعالی ان فی ذلک لایة لقوم یذکرون وقوله تعالی ان فی ذلک لقوم یتفکرون وقوله تعالی ان فی ذلک لایة لقوم یعقلون وقوله تعالی افکا یتبعهم ان علم فیهم خیرا وقوله تعالی فاستفتهم اهم اشد خلقا ام من خلقنا - وقوله تعالی لقد ضربنا للناس فی هذا القران من کل مثل لعلهم یتذکرون - وقوله تعالی وفی الارض ایات للموقنین - وفی انفسکم افلا تبصرون - وقوله تعالی لو کنا نسمع او نعقل ما کنا فی اصحاب السعیر - وقوله تعالی الفتنة اکبر من القتل - وقوله تعالی ان فی ذلک لایات لاولی النهی وغیر ذلک من ایات القرآنیه و حدیث

معاذ بن جبل رضہ - واثر ابن مسعود رضہ ما رآہ المؤمنون الخ - والقضایا بما ورد نزد شخصے
کہ حالا در اجماع گذشت وغیر ذلک من الاحادیث النبویة وآثار الصحابیة چرا کہ
ہر لفظ ازآن - واثر صحابی از قسم - فاعتبروا - عبرة - شاور - اولی الامر -
یستنبطونہ - تدبر - تذکر - تفکر - تعقل - استفسار - تبصر - اولی النہی - اجتہد
برائی - وغیر ذلک بر حجیت قیاس دلالت کند؛ ورنہ معنی آنہا صحیح نباشد +
باز حجیت دیگر بطرز دیگر بشنوید؛ کہ اگر قیاس حجت شرعی نیست ؛ پس خدای تعالی ذکر
ازین آیت وقالت الیہود والنصاری نحن ابناء اللہ واحباؤہ قل
فلم یعذبکم بذنوبکم - غلبہ یہود والنصاری الزام قیاس ثابت نکردی
اما حجت عقلی این است کہ اگر قیاس حجت شرعی نباشد؛ اکثر احکام شریعت برباد رود
کہ بلا استعانت قیاس استنباط احکام ملت برای عمل عباد الی یوم التناد متعذر گردد
پس قیاس در استنباط محتاج الیہ باشد؛ ومحتاج الیہ موقوف علیہ باشد + فہذا ہو المراد
فتامل من السداد + اعتراض. اگر بعضے نافہمان بدلیل قولہ تعالی ونزلنا
علیک الکتاب تبیانا لکل شیء - وقولہ تعالی ما فرطنا فی الکتاب من شیء
وقولہ تعالی ولا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین - وقولہ تعالی ولقد
ضربنا للناس فی ہذا القرآن من کل مثل لعلہم یتذکرون - وقولہ تعالی
فان تنازعتم فی شیء فردوہ الی اللہ والرسول + وبحدیث قال رسول اللہ صلعم
لم یزل امر بنی اسرائیل مستقیما حتی کثرت فیہم اولاد السبایا فقاسوا
ما لم یکن بما قد کان فضلوا واضلوا - وبدلیل اول من قاس ہو الشیطان
وغیر ذلک قیاس را حجت شرعی نشمارند؛ ومحتاج الیہ نگردانند؛ بلکہ منکر آن
باشند؛ جواب ایشان ازین منظور شنوند؛ کہ ہر دلیلے کہ بر نقض قیاس می آرند
باید کہ آنرا علی حجیت قیاس دلیل قوی شمارند؛ کہ بقیاس آنرا بر دعوی خود

پس رسول صلعم من شهد له خزیمة فهو حسبه فرمود + ازین حدیث
شهادتش مثل دو شهادت مرد بکرامت مخصوصش رو نمود + و نیز ازین قول آنحضرت
ثبوت حجیت قیاس بر افزود + که هرچه فرمود بقیاس فرمود + و رسول صلعم تقریر
آن از التصدیق فرمود + و از انجمله دیگر حدیث که حکم اصل مخالف قیاس نباشد
اگر باشد + قیاس دران چگونه مداخلت یابد + چنانچه اعداد رکعت نماز و جنایت
لقاء روزه مع حور و نوشی لتنزموشی بقوله صلعم للذی اکل ناسیا - تم علی
صومك فانما اطعمك الله و سقاك الله - رواه الدار قطنی وغیره و درین
صورت قیاس را اصلا مداخلت نباشد + لیکن کسیکه خاطی و نکره را بران قیاس
کند + صحیح نباشد + که نسیان فعلیست غیر اختیاری + و خطا امریست اختیاری
که باعث قصور احتیاط واقع شود + چون او تحت مضمضه بسبب عدم احتیاط
آب بحلق رود + قضاء روزه واجب گردد +

تبصرهٔ بیست و ششم در بعض خلاصه ماسبق

باید دانست که اگر بقول غیر مقلدان کل اقوال صحابه را بر اقوال مستنبطه ائمه اربعه ترجیح
دهیم + بطلان حدیث خیر القرون قرنی الخ دفعتش لازم گردد + و برعکس عمل
کردن واجب شود + العیاذ بالله زیرا که ائمه مجتهدین اربعه خصوصا امام اعظم رح
بنسبت ائمه محدثین صحاح ستة سابق ترین سابق اند + چنانکه بخیر القرون ایشان را
کما عرفتم + و نا ظاهر نیست که در تحقیق و تدارک احکام شریعت و ارکان طریقت
سالکان از متاخران عارف تر اند + بالخصوص امام اعظم رحمة الخالق - که از همه
و از کل لایق - و از جمیع باستنباط مسائل حاذق + و از همعصرین بمعرفت
و منازل فایق - و از هم اقران به تتبع احکام شریعت سابق - و از دیگران
لذت مضامین نصین را ذائق - و بحکمت ناطق - و بکمالش صادق - و از

بحدیث و قرآن مطابق - و آنکه باقوال و افعال صحابی رض موافق نیست)
پس بر قولش عمل باید + ترکش زبان آید + اگر گویند که اقوال صحاح را من
حیث اقوال صحاح اند ترجیح نمی دہیم + بلکه اقوال رسول مقبول اند فہیدہ ترجیح
دادن را واجب دانیم + گوئیم ما ہم بر اقوال ائمه کرام من حیث اقوال ائمه کرام اند
ہرگز تقلید نمی نمائیم + بلکه مستنبطه محققه از ضمن اصول ثلثه اند ذات السنة تقلید
شان می سازیم + چون ہر دو فریق باین نسبت مساوی شدند + البته از اقوال تا
خیر القرون اقوال سابقه خیر القرون ترجیح یابند + چون بنا شد آیا بر احوال کسے
نبیرش عارف تر است یا نبیره یا نبیرهٔ نبیره اش اگر نبیرهٔ نبیره اش را عارف تر
دانید + البته محدثین را بلکه خود را عارف تر از آن توانید + اما الامر لیس کما
زعمتم + اگر چنین بودے حدیث خیر القرون وارد گشتے + نه قوله تعالی و
السابقون السابقون اولئك المقربون فی جنت النعيم ثلة من الاولين
وقليل من الاخرين + نازل شدے + نه ہر یکے از صحاح از ایشان یعنی از
ائمه و از ہمعصران ایشان خصوصاً از شاگردان امام اعظم رح احادیث روایت
ساختندے + نه اقوال ایشان را بر صحت سند حدیث خود مسند گرفتے + نه در میان
مسند و مسند الیه فرق گشتے + نه کسے عارف القول غیر عارف مسند گیرد + اگر گیرد
آن بتجویز قبول ناقله + چون با اقوال شیخ پیران پیران شما یافتیم + با اقوال پیران
شما نگرویدیم + تا ان ہر چه موافق امام یافتیم برگزیدیم + و غیر موافق را بخوف تشنیع
معمول نه سازیم + اگر باز گویند که اقوال صحاح خالصاً اقوال رسول مقبول
اند + و اقوال ائمه رح چنان نیست بلکه محض ساخته مجہول - اعتبارش فضول
است + گوئیم که این محض تحکم و ابله فریبی جہول است + و حجت نامعقول
بر دانایان ذی عقول - بلکه مخذول - که علتش بار بار چند بار خصوصاً در اول

متصرہ همین الفاظ گذشت + اما تاہم بازبطرز دیگر چیزے دیگر بخیلۂ وجوہ می آرم

اول آنکہ محدثین مضامین احادیث را نقل کردند نہ بحسب الفاظ احادیث

باعث ضرور رہا بود نیافتند + بلکہ لامحالہ بکثرت نقل بتغییر الالفاظ یافتہ + و بر بلیغان

و فصیحان مخفی و محتجب نیست کہ تبادل الفاظ را تبدل معانی لازم است + ولیکن

تالیف صحاح ہم دران چقدر تبادلات مثل عبارت گلستان این زمان راہ یافتہ

بر دانایان ناپیدا نیست + چنانچہ اند کے ازینمعنی بحث حدیث قراءت خلف الامام کہ

بجز مقلدان بجاے لا تفعلوا الا تفعل در کتاب شان خوانده بر صحتش بحیث مزید

در مناظره گذشت + معهذا بر ہر اقوال صحاح صاحبانش قال النبی صلعم تحریر یافتہ

حالانکہ کل الفاظ رسول نیست فقط معانی + آن ہم ببعد جز ازلی کہ از مثل احادیث

عبد الکریم و ابن راوندی وغیرہا محفوظیت یقینی نیست + فنعم ما قال لہ تعالے

یقولون بافواههم الخ پس بنقل مضامین و مفاہیم ہر دو فریق شریک شدند

احد الفریق را مبتدع و دیگرے را متشرع شماردن کار خردمندان نیست +

بلکہ بخیال بہتان بر رسول صلعم ترکش اولی است + بہ حدیث اتقوا الحدیث

عنی الا ما علمتم فمن کذب علی الخ کذا فے المشکوٰۃ لہذا امام شعرانی

نیز در میزانش کان (الشافعی) یقول ایاکم والاخذ بالحدیث الذی اتاکم من

بلاد اہل الرائی الا بعد التفتیش فیہ + و در عمل صحاح وغیرہ دوام قبیح لازم

می آید + یکے بہتان دیگرے خطا را اما در امر اجتہاد بہتان مفقود البتہ خطا ار

موجود این معفو است بحکم خدا و رسول خدا کے معبود + کما مر ذکره + و در قول غیر

قول نبی صلعم گفتن را عذاب نار موجود + فظهر الفرق بتائید خالق الخلق

وان لم یعقل شر الخلق + **دوم** آنکہ بر محدثین حسب رائے خود شرطی را تحریر

نموده احادیث را بران پیش می نمود + اگر موافق شرطش می گشت می نوشتے

در ندمی انداختند * کما لا یخفی علی من له التبحر فی احوال المحدثان بس ہمچنین بتشریح
حیلیست * و بنا بر بحث کیست * باوجود حسن دانستن ہمچنین بتشریح حایدید *
تدوین فقه و اصول سدیده را بدعت و شرک گفتن - و کل احادیث نبوی را بر صحاح
منحصر فهمیدن - و بنا بر علیه اقوال ائمه را نابدید شماردن قول بلیباست * کیست *
سیوم اینکه اگر حدیث صحاح بالیقین و بجنسه صحیح شدے * امام مالک رح
(که از کل محدثین سابق است) درباب حدیث اذان چنین روایت نفرمودے
عن مالك بن ابی عامر الاصبحی انه قال ما اعرف شیئا مما ادرکت
علیه الناس الا النداء بالصلوٰة اخرجه المالک فی الموطا *
نه تناقص رد التاته - و معارضه وحشتناک باهم مجتمع گشتے + نه در اکثر تواریخ
انتقال و ولادت که دو بار شدن غیر ممکن است اختلاف شدے * کما هو فی القصائد
الاول چهارم اینکه حال تالیف محدثان باعث بعد زمان گویا چنین است
که در شب تاریک لؤلؤ و مروارید و جواهرات را از درمیان خرمهره بیرون آورده
است * و بر کل آورده ایشان اعتماد کلی کند. گمان چه کسانند * عاقلان و دانا +
اما مجتهدان چنان نیستند * که باعث قرب زمان گویا بر روز روشن امتیاز کرده
دیده و دانسته و شناخته صحیح صحیح را گرفتند * باقیان موضوعات منافقان
وغیره را طرح دادند * و از آنها مسائل فقهیه را استنباط کردند * خصوصا امام اعظم رح
زیراکه در عهدش چندان خرمهره هم که در امتیاز آنها مشکل باشد موجود نبودند *
البته بعد ازان بتدریج مصنوع و موضوع شده اند * قدر فرزند که مرا ایس از
همچنین بالیفات متاخرین هرگز متقدمین الزام نیابند * و کسانیکه بر اعتماد نوشته
متاخرین متقدمین را لعن و طعن کنند * چه کسانند * مومنان صالحان دانند *
پنجم اینکه مجرد نسبت الی النبی صلعم باسانید مجهوله صحاح وغیره (که مخصوص نیست)

هر قول قول النبی صلعم باشد * پس اقوال یهود و نصاری که مسیح ابن الله و عزیر
ابن الله و غیر ذلک صادق شدن لازم آید * العیاذ بالله حالانکه خدای تعالی
آنرا رد کرده * یقولون بافواههم گفته * اقوال غیر مقلدین نیز همچنین است
اگر رسول خدا صلعم در حالت حیات این تالیفات را که بلا شوری بلکه بتدارک یک
یک کس مجتمع گشته دریافت فرمودے * اکثر را طرح وا دادندے * البته بعض قلیل
را برپا داشتندے * اگر گوئی اکثر مسائل فقه را هم طرح وا دادندے * گوئیم مطلقے
وا دادندے * پس هرگاه درین امر هردو حدیث و فقه را متساوی الاقدام یافتیم
باز چرا شور و شغب دعوتها نمائید * و فتنه و فساد بین العباد اندازید * قال
تعالی الفتنة اکبر من القتل و حدیث قال رسول صلعم یکون فی آخر الزمان
رجال یختلون الدنیا بالدین الخ - و حدیث قال رسول صلعم اکرموا (تا) ثم
یظهر الکذب الخ و غیر ذلک که جابجا مذکور شد * ترسیده فتنه را چرا دو بالا کنید
جواب دیگر آنست که درمیان نسبت کذب الی النبی - و خطاء اجتهادی فرق بیّن جلی *
کما لا یخفی جواب سوم فقه در اصول فقه مبنی بر شوری است کما مر ذکره * و تالیفات
صحاح بلا شوری رو داده * بنا بران امام مالک رح بجواب خلیفه [illegible]
فرموده * که بر اتباع موطائے من خلائق را جبر مکن * که من برائے [illegible]
حروف تالیفش کرده ام * و تدوینش ساخته ام * حالانکه بسیار اصحاب رسول صلعم
جابجا منتشر شده اند * و مردمان از آنان هدایت یافته اند * کذا فی الشعرانی وغیره
پس در عمل تالیفات صحاح وغیره که بعد فوت زمانه صحابه و تابعین و تبع تابعین تالیف
گشته چگونه جبر کردن را شریعت نامند * اگر خطا شده باشد گوئیم که تحقیق مجتهد
بنسبت صحاح خیلے سوی اولی است * بلکه اسلامت را از دست و اولی است چه
دران تلقی امت یافته شده * و مقبول اهل اسلام گشته * گوئیم که اگر حنفی است

پس تحریر برات ثنا نیز بلنسبت آئمہ اربعہ متقدمین خیلے بے ادبی است + بلکہ اسلامیت شان از دست داد نیست + کہ مذاہب اربعہ تلقی امت یافتہ شدہ + و از مدت مدید + مرصد تجدید + بدلائل سدید - براہین شدید متحکم گشتہ + و اجماع بر آنہا منعقد شدہ + لہذا عند اللہ و عند الناس مقبول گشتہ + فاین

کم المفر - فارجعوا الی التقلید وتقرروا علیہ القرار +

این المفر دالا مفر لہا رب + اگر باز گوئید کہ پس بقاعدہ اذا تعارضا تساقطا احتجاج از ہر دو و عمل بہر دو را باطل باید شمرد + پس احکام شریعت مثل عنقا پرواز خواہند کرد + و شریعت باشیانہ عدم متروک خواہد شد + گویم فہم ہرگز چنان نیست کہ فہمیدید + بلکہ چنین است بشنوید + کہ این محل تعرض نیست + کہ باعث تقدم و تاخر و قرب و بعد تعرض مندفع است + بلکہ ائمہ محدثین رح برائے تاکید قواعد شرعیہ اصول فقہ آئمہ مجتہدین رح ماخذ آنہارا حتی الوسع جمع نمودہ + تا آیندہ مفسدان شریعت استنباط ایشان را بے اصل گفتن نتوانند + نہ محدثان از تالیفات خود تجدید مذہب را غرض داشتند + لہذا ہر محدث بہ تقلید ترتیب امام ابو حنیفہ رح کتاب خود را مترتب ساختند + اما منعقد این ایام + و مسعبان لیام + واکثر عوام کالبہائم والانعام + خواہ مخواہ شور و فساد بر پا می کنند + و عصائے اسلام را بشکنند + بزبان اردو چہ خوش ضرب المثل گوئید + کہ - صاحب کا کچھ دوس نہین عملہ گڑبڑ کرتے ہین + پیران نمی پرند مریدان می پرانند + ششم آنکہ - بقول جدید بلید + بغیر ظہور علت سدید حرمت تقلید + طریق گرفتن + گو یا بنائے شر و فساد در ہر فریق انداختن + بلکہ محبت برادری و مودت خویشاوندی را از بن برکندن + است ولقولہ الفتنۃ اکبر الخ از فتنہ نہ ترسیدن + واز حدیث لولا حدثان

تو مکہ یا لکفر لھدمت الکعبۃ اعراض کردن ☩ و احادیث و آیات
تذکرۂ سوم مقالۂ اولی را تکذیب ساختن ☩ و بر بطلان اجماع کمر بستن است ☩
العیاذ باللہ العیاذ باللہ ☩ چراکہ غیر مقلدین از اتباع صحاح ہم بیرون شدند ☩
ہر کسانیکہ ایشان را لامذہبیان گفتند خوب گفتند ☩ کہ در حجاب صحاح در امور شریعت
و ارکان طریقت فتنہ و فسادی می اندازند ☩ یا حسب مضمون قولہ تعالی تومنون
ببعض وتکفرون ببعض الخ اتباع ہوائے نفسانی می سازند ☩ ما ہو الحق چراکہ
اگر ایشان اتباع صحاح نمودندے ہمان احادیث را کہ بشارہ بمثابہ ایشان ذکر
آوردہ البتہ اتباع آنہا کردندے ☩ ہفتم اقوال صحاح ستہ ہمین - اگرچہ غیب
غیر آئمہ اربعہ مجتہدین ہلسیار معتبر ☩ و اعتبار و اعتمادش نیک خوب نشر ☩ لما بار
مسائل مستنبطہ اصول ثلثہ کہ مشہورہ آئمہ متقدمین شدہ و دادہ اند عمل بر صحاح
نمودن مناسب ندانیم ☩ کما مر ذکرہ ☩ بلکہ ضلالت شماریم ☩ کہ از کنایات و
احادیث غافلیم ☩ و از مقتضائے حال - و اقتضائے مقال - و دقائق
و بر معانی فرادی - و صنائع جلی - و بدائع خفی و کوائف جزئی واقف نیم ☩ و
کسانیکہ درسش می دہند ☩ و تعلیمش می نمایند ☩ یا شرحش کردند ☩ یا الیہ
و یا بسش ساختند ☩ چنان کسان ہستند ☩ کہ تعلیم ایشان را بر تعلیم معلمین [illegible]
در حدیث ثم الذین یلونھم و در آیت والذین اتبعوھم باحسان
ترجیح دہیم ☩ و بر آن وثوق نمائیم ☩ ہشتم آنکہ از شہادت یکس را
چیزے اکہ حقیقتش بدلائل کثیرہ ☩ و شواہد غزیرہ - ثابت گشتہ است کردن
نتوانستند ☩ نہ متشرعان پیش بردند ☩ اگر چنین بودے حضرت فاطمہ رض بشہادت
و دعوی خود باغ فدک یافتے ☩ و نیز حضرت علی کرم اللہ وجہہ بشہادت حضرت حسن رض
مدار القضائے قاضی شریح رض بدعوی قمیص بر یہودی ڈگری یافتے ☩ و نیز بشہادت

یکی کس گواہی دہد کہ من خود در باب شہادت سید ہم کہ زید عمرو را بگشت برو بری فلان

فلان جمعیت و ایشان ہم دیدند اگرچہ ایشان باعث عدم حاضری شہادت ندادند

قصاص بر زید واجب گردد ❊ اما الا فی بلیس کہ ❊ ولیکن اگر احد الآیہ احادیث

مطابق باشد ❊ البتہ مقلد مذہبش را اعتبار و اختیار ریش واجب شود ❊ چنانچہ عمل

رفع یدین و قدر مس ذکر بر مقلدین امام شافعی رح لازم می گردد ❊ لہذا از مات کہ بین

طور شدہ می آید ❊ و اگر ہر چہار را خلاف باشد ❊ ہرگز مقبول نمی شود ❊ نہ تلفیق

روا بود ❊ کما زعمہ اہل الہویٰ زیرا کہ تلفیق را اختیار کردن ❊ گویا بر دو کشتی پا

نہادن است ❊ و بر دو کشتی پا نہادن ❊ کون و سبزہ را شق کردن است ❊

درین رہ حاصلی جز بیکلی نیست ❊ دو دل بودن بجز رسوائی حاصلی نیست ❊

قولہ تعالیٰ مذبذبین بین ذالک لا الیٰ ھؤلاء و لا الیٰ ھؤلاء ❊[1]

قولہ تعالیٰ ان یتبعون الا الظن[2] ۔ قولہ تعالیٰ ان الظن لا یغنی من الحق

شیئًا[3] ۔ الغرض اعتبار صحاح ہمین قدر کہ مذکور شد باید کرد ❊ و تقویت مسائل

ہر مذاہب اربعہ برائے متاخرین آنرا دلیل باید آورد ❊ نہ صحاح را مستقل

مذہب باید شمرد ❊ نہ کسی از آئمہ محدثین مستقلی مذہب خود را غرض میدا شتند ❊

نہ خود را صاحب مذہب می پنداشت ❊ بلکہ صاحبان صحاح مانند عطاران اند ❊ ہرگز

کسان بلا اعانت و تشخیص طبیب حاذق علاج و نسخہ از ایشان نخرند ❊ اگر خرند

خود غرضند ❊ کہ خود را بہلاکی اندازند ❊ با خردمندان نخرند ❊ نادان خران خرند

سنظہر الحق و لو کنتم لا تعقلون ❊ تنبیہ چون قاضی شریح رض کہ یکے از قضاۃ

حضرت علی رض بود ❊ بعدم قبول شہادت حضرت امیر المؤمنین رض برعایت

شرع خود را مجبور کرد ❊ و امیر المؤمنین رض نیز بر قضائش راضی شدہ مستحسن فرمود

باز دیگر انرا چہ می رسد ❊ کہ شہادت محدثے ابطال مذہب اجماع نماید ❊ و نیز

[1] ترجمہ مذبذب بین و میان نہ بسوی این و نہ بسوی آن ۱۲

[2] ترجمہ پیروی نمی کنند مگر گمان را ۱۲

[3] تحقیق گمان بے نیاز نمی کند از حق چیزی را ۱۲

هرگاه حضرت ابوبکر صدیق رض و حضرت عمر رض و حضرت علی رض اخبار احاد را
اعتبار نفرمودندے + نه بر تکیه آن احکام شرع جاری کردندے + چنانچه تقریر
اول گذشت + چون حال خلفا در باب اخبار روایت صحابی نیز چنین احتیاط باشد
باز بعد زمانه خیر القرون کرا می رسد + که هر حدیث صحاح وغیره را قول النبی
گفته بر جزو فرض کند + مخصوصاً آنرا شریعت شارع دانسته تا تاکید باشد +
هذا هو الاعتقاد للمقلدین + فما ذا تقولون بعد ثبوت الاجماع للمجتهدین +
و هم اینکه دلیل تلقی است دراختصاص نسبت صحاح فهمیدن + و نسبت آنها
ارجح اعتبارش نکردن جهالت کلی - عداوت جلی - یا عداوت نهانی + و شرارت
باطنی است + و نیز دعوی اضافت ادنی ملابست + و للاکثر حکم الکل را نسبت صحاح
مخصوص داشتن + حماقت نیست چیست + قول بلید یا ذی عداوت بلید نیست
چیست + چون غیر مقلدی این شنید + از جان برنجید + و گفت که تو چه
می گوئی + مضمون اصح الکتاب بعد کتاب الباری هو الصحیح را نمی دانی +
گفتم دانم اما تاویلش را نمی دانم + از تو می پرسم که این قول خداست +
گفت نے گفتم قول رسول خداست گفت نے گفتم قول صحابی است
گفت نے گفتم قول تابعین است گفت نے گفتم قول تبع تابعین
است + گفت نے گفتم قول ائمه است گفت نے گفتم باز اگر
خیر قول کسی از علماء باشد حالا آن ضرب المثل گشت گفتم غیر ضرب المثل
یا قول یکے از علما که بعد گفتنش باقی علما نقل کرده باشند آنرا در امور شریعت
دخل نیست + که محض بے اصل است + آری همچنین مضمون اتفاقی بر نسبت
مالک رح و صحیح مسلم و ترمذی وغیره وارد است + این امر بر ناظرین صحاح
وغیره مخفی نیست + پس همچنین قول بظاهر یکے با دیگرے معارض نشست +

بقاعدهٔ تعارض ساقط الاعتبار است + پس حاشا شمارا باید که باز گاهے بر تکیه
همین تالیفات چنین الفاظ که امام ابوحنیفه رح مخالفت احادیث کرده است
شور و شغب ننمائید + نه بر کل تالیفات صحاح وغیره قال النبی صلعم را اطلاق
کنید + بلکه به نسبت آنها قال البخاری مثلاً وغیره گوئید + تا از معصیت شرک فی الرسالت
رهائی یابید + و بمضمون حدیث من کذب علی الخ خود را بنار جهنم نه اندازید +
الاعتبار قرأت بخاری از ۳۳۳ هجری شروع گردید + این امر بدید تبصرهٔ پنجاه و
مقصد اول بظهور خواهد رسید + چون حال بخاری اینست + حال دیگران چیست +
بدلسا باید دانست + اما ما نه اقوال محدثین را ساقط الاعتبار سازیم + نه اقوال مجتهدین
را بر قول رسول صلعم و قول صحابی رض فوقیت دهیم + بلکه هر دو فریق آئمه رح را حسب درجه
ایشان اعتبار نمائیم + الغرض اعتقاد این عاصی بر شریعت الهی و طریقت
نبوی این است + که بآیت لکل درجات + عزت و توقیر بزرگان را حسب جا
مرعی دارم + و بحدیث خیر القرون قرنی الخ قرن اول را از قرن ثانی و ثانی
را از ثالث و ثالث را از رابع بهتر شمارم + پس نه صحابی رض را بر رسول صلعم فوقیت دهم +
نه برابر دانم + همچنان تابعین را بر صحابی رض و تبع تابعین را بر تابعین و نه ائمه محدثین را
بر ائمه مجتهدین فوقیت دهم + نه برابر شمارم + هان اگر صحاح بتالیف صحابی رض یا بوقت
صحابی رض یا تابعین مؤلف شدے + هرگز اصول آئمه را بر آنها ترجیح ندادمی + اما چون
دیدیم که اسناد کل مرویات صحاح بتوسط شاگردان امام اعظم رح و دیگر تبع تابعین
و تابعین برسول صلعم می رسد + و بر صحت همین اسناد صحاح وثوق شرعی متحقق نمیگردد +
پس مقلد را نباید که بتبرک اقوال اعلیٰ یعنی تابعی خیر القرون بتالیفات ادنیٰ غیر
خیر القرون گرایید + که احتمال تردی بخلط و وضع می شود + البته صحاح برائے ما متأخرین
حیله دلیل قاطع و برهان ساطع باشد + اگر مخالفت اقوال آئمه خیر القرون نگردد +

یا اقوال مارجز و مسئله یافته نشود + زیرا که اقوال آئمه خصوصاً امام الائمه بیشتر
مگر بوقت خیر القرون بالشورتی استنباط کرده حدیث و قرآن است بود و تا این مرتبه
صحاح چنان نیست + چون مردمان این زمان این بهمه قابل اقوال مجتهدان
نفهمند + شورش تعصب سازند + اگر احمقی گوید که یکی از غیر مقلدین شنیدم که امام
صاحب را بجز هفده حدیث حدیثی دیگر بدو نرسیده + بهمه طور کل مسائل را از قرآن
و حدیث استنباط نموده + تا ان امام احمد بن حنبل رح را باعث تا هرش پنجاه هزار
حدیث رسیده علی هذا القیاس هر که در پس آمده کثرت حدیث را جمع ساخته +
گویم که در کمالیت حمق این احمق شکی ندارم + که من خود شاهدش هستم + که این
کس باعث عداوت خلقی - و شرارت جبلی - با امام کوفی رح - یا بسبب کثرت حمق
همچنین کلام خلاف عقلی - ظاهر کرده + و خود را باعث بغیر رسول صلعم باخذ
موضوعات شامل کردن را اصلا نشمرده + زیرا که بمضمون هر که آمد بران مزید
کرد اقوال وضاعین احادیث شمرده + معهذا بازدیاد همچنین حدیث فخر کرده +
و این اسم نادر یافته + که درین کلام یعنی امام را بجز هفده حدیث نرسیده
تقلید متعصبی ساخت + با وجودش تقلید را حرام گویند + تا ان امام صاحب را با عشق
قرب زمان و خلوصیت قول رسول منان بنسبت دیگر مفتریان متاخرین الزمان
کم حدیث رسیده + که از کثرت رطب و یابس وضاعین محفوظ مانده + اما نه
القدر که بجز هفده حدیث دیگر نرسیده + سبحان الله اگر این راست باشد
کرامت امامت امام همام افزون گردد + که با وجود قلت احادیث چنان اجتهاد
نموده + که کل احکام شریعت را جامع گشته + حتی که از تالیفات متاخرین نیز
حقیقتش بظهور پیوسته کما مر فی المناظره + اگر رحمتان آنها را بینید امام را چه گناه

؎ گر نه بیند بروز شپره چشم — چشمه آفتاب را چه گناه +

تبصرهٔ هفتم در خلاصهٔ جواب بعض مکائد غیر مقلدان

باید دانست که غیر مقلدان گویند که بمقابلهٔ حدیث هر چند ضعیف هم باشد اقوال
ائمه هیچ اند ٭ و بر این دعوی اقوال بزرگان را دلیل آورند ٭ کما قد تحریر آنی
و از آن بسیار شادان و فرحان هستند ٭ و بزعم خود فهمیده اند ٭ که مقلدان را برد باخته
ساختند ٭ حالانکه مقلدین و ائمه شان نیز این امر را منکر نیستند ٭ بلکه گویند ٭ که
ما حدیث را من حیث حدیث من کل وجه بر اقوال ائمه بقول ائمه اترکوا قولی بخبر
الرسول صلعم ترجیح دهیم ٭ کما مر ذکره مرارا ٭ بنا بر علیه اکثر بزرگان هم
همچنین مضمون را در کتب خود درج نموده اند ٭ تا مردمان بمقابلهٔ حدیث که فی
الحقیقت حدیث باشد باقوال ائمه که مفتریان بائمه منسوب ساخته اند عمل نکنند ٭
چنانچه امام شعرانی رح نیز در میزان الشریعة بجواب انما تبرؤا بکلامهما الخ این عبارت
نوشته وانما قالوا ذلك احتياطا للامة وادبا مع رسول الله صلعم
ان يزيد احدهم في شريعته صلعم شيئا لم يرده ولم يرضه
وخوفا ان يكتب احدهم من جملة الائمة المضلين اذا زاد في
الشريعة شيئا ما ذكر ٭ نه از حدیث ضعیف هر قول منتسب الی النبی صلعم
را مراد گرفته اند ٭ نه از آن رد تقلید ائمه غرض داشتند ٭ کما زعمه المفسدون
فاحتجوا به وافسدوا وافضلوا واضلوا فهلكوا واهلكوا اما گفتهٔ محدثان
متاخر الزمان هر گفته گفتهٔ رسول شان صلعم نخواهد شد ٭ نه بمقابلهٔ همچنین گفتهٔ فقهاء
ایشان گفتهٔ ائمه بدرجه مثل نا گفته یا گفتهٔ مخبره شمار کرده خواهد شد ٭ نه بر نا گفته
صحاح وغیره گفتهٔ رسول صلعم گفتن ممنوع باشد ٭ بلکه اعتبار کلی - واعتماد
دلی نموده خواهد شد ٭ اگرچه تدارک ائمه خصوصا صحابه تدارک الامر الالهیه رح صحیح
شده باشد ٭ زیرا که هرگاه سند در درجهٔ اعلی بکار رسیده ٭ باز بمقابلهٔ ایشان

درجهٔ اولی را چه اعتبار خواهد گردید + بنابران امام شعرانی رح در میزان الشریعه جابجا
فو الله لقد کانوا علماء بالحقیقة والشریعة معًا . فکیف یصح خروج
شیء عن اقوالهم عن الشریعة ومن نازعنا فی ذلک فهو جاهل
بمقام الائمة وغیر ذلک مطلقاً نوشته که احکام شریعت از اقوال ایشان
هرگز بیرون نخواهد شد + ونیز همان امام شعرانی ومولانا عبد الحق دهلوی وغیره
بالاتفاق گویند که هر حدیثی را ایشان بتلقی بقبول کرده وعمل واستدلال بدان نموده
انکار ورد واعتراض بر ایشان بتقلید علمای محدثین مشهورین جائز نباشد + فالزام
بر ایشان بحکم جماعت محدثین صحیح گردد + بلکه جهالت باشد + پس غیر آنرا چه
حماقت شعاری وجهالت وثاری است که بمقابله احادیث صحاح وغیره اقوال
ائمه بالخصوص قول امام صاحب را که مستنبطه اصول ثلثه است هیچ پوچ شمارند
پس حجت بقول صحاح بمقابله ائمه مثل حجت بقول ملا نصیره بمقابله حجت قول پیره
گشت + فظهر الفرق بتائید خالق الخلق اگر گویند که بدلیل تلقی
امت اتباع صحاح واجب است + گوئیم الحمد لله ما هم همین می‌گوئیم + وتسلیم
می‌کنیم + که اگر تاثیر تلقی امت دلیل وجوب اتباع است پس بر غیر مقلدین یعنیه
سعنی بلکه بر پیران پیران ایشان بر محدثین صحاح اتباع مذاهب اربعه بلاریب
واجب است که تلقی مذاهب اربعه قبل تلقی صحاح بوقوع آمده است + ونیز
سابقین متقدمین صحاح اتباع صحاح غیر ممکن . اما بر صاحبان صحاح متاخرین
اتباع مذاهب اربعه ممکن فوجب علیهم التلقی بالقبول + وحرم عنه التکلم + فاین لهم
الفرار لوجب علیهم التقلید بالقرار + چون تقلید ائمه اربعه بر ائمه محدثین واجب
شد + و دیگر از اکر می‌رسد + که بساحسه جلیل الشان از مکائد ایشان امیت که
بنیت تنفیر رجال - وتزویر جهال - می‌گویند که کل احکام شریعت - وجمیع ارکان

طریقه مبنی بر حدیث و قرآن است حقا و جهلا آنرا نفهمیده باعث
جهالت و حماقت خود باقوال ائمه مجتهدین خود می گرایند و تقلید ایشان میکنند
قول رسول صلعم را ترک می سازند پس بر ایشان آیت اتخذوا احبارهم
الخ و آیت اذا قیل لهم اتبعوا الخ صادق آید و بر سر دارندگان این آیت
صادق آید مشرکیت آنرا لازم باشد پس مقلدان را شرک لازم گردد
پس مشتبه جواب این کید جابجا خصوصا به تذکره هشتم و یازدهم مقاله اولی
داده آمده ام بازدرینجا بطرز دیگر چند وجوه می دهم اولا - اینکه مقلدان
باقوال مجتهدان هرگز هر آیینه حدیث و قرآن را ترک نمی سازند و نه ائمه ایشان
مخالف السنت بهان نقصان ساختند بلکه کل مسائلها را از آنها استنباط کرده اند
و مقلدین بتعلیم ایشان بر احکام حدیث و قرآن مطلع شده اند و هدایت یافته اند
پس گویا مضامین حدیث و قرآن مثل جواهرات در صندوق شریعت مقفل
اند و ائمه اربعه مجتهدان کلید آن قفل که هر دم بالعکس بر کشادگیش دخل یافته اند
یا مثل لولو و در مکنون در ته دریائے عمیق اند و ائمه غواصی نموده همان درر
عتیق را بکف آرند و بمعرض بازیافت عرض نمایند و مقلدان آنرا خوب شناخته
و خالص دانسته برغبت بخرند و ملمع و مصنوع را درگذرند ثانیا - اینکه
هر چند غیر مقلدین مانند خوارج و روافض بظاهر کلمه حق ثنا گویند و در دل ایشان
را حقیقت خود می نمایند و دغلش کنند کما فی التیسیر عن مسلم ان الحروریة
لما خرجت علی علی بن ابی طالب قالوا لا حکم الا لله فقال علی کلمة حق ارید بها باطل
سعدی دام تزویر مکن چون دگران قرآن را اما فی الحقیقت غرض دنیاوی و
شهوات نفسانی را مرکز خاطر دارند چنانچه شخصے بعید گاه غیر مقلدین بعض زنان
ایشان به خباثت نفسانی بظاهر کلمه حق ثنا دعوی برادری کرده بود نقلست

این است که فقیر لطیفے را شنیدم که بحلقۂ ندیمان خویش می گفت که چون گروہ
غیر مقلدین فتواے خروج زنان برا داکثر زنان ایشان بعیدگاہ رفتن گرفتند
و با مردان نظربازی کردن ❊ سہ دیدار می نمائی و ہر چیز می کنی و بالا
خویش و آتش را تیز می کنی ❊ حتی کہ یکے از اوباش دہلی بغرض شہوت لطف از
رطب زنے آمدہ مطابق المثل کلام لغت فاند ❊ سخن محبانہ می کرد و چون گرگ
از دور در آمدہ بر او گنش زنی کردن گرفت ❊ مردم مجتمع گشت ❊ او باش
با آواز بلند می گفت کہ من با خواہرم ہمکلام شدم ناگاہ این کس از جا برخاستہ
بر سینہ مرا می زند ❊ مردمان شوہرش را ملامت کردند و گفتند کہ چرا او
زنت را می زنی زن دیگر گفتند کہ ما او را می دانیم ❊ تو نمی شناسیم گفتند
تو ہیچ طور دعوی برادری زن کنی گفت کہ آخر من ہم یکے از اولاد آدم
ہستم پس برادر این زن شدم ❊ مردمان خوب زد و کوبش نمودند ❊ حتی کہ
نیم مردہ گذاشتند ❊ الا ان اللہ تعالی جمیع غیر مقلدان ہمچنین بزدوکوب مذلل
و معذب شوند ❊ چون غریب و کارسازی ایشان نیز اکرا با کاتبین کلام کردہ
نقل دیگر در باب خواہش نفسانی ایشان اینست کہ شخصے را از ایشان
بیوہ جمیلہ با دختر صغیرہ ہمسایہ اش بود ❊ این شخص بوسوسۂ شیطانی از ان
زنا کاری می نمود ❊ و چون زن پیر گردید ❊ دختر ش بحد بلوغ رسید ❊
میلان خاطرش بسوئیش رو نمود ❊ اما دختر عفیفہ آنرا باعث کراہیت طبعی و
حرمت شرعی مقبوح داشت ❊ چون از وصالش کردن نتوانست ❊ نکاح
را حیلۂ وصل شمرد ❊ خطبۂ نکاحش ظاہر کرد ❊ دختر بسبب زنا با مادرش
ہم راضی نگردید ❊ او مضطر گشتہ ترک تقلید نمودہ بقول ابن باجوہ رحم
لا یحرم الحرام الحلال از علماے غیر مقلدین فتوا طلبید ❊ ایشان

خواهش نفس بدلیل بیان قول ابن ماجه رحمه بحلت نکاح فتوا دادند ❊ وزر و
سیم از دگر گرفتند ❊ هر فریق بطلب دینار رسیدند ❊ با هم راه خانه خود ساختند
لطیفه ❊ از ینجا ظریفان گفتند که این چه خوش فتواست برای آنان که با خوشی
زنا می کنند و در باب معصیت زنا حدیث التائب من الذنب کمن
لا ذنب له را سپر کلی تصور ند ❊ الغرض غیر مقلدان خواهش نفس را نام
شریعت نامیدند ❊ العیاذ بالله ❊ ثالثاً چون غیر مقلدان تقلید را حرام
دانستند ❊ باز چرا در احکام عدم تقلید سر گروه خود را تقلید نمایند ❊ پس گویا
ایشان بزبان خود بدلیل خود خود را مشرک گویند ❊ این نیست ❊ مگر کرامت آنهم
است ❊ ؎ چرا کارے کند عاقل که باز آید پشیمانی ❊ رابعاً ـ بر کل
تالیفات صحاح بغیر منصوص چگونه اعتماد کلی کرده اتباع و تقلیدش را واجب
دانستند ❊ حالانکه کل قول صحاح قول رسول صلعم نیست ❊ اگر هست ❊
شوکانی و ابن جوزی وغیرهما را تردید و تضعیف وغیره کردن را اختیار چیست ❊
واعتبار رد و بار ولادت و موت کار کیست ❊ اگر باعتماد قول علمائے همجنس
ایشان بر بعض عمل نمایند ❊ و بعض را ترک سازند ❊ پس چرا خود را مشرک
نشمارند ❊ و همچنین عمل مقلدان مومنان صالحان را مشرک گویند ؎
هر چه بر خود مپسندی بر دیگران مپسند ❊ خامساً اگر بجز حدیث و
قرآن تقلید یا اتباع درست نباشد ❊ بحق صحابی رض مکرمین ❊ و خلفائے
راشدین ❊ که اکثر برائے و اجتهاد خود احکام ها را جاری کرده اند چه باید گفت ❊
و تالیف و لغت و حرکات و سکنات و تخصیص قرأت واحده از سبعه قرآن
را هم چه باید ساخت ❊ چنانچه در تذکره دهم مقاله اولی گذشت ❊
لطیفه مقیده ❊ غیر مقلدی را شبے هم که در حرمت تقلید غیر خدا و رسول

وعظ می گفت + و برآئمہ اربعہ مجتہدین - و علماء و اولیاء متقدمین - لعن و طعن
می ساخت + حتی کہ نیت سامعین از تقلید برگشت + کہ ہر کس بلکہ بلکہ گفتن گرفت
اتفاقاً دران میان ظریفے بود + زبان فصاحت برکشود + و گوئے سبقت بمیدان
بلاغت در ربود + و باحسن طریقے ردش نمود + یعنی گفت کہ ای برادران سامعین
وعظ واعظ این واعظ را اگر بفہمیدہ باشید کہ بجز قول خدا و رسول خدا اتباع
و تقلید قول دیگر کفر است گویند گفتند بلے فہمیدیم + و باعتقاد راست در تسلیم
گرفت پس بر قول این واعظ اعتماد و اعتقاد نباید + اگر سازید بقولش کافر
باشید + کہ این نہ خدا است و رسول خدا - نہ گفتہ این گفتہ خدا نہ گفتہ رسول
است + پس ہمہ را خندہ گرفت + باز ہر کس بر اعتقاد سابق برگشت + فخجل
الواعظ خجلا شدیدا - و فر منہم فرارا خائبا - سادسہا طرفہ
این است کہ ایشان بر مقلدین کہ مجازاً احکام شرعی را با ئمہ مجتہدین منسوب کردہ
قال الامام گویند. خود دیگر ند + آنرا شرک تصور کنند + و مقلدین را مشرک نمایند
و آیت اتخذوا وغیرہ را بر ایشان مصداق است شمارند + اما از تجاہل یا جہل
غیر مقلدین خود مشرک می شوند + ازان خبرے ندارند + زیرا کہ ایشان باہم می گویند
کہ حدیث بخاری چنین است حدیث مسلم چنان + قال النسائی کہذا - و قال
الترمذی کذا - و قال ابو داود مسلمہ - قال ابن ماجہ خلافہ - و ضعفہ الزرکشی
و صححہ العسقلانی - و کذبہ ابن جوزی - و غیر ذلک استعمال کنند + ص
ببین تفاوت رہ از کجاست تا بکجا + پس غیر مقلدین بزعم خود تا اقوال و آراء نبی
را نام حدیث می نامند + و بتسمیہ خود ہا باہم می جنگند + کقولہ تعالی اتجادلونی
فی اسماء سمیتموہا انتم و آباؤکم اگرچہ این آیت بر کفرہ نازل شدہ و بامشرکین
اما بطرز و روش ایشان ذکر آیت اتخذوا وغیرہ را بر شان مقلدین تا دن

بر حال ایشان ہم لازم گردد + الا آیت اتخذوا وغیر ذلک کہ بر مقلدین
صادق می آید می گویند ہرگز صادق نمی آید + بلکہ علی درجۃ الکمال - وسبحانہ حال
بر غیر مقلدین صادق می آید + زیراکہ ایشان می گویند + کہ تقلید خدا و رسول کردن
باید + نہ آئمہ مجتہدین را نشاید + اما وقتیکہ ضرورت تقلید مسلم گردد صحاح را
بجای خدا و رسول می نمایند + پس صاحبان صحاح خدا و رسول ایشان شدند یا
نہ شدند + العیاذ باللہ پس آیت اتخذوا احبارہم ورہبانہم اربابا
من دون اللہ وغیر ذلک بر ایشان صادق آمد یا نہ + و باستدلال
ایشان ایشان خود مشرک و کافر شدند یا نہ + عاقلان کاملان - وعالمان بزرگان
ومومنان صالحان بخوبی دانستند + وخوبی تقلید وخرابی عدم تقلید بوجہ احسن
دریافتند + فہذا ہو المراد + فتنقح عن الفساد الفساد + ہذا آخر دعوانا ان
الحمد للہ رب العالمین - والصلوٰۃ والسلام علی سید المرسلین وعلی آلہ الطیبین
واصحابہ الطاہرین + وعلی ائمۃ المجتہدین + والمومنین والمسلمین اجمعین +

شعر

حسبنا اللہ لنا بالحسنیٰ | وہو مولنا ونعم المولیٰ

قطعہ

بماند سالہا این نظم و ترتیب | زما ہر ذرہ خاک افتادہ جائے
غرض نقشیست کز ما یاد ماند | کہ ہستی را نمی بینیم بقائے
اگر صاحبدلے روزے برحمت | کند در کار درویشان دعائے
ذنوبی کموج البحر بل ہی اکثر | کمثل الجبال بل ہی اکبر
ولکن عند الکریم اذا عفی | کجناح البعوضۃ بل ہی اصغر

تمام شد

ضمیمہ

در ظہور حقیت مذاہب اربعہ و کرامت امام الائمہ امام اعظم کوفی رح بچند وجوہ

وجہ اول اینکہ ناظاہر نیست کہ سرگروہ غیر مقلدین مولوی نذیر حسین صاحب
وشاگردانش کتب مصنفہ خود را فقط از چند دستخط و مواہیر شاگردان ثو اموز انش
مزین کردہ اند۔ کما مر ذکرہم۔ و درین کتاب علماے کبار۔ و فضلاے ہر امصار
دستخط و مہر فرمودہ اند۔ کما سیجی ذکرہم۔ پس حقیت مضامینش بحد تواتر
رسیدہ۔ این نیست مگر کرامت آئمہ اربعہ است۔ کہ بظہور پیوستہ۔
وجہ دوم اینکہ مصنف این تذکرہ ادنی ترین بندگان خدا۔ و غیر
مشہور ترین بین العلماء ہست با وجودش تصنیفش ماسواے مقبولیت
علماے اخیار۔ و فضلای ابرار۔ این دیار۔ مقبول علماے حرمین شریفین
و فضلاے ہند و سند و عجم و عرب۔ و شرق و غرب۔ از امت رسول الثقلین
یعنی پسندیدہ علماے ہر دیار۔ و برگزیدہ فضلاے ہر امصار گشت۔
پس تحقیق و ثبوت وجوب تقلید شخصی علی وجہ الکمال۔ بصورت اجماع
جمال گرفت۔ پس بمقابلہ این اجماع کل فحول و رجال۔ قیل و قال
طائفہ مفسدین جہال۔ مضلین ارذال۔ چہ ارزد۔ تاکہ حجت گردد۔ و این
امر نیک آثار۔ و فعل شریعت دثار۔ و عمل طریقت شعار۔ ببرکت سفر
حج مصنف غفر لہ الغفار۔ صورت پذیرفت۔ و بوسیلت ہمین فضیلت

حج بیت اللہ الستار بتحقیق و ثبوت پیوست + شمہ تفصیل این اجمال
برین منوال است + ہرگاہ مصنف بقصد زیارت بیت اللہ البار
از شہر ہوگلی - بشہر بمبی برسید + و علماے مقلدین و غیر مقلدین ہر دیار و
امصار را کہ بہ نیت حج گرد آمدہ بودند مجتمع دید + بدل اندیشید + و از
خداوند مجید - ملتجی گردید + کہ اگر کتاب تذکرۃ المذاہب از مطبع مطبوع
گشتہ بمن رسیدے + چہ خوش بودے + کہ بروبرو عالمان کبار - و
بیش فاضلان نامدار - خواندن توانستمی + و حسن و قبحش وصحت و
عدم صحتش را بخوبی دانستمی + چون عالم الغیب الاستار - و سامع
الدعاء و الاسرار - گفتار مصنف خاکسار سراپا انکسار از نوشتہ خود بشیر
بشنید + فوراً بر سبیل ڈاک سرکار - دولتمدار - تا صفحہ بست و صفحہ بست
چہار - کتابش را مطبوع کنانیدہ نزد دستش رسانید + پس شکرانہ خداوند
جل وجلال عم نوال نبازید + کہ حسب گفتار و التجایش بشارت تازہ و
راحت بی اندازہ شامل حال گردانید + بعد ازان بمجمع ہمان علماے
مقلدین و غیر مقلدین آنرا برخواند + و بمحفل ہمان فضلاے مسافرین
و مقیمین اکثر مضامینش را بر زبان خود راند + ہرگاہ کل سامعین آنہا را
بشنیدند + و جمیع ناظرین آنرا دیدند + زبان حمد و ثنا کشادند + و از
ہر جانب و اطراف آوازہ جزاہ اللہ تعالی و بارک اللہ بر لسان راندند
و بر صحت مضامین و حقیت انحصار مذاہب اربعہ بر اربعہ و ثبوت وجوب
تقلید شخصی شہادت دادند + و بعضی از آنان کہ بمولانا معروف و مشہور
بودند دستخط ہم کردند + و بر خریدگیش شیفتگی خود ظاہر ساختند +
اما بعضی از غیر مقلدین بجان برنجیدند + و بعضی بدل پسندیدند + و بازمقلد

شخصی مراجعت نمودند. اگر باظهار کماحقه صورت حالش خودستائی لازم نه آمدی
البته کل احوال واقعه را بحیز قلم در آوردی. و جمیع کیفیت را تحریر ساختی. بالجمله
همچنان حال ۔ بر جهاز با جمیع محمول و جال ۔ رو نمود. باز همان قیل و قال
بحرمین شریفین بر افزود. چنانچه که عقده حمد و ثنا گشش از نوک زبان مبارک جناب
مولانا رحمت الله صاحب ۔ ادام مجده الواهب ۔ بر گشود. و هر یکی از علمای
زائرین بیش آن رشته حمد گشوده اش را مثل رگ جان بجان براندود. و یکی
سمت آنرا بر در کعبه انداخت. و قریب ملتزم شریف استاده دست دعا بر داشت
و بچشم پر نم میگریست و بدل پر درد الم ۔ و آه سرد دم میگفت. که خداوندا
من عاصی ترین بندگانت هستم. متذلل و خوار بر در رحمت استاده ام. و استانه
کعبه ات را محکم گرفته ام. بیاد گناهای سوابق می نالم. و از عذاب نارت می ترسم
که اصلا بضاعت طاعت ندارم. که آنرا وسیله نجات گردانم. بل بدریوزه
آمده ام. که بسکه گنهگارم. و لیل و نهار بهوای نفسانیه گرفتارم. بنابران
از راه دور و دراز فرار کرده بحدیث التائب من الذنب کمن لا ذنب له
برای استغفار و توبه بر درت رسیده ام. و بدین امید بران قرار گرفته ام. که
این جا همان جائیست که انبیای عظام ۔ و اولیای کرام ۔ استاده درخواسته
بودند. و بوسیلت این فضیلت بحصول مراد ۔ تا یوم التناد باشاد و فائز
المراد ۔ شدند. گرچه من از انان نیم. لیکن یکی از بندگانت هستم. و وثوق
یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا
من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب
جمیعا را وسیله نجات ساخته ام. و بر کلام ادعونی
استجب لکم نازم. و میگویم که من تضیعهم را بر درت پیش کرده ام

دتو بر جمیع کوالیف ان داتفی + اگر ارباب شریعت دفوق ملت رسول
دانی + در عالم خیان شائع و ذائع کن کہ نزد جمیع خلائق مقبول است
واعتقاد مقلدین را ازان تقویت گردد + و سفلین را از راہ ضلالت برا
ہدایت آرد + آمین یا رب العالمین + اللهم ان هذا البیت بیتك
والحرم حرمك - والبلد بلدك - والامن امنك
وانا عبدك جئتك من بلاد بعیدة - بذنوب کثیرة
واعمال سیئة - اسئلك مسئلة المضطر الیك المشفق
من عذابك - ان تستقبلنی بمحض عفوك - وان تدخلنی
فی فسیح جنتك - جنات النعیم : اللهم ان هذا حرمك - وحرم
رسولك - فحرم لحمی ودمی وعظمی وبشری وجسمی علی النار
الجحیم : اللهم یارب العالمین یا رجاء السائلین - ویا امان
الخائفین وحرز المتوکلین - یا حنان یا منان یا دیان یا برهان
یا سلطان یا سبحان یا رحمان یا مستعان یا قدیم الاحسان
بحرمة سیدنا محمد وال سیدنا محمد واصحاب سیدنا محمد
وازواج سیدنا محمد وذریات سیدنا محمد صلی الله علیه وسلم
وبحرمة سیدنا ابراهیم وآل سیدنا ابراهیم وبحرمة جمیع
الانبیاء والمرسلین والملائکة المقربین والاولیاء المکرمین
والمؤمنین الصالحین اسمع دعائی - وتقبل زیارتی - وامن
خوفی واستر عیوبی - واغفر ذنوبی - وارحم امواتی - وتقبل
حسناتی - وکفر سیاتی : اللهم ارفع ذکری - وضع وزری
واصلح امری - وطهر قلبی - ونور قبری : اللهم انك

تعلم كل سرّی و علانیتی وما فی نفسی - فاقبل معذرتی
وتعلم حاجتی - فاعطنی سؤلی :: اللهم انّی عبدك العاصی
واقف تحت بابك العالی - ملتزم باعتابك - متذلل بین یدیك
یا ارحم الرّاحمین ارجوك رحمتك - ویا اکرم الاکرمین اخشی عذابك
فلا تدع لی فی مقامی هذا الملتزم الشریف بین یدیك - ذنبا
الا غفرته ولا همّا الا فرّجته ولا عیبا الا سترته ولا عدوّا الا اخذته
ودمّرته ولا حاجة الا قضیتها یا الٰهی من یغفر ذنوبی الا انت
ومن یقضی حاجتی الا انت :: اللّهم صلّ وسلّم علی سیّدنا محمّدٍ
وعلی آل سیّدنا محمّدٍ وعلی اصحاب سیّدنا محمّدٍ وبارك علیه
وآله واصحابه کما بارکت علی ابراهیم وعلی آل ابراهیم ربنا
انك حمید مجید :: اللّهم انّی اسئلك بحرمة خاتم المرسلین
ورسول ربّ العالمین ان ترزقنی ایمانا کاملا ثابتا - ویقینا
صادقا - وعلما نافعا - وقلبا خاشعا - ولسانا ذاکرا - وولدا صالحا
ورزقا واسعا - وحلالا طیبا - وتوبة نصوحا - وصبرا جمیلا -
واجرا عظیما - وعملا صالحا مقبولا - وحجّا مبرورا - وسعیا مشکورا
وطوافا محمودا :: اللّهم انی اسئلك من خیر ما سئلك منه
نبیك محمّد صلّی الله علیه وسلم وجمیع الانبیاء والمرسلین
والملائکة المقربین والاولیاء المکرمین والمؤمنین الصّالحین
اللّهم انی اعوذبك من شر ما استعاذك منه نبیك محمّد
صلّی الله علیه وسلم وجمیع الانبیاء والمرسلین والملائکة
المقربین والاولیاء المکرمین والمومنین الصّالحین فیارب البیت

مرفوعا من حج فزار قبری بعد وفاتی کان کمن زارنی فی حیاتی :: ایضا عن عمر رض مرفوعا من زار قبری او قال من زارنی کنت له شفیعا او شهیدا و من مات فی احد الحرمین بعثه الله تعالی من الآمنین یوم القیامة :: و ایضا عن انس مرفوعا من زارنی متعمدا کان فی جواری یوم القیامة و من مات الحدیث :: و زید فی روایة و من سکن المدینة و صبر علی بلائها کنت له شهیدا و شفیعا یوم القیامة :: و فی روایة من زار قبری وجبت له شفاعتی یوم القیامة کذا فی خلاصة الوفاء باخبار دار المصطفی ؛ یا این مضامین احادیث نیز را دروغ شمارید ؛ عن ابن عمر رض مرفوعا من حج البیت و لم یزرنی فقد جفانی و فی روایة و ما من احد من امتی له سعة ثم لم یزرنی فلیس له عذر کذا فی خلاصة الوفاء ؛ یا از فوات بر زندگی دنیا تاب فرار یابید ؛ یا اراده مخالفت کل من علیها فان جوئید ؛ نی هرگز نے بلکہ بمضمون قل لن ینفعکم الفرار ان فررتم من الموت و ایضا این ما تکونوا یدرککم الموت و لو کنتم فی بروج مشیدة و هر جا برید ؛ گرفتار موت شوید ؛ هرگز هرگز نیز برخلاف آیت اذا جاء اجلهم لا یستاخرون ساعة و لا یستقدمون تقدیم و تاخیر را روا ندارید ؛ و بآیه و ما تدری نفس بای ارض تموت بر حال موت خود ها واقف نباشید ؛ حتا که براه جده یا بجده یا بسمندر - یا در ملک خود یا در دیگر بندر - بمیرید ؛ اصلا ندانید اما قتی احترازین در بدر رفتنی است در روز می بزرگ مثل مادر و پدر خفتنی

پس اینجا را چرا بهتر شمردید ؛ افسوس صد افسوس که بعد حج موت اینجا را بر موت
دیگر جا چه فضیلت است مطلقاً فرق نمی سازید ؛ و نه با حادیث مذکوره بالا فرق
اینجا را چقدر موجب مغفرت ـ و چه اندازه وسیلهٔ نجات آخرت ؛ است وا همان ؛
می دانید ؛ کاش که می دانستید ؛ البته تمنائیش بدل می داشتید ؛ آری این
نصیب آن کسانیکه در اینجای شریف بعد حج جان شیرین را بجان آفرین تسلیم
نمودند ؛ گویا مثل فرزند شیر خوار همراه مبرا از لوث دنیا مبرور و مغفور شده
مردند ؛ و به بستر استراحت جنت المعلیٰ ـ با ثریا و اصحاب رسول مجتبیٰ علیهم
خفتند ؛ و کسانیکه براه مدینه منوره بمیرند ثواب بکثرت یابند ؛ اگرچه [illegible]
میرند ؛ نور علیٰ نور در جنت البقیع با شهدا احد ـ و دیگر صحابه کبار [illegible]
نا هار ـ تا ابد ـ سکونت کنند ؛ مستحق استغفار زائران و حاجیان آنجا
آیا این فضیلت اینجاک شما کجا ؛ نه همچنین مغفرت ؛ ثابت است در هیچ دیگر جای
زیرا که زائران مقبرهٔ شما بجز گاوان و خران کیست ؛ و مجاوران ش بجز حشرات
الارض دیگر چیست ؛ فی الجمله باری شا وران را از گفتن او تهور زیارت گشت
هر کس از رای خود برگشت ؛ و کمر همت بر رفتن زیارت مدینه محکم بربست ؛ که [illegible]
هدایت الٰهی ـ از تقریرش غفر له الباری ـ بشاخ دل هر حاجی ـ خریده [illegible]
ضلالت قراری ـ باشیانهٔ عدم نشستی ـ نشیمن گزید ؛ پس بسلامت [illegible]
و با ناز و نیاز بعافیت باز آمدند ؛ حتی که من جانب الله بنی امین سردار شهر
رهزنان بدوان را براه آمد و رفت محافظ خود یافتند انتهی ؛ چون [illegible]
بعد رسیدنش بمدینه طیبه کتابش را نزد علمای آنجا پیش کرد ؛ هر کس [illegible]
مکه معظمه تصنیفش را حسن شمرد ؛ و چون همه کسان فقط بر مدح زبانی اکتفا کردند
و تحریری شهادت ندادند ؛ بدل اندیشید ؛ که ایام مراجعت قلیل گردید ؛

پس بشب متصل مزار شریف بدلیل حدیث ما بین بیتی ومنبری
روضة من ریاض الجنة رواه الشیخان درمیان جنت نشسته و بر
تکیهٔ سیاستش از خداوند مجید ہمی طور ملتجی گردید که خداوندا این جا جهان جای
متبرک است که مثالش در جمیع جهان و کل کون ومکان جای نیست
ودعای اینجا حسب حدیث البته مستجاب است هرگز مردود نیست
سید انام اما با تیه قال ولکن لیطمئن قلبی برای اطمینان قلبم از پاشش
بسکنم بدین وجه که اگر مذاهب اربعه حق گردد وتقلید شخصی واجب باشد
وکتابم دافع ضلالت اشقیا ضالین ومضلین گردد و نافع هدایت اتقیای
مومنین ومهتدین شود بحجت شامل شهادت زبانی وتحریری علمای
مسطور هر دیار مفتیان مسرور وعلمای مغفور این دیار را نیز بر شهادت
تحریریش مجبور گردان و مجلل قبولیت رسان انتهی سبحان الله مجدد
سبحان الله العظیم برکت مزار شریف ودعایش تیر بهدف رسید وعجب
سریع التاثیر گردید که امام احمد بن خلیل الشافعی بصبح همان شب بعد از
فراغت از امامتش تلاشش وتفحص کنان درمیان روضهٔ طیبه بر سرش
رسید وقلم این الکتاب گفته دستش گرفت و فوراً قلم برداشته
بر صحت هر دو خطبه اش همین عبارت زیرین نوشت
بعد از ان یکی بعد دیگری مفتیان حرمین شریفین وغیرهم خطبهای تقریظ
نوشتند حتی که در حقیت مذاهب اربعه و وجوب تقلید شخصی همین فتوای
زیرین را علاحده نوشته حوالهٔ اش نمودند و بعد حمد وثنا جزاک الله
تعالی فی الدارین گفتند و بر حسن تصنیفش آفرین کردند نسبت غیر مقلدین
قبحهم الله تعالی فی الکونین فرمودند پس این همه نیست مگر برکت دار الحج

آئمہ اربعہ کرام۔ وکرامت امامنا الہمام۔ است ٭ بل مضمون ہو

سراج امتی الخ ظہور معجزۂ رسالت مآب صلی اللہ علیہ وسلم ٭ بلکہ

بر ظہور تحقیق وثبوت معنی الیوم اکملت لکم الخ دال است ٭ وکثرت

گشتن خیر الامت بمذہب حنفی شاہد این مقال۔ پس باز روئیت اجتماع فرو

عرفیان۔ وتفحص کردن مذاہب آنان اکثر تخمیناً ثلثان بل ثلثہ ربع

از آنان حنفیان اند بامر اتبعوا السواد الاعظم

الزموا الجماعة۔ علیکم بالجماعة من شذ

شذ فی النار وغیر ذلک وجوب تقلید شخصی بسکہ عیان است ٭ حاجت

بیان نیست ٭ آری ارمی ہدایت امام صاحب جمیع عالم را چنان فراگرفتہ ٭

ومحیط کردہ ٭ کہ گویا آفتاب عالمتاب عالم را فراگرفتہ واز روشنیش

ہر جا منور گشتہ ٭ پس اگر غیر مقلدان باعث کوتاہی عقل ۔۔۔

ولی عدل بعض نوشتہ صحاح را ابر فہمند ٭ وانرا حاجب روشنیش گردانند

چہ شود ٭ کہ ہمچنین حائل۔ فی الفور زائل۔ گردد ٭ اما جائیکہ سینۂ

تہار۔ وغضب جبار آمد ورفت ہمان ابر لیل ونہار بکثرت باشد ٭

واب بارانش در انجا مجتمع گردد واز تاب آفتاب فیض بنا بر دالبتہ فضاء

انجا خراب وپوسیدہ شود ٭ واز تعفنش کرمہا دران مخلوق گردد ٭

ہمچنان دلہائے غیر مقلدین بکثرت ضلالت وعدم یافت تاب ہدایت سیاہ

وگندہ شود ٭ واز پلیدگیش کرمہائے وسوسہ ہا دران پیدا گردد ٭ بر آن

کرمہا ٭ بمضمون

بیت

چون آن کرمیکہ در سنگی نہان است زمین وآسمان او ہمان است

همان بعض حدیث صحاح را سہائے شریعت تصور نمایند حتاکہ میگو بند کہ امام ابوحنیفہ
درین مسئلہ مخالفت احادیث صحیحین کردہ و دران مسئلہ مخالفت ترمذی
و نسائی شتاء نمودہ و باعث جہالت اصلاً ندریابند و بسبب عداوت
مطلقاً نفہمند کہ ولادت امام اعظم خیر القرونی تابعی رح بر ولادت صاحب
صحاح غیر خیر القرونی رح خیلی سبقت کردہ و ہر محدث اقوال اکثر شاگردانش رح
و دیگر متاخرانش رح را در بیان سند حدیث حجت قوی گرفتہ ہان اگرچہ
در لطافت تالیف صحاح باتفاق علمائے غیر خیر القرونی خلافی نباشد
اما مضامین انہا خاصیت باران دارد کہ در باغ لالہ روید و در بوم
شورہ خس رائید بنا بران در دلہائے غیر مقلدین ہوا پرستان کہ بعضی
از انان رافضی و بعضی خارجی و بعضی یہودی و بعضی عیسائی و بعضی
نو مسلم شاگرد شیخ نجدی اند و بتقیہ در اسلام فسادات می اندازند
خارہائے عداوت ائمہ اربعہ مجتہدین پیدا کنند و تخم ہدایت بمزرعہ قلوب
المومنین بافشانند تا اسرار مضمون من یہدی اللہ فلا مضل
لہ و من یضللہ فلا ہادی لہ را از نہان خانہ عدم بعرصہ گاہ
ظہور عیان سازد فہذہ کفایتہ لمن لہ الدرایتہ نہایتہ لغایتہ
الفہم والنہایتہ فاملوا فتہللوا وانتجوا و حسبوھم ایلکم
ہرچند کتاب نومسلم مولوی محی الدین لاہوری ظفر المبین فی رد مغالطہ
المقلدین مصنف را خیلی دقت دستیاب گردیدہ کہ مسودہ تذکرہ اش
از دست رفتہ باعث قرب سفر حج ردش کردن نتوانستہ اما من جانب
اللہ در مناظرہ اش بجواب اعتراضات غیر مقلدین خیلی تقریرہا نمودہ
و در ایقاظش خیلی تحریرہا ساختہ بلکہ جابجا قاعدہ کلیہ خیلی نو

که ازان بخوبی روشن ثابت و متحقق گشته. هرگز بر ناظر خویش این مر مخفی نماند
ماسوای آن فتوای برده همان ظفر المبین از حرمین شریفین حاصل کرده اند
بخود وارد شده؛ و علاوه بران با شخصی از مهاجرین که انرا علی وجه الکمال ربه
می نماید در حرم شریف ملاقات کرده؛ شکر خدا بجا آورده که بکرامت امام
الائمه امام ابو حنیفه رح ایشان هرجا که سر برارند سیلی خورند

سفله چو جاه آمد و سیم و زرش — سیلی خواهد بحقیقت سرش
آن نشنیدی که حکیمی چه گفت — مور همان به که نباشد پرش
سنگ بر بارهٔ حصار مزن — که بود کز حصار سنگ آید

باندازه بود باید نمود؛ خجالت نبرد آنکه ننمود که بود؛ اگر کوتهی پای چوبین
مبند؛ که در چشم طفلان نمائی بلند؛ دگر نقره اندوده باشد نحاس؛
توان خرج کردن بر ناشناس؛ منه جان من آب بر شیر؛ که مرد دانا
نگیرد بهیچ؛ زر اندودگان را بر آتش برند؛ پدید آید آنگه مس یا زر اند
وجه چهارم اینکه اگر راست پرسند؛ و غور و تامل کنند؛ بخوبی پیدا
گردد که کل افعال غیر مقلدین - و جمیع اقوال لامذهبین - که ایشان برشان
امام اعظم رح می نمایند - و میگویند - تا مردمان را از تقلید مذهبش رح
نفرت دهانند بر ثبوت کرامتش و بر حقیقت مذهبش رح دال اند؛

و نیز بر ملاکی ضلالت ایشان باعث نفرت شان از تقلیدش رح خبر
دهد؛ که مضامین پیش گوئی حدیث جنابش زیرین بخوبی اظهار آنها میگرداند؛
عن عبد الله بن مغفل قال سمعت امیر المومنین علی بن ابی طالب رض
یقول الا انبئکم برجل من کوفان من بلدتکم
او کوفتکم هذه یکنی بابی حنیفه قد

مُلیٔ قلبه علما وحکما و سیهلک به قوم فی اخر الزمان الغالب
علیهم التنافر یقال لهم البنانیه کذا فی الخوارزمی رح باقی مضمون این
حدیث اثر را در تبصره پنجم مقصد ثانی بیابید اگر نظر کنید فنعم الحدیث
هذا لانه یدل علی الهدی وبئس القول قولهم
وساعد اعداؤهم چون نباشد گویا آیت وکذلک جعلنا
لکل نبی عدوا من المجرمین تصدیقش کند بلکه من وجه عداوت
امامت را عداوت نبوت لازم باشد که امام بالاستنباط افشا احکام شریعت
سازد وهر یکی از ایشان امام شریعت را عدو دانند در مسائل فقهیه اش
خلل اندازد و در معاشش مزاحم گردد و در شانش سخنان نا ملائم کنند
تا در دل مردان نفرت درآید حالانکه بلا توسط امام مسئله احکام نبوت ظاهر
نمی گردد پس عداوت امام را عداوت رسول صلعم لازم نباشد چرا باشد
نعوذ بالله من عداوت عدو الله
وجه پنجم اینکه
ظهور معجزه احادیث مفصل الذیل صلی الله علیه وسلم را کرامت امام صاحب
لبکه لازم باشد و خیلی بر حقیتش دلالت کند که نتیجه مضامین آنها بجز کثرت
خیر الامت مراد نباشد و مذهبش هم کثرتش را داخل و شامل باشد
و چون کثرت امت موجب فخر رسول مقبول صلعم گردد پس تقلید امام
ابو حنیفه رح چرا موجب فخر مومنین مقلدین نباشد ان حدیثها این است
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لاصحابه اترضون
ان تکونوا ربع اهل الجنة قالوا نعم قال اترضون
ان تکونوا ثلث اهل الجنة قالوا نعم قال اترضون ان
تکونوا نصف اهل الجنة قالوا نعم قال البشر وا

فان اهل الجنة عشرون ومایة صف امتی من ذلک
ثمانون صفا۔ ایضاً تناکحوا تناسلوا فانی مکاثر
بکم الامم یوم القیامة۔ وایضاً تزوجوا الودود الولود
فانی مکاثر بکم الامم۔ وایضاً تزوجوا فانی مکاثر
بکم الامم وایضاً تناکحوا تکثروا فانی اباهی بکم الامم یوم القیامة
وایضاً امراة ولود احب الی الله من امراة حسناء لا تلد انی
مکاثر بکم الامم یوم القیامة۔ وایضاً تناکحوا وتوالدوا تکثروا
ابن همه را امام ابوحنیفه رح۔ ویحیی بن عبدالحمید۔ وابو داؤد۔ ونسائی
وابن ماجه۔ وابن حبان۔ وعبدالرزاق۔ ودارقطنی۔ وصاحب کنز
وصاحب بدور السافرہ فی احوال الآخرہ۔ وصاحب عین العلم۔ وصاحب بحر
الجواهر رحمهم الله تعالی کلهم اجمعین۔ بروایت مختلفه روایت کرده به
سند آورده‌اند ❊ چیزے دیگر۔ بطرز دیگر بشنوید ❊ حیرت
خیرت گیرید ❊ که از مضمون حدیث اول مقلدین را بشارت دخول جنت
است ❊ واین امر بر فهمیان مخفی نیست ❊ زیرا که چون کل اهل جنت یکصد
وبیست صفان گردد ❊ واز انجمله هشتاد صف مر امتان رسول ما را باشند
پس مقلدین امام صاحب حسب مقصد ایشان بحوبی جنتی باشند که بیست
صفیان نسبت جمیع امتان شل نسبت هشتاد نسبت یکصد وبیست است
یعنی ثلثان شدن اینان شل ثلثان هشتاد صفان بر کسی مخفی نیست پس
بظاهر ثلثان دنیا ثلثان جنت لازم باشد ❊ اما عجب نیست که باشاره
حدیث خیر القرون فی الخ مقلدین امام خیر القرون فی الخ ملحوظ خاطر شارع گردد ❊
واز این ثلثان همان ثلثان مراد باشند ❊ واز دیگر مقلدین آئمه ثلثه را هم نصف

ثلثان (که باعث مغفرت احتمال است) تا مید گردد فی الجمله مغفرت از دست
مقلدین تا آنچه از بعضی رود زیرا که اگر ثلثان امتان مغفور نباشند بلکه
بقول غیر مقلدان کل مقلدان مرد ود مقهور شوند العیاذ بالله مضمون
حدیث منعکس گردد و مغفرت ان احسن لازم باشد و کثرت منقلب
بقلت شود هذا خلاف النص اگر غیر مقلدان گویند که هر گاه کثرت
دنیاوی را کثرت جنتی مستلزم نیست پس این تقریر مفید مطلب هم
نیست گوییم که البته مفید مطلب هست در ان شکی نیست بلکه انشاء الله تعالی
بجواب همین اعتراض شما ای غیر مقلدین جنتی گشتن مقلدین و عدم جنتی
شدن شما چنان ثابت می کنم که حاجت برهان دیگر ندارم و اگر طاقت
سار سنه اش دارید پیش کنید تا دشما بعد از گفتگو و چالش تصفیه
این نالش سازیم یعنی از تاریخ کل چالش و ریا بهیم و از ثبوت نالش
تیغ بی دریغ بر سر منکر شنیدن کشیم و گوش مفسدین را مالش دهیم و برهم
منخوفین سنگها بالش کنیم

بیت

بیا اورده بیشه چالش کنم — خصم را سنگ بالش کنم

ای غیر مقلدین اگر مقلدین بقول شما مشرک باشند و باعث تقلید در جنت
داخل نشوند پس از امت رسول صلی الله علیه وسلم اهل جنت کیانند
که بمقابله جمیع بهشتیان امتان پیشین ثلثان صف جنت را فرا گیرند
اگر گویند که ما غیر مقلدین اهل جنت باشیم حسب مضمون حدیث اول
هشتاد صف جنت را فرا گیریم گوییم که این نیست مگر باد سنجیست هرگز
باور ندارم که مقالات بیهوده مثل طبل تهی پندارم ع
دماغ بیهوده پخت و خیال باطل بست ع مقالات بیهوده طبل تهی است

الی قوله وهو ظاهر فی ان المراد العباد لا البلد الخبث ولا تختص بزمنه صلعم لقوله
صلعم فی الحدیث السابق لا تقوم الساعة الخ وایضاً فیهما - وفی الصحیحین
فی احادیث تحریم المدینة فمن احدث فیها حدثا او اوی
محدثا فعلیه لعنة الله والملائکة والناس
اجمعین لا یقبل الله منه یوم القیامة صرفا
ولا عدلا - وایضاً فیها لمسلم - من اراد اهل هذه
البلدة بسوء اذابه الله کما یذوب الملح فی الماء
ولروایة ولا یرید احد اهل المدینة بسوء
الا اذابه الله فی النار ذوب الرصاص او ذوب
الملح فی الماء - وایضاً فیها - اللهم من ارادنی
واهل بلدی بسوء فعجل هلاکه - وایضاً
فیها - اللهم ان ابراهیم خلیلک وعبدک و
رسولک ونبیک دعاک لاهل مکة وانا
محمد عبدک ورسولک ادعوک لاهل
المدینة مثل ما دعاک به ابراهیم لمکة
ادعوک ان تبارک لهم فی صاعهم و
مدهم وثمارهم اللهم حبب الینا
المدینة کحبنا مکة الخ (صاحب خلاصه میگوید)
قلت هذه البرکة فی امر الدین و
الدنیا لانها النماء والزیادة والبرکة
لنا حاصلة فی نفس المکیل بحیث

یکفی المدینۃ من لا یکفیہ لغیرھا
وھذا محسوس لمن سکنھا ولذا
اقول ان سکناھا تزید فی الایمان آئی
فی الحقیقت این امر ابچشم خود دیدہ آمدہ ام۔ و ببرکت اذاھم تعالی
خلق عظیم۔ جمیع ساکنان آنجا خلیق یافتم۔ وفی الوفا رقال
النبی صلعم انما المدینۃ کالکیر تنفی خبثھا وتنصع طیبھا
اگرچہ بعضی از غیر مقلدین معتبر اند این حدیث را باجتہاد خود بزمان رسول
صلی اللہ علیہ وسلم مخصوص کردہ اند۔ لیکن آن قابل اعتبار نباشد زیرا کہ
اعتقادش و اعتقاد امام و آقایش در امی رسد۔ کہ در حدیث تعمیم تخصیص
را دخل دہد۔ کہ دخل دہندہ را مشرک گوید۔ پس اگر دخل دہد مشرک باشد الیس
لازم آید۔ و کذٰلک اجتہاد و رامع مخالفت نص مذکور الاتقوم الساعۃ حتی تنفی
المدینۃ الخ کجا میرسد۔ کہ قابل حجت باشد۔ وفی المشکوٰۃ من یرد
ھوان قریش اھانہ اللہ رواہ الترمذی وایضا فیھا یرید
الناس ان یضعوھم ویابی اللہ الا ان یرفعھم الخ
وایضا فیھا۔ عن سلمان قال قال لی صلعم لا تبغضنی فتفارق
دینک قلت یا رسول اللہ کیف ابغضک و
بک ھدانا اللہ قال تبغض العرب فتبغضنی
رواہ الترمذی۔ وایضا فیھا۔ من غش العرب
لم یدخل فی شفاعتی ولم تنلہ مودتی
رواہ الترمذی انتھی۔ پس باوجود موجود این ھمہ روایات حکایات
و حدیثہا متواترہ۔ اہل حرمین شریفین را مبتدعین گفتن۔ و اقوال ایشان

ایشان را غیر قابل الاعتبار شماردن - و آنها را بضلالت منسوب کردن - و
بدل بغض داشتن - و ائمهٔ متقدمین خیر القرون فی النبی را باتهام عدم
وصول کثرت احادیث نزد ایشان هم متهم ساخته مقلدین ایشان را از تقلید ایشان
نفرت دهانیدن - و بمقابلهٔ آن برنوشتهٔ متاخرین غیر خیر القرون - و متبعان
شیخ نجدی - که بعضی از ایشان در پردهٔ منکر شریعت - و بعضی را اقصی السبیل
فی الحقیقت است تکیه کردن - و متاخرین را برخلاف مضمون حدیث خیر القرون
قرنی الخ برائمهٔ متقدمین فضیلت دادن - و اخبار اشرار را با حیای بد امرار
محلوظ کرده آنها را تدوین ساخته نص قرار داده بران اعتماد کردن .

و برمضمون آیت ؛ حتی یمیز الخبیث من الطیب

و آیت - ولا تتبدلوا الخبیث بالطیب

عبور نساختن - باز اگر احیاناً بعض اخبار چنین تدوینات با قوال ائمهٔ مطابق یافت
کنند و آن اتفاق شاید از اتباع و یا بعض متعصبین غیر قابل الاعتبار تصویب نمود
کار منکران شریعت و عدوان رسالت - و دشمنان طریقت . نیست کیست
و بر تکیهٔ تقلید اکثر رافضیان تقیه کنان - تقلید ائمان متقدمان را ضلالت
شماردن - فعل هوا پرستان نیست چیست ؛ ای متبعان شیخ نجدی
از شما می پرسیم که آیا در جهان آخر جای چنین هم هست که در آنجا بدعت نباشد
یا نه ؛ اگر هست کدام جا هست نامش چیست ؛ اگر نیست پس به اهل حرمین
شریفین تخصیص این اتهام چیست ؛ هان هان گاه بگاه بعضی بدعتیان
از جنس شما در حرمین شریفین می روند ؛ اما حسب مضمون احادیث مذکوره
مثل شیخ نجدی مردود شده ؛ قیام کردن نتوانند ؛ از کلمه طیبه فرار کنند ؛
باز یکی از ایشان گفت که خیر تو هر چه خواهی گو ما فی الحقیقت

هر که بیشتر آید بحیثیت ولیاقت اجتهاد از بیشتر افضلتر باشد * که بیشتر
را از بیشتر حدیث بکثرت رسد * چنانچه از ابوحنیفه مالک را زیاده حدیث رسید
باز از مالک شافعی را باز از شافعی احمد حنبل را باز از احمد حنبل بخاری را
حتا که باخر زمانه امام همام ابن القیم و امام همام ابن تیمیه را چندان احادیث رسیده
که هر یکی حاوی احکام نبوت گردیده * گفتم که حکایت کرکس و زغن زیبا
مناسب حال تست که تو مثل کرکس خود را مقتدایت را از ائمه مجتهدین
سابقین محقق و دور اندیش و دوربین تصور کردی * و از ضلالت و کوری
هر اخبار را اخبار سید ابرار نه دیدی * مثلا چون سگ زنده گوشت نمیرسید
کهن بیشتر مسالحت یا خر و جال - همچنین تو نیز چون نام حدیث شنیدی -
نمی پرسی کین فرموده رسول علام و گفته اصحاب کرام است یا ساخته
معاندین اسلام - و نه مضمون زجر و توبیخ ثم یفشو الکذب
ثم یظهر الکذب - من کذب علی متعمدا [illegible]
اصلا در یافتی * بلکه بران عمل کردی * و از شریعت قرار دادی * پس
ضرور مثل کرکس بدام جهنم گرفتار شوی *

حکایت کرکس و زغن

چنین گفت پیش زغن کرکسی — که نبود ز من دوربین تر کسی
زغن گفت ازین در نشاید گذشت — بیا تا چه بینی بر اطراف دشت
شنیدم که مقدار یک روزه راه — بکرد از بلندی به پستی نگاه
چنین گفت دیدم گرت باور است — که یک دانه گندم به هامون درست
زغن را نماند از تعجب شکیب — ز بالا نهادند سر در نشیب
چو کرکس بر دانه آمد فراز — بر او دهر پیچید قیدی دراز
ندانست از آن دانه خوردنش — که دهر افکند دام در گردنش

زغن گفت ازان دانه دیدن چه سود　　　　چو بینائی دام خصمت نبود

همچنان تو نیز فقط حدیث دیدی ٭ دام منافقان راکه کذب را بحدیث اختلاط کردند ندیدی ٭ بنابران بدامش افتادی ۔ پس حسب حدیث مستحق نارشدی ۔ افسوس صد افسوس بر نافهمی تست که تو باوجود انکار تقلید ۔ بر گفتار مقلدان بطن پلید ۔ که هر یکی ازایشان بغرض حصول مطالب بطنی لباس تقلید ائمه رادریده ٭ و بحرص سرخروئی بخدمت سرگروه غیر مقلدان که بدولت رسیدو ویده ٭ و بعض کتب احادیث رانیز بطرز رسش ترجمه کرد و نیز تصنیف ساخته پیشش رسانیده ٭ حتاکه برمزه نگخوارنش مسلک گردیدم تقلید می کنی ٭ مع ذلک هر تقلید ائمه ابرار گفتار می نمائی ٭ تو کوته نظر بودی دست درازے ٭ که مشغول بودی بچندان هملے ٭ **دیگر بشنو** اگر این قاعده کلیه باشد ٭ خامی ایمان تو و معتقدان تو ثابت گردد ٭ بلکه هر کس تا الابد بانجام بند هدایت تمام نیابد ٭ که حسب اعتقادت هر که در پس آید ٭ در اجتهاد افضل و محقق باشد ٭ استنباطات پیشیان پیشینیان رامعلوم نشود ٭ پس چگونه بر گفته مجهول افضل عمل واقع گردد ٭ و نیز قباحت تسلسل لازم شود ٭ و نیز مضمون حدیث خیر القرون الخ و آیت الملک لکم الخ برباد رود ٭ و هم خیر بشر و شر بخیر ۔ و صدق بکذب ۔ و کذب بصدق مبدل گردد ٭ پس این نیست مگر بناے قلع شریعت و قمع بنیاد ملت نبوت است ٭

پس ای مقلدین هانا که غیر مقلدین در پرده عدوی شریعت ٭ رہزنان طریقت ۔ و مطفی انوار نبوت ۔ و مخل احکام ملت اند ٭ قوله تعالی الم تر الی الذین اوتوا نصیبا من الکتاب یشترون الضلالة و یریدون ان تضلوا السبیل ۔

فاحذروا ایها الاخوان فاحذروا ٭ اعرضوا ایها الاخوان فاعرضوا ٭ انهم یریدون ان تضلوا تضلیهم در اینجا از

حدیث بغض و غش عرب بغیر مقلدین را بسبب طعن و تشنیع و بغض امام صاحب
از شفاعت رسول صلعم محروم ماندن و تفریق دین کردن و بر رسول بغض و اختلاف
لازم باشد که کسانیکه بغض عرب بدل دارند به شفاعت داخل نشوند - و تفریق
دین کنند - و امام صاحب از اہلِ عرب اند - و ایشان بغضش بدل دارند
لہذا از شفاعت محروم مانند - و دین را تفریق ساختند * **پس اے قادر**
از ہدایت ایشان دست بدار - و کوشش را فرو گذار - کہ ہرگز ہدایت نیابند
کہ بخمیر ضلالت خلقی مخمور شدند - **ابیات** * بد بختی و نیک بختی قلم - بگردید
و ما ہم چنان در شکم * چو روی نگردد خدنگ قضا - سپر نیست مر بندہ را جز
رضا * کہ حاصل کند نیک بختی بزور - نہ سرمہ کہ بینا کند چشم کور * نیاید نکوکاری
از بدرگان - محال است دوزندگی از سگان * ہمہ فیلسوفان یونان و روم
ندانند کرد انگبین از زقوم * ز وحشی نیاید کہ مردم شود - بسعی اندر و تربیت
گم شود * توان پاک کردن ز زنگ آئینہ - ولیکن نیاشد ز سنگ آئینہ * بکوشش
نروید گل از شاخ بید - نہ زنگی بگرمابہ گردد سپید * **وجہ ہفتم اینکہ**
اگر تقلید امام اعظم رح موجب ضلالت باشد * اتباع احادیث **اتبعوا
السواد الاعظم - وعلیکم بالسواد الاعظم - علیکم
بالجماعة - الزموا الجماعة من شذ شذ فی النار** - موجب ضلالت
باشد و العیاذ باللہ - زیرا کہ مضامین اینہا گویا بمنزل شمس است و تقلید ائمہ
الائمہ خیر القرون تابعی بمنزل نہار - و طلوع شمس را وجود نہار لازم است
ہمچنان مضامین اینہا را تحقق تقلید سواد عظمی لازم است * علی ہذا القیاس بالعکس
یعنی عدم وجود نہار را عدم طلوع شمس نیز مستلزم باشد * پس عدم وجود
تقلید جماعت سواد عظمی را نیز عدم تحقق مضامین مستلزم گردد * کہ بلا تقلید

شخصے اتباع جماعت سواد اعظم ہرگز متحقق نیست بلکہ اتباع ہوا پرستی ہر او بطلان اتباع جماعت سواد اعظم لازم است لیکن با وجود دلائل

مضامین انہا وجود نہار تقلید را ضلالت شمردن حقا ہمان طلوع را الضلالت

منسوب کردن است العیاذ باللہ اگر کسی گوید کہ نہار واحد را بر چہار

تقلید شخصے قیاس کردن گویا بر قیاس مع الفارق عمل نمودن است

گوئیم کہ این قیاس مع الفارق نیست بلکہ بالکل موافق قیاس است

اگر گفتگو می با در جماعت سواد اعظم است و در جماعت غیر سواد اعظم نیست اگر

باز گوید اگر چنین باشد وجوب تقلید امام اعظم رح را بطلان دیگر

مذاہب ثلثہ لازم گردد گوئیم نے ہرگز نے زیرا کہ نہار را باعث حجاب و غمام

حجاب ابر و سحاب وغیرہ کوائف گوناگون و عوارض بوقلمون لاحق باشند

پس کیفیت وجود تقلید جماعت سواد اعظم مثل کیفیت وجود نہار بالغیمی

گردد فثبت ثبوت الحق بالتحقیق علی وجہ الدقیق فی التحقیق شیدا

ھذا خذھا و بگوش ہوش شنوید عبرت گیرید اگر تقلید شخصی موجب ضلالت باشد

بر ظہور نبوت نبی صلعم فتور و قصور فتد نے نے بل تکذیب نبوت لازم گردد

کہ حسب مضامین احادیث لا یجتمع امتی علی الضلالۃ لا یجتمع

امتی علی الخطاء وغیر ذلک پیشین گوئی نبی صلی اللہ علیہ وسلم

ثابت و متحقق نگردید بلکہ بقول لامذہبیان بالعکس بظہور رسید العیاذ باللہ

و بگوش ہوش بشنوید بپذیرید اگر تقلید شخصی باطل گردد فقط تکذیب قول

رسول صلعم لازم نباشد بلکہ تکذیب قولہ تعالیٰ نیز لازم آید کہ بشارت

کمالیت دین محمد مصطفی صلی اللہ علیہ وسلم را کہ بآیۃ الیوم اکملت

لکم دینکم الخ ثابت است بطلان لازم آید کہ در عدم تقلید کمالیت

دین چہ باشد بالنقصانیت ہم وجود دین موجود نباشد مثل عنقا پروانہ

کنند ۔ یکقلم برباد رود ۔ مصداقش باقی نماند ۔ ان اگر عمل حواپستان
شد القرد بی راتمام دین شود ۔ البتہ مصداقش باقی ماندن تواند ۔ امانزا
ہر دونص مانع گردد ۔ خلاصۃ الکلام اینکہ بی شک ہر چہار مذہب
مع انحصار بر حق است فضلنا بعضھم علی بعض بر تفضیل بعض
بر بعض دال وناطق ۔ از ین تفضیل ترجیح احد الائمہ بر دیگر حسب اعتقاد شت
ہر چہار صادق ۔ تا تلفیق تلہی لازم نگردد ۔ پس تقلید شخصی واجب باشد
کہ ما درای ین دلائل بسیار ۔ وبراھین بے شمار ۔ دران نوشتیم ۔ وعلماے
ہر دیار وایران یافتیم ۔ وفضلاے شرق وغرب ۔ وعجم وعرب ۔ وہر امصار ۔ را
دکہ در میدان عرفات گرد آمدہ بودند عامل تقلید شخصی دیدیم ۔ اگر غیر
مقلدان گویند کہ چون کرام قلیل اند ۔ ولئام کثیر ۔ بنابران غیر مقلدین
قلیل ومقلدین غزیر ۔ گویم اگر این قاعدہ کلیہ باشد ۔ ابلیس لئیم را باعث
قلت وجودش کریم شدن وملائکہ کرام ۔ را بسبب کثرت ۔ لئام گشتن ۔
لازم گردد ۔ العیاذ باللہ علی ہذا القیاس حرامزادہ قلیل الوجود لئیم النفس
را شریف کریم النفس شدن ۔ وحلال زادگان کثیر الوجود کریم النفس
را لئیم النفس گشتن ۔ لازم آید ۔ چہ خوب ایشان باعث قلت ولد الزنا
مجہول النسب ابن الفاعلہ را شریف دانند ۔ وبسبب کثرت حلال
زادگان ثابت النسب را رذیل شمارند ۔ چہ عجب کہ خنزیران قلیل
الوجود را حلال ۔ وگوسفندان کثیر الوجود را حرام ۔ دانند ۔ چون نباشد
کل مریقیس علی نفسہ وکل اناء یترشح بما فیہ ۔
ہر کس مناسب گہر خود گرفت یار ۔ بلبل بباغ رفت وزغن سوے خار زار
گندم از گندم بروید جو ز جو ۔ کل حزب بما لدیھم فرحون

دیگر گوش کنید۔ ہوش دارید۔ اگر ہر قلیل شریف و جلیل باشد۔ مقتضائے احادیث مرقومۂ و صحیحہ ذکر کثرت را شہادت دہد۔ و آن کثرت موجب فخر رسول کریم صلعم باشد۔ بر باد مردود۔ باطل گردد۔ العیاذ باللہ۔

وجہ ششم اینکہ بحث مناظرہ بشنید۔ پند گیرید۔ حکایت مناظرہ۔ روزی بسفر حجاز طائفۂ غیر مقلدین را دیدم۔ و تقریر ہر یکی را شنیدم۔ کہ در محفلی نشستند۔ و بشغلی در پیوستند۔ یعنی دفتر شکایت مقلدین باز کردند۔ و حکایت مذمت مومنین آغاز نہادند۔ و بر آئمہ اربعہ مجتہدین طعنہ می زدند۔ الغرض اسپ جہالت در میدان وقاحت می جہانیدند و بر راہ ضلالت می دوانیدند۔ و سخن بدینجا رسانیدند۔ کہ تقلید شخصی را بالکل ضلالت می شمردند۔ و مقلد شخص را مشرک می گفتند۔ چون طاقتم از دست تحمل برفت۔ غیرت شریعت بدل پیوست۔ ابیات

مرا مر معروف دامن گرفت	فضول آتشی گشت و در من گرفت
گرت نہی منکر بر آید ز دست	نشاید چو بی دست و پایان نشست
وگر دست قوت نداری بگوی	کہ پاکیزہ گردد باندرز خوی
چو دست و زبان را نماند مجال	بہمت نمایند مردی رجال

حدیث من رأی منکم منکرا فلیغیرہ بیدہ فان لم یستطع فبلسانہ فان لم یستطع فبقلبہ وذلک اضعف الایمان

اخرجہ الخمسۃ الا البخاری کذا فی التیسیر خود را مصنف تذکرہ ظاہر ساختہ گفتم کہ من در تذکرۃ المذاہب و تبصرۃ الخلائق لعبرۃ الخلائق در وجوب تقلید شخصی دلایل کثیرہ و براہین غزیرہ دیدم۔ خیر حالا فرض کردم۔ کہ دلیلی در وجوب شخص پرستی ندارم۔ اما شما کرام دلیل در ثبوت دعوائے خود

دارید بیارید تا بشنوم۔ واگر توانم جوابش بدهم۔ گفتند که تحریرات
وتقریرات جناب مولانا نذیر حسین صاحب دهلوی وجناب مولوی محمد حسین
صاحب لاهوری درین باب هر جا شائع وذائع گشته۔ حاجت بیان دیگر نماند۔
گفتم که همه دلائلے رد تقلید ایشان بعبارت همین تذکرة المذاهب که پیش
شما پیش کردم خود مردود شده۔ پس اینها بقاعدهٔ اذا تعارضا
تساقطا ساقط الاعتبار گردیده۔ پس وجوب تقلید شخصی بر اصل خود
ثابت وباقی مانده۔ که بر بطلانش دلیلی بدست شما باقی نمانده۔ بلکه بالعکس
وجوبش ثابت گشته۔ بعد ازان برائے تعجیزم باهم عقد موافقت بستند۔
وبرین سخن موافقت کردند۔ وگفتند که ما حاجت زیادتی تقریر نداریم۔ بر ایک
جمله اکتفا کنیم که ما بمقابلهٔ حدیث قول ابو حنیفه را هیچ فوج شماریم۔ گفتم من
نیز چنین اعتقاد دارم۔ اگر فی الحقیقت بر مخالفتش رح حدیثے یابم۔ ودر مثل
شما بمقابلهٔ اقوال مستنبط امام الائمه تابعی خیر القرون اقوال غیر خیر القرون
را هیچ فوج شمارم۔ گفتند تو شاید احادیث صحاح را حدیث نمیدانی۔ لهذا
همچنین حرف میزنی۔ گفتم دانم اما کل اقوال صحاح را قول رسول صلعم وحدیث مقبول ندانم۔ که دران اقوال
متضاد را نیز تالیف یا دیدم۔ نیز مملو از اخبار غیر صحیحه یافتم۔ نه همین اخبار احاد را منصوص داشتن
از جناب شارع مجبور شده ام۔ بلکه هر اخبار اشرار را بر رسول صلی الله علیه وسلم منسوب کرده حدیث اعتقاد کردن را صحیح
شمارم۔ ایشان باهم گفتند که این گل گیر شگفت که بر ما کس شما رحمه حدیث صحاح گفت۔ گفتم من منکر شان نیم نه کل را منصوص شمارم
آیا چه شما کل اقوال صحاح را قول رسول صلعم وحدیث مقبول دانید۔ وبران
وثوق دلی واعتقاد قلبی دارید۔ گفتند بلی۔ گفتم فی الحقیقت همی طور
اعتقاد دارید۔ گفتند همی طور اعتقاد داریم۔ ومنصوص شماریم۔ گفتم
پس شما نعوذش صاحبان صحاح را همین نقش مبارک رسول صلعم گردانید

مع ذلک خود را مشرک نگویید۔ بالعکس مقلدان را مشرک گویید۔ خیر حالا تقریر مرا بشنوید۔ بدل ہوش گوش دارید۔ انشاء اللہ تعالیٰ ازین اعتقاد فاسد شما بطلان مذہب جدید شما و بدعتی و کافر و جہنمی شدن و بر منہی عنہ عمل کردن شما مع پیشوایان شما از اخبار صحاح چنان ثابت کنم۔ کہ حاجت گفتار دیگر ندار یم۔ بلکہ چنان اعتماد بدل دارم۔ کہ بر صحت ہمہ دلائیم از زبان شما اقرار ہم کنانم۔ ایا الا تکتبوا عنی شیئا غیر القرآن ومن کتب عنی غیر القرآن فلیمحہ اخرجہ مسلم کذا فی التیسیر حدیث مسلم است یا نہ۔ گفتند بلی ہست۔ گفتم پس چرا بر خلاف حدیث مسلم خود مسلم و دیگر صاحبان صحاح بر منہی عنہ لا تکتبوا عمل کردہ صحاح نوشتند۔ و چگونہ بر مخالفت نہی کمر بستند۔ و باوجودش شما انہا را مامور بہ فہمیدید۔ آیا منہی عنہ را مامور بہ فہمیدن کار فاسقان و بدعتیان بل کافران نیست چیست ٭ و مرتکب شدن بران فعل منکرن بنوت نیست کیست ٭ و مخفی نیست کہ ہر چیزیرا بنا بر فساد باشد۔ مبنی علیہ نیز فاسد گردد۔ پس اعتقاد شما فاسد۔ و مذہب شما کاسد باشد۔ کہ بنا بر منہی عنہ یافتہ شدہ بنا بران ترکش برامت واجب گشتہ۔ اگر گویید کہ شاید حدیث دیگر بر خلافش یافتہ شدہ۔ لہذا متاخرین را بران اتفاق گردیدہ۔ و تلقی امت بران گشتہ۔ گوییم پس اعتقاد شما کہ کل اقوال صحاح منصوص و مقبول است باطل شدہ ٭ و چون بر خلاف حدیث صریح لا تکتبوا نیز اتفاق و تلقی امت غیر خیر القرون دلیل شرعی باشد۔ پس اتفاق علمائے متقدمین بر وجوب تقلید شخصی و انحصار مذاہب بر اربعہ چرا حجت قوی نباشد۔ باز گفتم ایا لا یرمی رجل رجلا الخ حدیث بخاری وغیرہ است یا نہ۔ و نیز من قال لاخیہ کافر فقد باء بہما احدہما

حدیث موطای مالک رح است یا نہ - گفتند بلی - گفتم پس شما مقلدان
را چرا کافر و ملعون گوئید - حالانکہ حسب دلائل مولوی نذیر حسین امام شما غیر
مقلدان را دلائل ثبوت حق الحقیق نوشتہ اند مقلدان مسلمانند - و کسانیکہ مسلمان
را کافر و ملعون گویند - بمضمون این ہر دو حدیث خود کافر و ملعون شوند
یا نشوند - و شما مقلدان را کافر گوئید - چرا نتیجہ اش را ببل خود تصور
نمی کنید نعوذ باللہ منہ - **باز گفتم** ایا خیر القرون قرنی الخ - اکرموا اصحابی فانہم
خیارکم ثم الذین یلونہم ثم الذین یلونہم ثم یظہر الکذب حتی ان الرجل
لیحلف ولا یستحلف ویشہد ولا یستشہد الا من سرہ بحبوحۃ الجنۃ فلیلزم الجماعۃ الخ
حدیث بخاری وغیرہ است یا نہ - گفتند بلی - گفتم پس با وجود نقش از
گفتار و رفتار و کردار صاحبان صحاح غیر خیر القرونی کہ بالنص در زمانہ ایشان
کذب شائع و ذائع یا فتہ ام برگفتار و رفتار و کردار امام خیر القرونی کہ بالنص
بشارت خیریتش ثابت گشتہ طعنہ زدن - و مضمون فلیلزم الجماعۃ -
را نفہمیدہ مقلدینش رح را مشرک گفتن ؛ و بر عکس این حدیث عمل
کردن - و رسول صلی اللہ علیہ وسلم را کاذب دانستن نیست چیست ؛
العیاذ باللہ و کسیکہ چنان عمل کند - و بران اعتقاد دارد - آنکس غیر مومن
نیست کیست **باز گفتم ایا من کذب علی متعمدا الخ** کذا فی
المشکواۃ حدیث است یا نہ - گفتند بلی - گفتم پس روایت اسے
متضادہ زیرین را حدیث دانستن - بمضمون این حدیث ترا جہنم
گرفتن نیست چیست ؛ و بران اعتقاد کردن کار نادانان و بد عقیدگان نیست

روایتہای متضادہ این است

عن ابن عباس رض قال بعث رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
لاربعین سنۃ فمکث بمکۃ ثلث عشرۃ سنۃ یوحی الیہ ثم امر بالھجرۃ
فھاجر عشر سنین ومات وھو ابن ثلث وستین
سنۃ متفق علیہ وایضاً عنہ قال اقام رسول
صلی اللہ علیہ وسلم بمکۃ خمس عشرۃ
سنۃ (الی قولہ) واقام بالمدینۃ عشرا وتوفی
وھو ابن خمس وستین سنۃ متفق علیہ این ہر دو روایت از
ابن عباس رض است یا نہ ومضمون ہر دو باہم متخالف است یا نہ وہر دو متفق علیہ
است یا نہ گفتند بلی ٭ وعلی ہذا القیاس عن انس رض قال توفاہ اللہ علی
راس ستین سنۃ متفق علیہ وایضاً عنہ قال رسول صلعم
وھو ابن ثلث وستین الخ کذا فی المشکوٰۃ - این ہر دو روایت نیز از راوی واحد
متخالف المضمون ومتفق علیہ است یا نہ گفتند بلی - وہمچنین اختلافات در
تاریخ ولادت وغیرہ ہم موجود ست یا نہ - گفتند بلی - وصدق احد المتضادین
راکذب دیگر لازم است یا نہ - گفتند بلی - پس چہ کنید - وبچہ طور ہر دو
روایت متضادہ را صحیح ومقبول دانید - وبر منکرین ہمچنین روایتہا طعنہ زنید
ومشرک گوئید - شاید برعایت صحت روایت ولادت ورحلت را
بار فرض نمائید - تاتاویل صحت کردن توانید - حضرتا بانصاف گوئید
کہ آیا ولادت ورحلت دو دو بار بود یا یکبار رو نمود - گفتند یکبار - گفتم
پس نسبت حضرت ابن عباس رض وحضرت انس رض چہ اعتقاد دارید - آیا ایشان
را از افترا وکذب بری سازید - وصادق شمارید ٭ یا صاحبان صحاح
را جو البشر نمائید - کہ مبہوت گشتہ خاموش ماندند - فکیف الاعتقاد

اقوالہا المتضاد + واین الاعتماد علی اخبار التی تقتضی الی الفساد

ہرگاہ در چنین روایات بدیہیہ را بدلائل واخبار یقینیہ ثبوت رسانیدن نتوانستند باز بچہ طور کل امور اُو شرعیہ را کہ اکثر ازان غیر بدیہیہ است) بر چنین انبیاء احتمالیہ مدار کردن توانند۔ و چگونہ بر اینہا اعتقاد دارند۔ و چون چنین روایات بدیہیہ را حال این باشد۔ پس دیگر روایات غیر بدیہیہ را قیل و قال چہ باشد۔ بر علماء رجال مخفی نباشد۔ ازین چنین روایتہا در صحاح است کثیر۔ بنابران دران از متاخرین جرح و قدح ہم است غیر بدیہ ور نہ بر روایات رسول صلی اللہ علیہ وسلم و اصحابش صلعم جرح قدح کردن بسبب چیست و طاقتش کیست + ناظاہر نیست کہ حضرت ابن عباس رض و حضرت انس رض وغیرہما رض ہرگز در تاریخ ولادت و رحلت و کمیت اقوال متناقضہ نفرمودند۔ نہ بر چنین امورات لا بدیہیہ بدیہیہ خطا کردند۔ نہ صاحبان صحاح از خود روایتہا را فتراء ساختند۔ بلکہ روایت ہائے راوی را حسب شرائط مقررہ خود یافتہ مجبور شدہ درج صحاح نمودند۔ اما ازان متوسطان کہ بعضی ازان کافر تقیہ کن و بعضی منافق شریعت شکن۔ بودند۔ و در کمین می ماندند تا در احکام شریعت خلل و زلل اندازند بہر فرصت وقت را غنیمت شمردہ ہزار ہا حدیث را موضوع ساختند۔ و بصحابہ کرام رض و رسول علیہ السلام منسوب کردند۔ و بمقابلہ احادیث صحیحہ موضوعات را در پیش نمودند۔ و اکثر را چنان تغیر و تبدیل دادند۔ کہ راویان متاخران را در حیص و بیص انداختند۔ بنابران مجبوراً ہر دو قسم را مخلوط کردہ روایت کردند۔ و چون صاحبان صحاح رحمہم اللہ غایب ماندند بر انہا اطلاع یافتند۔ اقوال متضادہ را نیز داخل صحاح کردند۔ کہ حق و باطل را امتیاز کردن طاقت

نمی داشتند - ورنه می نوشتند - هرچند متاخران بسیار دست و پا زده کتب
اسمای رجال نوشتند - اما ماهران این فن اینها را درین باب کافی و شافی
نشمارند - زیرا که چون صاحبان صحاح رح باوجود قرب زمان شان از موضوعات
اجتناب کردن نتوانستند - بازا بعد الزمان را چه طور بر تفریق و تمیز موضوع
وابتدال اشخاص ومتغیرات اعتبار کنند - بلکه ایشان خود چنان افراط و تفریط نموده اند
که مردمان در چنین مبحث افتاده اند که بعضی محدث بعض حدیث را بروایت
مرفوعه ثابت نموده و بعضی اورا لا اصل نوشته - چنانچه حدیث اطلبوا العلم
ولو کان بالصین فان طلب العلم فریضة علی کل
مسلم رواه العقیلی وابن عدی عن انس رض مرفوعا
وابن حبان اورا لا اصل و باطل گفته - و بعضی حدیث صحیح را موضوع انگاشته
چنانچه حدیث القبر روضة من ریاض الجنة الخ را در موضوعات
داخل ساختند - حدیث لا تظهر الشماتة لاخیک الخ را در کتاب
ذیل لا یصح نوشته - و صغانی اورا موضوع گفته و حدیث حب الشی
یعمی ویصم رواه امام ابوحنیفه رح را ابن جوزی و صغانی در موضوعات
داخل ساختند - علی هذا القیاس حدیث السعید من وعظ
لغیره والشقی من شقی فی بطن امه را ابن جوزی و صغانی لا یثبت و
موضوع گفتند - و نیز حدیث انا مدینة العلم وعلی بابها
رواه الخطیب والطبرانی والعقیلی وابن حبان عن ابن عباس رض مرفوعا را
بعضی موضوع گفته - بعضی کذب نوشته - بعضی قابل احتجاج نیست انگاشته
نیز حدیث من تشبه بقوم فهو منهم را ابن حجر وغیره لا اصل گفته - نیز
حدیث زر غبا تزدد حبا را صغانی موضوع نوشته - نیز

حدیث علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل را ابن حجر و زرکشی
لا اصل له گفته‌اند. و حدیث من زار قبری وجبت له شفاعتی
را ابن خزیمه تضعیف کرده. و حدیث من زار قبری کنت
له شفیعا الخ را ابن تیمیه موضوع و لا اصل نوشته. نیز حدیث
من حج فلم یزرنی فقد جفانی را صغانی و ابن جوزی و زرکشی موضوع
نوشته‌اند. و نیز حدیث الصلوٰة عماد الدین فمن ترکها فقد
هدم الدین را فیروزآبادی تضعیف ساخته. نیز حدیث اکرموا القرآن
ولا تکتبوه علی حجر ولا مدر الخ را در ذیل نوشته کردند
وضاعین داخل شده. و نیز حدیث اصحابی کالنجوم فبایهم اقتدیتم اهتدیتم
رواه ابن عدی و ابن عبدالبر را ابن حزم در رساله کبری خود انرا مکذوب
و موضوع باطل نوشته. و نیز حدیث خذوا شطر دینکم عن الحمیراء ام
المؤمنین عائشه رض کما فی المختصر. ذهبی انرا من الاحادیث الواهیة التی
لا یعرف لها اسناد گفته. و علی هذا القیاس اکثر حدیثهای صحیح ستهٔ آنها
محققین. و بسیار روایتهای صادقه صحیحه فضائل اهل بیت متاخرین موضوع
و لا اصل و غیر ذلک نوشته‌اند. و موضوعات را صحیح و غیره دانسته‌اند
که بعضی از محدثین اقوال اهل عرفان را نام نیز حدیث نهاده در تالیفات
خود مندرج ساخته چنانچه حدیث کلام الله حول العرش بالفارسیة
وان الله اذا اوحی امرا فیه لین اوحاه بالفارسیة واذا امرا فیه
شدة اوحاه بالعربیة رواه ابن عدی عن انس انه مرفوع
باز بعضی دیگر حدیث ابغض الکلام الی الله الفارسیة الخ انما
حدیث من تکلم بالفارسیة زادت فی خبثه و نقصت من مروته رواه ابن عدی عن انس

روایت کرده - وبعضی قول روافض را حدیث قرار داده. چنانچه حدیث

لکل امة فرعون وفرعون هذه الامة معوية ونیز

اذا رأیتم معویة یخطب علی منبری فاقتلوه رواه ابن عدی عن

ابن مسعود مرفوعا - وبعضی قول خوارج را حدیث پنداشته چنانچه حدیث

انه صلی الله علیه وسلم اخذ القلم من ید علی ودفعه الی معویة

ونیز حدیث الامناء عند الله ثلثة انا وجبرئیل ومعویة

وبعضی بقول زنادقه فریب خورده استثنای الا ان یشاء الله را بآن

حدیث زیرین لاحق ساخته حدیث انا خاتم النبیین

لا نبی بعدی الا ان یشاء الله رواه الجوزقانی عن انس مرفوعا

آنگاه باش که عجب نیست که همچنین اشنار استثنای الا بفاتحة الکتاب

نیز بحدیث این خاصیت رض لاحق کرده شده باشد - وبعضی محدثین اقوال

دوکانداران وپیشه گران را که برای فروخت مال ترغیبا برسول صلعم منسوب کرده

کالمها نموده حدیث فهمیده روایت کرده چنانچه حدیث علیکم

بالعسل فوالذی نفسی بیده ما من بیت فیه عسل الا ویستغفر

ملائکة ذلک البیت له فان شربه رجل دخل جوفه الف دواء

ویخرج منه الف داء فان مات وهو فی جوفه لم تمس النار جسده

رواه الاسمعیلی فی معجمه عن سلمان مرفوعا حدیث علیکم بالعدس

الخ ونیز حدیث ان البطیخ ماءه رحمة وحلاوته مثل الجنة

ونیز حدیث اخضروا موائدکم بالبقل فانه مطردة للشیطان مع التسمیة

رواه ابن حبان عن ابی امامة مرفوعا - نیز حدیث ان النبی صلعم

اکل باذنجان فی لقمة وقال انما الباذنجان شفاء من کل داء وغیر ذلک ...

الاحادیث الموضوعه بکذا کلها فی الموضوعات لابن جوزی و قاضی شوکانی وغیرہما **تنبیه** اگر بصحت این کتب موضوعات متاخرین اعتماد کلی نموده شود پس بر صحت مرویات متقدمین وثوق دلی کجا ماند و که بران مدار کل احکام شرعیه گردد و بر صورت عکس این همه کتب موضوعات خود موضوع باشد و هرگز بصحت نرسد و بصورت استخراج بین بین نفی زمانا از طاقت علمای است خارج باشد و حالا بر قول که تقاید اعتماد نمایند دیم نوشته که اعتقاد اعمل سازید و اگر گوئیکه ما مضامین همه کتب متقدمین و متاخرین را دریافته حق و باطل را امتیاز کرده استخراج مسائل حق حق نمائیم و لعد از ان بران عمل سازیم و گویم که این نیست مگر ادعای امر محال کردنی است - یا خود را نبی صلعم گردانیدی - یا ابلہ فریبی - اتباع خواهش نفسانی و اما اول بآیت لا یکلف اللّٰه نفسا الا وسعها مندفع است و و ثانی بحدیث لا نبی بعدی مدفوع و ثالث بآیت و ما یخدعون الا انفسهم نتیجه اش بر خود عاید از دیگران مرفوع و در رابع بآیت ان النفس لامارة بالسوء الخ نبای طیب هدایت از نفس اماره مقطوع و علاوه بران اتباع هوای نفسانی عین تقلید شخصی است و پس ما و شما در امر تقلید شخصی برابریم و منهدم اشکال را مشترک گوئیم از خود را ازان اما ان فرق درمیان ما و شما این است که شما بتقلید الخناس الذی یوسوس فی صدور الناس عمل سازید و ما بتقلید امام الائمه خیر القرون تابعی عمل کنیم و فظهر الفرق دان کنتم لا تعقلون الغرض حال اعتقاد و عمل شما همین است و دلیل و قال سند حدیث محدثین همان است و دیگر هیچ نیست و گفتند که اگر سند حدیث تا این

تقریرات صحیح نباشد. پس سند مسائل فقهیه که طرق اول صحیح نباشد
که کتب فقه مثل هدایه و ذخیره و بعد صدر در دهور و عبور قرنهاست موقوف تدوین
گشته. پس تغیرات کلی و تبدیلات جلی در آن راه یافته. نسبت آنها
با امام صاحب رسیده. فاین الاعتماد. وکیف العمل
بها بالاعتقاد. گفتم که این شبهه اگر خطاء فهم شما یا سبب علو
نادانی شما است. زیرا که شما تدوینات کتب فقه را از تدوینات کتب
احادیث متاخر و بیشتر دانیده و باعث جهالت از تدوینات شاگرد امام مثل امام حسن
امام محمد رح که زمانه ایشان از زمانه صاحبان صحاح متقدم و بیشتر است
خبر ندارید. بنا بران می گوئید که امام ابوحنیفه درین مسئله خلاف حدیث
صحیحین کرده. و دران مسئله نسائی و ترمذی را مثلاً مخالفت نموده.
حالانکه محدثین پیشینیان خود باعث اختلاف اقوال اخیار را اخبار سید ابرار
و باثار اصحاب کبار در اکثر جا مخالفت ائمه پیشینیان نموده اند. وطرفه
بران این است که در مسئله آنها اقوال آدونین ائمه را حجت گرفتند
علاوه بران که بهان ادولین بعضی ایمان هم موصوف نبودند بلکه
اکثر منکران شریعت نیز تقیه کنان دران تبعیه شده می مانند. بنا بران
خرابیها که روایات با سند به حد رسیده اند. اما شما حالا انها را حدیث صحیح
و مقبول فهمیده اید و بر مخالفت امام صاحب انها را چنان حجت می آرید
که گویا محدثین را نبی کریم صلعم شمارید. لهذا از تالیفات آن مردان
را می اکثر ساخته اید. و در شمقابل ائمه امام تابعی خیر القرون اخبار احاد غیر
خیر القرون را اعتبار نیست. نیز و بجز ناواقفان اختیار چنین امر کیست
چیزی دیگر بطرز آخر مباحثه شد و دیگر گوش کنید که آری

اگر اکثر روایتہاے صحاح وغیرہ موضوع واختراعیہ نباشد۔ پس کذب بودن
قول رسول صلعم خیر القرون قرنی واکرموا اصحابی (۲) ثم یجیئ قوم الخ
وفی روایۃ ثم یظہر الکذب وفی روایۃ ثم یفشو الکذب چگونہ ظاہر گردد
اگر این حدیث را صحیح دانید اکثر روایات صحاح را بہمین مضمون لیفشو
الکذب وغیرہ موضوع ومفتری شمارید بر خود لازم گردید۔ واگر کل
صحاح را صحیح تصور ید۔ این حدیث را کذب بگوئید۔ اما طاقت کذب
گفتن ہم ندارید۔ کہ دعواے صدق کلیت شما باطل خواہد گردید۔ پس بہا
دعوای من کہ کل روایات صحاح صحیح نیست بثبوت برسید۔ یعنی اگر
ازین دو شق اول اختیار کنید۔ تو لم یا کہ من منکریش ہستم نہ کل را
منصوص شمارم تصدیق بسازید۔ در بنا را عتقاد شما کہ کل صحاح
صحیح منصوص است گوئید ایمان آرید۔ اگر شق ثانی را اختیار نمائید
منکر معجزہ رسول صلعم باشید۔ در برخی النتش صلعم عمل کردن اشرکیت
دانید۔ العیاذ باللہ پس شما خود مصداق آیۃ کریمہ ومن یتبع غیر
الاسلام دینا فلن یقبل منہ شدید۔ مقلدین را چرا مصداقش
شمارید۔ وچون بر صحت کل اقوال صحاح اعتقاد کلی واعتماد دلی
دارید۔ وہر یکی را ایشان نزد شما مثل نبی کریم گردید۔ پس خود را
چرا مصداق اتخذوا احبارہم الخ فہمیدید۔ خواہ مخواہ مقلد
را مصداقش گردانیدید۔ وبالعکس فرمودہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم را
لتتبعن سنن من قبلکم شبرا بشبر وذراعا بذراع حتی لو دخلوا
جحر ضب تبعتموہم المخبر شان ایشان صادق است گوئید۔ حالانکہ
شما اتباع صحاح مصداقش باشید۔ ای حضار مجلس خدارا انصاف

سازید - براہِ اعتساف قدم مزید پیش پکی ازانان کہ بمحدثیت مشہور بود

وفی الحقیقت از تقریرش حفظ اکثر احادیث صحاح رد نمود - تقریرم را پسندید و

بیانم را مصدق گردید - حتی کہ البتہ در صحاح رطب و یابس مخلوط است گفت

واز کج بحثی برگشت - ودیگران طوعاً و کرہاً ساکت گشتند - نفاق بدل داشتند

بر تکریم اتفاق کردند - بعد ازان من تازیانۂ ہدایت را بدست گرفتم و بقتیاق

و شمیز اسپ کلامم محبت آمیز - را در میدان وجوب تقلید شخصی عزیز -

بپایان دوانیدم و کہ قریب صد دلیلش از تذکرہ بیان کردم و کہ فرصت

وقت را غنیمت شمردم و پاز بطرز دیگر - وبروش آخر - باینطور بیان

را عیان کردم و کہ بآیتہ لاتزو وازرۃ وزر اخری محدثین صحاح

از بدعملی و بدفہمی شما معذب نشوند - کہ مثل شما اعتقاد نداشتند بلکہ فقط

حسب طاقت بشریہ و شرائط مقررہ عندیہ خود اخبار و آثار را مثل عطار

فراہم آوردند - نہ بر عمل انہا کسی را مجبور کردند - نہ بر ترک تقلید ائمہ

اربعہ رح بر تالیفات خود ہا عمل ساختند - نہ انہا را مذہب علیحدہ قرار

دادند - بلکہ بجز امام مالک رح ہمہ مقلد بودند - وامام مالک رح نیز باوجود

صاحب مذہبش بر موطای خود عمل نکردہ - بمضمون عن مالک بن عامر

الاصبحی رح قال ما اعرف شیئا مما ادرکت علیہ الناس الا

النداء بالصلواۃ اخرجہ المالک فی الموطاء بر کل مرویات وجمیع اخبار رات

معصر النشر رح کہ از صاحبان صحاح بسکہ سابقتر بودند ہم اعتماد کلی

نداشتہ - برای حفظ دین تدوین فقہ ساختہ - تا مردمان ہر اخبار ات

موضوعہ را قول النبی صلعم فہمیدہ فریب نخورند - ومتاخران آنہا را مثل شما دین

قرار ندہند - اگر تالیفات حدیث برای عمل کفایت شماردی - ہرگز تدوین

فقہ را حاجت نداشتی - بلکہ مثل شما آنرا بدعت دانستی - نہ امام اعظم رحمہ اللہ - نہ امام شافعی رح - نہ امام احمد حنبل رح باوجود تالیفات کتب احادیث دوا مدوین فقہ ساختندی - نہ بران عمل کردندی یشن ذالذی یبکر شانہم فی هذا الباب - فتأملوا فیهم یاذی الالباب - هذه غایة البیان - لهدایة الانسان - ومن تمسك بهذا البرهان فقد نجا من النیران - ومن ترکه وخذله لزم له الخسران

التماس

بخدمت جمیع مددگاران واحباب - وکل ناظرین ودستخط کنان بر صحت این کتاب مصنف احقر الناس - دست بستہ التماس نمیکند تحقیق عفوی جرائم عدم طبع کل دستخطی طلبید - زیرا کہ اگر ہمہ دستخطہا را طبع کرده شود دفتری ضخیم پیدا گردد - وخرچہ عظیم دران صرف باشد - بنا بران بطور نمونہ بر قلیل اکتفا نمودم - وبنا بر غلبہ القاب ومناقب بزرگان را ہم ترک نمود باید کہ ازانجہت بدل کسی رنجشی راه نیابد - بلکہ عذر خرچہ کثیر را دلیل پذیر عذر تام المعذور دارند ٭

دستخطہا مع عبارت علمای کبار وفضلای امصار

ماشاء اللہ این کتاب در ہدایت ابرار کافی ہست ٭ ودر رفع ضلالت اشقیاء وافی ٭ الراقم دلاور حسین ہوگلوی - سابق مدرس اول مدرسہ محسنیہ ہوگلی ٭

الا باتباع یکی از مذاہب اربعہ مروجہ جمیع بلاد اہل اسلام کہ اجماع سائر اہل سنت بر حقیت آن معتقد شدہ پس اتباع یکی از مذاہب اربعہ فرض بود واللہ اعلم - کتبہ الفقیر الی اللہ محمد انوار اللہ الاسلام آبادی عفا اللہ عنہ وعن والدیہ وعن جمیع المسلمین +

قد در المصنف اصاب ما اجاب - کتبہ المتوکل علی اللہ فقیر محمد احسان اللہ عفی اللہ عنہ حنفی مذہبا وبہردی واضاد قادری طریقا ساکن رستانہ بہیرہ پرگنہ محمد آباد ضلع اعظم گڈھ دلکشنری بنارس +

فقد اصاب ہذا المحقق بہذا التحقیق - محمد عنایت حسین مراد آبادی

این کتاب صحیح است - کتبہ سید نعمت اللہ ولد سید احمد مرحوم حیدرآباد

ما قال مولانا فی ہذا الکتاب فہو صحیح بلا ریب - کتبہ المتمسک بحبل اللہ المتین خادم الطلباء المسکین نصیر الدین عفی اللہ عنہ وعن والدیہ وعن سائر المسلمین ثم امین حال ساکن شہر بمبئی امام مسجد حجرہ محلہ +

ما حررہ المصنف العلام رح من الجواب - فی ہذا الکتاب - فہو الحق والغیر ومنکرہ مضل وضال - لا یسمع کلامہ لانہ جدال - فقط کتبہ خادم الشریعۃ احمد الدین بخاری مدرس مدرسہ دانپور ضلع بلند شہر +

این کتاب در اثبات طریقہ اہل سنت بی نظیر است و در ابطال مسالک اہل ضلالہ بی بدل - العبد محمد علی عفی عنہ در بہنگای +

باتفاق علماء دا کابر دین ثابت و متحقق است کہ تقلید یکی از ائمہ اربعہ مجتہدین خصوص امام اعظم امام ابو حنیفہ رح واجب است بمضمون آیہ کریمہ اطیعوا اللہ واطیعوا الرسول اولی الامر منکم - کتبہ الفقیر حقیر سید ابو المظفر ہو گلوی +

فی الحقیقت این کتاب لاجواب و مثبت تقلید شخصی فی زماننا منجملہ خوارق عادات است تشکر اللہ تسعی مصنفہ ؎ عبد الحسیب بدایونی

این کتاب بمقابلہ تقلید لاجواب است فی زماننا مثل جمع الجوامع کہ کتاب امام نووی رحمہ کہ شارح صحیح مسلم است در علم احادیث و دیگر کتاب مثل تبصرۃ الایمان است۔ کتبہ قاضی عبد الوہاب کنجپوری ضلع کرنال قسمت دہلی ؎

قاضی
عبد الوہاب

جاء الحق وزہق الباطل ان الباطل کان زہوقا احقر الناس عبد العزیز متوطن اسلام آباد مدرس مدرسہ شیخ حمید اللہ خان بہادر ؎

بسم اللہ الرحمن الرحیم۔ جاء الحق وزہق الباطل کان الباطل زہوقا فما قال مولانا فی ہذا الکتاب فہو الصحیح بلا ریب فیہ۔ قاضی یار محمد ساکن عیسیٰ خیل ضلع بنون ؎

مولف بقول خود صادق است اگر در دل کسی شبہی برسد ناجائز باشد چونکہ تصنیف صحیح است۔ عبد ضعیف محمد رضا بدخشانی ؎

بسم اللہ الرحمن الرحیم ونصلی علی رسولہ الکریم۔ بیشک تقلید شخصی واجب است وبس۔ حررہ فضل احمد حکیم ساکن شہر پشاور ؎

مذہب حقیر ہمین است کہ تقلید احد از ائمہ اربعہ متعینا واجب است وضرور۔ کتبہ ملک گل محمد ابن ملک خان محمد مرحوم پشاوری ؎

الحمد للہ وحدہ وکفی۔ والصلوٰۃ والسلام علی حبیبہ وصحبہ الذین اصطفی۔ اما بعد فیقول العبد الضعیف محمد عبید اللہ تجاوز عن سیئاتہ وعفا ان التقلید واجب علی کل من لم یبلغ درجۃ الاجتہاد المطلق واذا قلد فیجب علیہ

ان یقلدوا احدا من الائمۃ المجتہدین رحم ولا یجوز لہ ان یاخذ مرۃ شیئا من
مذہب الواحد منہم وشیئا من مذہب الاخر مرۃ اخری رضی اللہ تعالی
عنہم ورضوا عنہ الی یوم الدین فقط نمقہ محمد عبید اللہ عفی عنہ رامپوری
خلف مولانا حکیم محمد غلام اکبر صاحب مد ظلہ تعالی

مضامین ہذا الکتاب صحیح۔ وعبارتہ فصیح ملیح۔ العبد سید جعفر بخاری
این کتاب نو خیز بسیار خوب است۔ العبد محمد علی بدخشانی
للہ در المولف محمد یعقوب مدرس دوم مدرسہ

حامداً مصلیاً مسلماً۔ ان التقلید واجب قال اللہ تعالی السابقون
الاولون من المہاجرین والانصار والذین اتبعوہم باحسان رضی اللہ تعالی
عنہم ورضوا عنہ الایۃ قال الطحطاوی قال بعض المفسرین فعلیکم یا معشر
المومنین اتباع الفرقۃ الناجیۃ المسماۃ باہل السنۃ والجماعۃ فان نصرۃ اللہ تعالی
وحفظہ وتوفیقہ فی موافقتہم وخذلانہ وسخطہ ومقتہ فی مخالفتہم وہذہ الطائفۃ
الناجیۃ قد اجتمعت الیوم فی المذاہب الاربعۃ ہم الحنفیون والمالکیون
والشافعیون والحنبلیون ومن کان خارجا من ہذہ المذاہب الاربعۃ
فی ذلک الزمان فہو من اہل البدعۃ والنار۔ انتہی۔ فقد انعقد
الاجماع المرکب علی بطلان قول یخالف کلہم قال اللہ تعالی ویتبع غیر
سبیل المومنین نولہ ما تولی ونصلہ جہنم وساءت مصیرا وقال رسول
اللہ صلعم لا یجتمع امتی علی ضلالۃ فالتقلید بالیقین واجب لا بوجوب
اصولی یکون تارکہ مرتکب الحرام بل واجب حنفی یکون تارکہ مرتکب المکروہ
التحریمی والتلفیق باطل ایضا بالاجماع وہو اخذ شیء من مذہب
الحنفی وشیء من مذہب الشافعی مثلا وتتبع رخص المذاہب بتیسرہ

بمقتضی هوا النفس فلو کان التلفیق جائزا لم یبق حرمة فی الاشیاء
وینعدم وجود استقرار الحلة والحرمة من دار الدنیا ویکون الاجماع علی
امر لغو ویرتفع تکلیف الشرع من دار الدنیا بالکلیة وتکون فائدة البعثة

واحکام النبوة فاسدة فذلک باطل صریحاً لقوله تعالی یتبع غیر سبیل
المومنین الآیة فلو وجد من قول احد فی جواز التلفیق فلیعلم انه غیر معتمد به فلا
یحمل علی حل ذلک الفعل او یحمل علی انه قال ذلک قبل العلم لان
السالم قد یخطی او یحمل علی جهله او علی الضرورة وقال علی القاری الحنفی
مثل ذلک فی الرسالة المولفة فی جواب القفال فثبت مما تقدم ان النافی
التقلید ومجوزیه بلا یقین ضالون ومضلون وهم الذین یسمون انفسهم
المحمدیین وهم الوهابیون فلا شک فی انهم من النار فقط کتبه العبد المحسود
- الحاقی الفقیر عبد الودود - اصلح الله شانه واسبغ علیه
وعلی الدیه غفرانه - ؛؛ هذا هو الدرس الاول سے الچاٹگام - فنعم
ما قاله من الکلام لان قوله جدیر لهذا المقام - نجزاه الخیر هو الله العلام
لله در المصنف که انچه در بارهٔ وجوب تقلید شخصی نوشته اند صحیح است
وفی الواقع این کتاب مفید کافهٔ انام وهدایت گمراهان غیر مقلدان است ؛؛
صدر الدین احمد غفر له الصمد - مدرس باکنده اسکول ؛؛
فسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون - من لم یبلغ درجة الاجتهاد فعلیه
ان یقلد تقلیداً شخصیاً باحد من المذاهب الاربعة وان لم یفعل ولم
یتقلد فهو الضال المضل کما اثبته مولف هذا الکتاب فلا نعیده - العبد
المذنب ابو اسحاق محمد عبد الرزاق - چهارم مدرس هوگلی مدرسه ؛؛

اشتہار

برآراے خورشید ضیاے علماے محققین ناظرین این کتاب و دیگر ضمائر
مهر نظائر فضلاے مدققین ذوے الآراے صواب مخفی و محتجب مبادکه هرچند درین
ص ۴۱۹
کتاب باعث درداد دهی و عدم تصحیح بسیار غلطیها و بیشمار خطا بار داده ۔
چنانکه باکثر جا حرکات و سکنات و نقطها ی بے محل واقعه گشته ۔ و در بعض
جا بنقل آیت قرانی هم خطا گردیده: اما العبارات نظر غلطنامه و سیاق عبارتش
کل بهاوا واضح ولائح خواهد شد ۔ و پس از تامل و غور بخوبی مضمونش بفهم خواهد آمد
دیگر اگرچه این فقیر بمضمون من صنف فقد استهدف بارتکاب این امر
تصنیف خود را هدف سهام ملامت می کنند ۔ اما بفحواے من الصنعت فقد
استظرف. انصاف و اخلاق بزرگان را که چشم از عواب زیر دستان می
پوشند ۔ و در افشاے جرائم کهتران نکوشند ۔ علاج اند مالشش شمارد.

نظم

دیده انصاف چون بینا بود ۔ در شمر دگر چه کور بینا بود ۔ در روشی زمره آزادگان
نیست روا طعنه بر افتادگان ۔ چشم هنر بین بود از عیب پاک ۔ بے هنر از عیب کند زو چه پاک

نیز طالعین را باید که بصفحه ۵ - ۶ - ۶۶ - ۹۳ - ۱۶۵ - ۲۳۱۰ - ۵۰۰ - ۶۹
۵۸۰ - ۵۹۲ - ۵۹۸ - ۶۲۵ - نظر کنند ۔ تا اصل حالم منکشف گردد ۔
عاقل را نباید (مثل یزید) که سبط رسول و فرزند بتول را کشته و دعوی
حب صحابی هم را بحب رسول ظاهر کرد) امام الائمه و مقلدینش را
لعنت کنند ۔ و محدثین را دولت دارد.

خطبہائے تقریظ مصدقہ از جناب مفتیان مکہ معظمہ محمیہ
و امامان مدینہ منورہ خیر البریہ و دیگر علمائے اخیار
کبار امصار۔ و فضلائے ابرار نامدار دیار

بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد للہ رب العالمین۔ والصلوٰۃ والسلام علی سیدنا
محمد وعلی آلہ واصحابہ اجمعین۔ اما بعد فقد اطلعت علی
ما حرر من الخطبتین۔ فوجدتهما مشتملتین علی ما
هو الحق والصواب۔ مذکرتین لذوی العقول
والالباب مفصحتین عما خفی علی کثیر من الناس
مزیلتین ایهام التباس۔ فجزا اللہ جامعهما الجزاء الجمیل
واثابہ الثواب الجزیل۔ وصلی اللہ علی سیدنا محمد وعلی آلہ
وصحبہ اجمعین ٭ کتبہ احمد بن دحلان مفتی الشافعیہ
بمکۃ المحمیہ۔ (دحلان احمد بن)

بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد للہ الذی اتقن المصنوعات وافطر الموجودات
وامات الاحیاء واحیا الاموات۔ ان فی خلق السموات

والارض واختلاف الليل والنهار لآيات۔ صلی اللہ علیہ وعلی آلہ واصحابہ اہل الفضل والکرامات۔ وبعد فقد اطلعت علی ہاتین الخطبتین فوجدتہما فی غایۃ الاتقان من فیض المنان * کتبہ الفقیر الی ربہ الغنی ابوبکر حجی مفتی المالکیۃ بمکۃ المحمیۃ *

بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد للہ الذی فضل الاربعۃ المجتہدین۔ وجعل من خالفہم ونابذہم من المبتدعین۔ والصلوٰۃ والسلام علی سیدنا محمد سید المرسلین۔ وعلی آلہ وصحبہ اجمعین۔ اما بعد فقد اطلعت علی خطبۃ تذکرۃ المذاہب والی خطبۃ تبصرۃ الحقائق لعبرۃ الخلائق فرأیتہما موافقۃ لمذہب اہل السنۃ والجماعۃ فجزا اللہ مؤلفہما خیرا * کتبہ الفقیر خادم طلبۃ العلم بالحرم الشریف المکی احمد بن الشیخ امین بیت المال الحنفی

بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد للہ الذی وفق من شاء من عبادہ الی تحریر مسائل شرعہ القویم۔ واطلق السنتہم واقدمہم بتہذیب مباحث الاصول والفروع لطالب التعلیم۔ وجعل منزلۃ الائمۃ الاربعۃ فوق کل منزلہ۔ فہم الورثۃ للانبیاء

والمباعون عنهم والحملة - والصلوة والسلام على سيدنا
محمد الذى ايده بالايات البينات والمعجزات الباهرات -
وعلى اهل بيته خزنة اسراره واصحابه واتباعه وانصاره
وبعد فقد اطلعت على ما حرر من الخطبتين فرايتهما
فى غاية التحقيق والدقيق وما هما الا مواهب ربانيه - و
فيوض رحمانيه والله يوتى فضله من يشاء قد ابانت
مشارق انوارهما عن فضل مولفهما فجزاه الله احسن
الجزاء - وكافاه بالحسنى - وعمه بانعامه واحسانه
واذاقه لذة رضاه ورضوانه آمين - كتبه محمد و
حمده خادم طلبة العلم بالمسجد الحرام محمد بن محمد صالح
خليفة المدرس الحنفى *

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذى بعث نبيا محمدا صلى الله عليه وسلم
رحمة للانام - واختصه بشريعة مشتملة على الحكم
والاحكام - صلى الله عليه وعلى آله واصحابه السادة
الكرام - اما بعد فقد اطلعت على هاتين الخطبتين
خطبة تذكرة المذاهب وخطبة تبصرة الحقايق
لبررة الخلايق فوجدتهما من فيضان المنان - فى غاية
التحقيق والدقيق جزا الله مولفهما الجزاء الاوفى فى الجنان
كتبه المفتقر الى ربه القريب محمد سعيد ديب الحنفى المدرس

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله القائم على كل نفس بما كسبت الرقيب على كل جارحة بما اجترحت المتفضل على قبول طاعات العباد ــ اما بعد فقد اطلعت على ما حرر فی هاتین الخطبتین فرأیتهما فی غایة التحقیق والتدقیق جزاه الله مؤلفهما خیرا بحرمة الصدیق ❊ کتبه المفتقر الی ربه خادم طلبة العلم بالحرم المکی احمد ابو الخیر الحنفی شیخ الخطباء ❊

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمین - الحمد لله الذی انشاء العالم واخترعه وابتداء شکله وابتدعه واتقن کل شیٔ صنعه واحکم مفترقه ومجتمعه صلی الله علی من اتانا بمعجزات القرآن - واظهر دینه علی سائر الادیان - صلی الله علیه وعلی آله واصحابه فی کل وقت وآن - اما بعد فقد طالعت ما حرر فی هاتین الخطبتین فوجدته ما قرة للعینین فجزاه الله مؤلفهما الخیر والثواب فی الدارین بحرمة سید الکونین ❊ کتبه الفقیر الی ربه خادم طلبة العلم بالحرم المکی الشیخ عبد القادر خوقیر الحنفی

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله وحده والصلوة والسلام على من لا نبي بعده

اما بعد فقد اطلعت على الخطبتين المحررتين في الرد

على اهل الكذب والمين - في دعواهم الباطلة التي لا تحتاج

الى دليل لانها باطلة - وفهم السقيم - اداهم الى ما

قالوا من القول الذميم - فما ذكر في هاتين الخطبتين

هو الحق الذي لا محيد عنه والله الموفق للصواب

واليه المرجع والمآب + كتبه الفقير الى الله تعالى

عمر بركات بن المرحوم السيد محمد بركات البقاعي الشامي

خادم العلم الشريف في الحرم المكي المنيف

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي تفرد بالجلال - وارشد العقول الى

طريق الهدى والرد على اهل الضلال - فلله من درة

تجلت وشمس علوم واهلال - وقد لمعت وبرزت

في حلل الحسن والكمال - في فكر اضاء بالحق

وعلى اهل الزيغ صال - فالف الرسالة التي عليها ملح الاسلام

اجمع وردها على من انكر فضل المذاهب الاربع - وادعى

هناك مذهباً خامساً - فابهم من براهين ردها الراسه

ناكساً - فكانت هي والله سيف الفقه القاطع - والردع الذي

للكلام اهل البديع مانع - فما رأى الناظرون اجل من براعة
الاستهلال التي قد نظمت كنظم اللآل - فقد
اشتهرت في الناس كاشتهار ذكاء كانها الدر خرج
من بحر الفقه العميق - او نهر العلوم المؤلف بحسن التوفيق
حاكت في حسنها الدر المختار وجلت بسناها وعيون النظار
فهي ملتقى ابحر اصول التدقيق - وبها توجيه ارد على كل
زنديق - فجزا الله مؤلفها جنة المأوى - لانها الآن في عصرنا
مختار الفتوى - ومن الله استمد التوفيق - لي ولكل
من هدى الى طريق التحقيق - واصلي واسلم على النبي الذي
اخذ عنه هذا الدين المتين - صلى الله عليه وعلى آله و
صحبه اجمعين + كتبه المفتقر الى ربه الودود -
عبده حسن داود - المطوف بالحرم الشريف المكي

قد نظرت الى خطبة تذكرة المذاهب والى خطبة تنقيح
الحقائق لعيرة الخديق فرايتهما من احسن خطب المؤلفات
بلغ الله مؤلفهما جميع الخيرات - وجعل تاليفه خالصا
لوجه خالق الارض والسموات - وجعلنا واياه من المندرجين
في شفاعة سيد السادات - امين: الفقير احمد بن خليل
نائب ائمة الشافعية في مسجد خير البرية
الفقير عبد الرحمن بن مصطفى ازمرلي من ائمة الحنفية
في مسجد خير البرية

الحمد لله تعالى. قد اطلعت على تاليف هذا العالم الفاضل
الهمام مرشد المسلمين ومرشدهم الى طريق الاسلام
فوجدت ما الفه فيه الكفاية من اغواء اهل الزيغ
والاوهام. فهو واجب على كل مسلم اتباع اهل السنة
والجماعة المقلدين للاربعة الائمة الكرام. فتقبل الله
منه ما الفه. واثابه الثواب الجزيل على ما قصده
الفقير اليه عز شانه عمر معتوق المدني خادم الشرع الشريف
بالمدينة المنورة

الحمد لله على كل حال. قد اطلعت على تاليف هذا
العالم العلامة القدوة المحققين امام عصره الشيخ الفاضل
الهمام الفهامة مرشد المسلمين. ومرشدهم الى طريق الحق
والصواب وغيره في الايمان والاسلام فوجدت ما الفه فيه
الصحيح والفاتح من الاغواء والاوهام فواجب على
كل من له من اهل المعرفة والعبرة في الاسلام. اتباع
اهل السنة والجماعة المقلدين للاربعة الائمة الكرام
فتقبل الله منه ما الفه وجعله خالصا لوجهه الكريم
واثابه الثواب الجزيل على مقصده. في الاقوال والافعال.
بمنه وكرمه. امين والله على ما نقول وكيل +
الفقير الى الله عز وجل محمد بن يوسف الزبيدي الاشعري
الحنفي ولد مفتي الحنفي اليمني

الحمد لله الذی اعطینا شیئاً من التمیز بین الحق والباطل واطلعنا علی ما فی تذکرة المذاہب والصلوٰة والسلام علی سیدنا ہاشمی والامر بالاتباع والاقتدا بقوله اصحابی کالنجوم الحدیث وعلی آله واصحابه الذین ہم مقتداء الدین وعلی الائمة الاربعة الذین مہدوا قواعد الشریعة النبویه وعلی التابعین للمقلدین لہم امین یا رب العالمین
العبد المفتقر غلام خلیل نبوی

الحمد لله الذی جعلنا من التابعین لشریعة المحمدیة ووفقنا علی سر ما فی تذکرة المذاہب والصلوٰة والسلام علی خیر البریة نبی العربیه وعلی آله واصحابه الذین قال فی حقہم رسول الله صلی الله علیه وسلم اصحابی کالنجوم الخ وعلی التابعین لہم من الائمة الاربعة وعلی المقلدین لہم امین یا رب العالمین : العبد فضل محمود محب رب الجود الفشاوری

الحمد لله الذی نور قلوبنا بالایمان وجعلنا من امة محمد نبی الامی الذی لا نبی بعده وجعل فی دینه اربعة مذاہب رحمة ووسعة علینا ووفقنا علی مذہب ابی حنیفة رحم الذی اتفق السلف والخلف علی تقوائه وورعه وعلمه و اجتہاده ووقف نظری علی ما فی تذکرة المذاہب الذی ہو مثل بضاعته علی راس من یبالغ علی المذاہب
العبد محمد رسول جدول آبادی

بسم اللہ الرحمن الرحیم

بسبب وقوع حوادث جدیدہ کہ صراحتاً حکم آنہا در قرآن وحدیث مذکور نیست ونیز بسبب اختلافات روایات احادیث شریفہ حاجت قیاس و اجتہاد وترجیح افتادہ وچونکہ ہر کس را این منصب حاصل نیست لہذا وجوب تقلید ایمۂ دین از مجتہدین کاملین رو دادہ ومنجملہ مجتہدین حضرت امام اعظم رحمۃ اللہ تعالی از اکابر دین و بزمرہ تابعین اند کسانیکہ بر مقلدین آن امام اعظم رح حکم کفر یا فسق نمایند از زمرہ مفسدین اند اینہمہ بحث در رسالۂ موصوفہ (یعنی درین تذکرۃ المذاہب) مرقوم ست واہل اسلام معلوم است الحال کہ از مصنف این کتاب جناب مولوی عبد القادر صاحب در سفر حرمین شریفین ملاقات گردیدہ از ملازمت ایشان واطلاع این امر کہ رسالۂ موصوفہ جدیدہ در مناقب حضرت امام اعظم رح و دفع مطاعین و بہ بیان حکم وجوب تقلید ایمۂ دین تالیف فرمودہ اند نہایت سرور حاصل گردید حق سبحانہ تعالی حضرت شان را جزاے خیر عطا فرمایدو سعی ایشان مشکور نماید باقی حال رسالۂ مذکورہ مفصلاً وقت مطالعہ کل نوشتہ خواہد شد۔ وفقنا اللہ تعالی وجمیع المومنین لاتباع الحق المبین آمین ہو حررہ الفقیر الحقیر عبد القادر محب رسول عفا عنہ ولد جناب مولانا فضل رسول صاحب حنفی قادری بدایونی قدس سرہ العزیز۔

ذالک کذالک انی مصدق لذالک۔ حررہ احقر العباد فضل المجید القادری البدایونی

بسم اللہ الرحمن الرحیم

نحمدک یا من خلقتنی من سلالۃ طین۔ وھدیتنی الی احسن

دین۔ ونصلی علی من ارسله الله تعالی هدایة للانس و
الجان فمن امن به نجا من النیران۔ وعلی آله الذین هم
هداة الاسلام۔ واركان الدین والاحكام۔
اما بعد فاعلموا یا ایها الاریب العدیل ومن یمتاز الحق
والاباطیل۔ انه ظهرت فی هذه الایام فرقة من العاملین
الذین یزعمون انهم من المحدثین۔ فینكرون كتب
الحنیفه ومسایلها۔ ولایفتون بفتیاها ویستدلون
بدلایلها۔ ولایقرون بالمسائل الاجماعیة والقیاسیة
وینسبون جمیع الحادثات الی الاحادیث النبویه۔ و
یریدون استنباط كل الاحكام من الاحادیث
علی صاحبها الصلوة والسلام۔ فصنفوا عدة من
الكتاب۔ فی ابطال التقلید والكتاب۔ والاظهر
انه بعد انقراض القرون الثلثة۔ التی بشر بخیرها
صاحب النبوة والرسالة۔ ظهر هذا المذهب الحق
والاحق انه الحق۔ فالاسود والاحمر تقلد وابذلك
بل اقروا بحقه صاحبوا الاجتهاد والمالك۔ وشرقاً
وغرباً شاع هذا المذهب من تلك الایام۔ لاسیما فی
الارض المقدسة التی اقسم بكون امانتها خالق الانام
وتقلد وابه العلماء السابقون الذین اعطاهم الله تعالی
ملكة الاجتهاد۔ فمع ذلك ما عملوا بشئ من الاجتهاد۔
فیا عجبا عن حال علماء هذا الزمان۔ الذین بعد قراءة

عدة من الاحاديث رغبوا عن التقليد وهو الايقان -
وما نظروا الى الاعانة لاهل التقليد من الله القدير
الوحيد - فاعان الى شيخي ومولائي يسمّى باسمه الشريف
المولوی عبد القادر فالّف کتابا فی ابطال کتب اولیک
المحدّثین فالرحمة علیه من الله القادر - وسمّاه بتذکرة
المذاهب - وانّه حقیقة تذکرة المذاهب - ووشّحه
بالدلائل العقلیه والنقلیة - وحلّاه بالمسائل الفروعیة
والاصولیة فیا افصح کلمته - وما اوضح دلائله - وما
احکم نظمه وعبارته - وما الطف بیانه - وما ادقّ
نکاته - وما اغلق مغلقاته - وما اشکل مشکلاته -
وکیف لا ومولفه بین العلماء فی العلوم کالشمس بین
النجوم - وانه غریق فی بحور التوحید والعرفان - فالتقی الله
تعالی الحق والایقان - وانه فی زماننا هذا - جدیر ان
یقال له اتقی - لانه یحب الله تعالی فی کلّ حین والمصطفی
ولا حاجة لی ان امدحه فی الورع والتقاوة والعلم والفضل
فاسئل من الله تعالی ان یکون عمله التالیف خیر العمل
ویغفر لنا ولجمیع المومنین - ویفضل اهل التقلید علی جمیع
الفرق الباطلة فی یوم الدّین * کتب هذه العبارة العبد
المفتقر الی الله الهادی - محمّد فیض الله بن المولوی محمّد قائم الله
بن المفتی غریب الله الاسد آبادی - غفر لهم الباری -- *
هذا هو المدرس الاوّل فی الکالج الّذی وقع فی الجانب ام

فنعم له شان الكلام فی هذا المقام - کیف لا وهو وریث العلم من ابائه الکرام

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی جعل العلماء ورثة الانبیاء - الذین ورد فیهم انما یخشی الله من عباده العلماء والصلوٰة والسلام علی محمد الامین المبین - الناطق بحسن خطابه من یرد الله به خیرا یفقه فی الدین - وعلی آله واصحابه نجوم الهدایة والیقین اما بعد لا یخفی ان هذا زمان الکذب والزور والجهالة و الغرور -

شعر

هذا الزمان الذی کنا نحاذره · فی قول کعب وفی قول ابن مسعود

دهر به الحق مردود باجمعه · والظلم والبغی فیه غیر مردود

اعمی اصم من الازمان ملتبس · فیه لابلیس تصویب وتصعید

ان دام هذا ولم یحدث له غیر · لم یبک میت ولم یفرح بمولود

اختفی نور العلم فیما بال العمل - کادان یغشی علی الارض ظلمات الجهل - والغواة العراة من العلم یفسدون فی الارض بانواع الحیل - جمیع ما یکسبون من الدینیات هو حدیث او حدیثان وهما لیسا فی نزیة البیان - بل من الکتب التی نقلت الی الهندی اللسان فیزعمون انهم محمد بن اسمعیل ومسلم فی الناس - بل مالک بن انس وانس بن مالک وعبد الله بن عباس علیهم الرحمة من الله ذی الجلال فیسعون فی الارض

يبتغون الاموال من الفلاحين الاميين فی الغدو والاصال
يميلونهم اليهم بانواع الفعال والمقال - ومن المعلوم ان
الهيئات - اشد ميلا الى محدثات ومحدثات - فعلى هذا
يتاتر فيهم قول التنافر عن تقليد المذاهب الاربعة - والائتلاف
بهم فيما يقولون من الجعجعة والحال ان عوام الجهلة لا
يتيسر لهم العمل - الا بما يلقى اليهم من القول والفعل اليس
هذا هو التقليد فی نفس الامر - ان لم يكن لزيد فهو
لعمرو - يدسون لمن ينسبون الى غيرهم تضليلا - وهم
يشترون بايات الله ثمنا قليلا - انتهى امرهم الى ان يفوقوا
فاطمی مصر وقيروان - ومهدی دکن وهندوستان
فی قديم الزمان - مع ان رؤساءهم كانوا من اهل العلم
والعرفان - الا يعقلون انه ليس مرض اردء من الجهل
وانه للباطل جولة ثم يضمحل - ولكل صعود هبوط - و
كل نقصان على زيادة منوط - من وجوه اختلافهم
عراهم عن فنون العلم من النقل والعقل - والمرء عدو لما
جهل - انی ارضنا البغاث يتنسر - والسنور يتنمر -
فيا للاسلام والمسلمين - اليس فينا من يقوم بامر الدين
يا ايها الخلان هاتوا اللسان - ان فاتكم السنان - ومشوا
اثر الذين صنفوا فی ردهم مع البرهان - على الخصوص لعالم
الحاج الحبر المولوی عبد القادر - كانه فيه قال الشاعر
عقم النساء فما يلدن شبيهه ان النساء بمثله عقم

وقد سدق فیه مناقب سمیه الجیلی۔ علیہم الرحمۃ من
الله العلی۔ ولا یبعد ان یعد کتابه هذا اشل الغنیة
لذلك الولی کانهما الختان۔ او درتان ثمینتان
فهذا یذب عن الدین ویزیل وهام الناس۔ کما
ان ذاك یدفع همزات الشیاطین والوسواس۔ هذا
کتاب لم یسبق ولن یلحق بمثله احد۔ وان جاء به
فلا یستغنی من ان یقتبس منه ویستمد۔ کیف
لا وقد جاء مصنفه الاکرم۔ لاثبات للقاصد بالطم
والرم۔ لجج فجج۔ وکم من الدلائل الراجحة ادرج۔ جال
فی اثبات مدعاه فنال۔ فلم یدع من قیل وقال۔ غاص
فی بحار الفکر ففاز بالدرر۔ حتی جاء الکتاب بحمد الله
للقتلی۔ کالسیف المشتهر۔ لقطع اصول الفساد
والشر۔ فلله در المصنف۔ کیف رد البواطل
وزلیف۔ فلیلتهف للمعاند ویتاسف۔ اوصاف کتابه
لاعظم من ان احرز واکنف۔ فلشکر سعیه الجمیل۔
انوب عن الجماعة بالتجیل۔ وانقوم من البین۔ واختم
الکلام بهذین الشعرین شعر

ساهنت یدای بالعجز عن شکر بره	وما فوق شکری الشکور مزید
ولو ان شیا یستطاع بسطته	ولکن ما لا یستطاع شدید

جاء الحق وزهق الباطل۔ الکاتب احقر خدا نواز عفی عنه

مدراس مکاسه راج شاهی

بسم اللہ الرحمن الرحیم

نحمد اللہ علی توفیقہ ونصلی ونسلم علی رسولہ والہ واصحابہ وازواجہ وعلماء امتہم اجمعین اما بعد فانی اوصیکم بوصیۃ تسر قلوبکم وہی انہ اذا انقرضت الدولۃ الاسلامیۃ من الہند واستولت علیہ السلطنۃ البرطانیۃ فاندرست العلوم الدینیۃ وشاعت اللغۃ الانجلوسیۃ وتوغل افکار المسلمین فی تعلمہا وترکوا اللغۃ العربیۃ التی دونت بہا الکتب الدینیۃ کالفقہ والتفسیر والحدیث وصار الناس بالتدریج جاہلین من المسائل الدینیۃ واعرضوا عن عقاید الحقۃ وارتابوا فی کثیر مالم یفہموا کنہ حقیقتہ لقصور عقولہم وانکروا بعض الثواب والعقاب الاخروی وصاروا کما صاروا الیہ یہدیہم ویہدینا الی الصراط المستقیم الحق ما قیل لاتعلموا ابکارکم علم الیہود والنصاری ثم اذا رای اہل الہند انہ خلی من السلطان الحامی للدین السایس للفاسقین القاہر علی الملحدین الزاجر للمبتدعین صاروا امنین من خوف السیاسۃ غیر مبالین بالدین یفعلون ما یریدون ویصنعون ما یشتہون لایراعون الشرع المتین ولا یدینون بالدین المبین یرجحون العقل علی الشرع ویقبلون مزخرفات الحکماء ویترکون قول العلماء ویعملون بما سولت لہم انفسہم ویجتنبون عن الحق والیقین وصاروا کالغنم بلا راع الحق ما قیل الملک والدین توامان ثم اذا رای تحول علماء المسلمین فی شق العدم وخلی الہند منہم خرجت فرقۃ من اہل سلام الہند فی آخر سنین من الثالثۃ عشرۃ مائۃ یدعون انہم اہل الحق وینکرون الکتب الفقہیۃ ویسبون الائمۃ المجتہدین وینسبونہم الی البدعۃ الشنیعۃ والضلالۃ ویخوضون فی اجتہادہم غوض المعاندین

الحاسدين وليلبسونهم بزعمهم ولا ينظرون الى حسن عملهم وتحقيقهم وتدقيقهم
وفهمهم معانی الکتب والسنة ویقولون اکثر مسائل المجتهدین مخالف
لحدیث الصحاح ویزعمون بزعمهم الفاسد ان کل حدیث لم یکن فی الصحاح
لم یکن صحیحا اما موضوع او ضعیف وکل مسئلة فقهیة لم یوافقها حدیث
الصحاح لم تکن صحیحة ویحصرون الاحادیث الصحیحة علی ما فی الصحاح
ولم یدروا انه کم من حدیث صحیح لم یجده مولفوا الصحاح لسبب بعد زمانهم
من القرون الثلثة وکم من مسئلة فقهیة استخرجت من الحدیث الصحیح
ثم صار نسیا منسیا بسبب وفات رواته ولم یصل الی مولفی الصحاح
فاعجبوا من هذه الدرایة والفهم ثم یقولون ان العمل بفقه المجتهدین
شرک فی الرسالة لان المقلدین یقبلون قول المجتهدین کما یقبلون
القران والحدیث ولم یدروا ان قولهم مستنبط منهما وما اختلفوا فیه
هو ایضا مستنبط من الحدیث الشریف کرفع الیدین فی الصلوة
عند الرکوع وقرءة الفاتحة فیها للمقتدین کما اختاره الامام الشافعی
رحمه الله تعالی وکعدم الرفع وعدم القرءة فیها لهم کما اختاره الامام
الاعظم رحمه الله تعالی کالسواک لکل صلوة والسواک لکل وضوء
ومستنبط منه هذا المسائل المختلفة فیها مستنبطة من الحدیث الشریف
لکنهم لما لم یفهموا انه القصور علمهم قالوا المجتهدون ضالون مضلون
والمقلدون مشرکون فی الرسالة ولم یفهموا انه لو کان المقلدون مشرکین
فی الرسالة فکیف یصح اکثر کتب الحدیث کالصحاح لان رواتها کانوا
مقلدین بامام لان اکثر الائمة المجتهدین اجتهدوا بالاحادیث المعروفة
علی السنتهم المتذکرة علی ظهر قلوبهم قبل تدوین اکثر کتب الحدیث لان المجتهدین

کانوا قبل زمان المحدثین فلامحالۃ کانو مقلدین بامام لانہم لولم یکونوا مقلدین لجرحوا وقدحوا علی الائمۃ المجتہدین وماجرح احد منہم الا المعاندین الحاسدین المتعصبین فلا یعبا بجرحہم لان جرحہم ما کان مسموعاً ومقبولا لاحد فی زمانہم ولا بعد وفاتہم الی الان لکن المحدثین لما راءوا بعد القرون الثلثۃ فی سنین من المایۃ الثالثۃ والرابعۃ والخامسۃ من الہجرۃ النبویۃ علیہ الصلوٰۃ والسلام ان الصحابۃ والتابعین وتابعیہم رضوان اللہ تعالی علیہم اجمعین لم یتصدوا لتدوین الاحادیث النبویۃ علیہ الصلوٰۃ والسلام لاشتغال بالغزوات والفتن بین المسلمین فقتلوا وماتوا خافوا ان تفقد الاحادیث عن وجہ الارض فدونوا کتب الاحادیث علی ما علموا عندہم صحتہا علی شروط شروطوہا لیما یکون الحدیث نسیاً منسیاً لا ان جعلوا کتب الحدیث مذہبہم لانہم لوجعلوہا مذہبہم لقالوا عملنا بہذا وجمعوا احادیث عملہم خاصۃ ولم یجمعوا الاحادیث المتناقضۃ قط فاعجبوا من قلۃ فہمہم کیف یقولون ان المجتہدین ضالون مضلون فحذار ثم حذار من خداعہم ومخالطتہم لانی اظن انہم مقدمۃ جیش البنانیۃ الذین یحدثون فی اخر الزمان ویہلکون بابی حنیفۃ رحمۃ اللہ تعالی علیہ کما جاء فی الاثر۔ والاجتہاد لیس ببدعۃ کان فی زمانہ علیہ الف الصلوٰۃ والسلام اجتہد علیہ الصلوٰۃ والسلام بنفسہ الشریف فی سور الہرۃ واجتہد الخلفاء الراشدون رضوان اللہ تعالی علیہم اجمعین فی معنی الحین وافتی کل واحد منہم باجتہادہ وقال علیہ الصلوٰۃ والسلام فی شانہم اصحابی کالنجوم فبایہم اقتدیتم اہتدیتم فاذ انجر الکلام الی ہذا اردت ان اقول لکم نبذاً من سر اختلاف المذاہب والاجتہاد فیہا۔

فاعلموا ایہا الخلان وفقکم اللہ تعالیٰ ان السر فی اختلاف المذاہب فی الشریعۃ
المحمدیۃ علیہا الف الصلوٰۃ والسلام فیما بین اہل السنۃ والجماعۃ انہ تعالیٰ
وتقدس لما بعث حبیبہ محمداً بشیراً ونذیراً وداعیاً للخلق کلہم من الانس والجن
الی الاسلام من المشرق الی المغرب وختم علیہ رسالتہ ونبوتہ فلم یکن نبی بعدہ
ولا رسول الی یوم الآخر وجعل شریعتہ عامۃ علی وجہ الارض کلہا فاراد
ان یجعل شریعتہ سہلۃ متیسرۃ العمل لامتہ المرحومۃ کیلا یکون حرج علیہم
والارض کلہا مختلفۃ الاماکن والارجاء فکم من مکان یکون فیہ حکم یسیر العمل
وذلک الحکم فی مکان آخر عسیرہ فاذن ان حکم اللہ جل شانہ فی کتابہ المنزل
احکاماً مختلفۃ یکون کتابہ العزیز مختلف الآیات متناقض النصوص وہو
لا یلیق بہ جل شانہ فاقتضت الحکمۃ الالٰہیۃ ان یودع فی کتابہ العزیز رموزاً
واشارات محتملۃ للاغراض المتنوعۃ مع اتحاد النظم وان یلقی علی قلب
حبیبہ علیہ الصلوٰۃ والسلام المفہومات المتنوعۃ فیصدر منہ الاقوال المختلفۃ
فی ازمان مختلفۃ برعایۃ حاجات السائلین وحالاتہم ولذا قال عز وجل فی
شانہ ما ینطق عن الہوی ویلہم علی قلوب خیار علماء امتہ علیہ الصلوٰۃ
والسلام ان یجتہدوا فی آیات کتابہ جابت حکمتہ وفی احادیث نبیہ علیہ الصلوٰۃ
والسلام ولا یترکوہا سدی غیر معمولۃ ویستنبطوا منہا مسائل مختلفۃ بحسب
مصلحۃ الاماکن والازمان برعایۃ عادات الناس لتکون شریعتہ متیسرۃ
العمل لامتہ المرحومۃ ولذا قیل فی شانہم علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل کما
نشاہد فی ہذا المذاہب الاربعۃ المجمعۃ علیہا المقبولۃ المعمولۃ فی العرب والعجم
ان ائمتہا اجتہدوا فی الآیات والاحادیث اجتہاداً بلیغاً خشیۃ اللہ تعالیٰ
ومتابعۃ بشریعۃ رسولہ علیہ الصلوٰۃ والسلام وتمسکوا بالکتاب والسنۃ واجماع الامۃ

فاخذوا واحدا واحداً من الاحاديث المختلفة المروية من ائمة الحديث و
ان كانت احادا ورجحوها باجتهادهم واستنبطوا منها مسائل مختلفة وجعلوها مذهبا
ومنهاجا ليتيسر العمل فيه للناس والتمسك بالشريعة المصطفوية عليه الصلوة
والسلام لهذا قيل اختلاف العلماء رحمة فاذا حدثت حادثة غريبة لم يحدث مثلها
في الصدر الاول ولم يجدوا فيها حديثاً خاصاً للتفصي عنها فقاسوا على الاصول
الثلثة الكتاب والسنة واجماع الامة فجعلوا القياس اصلا رابعاً لهذا قيل
الاصول الشرعية اربعة ثم دونوا الاسفار الفقهية والاصولية لضبط
المسائل الفرعية الشرعية ورججوها فجرى العمل بها فيما بين المسلمين
في العرب والعجم بلا نكير الى يومنا هذا وتقبلها الجمهور طائفة طائفة على
التعيين من الاماكن المختلفة لموافقة عاداتهم واطاعوها على التشخيص لتيسير
عملهم كما ترون ان الماء مثلا في العرب عزيز الوجود غالي الثمن فتيسر لهم
العمل باجتهاد الامام الشافعي رحمة الله تعالى لان في اجتهاده التوسيع
في طهارة الماء والتضييق فيها حرج عليهم وفي العجم كثير الوجود رخيص الثمن
فعمل اهله باجتهاد الامام الاعظم رحمة الله تعالى لان في اجتهاده التضييق
في طهارة الماء وليس عليهم فيه حرج وهذين الاجتهادين على وفاق الكتاب
والسنة وعمل الفريقين على وفاقهما وعلى هذا القياس حال المذهبين الاخرين
المالكي والحنبلي رحمة الله تعالى عليهما وقياسهم مظهر لمراد الكتاب والسنة
لا مثبت لهذا قيل القياس مظهر لا مثبت فباعتبار تقبل الجمهور واطاعتهم و
تدوين الاسفار وترويجها انحصرت المذاهب على هذه الاربعة انحصاراً اجماعياً
والا كثير من غيرهم لو توفق عليهم الكتاب وضبطهم الاحاديث اجتهد والتقف
واستنبطوا المسائل وجعلوها طريقاً عليهم لكن اجتهادهم لم يصر جاريا ولا مقبولا

لمارب المقلدين وتاديب واتمام للاتمهة وفيه تحقيق المذاهب باقصى
المراتب مملو بالكتاب والسنة موشح بالتواريخ والبراهين ليس فيه لاحد
من المنكرين سبيل الى الانحراف والاعتراض عبارتي قاهرة في وجه الذين
طالعتموه ورأيتموه تصديق مقالي اوصيكم بهذه الوصية ان اصبت فمن
عند الله وان اخطأت فمن عند نفسي نعوذ بالله من شرور انفسنا ومن سيئات
اعمالنا وآخر كلامنا ان الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على رسوله
الكريم وآله واصحابه وازواجه واهل بيته وعلماء امته اجمعين — ربنا لا تزغ
قلوبنا بعد اذ هديتنا وهب لنا من لدنك رحمة انك انت الوهاب
حرر في شهر شعبان المعظم من سنة تسع وتسعين ومائتين
بعد الالف من هجرة النبي صلى الله عليه وسلم تسليما كثيرا
برحمته وهو ارحم الراحمين — كتبه الحقير المفتقر الراجي
الى رحمة ربه الواحد خادم الطلبة محمد رشيد
غفر الله له ولوالديه وتجاوز عن سيئاتهم
صلى الله على خير خلقه محمد وآله وصحابه
اجمعين

فتوای سفیان مکہ معظمہ در وجوب تقلید شخصی

ما قولکم دام فضلکم

فی ان العامی هل یجب علیہ فی زماننا هذا تقلید واحد
من المجتهدین الاربعۃ رضی اللہ تعالی عنہم او لہ ان یقلد
من شاء من العلماء وعلی تقدیر وجوب تقلید احدہم
هل یجوز التقلید الشخصی بان یقلد احدا واحدا منہم
بالتعیین فی جمیع الفروع ام لا افیدونا دمتم مفیدین

الجواب

الحمد للہ وحدہ والصلاۃ علی من لا نبی بعدہ۔ اسئل التوفیق
والعون۔ انہ یجب علی المقلد الذی لم یبلغ درجۃ الاجتہاد
فی زماننا هذا التقلید لواحد منہم وان التقلید الشخصی
جائز بل مستحسن بل لازم علی القول المشہور عند الحنفیۃ
والشافعیۃ رحمہم اللہ تعالی اما الاول فدون التقلید لغیر
هؤلاء الاربعۃ من المجتہدین وان کان جائزا عقلا
وشرعا لکنہ لم یتیسر لکنہ لما لم یثبت تدوین مذہب
ذلک الغیر وضبط قواعدہ واستقرار احکامہ وتحریر
تلک الاحکام فرعا فرعا کما ثبت لمذاهب هؤلاء الاربعۃ

يجب على المقلد تقليد واحد منهم لان مذاهبهم قد دونت
وقواعدها قد ضبطت واحكام تلك القواعد قد
استقرت وتابعيهم قد حرروها غاية التحرير بحيث لا يوجد
حكم الا وهو منصوص اما اجمالا واما تفصيلا قال المحقق
ابن الهمام رح في اخر تحرير الاصول تكملة نقل الامام اجماع
المحققين على منع العوام من تقليد اعيان الصحابة بل
يقلدون من بعدهم الذين سبروا ووضعوا ودونوا
وعلى هذا ما ذكره بعض المتاخرين من منع تقليد
غير الاربعة لانضباط مسائلهم وتقييد ما وتخصيص
عمومها ولم يدر مثله في غيرهم لانقراض اتباعهم وهو
صحيح انتهى - وقال المحقق ابن نجيم رح في ذيل القاعدة الاولى
من الفن الاول من الاشباه ناقلا عن التحرير ان الاجماع قد
انعقد على عدم العمل بمذهب مخالف للائمة الاربعة
انتهى - وقال الطحطاوي في حاشية على الدر في كتاب
الذبائح قال بعض المفسرين فعليكم يا معشر المؤمنين اتباع
الفرقة الناجية المسماة باهل السنة والجماعة فان نصرة الله
وحفظه وتوفيقه في موافقتهم وخذلانه وسخطه و
مقته في مخالفتهم وهذه الطائفة الناجية قد اجتمعت
اليوم في المذاهب الاربعة هم الحنفيون والمالكيون
والشافعيون والحنبليون ومن كان خارجا من هذه
المذاهب الاربعة فهو من اهل البدعة والنار انتهى

وقال المحقق ابن حجر المکی فی فتح المبین شرح الاربعین
للامام النووی فی شرح الحدیث الثامن والاربعین
اما فی زماننا فقال بعض ائمتنا لا یجوز تقلید غیر
الائمة الاربعة الشافعی ومالک وابی حنیفه واحمد بن
حنبل رضوان الله علیهم لان هؤلاء عرفت قواعد
مذاهبهم واستقرت احکامهم وخدام تابعوهم وحرروها
فرعاً فرعاً وحکماً حکماً فلا یوجد حکم الا وهو منصوص لهم اجمالاً
او تفصیلاً بخلاف غیرهم فان مذاهبهم لم تحرر ولم
تدون کذلک فلا یعرف لها قواعد یستخرج احکامها
فلم یجز تقلیدهم فیما حفظ عنهم لانه قد یکون مشروطا
بشروط اخری اوکلوها الی فهمها من قواعدهم فقلت الثقه
بما حفظ عنهم من قید او شروط فلم یجز التقلید ح انتهی
فظهر مما نقلنا ان العامی یجب علیه فی زماننا هذا
تقلید واحد من المجتهدین الاربعة رضوان الله علیهم
اجمعین ولیس له ان یقلد غیرهم . واما الثانی فلانه اقرب
الی الضبط وابعد عن الخبط وفی ترکه خوف تذهب منه
بمذاهب المجتهدین ولزوم مفاسد ینحسر اصلاحها
علی المصلحین فلذلک اجتهد الفحول من علماء اهل
السنة والجماعة سلفاً وخلفاً فی تحریر مذهب من
قلدوه وما خلطوا ذالک المذهب بمذهب غیره و
اختار المحققون منهم اتباع المقلد مذهب امامه فی کل

جامع علوم منقولات۔ حاوی فنون معقولات۔ ملجای علمای ہر امصار
و اسوۂ فضلای کل دیار۔ مورد مہر خاص و عام۔ مرجع کل اہل اسلام۔
ولی صورت۔ صفائی سیرت۔ سرآمد محققین عجم و عرب۔ مفخر مدققین
مشرق و مغرب۔ قامع بنای ضلالت اشقیا۔ جامع طرق ہدایت اتقیا
است کہ بسنه ۱۲۳۳ یکہزار و دوصد و سی و سه ہجری بقصبۂ کرانہ از نہانخانۂ
عدم بعرصہ گاہ وجود موجود گشته۔ بعد از سن شعور ہمواره بتحصیل علوم
شیفته مانده۔ و ہمیشه بتکمیل فنون فریفته گردیده۔ بسن پانزده سالگی
بدہلی تشریف برده۔ بمدرسۂ جناب مولوی محمد حیات رح داخل بوده۔
از تفقدات دلی۔ و تلطفات قلبی معز الیه بہره اندوز گشته۔ اکثر کتاب را
بر مولوی حافظ عبد الرحمن نابینا صاحب که مدرس مدرسه و جانشین
معز الیه بود خوانده۔ بشہر لکھنو رفته سبق بعض کتاب از مفتی سعد الله
گرفته۔ باز بدہلی مراجعت نموده۔ بخدمت امیری انجا عہده یافته چندے
دران مقرر مانده۔ باوجود کم فرصتیش بسن بست و دو ۲۲ سالگی از جمیع
علوم متعارفۂ عقلیه۔ و کل فنون متداولۂ نقلیه۔ فراغت حاصل ساخته
بتدریس و تعلیم کمر ہمت مستحکم بستند علی وجه الکمال۔ با حسن صورت و
جمال۔ انجامش ہم نمودند۔ باز بخانه آمده در رد نصاری ازالة الاوہام
و اعجاز عیسوی در رساله ابطال تثلیث و تقلیب المطاعن تصنیف ساختند
و بسنه ۱۲۷۰ یکہزار و دوصد و ہفتاد ہجری بشہر اکبر آباد با پادری فنڈر
مناظره نمودند۔ بفضله تعالی بجمیع وجوه برا و منصور و مظفر گشتند۔
اگرچه تفصیل آن مناظره بکتاب ازالة الشکوک مذکور است اما من
از زبان مبارکش چنان کیفیتش گوش کردم۔ و از ان چندان بدل

محظوظ گشتم۔ کہ تا حیاتم لذتش را فراموش کردن نتوانم۔ در سنہ ۱۲۷۷ یکہزار و دوصد و ہفتاد و ہفت ہجری بعد از غدر بمکہ معظمہ محمیہ تشریف آوردند۔ و سند علم حدیث از زبدۂ محققین و عمدۂ مدققین شیخ العلما مفتی شافعیہ جناب سید احمد صاحب دام مجدہ گرفتند۔ مدتی در آنجا اقامت گزیدہ از جانب سلطان روم کہ پادری فنڈر مذکور بمناظرہ ہند مغلوب گشتہ۔ باز باستنبول رفتہ۔ فسادات برپا ساختہ۔ برای دفعش باستنبول مطلوب گردیدہ۔ امّا پادری مسطور بمجرد دید صورت مبارکش بلا مناظرہ و گفتار۔ رفتار را برفرار قرار گرفتہ۔ تفصیل این کیفیت باعث طوالت نوشتہ نشدہ۔ در انجا تا یک و نیم سال سکونت گزیدہ اظہار الحق نوشتند۔ باز بمکہ مکرمہ مراجعت فرمودند۔ و در سنہ ۱۲۹۰ یکہزار و دوصد و نود بنای مدرسہ را قائم ساختند۔ بفضلہ تعالی آن مدرسہ را تا این سنہ ۱۲۹۹ یکہزار و دوصد و نود و نہ ہجری بر ترقی برقرار داشتند۔ و جہانی از آن فیض یافتند۔ و می یابند۔ خدا آنرا قائم داراد۔ و حیات مولانا را زیادہ کناد۔ و مولانا ماکل اساتذۂ ہادیٔ حنفی بودند۔ و فرقۂ غیر مقلدین را زنادیق دانند۔ و ضالین مضلین شمارند۔ و بدفع ضلالت ہمین اشقیا ر۔ کمر ہمت بستہ می مانند۔ و بہدایت و تائید مقلدین اتقیا جان فشان کوشان می باشند۔ چنانچہ در وجوب تقلید شخصی این فتوای بکوشش خود نوشتہ و نویسانیدہ و دستخط و مہر خود و مفتیان نمودہ و کنانیدہ حوالۂ من فرمودند۔ و نیز بفتوای زیرین کہ در رد کتاب ظفر المبین فی رد مغالطۃ المقلدین از مفتیان حرمین شریفین نوشتہ شدہ است دستخط و مہر کردند۔ و مصنفش را واجب القتل و زندیق و مبتدع

بنال مثل رکافر شمرد ند۔ پس قول بہان غیر مقلدین کہ تقیہ کنان
بزیارت مولانا آمد و رفت می نمایند۔ و مولانا را غیر مقلد می تصور نا
یکقلم باطل گشت۔ وکذب وبہتان ایشان بثبوت پیوست۔ چون نیا
حال ایشان مثل حال بہان حرامزادگان ہست کہ وقتیکہ کسی را بزرگی
معروف یابند۔ نسب خود را بآن منسوب سازند۔ وآنرا پدر خوانند
لاحول ولاقوۃ۔ وچون حال عزت وقدر مولانا درمیان علماء وروسا
وحکام عرب چنان دیدند۔ کہ بادنی تقریب بخانہ مولانا پاشا دشریف
وقاضی ومفتی وغیرہم تشریف می آرند۔ ودرہر امور دینی ودنیادی
مولانا را بمشورہ شریک سازند۔ وبعزت نشانند۔ حتا کہ برائے
مولانا درحرم شریف مثل پاشا وشریف نشستگاہ لطیف مقرر داشتند
بنابران غیر مقلدان مولانا در پردہ غیر مقلد ظاہر کنند۔ تا آیندہ را حجت
یابند۔ من این ہمہ احوال را بلی کم وکاست راست راست انگاشتم۔
کہ دیدہ ودانستہ از مولانا وبرادرزادہ مولانا دریافتہ ونوشتہ
از ایشان یافتہ نوشتم۔ تا مردمان را ازین امر آگاہی دانم۔ و
عند الوقت بر وبان غیر مقلدان تف زدن توانند وتوانم + فقط

الحمد للہ وحدہ وصلی اللہ وسلم علی من لا نبی بعدہ
قد اطلعت علی ما حررہ مفتی الانام ببلد اللہ الحرام من الجواب
عن السوال عن وجوب التقلید او احد من الائمۃ الاربعۃ
من غیر تردید فوجدتہ جوابا صحیحا مطابقا لما ہو فی المذہب
منصوص علیہ فیجب الرجوع عند الاختلاف الیہ وفیہ

كفاية ومقنع لمن كان يمرى من التوفيق ومسمع والله
سبحانه وتعالى اعلم امر برقمه المرتجى من ربه الغفران
احمد بن زين دحلان مفتى الشافعية بمكة المحمية غفر الله
له ولوالديه ومشايخه ومحبيه وجميع المسلمين

الله
المرتجى من ربه الغفران
السيد احمد دحلان
مفتى الشافعية
بمكة المحمية

الحمد لله وحده. وصلى الله على من لا نبى بعده. رب زدنى علما
امابعد فقد اطلعت على هذه السؤال. وما حرره مولانا مفتى
مكة المشرفة فى الحال. فى خصوص التقليد لواحد من الائمة
الاربعة هو عين الصواب. الموافق نصوص المذهب بلا شك
ولا ارتياب. وحيث انه جواب صحيح مطابق للسنة السنية
والشريعة النبوية. يجب ان يكون المعول عليه. والمرجع
عند الاشتباه اليه. والله الموفق للصواب. واليه المرجع
والمآب. والله اعلم قاله خادم الشريعة ببلدة الله المحمية
ابوبكر حجى بسيونى مفتى المالكية كان الله فى عونه
حامداً مصلياً مسلماً

ابوبكر حجى بسيونى

على ابن محمد ابن حميد مفتى
الحنابلة بمكة المكرمة حامداً مصلياً مسلماً

على بن محمد بن حميد

فتوای مفتیان حرمین شریفین بر رد کتاب ظفر المبین فی رد مغالطۃ المقلدین مولوی محی الدین لاہوری نومسلم کتاب فروش

بسم اللہ الرحمن الرحیم

وبہ نستعین حامداً للہ تعالیٰ ومصلیاً علی نبیہ وآلہ اجمعین۔ اما بعد فما قولکم دام فضلکم فی رجل یقول ان اکثر مسائل کتب الفقہ خلاف القرآن والحدیث وان الائمۃ الاربعۃ رحمہم اللہ تعالیٰ لیسوا علی الحق لاسیما الامام اباحنیفۃ النعمان اقوالہ مخالفۃ للقرآن والحدیث وانہ ما تلقی فی جمیع عمرہ الا سبعۃ عشر حدیثا ویزعم انہ مخالف للقرآن والحدیث وشنع علیہ تشنیعاً فاحشا وصنف فی ذلک کتابا وسماہ الظفر المبین فی رد مغالطۃ المقلدین وطبعہ وافشاہ وذکر فیہ بعض المسائل المذکورۃ فی کتب الحنفیۃ وسطر ایضاً فی رقم مائۃ من الکتاب المسطور قائلاً ان ہذہ المخالفۃ القرآن

والحدیث وقال من قلد اباحنیفۃ تقلیدا شخصیا فهو مرتکب
بالحرام او مشرك واستدل بقوله تعالی اتخذوا احبارهم و
رهبانهم اربابا من دون الله وقال کل ذلك مخالف للقرآن والاحادیث النبویۃ
واعرض عن الاحادیث التی استدل بها الامام رحمه الله تعالی
وارضاه وهذا الاجل ان یصد الناس العمل بالفقه بقوله
مسائل الفقه مردودۃ خصوصا مسائل الامام رح ویکفر کل
من عمل بها من عوام الناس ویدعوهم ویرغبهم فی
العمل بالحدیث مطلقا سواء کان ناسخا ومنسوخا
ضعیفا او موضوعا حتی ترك الناس العمل بالکتب المعتبرۃ
کالهدایۃ والنقایۃ والبحر والمنتقی والهندیۃ والکنز
وشروحه والدر وحواشیه ویخرج کل من عمل بهذه
الکتب المجیۃ المعظمۃ عن الاسلام ویلحقهم بالمشرکین
نعوذ بالله تعالی منه فما حکم هذا الرجل المصنف لهذا الکتاب
ومن یعمل بکتابه افتونا ماجورین +

الجواب

ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا من لدنك رحمۃ
انك انت الوهاب ـ حکم هذا الرجل المتصف بالصفات
المذکورۃ انه ضال مضل ساع فی الارض بالفساد وقد
زین له سوء عمله فهو واتباعه من حزب الشیطان الا ان
حزب الشیطان هم الخاسرون ویحسبون انهم علی شئی
الا انهم هم الکاذبون وقوله من قلد اباحنیفۃ کان

مشرکا دلیل علی انه خارج عن جماعة المسلمین وقد ورد فی
الحدیث الشریف اتبعوا السواد الاعظم فمن شذ شذ
فی النار وما یقوله فی حق الهدایة التی هی هدایة الی احکام
الاسلام وفیما عطف علیها من المعتبرات التی تشرح صدور
اولی الاعلام فهذه هفوة منه تشیر بزندقته نعوذ باللہ
تعالی منها وقد تقرر ان اهانة العلم والعلماء کفر خصوصا
التکلم بالفاحشة فی حق الائمة الاربعة رحمهم اللہ تعالی
وقد انعقد الاجماع خلفا عن سلف علی وجوب تقلید
واحد منهم لان المجتهد مفقود بعد المایة الرابعة کما
فی اذکار النووی حیث انه لم یوجد بعد هذا التاریخ من
استکمل شروط الاجتهاد ومن ادعاه فدون ذلک
خرط القتاد لاسیما اقدمهم الامام ابو حنیفة النعمان
لازالت منهلة علی ضریحه الاقدس سحب الرحمة والرضوان
کیف وقد ادرک جمعا من الصحابة رضی اللہ تعالی عنهم
وممن جزم بذلک الحافظ الذهبی والحافظ العسقلانی وغیرهما
شهد له النبی صلعم بالخیریة لانه من التابعین بلا شبهة
ولا بین ففی الحدیث الشریف مرفوعا خیر امتی القرن الذی
بعثت فیه ثم الذی یلونهم الی اخره انتهی - من جامع الحافظ
السیوطی وروی الشیخان عن ابی هریرہ رض والذی نفسی
بیده لو کان الدین معلقا بالثریا لتناوله رجل من فارس
قال الحافظ السیوطی هذا الحدیث الذی رواه الشیخان

اصل صحيح يعتمد عليه فى الاشارة لابى حنيفة وهو متفق على
صحته، وفى حاشية الشبراملسى قال ما جزم به شيخنا يعنى
الحافظ السيوطى من ان ابا حنيفه هو المراد من الحديث ظاهر
لا شك فيه لانه لم يبلغ من ابناء فارس فى العلم مبلغه احد انتهى
وقد نبه كثير من ائمة الدين وكل منهم اقر بفضله واثنى
عليه على رؤس الاشهاد بين المسلمين فقد روى عن خلف بن
ايوب انه قال صار العلم من الله تعالى الى محمد صلى الله عليه وسلم
ثم صار الى الصحابة رض ثم صار الى التابعين ثم صار الى ابى حنيفه فمن شاء فليرض
ومن شاء فليسخط انتهى فيجب على كل من اراد ان لا يخرج عن جماعة المسلمين ان ينهاه
عن هذا الرجل الطاعن فى ائمة الدين ويجب زجره الى الدرجة
التى بها انتهى عن هذا العمل الفضيح، والكلام فى هذا المقام
يطول فيما حررناه كفاية عند ذوى الدين وارباب العقول
والله يقول الحق وهو يهدى السبيل. نمقه الفقير محمد امين
بالى الحنفى مفتى المدينه المنورة عفى عنه

محمد بالى زاده

عبد الرحمن ارزوى عفى عنه من ائمة الحنيفة فى مسجد خير البرية

اوسكوبى حسن المدرس بالحرم الشريف النبوى
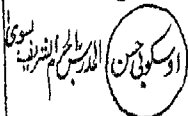
الحمد لله وحده من مبدء الكون. استمد التوفيق والعون الحكيم
فى هذا الرجل انه ضال مضل اقواله المسطورة بدع وضلالة
لا يقولها الا مبتدع خارج عن طريقة علماء الشريعة وخصوصا
نهيه عن اتباع الكتب المدونة فى المذاهب الاربعة فان ائمة المذاهب

مستمدة من الكتاب والسنة فهي عبارة عن شريعة رسول الله صلى الله عليه وسلم الا انه من خرج عنها كان مخطئا وما يكفره فيلزم على قول هذا الضال ان السواد الاعظم من امة محمد صلى الله عليه وسلم اجتمعوا على الضلالة وان سادة الوقت منهم من العلماء العظام والاولياء الكرام وغير المحصورين من الصلحاء الفخام الذين الفقت كلمة اهل السنة والجماعة على جلالتهم وعظم درجاتهم وصلاحهم وورعهم وصلابتهم في امر الدين كانوا مستندين ضالين وماتوا على البدعات والضلالة حاشا ثم حاشا ان يكونوا كذلك وقد قال النبي صلى الله عليه وسلم ان الله لا يجمع امتي او قال امة محمد على ضلالة ويد الله على الجماعة ومن شذ شذ في النار رواه الترمذي وقال اتبعوا السواد الاعظم فانه من شذ شذ في النار فيجب على ولاة الامور ضاعف الله لهم الاجور ردع هذا الضال المضل بتشديد النكال ونوبا لعقاب نسئل الله التوفيق والهداية لاقوم طريق والله سبحانه وتعالى اعلم امر برقمه خادم الشريعة والمنهاج عبد الرحمن بن عبد الله سراج الحنفي مفتي مكة المكرمة كان الله لهما حامدا مصليا مسلما

(مهر: بالله عبد الرحمن سراج المفتي)

لاشك ان ذلك الرجل ضال مضل ـ رحمة الله

(مهر: محمد رحمت الله)

حامدا ومصليا ومسلما ـ اصاب من اجاب والله سبحانه تعالى اعلم بالصواب ـ حرره محمد عبد الحق عفي عنه

(مهر: محمد عبد الحق)

تقریظ مولوی ولی محمد خان صاحب نقشبندی مجددی ہزاروی حال وارد آگرہ

بسم اللّٰہ الرحمٰن الرحیم

الحمد للّٰہ العلی الشان رفع سمائہ السماء وسوّٰیہا وحوّل ما فیہا الی اربع ملٰک رفیع الشان۔ سوّی البرہان دحی الارض و جعلہا لما علیہا اصلاً واحاطہا بالعنصرین الوسطین فی علاہا النیران۔ وقرّرلہا الجہات الاربعۃ لتستمدّ بہا من الاربعۃ الفیضان۔ ومزجہا باربعۃٍ متضادّۃٍ وخلّطہا باربعۃ متخالفۃ الکیوف والالوان۔ وبثّ فیہا من کل ما یدبّ علیہا ودبّرہا اطواراً وخلّص منہا الانسان۔ وھو ابونا ادم صفیّہا وسلّ منہ النسائل وزیّد منہا العمائل لنزول الفضائل الی الذراری والقبائل واصطفٰی منہا سیّد الانس والجانّ۔ ونزّل علیہ البیان المنیر باربع الامر والنہی والحلال والحرام وھو القران۔ واجتباہ من بین البریۃ باجتباء النساب وامدّہ بالاصحاب الکبیرۃ والارباب النّنائیۃ وقوّاہ باربعۃ ندمان۔ الصدّیق الاکبر والفاروق الاعظم وذی الحیاء الاظہر وباتر الشجعان۔ واورثہم بحسب افضالہ وعظام نوالہ فہم معانی المنزل المتنوعۃ ومبانیہ للتلاوۃ

وبالاحسان۔ الاعم والفیض الاتم والکرم الجم وخرق لہم
توابع اربع وخمس مان۔ مالک والشافعی واحمد وسیدہم
واولہم نبیل التابعین وجمیل السابقین امامنا الاعظم
ابوحنیفۃ النعمان۔ حیث فتحوا العارفہ وفحصوا عوافہ
وبینوا اشرائفہ ونزائلہ وصفحوا طرائفہ بالجنان واللسان
فللہ الحمد حمدًا کثیرًا من صمیم حضور القلب الخنان۔
اذ لو تکن الجماعۃ النبیلۃ ساعیا لم نصل الی المآرب الشرعیۃ
الجزئیۃ باعیا فی الثلثۃ ازمان۔ فمہدوا طرائق و
سددوا عقائد وحلوا عوائق ومدوا موائد لتنشرف
بہا علی دولۃ الاسلام والایمان۔ ولی فی القصیدۃ اللامیۃ بیت

ولسنا اہلہ فی کل وقت | لنمدحہم بتبیان المقال

ولنعم ما قال من قال فی التائیۃ **ابیات**

وآل رسول اللہ بیت مطہر | محبتہم مفروضۃ کالمودۃ
وہم حاملی السر بعد نبیہم | ووارثہ الکرم بما من وراثۃ
واصحابہ الغر الکرام ائمۃ | مہاجرہم والقائمون بنصرۃ
نجوم الہدی اہل الفضائل والندی | لقد احسنوا فی حمل کل امانۃ
ومتبعوہم فی سلوک سبیلہم | الی اللہ عن حسن اتقاء واسوۃ
اولئک قوم قد ہدی اللہ فاقتدی | بہم واستقم والزم ولا تتلفت
ولا تعدعنہم انہم مطلع الہدی | وہم بلغوا علم الکتاب فی سنۃ
فلولا التناتج فیہم ما لم یصل دینہ | ومتبعہم فی لجۃ زیغ وبداعۃ
ولولاہم بین الانام لدکدکت | جبال الارض بذنہا لکاب الخطیئۃ

صلواة الله وسلامه عليه صلی الله علیه وسلم مادام
الملوان۔ واله الذین قاموا بنصرة الدین القویم و
اصحٰبه الذین بذلوا جهدهم فوصلوا الی اقطار
البلدان۔ وتوابعهم الذین شادوا قوائم الملة
الحنفیة البیضآء ورصفوا دعائم بیضة الدولة
السمحآء ماتکورالجدیدان۔ علی ان صاحبا النزول
فی الآخر یتعامل بهذه ویتبادر۔ ولاله من جد یبدا
النواهی والاوامر سوی هذه المحاسن والمفاخر فی
اخرالزمان۔ اما بعد فقد وصلت الی مکامن هذه
الرصفة الرصیفة التی اودع فیها المصنف الشریف۔
من الوان۔ البدائع الطریفة والاجوبة الحقة اللطیفة
للشرذمة الکثیفة الشریرة۔ ومانخب من احوال
الملوك الماضیة والصعالیك الجیفة الغابرة۔ ونشر
اسامی السادات الشریفة العظیمة فی الدهور السالفة۔
ونظر فی طبقات السلاطین القاهرة الخارجیة والداخلة
علی الامم السابقة البلیدة لهذ الجماعة الهذیلة الطریة
وقد فازوا بما فازوا فلله سعی المصنف السنی الحسب
الحری القلیب لقد اصابه الله من سحاب فضله وحسبه
بفضله العظیم وامله الکریم انه جواد کریم روف رحیم
نمقه العبد المفتقر الی الله الصمد ولی احمد

خاتمة الطبع از مہتمم مطبع

بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد للہ الملک العلام۔ والصلوٰۃ والسلام علی رسولہ محمد سید الانام۔ وآلہ
واصحابہ السرۃ العظام۔ میگوید بندۂ مفتقر الی اللہ الصمد عاصی محمد ظہیر الدین
احمد مہتمم مطبع ٹیکل پریس آگرہ کہ از چندین زمان بسبب شیوع ودفائع وحادثات این
فرقہ لامذہب المذہب من الادیان۔ کتب ورسایل درباب اہمال تقلید ائمہ کبار حق پژوہ
وفرو گذاشت اجتہاد این فقہائے کرام کہ شکر اللہ مساعیہم علی الخصوص اتباع وپیروی
امام مجتہد اکمل وسید دین احمد افضل صلی اللہ علیہ وسلم بقید قلم وطبع در آوردہ
وبفضل داور دادار دائرہ چرخ سیار جابجا تا نہ از ہر طرف وکنار واکناف
واقطار اراضی بلاد وامصار۔ اجوبہ شافیہ دندان برانداز ادلہ وبیان
طرازانہ حال این گروہ سیئ الاطوار گشت۔ واینان بمصداق مصرع
میتر سد چہ کنم آنچہ در آوند نیست ٭ باربار دست استبداد واستکبار در
اسائت قال ومقال این بزرگان امجاد اظہار دراز دارند ٭ نیش عقرب
نہ از پی کین است ٭ مقتضای طبیعتش این است ٭ الحق کسے می توانند
کہ نور مہر را بانگشت ضبط وقصور بپوشند۔ وبادیہ ذخار فضل باری
بمشت خاری وقاحت تنگ وتاری سازند۔ درین زمان سعید بفضل قادر
ذوالجلال جلت ذاتہ عن الاشباہ والامثال ہمدرین مادۂ رد وقدح
این گروہ بدسگال کتابی شافی البیان ولبابہ وافی الاذعان در اظہار وتبیان

الحمد للہ کہ این نسخہ غایت مقاصد در جواہبات سنیہ از طرف اہل سنت بالتقریر
المسمی بہ تذکرۃ المذاہب من تصانیف عمدہ علمائے دوران زبدہ فضلای
کاملی الایقان کہ در علوم عقلیہ و نقلیہ باشکوہ مفہوم مطالب لطیفہ حقیقیہ فائق
اعماق این جماعہ باغیہ مولانا با الفضل اولینا جناب مولوی حاجی محمد عبد القادر
صاحب مجلد عظیم الشان با جاہ و طمطراق وارد مطبع این نیازمند با وفاق
شد ہرچند قلت فرصت بسبب رجوع خدمات حکام زمان و اصدقا و خلائق
عندخواہ رفتہ بود اما از برائے انتشار در میان اہالی فضل و اذکار خیر امثال
حضرت سید ابرار دامن ہمت بکمر زدہ فی الحال بہائے عزم نذر ارباب
ملت و دین و تحفہ اذکار اصحاب عرفان و یقین بالتعہد جلد حوالہ نوک قلم
مطبع کردم تا عجالۃ الوقت را در دست ہر یکے از اہل دین عظیم ازین نعمتی
غنیم تحفہ از فواید روزگار از طرف مصنف آن خیر اذکار باشد و مستنبط
از ریاحین ریاض معانی فرح بخش دماغ جان ماند و از برائے تصدیق
آنچہ کہ درین کتاب از روئے تحقیق از جانب صاحب تصنیف با ترقیم
اثبات یافتہ است مواہیر تمام علمای اعلام از مذہب حنفیہ اسلام با تقاریظ
ہر یکے از اجلہ کرام اتفاق العلما انطباع افتاد از انجا کہ ہیچ بندہ از سہو و
خطا خالی نبود مترصد از ناظرین این مقامات سنیہ آن دارم کہ لغزش
اقلام و تحریر کلمات کہ در طبع رو نمودہ باشد چشم اغماض فرو پوشیدہ
در اصلاح و تدارک آن حتی الوسع کوشند و باللہ التوفیق ✤

تقریظ چکیدہ قلم بلاغت رقم جناب مولوی محمد عبداللہ صاحب مدرس اول مدرسہ اسلامیہ واعظ مسجد جامع اکبرآباد

بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد للہ الذی خلق الارض والسموات العلی * ویعلم ما فی البر والبحر وما تحت الثری والصلوٰۃ والسلام علی من دنی فتدلی فکان قاب قوسین او ادنی * وعلی آلہ اصحاب النقی واصحابہ ارباب التقی * وبعد فلقد رایت تذکرۃ المذاہب مشتملۃ علی تحقیقات المذاہب وتدقیقات المآرب * ولا شک ان المؤلف اجاد بما اراد وسلک سبیل السداد والرشاد * ومخالفوہ منہمکون ویعمہون فی الزیغ والالحاد ولان لابد التزام مذہب معین لایجوز الانتقال من مذہب الی مذہب ویجب علی العامی الذی لا یبلغ درجۃ الاجتہاد تقلید المذہب المعین من ہذہ المذاہب الاربعۃ المعمولۃ المشہورۃ بین اہل السنۃ والجماعۃ کما قال الملا علی القاری وجب علی المقلد حتما ان یعین مذہبا معینا من ہذہ المذاہب اما مذہب الشافعی فی جمیع الفروع واما مذہب مالک واما مذہب ابی حنیفۃ او غیرہم ولیس لہ ان ینتقل من مذہب الشافعی ما یہواہ ومن مذہب غیرہ ما یرضاہ لانا لو جوزنا ذلک لادی الی الخبط والخروج عن الضبط حاصلہ یرجع الی نفی التکلیف لان مذہب الشافعی اذا اقتضی

تحريم شيء ومذهب غيره اباحة ذلك الشيء بعينه او على العكس فهو ان شاء مال الى الحلال وان شاء مال الى الحرام فلا يتحقق الحل والحرمة وفي ذلك انعدام التكليف والبطال فائدته واستيصال قاعدته وذلك باطل. انتهى كلامه - وقال جلال الدين المحلي في شرح جمع الجوامع يجب على العامي وغيره ممن لم يبلغ مرتبة الاجتهاد التزام مذهب معين من مذاهب المجتهدين انتهى وقال بحر العلوم في شرح التحرير وكذا الانتقال للعامي من مذهب الى مذهب لا يجوز في زماننا لظهور الخيانة الخ وقال في القنية ليس للعامي ان يتحول من مذهب الى مذهب ويستوي فيه الشافعي والحنفي الخ وقال في التفسير الاحمدي اذا التزم احد مذهبا وجب عليه ان يدوم على ما التزمه ولا ينتقل الى مذهب آخر الخ وقال السيوطي في جزيل المواهب قال من مفتي المالكية اليوم من تحول من مذهب فليس بافقيه الخ وقال شاه ولي الله في عقد الجيد ولو رأى الشافعي شافعيا يشرب النبيذ وينكح بلا ولي بلا شهود فلا ان ينكر لان على كل مقلد اتباع مقلده ويخشى بالمخالفة انتهى هكذا يفهم من كلام شاه عبد العزيز الدهلوي في بستان المحدثين وقال في خزانة الروايات عن دستور السالكين لو كان العامي المجتهد عالما مستدلا يعرف قواعد الاصول ومعاني النصوص والاخبار لا يجوز ان يعمل الا على رواية مذهبه وفتاوى امامه الخ وقال صاحب البحر في الرسالة المسماة برفع الغشاء عن وقتي العصر والعشاء حيث ثبت ان وقت العصر اذا صار ظل كل شيء مثليه وانه مذهب ابي حنيفة رحمة الله عليه وصححه المشائخ واختاروه فوجب على مقلد ابي حنيفة العمل به ولا يجوز له العمل بقول غيره لما نقله الشيخ قاسم في التصحيح عن جميع الاصوليين انه لم يصح الرجوع

عن التقليد بعد العمل بالاتفاق الخ وقال الشيخ ابن الهمام فی شرح
الهدایۃ فظهر هذا ان الصواب ما ذهب الیه ابو حنیفة وان العمل به علی
مقلدیه واجب والافتاء بغیره لایجوز لهم الخ وقال الامام الاسنوائی فی
شرح منهاج الاصول وامام الحرمین فی البرهان اجمع المحققون علی ان العوام
لیس لهم ان یعملوا بمذهب الصحابة بل علیهم ان یتبعوا مذاهب الائمة
الذین سبروا وبوّبوا الابواب وذکروا اوضاع المسائل واوضحوا
طرق النظر وهذبوا المسائل وبینوها وجمعوها وذکر ابن الصلاح ایضاً حاصله
انه متعین تقلید الائمة الاربعة دون غیرهم لان مذاهب الائمة الاربعة قد انتشرت
وعلم تقلید مطلقها وتخصیص عمومها وشروط فروعها بخلاف غیرهم الخ وقال
ابن الهمام فی تحریر الاصول نقل الامام اجماع المحققین علی منع العوام
من تقلید الصحابة بل علیهم تقلید من بعدهم الذین سبروا ووضعوا
ودوّنوا الخ وقال ابن حجر المکی فی فتح المبین اما فی زماننا فقال بعض ائمتنا
لایجوز تقلید غیر الائمة الاربعة الشافعی ومالک وابی حنیفة واحمد بن حنبل
رحمة الله علیهم لان هولاء عرفت قواعد مذاهبهم واستقرت احکامهم و
خدمها تابعوهم وحرروها فرعاً فرعاً وحکماً حکماً فلا یوجد حکم الا وهو منصوص
لهم اجمالاً وتفصیلاً بخلاف غیرهم الخ وقال فی الاشباه فی القاعدة الاولی
من النوع الثانی من الفن الاول ما خالف للائمة اربعة فهو مخالف
للاجماع وان کان فیه خلاف لغیرهم فقد صرح فی التحریر ان الاجماع
قد انعقد علی عدم العمل بمذهب مخالف للائمة الاربعة الخ وقال
الشیخ احمد فی التفسیر الاحمدی وقد وقع الاجماع علی ان الاتباع
انما یجوز للائمة الاربعة الخ وقال الطحطاوی فی حاشیة الدر المختار

وقال بعض المفسرین ان الفرقة المسماة باہل السنة والجماعة قد اجتمعت الیوم
فی مذاہب الائمة الاربعة ہم الحنفیون والمالکیون والشافعیون والحنبلیون
ومن کان خارجاً عن ہذہ المذاہب الاربعة فی ہذا الزمان فہو من اہل البدعة
والنار الخ وقال القاضی ثناء اللہ فی التفسیر المظہری فان اہل السنة
والجماعة قد افترقت بعد القرون الثلثة او الاربعة علی اربعة مذاہب ولم یبق
الفروع سوی ہذہ الاربعة فقد انعقد الاجماع المرکب علی بطلان قول یخالف
کلہم وقد قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا تجتمع امتی علی الضلالة وقال
اللہ تعالی ویتبع غیر سبیل المؤمنین نولہ ما تولی ونصلہ جہنم وساءت مصیرا
فقد اقر بہ شاہ ولی اللہ الدہلوی فی عقد الجید حیث قال واعلم ان فی
الاخذ بہذہ المذاہب الاربعة مصلحة عظیمة وفی الاعراض عنہا مفسدة کبیرة
الی ان قال کان اتباعہا اتباعا للسواد الاعظم والخروج عنہا خروجا عن السواد
الاعظم انتہی لاسیما اتباع من ہو اقدم الائمة الاربعة وافخمہم واعظمہم واشہرہم
فی المشارق والمغارب بالمناقب الجزیلة والمواہب النبیلة الامام الہمام ابو حنیفة
النعمان المبشر بحدیث خیر البشر صلی اللہ علیہ وسلم قال جلال الدین السیوطی
فی تبییض الصحیفة فی مناقب ابی حنیفة وقد بشر النبی صلی اللہ علیہ وسلم
بالامام ابی حنیفة فی الحدیث الذی اخرجہ ابو نعیم فی الحلیة عن ابی ہریرة قال
قال رسول اللہ صلعم لو کان العلم معلقا بالثریا لتناولہ رجال من ابناء فارس
واخرج الشیرازی فی الالقاب عن قیس بن سعد رض قال قال رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم لو کان العلم معلقا بالثریا لتناولہ قوم من ابناء فارس
وحدیث ابی ہریرة فی صحیح البخاری ومسلم بلفظ لو کان الایمان عند الثریا
لتناولہ رجال من فارس وفی معجم الطبرانی الکبیر لو کان الایمان معلقا

بالثریا لاتینا ولہ العرب بتناولہ رجال من فارس وفی الطبرانی ایضا عن
ابن مسعود رض قال قال رسول الله صلی الله علیہ وسلم لو کان الدین معلقا
بالثریا لتناولہ ناس من ابناء فارس فہذا اصل صحیح یعتمد علیہ فی البشارة
والفضیلة وفی روایة مسلم عن ابی ہریرة لو کان الایمان عند الثریا لذہب
بہ رجل من ابناء فارس حتی یتناولہ وفی روایة للشیخین عن ابی ہریرة
والذی نفسی بیدہ لو کان الدین معلقا بالثریا لتناولہ رجل من فارس
قال الحافظ ہذا الحدیث الذی رواہ الشیخان اصل صحیح یعتمد علیہ فی
الاشارة لابی حنیفة وہو متفق علی صحتہ ذکرہ الشامی وقال الشامی
فی حاشیة الدر المختار وفی حاشیة الشبراملسی علی المواہب عن العلامة
الشامی تلمیذ الحافظ السیوطی قال ما جزم بہ شیخنا من ان ابا حنیفة ہو المراد
من ہذا الحدیث ظاہر لاشک فیہ لانہ لم یبلغ من ابناء فارس فی العلم مبلغہ
احد انتہی ما فی المعتبرات ولنعم ما قال ابن المبارک فی مدح امام الامة
فی القصیدة التائیة

ابیات

لقد زان البلاد ومن علیہا ... امام المسلمین ابو حنیفہ
باحکام وآثار وفقہ ... کآیات الزبور علی صحیفہ
فما فی المشرقین لہ نظیر ... ولا فی المغربین ولا بکوفہ
یبیت مشمرا سہر اللیالی ... وصام نہارہ للہ خیفہ
فمن کابی حنیفة فی علاہ ... امام للخلیقة والخلیفہ
وکیف یحل ان یؤذی فقیہ ... لہ فی الارض آثار شریفہ
رایت العائبین لہ سفاہا ... خلاف الحق مع حجج ضعیفہ
وقد قال ابن ادریس مقالا ... صحیح النقل فی حکم لطیفہ

بان الناس فی فقه عیال　　علی فقه الامام ابی حنیفه
فامنته ربنا اعداد رمل　　علی من رد قول ابی حنیفه

واللہ اعلم بالصواب والیہ المرجع والمآب فی کل باب ہذا کتبہ العبد المذنب الاواہ محمد عبد الغفار عفا اللہ عنہ ماجناہ من الجناح فی المساء والصباح المدرس الاول للمدرسۃ الاسلامیۃ فی بلدۃ اکبر اباد صانہا اللہ عن الشر والفساد

نقل نامہ جناب مولوی سید حیدر علی صاحب کہ بجواب نامہ مہتمم نگارش یافتہ

بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد للہ العمیم الامتنان والصلوٰۃ والسلام علی رسولہ حبیب الخالق والانسان وعلی آلہ واصحابہ العظیم الشان۔ اما بعد میگوید فقیر حقیر سراپا تقصیر گنہگار ازلی سید حیدر علی متوطن دار الخلافۃ اکبر اباد صانہا اللہ عن الشر والفساد کہ ہنگام دوران طبع این کتاب لاجواب یعنی تذکرۃ المذاہب بوجہ آمد و شد مطبع بسا اوقات اتفاق مطالعہ مضمون و نثر دلنشین افتاد چون نیکو نگریستم و بخوبی دریافتم موافق کلام خدا و رسول یافتم جزاہ اللہ مستنفہ خیر الجزا فی یوم الجزا۔ تہیہ ام آن بود کہ چون این کتاب بپایہ اختتام رسید سطرے چند بطور تقریظ بر نگارم و اقوال ساتذہ خود را مثل جناب مولوی محمد رکن الدین صاحب مغفور و جناب مولوی سید محمد صاحب مرحوم وغیرہ کہ نسبت این فرقہ مفسدین ہنگام طالب علمی راقم از زبان مبارک ارشاد میفرمودند مع شہادت ہمدرسانم مولوی سید عالم علی مراد آبادی و مولوی سجاد علی عظیم آبادی بخدمت گذارم لیکن چون از مدت شش ماہ بعوارضات گوناگون و حوادثات بوقلمون گرفتارم و طاقت نشست و برخاست ندارم از تعمیل ارشاد مجیب معذورم امید کہ بمقولہ کلام المجبور معذور معاف فرمایند

راقم فقیر سید حیدر علی عفی عنہ

فی یوم الجزاء اللهم فصل وسلم علی سید الانبیاء وارفع درجات محمد المسعود بجبریل

۲۶۔ ذیقعد سنہ ۱۲۹۹ھ

بسم اللہ الرحمن الرحیم

حمداً لمن رفع منار ہذا الدین بالحجج والبراہین وایّدہ بالائمۃ المجتہدین والعلماء العاملین والصلوٰۃ والسلام علی سیدنا المنتخب من خلاصۃ معدّ والّلباب بحذافیرہ وعلی آلہ واصحابہ الذین نصروہ بلسان السّنان وسنان اللسان وعلی التابعین لہم باحسان ما تعاقب الملوان وقفت علی ما فی تذکرۃ الحمیدۃ وفہمت ما فیہا من المعانی الفریدۃ فوجدتہا قامعۃ لاہل البغی والضلال جامعۃ لکثیر من النصوص المرویۃ لعقود اللآلی فجزا اللہ مولفہا عن الاسلام خیرا وشکر سعیہ وجعلہ من اہل التقویٰ الذین تمثلون امرہ ویجتنبون نہیہ انہ علی ذلک قدیر وبالاجابۃ جدیر وصلی اللہ علی سیدنا محمد وآلہ وصحبہ وسلم کتبہ المفتقر الی ربہ الکریم عبدہ الاثیم محمد عبد الحکیم ابن مولانا سید محمد عبد الرحیم الشہید غفر اللہ لہ ولوالدیہ وسایر المسلمین

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي اوجب لاطاعته اتباع اهل الذكر من الائمة العظام ٭ والصلوة والسلام على سيد الانام ٭ الذي امر باتباع السواد الاعظم لتقوية الدين والانتظام وعلى آله واصحابه الكرام اما بعد فلا يخفى على اولى النهى ان في هذه الايام خبت انوار الدين وخمدت ناره وانهدم قصر الورع ومحت آثاره وشاع الالحاد في البلاد وشاع الزيغ عن الشريعة في قلوب العباد ٭ فترى بعضهم يتجر بالرياء من لبس العمائم وجبات ٭ وبعضهم يتفاخر بما عنده من آراء فاسدة كاسدة فيوما يفتي بجواز نكاح الخالة ولو ما يبيح المطلقة ثلثا بغير الحلالة ٭ ومرة يجوز الافطار لمن يطيق الصيام ٭ ومرة ينهى عن التراويح والقيام ٭ وهكذا امر آخر فانهم اكثر من ان تحصى وبلغ بعضهم بالشريعة الغراء غاية القصوى بالحجة القرآن والحديث تابعا لهواهم غير مطبوع ٭ فيكذبون ما لا تهوى انفسهم من الاحاديث الصحيحة والآثار القوية ويصححون ما لا بد لهم منه من الضعيف والموضوع ٭ فهم حسبما عن لهم يأولون القرآن ٭ ويتلاعبون في اساليب البيان ٭ ومع هذا يدعون انهم محمديون وانهم هم العاملون بالحديث وانهم يعملون بما يؤمرون فلما رأى العلماء هذا الفساد وظنوا انهم ينتشروا في البلاد اكبوا على ابطال اقاويلهم ورد تاويلهم جزاهم الله جزاء موفورا وجعل سعيهم مشكورا ٭ منهم العلامة الفهامة المولوي محمد عبد القادر المدرس في هوگلی فصنف بحمد الله وسبحانه كتابا عجيبا وجوابا غريبا يسكت الخصام ويهدي الانام يروق النواظر ويجلو البصائر ٭ هذا آخر الكلام على الصلوة والسلام حرره ابو محمد عبد الحق المدرس في منبع العلوم الواقع في دار السلطنة الدهلي ٭

اغلاط تذکرۃ المذاہب

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۲	۱	لللّٰہ	للّٰہ	۳	۱۸	دعوتی	دعونی
۲	۲	جیطمفنہ	نیطفیہ	۳	۱۸	الشیاطین	الشیاطین
۲	۳	لنصلی الصلوٰۃ	نصلی	۳	۱۹	الجہیم	الجحیم
۲	۴	بالحج	بالحج	۳	۱۹	بذہب متجددہم	المذہب الّتہ
۲	۶	ھَـتَدمَ	ھَدَّمَ	۳	۲۰	کُتِبَ	کُتِبَت
۲	۹	وَاجْتَہِدُدُ	وَاجْتَہِدُوا	۳	۲۱	لی	لنا
۲	۱۰	الاحکام لہ والارکان	الاحکام لہ والارکان	۴	۱	کلیہا	کلا
۳	۱	من الاحادیث	بالاحادیث	۴	۶	رجلٌ	رجلِ
۳	۱	اعلموا	فاعلموا	۴	۱۲	تبذکرۃٌ	تبذکرۃِ
۳	۳	وَبسَطَ	وَبَسطَ (یا) بَسَطَا	۴	۱۳	لیسہلُ	لیسہلَ
۳	۳	بساطَ	بساطَ (یا) لبساطَ	۴	۱۶	الاشتغبال	الاستقبال
۳	۴	والخذلانَ	والخذلان	۴	۱۸	السکور	المقصور
۳	۵	بجارٌ	بجارٍ	۴	۱۹	دحلل	داحلل
۳	۷	انطفام	اطفار	۴	۲۱	الہداطہ	الہدایۃ
۳	۸	الجلالَ	الجلالِ	۵	۶	نصالی	خصالی
۳	۹	سمّوا	سمّوا	۵	۷	مرسولات	مرسلات
۳	۱۱	الدعلی طائفۃ	دعلی طائفۃ	۵	۲۱	موسی عم	موسیٰ
۳	۱۳	قالوا انما نحن مصلحون	قالوا انؤمن کما امن السفہاء	۶	۵	خراجہ ہوئت جنگ	خواجہ ئست
			انما نحن مصلحون	۶	۲۱	چرمی چرمی	چیزی چیز
۳	۱۶	صحائفنا اوکتابا	صحائف کتبا	۷	۵	اشدم	مقدم
				۷	۱۸	قیام	قائم
۳	۱۷	پرسلون	پرسلونہا	۸	۱۳	سپشں	پیشں

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۳۲	۴	ازاولی الامر	یکی از بزرگترین اولی الامر
۳۲	۵	نیست گر	نیست مگر
۳۲	۷	ابوحنیفہ رح	ابوحنیفہ رح کہ مقلدنیش
۳۲	۱۴	باشدہ	باشد
۳۲	۲۱	ذکربہ ان تذکرہ	ذکرتہ ان تذکرہ
۳۳	۱	دینوی	دینی
۳۶	۱۰	ولی دین	ولی دین
۳۶	۱۶	قولھم	قولھم
۳۶	۱۸	لیتفقہوا	لیتفقہوا
۳۶	۲۰	قف	لف
۳۷	۳	لامحالا	لامحالہ
۳۷	۱۷	لاحادیث	الاحادیث
۳۸	۴	سلمی	تسلیمی
۳۸	۸	فاولئک	اولئک
۳۸	۲۱	بعضں المردود	بعضہم المردود
۳۹	۹	سشرکانی	شوکانی
۴۰	۴	عمل ما	عمل بالشریعت
۴۱	۹	واین خروج	ابن فروخ
۴۲	۳	بابیافیہ	یابیافیہ
۴۲	۱۶	مراوہم	مرادہم
۴	۱۷	کرد	کردہ
۴	۱۸	لاتخرج	لانخرج

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۴۳	۲	انتمسک	التمسک
۴۳	۳	ترتیضه	نرتضیہ
۴۳	۳	بہ والاعتصام	وبہ الاعتصام
۴۳	۷	یکفرون	ہم یکفرون
۴۳	۹	اجاد	رجال
۴۴	۴	نہ صدوسال وبیشتر	نہ صدسال وبیشتر
۴۵	۱	او	رو
۴۵	۱۴	وجد	وجادا
۴۵	۱۵	حکمہ	حکم
۴۶	۵	برنذہب	برنذمت
۴۶	۱۸	ویتذکر	ولیتذکر
۴۶	۲۰	فتثبتوا	فتبینوا
۴۷	۲	ولایستوی الذین امنوا والذین لایؤمنون	ولایستوی اصحاب النار واصحاب الجنہ
۴۷	۸	برند	نتبرند
۴۸	۱۳	ہمزہ	حمزہ
۴۸	۲۱	مبطش	مبطنش
۴۹	۱	منطق سنطبق	سنطبق
۴۹	۲	عدی نصرانی	عدی نصرانی کہ دران زمان بود نصرانی باشد
۴۹	۵	مقلدنشان را	مقلدین شانرا

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۴۹	۱۵	حدیث	حدثت
۵۰	۱۳	بقصیہ	لقصیدہ
۵۰	۱۶	نیانیہ	نیاتب
۵۰	۲۰	شان	شاآیا
۵۱	۲	تا	یا
۵۱	۹	فان اللہ	ان اللہ
۵۱	۸	الرحیم	رحیم
۵۱	۱۲	کروانید	کراوید
۵۱	۲۱	وزری	درز
۵۲	۱۸	انکہ	اید
۵۴	۵	تصیفی	حقیق
۵۴	۱۸	تحریر شاہد	تحریرت
۵۵	۵	آم	ہمہ
۵۵	۶	سخت	تمت
۵۵	۷	یضرب	بضرب
۵۵	۱۰	عزیزہ	تحیر
۵۵	۱۴	درین	آن
۵۵	۱۹	بعید	بعیدا
۵۶	۲۱	بامر	یامر
۵۶	۱	لیہ	لہ
۵۶	۷	لکنہ	لکفرہا
۵۶	۱۳	الالیہ	الالہیۃ

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۵۶	۱۷	مشل	مثلا
۵۷	۱۴	فتکون من	فتکون منہ
۵۷	۱۰	تعلم	تعلمن
۵۷	۱۱	مر	من
۵۷	۱۲	خبرا	خیرا
۵۷	۱۳	تقتول	بقتول
۵۷	۱۴	بامرک	یامرک
۵۷	۱۵	بامرک	یامرک
۵۷	۱۹	اودون	اذون
۵۷	۲۰	اودنا	اذونا
۵۸	۹	مقید	مفید
۵۸	۱۳	احد ہا نزا	احدہما نزا
۵۸	۱۴	برتحریرش	برتحریرش
۵۹	۴	قرار	قرارت
۵۹	۵	شما	متعبا
۵۹	۷	برتلاوت ورود	حسب تاویل
۵۹	۱۹	منظہر	مظہر
۶۰	۴	ضمیر مزنیا	ضمیر برہنا
۶۲	۳	جہان	جہال
۶۲	۱۶	یقین	یتمین
۶۷	۲	کیف والاجماع	کیف الا
۶۷	۳	روایتہا	بروایتہا

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۶۷	۲۱	لم ننظر	لم تنظر
۶۸	۷	روایتی	روایت
۶۸	۲۱	احدہم	احد منہم
۶۹	۲	وماوصی	ماوصی
۷۲	۱۴	المقبول	آنمقبول
۷۲	۲۱	ظہری	صہری
۷۵	۱۹	مزیب	مزیت
۷۷	۱۲	اذا امرنا	اذا صرنا
۸۱	۵	مالکیت	مالک
۸۱	۱۱	گوشش	کوشش
۸۲	۱۲	ابرار کما زمتموا	ابرار را کما زمتموہ
۸۳	۱۰	ست آیات	ست کہ آیات
۸۳	۱۶	زنی	زن
۸۵	۶	رونمود	ونمود
۸۷	۶	بداندیش کہ	بداندیش بہ کہ
۸۷	۱۸	نخوردمد	نخورند
۸۷	۱۹	نمایند	نہ نمایند
۸۸	۲	پیرید	بہ برید
۸۸	۲	ستمرلیتہ	ستمر لیتہ
۸۸	۳	فماذکر	فیما ذکر
۸۸	۳	فلمیتو	فی تیہو
۹۰	۴	لنفی تقلید صحابہ	لنفی رقیقا پہ تقلید صحابہ

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۹۱	۱۵	لایلتست	لایلتفت
۹۱	۱۵	حداما	حراما
۹۲	۱	القاصی	القاضی
۹۲	۱۰	النقص	النص
۹۲	۱۴	سہم	سہمان
۹۲	۲۱	فلایعتر	فلایعتبر
۹۲	۲۱	النفاذ	نفاذ
۹۳	۱	فالفہم	فافہم
۹۳	۱	للزکی	للمزکی
۹۳	۸	الحدیث	الحدیث منہ
۹۳	۱۲	بالاخذ	فالاخذ
۹۴	۱	یقول	بقول
۹۴	۵	مقتد	مقتدی
۹۴	۶	یلیتفت	یلتفت
۹۴	۶	لاتنتفی	لاینتفی
۹۴	۶	تثبت	ثبت
۹۴	۷	شئی	سعی
۹۴	۱۰	التحریر	التحریۃ
۹۴	۱۱	لالیتہ	لاالیہ
۹۴	۱۲	الطاغون	الطاعنون
۹۴	۱۳	فتنتضر دا	فتنتصر دا
۹۴	۱۴	فخطن	فطن

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۱۱۲	۱۰	بخیر	بحبر	۱۲۷	۱۴	علمۃ	علمت
۱۱۲	۱۲	ماسرتم	ماقلتم	۱۲۸	۱۸	گست	گشت
۱۱۲	۲۱	مخفی	مخطی	۱۲۹	۱۳	یعل	یعمل
۱۱۳	۲	ایدیکم	بایدیکم	۱۳۰	۱۶	یحذرو	یحذروا
۱۱۳	۲۰	انی لکامن	انی لکمالمن	۱۳۰	۲۰	یجدہ	یجد
۱۱۴	۳	التقلیہ	التقلیۃ فہما	۱۳۳	۱۷	درای	دراسی
۱۱۴	۲۰	تاتیامہ	باقیامہ	۱۳۳	۱۸	ذردی	دزدی
۱۱۵	۸	رضاعین	رضاعین	۱۳۵	۶	الشمش	الشمس
۱۱۶	۱۳	عمیکہ	علیکہ	۱۳۶	۱۱	کوفان	کوفان
۱۱۷	۱۱	امنا دسمنا	امنا وسلمنا	۱۳۶	۲۰	الاصفہادنی	الاصفہانی د
۱۱۸	۱۳	الثد	الثدو	۱۳۷	۷	لاعتبار	لاعتبار
۱۱۸	۲۰	تو	و	۱۳۷	۱۳	درافضی د	رافضی
۱۲۱	۹	بالمعقول	بالمفعول	۱۳۷	۱۷	الاول	اول
۱۲۱	۱۲	الفا	آنفا	۱۳۷	۱۸	قیاس	قیاس
۱۲۲	۱	تفسیر باخودرا	تفسیر خود نفسیر	۱۴۰	۱	فران	قران
۱۲۳	۶	التحیات	التحیات	۱۴۰	۹	این	ان
۱۲۳	۱۶	اجلت	رحلت	۱۴۰	۱۳	جبنت	خبیث
۱۲۴	۸	صبا	حیا	۱۴۰	۲۰	نوادہم	توادہم
۱۲۵	۱۱	نموذجس	نموذجش	۱۴۱	۲۰	الحمد	الحید
۱۲۶	۱	سکانی	سکنی	۱۴۱	۱۸	بالیقین	بالنصین
۱۲۹	۱۶	مثلھر	مطھر	۱۴۲	۳	غریر	غزیر
۱۲۰	۱۶	تحقیرا	تحقیر	۱۴۲	۷	ثلثہ تقینا	ثلثہ یقینا

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۱۴۳	۱۳	اصو اکیم	اصوآکمم
۱۴۴	۱	دوراسی	دراسی
۱۴۴	۱	مذہب حنفی اند	اند
۱۴۴	۱۸	منتہی	منتہیٰ
۱۴۴	۲۱	پندپذیرند	پند نپذیرند
۱۴۵	۵	باعتبار	اعتبار
۱۴۵	۱۳	قلدوا	تقلدوا
۱۴۵	۱۷	السنۃ الجماعۃ	السنۃ والجماعۃ
۱۴۵	۲۰	الحدیث	بالحدیث
۱۴۶	۳	قلدوا	تقلدوا
۱۴۶	۱۰	حدالقولین	احدالقولین
۱۴۶	۱۲	ہذہ	ہذا
۱۴۷	۱۰	حسب	حسب
۱۴۷	۱۱	بالنفسہم	من انفسہم
۱۴۸	۷	دانند	دانید
۱۴۸	۱۳	مجبور	بجو
۱۴۸	۱۶	حلق	حک
۱۴۹	۴	دربہ عن	وعن
۱۴۹	۱۲	نیلتق	نیلتق
۱۴۹	۱۸	ما احلق	ما احلق
۱۵۰	۳	حدیث انما	قرآن وحدیث انما
۱۵۱	۱۷	دتشعہا	وتشعہا
۱۵۲	۱	دمخاطبین	مخاطبین
۱۵۲	۱	متبین	لمتبینہ
۱۵۲	۱۰	لمحمد	کمحمد
۱۵۲	۱۱	تکبیر	بتکبیر
۱۵۲	۱۲	ستخرجہا	یستخرجہا
۱۵۳	۹	تفنلع	نفاع
۱۵۳	۱۵	ابیان	اتیان
۱۵۳	۱۹	العباد	للعباد
۱۵۴	۹	یقین	تعیین
۱۵۴	۱۳	تویت	توقیت
۱۵۴	۲۱	التبیین	التعیین
۱۵۵	۱۴	نفضل	نفصل
۱۵۵	۱۶	شہرد	شہود
۱۵۶	۱۳	خفرۃ	حضرۃ
۱۵۶	۲۰	کاکمہ	کماشکر
۱۵۷	۵	متعین	متبعین
۱۵۷	۱۲	بہال	ببیان
۱۵۸	۴	لیلوموا احدہم	فلیلوموا احد
۱۵۸	۱۰	لیقول	بیقول
۱۵۹	۱۳	مابدی	دین بدی
۱۶۰	۱۲	دتقلید مقلدین	تقلید مقلد
۱۶۰	۱۹	عبارتہ	عبادت

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۱۶۱	۱	باسوہالی	باسوباٹی
۱۶۲	۲	مال	قال
۱۶۳	۱۸	اسال	اشال
۱۶۴	۲۱	ساغتی	ناغتی
۱۶۴	۳	تحقیق	تحمیقا
۱۶۴	۸	نقاقمشہ	نظافت
۱۶۴	۱۹	أن اردت إن	إن اردت أن
۱۶۴	۲	ان یقتلع قلوبہم	ان تقتلع قلوبہم
۱۶۵	۱۲	المطغری	الصغری
۱۶۶	۱۱	خورزہ	خروہ
۱۶۶	۱۵	تقبل	بقتل
۱۶۶	۱۵	تقبل	بقتل
۱۶۶	۱۷	غیشار	عثار
۱۶۷	۹	صادر	ثابت
۱۶۷	۱۳	شرح	شرحہ
۱۶۷	۱۳	الاربعین	الا اربعین
۱۶۷	۱۵	مطہا	لتعلہا
۱۶۸	۱۱	لی دکم	بی دبکم
۱۶۹	۱۵	نہا القول	ہذا القول
۱۶۹	۲۰	البنیہ	البقیہ
[illegible]	۲	لعوالتہ	لطولہا
[illegible]	۱۳	کل احادیث	کل الاحادیث
۱۶۹	۲۱	مخطبین	مخطئیین
۱۷۰	۲	نقیہ	تقیہ
۱۷۱	۳	عشورہ	عاشورہ
۱۷۱	۵	نفرق بین احد	نفرق بین احد
۱۷۳	۱۳	من الرحمۃ	من الرحمۃ
۱۷۳	۱۴	من الرحمۃ	من الرحمہ
۱۷۳	۱۴	الفرار فی الضلال	الفرار فی الضلال
۱۷۳	۱۵	لا النفوس	لان النفوس
۱۷۳	۱۶	من الرحمۃ	من الرحمۃ والقرار
۱۷۴	۱۵	الحررہ	المحررہ
۱۷۴	۱۷	اصلیۃ	اصلہ
۱۷۴	۱۷	بکرم	بکرمہ
۱۷۴	۱۷	صراط	صراطہ
۱۷۶	۲	ولا تحولو غیرکم	ولا تلوسو غیرکم
۱۷۶	۱۵	ذکر	ذکرہ
۱۷۷	۱۷	رتب	رطب
۱۷۸	۳	ضلالت	بضلالت

اغلاط تبصرۃ الحقائق لعصر الخلافۃ

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۱۸۰	۴	للہ	اللہ
۱۸۰	۲	الخلاۃ	الخلافۃ
۱۸۰	۳	الکلاۃ	الکلاۃ

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۱۸۳	۱۴	نتقیم	فیقیم	۱۹۰	۱	ما خلق السموات	ما خلقنا السماء و
۱۸۴	۱۵	نوبیر	نتفکر			والارض الا عبثا	الارض وما بینہما باطلا
۱۸۴	۱۶	مشمرا	مشمرا	۱۹۰	۱۳	سلسال	صلصال
۱۸۴	۱۸	مستقالہ	مسفالہ	۱۹۰	۱۴	لازوب	لازب
۱۸۴	۱۸	صحیح	نجح	۱۹۰	۱۷	عورد	غرد
۱۸۴	۱۹	یعل	یحل	۱۹۰	۱۸	خرر ایتہ	خردیتہ
۱۸۴	۲۰	لدام	کرام	۱۹۰	۱۹	تعقوا دشہ	تقادشہ
۱۸۴	۲۱	دین النبی محمد خیر	دین النبی محمد خیر	۱۹۱	۳	فاخرج	فاخرج
۱۸۵	۱	مذہب النعمان	مذہب النعمان	۱۹۱	۹	مخلصین	المخلصین
۱۸۵	۲	ولد * سنۃ	ولد سنۃ	۱۹۱	۱۲	الحم	اللہم
۱۸۵	۸	المذہب	المذہب	۱۹۱	۱۳	وسوس	وسواس
۱۸۵	۱۶	فی شرع	فی الشرع	۱۹۱	۱۸	مستحقہ	مستحقا
۱۸۵	۱۷	مایۃ	مئیات	۱۹۱	۲۰	اسرقوا	اسرفوا
۱۸۶	۶	الاحادیث بالامام	الاحادیث بالامام	۱۹۱	۲۱	اتنبع	اصنع
۱۸۶	۱۵	والفتحہ	والفتحہ	۱۹۲	۱	نحن اعلم	نحن لا نعلم
۱۸۶	۱۸	لورد وہ	لورد دوہ	۱۹۲	۹	دمر	دمق
۱۸۷	۹	الناعقہ	الفاعقہ	۱۹۲	۱۶	رخاک	رجاک
۱۸۸	۱۲	نوائیہ	نوابیہ	۱۹۲	۱۸	لعذب	تعذب
۱۸۸	۱۰	الحدیث وحل	بالحدیث وحق	۱۹۲	۱۹	لبشرلی	لبشرتی
۱۸۸	۱۴	السطر	الستر	۱۹۳	۱۰	الت	اما
۱۸۹	۱۹	علی علی	اتلی	۱۹۳	۲۱	ستخی	ساعتی
۱۸۹	۲	بذ مجم	بر مجم	۱۹۴	۶	وخشنا السیتیش	وخشنا السیتیش

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۱۹۶	۴	تنوح	جنوح	۲۰۵	۱	گشتہ مساجد	گشتہ مساجد
۱۹۶	۱۲	سنۃ	سنتہ	۲۰۵	۱۱	آن محمد	آن محمد را
۱۹۶	۱۵	شابہم	ستابہم	۲۰۸	۱۹	ناتمہ	فاطمہ
۱۹۷	۶	ذا ضنع	دا ضنع	۲۰۹	۶	عثمان مورا	عثمان زرہ
۱۹۷	۱۱	تلنا احمن	تلنا احمن	۲۱۰	۴	دولید	ولید
۱۹۷	۱۹	لیس من اہلک	ولیس من اہلک	۲۱۱	۲	کنذ	کلید
۱۹۸	۷	ضائع	ذائع	۲۱۱	۱۰	پانزدہ	پازدہ
۱۹۸	۱۴	اندرون	اندرون سنگ	۲۱۱	۱۴	سینتہ	سنستہ
۱۹۹	۱	یاذر	باذر	۲۱۱	۱۵	تکث سینتہ	تکث سنستہ
۱۹۹	۹	لایحیب	لاحب	۲۱۲	۴	بلیغ در روضہ الیقین	بلیغ بر روضہ الیقین
۱۹۹	۱۳	الارض	الارض	۲۱۲	۱۱	اکیاونا	اکیاونا
۲۰۰	۲	وانت	اانت	۲۱۲	۱۴	یوم ولیلا	یوما ولیلا
۲۰۰	۵	علت	علت	۲۱۳	۱۴	تالیف	تالیف قلوب
۲۰۰	۹	والنصروا	وانصروا	۲۱۴	۹	مرید	مزید
۲۰۱	۵	اربن	روبن	۲۱۴	۱۵	درخلنانسے	درخلفا
۲۰۲	۲۰	فرشش	قرشش	۲۱۴	۱۵	حاوسے	دھلوسے
۲۰۳	۱۴	وللبد	والبد	۲۱۵	۱۷	یاحب	باحب
۲۰۳	۲۱	ولہ	ولد	۲۱۵	۱۹	قبنی	لبنی
۲۰۴	۱	عشیتہ	عشیتہ	۲۱۵	۱۹	حدم دہر	وتقدم تر
۲۰۴	۱	وزیار	وزیدوا	۲۱۵	۲۱	واحد قامہ	واحد قار
۲۰۴	۸	واختفت	فاختفت	۲۱۶	۱	معاہدین	معاندین
۲۰۴	۱۳	ففل	قفالی	۲۱۶	۹	سلیمان قیس	سلیمان قیس

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۱۷	۵	ان که	ان اهر	۲۴۷	۱۳	مکتوب الیه را	مکتوب را
۲۱۷	۱۳	نزهیه	بزهیه	۲۴۸	۲۰	عزیر	غیر
۲۱۸	۱	طحوهر	طهور	۲۴۸	۲۱	گرنفتند	گرنجتند
۲۲۱	۱۳	القوه	القوه	۲۴۹	۱۰	غنم	نعم
۲۲۲	۱۱	بلی	بلی	۲۴۹	۱۳	نسبت	نیست
۲۲۳	۲۰	جالینوس	جالبوس	۲۵۱	۳	علی رضا باعث	علی رضا را باعث
۲۲۵	۸	بزبان	بزبان	۲۵۳	۷	وعمرو بن العاص وعمرو بن الخاص	وعمرو بن العاص
۲۲۶	۸	در صلاح	وسلاح				
۲۲۹	۹	تردی	تردوی	۲۵۳	۱۷	درس	درشش
۲۳۱	۲۰	ابدالصلاح	وبدل الصلاح	۲۵۴	۱	ذی نود	ذی نور
۲۳۲	۲	ستند	پسند	۲۵۴	۱	ا	یا
۲۳۳	۱۲	حرص	حرص	۲۵۶	۲	اما تجهم	اصابتهم
۲۳۶	۱۷	ما استغنا	ما استغنا	۲۵۶	۴	مذکوراست	مذکور است
۲۴۱	۳	الصم	اللهم	۲۵۶	۹	رم	رحم
۲۴۱	۹	عجدک	اجدک	۲۵۶	۱۸	الفنفشه	الجنفشه
۲۴۴	۹	فاصره	خاصره	۲۵۷	۱۲	سخے الازاله	کذا فی الازاله
	۲۱	محفوظ	محظوظ	۲۵۷	۱۹	الحجة	الحجه
	۱۹	اباکس	اناکن	۲۵۷	۱۷	سانی	سافی
	۱۲	خلاف	احادث	۲۵۸	۱۶	اخرجوا اوذودذ	اخرجوا و اوذوا
	۱۱	اورا	حکم برا اولادش	۲۵۸	۱۶	قاتلوا	قاتلوا
	۱	حالابهشت	حالا مردان بهشت	۲۵۸	۱۷	لاکفرن	لاکفرن
	۱۳	جودشش	جودشش	۲۵۹	۹	گلبن	گلبنی

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۲۵۹	۲۱	لاتسبون	لاتسبوا	۳۱۰	۲	نیز	نزد
۲۶۰	۱۷	خیرا	خیر	۳۱۰	۲	تالیفا	تالیفات
۲۶۰	۱۹	مجلسرا	بمضار مجلس	۳۱۰	۵	تحمیل	تجمیل
۲۶۵	۳	لاتلقوا ایدیکم	لاتلقوا بایدیکم	۳۱۱	۱۸	ث ابوثور	ث دشار معلی
۲۶۷	۱۵	مادرسے تو	مادرشما	۳۱۲	۹	ناعتبرد	تاعتبروا
۲۸۰	۸	لعبد	لیس	۳۱۴	۱۵	اجل	اجر
۲۸۱	۱۳	الفتاقه	الفصاحة	۳۱۶	۲۱	بار انفار مشن	جائے اختلال
۲۸۴	۲۰	حکمت	حکمیت	۳۱۷	۲	باقید	با قید
۲۸۷	۱۱	دما	ملکہ	۳۲۰	۱۹	احفظ عند	احفظنا عنہ
۲۸۹	۱۰	خفاج	سفاح	۳۲۱	۷	لیسندند	لپسندد
۲۹۱	۱۴	را	و	۳۲۲	۱۱	بالاخبار	بالاختیار
۲۹۲	۵	نفوشش	نفوس	۳۲۲	۱۱	غاہار	العلماء
۲۹۵	۱۰	بطلبید	نطلبید	۳۲۲	۵	ارحام	الارحام
۲۹۶	۲	زیادتی محدی	وزیادتی محمد قاتم	۳۲۳	۹	وبسنیہ	فلیفہ لسنہ
۲۹۶	۲۱	ازنران	ازانان	۳۲۴	۱۷	استغراق	اشارات
۲۹۹	۱۲	فقر	فقیر	۳۲۸	۱۳	وبالک	بالک
۳۰۰	۱۳	قائل	قابل	۳۳۲	۱۸	رفقدم	رفضتم
۳۰۰	۲۰	زدنی صحابیہ	قول زنی صحابیہ	۳۳۳	۱۶	الاولادہ	اولادہ
۳۰۰	۲۱	لذنبک	لذنبک	۳۳۴	۱۷	اباحو	اباحوا
۳۰۱	۱	انکسامن الخطبتی	انکسبت من الخطیٔتی				
۳۰۱	۵	تاتان	تاوانان	۳۳۵	۱	زردند	زدوراآوردند
۳۰۲	۱۱	یابرکات	بابرکات				

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۵۰۲	۴	احلت	رحلت	۵۱۱	۱۷	وکما فی الزالہ	وکما الازالہ
۵۰۲	۱۹	گردیدہ	گردیدہ	۵۱۳	۵	سندہ	سند
۵۰۳	۱۰	دلوانند	دلوآتیہ	۵۱۴	۱۶ ۱۷	قابل قابل	قابل
۵۰۴	۱	تسمع	نسمع	۵۱۴	۱۷	کہ این	کہ اگر این
۵۰۴	۳	برسیدہ	ترسیدہ	۵۱۶	۲۰	علی الخفا	علی الخطا
۵۰۴	۴	فی علم	فی العلم	۵۱۷	۱	نعوذ	تعوذ
۵۰۴	۶	علمار	علمار امتی	۵۱۷	۹	حادی عشرا	حادی عشر
۵۰۴	۹	صحیحہ اقرب	صحیحہ راویان قرب	۵۱۸	۱۵	ثانی عشرا	ثانی عشر
۵۰۴	۲۰	محصود × مقصود	محصور × مقصور	۵۱۹	۷	برفض	ہرخص
۵۰۵	۵	ارجعی الی ربکت	ارجعی الی ربک	۵۱۹	۱۸	ثالث عشد	ثالث عشر
۵۰۵	۶	فادخلی	فادخلی	۵۲۰	۳	بجا فی مثل	بجا بجا لیثی
۵۰۵	۶	بہشت	بہشت	۵۲۰	۱۴	مقرر	مقر
۵۰۷	۱۴	فلیوردا	فلیومردا	۵۲۰	۱۶	رابع عشرا	رابع عشر
۵۰۸	۱۳	ابی الزبیر	ابن الزبیر	۵۲۰	۲۱	احا	احدا
۵۰۸	۱۵	سنلہ	منلہ	۵۲۰	۲۱	لاتعدل	لانعدل
۵۱۰	۹	بعقس	نعقص	۵۲۱	۱۸	صحابی	اصحابی
۵۱۰	۱۰	انان ہبریا ہوا	انان شل ہبرباہو برائے مطلب	۵۲۲	۱۲	حلما	حملنا
۵۱۱	۸	سقلدن	ما قلت	۵۲۳	۸	راجب	واجب نوشتہ
۵۱۱	۹	زتتر	زفر	۵۲۳	۱۵	نتیۃ	نیتہ
۵۱۱	۱۰	مدقلہ	قد قالہ	۵۲۴	۷	تجابوا	تحابوا
۵۱۱	۱۱	الخلان	الخلاف	۵۲۴	۲۰ ۲۱	الوالدیہ	والدیہ
۵۱۱	۱۳	یقول	بقول	۵۲۵	۷	نشرسید	نشرسید پدید

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۵۲۵	۹	یعیب	یغتب	۵۴۲	۹	غمہ	غمہ
۵۲۵	۱۷	رقلدوا	وتقلدوا	۵۴۴	۱۵	تشویس	تشویش
۵۲۶	۱	اللہ	آئینہ	۵۴۴	۱۴	مابامام	بابام
۵۲۶	۹	اختادند	اقتادند	۵۴۴	۱۶	حرام	ضرم
۵۲۶	۱۲	وبقول	یقول	۵۴۴	۹	زائت	ازالت
۵۲۷	۳	مشعرکانی	شوکانی	۵۴۵	۹	قال قال	قال
۵۲۹	۶	آن	اِن	۵۴۵	۱۲	داعرف الامثال و الاشہاہ	واعرف الامثال والاشباہ
۵۲۹	۱۲	ماہی ماآتاکم	ماسے ماآتاکم				
۵۲۹	۱۸	کرلایکون	کی لایکون	۵۴۶	۱۳	اغیاد	اعیاد
۵۳۱	۷	دبتیان	وغیبان	۵۴۶	۵	ہموارہ	ہموارہ
۵۳۱	۱۳	فانی ہ الاغیرۃ	فاتی ہ الاخیرۃ	۵۴۶	۱۱	ضائع	ذائع
۵۳۱	۱۶	فماعالہم	فماعابہم	۵۴۷	۲	تولہ	قول
۵۳۳	۲	الخلاق	الخلاف	۵۴۷	۱۹	لغتہ	نعجہ
۵۳۳	۲۱	القعدت	المقتصد	۵۴۷	۲۱	وجلہ	دجلہ
۵۳۴	۱۶	قات	قلت	۵۴۸	۳	الی الاسود الاول	ابی الاسود الاول
۵۳۵	۲	الواقبت	الیواقیت	۵۴۸	۶	تفسیر	التفسیر
۵۳۵	۲۱	با	یا	۵۴۹	۱۶	ودرین	درین
۵۳۶	۳	درپیش امام	درپس امام	۵۴۹	۱۷	ابیلای	ابتلای
۵۳۶	۹	سفی الصلواۃ	سے فی صلواۃ	۵۵۱	۵	لاتکلف اللہ	لایکلف اللہ
۵۳۶	۲	فی القرأۃ	القرادہ	۵۵۱	۲	سبب	سلب
۵۳۹	۹	فاح	فانتقل	۵۵۲	۲	علیہا	علیہما
۵۴۰	۸	فسادیا	فسادیا	۵۵۲	۱۲	تدفعہ	یدفعہ

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۵۵۳	۶	صحابی	صحابیہ	۵۶۱	۱۳	ہدایتہ	الهدایتہ
۵۵۳	۱۰	لاتفعلون	لاتعقلون	۵۶۲	۱۳	بتیر	یثیر
۵۵۴	۱۴	صوتہ	صوتہ	۵۶۲	۱۵	تلمقن	تلقین
۵۵۴	۱۵	مرضاعین	رضاعین	۵۶۳	۱۸	القضا	انقا
۵۵۴	۲۰	ذکر	اذکر	۵۶۳	۱۹	المحسن	الحسن
۵۵۵	۱۷	للجنہ	للجتہ	۵۶۴	۶	ترلفوز	ازلفوز
۵۵۶	۳	فی تبصرہ	فے التبصرة	۵۶۶	۱۵	تبنیف	لتنیف
۵۵۶	۷	مرجوع	مرجح	۵۶۷	۱	مستند	سند
۵۵۷	۹	ننمائم	نمائم	۵۶۷	۱۳	اطلاق	اطلاع
۵۵۸	۱۴	فیحسہ	فیحسبہ	۵۶۸	۱۹	مستردحہ	مطردحہ
۵۵۸	۴	فیمثلہ	فبمثلہ	۵۶۹	۴	لعنائی	لعنہا
۵۵۸	۱۳	وبابرست	وباسوای	۵۶۹	۱۴	از	و
۵۵۸	۱۶	سکتنانہ	سکتانہ	۵۷۰	۴	ذہق	زہق
۵۵۹	۱۰	تطمئن	تطمئن	۵۷۰	۶	وازان	کہ ازان
۵۵۹	۱۰	لعتدل	لتعتدل	۵۷۰	۷	برفع یدین	بررفع رفع یدین
۵۶۰	۴	صلیہ	صلبہ	۵۷۱	۱۵	وعلی ہو	دخل ہو
۵۶۰	۸	الستین	السنتین	۵۷۱	۱۸	مرجوع	مرجح
۵۶۰	۱۷	ہدایتہ	الهدایتہ	۵۷۲	۱۰	سمعتنا	سمعتنا
۵۶۰	۲۰	یصحیح	بتصحیح	۵۷۲	۱۷	کہ نفی کردہ شدہ	کہ پدرش حکم نفقتہ نفی
۵۶۱	۴	یصحیح	بتصحیح	۵۷۳	۶	مرجوع	مرجح
۵۶۱	۱۱	الاستنبال	استقبال	۵۷۳	۲۱	لظاہر	کہ بظاہر
۵۶۱	۱۴	حمرعتین	جمرتین	۵۷۴	۱	وارد را	وارد

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۵۷۴	۸	مجبی	مجی
۵۷۵	۷	بمس	بمس
۵۷۵	۹	اصحار	احجار
۵۷۵	۱۲	عسس	بمش
۵۷۵	۱۴	شمارابہین	شماہین
۵۷۶	۲	النار	نائرہ
۵۷۶	۲	مروہ	عروة
۵۷۶	۴	تبکی	تیکی
۵۷۸	۱۱	جو	چو
۵۷۸	۱۶	شد	باشد
۵۷۸	۲۱	صاحب	صاحب امامت
۵۷۹	۸	باطن	باطل
۵۷۹	۱۱	محقق	متحقق
۵۷۹	۱۳	عذریہ	عندیہ
۵۷۹	۱۸	بظہور نمودی	بطور نمودجی
۵۷۹	۲۰	من الدرایة	لمن لہ الدرایة
۵۸۰	۱۳	شہادتا	بشہادت
۵۸۰	۱۶	استخلفہ	استحلفہ
۵۸۰	۱۸	ملیتقت	ملتفت
۵۸۱	۱	لاتدری	لاندری
۵۸۱	۳	معتبرہ	مغیرہ
۵۸۱	۴	معتبرہ	مغیرہ
۵۸۲	۵	فردلی	نردمی
۵۸۲	۱۲	البجر	لبجر
۵۸۲	۱۳	فی الخلفار	فی تاریخ الخلفا
۵۸۲	۱۴	شوکانی بحیث	شوکانی درعوید
۵۸۲	۲۰	الصلوات	الصواب
۵۸۳	۱	المزہبہ	لمذہبہ
۵۸۳	۲	النظروا	انظروا
۵۸۳	۲۱	این کیف	این
۵۸۴	۱۳	البی	ابی
۵۸۴	۱۴	رواة	رواہ
۵۸۴	۱۵	وازاثراقوال	وازاقوال
۵۸۴	۱۹	خیر	خبر
۵۸۴	۲۱	یقول	لقول
۵۸۵	۹	خیرندانستن	خبرنداشتن
۵۸۶	۱۱	معرہ مبرہ	معرا مبرا
۵۸۶	۱۹	خیرومشغول طبیب	خیروطیب
۵۸۷	۱	آمد	آمدہ
۵۸۹	۶	می ترسانم	می ترسانند
۵۹۰	۴	صحابی	وصحابی
۵۹۰	۱۷	تبصرہ	متبصرہ
۵۹۰	۱۸	آئمہ غیر مجتہدین	آئمہ مجتہدین
۵۹۲	۱۱	تناول	تناول

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۵۹۲	۱۶	ہذاکفایۃ	ہذہ کفایۃ
۵۹۲	۱۶	لمن الدرایۃ	لمن لہ الدرایۃ
۵۹۵	۱۲	عقلیۃً	عقلیۃ
۵۹۵	۱۳	السنتہ	بالسنتہ
۵۹۵	۱۹	التوجہ ہذاالخبر	التوجیہ بہذاالخبر
۵۹۸	۲	نشدہ	نشدہ
۵۹۸	۸	لاتفترو	لاتفتروا
۵۹۸	۱۷	اسکن	امکن
۵۹۹	۱۳	تقلدوا تقلدو	تقلدوا تقلدوا
۶۰۰	۴	مرجوع	مرجح
۶۰۰	۱۱	المقید	المفید
۶۰۲	۵	چون معتمد	چون حال معتمد
۶۰۲	۱۹	من ایقاظ	من الایقاظ
۶۰۴	۸	اگاہے	گاہی
۶۰۴	۱۸	طرفہ وغریب	طرفۂ غریب
۶۰۴	۱۹	متدبیر	متدبر
۶۰۶	۳	قوی	قومی
۶۰۷	۱	ندامت	قدامت
۶۰۸	۱۰	گردائید	گرائید
۶۰۹	۷	خلافت	خلافتا
۶۱۱	۵	لغت	بغتۃ
۶۱۱	۸	عذاب یہود	بطلان دعوائے یہود

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۶۱۱	۱۲	من الفساد	منا الفساد
۶۱۶	۷	وسفاک	وسفاک
۶۱۶	۸	نکرہ	نکرہ
۶۲۱	۳	مرید	مزید
۶۲۲	۱۴	ہیرحشر	یا حشر حشر
۶۲۳	۱۸	منظہر	مظہر
۶۲۴	۱۰	قول پلید	قول بلید
۶۲۷	۳	وانتم	وتحریرانتم
۶۲۸	۱۱	قالو	قالوا
۶۳۰	۵	بطرب	بطرف
۶۳۱	۱۶	مسندی	نپسندی
۶۳۲	۱۶	مسئلہ	مسئلہ
۶۳۳	۱	برمقلدین ہرگز	برمقلدین
۶۳۶	۱۰	سنہ وصد	سنہ ۳ صد
۶۴۰	۱۵	ظہور	طہور
۶۴۱	۹	باخیار	باخبار
۶۴۱	۱۰	نذیر	نذیریہ
۶۴۱	۱۷	اذا	فاذا
۶۴۲	۷	یااقربائے	بااقربائے
۶۴۳	۴	متلاشی	متلاشی
۶۴۳	۲۰	نسبتا	وبہ نسبتا
۶۴۳	۲۱	طر	نگہ

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۶۴۶	۱	این مر	این امر
۶۴۷	۳	حدیث اثر	اثر
۶۴۷	۴	هذه	هذا
″	۵	وساعد العادتہم	وساعد العادۃ علیہم
″	۲۱	البشروا	البشروا
۶۴۸	۷	تکثروا	تکثروا
″	۲۱	بجر	بجبر
۶۴۹	۱۶	مشترک	مشترک
۶۵۰	۷	کنانید شود	کنانیده شود
″	۱۱	در کراست	در راستا
۶۵۱	۱	تامع	تابع
۶۵۲	۴	بہ نسبتہم شا	وبہ نسبت ایشان شان
″	۱۳	وغیره را	رحمہم را
۶۵۳	۵	شافعی	شافعی
″	۱۲	باخیار	باخیار
۶۵۴	۱۹	لم تتله	لم تتله
۶۵۵	۱۹	می پردد	میسپرد
۶۵۶	۱	پیشتر	پستر
″	″	″	″
۶۵۷	۱۴	الکلک	الیوم اکملت
″	۱۸	وحمل	ومحل
″	″	الدین	الذین
۶۵۸	۱۹	القلالة	الضلالة
″	۲۱	نانہم بریدن	فانہم بریدن
۶۵۹	۱	ببعض	لبعض
″	۳	شوند	نشوند
۶۶۱	۱۸	ظاہر ساختہ	ظاہر نساختہ
۶۶۲	۱۶	منسوب کرده حدیث	منسوب کرده
۶۶۳	۱۱	یدعتیان	بدعتیان
۶۶۴	۱۲	خیرتش	خیر تفتیش
۶۶۶	۱	اقوالہم	قولہم
″	۲	دہمچنین	ہمچنین
″	۲	ثبوت	بہ ثبوت
″	۴	امورات شرعیہ	امورات شرعیہ
″	۱۰	سکت	کمت
″	۱۱	لابدیہ	لابدیہ
″	۲۰	یافتند	نیافتند
۶۶۷	۶	مروات	مردان
″	۸	بالسین	بالصین
۶۶۸	۱۰	ابن خرم	ابن حزم
″	۱۴	معین	متقین
″	۲۲	ختنتہ	خستہ
۶۶۹	۱	کرد	کرده
″	۲	الان	الاٰن